

# رضا شاه و بریتانیا

بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا

دکتر محمد قلی مجسد

ترجمه مصطفی امیری



---

# Great Britain & Reza Shah

---

The Plunder of Iran 1921-1941

---

Mohammad Gholi Majd

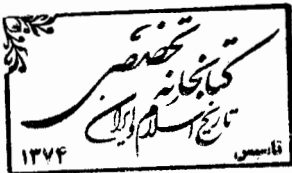


POLITICAL STUDIES &  
RESEARCH INSTITUTE (PSRI)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# رضاشاه و بریتانیا

بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا



دکتر محمدقلی مجد

(استاد دانشگاه پنسیلوانیا)

مترجم: مصطفی امیری



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بهار ۱۳۸۹

مجد، محمدقلی، ۱۳۲۵ -

رضاشاه و بریتانیا؛ به روایت اسناد وزارت خارجه آمریکا. محمدقلی مجد: مترجم: مصطفی امیری.

تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۹.

۵۴۰ ص: مصور

۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۰۰-۲: ریال ۶۰۰۰۰

فهرستتویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: Great Britain & Rezashah: The Plunder of Iran, 1921-1941, C2003

کتابنامه به صورت زیرنویس.

رضاپهلوی، شاه ایران، ۱۲۵۷-۱۳۲۳ -- ایران -- روابط خارجی -- انگلستان -- انگلستان --

روابط خارجی -- ایران -- ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۵۷ -- دخالت انگلستان --

امیری، مصطفی، ۱۳۳۷-، مترجم، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۹۵۵/۰۸۲۲

DSR ۱۴۸۹/۵/م ۲۷ر ۶ ۱۳۸۹

۱۹۹۴۷۹۱

کتابخانه ملی ایران



### مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

تهران، خیابان ولی عصر (عج)، بالاتر از بزرگراه شهید چمران، شماره ۲۸۲۸

تلفن: ۲۲۶۶۶۷۰۴

### رضاشاه و بریتانیا

بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا

دکتر محمدقلی مجد

مترجم: مصطفی امیری

بهار ۱۳۸۹

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۲-۰۰-۵۷۸۶-۰۰-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

کلیه حقوق ناشر و مؤلف محفوظ است

تهران: صندوق پستی ۳۳۳-۱۹۶۱۵

info@ir-psri.com

www.psri.ir

## فهرست مطالب

۹	سخن ناشر
۱۳	فصل اول/ مقدمه
۱۵	رضا شاه: افسانه و حقیقت
۱۸	اسناد وزارت امور خارجه آمریکا درباره ایران، ۱۹۴۱-۱۹۲۱
۲۲	حکومت وحشت، ۱۹۴۱-۱۹۲۱
۲۷	چپاول فرهنگی و خشونت، ۱۹۴۱-۱۹۲۱
۲۸	گزارش‌های نفتی و امور مالی: غارت نفت ایران
۳۲	طرح کتاب
۳۸	شرایط حاکم بر ایران در ۱۹۴۱ و پایان کار رضا شاه
۴۱	فصل دوم/ رضاشاه پهلوی نمونه اعلامی قساوت و طمع
۴۵	گذشته و خُلُق و خوی رضا شاه
۵۱	سرکوب روزنامه‌ها
۵۴	نمونه‌هایی از قساوت‌های شخصی
۵۸	اولین برخوردهای هارت با رضاشاه
۶۲	حرص و طمع رضاخان

- ۶۴ زمین خواری رضا شاه
- ۶۷ اشارات هارت به اخاذی‌ها و زمین‌خواری‌های رضا شاه
- ۷۱ سفرهای رضاشاه به استان‌های شمالی
- ۷۶ حرص و ولع جنون‌آمیز رضا شاه
- ۸۰ سیاست رضا شاه در قبال عشایر
- ۸۲ کوچ و اسکان اجباری عشایر گر و عرب
- ۸۵ کوچ و اسکان اجباری اکراد
- ۸۸ نظرات دکتر سموئیل ام. جردن
- ۹۰ کارخانه ابریشم‌بافی شاه در مازندران
- ۹۳ «مدرن کردن» شهرها
- ۹۹ فصل سوم / حکومت وحشت و کشتار
- ۱۰۱ قتل عشقی و ایمبری، ژوئیه ۱۹۲۴
- ۱۰۴ ماجرای محله «کلیمی‌ها» سپتامبر ۱۹۲۲
- ۱۰۹ عبدالحسین تیمورتاش
- ۱۱۱ «تیمورتاش برکنار شد و سقوط او بس سهمگین بود»
- ۱۱۹ دستگیری و سرنوشت مشکوک تیمورتاش: «او هیچ بختی ندارد»
- ۱۲۵ محاکمه و محکومیت تیمورتاش
- ۱۲۷ افزایش شدت سرکوب‌ها
- ۱۳۱ حب سفید
- ۱۳۴ جوخه مسموم‌سازی پهلوی
- ۱۳۷ صولت‌الدوله قشقائی، سردار عشایر
- ۱۴۰ دعوت شاه: سرنوشت علی خان قشقائی
- ۱۴۲ دستگیری سران عشایر بختیاری، ۱۹۳۳
- ۱۴۸ مرگ سردار اسعد در زندان
- ۱۵۲ سرنوشت سایر سران زندانی عشایر
- ۱۵۷ باستیل ایران

- ۱۵۹ میهمانان تازه قصر قاجار: دشتی، رهنما، و دیگران
- ۱۶۳ قربانی بعدی: حضرت اشرف دادگر
- ۱۶۵ تبعید مصدق و تقی‌زاده
- فصل چهارم / کشتار در مشهد**
- ۱۷۳ کلاه فرنگی، ممنوعیت عزاداری در روز عاشورا، و...
- ۱۷۴ خبر شورش در مشهد: سانسور شدید
- ۱۸۰ برآورد تلفات از سوی انگلیسی‌ها
- ۱۸۶ اعدام نایب‌التولیه آستان قدس
- ۱۸۹ امنیت شخصی رضاشاه: نقش انگلیس
- ۱۹۱
- فصل پنجم / ادامه حکومت وحشت و کشتار**
- ۱۹۳ خودکشی داور
- ۱۹۵ قتل نصرت‌الدوله فیروز
- ۲۰۱ تقسیم ثروت با رضا شاه
- ۲۰۳ آیت‌الله سیدحسن مدرس
- ۲۰۶ نتیجه‌گیری
- ۲۱۶
- فصل ششم / انگلیس و نفت ایران، ۱۹۵۱-۱۹۱۱**
- ۲۱۹ امتیاز داری
- ۲۲۲ شیطنت سیاسی انگلیسی‌ها و نقض سازمان‌یافته امتیاز داری
- ۲۲۵ قرارداد آرمیتاژ - اسمیت
- ۲۳۰ چهار شیلینگ به ازای هر تن
- ۲۳۳ تلاش‌های اولیه شرکت نفت انگلیس و ایران ...
- ۲۳۴ مکس ام. دیکسن و امتیاز نفت شمال، ۱۹۳۱-۱۹۳۰
- ۲۳۸ پیشنهاد شرکت نفت انگلیس و ایران به رضا شاه
- ۲۴۳ مبارزات مطبوعاتی بر ضد امتیاز داری
- ۲۴۵

- ۲۴۸ لغو امتیاز داری از سوی ایران
- ۲۵۳ قرارداد ۱۹۳۳: یک خیانت تاریخی
- ۲۶۲ نقش رضاشاه: گپ و گفتی با تی. ال. جکس
- ۲۶۷ تغییر موقت قرارداد در اوت ۱۹۴۰ و...
- ۲۷۳ **فصل هفتم / ذخیره مملکتی و غارت درآمدهای نفتی...**
- ۲۷۸ صندوق ذخیره استرلینگ مملکتی
- ۲۸۴ تخصیص بودجه از محل ذخیره استرلینگ به ارتش، ۱۹۲۸-۱۹۴۱
- ۲۹۹ سایر بودجه‌های تخصیصی از محل ذخیره مملکتی در لندن
- ۳۰۳ خلاصه
- ۳۰۵ **فصل هشتم / خرید اسلحه، ۱۹۲۸-۱۹۴۱**
- ۳۰۶ ارتش ایران
- ۳۱۸ نیروی دریایی ایران
- ۳۲۶ نیروی هوایی ایران
- ۳۳۰ سلطه انگلیسی‌ها بر هواپیمایی ایران
- ۳۴۰ خلاصه
- ۳۴۳ **فصل نهم / تغییر مسیر درآمدهای نفتی ایران و...**
- ۳۴۹ انتقال وجوه ارتش ایران
- ۳۵۸ محموله‌های طلای نیویورک
- ۳۶۱ حساب‌های بانکی رضا شاه در کشورهای خارجی
- ۳۶۴ حساب بانکی رضا شاه در لندن
- ۳۷۱ ثروت رضا شاه در نیویورک
- ۳۷۴ حساب‌های بانکی رضاشاه در سوییس: آخرین گزارش ویلارد
- ۳۷۷ حساب‌های بانکی رضا شاه در داخل کشور
- ۳۷۸ اقدام شاه جدید برای حواله پول...



- ۳۹۱ فصل دهم / سرقت جواهرات سلطنتی ایران  
 ۳۹۴ قانون فروش جواهرات سلطنتی، ۱۹۲۶  
 ۳۹۷ قانون فروش جواهرات سلطنتی، ۱۹۳۷  
 ۴۰۲ «قسمت کوچکی کنار گذاشته شد»  
 ۴۰۵ شمس پهلوی و دو حلقه الماس نشان
- ۴۱۱ فصل یازدهم / بحران ارزی و وخامت وضع اقتصادی...  
 ۴۱۶ قانون کنترل اسعار خارجی و متمم آن  
 ۴۱۸ آغاز بحران اقتصادی  
 ۴۲۱ اوضاع آذربایجان در سال ۱۹۳۰  
 ۴۲۳ وخیم تر شدن اوضاع اقتصادی  
 ۴۲۶ رضا شاه و تیمورتاش عرصه را بر بازار ارز تنگ می کنند  
 ۴۲۸ قانون انحصار تجارت مارس ۱۹۳۱  
 ۴۳۳ تجارت خارجی و قانون اسعار خارجی ۱ مارس ۱۹۳۶  
 ۴۳۶ نکول عملی بانک ملی ایران، ۱۹۳۷  
 ۴۳۷ نظرات متفاوت آمریکایی ها و انگلیسی ها درباره اوضاع اقتصادی  
 ۴۳۹ عدم پرداخت طلب صادرکنندگان آمریکایی به ایران  
 ۴۴۶ فروش تمبر پستی به جای ارز  
 ۴۴۸ انتقال پول های ایران به نیویورک
- ۴۵۳ فصل دوازدهم / اوضاع ایران در سال ۱۹۴۱ سقوط رضاشاه  
 ۴۵۶ کمبود نان در تهران  
 ۴۵۹ گزارش وخامت بیشتر اوضاع  
 ۴۶۳ آذربایجان و شمال غربی ایران در سال ۱۹۴۰  
 ۴۶۷ شرق و جنوب ایران، آوریل ۱۹۴۱  
 ۴۶۸ گزارش ماینور، اوت ۱۹۴۱: رضا شاه باید برود  
 ۴۷۳ تهاجم نیروهای متفقین به ایران، ۲۵ اوت ۱۹۴۱

- ۴۷۵ استعفای رضا شاه و جانشینی محمدرضا شاه
- ۴۸۳ محاکمه رئیس نظمیّه، مختاری، و اعدام «دکتر» زندان، احمدی
- ۴۹۱ فهرست اعلام
- ۵۱۵ فهرست تصاویر

## سخن ناشر

تاریخ ایران در سالهای ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ شاهد فراز و فرود فردی است که تا چندی پیش، بنیانگذار ایران‌نویین خوانده می‌شد. غیر از روایت رسمی دوران پهلوی درباره رضاخان، آن چه مستند اقدامات او در پژوهشهای تاریخی قرار می‌گرفت، اسناد انگلیس بود. این اسناد به ویژه در دوره دوندگی رضاخان برای گرفتن همه اهرمهای قدرت، مورد استناد تاریخ‌پژوهان قرار گرفته است. اسناد وزارت امور خارجه بریتانیای کبیر، در خوش‌بینانه‌ترین کارکرد خود، توان کشیدن یکی از اضلاع منشور دوره یادشده را دارد. هر چند پس از پیروزی انقلاب اسلامی روایتهای متعرض به قرائت رسمی از دوره پهلوی به فراوانی عرضه شدند، اما در تحقیقات تاریخی، دیدگاه سستی نسبت به دوره رضاشاهی، با تکیه بر اسناد انگلیس ادامه یافت. نسبت دولت انگلیس با پهلوی اول، نسبتی نامعلوم و مبهم نیست. گره خوردن منافع انگلیس به ایران و تسلط او در به خدمت گرفتن نهادها و رجال ایرانی برای حفظ منافع خود، به طور طبیعی گرایش سندهای تنظیم شده انگلیس را به سود رضاخان سوق می‌دهد؛ و این چنین نیز بوده است؛ اما نگاه دیگر نمایندگان سیاسی مستقر در ایران تاکنون ناگفته باقی مانده است: روسیه شوروی، ترکیه عثمانی، آمریکا. اخیراً انتشار اسناد وزارت امور خارجه آمریکا، توانسته است ضلع دیگری از رخدادهای این دوره را به تصویر بکشد؛ و به بیان درست‌تر،

قرائت جدیدی از رویدادهای یادشده ارائه دهد. این سندها، متعرض روایتهای متداول و رسمی حاکم بر دوران رضاشاهی است؛ روایتهایی که این دوره را عصر پرافتخار بنیانگذاری ارتش نوین، تمرکز قدرت، نجات از تجزیه، آزادی زنان از قید و بند حجاب، ساخت راه آهن، دانشگاه و... می نامد. اسناد آمریکایی گواهی می دهند که رضاخان برکشیده بریتانیاست؛ با کمک بریتانیا کودتا می کند؛ با پشتیبانی آنها آدم می کشد؛ عشایر را سرکوب می کند؛ روزنامه ها را می بندد؛ تمامی کسانی را که در برآمدن او بسترساز بوده اند دستگیر و با حب سفید و جوخه های مسموم سازی به دیار دیگر می فرستد؛ در گوهرشاد قتل عام می کند؛ مدرس را تبعید و به شهادت می رساند؛ نفت را به تاراج می دهد؛ تمامی سرزمین های مرغوب را به تملک خود درمی آورد؛ و ثروتی انبوه از اموال منقول و غیرمنقول برای خود می اندوزد.

باید توجه داشت که حضور سیاسی آمریکایی ها در این دوره، با دوره های پسین، یکسان نیست. آمریکا در این زمان در حال شناسایی، ارزیابی و تحلیل ایران است. نگاه او، نه از منظر یک قدرت سرمایه سالار حاکم، بلکه از زاویه آشنایی، درک و تجربه است؛ کسب آگاهی برای آینده ای که در ۳۷ سال حاکمیت پهلوی دوم در ایران رقم خورد. از این رو، نماینده سیاسی آمریکا در ایران، بدون ملاحظه و یا نگرانی از منافع و مصلحت های خود، اخبار ایران را به وزارت امور خارجه متبوع خود، آنچنان که خودش دریافته است، می فرستد.

متن حاضر ترجمه ای است از: Great Britain and Reza Shah اثر دکتر محمدقلی مجد، محقق ایرانی مقیم آمریکا که توسط انتشارات دانشگاه فلوریدا در سال ۲۰۰۱ منتشر شده است. متن انگلیسی دارای ۱۵ فصل می باشد که به پیشنهاد آقای دکتر مجد از ترجمه فصل دوم، سوم و چهارم به دلیل تکرار مطالب آن در کتاب «از قاجار به پهلوی»، که همزمان با این اثر توسط این مؤسسه منتشر می شود خودداری شده است.

**مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی**

تقدیم به یاد و خاطره  
همه قربانیان حکومت وحشت  
و کشتار از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰

## تشکر و قدردانی

بدینوسیله از مساعدت و مراحم کارکنان اسناد ملی آمریکا واقع در کالج پارک، مریلند کمال تشکر را دارم. مرحوم دکتر میلتن گوستاوسن، کارشناس ارشد این اداره، در مرور و جستجوی اسناد وزارت امور خارجه آمریکا در ارتباط با ایران به اینجانب کمک بسیاری مبذول داشتند. پرفسور حافظ فرمایان با نظرات خود درباره دستنویس این اثر، ذوق و شوقشان به هنگام کشف سوابق، علاقه وافرشان به این کتاب، و پیشنهادهای مفیدشان اینجانب را رهین منت خویش ساخته‌اند.

در آخر، خود را مدیون خانواده‌ام می‌دانم که کمک و همفکری‌شان نگارش این کتاب را ممکن ساخت. فرزندم محمدعلی مجد با مهارتش در کاربرد کامپیوتر مثل همیشه در موقع مناسب به دادم رسید.



## فصل اول

### مقدمه

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و شکست قوای عثمانی در بین‌النهرین و فتح سرزمین‌های عثمانی به دست نیروهای انگلیس در سال ۱۹۱۸ عملاً ایران را (که در آن زمان غربی‌ها پرشیا می‌نامیدند) از شرق و جنوب و غرب در محاصره انگلیس انداخت.

قوای انگلیس با استفاده از تفوق خود در منطقه، از شرق و غرب به ایران تاختند.

حمله اصلی در آوریل ۱۹۱۸ رخ داد، که طی آن کل ایران، به استثنای استان آذربایجان، به اشغال نیروهای انگلیس درآمد. حمله نظامی انگلیس و اشغال ایران در جنگ اول جهانی از جمله رویدادهای بسیار مهم تاریخ ایران است؛ چرا که در نتیجه حمله مزبور ایران برای شصت سال عملاً استقلال خود را از دست داد؛ و تقریباً بیست و پنج سال تمام (۱۹۱۸-۱۹۴۲) در کنترل کامل انگلیس درآمد؛ و پس از آن نیز، تا پیروزی انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، تحت سلطه ایالات متحده بود. برغم اهمیت تاریخی حمله انگلیس به ایران در سال ۱۹۱۸، توجه نسبتاً اندکی در منابع تاریخی به این رویداد مبذول شده است.

انگلیسی‌ها از همان ابتدا سخت پنهانکاری کردند. آنها نیروهای اصلی

مهاجم‌شان، معروف به قوای اعزامی دانستر\*، را نیروی سرّی لقب داده بودند؛ زیرا صحبت از وجود چنین نیرویی حتی در بغداد، که در آن زمان مقرّ ستاد نیروهای انگلیسی بود، علناً امکان نداشت. چنانکه پیداست، این پنهانکاری تا به امروز نیز ادامه یافته است. در چند کتابی که تقریباً همین اواخر درباره رویدادهای تاریخی مزبور به چاپ رسیده است<sup>۱</sup> نیز اطلاعات ناچیزی درباره حمله انگلیس به ایران وجود دارد. در پژوهش دیگری که بر اساس اسناد موجود در آرشیوهای بریتانیا صورت گرفته است، قوای مهاجم انگلیس همچون نیرویی نسبتاً دوست که با هدف حفاظت از ایران در مقابل «تهدید بلشویک‌ها»<sup>۲</sup> وارد این کشور شدند، به تصویر کشیده شده‌اند؛ ولی در گزارش‌های سیاسی و نظامی ارسالی از سفارت آمریکا در تهران هیچ شواهدی دال بر صحت چنین ادعایی و یا حتی ذکری از وجود چنین تهدیدی یافت نمی‌شود.

انگلیسی‌ها پس از اشغال نظامی ایران، سعی کردند با فراهم آوردن زمینه سقوط کابینه صمصام‌السلطنه و انتصاب حسن وثوق، معروف به وثوق‌الدوله، در پُست نخست‌وزیری در اوت ۱۹۱۸ سلطه سیاسی‌شان را نیز مستحکم‌تر کنند. بهترین توصیفی که می‌توان از دولت وثوق ارایه داد این است که دولت او یک دولت استبدادی غیرنظامی تحت حمایت انگلیس بود که قصد داشت کنترل دائم ایران و منابع اقتصادی آن، به ویژه نفتش، را به دست بگیرد و توسعه اقتصادی ایران را در راستای منافع خویش هدایت کند. اجرای قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ با انگلیس، کشور

\* Dunster Expeditionary Force.

۱. مثلاً، هیچ شرح مفصّلی درباره هجوم انگلیس و اشغال ایران در کتاب *روابط انگلیس و ایران*، نوشته اولسن نیافتیم. کرونین نیز فقط اشاره‌ای گذرا به قوای دانستر دارد. نک. شکل‌گیری دولت پهلوی، اثر کرونین. غنی نیز بحث مفصّلی درباره هجوم انگلیس و اشغال ایران در سال ۱۹۱۸ ندارد. نک *ایران و برآمدن رضا شاه*. اثر غنی. در ریشه‌های انقلاب، اثر کدی نیز فقط اشارات کوتاهی به این مسئله شده است.

۲. صباحی، *سیاست انگلیس در ایران*. در این کتاب هجوم انگلیس نسبتاً به نفع ایران تصویر شده است. از نظر صباحی، «قدرت کیف [انگلیسی]» به «دیپلماسی خشونت» می‌چربید.



را رسماً به مستعمره انگلیسی‌ها تبدیل می‌کرد؛ در اوایل سال ۱۹۲۰ ولی خصوصیت شدید مردم با انگلیسی‌ها و مخالفتشان با قرارداد پیشنهادی کاملاً مشخص ساخت که اجرای این موافقت‌نامه غیرممکن و تجربه دولت استبدادی غیرنظامی وثوق با شکست مواجه شده است.

با وجود این، انگلیسی‌ها با استقرار یک دولت استبدادی نظامی عملاً کنترل ایران و منابع آن را برای مدتی طولانی به دست گرفتند. این استبداد نظامی با کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ در ایران برقرار شد و در نتیجه آن یک افسر قزاق گمنام و تقریباً بی‌سواد از خانواده‌ای روستایی به مدت ۲۰ سال دیکتاتور نظامی ایران شد. این مرد همان رضاخان بود. در سال ۱۹۲۵، در نتیجه یک کودتای انگلیسی دیگر، طومار سلسله قاجار در هم پیچید، و رضاخان شاه ایران شد. او به دنبال حمله نیروهای متفقین در ماه اوت ۱۹۴۱، در سپتامبر همان سال به اجبار استعفاء داد و تحت‌الحمایه انگلیس سوار بر یک کشتی انگلیسی ایران را ترک کرد.

### رضا شاه: افسانه و حقیقت

بر اساس دیدگاه سنتی نسبت به رضا شاه پهلوی و دوره تاریخی ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱، دوره فوق عصر پرافتخاری بود که در طول آن، به همت و جانفشانی یک سرباز دلاور و وطن‌پرست، به نام رضاخان پهلوی، یک ارتش ملی جدید شکل گرفت که ایران را متحد ساخت و آن را از تجزیه نجات داد. این ارتش ملی، عشایر و ایلات یاغی و فئودال‌های غارتگر را سرکوب و مطیع دولت کرد. پس از جلوس رضاخان بر تخت سلطنت در سال ۱۹۲۵، ایران الگوی غرب را در پیش گرفت و سلطه روحانیت مرتجع ضعیف‌تر شد. زنان با کشف حجاب از قید و بند رها شدند. کارخانه‌ها، جاده‌ها و خط آهن ساخته شد. دانشگاه تهران بنا شد. بر اساس همین دیدگاه، انگلیس و روس در اوت ۱۹۴۱ خیانتکارانه به ایران حمله کردند و رضا شاه پهلوی، فرمانروای لایق ایران را از تخت به زیر کشیدند و از کشور بیرون راندند، و بدین ترتیب تراژدی بزرگی

برای ایران رقم زدند.<sup>۱</sup>

بررسی اجمالی برخی از حقایق مهم این دوره تاریخی، در همان ابتدای امر روشن می‌کند که تعبیر فوق چندان قرین واقعیت نیست. حتی نویسندگانی نظیر سیروس غنی، که از طرفداران رضا شاه هستند نیز به نقش تعیین کننده انگلیس در به قدرت رسیدن رضا شاه اذعان دارند. «رهبر کبیر» ایران در سال ۱۹۲۱ با یک کودتای انگلیسی به قدرت رسید و سپس با یک کودتای انگلیسی دیگر به تختی جلوس کرد که روزی شاه عباس بر آن تکیه زده بود. شکی نیست که رضاخان مخلوق انگلیسی‌ها بود. علاوه بر این، در اوت ۱۹۴۱ که نیروهای متفقین به ایران حمله کردند، همین ارتش به اصطلاح ملی مقاومتی در مقابل متجاوزان از خود نشان نداد. فرماندهان ارتش و بسیاری از مقامات دولتی ترک خدمت کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند. شرم‌آورتر از همه اینکه، بعدها معلوم شد، خودِ رضاشاه نیز قصد پناهندگی به سفارت انگلیس در تهران را داشته، انگلیسیها به او جواب رد دادند. در نتیجه، با ذلت استعفاء داد و برای نجات جانش با یک کشتی انگلیسی از ایران رفت، و بقیه عمر خود را تحت حمایت انگلیس سپری کرد. دفاتر خاطراتی که از آن زمان باقی مانده و همچنین گزارش‌های سیاسی سفارت آمریکا نشان می‌دهد که مردم ایران از رفتن رضا شاه بسیار مسرور بودند.\* بر اساس

۱. نمونه‌های بهتری از این دیدگاه را می‌توان در آثار زیر یافت: بنانی، *مدرنیزه‌سازی ایران*؛ ویلبر، *رضا پهلوی*؛ لنچسکی، *ایران در دوران پهلوی‌ها*؛ و غنی، *ایران و ظهور رضا شاه*. بارزترین استثنایی که در این مورد وجود دارد شرحی است که میلسپو در *آمریکایی‌ها در ایران* داده است.

\* خوشحالی مردم ایران از رفتن رضاشاه از مسلمات و بدیهیات تاریخ ایران است؛ به طوری که امام خمینی در نطق خود ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ (عصر عاشورا) ضمن اعلام آشکار این مطلب بر بالای منبر فرمودند: «من یک قصه‌ای برای شما نقل می‌کنم... سه دسته - سه مملکت اجنبی - به ما حمله کرد: شوروی، انگلستان، آمریکا به مملکت ایران حمله کردند؛ مملکت ایران را قبضه کردند؛ اموال مردم در معرض تلف بود، نوامیس مردم در معرض هتک بود، لکن خدا می‌داند که مردم شاد بودند برای اینکه پهلوی (رضاخان) رفت.» رک: صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۴۵.

مدارک موجود، در اواخر دوره حکومت رضا شاه، کمبود شدید مواد غذایی و شرایطی شبیه قحطی بر کشور حکمفرما بود.

در کتاب سیروس غنی، و همچنین سایر مورخانی که به شرح وقایع این دوره تاریخی پرداخته‌اند، غالباً به نام و تصویر اشخاص سرشناسی برمی‌خوریم که به دستور رضا شاه به قتل رسیدند. همچنین می‌خوانیم که این اشخاص بداقبال، که غالباً از وزرای کابینه رضا شاه و یا از سیاستمداران نامدار کشور بودند، در زندان به قتل رسیدند؛ البته نه به دلیل نقض قانون و یا اثبات اتهام در محاکم قانونی؛ که به دلیل سوءظن رضا شاه به خیانت آنها. کسانی نظیر تیمورتاش، نصرت‌الدوله، مدرس، و سردار اسعد از جمله این شخصیت‌ها هستند. در جوامع متمدن و تابع قانون، و در کشوری که مثلاً یک سلطنت مشروطه حاکم است، اشخاص را صرفاً به دلیل ظن و گمان شاه و دستور او، در زندان به قتل نمی‌رسانند.

چنین قتل‌های ددمشانه‌ای فقط در حکومت‌های استبدادی بسیار درنده‌خو و بی‌قانون اتفاق می‌افتد (حتی در روسیه استالینی نیز حکم مرگ غالباً بعد از محاکمه‌ای نمایشی صادر می‌شد). ولی در ایران رضا شاهی، قربانیان، بدون محاکمه و به سادگی در زندان به قتل می‌رسیدند.\* در خاطرات امیر اسدالله علم می‌خوانیم که چگونه زائران و تظاهرکنندگان ایرانی را در ژوئیه ۱۹۳۵ در مرقد امام رضا در مشهد قتل عام کردند، و در جریان آن، به گفته علم، دویست نفر را با تیربار به خاک و خون افکندند.<sup>۱</sup> هرچند بر اساس گزارش‌های سیاسی سفارت آمریکا معلوم می‌شود که شمار کشتگان با گلوله تیربارهای رژیم بسیار بیشتر از ۲۰۰ نفری است که علم ادعا کرده است.

علاوه بر ددمنشی رضا شاه، گزارش‌هایی نیز از فساد مالی و

\* البته در مورد تیمورتاش و نصرت‌الدوله محاکمه نمایشی برگزار شد. (ویراستار)

۱. علم، خاطرات علم، ۱۶۲، ۳۳۷.

اختلاس‌هایش در دست داریم. مثلاً، او به هنگام استعفایش در سال ۱۹۴۱، بیش از ۷۶۰ میلیون ریال (۵۰ میلیون دلار) در بانک ملی سپرده داشت. مبالغ هنگفتی نیز در بانک‌های خارجی ذخیره کرده بود. به کمک اسناد و مدارک وزارت امور خارجه و خزانه‌داری آمریکا، [اکنون] می‌دانیم که رضا شاه مبلغی بالغ بر ۲۰ تا ۳۰ میلیون پوند (۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیون دلار) در لندن داشت، که این مبلغ باورنکردنی در سال ۱۹۴۱، به پسر و جانشین‌اش، محمدرضا پهلوی، رسید.

همچنین به کمک اسناد و مدارک وزارت خزانه‌داری و بانک مرکزی آمریکا، امروز می‌دانیم که رضاشاه مبالغ هنگفتی نیز در بانک‌های سوییس و نیویورک داشت، که آنها را نیز فرزندان‌ش به ارث بردند. بر اساس آمار دارایی‌های خارجی در ایالات متحده (ژوئن ۱۹۴۱)، می‌توانیم حدس بزنیم که کل دارایی‌های رضا شاه در آمریکا در حدود ۱۸/۵ میلیون دلار بوده است. اسناد و مدارکی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران افشا شد، نشان می‌دهد که رضا شاه مناطق وسیعی از ایران، شامل بیش از ۶۰۰۰ روستا و آبادی، را به تملک خود درآورده بود. نقشه‌ای که سفارت آمریکا در دهه ۱۹۵۰ تهیه کرده، نشان‌دهندهٔ وسعت زمین‌های غصبی رضا شاه است. بنابراین، پیداست که تعبیری چون «عصر طلایی؛ مصلح؛ رهبر کبیر» از رضاشاه و این دوره تاریخی ایرادهایی دارد.

حیرت‌آور اینکه تعابیر فوق چگونه توانسته برای این مدت طولانی بدون چالش باقی بماند. این تعابیر مسلماً افسانه و تبلیغات هوشمندانه‌ای بود که انگلیسی‌ها ساخته‌اند و تا به امروز نیز آن را تداوم بخشیده‌اند.

### اسناد وزارت امور خارجه آمریکا درباره ایران، ۱۹۴۱-۱۹۲۱

فاصلهٔ زمانی سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ در تاریخ ایران بیشتر به یک خلأ می‌ماند. برغم کتاب‌های تاریخی متعددی که نوشته شده است، اطلاعات بسیار ناچیزی از این دوره در دست است. قحطی اسناد و مدارک تاریخی را می‌توان از انتشار فقط یک جلد مدارک مربوط به رضا

شاه در این دوره، که در سال ۱۹۹۹ در تهران انتشار یافت، کاملاً دریافت. به چندین دلیل روشن، مدارک مستند بسیار اندکی در ارتباط با این دوره وجود دارد. نخست اینکه شدت سانسور در طول دوره مزبور، ثبت بی‌طرفانه و دقیق رویدادها را بسیار دشوار می‌ساخت. علاوه بر این، در دوران حکومت پهلوی دوم (۱۹۴۱-۱۹۷۹)، بسیاری از مدارک جرم رضا شاه از بین برده شد و مورخان از هرگونه تحقیق و موشکافی درباره رویدادهای این دوره برحذر شدند. دلیل دیگری که تاریخ این دوره را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است، اتکای تقریباً صرف محققان به اسناد دیپلماتیک انگلیس درباره ایران است. با توجه به اشغال نظامی ایران و کودتای ۱۲۹۹ افتادن کنترل امور ایران دست انگلیس‌ها؛ همدستی و نقش تعیین‌کننده انگلیس‌ها در به قدرت رسیدن پهلوی اول و دوم؛ و همدستی آنها با رضا شاه، نباید انتظار داشت که اسناد دیپلماتیک انگلیس تصویر دقیق و بی‌طرفانه‌ای از اوضاع آن زمان در اختیار ما بگذارد. بر اساس مدارکی که در این کتاب خواهید یافت، وقایع هولناکی در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ در ایران اتفاق افتاد. انگلیسی‌ها خیلی خوب می‌دانند که چون رضا شاه با کمک و حمایت آنها به قدرت رسید و به مدت ۲۰ سال بر سر کار ماند، مسئولیت نهایی جنایاتی که در طول این دوره رخ داد بر عهده آنهاست. به همین دلیل، از همان ابتدا بنا را بر پنهانکاری گذاشتند. نمونه‌های بارزی از دروغ‌گویی و فریبکاری انگلیسی‌ها درباره نقش‌شان در ایران را می‌توان در اسناد و گزارش‌های پارلمانی‌شان یافت، که در کتاب جلد اول ارائه شده است.

یک منبع کاملاً بکر، فوق‌العاده غنی و کامل از اسناد تاریخی درجه اول درباره تاریخ ایران، اسناد و مدارک موجود در آرشیو وزارت امور خارجه آمریکاست. گزارش‌های مفصلی از وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و نظامی ایران در این اسناد یافت می‌شود، که با استفاده از آنها می‌توان به بازنویسی مفصل تاریخ ایران در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ پرداخت. متعاقب حمله انگلیس و اشغال نظامی ایران در سال ۱۹۱۸،

توجه آمریکا به ایران بیشتر شد. کمی پس از اشغال نظامی ایران، سفارت آمریکا در تهران شروع به تهیه و ارسال گزارش‌های مفصلی درباره وضعیت سیاسی، نظامی، و اقتصادی ایران کرد. گزارش‌های نظامی و سه ماهه هیأت نمایندگی آمریکا که از اکتبر ۱۹۱۸ تا آوریل ۱۹۲۱ به وزارت امور خارجه ارسال شد مجموعه‌ای بسیار ارزشمند از مدارک تاریخی را تشکیل می‌دهد، که در کتاب جلد اول ارائه شده. دولت آمریکا در طول دهه ۱۹۲۰ با انتصاب هیأتی از مستشاران مالی به ریاست آرتور چستر میلسپو\* و تلاش شرکت‌های نفتی آمریکا برای یافتن جای پای در امور نفتی ایران، سعی در حفظ منافع خود در ایران داشت. مکاتبات میلسپو با وزارت امور خارجه و گزارش‌هایش به سفارت آمریکا در تهران که به طور مقتضی به واشنگتن ارسال می‌شد، و بدین ترتیب در بایگانی وزارت امور خارجه آمریکا ثبت و ضبط شده است، منبعی غنی از مدارک تاریخی بر جای گذاشته است. نارضایتی عمیق و خصومت آشکار دولت آمریکا با سیاست‌سازان انگلیسی‌شان در ایران کاملاً از این اسناد و مدارک دیپلماتیک پیداست. روشن است که دیپلمات‌های اعزامی آمریکا به ایران از سیاست‌های انگلیس در ایران، غارت نفت این کشور، و تحمیل یک دیکتاتور نظامی ددمنش و بی‌سواد بر آن، منزجر بودند. علاوه بر این، آنها از کوتاه شدن دست شرکت‌های آمریکایی از سفره نفت ایران توسط انگلیسی‌ها و سلطه آنها بر نیروی هوایی ارتش ایران به ضرر آمریکا بسیار خشمگین بودند، ولی تمایلی به رویارویی مستقیم با انگلیسی‌ها نداشتند.<sup>۱</sup> البته لازم نبود خیلی منتظر بمانند. در سال ۱۹۴۲، دولت روزولت از فرصتی که به سبب مشکلات عدیده انگلیس در طول جنگ جهانی دوم ایجاد شده بود، سود جست و به بیست و پنج سال سلطه انحصاری انگلیس بر ایران خاتمه داد. عصر سلطه آمریکا

\* Arthur Chester Millsbaugh.

۱. نک صباحی، سیاست انگلیس در ایران، صص ۱۵۴-۱۴۱.

شروع شده بود، و این سلطه در طول جنگ سرد نیز ادامه یافت تا آنکه معلوم شد اتحاد شوروی در حال فروپاشی است. چنانکه اسناد وزارت امور خارجه آمریکا به روشنی نشان می‌دهد، دولت آمریکا حتی از همان سال ۱۹۲۱ نیز تنفر عمیقی از پهلوی‌ها داشت. برخی نظراتی که وزیرمختاران و کارداران آمریکا درباره رضاخان ابراز داشته‌اند بسیار خارج از ادب دیپلماتیک است. علاوه بر این، دولت آمریکا به هیچوجه دل‌باخته پسر و جانشین رضا شاه نیز نبود. حمایت‌ها و کمک‌های دولت آمریکا به رژیم پهلوی از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۷۸ صرفاً بر اساس ملاحظات استراتژیک و ژئوپولیتیک بود. با نزدیک شدن روزهای پایانی جنگ سرد، نفس‌های رژیم ایران نیز به شماره افتاد و رژیم حاکم بر ایران از هم فروپاشید و ایران توانست استقلال خود را بازیابد.

یکی از نشانه‌های علاقه مفرط آمریکا به حفظ منافع خود در ایران در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۱، اعزام تعدادی از توانمندترین دیپلمات‌های آمریکایی به این کشور بود، که از میان آنها چارلز کامر هارت\*، وزیر مختار آمریکا در ایران از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳، برجسته‌ترین‌شان به حساب می‌آمد. گزارش‌های فراوان، تیزبینانه، و غالباً عالی او درباره اوضاع و شرایط ایران و رضا شاه بسیار خواندنی است؛ و قسمت‌هایی از آنها در این کتاب خواهد آمد. گزارش‌های او درباره «حرص و طمع جنون‌آمیز» رضا شاه، و مال‌اندوزی و ددمنشی‌های شخصی‌اش نمونه‌ای عالی از گزارش‌نویسی دیپلماتیک به حساب می‌آید. گزارش‌های هارت درباره دستگیری و قتل دوستش عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار توانای رضا شاه، از جمله نمونه‌های کلاسیک گزارش‌نویسی است. علاوه بر این، گزارش‌های او درباره اعطای امتیازات نفتی ۱۹۳۳ به انگلیسی‌ها، و نقش شخص رضاشاه در تحمیل این قرارداد به مذاکره‌کنندگان ایرانی که در قبول آن اکره داشتند، یک سند تاریخی ارزشمند است. از

جانشینان هارت نیز گزارش‌های مفصلی درباره آغاز مجدد حکومت وحشت در ایران پس از سال ۱۹۳۳؛ قتل در زندان‌ها؛ اعدام‌های غیرقانونی؛ و فجیع‌تر از همه، کشتار ددمنشانه تظاهرکنندگان و زائران حرم امام رضا در روزهای ۱۲ تا ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۵ باقی مانده است. با شروع جنگ جهانی دوم، آمریکا توجه بیشتری به ایران پیدا کرد. گزارش‌هایی که درباره اوضاع اقتصادی ایران در سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱ در دست است حکایت از کشوری آسیب‌دیده دارد. می‌دانیم که در سال ۱۹۴۱، پس از بیست سال چپاول و ددمنشی حکومت، مردم ایران با کمبود شدید مواد غذایی مواجه شدند. در سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱ مردم تهران چندین بار بر سر مسئله نان شورش کردند. بنابراین، می‌توانیم با استفاده از این اسناد، کذب افسانه‌ها و تبلیغاتی را که انگلیسی‌ها درباره رضا شاه و عصر طلایی‌اش ساخته و تا به امروز تداوم بخشیده‌اند، ثابت کنیم.

### حکومت وحشت، ۱۹۴۱-۱۹۲۱

میلسو در کتاب ۱۹۴۶ خود [آمریکائیان در ایران] گوشه‌هایی از حکومت وحشت رضا شاه را شرح می‌دهد. او می‌نویسد که رضا شاه «هزاران نفر را حبس کرده و صدها نفر را کشته بود، و بعضی‌ها را با دست‌های خودش به قتل رسانده بود.» در نتیجه این حکومت وحشت، «بر دل مردم ترس افتاده بود. به هیچکس نمی‌شد اعتماد کرد؛ و احدی جرأت اعتراض یا انتقاد نداشت. ... شواهد فراوان و متأسفانه مجاب‌کننده‌ای نیز نشان می‌داد که وحشت‌افکنی‌های [شاه] روان مردم محجوب و زودرنج [ایران] را آشفته کرده و تعادل روحی‌شان را بر هم زده بود. علاوه بر این، او چنان روحیه خشونت‌آمیزی از خود نشان می‌داد که تأثیرات شومی در دامن زدن به خُلق و خوی ناپایدار مردم، از هم گسیختگی کشور، و نابسامانی و ضعف حکومت گذاشت.»<sup>۱</sup>

۱. میلسو توحش رضاشاه را به طور خلاصه اینگونه توصیف می‌کند: «توسل به ارباب بخشی



اسناد وزارت امور خارجه آمریکا تصویر روشنی از حکومت وحشت که در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ بر مردم ایران حاکم بود ارائه می‌دهد. برای مدت بیست سال کشور تحت یک حکومت نظامی کاملاً مستبد و ددمنش اداره می‌شد. مجلس بله قربان‌گو شده و سانسور کامل بر کشور حکمفرما بود.<sup>۱</sup> روزنامه‌ها و مدیران‌شان از اولین قربانیان این دیکتاتوری

از خلق و خوی رضاشاه بود. وقتی هنوز آنقدر نزدیک بودم که بتوانم شاهد وقایع باشم، برخی موارد وحشیگری او توجهم را جلب کرد؛ ولی پس از اولین سال حکومتش، ارباب شدت گرفت. البته ظاهراً او هیچگاه دست به پاکسازی عمومی نزد، ولی می‌گویند یک بار قتل عام بزرگی کرد. وقتی به ایران بازگشتم، اطلاع یافتم که هزاران نفر را زندانی کرده و صدها نفر را کشته است، که از میان گروه دوم چند نفر را با دستان خودش به قتل رسانده بود. اطلاع یافتم که شخصیت‌های برجسته‌ای را به زندان انداخته است؛ مثلاً فیروز، وزیر سابق مالیه؛ تیمورتاش، که روزی وزیر دربار و محرم راز او بود؛ و سردار اسعد، یکی از رؤسای ایل بختیاری که سابقاً وزیر جنگش بود. داور نیز که یک مقام بسیار قابل و توانمند بود، خودکشی کرد. کیخسرو شاهرخ، نماینده زردشتی، و یک تاجر معتبر و محترم، و دوست سابق هیأت نمایندگی آمریکا، با آمبول هوا به قتل رسید. حرمت مذهبی و یا اماکن مقدسه مذهبی نیز مانعی بر سر راه این حاکم مستبد نبود. او حرمتی برای بقاع متبرکه قائل نبود و روحانیون را نیز به قتل می‌رساند. ... ترس بر جان مردم افتاده بود. به هیچ کس نمی‌شد اعتماد کرد؛ احدی جرأت اعتراض یا انتقاد نداشت. بجز همان اوایل که چند نفری جرأت سوء قصد به جان شاه را کرده بودند دیگر کسی جرأت آن را پیدا نکرد. می‌گویند که خودش معتقد بود خداوند به او عمر درازی داده است. «میلسپو، آمریکایی‌ها در ایران، صص ۸۲-۳۷»

۱. میلسپو بلایی را که رضا شاه بر سر مجلس و مطبوعات ایران آورد اینگونه شرح می‌دهد: «او قانون اساسی را باطل نکرد، احکام خود را جایگزین قوانین نساخت، مجلس را نیست، و هیأت دولت را نیز متحل نکرد. قانون اساسی، قوانین، مجلس، و هیأت دولت سرچایشان ماندند. ولی در عمل رفتار او کاملاً برخلاف روح قانون اساسی بود و بسیاری از مفاد آن، علی‌الخصوص حقوق مردم را نقض کرد. انتخابات برگزار می‌شد، ولی همه چیز در کنترل شاه بود. مجلس دست‌نشانده‌اش، که مرعوب و فاسد بود، طبق روال مقتضی قوانین را به تصویب می‌رساند؛ ولی مطابق آنچه شاه حکم کرده بود. رئیس‌الوزرا و وزیران از طرف شاه منصوب می‌شدند و دستور می‌گرفتند و به فرمان او استعفا می‌کردند. شاه آزادی مطبوعات را که قبلاً وجود داشت، و همچنین آزادی بیان و اجتماعات را نابود کرد... به ایران که برگشتم مجلس سیزدهم کارش را شروع کرده بود [ژانویه ۱۹۴۳]. تفاوت این مجلس و مجلس بعدی با مجلس‌هایی که بیست سال پیش دیده بودم از زمین تا آسمان بود. در آن

بودند. شرح سرکوب روزنامه‌ها، خشونت فیزیکی (به ویژه ضرب و شتم‌های وحشیانه‌ای که به دست شخص رضاخان انجام می‌شد)، و حتی قتل مدیران سرکش روزنامه‌ها در این اسناد ثبت و ضبط است. نمونه‌های بسیاری از بازداشت و سپس ناپدید شدن مخالفان، از جمله تعداد زیادی از علما، که برجسته‌ترین‌شان سیدحسن مدرس بود، در این اسناد یافت می‌شود. داستان دستگیری و قتل بدون محاکمه شخصیت‌های سیاسی، نظیر تیمورتاش، سردار اسعد، حییم، صولت‌الدوله، فیروز، و سایرین به تفصیل در گزارش‌های فوق آمده است. از گزارش‌های متعددی که هارت درباره دستگیری و قتل تیمورتاش تهیه کرده است در می‌یابیم که درست پیش از مرگ تیمورتاش، رضا شاه در زندان به ملاقات او می‌رود و چنان کتک و وحشیانه‌ای به او می‌زند که تیمورتاش بیهوش بر زمین می‌افتد. هارت همچنین خوراندن «حَبِّ سفید» به تیمورتاش را در گزارش‌هایش ذکر کرده است. بدون استثناء، علت مرگ در چنین مواردی یا سکت قلبی گزارش می‌شد و یا سکت مغزی.

آنچه شاید یکی از ابعاد جالب توجه این رویدادهای اسفناک برای مورخان باشد، تلاش وزیرمختار انگلیس برای نسبت دادن مرگ برخی از این شخصیت‌های زندانی به علل طبیعی است. از همه قابل توجه‌تر

زمان وکلای مجلس را بیشتر زمین‌دارانی تشکیل می‌دادند که هر چند عموماً منفعت‌طلب و مرتجع بودند، به دولت اعتماد چندانی نداشتند، و چون مالیات می‌پرداختند، واقعاً دغدغه اقتصاد و سلامت دستگاه اجرایی را داشتند. در طول این چند سال، رضا شاه برخی از بدترین همدستان منفعت‌طلبش را داخل مجلس کرده بود. ...شاه سابق که واقعاً قدرت قانونگذاری را از کسانی که با لطف خویش وارد مجلس می‌کرد سلب کرده بود نه فقط آنها را در دخل و تصرفات اقتصادی و غارت‌هایش سهیم می‌ساخت، بلکه به آنها اجازه می‌داد تا در دستگاه اجرایی دخالت کنند، فامیل و دوستانشان را در مناصب دولتی بنشانند، و «دستگاه‌های» شخصی و فاسدی را در استان‌ها به پا کنند. علاوه بر این، چون بار مالیات عمدتاً بر دوش فقرا قرار گرفته بود، وکلای مجلس نه فقط از سرمایه‌گذاری‌ها و سوسیدها و همچنین ریخت و پاش و اسراف دولت ضرری نمی‌کردند بلکه در بسیاری از موارد عواید زیادی هم نصیبشان می‌شد. «میلپو، آمریکایی‌ها در ایران، صص ۳۶، ۸۶-۸۵»

اصرار وزیر مختار انگلیس به همتای آمریکایی اش، ویلیام اچ. هورنی بروک\*، بر این مسئله است که مرگ سردار اسعد، وزیر جنگ سابق و یکی از رؤسای ایل بختیاری، در سال ۱۹۳۴ در زندان، به علت سکنه مغزی بوده است. بعدها یکی از مقامات زندان را که به قتل سردار اسعد متهم بود، در سال ۱۹۴۴ در یکی از میدان‌های تهران در کنار مجسمه سوار بر اسب رضا شاه، به دار آویختند. این صحنه طنزآمیز، ریچارد فورد\*\*، کاردار آمریکا، را بر آن داشت که در گزارش خود بنویسد در حالی که مسئول زندان به دار مجازات آویخته می‌شد، قاتل اصلی یعنی رضا شاه که مجسمه‌اش در میدان بود از چنگال عدالت گریخته بود.

شرح سرکوب وحشیانه عشایر به دست ارتش، غارت مال و اموال آنها، و تبعید اجباری این مردم نگون‌بخت نیز در گزارش‌های مزبور آمده است. صحنه هولناک گذراندن مردان و زنان سالخورده و کودکان از صدها کیلومتر زمین خشک و لم‌یزرع تبعید از خانه و کاشانه‌شان در غرب ایران به مناطق دورافتاده خراسان به خوبی در این گزارش‌ها انعکاس یافته است. ناراحت‌کننده‌تر از آن شرح مفصل کشتار مردم در ژوئیه سال ۱۹۳۵ در مشهد است. چنانکه وزیرمختار آمریکا توصیف کرده، نیروهای ارتش به دستور شخص شاه به تظاهرکنندگان حمله کردند، و «استفاده از تیربار موجب تلفات هولناکی شد.» برآورد محافظه‌کارانه از شمار کشتگان و مجروحان ۵۰۰ نفر بوده است. علاوه بر این، در حدود ۲۰۰۰ نفر نیز دستگیر شدند و «هر روز در گروه‌های ۳۰ نفری فلک می‌شدند.»<sup>۱</sup>

\* William H. Hornibrook.

\*\* Richard Ford.

۱. بر اساس چنین گزارش‌هایی، ناچار باید به دقت و صحت نظر آبراهامیان درباره وضعیت زندان‌ها در دوران رضا شاه شک کرد. آبراهامیان می‌نویسد که شکنجه در زندان‌ها «ممنوع» شده و وضعیت آنها «انسانی» و «روشنفکرانه» بود. فلک کردن زندانی‌ها در «گروه‌های سی

انگلیسی‌ها در اولین واکنش خود به این تراژدی اسفناک، درست همانند زمانی که سعی داشتند مرگ برخی شخصیت‌های زندانی در سال ۱۹۳۴ را به علت‌های طبیعی نسبت بدهند، حالا نیز تلاش می‌کردند که تعداد تلفات را کم‌تر از واقع ذکر کنند، و اصرار داشتند که «فقط» شصت نفر کشته و ۱۲۰ نفر دستگیر شده‌اند.

بر اساس گزارش وزیرمختار آمریکا، بعد از این واقعه اسفناک دلمشغولی اصلی وزیر مختار انگلیس محافظت از جان رضا شاه در مقابل سوءقصدها بود.

هارت می‌نویسد، «انگلیسی‌ها همیشه برای موفقیت سیاست‌های‌شان به او [رضا شاه] متکی بودند» و می‌خواستند که رضا شاه زنده بماند، و بدین ترتیب ادامه کشتارها را تضمین می‌کردند. در سال ۱۹۳۸ حکومت وحشت علاوه بر سایر شخصیت‌ها مدرس، علی اکبر داور، نصرت‌الدوله فیروز، حسین دادگر، علی دشتی، و زین‌العابدین رهنما را نیز طعمه خویش ساخته بود. چهار شخص اول به سرنوشت شومی گرفتار شدند. بقیه نیز یا تبعید شدند و یا در بیمارستان زندان «بستری». در اینکه مدرس از همان اول دشمن سرسخت رضاخان بود شکی نیست، ولی برخی از قربانیان مزبور از همان روزهای اول حکومت رضاخان از ملازمان نزدیک او بودند

نفری» در مشهد با توصیفی که آبراهامیان از رفتار انسانی با زندانی‌ها ارایه می‌دهد، نمی‌خواند. علاوه بر این، با خواندن توصیف کنسول آمریکا از بازداشت و «ضرب و شتم بی‌رحمانه» ابریشم‌باغان یزد (نک فصل ۲) در سال ۱۹۳۹، ناچار باید نتیجه گرفت که آبراهامیان قدری اشتباه کرده است.

وقتی زندانی‌ها را مسموم می‌کردند، و یا در ارتباط با کیخسرو شاهرخ، با آمبول هوا به قتل می‌رساندند، چگونه می‌توان ادعا کرد که وضعیت زندان‌ها انسانی بوده است؟ چنانکه در فصل ۳ آمده، «اعتراف» وکیل کلیمی سابق مجلس قبل از اعدامش در سال ۱۹۳۱ زیر شکنجه به دست آمده بود. در فصل ۱۵ نیز اشاره کرده‌ایم که پس از سقوط رضا شاه، برخی از زندانیان سیاسی که آزاد شده بودند، توصیف کردند که ورود «دکتر آمبول‌زن» سادیستی به نام احمدی به سلول آنها چه ترس و وحشتی به جانشان می‌انداخت. در کتاب آبراهامیان هیچ اشاره‌ای نیز به کشتار سال ۱۹۳۵ نشده است. آبراهامیان، *اعترافات در زیر شکنجه*.

و در رسیدنش به قدرت نقش داشتند.

### چپاول فرهنگی و خشونت، ۱۹۴۱-۱۹۲۱

علاوه بر ددمنشی‌های رضاخان، در طول دوره حکومت او ایران دستخوش انحطاط، ویرانی، و چپاول فرهنگی گسترده‌ای نیز شد. لطمات جبران ناپذیری به میراث معماری ایران وارد شد. سی. ون اچ. انگرت،\* کاردار آمریکا، گزارش داده است که نزدیک به ۳۰ هزار بنای قدیمی در تهران به دستور شخص رضا شاه تخریب و ساختمان‌های جدیدی بجای آنها ساخته شد. تخریب بی‌دلیل و جنایتکارانه میراث فرهنگی با نام تجدد و ترقی صورت می‌گرفت. انگرت با اندوه فراوان قلع و قمع بی‌رحمانه درختان با شکوه و چند صد ساله را به بهانه ساخت بلوارهای عریض به سبک اروپایی، گزارش کرده است.

اسناد وزارت امور خارجه آمریکا و گزارش‌های میلسپو شرحی مستند از نحوه تاراج جواهرات سلطنتی ایران را به دست رضا شاه نیز ارائه می‌دهد و درمی‌یابیم که در سال ۱۹۳۷ مقداری از جواهرات سلطنتی که رضا شاه «علاقه خاصی» به آنها داشت، از جواهرات دیگر جدا گذاشته شدند. او در سال ۱۹۴۱ به هنگام ترک کشور آنها را نیز با خود برد. با توجه به حرص و طمع رضا شاه، غارت جواهرات سلطنتی چندان تعجب‌آور نبود. گزارش‌های وزارت امور خارجه آمریکا به طور مستند نشان می‌دهد که مقادیر زیادی از اشیاء عتیقه و آثار باستانی ایران بین سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ از کشور خارج شد. این همان دوره‌ای است که موزه‌های اروپا و آمریکا بیشتر آثار باستانی متعلق به ایران را به دست آوردند. نه فقط ثروت نفتی ایران که میراث فرهنگی آن به طرز سازمان‌یافته‌ای غارت و یا ویران شد، و در این میان دانشگاه‌های پنسیلوانیا و شیکاگو از مجرمان اصلی بودند.

\* C. Van H. Engert.

این مصیبت عظمی چگونه بر سر ایران نازل شد؟ خیلی ساده می‌توان بی‌سوادی رضا شاه (که دیپلمات‌های آمریکایی گاه بلندنظرانه آن را کمبودهای فرهنگی می‌نامیدند)، و یا ددمنشی و حرص و طمع او را علت اصلی این مصایب دانست (میلسپو می‌نویسد که «ددمنشی و طمع بخشی از خلق و خوی او بود»). ولی مسئولیت واقعی این مصایب بر عهده انگلیسی‌هاست. چنانکه هارت می‌نویسد، وقتی «فرزند بی‌سواد یک دهاتی به همان اندازه بی‌سواد» دیکتاتور نظامی بی‌رحم ایران می‌شود، دیگر چه انتظاری می‌توان داشت؟ انگلیسی‌ها به منظور غارت نفت ایران، و هدایت «توسعه اقتصادی ایران در راستای منافع خود» هیچ نگرانی از بابت ویران شدن ایران و تمدنش نداشتند. آشکارا، تنها مسئله‌ای که برای انگلیسی‌ها اهمیت داشت ادامه دسترسی به نفت ارزان ایران بود.

### گزارش‌های نفتی و امور مالی: غارت نفت ایران

ایران علاوه بر تحمل ۲۰ سال وحشیگری رژیم پس از سال ۱۹۲۱، شاهد غارت ثروت‌های خود به دست انگلیسی‌ها و شریک‌شان، رضاخان، بود که غارت سازمان‌یافته نفت از آن جمله است. اسناد وزارت خزانه‌داری و وزارت امور خارجه آمریکا جزئیات فراوانی از این غارت بزرگ به دست می‌دهد. در یکی از همین گزارش‌های مفصل، نحوه غارت نفت ایران بین سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱، و مبالغ هنگفتی که انگلیس با تخلف‌هایش از پرداخت آنها به ایران «دریغ» کرد، آمده است. نکته جالب توجه در این گزارش، وفور آمار و کلان بودن مبالغی است که در آن ذکر شده است.

گزارشی که در فصل ۶ بررسی می‌کنیم، شامل اطلاعات و روشن‌بینی خاصی است که نمونه آن در سایر مطالعات مربوط به تاریخ نفت ایران یافت نمی‌شود. طبق این اسناد و مدارک، در حالی که بخش عمده‌ای از ثروت نفتی ایران را انگلیسی‌ها به سرقت می‌بردند، همان مقدار ناچیزی هم که باقی می‌ماند، رضا شاه می‌دزدید.

متعاقب سقوط رضا شاه در سال ۱۹۴۱، محمد مصدق و شخصیت‌های دیگر مدعی شدند که بیشتر درآمدهای نفتی ایران به بهانه خرید سلاح از حساب‌های بانکی شخصی شاه در اروپا و آمریکا سردرآورده است. از اولین اقداماتی که مجلس ایران پس از سرنگونی رضا شاه در سال ۱۹۴۱ انجام داد تصویب قانونی بود که به موجب آن درآمدهای نفتی از محل حق‌الامتياز شرکت نفت انگلیس و ایران تحت نظر وزارت مالیه قرار می‌گرفت و بخشی از بودجه معمول کشور محسوب می‌شد. به کمک گزارش‌های بسیار دقیق نفتی و مالی دیپلمات‌های آمریکایی مبلغ دقیق حق‌الامتياز را که شرکت نفت انگلیس و ایران به ایران پرداخت می‌کرد، و اینکه نهایتاً چه بلایی بر سر این پول می‌آمد، می‌دانیم. بر اساس آمارهای موجود درباره نفت و گزارش‌های مفصلی که دیپلمات‌های آمریکایی و وابستگان نظامی این کشور به دست داده‌اند (سابقه حضور وابستگان نظامی آمریکا در ایران به سال ۱۹۲۲ باز می‌گردد)، می‌توان اعداد و ارقام دقیقی از خریدهای تسلیحاتی بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ به دست آورد. در واقع فقط کسر بسیار کوچکی از درآمد نفتی که به خرید سلاح تخصیص یافته بود خرج این مهم شد. شواهد مستندی وجود دارد که نشان می‌دهد از ۱۵۵ میلیون دلاری که بابت حق‌الامتياز نفت پرداخت شد، حداقل ۱۰۰ میلیون دلار آن را رضا شاه به جیب زد.

برای درک بزرگی این مبلغ در آن زمان همین قدر کافی است که بدانیم کل ظرفیت وام‌دهی بانک واردات-صادرات آمریکا در سال ۱۹۳۹ در حدود ۱۰۰ میلیون دلار بوده است.

سفارت آمریکا از همان ابتدا به این مسئله مظنون بود که درآمدهای نفتی ایران به حساب‌های شخصی رضاشاه سرازیر می‌شود. هارت، وزیر مختار آمریکا، در همان سال ۱۹۳۱ هم که خبر واریز سپرده «بیش از یک میلیون» پوندی به حساب شخصی رضاشاه در لندن را به وزارت امور خارجه ارسال می‌کرد، می‌دانست که چنین مبلغ هنگفتی فقط می‌تواند از

محل درآمدهای نفتی آمده باشد. لوییس جی. دریفوس پسر<sup>۳</sup>، وزیر مختار آمریکا در تهران در طول سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴، نیز مشکوک بود که حداقل ۱۰۰ میلیون دلار از درآمدهای نفتی ایران به حساب‌های شخصی رضا شاه سرازیر شده است. دریفوس با تأسف اشاره می‌کند که کسی درباره سهام و اوراق قرضه شاه سابق در آمریکا و اروپا سخنی نگفته است. علاوه بر این، مقامات ایرانی چندان هم از حقایق بی‌اطلاع نبودند. چنانکه اشاره رفت، مجلس ایران بلافاصله پس از سقوط رضا شاه قانونی برای نظارت بر درآمدهای نفتی به تصویب رساند. در طول سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱، دولت ایران هیچ نظارت و یا دسترسی‌ای به درآمدهای نفتی نداشت، و همه آن در دست شخص رضا شاه بود. همین امر رضا شاه را قادر ساخت تا بیشتر درآمدهای نفتی ایران را به حساب‌های شخصی‌اش در اروپا و آمریکا منتقل سازد.

به لطف دخالت اداره آگاهی فدرال آمریکا، اف. بی. آی، در یکی از موارد، اسنادی بجای مانده است که حکایت از سردرآوردن درآمدهای نفتی ایران از بانک‌های سوییس دارد. این پول به خرید سلاح از ایالات متحده اختصاص یافته بود. اسناد وزارتخانه‌های خزانه‌داری و امور خارجه آمریکا نشان می‌دهد که شاه مبالغ هنگفتی از این پول را مخفیانه به بانک‌های سوییس سپرده بود. غارت درآمدهای نفتی ایران با اطلاع و همدستی کامل دولت انگلیس صورت می‌گرفت؛ چرا که بیشتر این پول در بانک‌های لندن نگهداری می‌شد. نکته اینجاست که وقتی انگلیس خودش مشغول غارت گسترده نفت ایران بود، نمی‌توانست انتظار خویشنداری از شریکش را داشته باشد. علاوه بر این، حالا بهتر می‌فهمیم که چرا رضا شاه در سال ۱۹۴۱ به آن سرعت تسلیم انگلیسی‌ها شد و با یک کشتی انگلیسی از ایران رفت: برای حفظ ثروت ۲۰ تا ۳۰ میلیون پوندی خود در لندن.

۳ Louis G. Dreyfus, Jr.



درک وقایع اسفناک سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ برای ریشه‌یابی انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ امری بسیار ضروری است. امیدوارم که این تحقیق، که بر اساس اسناد وزارت امور خارجه آمریکا صورت گرفته است، بتواند سهم کوچکی در تحلیل جدی اوضاع این دوره داشته باشد. هم اینک می‌توانیم حقیقت اوضاع دهشتناک سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ را به تدریج دریابیم: سرکوب همه آزادی‌ها، تعلیق عملی قانون اساسی، ارعاب ملت، رفتار وحشیانه با عشایر (که یک چهارم جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند)، تبدیل مجلس به یک نوکر بله قربان گو، و غارت کشور. هم اینک می‌توانیم دریابیم که چرا ایران به رغم تاریخ و فرهنگ و منابع عظیمش توسعه نیافت: به دلیل غارت، ددمنشی و بی‌قانونی حاکم بر مملکت در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ که ایران هرگز نتوانست پس از آن کمر راست کند. میلسپو برخی عواقب درازمدت سوءحاکمیت رضا شاه را در کتاب خود شرح می‌دهد. سنگین‌ترین اتهاماتی که میلسپو به رضا شاه وارد می‌کند به قرار زیر است:

از هر جهت که برنامه را ارزیابی کنیم، بدیهی می‌بایم که ریشه‌های سخت‌ترین شکست رضا شاه در وسایلی است که [برای تحقق اهدافش] به کار گرفت: یعنی استبداد، فساد مالی، و ارعاب... از حیث نهادها، ایران هم دین را داشت و هم سلطنت را، و انقلاب [مشروطه] نیز یک نهاد سوم، یعنی مجلس، یا نگهبان قانون اساسی، را نیز به آن دو اضافه کرد. استبداد نه فقط این هر سه را از حیث جایگاهشان در نظر مردم تضعیف کرد، بلکه روند تکاملی‌ای را که ممکن بود احساسات و احترام عمومی را نسبت به قانون اساسی تحکیم کند به حال تعلیق درآورد و بی‌اعتبار کرد... استبداد هم رهبران را نابود کرد و هم ظرفیت رهبری را. گویی رضا [خان] به توصیه‌ای عمل می‌کرد که به مستبد یونانی کرده بودند، یعنی اینکه به زمین گندم برود و سر همه خوشه‌هایی را که از دیگران بلندتر است، بزند. هیچ شخصیت قابل و شجاع جدیدی، به استثنای یک یا

دو نفر، بر این صحنه قدم نگذاشتند. ایران هم اینک برای رهبری سیاسی‌اش از همان بازمانده‌های بیست سال پیش استفاده می‌کند، که البته همان موقع هم مایه چندان‌ی نداشتند. هیچ کشوری به اندازه ایران به ورشکستگی سیاسی نزدیک نیست.

تا سال ۱۹۲۶ همه ارکان ضروری پیشرفت - سیاسی، اقتصادی و یا اجتماعی - در ایران جمع بود. اگر به سبب شروع غارت‌های گسترده رضاخان و ارتشش نبود، شاید اعتماد عمومی به دولت، که لازمه وحدت ملی است، به تدریج در اذهان مردم ایجاد می‌شد. روشن است که اگر رضا خود را فقط وقف انجام وظیفه حفظ نظم می‌کرد، و چنانچه هیأت [مستشاران مالی] آمریکایی با حضور بی‌وقفه خود از خزانه حفاظت می‌کرد و کشور را در مسیر توسعه هدایت می‌نمود، شاید ایران تدریجاً به شرایط لازم برای خودگردانی و ثبات دائمی دست می‌یافت. ولی در آن سال، رضاخان، که از ارتش برای کنترل انتخابات مجلس استفاده کرده بود، خود را شاه نامید، و مملکت یک بار دیگر خود را تحت یک حکومت مطلقه یافت؛ آن هم بدون حتی نشانه‌ای از اعتراض از سوی به اصطلاح نیک‌مردانی که بزدلی و بلاتکلیفی‌شان موجب از دست رفتن فرصتی طلایی برای دستیابی به آزادی پایدار شد.<sup>۱</sup>

### طرح کتاب

فصل دوم به توصیف خُلق و خوی رضاخان اختصاص دارد، و به طور اخص به گزارش‌هایی اشاره می‌کند که دیپلمات‌های آمریکایی از درنده‌خویی و حرص و طمع بی‌پایان وی ارسال کرده‌اند. گزارش هارت از اولین ملاقاتش با رضاشاه در فوریه ۱۹۳۰ بسیار روشنگر است. اولین برداشتش از شاه این بود که با مردی ملاقات کرده است که «فقط چند

۱. میلیسپو، آمریکایی‌ها در ایران، صص ۲۵-۲۴، ۸۵.

قدم با توحش فاصله دارد.» هارت در پایان مأموریتش در دسامبر ۱۹۳۳ به این نتیجه رسیده بود که برداشت اولش از رضا شاه بیش از حد خوشبینانه بوده است. رضا شاه خیلی بدتر از چیزی بود که هارت تصور کرده بود. گزارش‌های مفصلی از ضرب و شتم وحشیانه انسان‌های بی‌دفاع در این گزارش‌ها آمده است. مدیران روزنامه‌ها، ملاها، مأموران پلیس، و نهایتاً وزرای کابینه از زمره کسانی بودند که رضاخان با ضرب و شتم آنها مکرراً «غرایز حیوانی‌اش» را به نمایش می‌گذاشت. خشونت در جامعه نهادینه شده بود. کنسول آمریکا ضرب و شتم بی‌رحمانه و تبعید ابریشم‌بافان یزد را که تمایلی به کار در کارخانه‌های ابریشم‌بافی رضا شاه در چالوس نداشتند بخوبی شرح می‌دهد. گزارش هارت درباره کوچ اجباری عشایر نگون‌بخت، راهپیمایی طولانی، و مباحثات مجلس درباره عدم پرداخت دستمزد ساربانانی که اسباب و اثاثیه عشایر را جابجا کرده بودند فوق‌العاده ارزشمند است؛ و به همان اندازه نیز روشن‌گر، گزارش‌هایی است که درباره زمین‌خواری رضا شاه و اخاذی مبالغه‌انگفت از ثروتمندانی چون معین‌التجار بوشهری، که مجبور شدند تقریباً نیمی از ثروتشان را با اعلیحضرت پهلوی تقسیم کنند، تهیه کرده است. رضاخان بلافاصله پس از رسیدن به قدرت، دست به کار اخاذی از اشخاص متمول و غارت سازمان‌یافته دارایی‌های دولتی شد. یکی دیگر از اشخاص سرشناسی که مجبور شد بخش عمده‌ای از ثروتش، از جمله «پیشکش کردن» روستاهایی در کرمانشاه و خانه و باغش در تهران، را با اعلیحضرت پهلوی تقسیم کند، شاهزاده عبدالحسین فرمانفرما بود.

در فصل‌های ۳، ۴ و ۵ به شرح گوشه‌هایی از حکومت وحشت و ارباب‌می‌پردازیم که در طول سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ بر ایران حاکم بود. در این فصول فقط به شرح سرنوشت معروف‌ترین قربانیان رضا شاه که در زندان به قتل رسیدند بسنده کرده‌ام؛ ولی چنانکه در جای دیگری شرح داده‌ام، بسیاری از اشخاص نه چندان معروف هم به دست جوخه‌های مسموم‌سازی پهلوی و در زندانی که هارت آن را باستیل

ایران نامیده بود به سرنوشت مشابهی گرفتار شدند. علاوه بر این، با خواندن اسناد وزارت امور خارجه آمریکا، به تدریج به نقش انگلیسی‌ها در تضمین امنیت شخصی رضا شاه پی می‌بریم. پرسش هارت که چرا هیچکس رضاخان را نکشت پاسخ ساده‌ای داشت: چون انگلیسی‌ها نمی‌گذاشتند. سرویس بی‌رحم و کارآمد اطلاعات ارتش که چندین نقشه ترور رضاخان را کشف و خنثی کرد به دست انگلیسی‌ها اداره می‌شد. نقشه تروری را که سرهنگ محمود پولادین در سال ۱۹۲۶ برای کشتن رضاخان طراحی کرده بود انگلیسی‌ها خنثی کردند، و علاوه بر خود سرهنگ پولادین، اکثر همداستان او نیز اعدام شدند. یکی دیگر از شخصیت‌هایی که نقشه ترور اعلیحضرت پهلوی به قیمت جانش تمام شد سموئیل حیم، کارمند سابق دولت و نماینده کلیمی سابق مجلس بود.<sup>۱</sup> وسواس شدیدی که انگلیسی‌ها برای حفاظت از جان رضا شاه پس از قتل عام وحشیانه ۱۹۳۵ (۲۱ تیر ۱۳۱۴) در مشهد به خرج دادند، بیانگر آن است که چقدر خواهان حفظ جان شاه بودند.

در فصل ۶ نشان خواهیم داد که چرا انگلیسی‌ها آنقدر نگران حفظ جان رضا شاه بودند؛ که در واقع شرح آماری و مستندی از غارت نفت ایران به دست انگلیسی‌ها در بین سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ خواهد بود. چنانکه در اسناد وزارت خزانه‌داری آمریکا آمده است، امتیاز ۱۹۱۰ داری که آنقدر از آن بدگویی و مکرراً تقبیح می‌شد در واقع به نفع ایران بود. در سال ۱۹۰۸ عظمت ذخایر نفت ایران ثابت شده بود، و انگلیسی‌ها که قصد تغییر کل قرارداد را داشتند دست به نقض

۱. ویلبر، رضا شاه پهلوی، ص ۱۲۰. ویلبر نقشه پولادین را اینگونه شرح می‌دهد: «این نقشه اولین حلقه زنجیره‌ای از توطئه‌های نظامی ادعایی علیه شاه بود. در سال‌های بعد عده زیادی به اتهام دست داشتن در این نوع توطئه‌ها محاکمه شدند: این توطئه‌های ادعایی ظاهراً در زمانی افشا می‌شد که عناصر مخالف بیش از حد جسارت پیدا می‌کردند، و با برخی افراد چنان رفتار بی‌رحمانه‌ای می‌شد که درس عبرتی باشد برای آنهایی که ممکن بود چنین افکاری در سر پیوراندند.»

سازمان یافته آن زدند، و بالاخره در سال ۱۹۳۳ به هدف خود رسیدند. این اسناد معلوم می‌کند که کل بحران و نهایتاً لغو قرارداد داری از سوی دولت ایران در سال ۱۹۳۲ تماماً از سوی انگلیسی‌ها مهندسی شده بود. لغو امتیاز داری از سوی دولت ایران و جایگزینی آن با قرارداد ۱۹۳۳ بزرگترین خیانتی بود که یک دولت ایرانی علیه مردمش مرتکب شد. هیچ حادثه دیگری نمی‌تواند به این خوبی نقش رضا شاه را در حکم آلت دست انگلیس روشن سازد. این فصل با شرح اصلاحاتی که در سپتامبر ۱۹۴۰ در امتیاز مزبور صورت گرفت خاتمه می‌یابد: درآمدهای نفتی ایران باید برای سپرده‌گذاری در حساب‌های بانکی در نیویورک به دلار تبدیل می‌شد؛ بدین ترتیب غارت درآمدهای نفتی ایران توسط رضا شاه وارد مرحله نهایی شده بود. فصل ۷ به شرح وقایع مربوط به تأسیس و بهره‌برداری از صندوق ذخیره مملکتی در سال ۱۹۲۷ در لندن می‌پردازد. در طول سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱، درآمدهای نفتی‌ای که در این صندوق سپرده‌گذاری می‌شد در بودجه ملحوظ نمی‌شد و از درآمدهای دولت به حساب نمی‌آمد. ایران عملاً به یک اقتصاد غیرنفتی تبدیل شده بود. فصول ۷ تا ۹ نحوه سرقت درآمدهای نفتی ایران را توسط رضا شاه به بهانه خرید سلاح و انجام سایر عملیات و کج کردن راه آنها به حساب‌های بانکی‌اش در اروپا و آمریکا تشریح می‌کند. اسناد نشان می‌دهد که از مبلغ  $31/3$  میلیون لیره بابت حق‌الامتيازهای نفت،  $18,412,000$  لیره به خرید سلاح در اروپا و آمریکا،  $6$  میلیون لیره به خرید تجهیزات راه آهن و بندرسازی، و  $3$  میلیون لیره نیز به خرید طلا اختصاص یافته بود. وقتی رضا شاه از کشور رفت هنوز  $1/3$  میلیون لیره از این پول باقیمانده بود. در واقع مردم ایران هیچ نفعی از درآمدهای نفتی نبرده بودند؛ هیچ.

فصل ۸ به خریدهای تسلیحاتی ایران در سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ اختصاص دارد. به لطف گزارش‌های سرویس اطلاعات نظامی و سفارت آمریکا، فهرست مفصلی از خریدهای ارتش، نیروی دریایی و هوایی

ایران در طول سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ و همچنین قیمت‌های واقعی که بابت تسلیحات مزبور پرداخت شده در دست داریم. در ژوئیه ۱۹۴۱ یک نسخه از گزارش سرّی «وضعیت ارتش ایران» به دست سفارت آمریکا افتاد. این گزارش که توسط وابسته نظامی بریتانیا در ایران تهیه شده بود، شرح مفصّلی از وضعیت نیروهای مسلح ایران و تجهیزات آنها ارائه می‌داد. با توجه به این اطلاعات، و مبالغی که برای خرید تسلیحات پرداخت شده بود معلوم می‌شود که فقط قسمت اندکی از ۱۸،۴۱۲،۰۰۰ لیره که به خرید سلاح از خارج اختصاص یافته بود واقعاً صرف این کار شد. خلاصه اینکه طبق شواهد و مدارک موجود، از ۱۵۵ میلیون دلاری که شرکت نفت انگلیس و ایران در طول سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ بابت حق‌الامتیاز نفت به دولت ایران پرداخت کرده بود، حداقل دو سوم آن را رضا شاه دزدیده بود؛ که از بزرگترین دزدی‌هایی است که تا بحال یک نفر انجام داده است.

فصل ۹ ماجرای کج شدن راه درآمدهای نفتی ایران به حساب‌های بانکی رضا شاه در اروپا و آمریکا را شرح می‌دهد. به دلیل مداخله اداره آگاهی فدرال آمریکا (اف.بی.آی)، اسنادی در دست است که نشان می‌دهد در یک مورد ۱/۱۳ میلیون دلار از وجوه ارتش ایران در آمریکا که به خرید تسلیحات اختصاص یافته بود در ماه مه ۱۹۴۱ به نشنال بانک سوییس انتقال یافته و سپس ناپدید می‌شود. اسناد وزارت خزانه‌داری آمریکا نشان می‌دهد که همان زمانی که ایران شدیداً به دلار احتیاج داشت، مبالغ هنگفتی به حساب‌های ایران در نیویورک حواله می‌شد، و سپس به بانک‌های سوییس انتقال می‌یافت. مطلقاً هیچ شکی نیست که این مبالغ به حساب‌های رضا شاه انتقال می‌یافت. بنا به آماري که در سال ۱۹۴۱ از دارایی‌های خارجی در آمریکا تهیه شد، معلوم می‌شود که دارایی‌های رضا شاه در آمریکا بالغ بر ۱۸/۵ میلیون دلار بوده است.

در چندین گزارش، شواهدی دال بر انتقال مبالغ هنگفتی پول به

بانک‌های لندن و سوییس توسط رضا شاه پیدا می‌شود. در یکی از گزارش‌های وزارت امور خارجه که در سال ۱۹۵۷ تهیه شده است یک بار دیگر به مسئله سپرده‌های [ایران] در بانک‌های لندن بر می‌خوریم. در این گزارش به تلاش شاه برای تبدیل وجوه شخصی «مسدود شده‌اش» به دلار و فرانک سوییس اشاره شده است. در یک گزارش دیگر نیز آمده است که محمدرضا شاه در دهه ۱۹۵۰ دست به خرید گسترده املاک در ژنو زده و برای مدیریت امور مالی‌اش مشورت‌های مکرری با بانکدارهای سویسی داشته است. با توجه به تاریخ گزارش، شکی باقی نمی‌ماند که این پول شامل همان مبالغی بوده است که رضا شاه به آن کشور انتقال داده و سپس برای پسر و جانشینش به ارث گذاشته بود. در آخر، محمد رضا هم مثل پدرش به محض اینکه به قدرت رسید دست به کار انتقال مبالغ هنگفتی پول از ایران به بانک‌های آمریکایی شد. به استناد مدارک وزارت امور خارجه آمریکا، هم اینک اطلاعات کامل و مفصلی در دست داریم که نشان می‌دهد محمد رضا شاه در آوریل ۱۹۴۳ مبلغ یک میلیون دلار پول به بانک تراست گارانتی نیویورک انتقال داده است. علاوه بر این، مدارک مستندی وجود دارد که نشان می‌دهد انتقال این وجوه از سوی شاه به بانک تراست گارانتی حداقل تا زمان مصدق ادامه داشت. بدین ترتیب، واقعاً نمی‌توان تصور کرد که خاندان پهلوی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که جریان درآمدهای نفتی به کشور سرازیر شد چه پول‌های هنگفتی که به خارج از کشور انتقال نداده‌اند.

با توجه به اینکه رضا شاه بخش عمده‌ای از درآمدهای نفتی ایران را به سرقت برد و بهترین زمین‌های روستایی و املاک شهری را تصاحب کرد، بعید است که دستی به جواهرات سلطنتی ایران نبرده باشد. در فصل ۱۰ به غارت جواهرات سلطنتی ایران توسط رضا شاه و زیردستانش در طول سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۱ می‌پردازیم. نهایتاً اینکه اسناد موجود نشان می‌دهد که انتقال جواهرات سلطنتی به آمریکا در طول دهه ۱۹۵۰ میلادی به دست پسر و جانشینش ادامه یافت.

### شرایط حاکم بر ایران در ۱۹۴۱ و پایان کار رضا شاه

در فصول پایانی کتاب، یعنی ۱۱ و ۱۲، اوضاع نابسامان اقتصادی ایران در طول سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۱ را مورد بررسی قرار می‌دهیم. واقعیت امر با آنچه در تبلیغات و افسانه پیشرفت اقتصادی در دوران حکومت رضا شاه در طول تقریباً یک قرن انعکاس یافته کاملاً متفاوت است. اسناد وزارت امور خارجه آمریکا شامل گزارش‌های مفصلی درباره اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران در اواخر حکومت رضا شاه است. در سال ۱۹۴۱، ایران به سرزمینی ویران مبدل شده بود که مردمش حتی نان برای خوردن نداشتند. مردم تهران چندین بار در سال ۱۹۴۰ بر سر نان شورش کرده بودند. آنچه برای مورخان ایرانی جای شکر دارد این است که کنسول‌ها و کارمندان سفارت آمریکا در طول سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ سفرهای زیادی به اقصی نقاط ایران کرده و مشاهدات خود را مفصلاً ثبت کرده‌اند. برخی از این گزارش‌ها را در کتاب آورده‌ام. مشاهداتی که این افراد در ارتباط با وضعیت اسفبار رعیت ایرانی دارند بسیار روشنگر است. شواهد موجود در این گزارش‌ها قطعاً صحت گفته میلسیو را تأیید می‌کند که: «رضا شاه بی‌رحمانه رعیت ایرانی را که توده مردم را تشکیل می‌دهد استثمار کرد.»<sup>۱</sup>

برای ناظران خارجی حاضر در ایران در سال ۱۹۴۱ دیگر سؤال این نبود که آیا رضا شاه باید برود، بلکه سؤال این بود که «چه وقت باید برود؟». بوی انقلاب در فضای کشور پیچیده بود. یک دیپلمات انگلیسی در صحبت‌هایی که در سال ۱۹۴۱ با همکار آمریکایی‌اش داشت، گفته بود «شاه باید برود»، و افزوده بود که شاه در همه امور زیاده‌روی کرده است و باید برود. در ساعات اولیه روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱، نیروهای انگلیس و روس از غرب و شمال به ایران حمله کردند. ارتش ملی رضاخان، که به مدت ۲۰ سال هر ساله حداقل نیمی از بودجه مملکت صرف آن شده

۱. میلسیو، آمریکایی‌ها در ایران، ص ۳۵.



بود- همان ارتشی که ظاهراً بخش عمده‌ای از درآمدهای نفتی ایران خرج آن شده بود؛ همان ارتشی که چنان رشادتی در سرکوب تظاهرکنندگان بی‌سلاح مشهد در سال ۱۹۳۵ نشان داده بود- به زحمت توانست کوچکترین مقاومتی در برابر مهاجمان از خود نشان بدهد. رضا شاه با خفت و خواری به فکر پناهندگی به سفارت انگلیس افتاده بود.

شکی نیست که مقاومت جانانه میهن‌پرستانی نظیر میرزا کوچک‌خان و صولت‌الدوله قشقائی در برابر مهاجمان انگلیسی بسیار مقتدرانه‌تر و افتخارآمیزتر از عملیات رقت‌بار ارتش به اصطلاح ملی پهلوی بود. رضا شاه فوراً تحت حمایت انگلیسی‌ها سوار بر یک کشتی انگلیسی ایران را ترک کرد تا از ثروت نامشروعش استفاده کند و بدین ترتیب از خشم مردم جان سالم به در ببرد. در سپتامبر ۱۹۴۱ پسر رضاخان تقریباً به شیوه‌ای که یادآور وقایع سال ۱۹۲۵ و انتخاب رضاخان به پادشاهی «از سوی مردم» بود به سلطنت رسید. انگلیسی‌ها با خلع رضا شاه رژیم پهلوی را از سرنگونی نجات دادند. آنها امیدوار بودند که با نصب پسرش، وقایع هولناک سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ پنهان بماند و شواهد و مدارکی که نشان از همدستی انگلیسی‌ها داشت نابود شود. با وجود این، اوت ۱۹۴۱ آغاز روند افول سلطه انگلیس بر ایران بود. برای مردم ایران، این روند به معنای رهایی از کابوس حاکمیت انگلیس با دست‌نشاندهی رضاخان بود. در اوایل سال ۱۹۴۲، ایالات متحده با استفاده از ضعف انگلیس و مشکلاتی که گریبانگیرش شده بود به تدریج امور ایران را به دست گرفت.

فرانکلین روزولت در ۱۰ مارس ۱۹۴۲ حکمی امضا کرد که طبق آن دفاع از دولت ایران برای دفاع از ایالات متحده امری حیاتی بود. امضای این حکم راه را برای مساعدت‌های مالی به ایران و اعزام هیأت‌های متعدد مستشاری آمریکایی، از جمله در ارتش، پلیس، ژاندارمری، و مالیه باز کرد. میلسپو یک بار دیگر در مقام رئیس کل مالیه شروع به کار کرد. عصر سلطه آمریکا آغاز شده بود.



## فصل دوم

### رضا شاه پهلوی

#### نمونه اعلای قساوت و طمع

در طول دوره حکومت رضا شاه، اشاره نشریات خارجی به سطح پایین اجتماعی او چندین بار موجب قطع روابط دیپلماتیک با کشورهای متبوع آنها شد. در سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷، نشریه‌های تایم و نیویورک می‌رور به این مطلب اشاره کردند که رضاخان در گذشته مهتر بوده و سپس چندی به نگرهبانی در جلوی در سفارتخانه‌های خارجی در تهران اشتغال داشته است.<sup>۱</sup> پس از انتشار این مطالب، وزیر خارجه ایران از وزیر مختار آمریکا در تهران خواست تا نشریات خطاکار را مجازات و از تکرار این قبیل ندانم‌کاری‌ها در آینده جلوگیری کند. وقتی وزیر مختار آمریکا به باقر کاظمی، وزیر خارجه ایران، توضیح داد که نشریات آمریکایی تحت حمایت قانون اساسی این کشور قرار دارند، کاظمی در عین ناباوری مقام آمریکایی، وقیحانه پیشنهاد کرد که آمریکایی‌ها برای رضایت خاطر

---

۱. تلگرام هورنی بروک (۱۲۳ ا.ج. ۷۸۱/۱۴۹)، مورخ ۱۵ مارس ۱۹۳۶؛ هورنی بروک در این تلگرام درباره مقاله‌ای که در نیویورک می‌رور به چاپ رسیده و در آن اشاره شده بود که رضا شاه «قبلاً در اصطیل سفارت انگلستان در تهران مشغول به کار بوده» نظر داده است. مقاله تایم در گزارش شماره ۱۰۱۰ مریام (۸۹۱، ۶۳۶۳/امیرانیان/۲۷) مورخ ۱۰ مارس ۱۹۳۷ آمده است.

ملوکانه اعلیحضرت پهلوی قانون اساسی شان را تغییر بدهند. بسیار پیش می‌آمد که سفیران و وزرای مختار ایران صرفاً به دلیل آنکه پاسخ به موقع یا مؤثری به آنچه اصطلاحاً توهین نشریات خارجی به شاهنشاه ایران تلقی می‌شد نداده بودند، بدون مقدمه از کار برکنار می‌شدند. همین آقای کاظمی که پیشنهاد تغییر قانون اساسی را به وزیرمختار آمریکا داد، وقتی سفیر ایران در ترکیه بود به دلیل انتشار مقاله‌ای که به اصل و نسب معمولی رضا شاه اشاره کرده بود، در سال ۱۹۴۰ بدون مقدمه از مقامش عزل شد. از اسناد و مدارک آن دوره چنین برمی‌آید که ایران به مضحکه‌ای بین‌المللی مبدل شده بود؛ هر چند برای مردم ایران که بیست

۱. خیر فراخواندن باقر کاظمی را سی. ون انگرت، کاردار موقت آمریکا، در گزارش شماره ۱۹۱۴ (۷۰۱،۹۱۶۷/۱۳)، مورخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۰ آورده است. گزارش انگرت شامل خبر زیر می‌شود: «آقای باقر کاظمی، سفیر ایران در ترکیه، را از این کشور فراخوانده و هنوز به پست دیگری نگماشته‌اند. کاظمی در اکتبر ۱۹۳۹ به سمت فوق منصوب شده بود، بنابراین هنوز یک سال نیست که از انتصاب او در آنکارا می‌گذرد. تا بحال نتوانسته‌ام یقیناً به دلایل فراخواندن او پی ببرم، و نام جانشین او نیز هنوز اعلام نشده است.»

دلایل برکناری کاظمی را جی. و. ای. مک‌موری، سفیر آمریکا در ترکیه، در گزارش ۱۵۸۵ (۷۰۱،۹۱۶۷/۱۴)، مورخ ۵ نوامبر ۱۹۴۰ خود ذکر کرده است: «سفیر ایران در اینجا چندی پیش به کشورش فراخوانده شد، که تازه به دلایل آن پی برده‌ام. ظاهراً، چند وقت پیش، نویسنده‌ای در روزنامه فرانسوی زبان ژورنال د'اریان (*Journal d'Orient*) جرأت کرده و چیزهایی درباره زندگی شاهنشاه ایران نوشته بود؛ از جمله، این که شاه از سطوح پایین جامعه برآمده است. ظاهراً این بی‌احتیاطی ژورنال د'اریان حتی از دید سفارت ایران نیز به دور مانده بود. با وجود این، به موقعش که بریده این مقاله به تهران و رؤیت مقامات رسید، سفیر تلگرامی دریافت کرد که در آن به سبب عدم هوشیاری سرزنش شده و به طور تحکم‌آمیزی دستور یافته بود که قاطعانه به دولت ترکیه اعتراض کند و از آن دولت بخواهد تا برای جبران این خطاکاری اقدامات مقتضی اتخاذ نماید. اتفاقاً وقتی سفیر ایران بعد از انجام مأموریتش از دفتر وزیر امور خارجه ترکیه بیرون می‌آمده یکی از همکاران من که با وزیر کاری داشته وارد دفتر می‌شود. او می‌گوید که آقای سراج‌اغلو با حالتی نیمه مبهوت گفته است که ترکیه به خاطر آزادی نسبی مطبوعات به خود می‌بالد، ولی حالا از طرف شاه یک مملکت دوست مصرانه از من می‌خواهند که مدیر یک نشریه را به خاطر چاپ چیزی مجازات کنم که، اگر درباره آتانورک می‌نوشتند، از نظر مردم ترکیه در واقع نوعی تعریف و تمجید از توانمندی و قدرت شخصیت او به حساب می‌آمد.» واکنش وزارت امور خارجه آمریکا به این واقعه نشان می‌دهد که ایران تا سال ۱۹۴۰ تا چه اندازه مضحکه سایر کشورها

سال تحت سرکوب بیرحمانه [رضاخان] زندگی کردند، این مسئله به هیچوجه خنده‌دار نبود.

در سال ۱۹۳۸، پس از سه سال وقفه در روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا که در طول آن هیچ نماینده دیپلماتیکی در ایالات متحده نداشت، وزارت امور خارجه آمریکا از سفارت ایران که به تازگی بازگشایی شده بود خواست تا زندگینامه‌ای رسمی از رضا شاه در اختیار آنها قرار دهد. وزارت قصد داشت زندگینامه مزبور را در اختیار خبرنگاران بگذارد تا شاید خبط و خطاهای گذشته درباره اصل و نسب و پیشینه اعلیحضرت همایونی تکرار نشود. زندگینامه‌ای از طرف وزیر مختار ایران، الف. دفتری، به آن وزارتخانه ارسال شد، و پس از انجام برخی اصلاحات توسط وزارت امور خارجه آمریکا و تأیید دفتری، حکم زندگینامه رسمی رضا شاه را پیدا کرد. متن زندگینامه در ضمن یادداشتی که با مقدمه زیر شروع می‌شود، آمده است: «به پیوست ترجمه زندگینامه شاه که از طرف دکتر دفتری، کاردار موقت ایران، در اختیارمان قرار گرفته، به همراه خلاصه‌ای از آن که با مشورت و نهایتاً تأیید دکتر دفتری در بخش امور خاور نزدیک تهیه شده است، ایفاد می‌گردد.» با خواندن متن مزبور ناچار متوجه می‌شویم که زندگینامه رسمی این مرد بجز مثنی دروغ چیز دیگری نیست:

اعلیحضرت همایون رضاشاه پهلوی به خاندانی اصیل، سرشناس و

شده بود. موری، که اخیراً زندگینامه «رسمی» رضا شاه را ویراسته بود، در یادداشتی به تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۴۰ که برای دستیار وزیر، معاون وزیر، و شخص وزیر امور خارجه آمریکا ارسال داشت، می‌نویسد: «یقیناً خواندن مطلبی که در گزارش پیوست از آنکارا درباره فراخواندن سفیر ایران از ترکیه ارسال شده است، برایتان خالی از لطف نخواهد بود. من این اتفاق را برای سفیر ترکیه (که اگر به یاد داشته باشید در زمان قطع روابطمان با ایران حافظ منافع ایران بود) تعریف کردم، و او از خنده روده‌پُر شد.»

۱. در سال ۱۳۱۷ دکتر علی‌اکبر دفتری از فارغ‌التحصیلان مدرسه حقوق به عنوان کاردار ایران در آمریکا تعیین گردید.

نجیب‌زاده از منطقه سوادکوه استان مازندران واقع در شمال شرقی ایران تعلق دارد. رضا شاه در تاریخ ۱۶ مارس ۱۸۷۸ در قریه آلاشت از توابع سوادکوه چشم به جهان گشود. پدرش عباسعلی خان یاور فرمانده فوج اول سوادکوه بود که همه سربازانش را اهالی همان منطقه تشکیل می‌دادند. پدر بزرگش در همان فوج درجه سلطانی [سروانی] داشت و در خلال محاصره هرات توسط قوای ایران در سال ۱۸۵۶ جان خود را از دست داد. پدر رضا شاه در تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۸۷۸، فقط چند ماه پس از تولد فرزندش، درگذشت و عمویش سرتیپ نصرالله خان، فرمانده پادگان تهران و تیبی که فوج سوادکوه تحت فرمان آن بود، سرپرستی‌اش را برعهده گرفت. رضا شاه بنا به سنت خانوادگی دوره آموزش‌های نظامی را در آنجا گذراند. در سال ۱۹۰۰، در سن بیست و دو سالگی وارد بریگاد قزاق ایران شد و با نشان دادن لیاقت تا درجه سرتیبی ترفیع یافت. رضاشاه (که در آن زمان به رضاخان شهرت داشت) از ضعف حکومت ایران که مملکت را سریعاً به سوی هرج و مرج سوق می‌داد ناراضی بود و به همین دلیل نقشی اساسی در کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ ایفا کرد و سردار سپه شد. چند ماه بعد، در ۲۵ آوریل ۱۹۲۱، به وزارت جنگ رسید و در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۳ رئیس‌الوزرا شد. متعاقب برکناری سلسله قاجار، در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ رئیس دولت موقت شد و در ۱۲ دسامبر همان سال از طرف مجلس مؤسسان به پادشاهی انتخاب گردید. رضا شاه در ۱۷ دسامبر ۱۹۲۵ سوگند وفاداری به قانون اساسی یاد کرد، و در ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ رسماً در تهران تاجگذاری نمود. مطابق قانون اساسی ایران، پسر بزرگ شاه وارث تاج و تخت خواهد بود. ولیعهد کنونی مملکت والاحضرت همایون شاهپور محمدرضا هستند که در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ متولد شدند. فرزندان دیگر اعلیحضرت عبارتند از والاحضرت‌ها شاهپور علیرضا پهلوی، شاهپور غلامرضا پهلوی،

شاهپور عبدالرضا پهلوی، شاهپور احمدرضا پهلوی، شاهپور محمودرضا پهلوی، شاهپور حمیدرضا پهلوی، و شاهدخت همدم خانم آتابای، شاهدخت شمس‌الملوک پهلوی، شاهدخت اشرف‌الملوک پهلوی و شاهدخت فاطمه خانم پهلوی.<sup>۱</sup>

### گذشته و خُلق و خوی رضا شاه

حتی تاریخ تولدی هم که در این به اصطلاح زندگینامه رسمی آمده، دروغ است. گوردن پی. مریام<sup>\*</sup>، کاردار موقت آمریکا، در گزارش سال ۱۹۳۹ خود درباره وضعیت جسمانی رضا شاه می‌نویسد: «گویا سن شاه در حدود شصت و نه سال باشد، هر چند ظاهراً تلاش می‌کنند او را ده سال جوانتر نشان بدهند.»<sup>۲</sup> کمتر روزنامه‌نگار و نویسنده‌ای بود که به زندگینامه رسمی رضا شاه واقعی بگذارد. جک کالمر، روزنامه‌نگار واشنگتن پست، در مقاله‌ای که درباره سرادموند آبرون‌ساید<sup>\*\*</sup>، ژنرال انگلیسی، در این روزنامه به چاپ رساند، رضا شاه را اینگونه معرفی کرد: «چهار سال بعد، رضاخان دهاتی نیمه قزاق و نیمه راهزن، تخت طاووس ایران را که با خلع احمد شاه خالی مانده بود، غصب کرد.»<sup>۳</sup> ولی پس از اعتراض شدید وزارت امور خارجه آمریکا، روزنامه واشنگتن پست سریعاً حرفش را پس گرفت و عذرخواهی کرد.

جان گونتر<sup>\*\*\*</sup> در کتابش با عنوان در درون آسیا<sup>\*\*\*\*</sup> که در سال ۱۹۳۹ منتشر ساخت، فصلی را هم به رضا شاه اختصاص می‌دهد. گونتر

۱. موری، یادداشت شماره (۸۹۱،۱۰۰۱ پی ۱۵/۱۸۰)، مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۳۹.

\* Gordon P. Merriam.

۲. مریام، گزارش شماره ۷۵۸ (۸۹۱،۱۰۰۱ پی ۱۵/۱۲۷)، مورخ ۹ آوریل ۱۹۳۹.

\*\* Sir Edmund Ironside.

۳. واشنگتن پست، مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۳۹؛ مذکور در گزارش شماره ۸۹۱،۱۰۰۱ پی ۱۵/۱۸۴، مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۹.

\*\*\* John Gunther.

\*\*\*\* Inside Asia.

درباره زندانیان سیاسی می‌نویسد: «نه محاکمه‌ای وجود دارد، و نه حُکم دادگاهی. خصم باید از میان برداشته شود، و اگر مرگش بنا به مصلحت ضرورت یابد، نه با تبر میرغضب و گلوله تفنگ جوخهٔ اعدام که با روش ملودرام‌تر خوراندن سم به سراغش می‌آید. آنهایی که روش فوق را نمی‌پسندند با ملال خاطر آن را مصون‌سازی به روش پهلوی می‌نامند. یک روز خوب و دلپذیر حبسی در چای ناشتایی می‌اندازند و فاتحه. احتمالاً هم اعلام می‌کنند که بخت برگشته بر اثر سکنه مغزی مرده است.»<sup>۱</sup> گونتر فاش می‌کند که حتی سگ‌ها هم از قساوت اعلیحضرت بی‌نصیب نمی‌ماندند: «وقتی شاه در سفر است (که البته بی‌وقفه در سفر است)، در هر روستا و قریه‌ای که شب را منزل می‌کند سگ‌ها را می‌کشند، زیرا ایشان خواب سبکی دارند، و هر صدایی خوابشان را پریشان می‌کند.» گونتر همچنین اشاره می‌کند که: «می‌گویند شاه بزرگترین ملّاک آسیاست، البته احتمالاً بعد از امپراتور ژاپن. در سرتاسر ایران املاک وسیعی دارد که عمدتاً از صاحبان یاغی سابق‌شان مصادره کرده است. ... از عجایب اینکه اعلیحضرت همایونی تنها پادشاه این عالم هستند که به هتل‌داری اشتغال دارند. امور سیر و سیاحت در ایران در انحصار دولت است؛ و اکثر هتل‌ها، علی‌الخصوص هتل‌های حاشیه دریای خزر، به شخص شاه تعلق دارد.»<sup>۱</sup>

توصیفاتى که معاصران رضا شاه، نظیر میلسپو، و همچنین مقامات سفارت آمریکا در گزارش‌های دیپلماتیک محرمانه‌اشان از او به دست می‌دهند، با زندگینامه «رسمی» رضا شاه از زمین تا آسمان تفاوت دارد. به گفته میلسپو، رضا «یک دهاتی مازندرانی» است؛ «موجودی با غرایز بدوی، تربیت نیافته و تجربه ندیده، در حلقه نوکرانی ممتلق، و مشاورینی بزدل و خودخواه. ... قساوت و طمع، که قبلاً هم در خُلق و خوی او بارز بود، چنان رشد یافته که به صفات غالبش مبدل گشته

۱. گونتر، در درون آسیا، صص ۵۱۶-۴۹۹.



است. ... به مرور زمان، مشاوران کم و بیش شرافتمندش را کنار گذاشت و بدترین آدم‌های مملکت را به دور خود جمع کرد، و همه را همدست خویش ساخت. به آنها لطف و مرحمت می‌کرد و امتیاز می‌بخشید. با دقت حیرت‌آوری، رذایل را پاداش می‌داد و فضایل را مکافات می‌کرد. و در همان حال، شخصاً سرمشقی عالی از فساد گسترده را پیش روی مردمش می‌گذاشت که خیلی خوب از آن تقلید می‌کردند.<sup>۱</sup>

شرح زندگانی رضا شاه در گزارش بسیار محرمانه‌ای که با زحمت به دست سفارت آمریکا در لندن افتاده بود، با زندگینامه رسمی او که از طرف دولت ایران ارایه شده و بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا آن را ویراسته و اصلاح کرده بود، بسیار تفاوت داشت. نامه بسیار محرمانه مورخ ۲۹ می ۱۹۳۹ ری اترتن<sup>\*</sup>، کنسول سفارت آمریکا در لندن، به والاس اس. موری<sup>\*\*</sup>، رئیس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا، شامل بخشی از گزارش محرمانه آن وزارتخانه است. اترتن از هیو میلارد، دبیر دوم سفارت آمریکا در تهران در سال ۱۹۳۰ نام می‌برد.

والاس عزیز؛ عطف به نامه مورخ ۷ آوریل شما درباره‌ی گذشته شاه ایران، در زیر بخشی از زندگینامه بسیار محرمانه‌ای که سفارت با لطف خود در حق اینجانب اجازه تهیه رونوشت از آن را داده، و به موضوع نامه مربوط می‌شود، ایفاد می‌گردد.

«پهلوی، رضا شاه. متولد حدود ۱۸۷۳. فرزند خانواده‌ای کوچک از اهالی سوادکوه مازندران. پدرش ایرانی و مادرش زن قفقازی تباری بود که والدینش پس از الحاق بخش‌هایی از قفقاز به روسیه به موجب عهدنامه ترکمنچای به ایران پناه آورده بودند. در سن ۱۵ سالگی به بریگاد قزاق ایران پیوست و او را به اصطبل‌بانی گماشتند.

۱. میلیسپو، آمریکایی‌ها در ایران، ۲۱-۳۷.

\* Ray Atherton.

\*\* Wallace S. Murray.

به تدریج مدارج ترقی را طی کرد و به سبب شجاعت و بی‌باکی‌اش مورد توجه مریبان نظامی روس قرار گرفت، و ظاهراً هرگاه نیرویی برای دستگیری راهزنان و یا سرکوب آشوب‌ها به هر نقطه از کشور اعزام می‌شد، او نیز در آن شرکت داشت. در ابتدای جنگ به درجه سرهنگی ترفیع یافته بود، و در سال ۱۹۲۱ که بریگاد قزاق، که حال به لشکر تبدیل شده بود، در شمال کشور از داشتن افسران روس محروم شد و نیازمند فرماندهی قاطع بود، رضاخان برای این امر انتخاب شد. در گزارش فوق به این مطلب که شاه قبلاً «اصطبل‌بان سفارت بریتانیا در تهران بود» اشاره‌ای نشده است. میلارد می‌گوید که وقتی در تهران بوده از شخصی به نام ویلکینسن، که به گمان او رئیس بانک شاهنشاهی ایران بود، می‌پرسد که آیا حقیقت دارد که شاه زمانی که قزاق بوده در بیرون بانک نگهداری می‌داده و یک عکس هم در حال نگهداری از او هست، و او نیز این مطلب را تأیید می‌کند. میلارد همچنین می‌گوید که عکس دیگری هم از شاه در حال نگهداری جلوی در سفارت بریتانیا وجود دارد. البته میلارد خودش هیچ یک از عکس‌های فوق را ندیده بود. او همچنین می‌گوید که آشپز ایرانی‌اش گفته است که قبلاً (احتمالاً قبل از جنگ) آشپز دوم سفارت آلمان بوده و چند بار در شب‌های سرد، وقتی که سفارت میهمانی داشته، برای رفیق قدیمی‌اش، رضاخان، که جلوی در سفارت نگهداری می‌داده، یک فنجان قهوه فرستاده است.<sup>۱</sup>

در تاریخ ۱۶ ژوئن، موری این پاسخ محرمانه را برای اترتن فرستاد: «ری عزیز؛ از نامه مورخ ۲۹ مه ۱۹۳۶، که در آن قسمتی از زندگینامه بسیار محرمانه شاه را برایم نقل کرده بودی، بسیار سپاسگزارم. این خلاصه دقیقاً همان چیزی بود که به دنبالش بودیم، و اطلاعاتی را که

۱. اترتن به موری (۵۶۹/۱۹۱۱/۷۰، پرونده محرمانه)، مورخ ۲۹ مه ۱۹۳۶.

داشتیم تأیید کرد. اطمینان می‌دهم که این خلاصه و همچنین منبعی که از آن به دست آمده کاملاً محرمانه باقی خواهد ماند.<sup>۱</sup> در سال ۱۹۳۹، همین موری زندگینامه «رسمی» رضاخان را که قرار بود بین روزنامه‌نگاران توزیع شود، ویراست و شسته و رفته کرد.

گزارش‌های دیپلماتیک سفارت آمریکا در تهران مملو از اشاراتی از این دست به دهاتی بودن رضا شاه و نداشتن تحصیلات رسمی و بی‌فرهنگی‌اش است. مثلاً، چارلز سی. هارت، وزیر مختار آمریکا، در گزارشی محرمانه رضا شاه را «یک دهاتی بی‌سواد از پدری به همان اندازه بی‌سواد» می‌نامد.<sup>۲</sup> هارت در گزارش دیگری می‌نویسد: «حتی پنج سال پادشاهی بر تخت طاووس شاهنشاهان ایران نیز خشونت و وقاحت سرگروه‌بانی بنیانگذار سلسله پهلوی را صیقل نداده است. البته گمان می‌کنم که نیازی به توضیح نباشد. از وقایعی که در گزارش‌هایم شرح داده‌ام، و آنهایی که پیش از من گزارش شده است، و همچنین نظر کلی ناظران ذیصلاح ایرانی این مطلب باید تقریباً بدیهی باشد.»<sup>۳</sup>

هارت در گزاررش از اولین ملاقاتی که در فوریه ۱۹۳۰ با رضا شاه داشت، می‌نویسد: «البته شاید نظرم عوض شود، ولی از نزد رضا شاه که برگشتم، ایمان داشتم مردی که ملاقات کرده بودم چند قدم بیشتر با توحش فاصله ندارد.»<sup>۴</sup> بخش‌های مبسوطی از گزارش اولین برخورد هارت با رضا شاه را در زیر خواهیم آورد. ولی در اینجا کافی است بگوییم که وقتی هارت چهار سال بعد ایران را ترک کرد، نه فقط نظرش عوض نشده بود، بلکه متقاعد بود که برداشت اولیه‌اش از شخصیت رضا شاه بسیار بلندنظرانه بوده است.

شرح موارد متعددی از رفتار وحشیانه و خشن شخص شاه با نوکران،

۱. موری به‌ترین (۷۰۱،۹۱۱۱/۵۶۹)، پرونده محرمانه، مورخ ۱۶ ژوئن ۱۹۳۶.

۲. هارت، گزارش شماره ۲۸۲ (۳۶/بپی ۸۹۱،۰۰)، مورخ ۱۰ ژانویه ۱۹۳۱.

۳. هارت، گزارش شماره ۷۶۵ (۸۹۱،۴۵/۱)، مورخ ۷ اوت ۱۹۳۱.

۴. هارت، گزارش شماره ۱۶ (۲۵۵/۷۵) اچ ۱۲۳)، مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۳۰.

باغبانان، مدیران سالخورده روزنامه‌ها، افسران ارشد ارتش، و وزیران کابینه در گزارش‌های دیپلماتیک سفارت آمریکا پراکنده است. طبق گزارش‌ها، هر وقت اعلیحضرت گمان می‌کرد کارگران راه‌آهن آنقدر که باید تن به کار نمی‌دهند، دستور می‌داد تا آنها را به باد شلاق بگیرند؛ خود شاه اگر از کار عمه و بناهایی که برای اعلیحضرت کاخ می‌ساختند راضی نبود، آنها را زیر مشت و لگد می‌گرفت؛ و با مدیران روزنامه‌ها نیز رفتار خشنی داشت.

سروان فرانک سی. جدلیکا\*، وابسته نظامی آمریکا در گزارشی با عنوان «خلق و خوی رضاخان» می‌نویسد:

رضاخان، رئیس‌الوزرای جدید ایران، اگر چه به عالی‌ترین مقام سیاسی کشور رسیده است، هنوز نتوانسته لااقل یکی از اخلاق روزهای گذشته‌اش را که سرباز و افسر قزاق بود کنار بگذارد. ...رضاخان هنوز میل دارد اشخاصی را که خلاف اراده‌اش عمل می‌کنند شخصاً تنبیه کند. وقتی وزیر جنگ بود هم به هنگام غضب به صورت فرد مقابل سیلی می‌زد یا او را به باد کتک می‌گرفت؛ حال می‌خواست طرف رئیس‌الوزرا باشد یا رئیس‌نظمیه، مدیر روزنامه، افسر و یا هر مقام دیگر. طی دو هفته گذشته نیز وی از دست چند نفر غضبناک شد، که البته بلافاصله شخصاً آنها را کتک زد. طبق گزارش‌ها، تازه‌ترین قربانیانش یک افسر پلیس و یک ملای قلابی بودند. شکی نیست که عدم خویشتنداری رضاخان در مقابل این غرایز بدوی نفرت‌انگیز است. چنین رفتاری ذهنیت نامطلوبی، علی‌الخصوص در بین خارجی‌ها، ایجاد می‌کند. یک روزنامه تهرانی که جسارت کرده و از این رفتار رضاخان انتقاد کرده بود، بلافاصله توقیف شد. برای آنکه درک بهتری از رفتار رئیس‌الوزرا داشته باشیم، باید محیطی را که در آن بزرگ شده و شرایط جسمی و

\* Frank C. Jedlicka.

ذهنی این مرد را مد نظر قرار دهیم.<sup>۱</sup>

## سرکوب روزنامه‌ها

وابسته نظامی آمریکا ضمن تشریح کتک زدن رضاخان به مدیران روزنامه‌ها، به توقیف سریع روزنامه‌های تهران نیز اشاره می‌کند: «از وقتی که رضاخان به مقام رئیس‌الوزرای رسیده است [اکتبر ۱۹۲۳] چندین روزنامه عمده تهران توقیف شده، و برخی دیگر نیز کاملاً ساقط شده‌اند. با سر کار بودن رژیم کنونی، انتظار نمی‌رود که از سی و چند روزنامه فارسی‌زبانی که در طول دو سال گذشته شروع به کار کرده‌اند، بیشتر از ده تای عمده‌شان هم بتوانند به کار ادامه بدهند. می‌توان فرض کرد روزنامه‌هایی هم که باقی می‌مانند فقط به لطف طرفداری از رضاخان، و یا شاید هم عدم انتقاد از دولت بتوانند به کار ادامه بدهند.»<sup>۲</sup> رضاخان خیلی پیش از آنکه رئیس‌الوزرا شود سرکوب روزنامه‌ها را شروع کرده بود؛ ولی فضای وحشتی که بریتانیایی‌ها به دست رضاخان ایجاد کردند و همچنین روند ساکت کردن روزنامه‌ها بسیار اختناق‌آورتر از فضایی بود که دو یا سه سال پیش از آن وثوق‌الدوله ایجاد کرده بود. گزارشی که سی. وان اچ. انگرت، کاردار موقت آمریکا، در تاریخ ۱ مارس ۱۹۲۲ ارسال کرده است، شامل «خداحافظی نسبتاً ترحم‌انگیز روزنامه‌نجات»<sup>۳</sup> ایران با خوانندگانش است. این روزنامه همراه با تعدادی از روزنامه‌های دیگر تهران، به دستور وزیر جنگ توقیف شدند؛ زیرا قدری آزادانه درباره نقش رضاخان در کودتای سال گذشته نظر داده بودند. یکی دوتایی از دبیران روزنامه‌ها نیز شلاق خوردند. متن نامه اینطور ادامه می‌یابد:

۱. جدلیکا، گزارش شماره ۳۳۴، (۳۸-سی‌سی-۲۶۵۷)، مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۲۳.

۲. جدلیکا، گزارش شماره ۳۵۱، «محو شدن روزنامه‌های تهران» (۴۰-سی‌سی-۲۶۵۷)، مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۲۳.

۳. نجات ایران هفته‌ای دو شماره از طرف جمعیت قیام ایران منتشر می‌شد.

## هموطنان:

الوداع! روزنامه‌های ستاره ایران و ستاره شرق رفتند. ما نیز قلم‌ها را زمین می‌گذاریم و خودخواسته انتشار روزنامه نجات ایران را متوقف می‌کنیم و این وظیفه را بر عهده همکارانمان می‌گذاریم. در سالروز [کودتای] ۲۱ فوریه ۱۹۲۱، ما هم منتظر حبس و سرکوب هستیم. امروز ما می‌رویم، و فردا شما! اگر جرئت کنید و به دنبال رهبر اصلی کودتا بگردید، دستگیر می‌شوید، به زندان می‌افتید و مجازات می‌شوید. شما، وکلای مجلس، که گهگاه به شلاق خوردن دبیران روزنامه‌ها در اصفهان و تهران می‌خندید! اگر چنین وضعی ادامه یابد، خودتان را نیز در جلوی مجلس فلک می‌کنند! آنوقت مردم هستند که به شما می‌خندند! آقای مشیرالدوله، در طول ریاست وزرای شماسست که ما را تحت فشار و محدودیت قرار می‌دهند. این لکه ننگ همیشه بر تارک شما خواهد بود، و تاریخ آن را به یادها خواهد سپرد. سانسور همین هوایی هم که تنفس می‌کنیم اجازه نمی‌دهد نظراتمان را از این فاش‌تر بیان کنیم. هموطنان!

الوداع!

۲۴ فوریه ۱۹۲۲

یک ماه بعد، انگرت بریده‌ای از روزنامه حقیقت مورخ ۳ آوریل را برای وزارت امور خارجه فرستاد.

چه امروز و چه دیروز، آیا قانون به دولت نظامی اجازه می‌دهد سخنرانان و روزنامه‌نگاران را به «بریدن زبانها» و «شکستن قلمها»یشان تهدید کند؟ آیا قانون دولت نظامی را مجاز به حبس و تخطئه مدیران روزنامه‌ها می‌کند؟ آیا چاپخانه‌ها به موجب قانون باید از چاپ مقالاتی که به دولت نظامی حمله می‌کنند، خودداری کنند؟ آیا قانون اجازه می‌دهد که یکی از اعضای کابینه [رضاخان]

هم مقام وزارت جنگ را داشته باشد و هم فرماندهی کل قوای ارتش و ریاست کل مالیات‌های غیرمستقیم، و هم به نام حکومت نظامی در امور قضایی و سایر امور حکومت مداخله کند؟ آیا قانون اساسی چنین حقی را داده است؟ آیا این استبداد نیست؟ آیا قانون بود که به هنگام غارت مال و اموال مردم تبریز پس از شکست لاهوتی، حق شکایت را از آنها سلب کرد؟ آیا قانون است که مخبرالسلطنه، قاتل شیخ محمد خیابانی، رهبر فقید حزب دموکرات آذربایجان، را بخشید و یک کرسی در مجلس به او اعطا کرد؟ این همان واکنشی است که فرّخی، مدیر روزنامه *توفان*، و فلسفی، مدیر روزنامه *حیات*، را مجبور به پناهندگی به سفارت شوروی و مرقد شاه عبدالعظیم می‌کند. ما می‌گوییم قانون اساسی، که به بهای ریختن خون شهدای وطن پرست ما در راه آزادی به دست آمده، نباید پایمال شود. ما می‌گوییم که یک عضو کابینه نباید اختیارات خودسرانه‌ای داشته باشد.<sup>۱</sup>

در آخر، روند ساکت کردن روزنامه‌های ایران با قتل وحشیانه شاعر و روزنامه‌نگار ضد انگلیسی، میرزاده عشقی، در ژوئیه ۱۹۲۴ به هنگام خروج از منزلش کامل شد (نگاه کنید به فصل ۳).

اگرچه سه قاتل نقابدار او موفق به فرار شدند، کمتر کسی درباره هویت قاتل اصلی شک و تردید داشت.<sup>۲</sup> با ساکت شدن روزنامه‌ها، یکی از موانع بزرگی که بر سر راه دیکتاتوری کامل رضا شاه وجود داشت، برداشته شد. انگلیسی‌ها اهداف خود را در ایران تقریباً تحقق یافته می‌دیدند: یعنی در دست گرفتن کنترل کامل سیاسی ایران، بهره‌کشی و غارت آزادانه منابع نفتی کشور، و توسعه اقتصاد ایران در مسیری منتهی به منافع انگلیس.

۱. انگرت، گزارش شماره ۸۴۸ (۱۲۲۳/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۳ آوریل ۱۹۲۲.

۲. کورنفلد، گزارش شماره ۵۸۶ (۱۲۹۲/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۲۴.

### نمونه‌هایی از قساوت‌های شخصی

برنارد گوتلیب\*، کنسول آمریکا، در سال ۱۹۲۳ در گزارشی محرمانه شواهدی از وحشیگری‌های رضاخان به دست می‌دهد:

رئیس‌الوزرای فعلی، یک دهاتی بی‌سواد با خوی ددمنشانه است که با هوشمندی، قاطعیت و استحکام شخصیت ذاتی خاصش که ندرتاً در ایرانی‌ها یافت می‌شود، به مقام کنونی دست یافته است. مردی است با خشمی مهارنشدنی؛ او شخصاً رئیس‌الوزرای سابق، قوام‌السلطنه، را مضروب ساخت (آن هم طبق گزارش‌ها در حضور شاه)؛ و همچنین با دست خودش کتک مفصلی به یک روزنامه‌نگار مسن و مو سفید ایرانی که خبطی کرده بود، زد؛ آن هم در حضور یک آمریکایی که صحنه مزبور را رقت‌انگیزترین و خفت‌آورترین صحنه وحشیانه‌ای توصیف می‌کند که تا بحال به چشم خودش دیده است. [رضاخان] از زمانی که رئیس‌الوزراء شده به دفعات ملازمتش و یا مقاماتی را که خطایی از آنها سر زده در پیش چشم همه مورد ضرب و شتم قرار داده است، از جمله کتک مفصلی که به یک شیخ سالخورده زد. شیخ در مجلسی نشسته بود و به سبب ضعف قوه باصره [رضا شاه را که وارد اتاق می‌شد، ندید و] جلوی پایش بلند نشد. تأکید می‌کنم که اصلاً بعید نیست که با اولین مخالفت جزئی یک مقام مالیه، خوی حیوانی رئیس‌الوزراء بر او مستولی شود، و اتفاقی بیفتد که عواقب وخیمی داشته باشد.<sup>۱</sup>

رضاخان حتی پیش از رسیدن به مقام رئیس‌الوزرای نیز عادت داشت مدیران روزنامه‌ها را وحشیانه کتک بزند. گواه این ادعا وزیرمختار آمریکا، جوزف اس. کورنفلد\*\* است:

\* Bernard Gotlieb.

۱. گوتلیب، «وضعیت سیاسی کنونی ایران و تأثیر آن بر مستشاران آمریکایی و چشم‌انداز تجارت آمریکا» (۱۳۷/الف ۵۱، ۸۹۱)، مورخ ۲ دسامبر ۱۹۲۳.

\*\* Joseph S. Kornfeld.



برای نشان دادن وحشیگری‌های رضاخان، به شرح دو موردی که همین اخیراً اتفاق افتاده است، بسنده می‌کنم. دو روز قبل، یکی از روزنامه‌ها جرئت کرد و نوشت که وزیر جنگ هم باید مثل همه وزرای دیگر لایحه بودجه‌اش را به مجلس بدهد. [رضاخان] فوراً دستور داد مدیر روزنامه را به دفترش بردند، شخصاً کتک وحشیانه‌ای به او زد به نحوی که چند تا از دندانهایش شکست، و سپس او را به زندان انداخت. یک آمریکایی که با چشم خودش شاهد این ضرب و شتم وحشیانه بود ماجرا را برایم تعریف کرد. واقعه دوم را وزیر مختار بلژیک برایم تعریف کرده است، که خلُق و خوی رضاخان را روشن می‌کند. او گفت یکی از افسران قزاق به دفتر یک کارمند بلژیکی در وزارت مالیه می‌رود و به دستور وزیر جنگ تقاضای ۳۰۰۰ تومان پول می‌کند. کارمند مزبور هم پول را نمی‌دهد و می‌گوید تا وزیر مالیه سند پرداخت را امضاء نکند، نمی‌تواند این پول را بدهد. افسر قزاق با شنیدن این حرف مأمور را زیر مشت و لگد می‌گیرد، او را در دفترش حبس می‌کند، و آنقدر آنجا نگهش می‌دارد تا پول را به زور می‌گیرد و می‌رود.<sup>۱</sup>

حتی دوازده سال بعد از این هم از وحشیگری رضاخان علیه کسانی که توان دفاع از خود را نداشتند، هیچ کم نشده بود. در مارس ۱۹۳۵، ویلیام اچ. هورنی بروک، وزیر مختار آمریکا، اجمالاً به ضرب و شتم مدیر یک نشریه علمی به دست رضا شاه اشاره می‌کند: «همین یک یا دو ماه پیش بود که سیف آزاد، مدیر نشریه ایران باستان، به دستور اعلیحضرت شرفیاب شد و حسابی فحش و ناسزا خورد. البته شایع است که در پایان این دیدار شاه شخصاً کتک سیری هم به ایشان مرحمت کردند.»<sup>۲</sup> از خشونت [رضا شاه] علیه زیردستانش حتی در مواقع شادمانی هم چیزی

۱. کورنفلد، گزارش شماره ۲۴۴ (۱۱۵/الف ۵۱، ۸۹۱)، مورخ ۲۱ اوت ۱۹۲۳.

۲. هورنی بروک، گزارش شماره ۳۹۳ (۱۱۵/۱۵/۱۰۱، ۸۹۱، ۰۰۱)، مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۵.

کم نشده بود. در ماه مه ۱۹۳۶، رضا شاه برای استقبال از پسر و ولیعهدش، محمد رضا، که بعد از پنج سال تحصیل در سوییس به کشور برمی‌گشت، به بندر پهلوی (انزلی امروزی) رفت. در راه، توفقی هم در چالوس داشت:

در راه بندر پهلوی، شاه برای صرف ناهار در چالوس توقف کرد. باغبان‌ها تمام صبح سراسیمه مشغول آبیاری دار و درختان بودند تا همه چیز تر و تازه باشد. سرگرد پیبوس، وابسته نظامی انگلیس، که از پنجره هتلش ناظر این ماجرا بوده، تعریف می‌کند که شاه تقریباً به محض پیاده شدن از اتومبیلش، کشیده جانانه‌ای به گوش یکی از باغبان‌ها نواخت، و قبل از اینکه از آنجا برود حق دو باغبان دیگر را هم به همان ترتیب کف دستشان گذاشت، و دستور داد دو درخت را که جا و یا شکل‌شان باب میلش نبود، از ریشه درآوردند. وقتی شاه از آنجا رفت معلوم بود که همه نفس راحتی کشیدند.<sup>۱</sup>

رفتار وحشیانه شاه با مقامات عالی‌رتبه مملکتی به امری عادی مبدل شده بود. طبق گزارش هارت، یکی از هولناک‌ترین موارد وحشیگری شخص شاه، کتک مفصلی بود که در سال ۱۹۳۳ در زندان به تیمورتاش زد، به حدی که تیمورتاش از حال رفت (نگاه کنید به فصل ۳). در سال ۱۹۳۸، انگرت موارد دیگری را گزارش می‌دهد، از جمله سرتیپ امان‌الله جهانبانی. در ژوئیه ۱۹۳۷، بر سر زبان‌ها افتاده بود که هیأت نظامی فرانسوی مستقر در تهران قرار است جایش را به یک هیأت آلمانی بدهد. موسیو بُدار\*، وزیر مختار فرانسه، از سرتیپ جهانبانی، که تحصیلکرده فرانسه بود و به این کشور علاقه داشت، کمک خواست. جهانبانی نیز نظر وزیر مختار فرانسه را به عرض شاه رساند:

شاه از آنچه مداخله نابجای وزیر مختار فرانسه تلقی می‌کرد چنان

۱. گوردن پی. مریام، کاردار موقت آمریکا، گزارش شماره ۷۹۷ (۱۵/۱۲۸/۱۵۱ پی ۸۹۱،۰۰۱). مورخ ۱۵ مه ۱۹۳۶.

غضبناک شد که کشیده‌ای به صورت جهانبانی نواخت، و به او دستور داد که اونیفورم نظامی‌اش را در بیاورد، و دیگر آن طرف‌ها پیدایش نشود. اتفاق فوق، هر چند از نظر ما قدری مضحک می‌آید، ولی دقیقاً نمونه‌ای از رفتارهای رژیم فعلی است. شاه چنان با مفاهیم آزادی و عدالت در غرب بیگانه است، و چنان سر در انزوای شرقی‌اش دارد، که هرگز کوچکترین وقعی به احساسات بشری نمی‌گذارد. بدخلقی، عدم تحمل کوچک‌ترین مخالفت یا انتقادی، و وقاحت رفتارش او را صاحب اختیار بلامنازع رعایاش کرده است. سیاستمداران و دیپلمات‌ها برایش پیشیزی نمی‌ارزند، و ظاهراً از داشتن رفتاری خشن و آمرانه همچون یک «دیکتاتور نظامی» با آنها لذت می‌برد. این مسئله که رفتار او اثرات تأسفات‌انگیزی بر روابط دیپلماتیک ایران و برخی کشورها گذاشته معروف است، و در این مورد خاص همه تلاش‌ها برای بهبود روابط با فرانسه عملاً بر باد رفت.<sup>۱</sup>

موس هم کتک مفصلی را که سرتیپ رضا قلی امیرخسروی، وزیر مالیه، از رضا شاه خورد به طور مبسوط شرح داده است. امیرخسروی پیش از آنکه در سال ۱۹۴۰ وزیر مالیه شود، تقریباً ده سال رییس بانک ملی بود، و پیش از آن ریاست بانک پهلوی، بانک شخصی رضا شاه، را بر عهده داشت. «سرهنگ امیرخسروی، مدیر عامل بانک ملی ایران و مردی که روزی رؤیای امتیاز انحصاری تجارت اتومبیل و ریاست و مدیریت شخص خود را بر آن در سر می‌پروراند، در جشن‌های سال نو از طرف شاه به درجه سرتیپی ترفیع یافت.»<sup>۲</sup>

کمتر کسی به اندازه امیرخسروی به رضا شاه کمک کرده بود تا ثروتش را به بانک‌های خارجی انتقال دهد. رضا شاه چنان علاقه‌ای به

۱. انگرت، گزارش شماره ۱۲۱۲ (۸۹۱،۰۰/۱۶۷۶)، مورخ ۱۳ ژانویه ۱۹۳۸.

۲. هورنی بروک، گزارش شماره ۳۹۳ (۱۵/۱۱۵) بی ۱۵/۱۰۱ (۸۹۱،۰۰۱)، مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۵.

امیر خسروی داشت که در گزارش‌های دیپلماتیک گاه به مزاح او را مادام پهلوی می‌خواندند. در تاریخ ۱۸ مه ۱۹۴۱، اعلام شد که عذر امیر خسروی از مقام وزارت مالیه خواسته شده، و عباسقلی گلشائیان جانشین او شده است.

جیمز اس. موس\*، کاردار موقت سفارت آمریکا، در این ارتباط گزارش می‌دهد:

هنوز دلیل اصلی تصمیم رضا شاه برای برکناری سرتیپ خسروی مشخص نیست. شاه نیمه اول ماه مه را به گشت و گذار در استان‌های شمالی حاشیه دریای خزر رفته بود، و در تهران حضور نداشت. می‌گویند که وقتی به تهران آمد خلُقش خیلی تنگ بود. شاه در یکی از جلسات هیأت دولت سراغ برخی اوراق را می‌گیرد؛ وقتی سرتیپ خسروی نمی‌تواند اوراق مزبور را پیدا کند، شاه برای نشان دادن عصبانیتش او را در حضور سایر وزراء با شلاق اسب‌سواری اش کتک می‌زند، و می‌گوید که به خانه‌اش برود و همانجا بماند؛ که دستور مرسوم پهلوی برای برکنار کردن مقامات بود. ... عین همین خبر را منابع دیگر هم گزارش کرده‌اند، که با رفتار مرسوم شاه با صاحب منصبانش کاملاً مطابقت دارد. بنابراین دلیلی ندارد که در صحت آن شک کنیم. البته به دلیل التفات شاه به سرتیپ خسروی، مورد او یک استثناء بود.<sup>۱</sup>

### اولین برخوردهای هارت با رضاشاه

در اواخر سال ۱۹۲۹، وزارت امور خارجه آمریکا اعلام کرد که چارلز کامر هارت، وزیرمختار سابق آمریکا در آلبانی، به سمت وزیرمختار جدید آمریکا در ایران منصوب شده است.

\* James S. Moose.

۱. موس، گزارش شماره ۷۸ (۱۸۱۴/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۲۸ مه ۱۹۴۱.



چارلز كامر هارت

هارت و خانواده‌اش در اوایل ژانویه ۱۹۳۰ وارد تهران شدند. او طی چهار سالی که در ایران اقامت داشت، گزارش‌های بسیار مفیدی درباره اوضاع سیاسی و مالی مملکت به وزارت امور خارجه ارسال کرد. هارت اولین ملاقات خود را با رضا شاه به هنگام تقدیم استوارنامه‌اش در مقام وزیر مختار و فرستاده فوق‌العاده ایالات متحده اینگونه توصیف می‌کند:

برغم همه این مشغولیت‌ها، در روز ۶ فوریه اطلاع دادند که شاه سه روز بعد، یعنی شنبه نهم [فوریه]، مرا در کاخ گلستان به حضور خواهند پذیرفت. تنها چیزی که با آن حال و هوا جور در نمی‌آمد دو اتومبیل سلطنتی ساخت آمریکا بود که برای بردن من و کارمندانم به کاخ به دنبلمان فرستاده بودند. جدای از آنها، هیچ

چیز دیگری نبود که بتواند آن فضای آکنده از حال و هوای منبعث از یک ذهنیت قرون وسطایی سرخورده و کج خلق را برایمان قابل تحمل تر کند. تشریفات با دقت تمام انجام شد، ولی احساس کردم که شاه قدری مضطرب است. او با لکنت چند جمله‌ای را از روی کاغذ خواند، و سپس با لبخندی تصنعی به من دست داد و خوشامد گفت. شاید هم می‌ترسید که از موقع استفاده کنم و مسئله راه آهن را پیش بکشم. از سوی دیگر، قبلاً به من توصیه کرده بودند که خودم را آماده کنم تا اگر در اولین ملاقاتمان حرفی از راه آهن به میان آمد، بتوانم جواب بدهم. ولی هیچ حرفی نشد. معلوم بود که شاه حرفی برای گفتن ندارد، و در طول گپ و گفت کوتاهی که داشتیم بیشتر به سر و زبان‌داری وزیر دربارش [تیمورتاش] متکی بود، که البته در حضور اربابش اصلاً آن هارت و پورتی را که در سایر مواقع جلوی دیگران نشان می‌داد، نداشت.

برای سبک‌تر کردن فضای ملاقات، اجازه خواستم تا کارمندانم را به شاه معرفی کنم؛ از جمله آقای میلارد را که از نظر من انتصابش در این پست یکی از بهترین انتصاب‌های ممکن بود. شاه هم بنا به تشریفات چند کلمه‌ای صحبت کرد، و بعد از خداحافظی به طرف درب خروجی تالار بزرگی رفت که ما را در آنجا به حضور پذیرفته بود؛ خودش آن را گشود، و با عجله خارج شد. در دلم به روح آن کسی که این تشریفات را گذاشته بود دعا کردم. چقدر سخت بود اگر می‌خواستم با تعظیم و عقب عقب از آن تالار بزرگ خارج شوم. وقتی شاه به طرف در رفت، تیمورتاش، وزیر دربار، هم به دنبالش روانه شد تا در تالار را برایش باز کند و اربابش را به اتاق مجاور همراهی نماید؛ ولی شاه با تکان دست او را عقب راند. چیزی که اتفاق افتاد بیشتر مثل یک بی‌محللی وقیحانه بود، ولی بعدها سفیر ترکیه به من توضیح داد که رفتار آن روز شاه در واقع جزو همان بی‌ادبی‌های مرسوم او نسبت به اطرافیانش بوده است.

می‌دانم رسم است که پس از ملاقات با یک پادشاه، و یا یک مقام مملکتی، معمولاً شرح خوشایندی از ماجرا بدهند. البته شاید نظرم عوض شود، ولی از نزد رضا شاه که برگشتم، ایمان داشتم مردی که ملاقات کرده بودم چند قدم بیشتر با توحش فاصله ندارد؛ و اینکه با نوعی تیزهوشی حیوانی و نبوغ بدوی بر ارتش تسلط یافته و از همین طریق به مقام سلطنت رسیده است. او همه اینها را برای اهداف شخصی‌اش به کار گرفته است، که باید بگویم چندان هم به نفع ایران و یا مردمش نیست؛ بلکه فقط برای تقدس و عظمت بخشیدن به شخص خودش بوده است. دبدبه و کبکبه شاهنشاهی، و املاک تقریباً نامحدودی که خریداری یا مصادره کرده، تأییدی بر این ادعاست. این املاک در مناطقی واقع است که شاه انتظار دارد بر اثر کشیدن خط آهن به سرعت ترقی کند.

ذهنیت بدوی این مرد را می‌شود از مطالبی فهمید که همتای آلمانی‌ام چند روز پیش در سفارت به من گفت. وزیر مختار آلمان هفت سالی است که در اینجا به سر می‌برد. او درباره خلق و خوی عجیب و غریب شاه می‌گفت که اگر شاه با اتومبیل به جایی برود و در راه اتومبیلش پنجر شود، بعید نیست که برای شوهر هفت تیر بکشد. ای. دبلیو. دوپوا، مدیر شرکت اولن و شرکا، می‌گوید که همین اواخر شاه در سرکشی فاجعه‌آمیزش به پروژه خط آهن جنوب، ناگهان به نظرش رسید که بعضی کارگرها خوب کار نمی‌کنند؛ آنها را نشان کرد و به سربازانش دستور داد که با شلاق به جانشان بیفتند. وقتی تعداد زیادی از کارگران حسابی شلاق خوردند، خاطر مبارک آسوده شد. تا این ساعت که برداشت خوبی از ایران نداشته‌ام. زیرا قبلاً در آلبانی بودم، که می‌گفتند «ذره‌ای از آسیاست که در اروپا ته‌نشین شده»، و حتی برخی‌ها آن را شرقی‌تر از ترکیه می‌دانستند، و انتظارم این بود که ایران خیلی بهتر باشد. باید اعتراف کنم که زوگ پادشاه آلبانی بیشتر از یک قرن از شاه

ایران جلوتر است، و روستاییان آلبانی را در مقایسه با روستاییان بدبخت ایران باید اشراف‌زاده به حساب آورد. در آلبانی، روستایی‌ها لاقلاً در خانه‌های واقعی زندگی می‌کنند؛ در حالی که روستاییان ایران عملاً ژنده‌پوش هستند و در آلونک‌های کاه‌گلی خالی از اسباب و اثاثیه زندگی می‌کنند. با وجود این، به اطرافم که نگاه می‌کنم می‌بینم که به همان اندازه که انتظارش را داشتم، جالب است، و از اینکه این پُست را به من داده‌اند بسیار قدردان هستم.<sup>۱</sup>

### حرص و طمع رضاخان

بر اساس اسناد و مدارک وزارت امور خارجه آمریکا، رضاخان به محض دستیابی به قدرت به کمک انگلیسی‌ها، شروع به ثروت‌اندوزی کرد، که البته این روند شامل باج‌گیری و انواع اخاذی‌های دیگر از ثروتمندان هم می‌شد. از گزارش‌های انگرت درمی‌یابیم که رضاخان حتی درصدد اخاذی از احمد شاه نیز برآمده بود: «شاه رسماً اعلام کرده است که قصد دارد روز بیست و پنجم همین ماه به اروپا برود و مدت شش ماه ظاهراً برای معالجه از ایران دور باشد. طبق اطلاعات موثقی که سفارت به دست آورده، دلیل واقعی سفر شاه به خارج از کشور مطالبه مصرانه پول از طرف وزیر جنگ و امتناع شاه از پرداخت آن است.»<sup>۲</sup>

رضاخان مبالغ هنگفتی پول به بانک‌های خارجی انتقال داد. در سال ۱۹۲۶، سپرده‌های رضاخان در بانک‌های خارجی به چنان سطحی رسیده بود که شخص شاه نیز انکار آن را ضروری دید. هافمن فیلیپ\*، وزیر مختار آمریکا، به اعلامیه‌ای نظامی مورخ ۲۹ آوریل ۱۹۲۶، یعنی فقط چند روز بعد از تاجگذاری رضا شاه، اشاره می‌کند که «هر گونه سپرده‌گذاری از سوی شخص شاه و یا اعضای خانواده سلطنتی در

۱. هارت، گزارش شماره ۱۶ (۲۵۵/۷۵) اچ ۱۲۳). مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۳۰.

۲. انگرت، تلگرام شماره (۸۹۱،۰۰۱/۴۴)، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۲.



بانک‌های خارجی یا داخلی را شدیداً تکذیب و، بدین ترتیب، افسران ارتش را اکیداً از انجام کارهایی که برخلاف مصالح مملکت است، منع می‌کرد. صدور این بیانیه از طرف شاه به حدس و گمان درباره منشأ ثروت هنگفت شاه دامن زده است.<sup>۱</sup>

در سال ۱۹۲۴، کمتر کسی، از جمله والاس اس. موری، کاردار موقت آمریکا، شک و تردیدی درباره حرص سیری‌ناپذیر رضاخان در دل داشت: «در حالی که همگان اذعان دارند که او [رضاخان] با ده میلیون دلاری که سالیانه بدون حساب و کتاب در اختیارش گذاشته می‌شود کمتر از آنچه که ممکن بود خیلی‌های دیگر در موقعیت مشابه او بدزدند دست به دزدی زده است، با این حال واقعیت این است که او در طول دو سال گذشته به بهای ورشکست کردن مملکت، ثروت هنگفتی به جیب زده، و چنان رعب و وحشتی به جان همه انداخته است که هیچکس جرئت مخالفت با چپاول‌های او را ندارد، و حتی مستشاران مالی آمریکایی نیز نتوانسته‌اند از او حساب بکشند.» ده میلیون دلاری که موری به آن اشاره می‌کند بودجه سالیانه وزارت جنگ است، که تقریباً معادل نیمی از بودجه کشور بود؛ هیچ حساب و کتابی هم بابت چگونگی هزینه آن به کسی پس داده نشده است. موری در گزارش خود می‌افزاید: «اطمینان دارم اطلاع از گفتگویی که روز ۲۵ سپتامبر با روح‌الله خان یاور [سرگرد]، آجودان رئیس‌الوزرا، داشتم برای وزارت امور خارجه خالی از لطف نیست. این روح‌الله خان همان کسی است که پس از ماجرای ایلمیری، در گزارش‌های سفارت به کرات از او یاد شده است. در کمال حیرت و شگفتی من، روح‌الله خان یاور از نقشه‌هایش برای آینده صحبت کرد، و گفت که به سردار سپه [رضاخان] دیگر هیچ امیدی نیست. رضاخان یک تریاکی بیچاره است که همه فکر و ذکرش این شده که ثروت هنگفتی به هم بزند، و در اروپا سرمایه‌گذاری کند، تا هر

۱. فیلیپ، گزارش شماره ۱۸۸ (۱۳۸۹/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۲۶.

وقت گند قضیه در آمد، به خارج فرار کند.<sup>۱</sup> این پیش‌بینی دقیقاً همان است که در سال ۱۹۴۱ اتفاق افتاد، که به آن هم خواهیم رسید.

روح‌الله‌خان یاور از جمله کسانی بود که به دلیل مشارکت در توطئه [سرهنگ محمودخان] پولادین برای ترور شاه زندانی شد.\* به دنبال تصویب قانون نظام وظیفه عمومی در تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۲۵، موری سوءظن خود را نسبت به اهداف اصلی قانون مزبور اینگونه ابراز می‌کند: «در تاریخ ششم ژوئن، مجلس لایحه نظام وظیفه عمومی در ایران را به تصویب رساند. امتیازات آشکاری که این قانون جدید برای شخص رضاخان دارد عبارتند از: ۱. قدرت و اعتبارش در مقام «فرمانده کل قوای بری و بحری ایران» به نحو چشمگیری افزایش می‌یابد؛ ۲. با استناد به قانون جدید می‌تواند اشراف ثروتمند ایرانی را که خواهان معافیت فرزندان و بستگانشان از خدمت نظام هستند، حسابی بدو شد.»<sup>۲</sup>

### زمین‌خواری رضا شاه

در طول بیست سالی که رضاخان دیکتاتور ایران بود، نواحی وسیعی از کشور را که شامل ۷۰۰۰ روستا، آبادی، و مرتع می‌شد به تملک شخص خود درآورد. طبق نقشه‌ای که سفارت آمریکا در سال ۱۹۵۴ برای نمایش پراکندگی «املاک پهلوی» و بررسی فروش آنها از سال ۱۹۵۲ به بعد تهیه کرد، رضا شاه نواحی وسیعی از شمال و غرب کشور (عملاً همه لرستان و بخش اعظمی از شمال خوزستان) را به تملک خود درآورده بود که متعاقباً به پسرش رسید. ماجرای اسکان اجباری عشایر گر و عرب [تخته قاپو]، یعنی همان‌هایی که رضا شاه به زور زمین‌هایشان را در لرستان و شمال خوزستان مصادره کرده بود، به تفصیل در گزارش‌های هارت ثبت و ضبط شده است که در پایین به آن اشاره

۱. موری، گزارش شماره ۶۶۳ (۱۳۰۶/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۲۴.

\* روح‌الله‌خان اعدام نشد. (ویراستار)

۲. موری، گزارش شماره ۱۱۶۰ (۱۹۱،۲۲/۲)، مورخ ۱۹ ژوئن ۱۹۲۵.

خواهد شد.

به عقیده هارت، رضا شاه در سال ۱۹۳۲ بزرگترین ملّاک جهان بود. هارت حدس می‌زند که رضا شاه در این رؤیا به سر می‌برد که عرض و طول املاکش به صدها مایل برسد و تا چشم کار می‌کند در مالکیت او باشد.<sup>۱</sup> چنانکه از نقشه سفارت پیداست، رویای رضا شاه به حقیقت پیوسته بود. رضا شاه نه فقط بزرگترین ملّاک تاریخ ایران شد، بلکه به احتمال قوی در تاریخ ثبت شده بشر هم نظیری برای او نبود. برای شرح چگونگی غضب این زمین‌ها از صاحبانشان و ظلمی که به آنها روا شد، از اعدام و مرگ در زندان گرفته تا تبعید، کتاب‌ها باید نوشت. در جای دیگری شرح داده‌ام که در فاصله سال‌های ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵ که رضا شاه در گوشه کوچکی از مازندران شروع به غضب زمین کرد، چه اتفاقاتی افتاد.<sup>۲</sup>

از گزارش‌های دیپلماتیک سفارت آمریکا معلوم می‌شود که رضاخان روند تصاحب گسترده زمین‌ها را خیلی زود پس از رسیدن به سلطنت آغاز کرد. در گزارش فیلیپ به تاریخ مارس ۱۹۲۷ درباره «سفر زیارتی» رضا شاه به قم چنین آمده است: «شاه در شانزدهم ماه جاری، یعنی تاریخ ولادتش، ظاهراً با اتومبیل عازم زیارت قم شد. جدیدترین گزارش از این سفر شاه حاکیست که او به اصفهان رفته، و در تاریخ بیستم ماه جاری از آنجا عازم حرم‌آباد لرستان شده است. می‌گویند هدف اصلی شاه از این مسافرت سرکشی به املاکش در آن منطقه است.»<sup>۳</sup> این املاک همان زمین‌هایی بود که رضاخان از عشایر نگون‌بخت لرستان مصادره کرده بود.

کمی پس از این گزارش، در می‌یابیم (و البته تعجبی ندارد) که غضب

۱. هارت، گزارش شماره ۱۰۳۱ (۸۲: ۹۱۳۱، ۶۶۱)، مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۳۲.

۲. کتاب Mohammad Gholi Majd Resistance to the shah (گینزویل: انتشارات دانشگاه فلوریدا، ۲۰۰۰)، فصل ۳.

۳. فیلیپ، گزارش شماره ۲۹۵ (۴۶: ۱۵۰۰، ۸۹۱)، مورخ ۲۱ مارس ۱۹۲۷.

زمین‌ها به املاک روستایی محدود نمی‌شد؛ بلکه اعضای فامیل و اطرافیان رضا شاه هم از زمین‌خواری او در امان نبودند. فیلیپ در گزارش خود می‌نویسد:

خیلی‌ها معتقدند که شاه، از زمان رسیدن به تاج و تخت، به جمع‌آوری ثروت از راههای غیرقانونی مشغول است، آنهم به هزینه دولت و اشخاص دیگر. می‌گویند یکی از این راهها مصادره مشکوک روستاها و زمین‌های مناطق مختلف مملکت از سوی رضا شاه و اعضای خانواده‌اش و همچنین پذیرفتن «پیشکشی»های مختلف است. در همین ارتباط باید بگویم که کاخ شخصی شاه-ملک بسیار بزرگی که به سر و وضع آن رسیده و زمانی که در تهران است در آن سکونت دارد- قبلاً به شاهزاده فیروز قاجار، وزیر مالیه فعلی، تعلق داشت. طبق شایعات، این ملک را به رضا پهلوی «پیشکش» کرده‌اند.<sup>۱</sup> علاوه بر این، به من گفته‌اند که مخارج خانواده شاه کلاً از وجوهی تامین می‌شود که وزارت جنگ در اختیارش می‌گذارد؛ نتیجتاً، پولی که وزارت مالیه بابت مخارج زندگی خانواده سلطنتی می‌پردازد فقط به ثروت شخصی شاه اضافه می‌کند. به من گفته‌اند که احتمالاً شاه با تجدید قرارداد دولت [ایران] و میلپو برای اعطای امتیازات خارجی مخالفت خواهد کرد، زیرا در فکر اعطای امتیاز بهره‌برداری از چند میدان نفتی شمال به روس‌هاست. میدان‌های نفتی اخیر در دست یک شرکت ایرانی موسوم به شرکت نفت سمنان (یا شرکت خوریان) است که ریاست اسمی آن را امیر منظم، یکی از دوستان متمول شاه بر عهده دارد، و گمان می‌رود که شاه و تیمورتاش از سهامداران بسیار بزرگ شرکت باشند. دلیل ارسال این گزارش‌ها که تمامی

۱. خانه و باغی که پیشکش شده بود در واقع از املاک شاهزاده فرمانفرما، پدر نصرت‌الدوله، بود. نک: فرمان فرمایان، دختر ایران.

مطالب آن را از منابع موثق به دست آورده‌ام، مطلع کردن وزارت امور خارجه از «پیش زمینه» وضعیت واقعی حال حاضر ایران است.<sup>۱</sup>

البته گزارش ثروت‌اندوزی چپاولگرانه رضا شاه به همین جا ختم نشد. در گزارش فیلیپ به تاریخ اکتبر ۱۹۲۷ آمده است: «به گمانم از نظر همه افرادی که دلمشغول اوضاع سیاسی حال حاضر کشور هستند، وضع مملکت خراب و اساساً نامطلوب است. البته شنیده‌ام که می‌گویند حالا که شاه ثروت شخصی زیادی به هم زده، تمام تلاش خود را صرف پیشبرد مصالح مردم و مملکت می‌کند. شخصاً بدم نمی‌آید این حرف‌ها را باور کنم، ولی نمی‌فهم چرا شاه باید بجای اینکه خوش‌نام‌ترین آدم‌ها را دور خود جمع کند، دقیقاً بدترین‌شان را جمع کرده است.»<sup>۲</sup> فیلیپ در گزارش بعدی‌اش خبر می‌دهد که قرار است خط آهن از زمین‌هایی که رضا شاه «تصرف کرده» عبور کند و به همین دلیل ارزش آنها چند برابر خواهد شد. «شاه هنوز به همراه وزیر دربار و رجال دیگر در مازندران به سر می‌برد. گزارش می‌رسد که آنها از آستارا، بندر گز، و جاهای دیگر بازدید کرده‌اند. گمان می‌رود که شاه زمین‌های زیادی را در مجاورت خط آهنی که قرار است از مازندران عبور کند، تصرف کرده است. وزیر مختار بریتانیا خیلی محرمانه به من گفت که شنیده است دولت شوروی برای امضای موافقت‌نامه‌های ایران و شوروی پیشکش‌های قابل توجهی داده است.»<sup>۳</sup>

### اشارات هارت به اخاذی‌ها و زمین‌خواری‌های رضا شاه

هارت کمی پس از ورودش به ایران گزارش می‌دهد که روند تجارت در کشور به دلیل اجرای کنترل‌های ارزی مختل شده است (نگاه کنید به

۱. فیلیپ، گزارش شماره ۳۷۸ (۳۷۹/الف ۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۲۷.

۲. فیلیپ، گزارش شماره ۴۸۶ (۱۴۳۳/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱۹ اکتبر ۱۹۲۷.

۳. فیلیپ، گزارش شماره ۴۸۷ (۱۴۳۵/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱۲ نوامبر ۱۹۲۷.

فصل ۱۱)، و سپس مشکلاتی را که یکی از متمول‌ترین تجار مملکت به نام حاج معین‌التجّار بوشهری با اعلیحضرت پیدا کرده بود، شرح می‌دهد: جدای از داستان اختلالاتی که کنترل ارز در تجارت به وجود آورده، ماجرای دیگری را در تهران شنیده‌ام که کفیل وابسته بازرگانی بریتانیا هم آن را تأیید می‌کند. این ماجرا به مشکلاتی مربوط می‌شود که حاجی معین‌التجّار بوشهری، از متمول‌ترین بازرگانان ایران، پیدا کرده است. بوشهری که می‌گویند ثروتش به ۳ تا ۴ میلیون تومان می‌رسد چند کشتی بخار در رود کارون و املاک در اندر دشتی در خوزستان دارد. علاوه بر این، امتیاز استخراج اکسید آهن جزیره هرمز در خلیج فارس نیز برای اوست و تا همین اواخر هم امتیاز بزرگی برای درخت‌بری در استان مازندران داشت. طبق اخباری که شنیده‌ام، همین دارایی اخیر بلائی جانش شده است. بوشهری هم مثل شاه از درختانی که در جنگل‌های مازندران می‌بُرید، تراورس درست می‌کرد و به سندیکا می‌فروخت، و می‌گویند از همین محل سود هنگفتی به یک اندازه نصیب بوشهری و سندیکا می‌شد؛ ولی شاه فکر می‌کرد که فقط بوشهری سود می‌برد و به همین دلیل کارخانه‌های چوب‌بری و سایر مال و اموال او را در مازندران مصادره کرد. طبق اخبار واصله، از بوشهری خواسته‌اند که ۶۰۰ هزار تومان به اعلیحضرت پردازد و یا اینکه خیابانی را درست از وسط ملک زیبایش در تهران رد می‌کنند، تا خانه‌هایش خراب شود.<sup>۱</sup>

در گزارش‌های بعدی هارت به مشکلات دیگر بوشهری نیز اشاره شده است. او در گزارش مربوط به افشاگری‌های آقابکف جزئیات یک مورد «خرید» ملک از سوی رضاشاه را نیز شرح می‌دهد:

[شاه] آدم پول دوستی است؛ ولی گویا فقط عشق شمردن آن را

۱. هارت، گزارش شماره ۳۶ (۱۲-۵۱۵-۸۹۱)، مورخ ۲۲ مارس ۱۹۳۰.

دارد، چون از وافورش که بگذریم، اهل ریخت و پاش و خوشگذرانی نیست. به جرئت می‌توانم بگویم که در سال ۱۹۳۰ نزدیک به ۲ میلیون دلار به املاکش اضافه کرد. بزرگترین‌شان یک قطعه زمین بسیار قیمتی در شمال ایران بود که از حاجی معین [التجار] بوشهری خرید. البته بوشهری هیچوقت دستش به ۳۵۰ هزار تومانی که بابت ثمن معامله تعیین شده بود نرسید. هرچند وزیر دربار ۵۰ هزار تومان حق کمیسیونش را از حلقوم بوشهری بیرون کشید. قضیه خیلی پنهان نماند، زیرا وقتی وزیر دربار حق کمیسیونش را از حاجی مطالبه و دریافت کرد و چک را برای وصول به بانک شاهنشاهی ایران فرستاد، مقامات به محض رویت چک ۵۰ هزار تومانی شصت‌شان از ماجرا خبردار شد.

هر چند این حاجی که زمینش را فروخت و چیزی عایدش نشد آدم بسیار متمولی است، ضرر و زیان‌های زیاد دیگری هم به همین ترتیب دید. بوشهری که پیرمردی ۹۰ ساله با ظاهری پدرا نه است، دقیقاً از همان اشخاصی است که شاه باید برای مدرن‌سازی و صنعتی‌کردن کشور به خدمت می‌گرفت؛ که البته اینطور نکرد. بوشهری، به رغم کهولت سنش، حمل و نقل دریایی را در رود کارون و خلیج [فارس] به راه انداخت که کمک بزرگی به شرکت اولن و شرکا برای حمل مصالح جهت کشیدن خط آهن بود. علاوه بر این، چند کارخانه چوب‌بری در شمال احداث کرد که برای خط آهن در آن منطقه تراورس می‌ساخت. به شاه خبر دادند که بوشهری با فروش غیر مستقیم تراورس‌ها به دولت سود زیادی به جیب می‌زند، و شاه هم امتیاز کشتیرانی در رود [کارون] و خلیج [فارس] را از او گرفت و زمین و کارخانه‌های چوب‌بری‌اش را در مازندران مصادره کرد. اینجا همه چیز به نام شاه مصادره، و جزو دارایی‌های او می‌شود و نه دولت. با وجود این، کلاً می‌توانم بگویم آنطور که می‌دانم شاه فعلی ایران تقریباً از همه جهت بهترین آدمی است که

طی چند قرن اخیر بر ایران حکومت کرده است. او اهل آبادانی است. اگر به خاطر حرص و ولع کاملاً مشهود و معروفش نبود، می شد او را همپای پادشاهان کوچک تر اروپا دانست. و اگر قرار باشد مقایسه ای بکنم، مسلماً او را بالاتر از کارول، پادشاه رومانی، می دانم. اگرچه از پول پرستی و مال پرستی این آدم خبر داشتم، نمی توانستم باور کنم که همه این فسادهای کوچک و بزرگ زیر سر شاه باشد. ولی حالا دیگر شکی برایم نمانده، و این گزارش را جهت حفظ در آرشیو برایتان می فرستم.<sup>۱</sup>

ماجرای بوشهری از این جهت جالب است که نشان می دهد رضا شاه نه فقط زمین های کشاورزی را مصادره می کرد، بلکه روی کارخانه های صنعتی و حتی امتیاز کشتیرانی در رودها و دریاها نیز دست می گذاشت. با خواندن این ماجرا، می فهمیم که چرا ایران با داشتن درآمد نفتی هیچوقت نتوانست به یک اقتصاد صنعتی دست پیدا کند. رضا شاه، و پس از او پسر و جانشینش، حق و حرمت مالکیت خصوصی و قوانین را زیر پا گذاشتند. هارت در توضیح نقش تیمورتاش، وزیر دربار، در این ماجرا، نحوه دستگیری پسر بوشهری را شرح می دهد:

شاید وزیر دربار توهمی درباره محبوبیتش نداشته باشد، ولی شک دارم شاه هم واقعاً بداند که زیردستانش درباره او چه فکری می کنند. البته تعجبی هم ندارد، زیرا اطرافیانش جرئت نمی کنند هیچ حقیقت ناگواری را به عرض اعلیحضرت برسانند. کج خلقی او شهره عام و خاص است، و در تنبیه زیردستانش هیچ تأمل یا رحم و شفقتی به خرج نمی دهد؛ بنابراین، هیچکس دلش نمی خواهد خاطر مبارک اعلیحضرت را برنجانند. البته نمی دانم وزیر دربار چقدر صداقت داشته، ولی از آن همه مال و اموالی که می گویند شاه ظالمانه از صاحبانشان گرفته و هنوز هم می گیرد معلوم می شود

۱. هارت، گزارش شماره ۲۸۲ (۳۶/بی ۸۹۱،۰۰)، مورخ ۱ ژانویه ۱۹۳۱.



که تیمورتاش هم هیچ کاری برای نشاندن حرص و ولع اربابش نکرده است. بیشتر همین حرص زدن‌های شاه برای مال دنیا است که منفورش کرده، و اگرچه کسی جرئت نمی‌کند حتی یک کلمه هم علیه او حرف بزند، شنیده‌ام که مردم همانقدر که از شاه می‌ترسند، از او نفرت هم دارند. چندی پیش که صحبت از مرد جوانی به نام بوشهری به میان آمد، از همسر یکی از مقامات عالی‌رتبه وزارت خارجه پرسیدند که آیا این جوان همان پسر بوشهری، تاجر پولدار، نیست که با شاه مشکل پیدا کرده بود. همسر آن مقام گفت چرا؛ و با لبخندی افزود، «همه آدم‌های پولدار با اعلیحضرت مشکل پیدا می‌کنند.» یکی دیگر از همکارانم با اشاره به شاه و حرص و ولعش برای تصاحب اموال، خیلی بی‌تعارف گفت: «نمی‌دانم چرا یکی پیدا نمی‌شود حساب این مردک را یکسره کند.»<sup>۱</sup>

بعدها معلوم شد که انگلیسی‌ها چقدر مراقب جان رضا شاه بودند. حضور پررنگ و ابسته نظامی انگلیس در سفرهای رضا شاه خود شاهدهی بر این مدعاست. با وجود این، هارت در پایان گزارشش می‌گوید: «در شجاعت شاه هیچ شک و تردیدی نیست، و به اعتقاد من برغم همه معایبش بهترین کسی است که می‌تواند شاه ایران باشد. حتی تصور اینکه بعد از مرگش چه اتفاقی در این مملکت خواهد افتاد مشکل است.»<sup>۲</sup> ولی یک سال بعد، بالاخره نظر هارت عوض شد.

### سفرهای رضاشاه به استان‌های شمالی

رضا شاه در تاریخ ۹ آوریل ۱۹۳۱ به گیلان سفر کرد تا پلی را که بر روی رودخانه سفید رود زده بودند، افتتاح کند و بعد از آن، چنانکه هارت گزارش می‌دهد،

۱. هارت، گزارش شماره ۱۳۲ (۸۹۱،۰۰/۲۲۱)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۳۰.

۲. همان.

برای سرکشی به املاک وسیعش در ناحیه بارفروش [بابل]، روانه آنجا شد. شاه روز ۱۲ مه عازم تهران شد و وزیر دربار که ملازمش بود چند روز زودتر به تهران رسید. برادر زن یکی از ملازمان شاه اتفاقی را که در سفر افتاده بود برای یک آمریکایی در تهران حکایت کرد.

به خاطر یک سوء تفاهم توأم با بدشانسی، حاکم و رئیس نظمیۀ بارفروش از قصد شاه برای رفتن به آنجا بی خبر ماندند و به هنگام ورودش به استقبال او نرفتند. همین مسئله موجب کج خلقی شاه شد، و بعد از سرکشی به ساختمان جدیدی که در ملکش بنا می کردند، نایب مسئول را صدا زد و این حرفها بین آنها رد و بدل شد.

اعلیحضرت: فکر نمی کنی گند زدی؟

نایب: چرا اعلیحضرت.

اعلیحضرت: چقدر برای این ساختمان پول فرستادم؟

نایب: شش هزار تومان، اعلیحضرت.

اعلیحضرت: لابد چکمه هایت را با آن پاک می کردی؟

نایب: بله، اعلیحضرت.

اعلیحضرت: خودت بگو، احمق و بی شعور نیستی؟

نایب: چرا اعلیحضرت.

شاه که از کار دو نفر از بناها خوشش نیامده بود، آنها را کتک زد. کمی بعد، برای شفاعت مأموری که به خاطر تعلل در تکمیل یک ساختمان ۴۰۰ تومان جریمه شده و به زندان افتاده بود به الطاف ملوکانه متوسل شدند. مأمور بخت برگشته حبشش را گذرانده بود، و حاکم به شاه پیشنهاد کرد چون تقصیری نداشته ۴۰۰ تومانش را به او برگردانند. ولی شاه گفت «لازم نکرده است. از این به بعد کارش را بهتر انجام می دهد.» در ساری، والی که آدم بسیار چاقی است و غبغب بزرگی هم دارد، به استقبالش رفته بود. شاه هم رو

به جمعیت کرده و گفته بود که فکر نمی‌کنید قیافه والی‌تان قدری مسخره باشد. همین مسئله کار حضرت اشرف والی را خراب کرد و از آن به بعد دیگر خیلی مشکل توانست درخواست‌ها و توضیحاتی را که تقدیم شاه می‌کرد، به او بقبولاند. در همان ساری، هنگام سرکشی به ایستگاه و سایر ساختمان‌هایی که کنسرسیوم آلمانی ساخته بود، حرف‌های زیر بین شاه و مهندس ایرانی رد و بدل شد:

اعلیحضرت: آن ساختمانی که آنجا، آنطرف خط آهن، است چیست؟

مهندس: اعلیحضرت، آنجا محل زندگی پرسنل راه‌آهن است.

اعلیحضرت: فکر نمی‌کنم چنین ساختمان مجللی لازم بود، ضمن اینکه فکر نمی‌کنی ساختمان را در ملک من ساخته باشید؟

مهندس: چرا اعلیحضرت. ولی وقتی آن ساختمان را ساختیم ملک اعلیحضرت نبود.

اعلیحضرت: خُب، حالا که هست؛ آن ساختمان هم ملک ماست. برو پلمپ کن.

مهندس: به روی چشم، اعلیحضرت.<sup>۱</sup>

البته هارت توضیح نمی‌دهد که چه بلایی بر سر کارگران بیچاره‌ای آمد که در ملک اعلیحضرت سکونت داشتند، ولی گزارشش را با این اظهار نظر روشنگر به پایان می‌رساند: «هر چند وقایعی از این نوع نشان از سنگدلی شاه دارد، ولی اصلاً فکر نمی‌کنم که ایرانی‌ها شایسته چنین خُلق و خویبی از پادشاه خود نباشند.

نتیجه کار هم نشان می‌دهد که شاه خیلی خوب می‌داند با مردمش چه رفتاری داشته باشد.»<sup>۲</sup>

هارت در گزارش‌های متعدد به سفرهای مکرر رضا شاه به استان‌های شمالی اشاره می‌کند. مثلاً گزارش مورخ نوامبر ۱۹۳۱ هارت شامل

۱. هارت، گزارش شماره ۶۳۰ (۱۵/۷۲ پی ۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۹ مه ۱۹۳۱.

۲. همان.

مطالب زیر است:

احتراماً یک بار دیگر گزارش سفر شاه به استان‌های شمالی مملکت را به عرض می‌رساند. اعلیحضرت درست یک ماه بعد از آنکه از سرکشی‌هایشان بازگشتند، دوباره پایتخت را به قصد جایی ترک کردند که، احتمالاً به سبب آنکه زادگاهشان است، محبوبترین و مورد التفات‌ترین منطقه این شاهنشاهی است. اعلیحضرت بیشتر وقت خود را در استان سرسبز مازندران در حاشیه دریای خزر به سیاحت می‌پردازند. ایشان جاده قدیم و مالروی شمال را برای سفرشان انتخاب کردند، که البته هم اینک به جاده‌ای مدرن و، چنانکه دولت مباحثات می‌کند، ماشین‌رو تبدیل شده است. این جاده به طول یک صد مایل در حاشیه شمالی و کوهستانی فلات مرکزی ایران از تهران به طرف شرق به فیروزکوه، با ارتفاع ۷۵۰۰ فوت بالاتر از سطح دریا، و از آنجا به طرف شمال و در طول دره‌ای به طول ۵۰ مایل به علی‌آباد و بارفروش در جلگه خزر کشیده شده است، که ارتفاع آن ۸۶ فوت پایین‌تر از سطح دریا است.

نزدیک بارفروش، یک کاخ شاهی و ملک بسیار بزرگی متعلق به شاه وجود دارد. علی‌آباد، که هم اینک شاهی نام گرفته، در منتهی‌الیه غربی پروژه خط آهن سراسری ۸۰ مایلی ایران واقع است. فاصله بین دو شهر چیزی حدود ۲۰ مایل است. در شمال این منطقه با فاصله کمتری بندر ماهیگیری مشهدسر [بابلسر] قرار دارد که خاویار، گراز، و ماهی آزادش معروف است. از مشهدسر تا رشت و آنطرف‌تر تا پهلوی، در گوشه جنوبی خزر، از طریق جاده ساحلی نزدیک به ۲۰۰ مایل راه است. در بین راه بندر جدید حبیب‌آباد قرار گرفته که قرار است منتهی‌الیه شمالی جاده موسوم به جاده چالوس باشد. با احداث این جاده فاصله پایتخت تا دریای خزر (با اتومبیل) به سه تا چهار ساعت کاهش پیدا می‌کند.

شاه املاک وسیعی در حبیب‌آباد، نزدیک زادگاهش، دارد که عمدتاً

بعد از سلطنتش صاحب شده است. او در طول سفر کنونی اش به این املاک هم سرکشی خواهد کرد. بعد از آن، اگر وضعیت هوا اجازه بدهد، چون باران‌های شمالی شروع شده و جلگه ساحلی را بیشتر به یک شالیزار بزرگ برنج، یعنی محصول عمده کشاورزی منطقه، تبدیل کرده است، اعلیحضرت به پهلوی خواهد رفت و از آنجا از طریق جاده رشت - قزوین که روس‌ها ساخته‌اند، به تهران برمی‌گردد.

در اینجا خالی از لطف نیست که توضیحی بدهم. می‌گویند اعلیحضرت از سه راه، املاک وسیعشان را در نزدیکی حبیب‌آباد به دست آورده‌اند. برخی را خریده‌اند، یا آنطور که بعضی‌ها می‌گویند، به همان سنت دیرینه ایرانی‌ها مالکان آنها را مجبور کرده‌اند تا زمین‌های خود را به کسری از ارزش واقعی‌شان به شاه بفروشند. این دسته زمین‌ها که جزو اولین املاک متصرفی شاه است، اساساً پراکنده‌اند. طبق قوانین جدید ایران، املاک باید به ثبت می‌رسید. البته این اقدام صورت گرفت و زمین‌ها به ثبت رسیدند؛ ولی همزمان با آن، تمامی قطعه زمین‌های کوچکی که به دیگران تعلق داشت و در مجاورت چنین املاکی بود نیز به نام اعلیحضرت ثبت شد. و اگر املاک شاه کوچک بود، هر قطعه زمینی که بین آنها و یا در مجاورت املاک بزرگ‌تر اعلیحضرت قرار داشت نیز به نام او ثبت می‌شد. نتیجه اینکه، به من گفته‌اند، تقریباً تمامی این قسمت مازندران را به نام اعلیحضرت زده‌اند. البته شاه بزرگترین قطعه زمین متصرفی اش در این منطقه را خریده است، هر چند ثمن معامله را هیچوقت نپرداخته و مالک قبلی زمین حتی مجبور شده مبلغ ۵۰ هزار تومان بابت حق کمیسیون پردازد.<sup>۱</sup>

۱. هارت، گزارش شماره ۹۳۷ (۱۵/۷۶) پی ۸۹۱، ۰۰۱، مورخ ۱۷ نوامبر ۱۹۳۱.

### حرص و ولع جنون‌آمیز رضا شاه

هارت درباره هراس رضا شاه از کمونیسم، اینگونه می‌نویسد:

حرص و ولع ذاتی او به تنهایی کافی است تا وقتی به مصادره و ملی کردن اموال خصوصی فکر می‌کند، تنش از حرص به رعشه بیفتد. شاه واقعاً و عمیقاً به مالکیت خصوصی اعتقاد دارد.

رضا شاه هیچ چیزی را بیشتر از املاک خصوصی دوست ندارد، منظوم املاکی است که مال خودش باشد. در واقع او به نوعی با ملی کردن موافق است. البته نه ملی کردن به نام دولت، بلکه ملی کردن به نام رئیس دولت، که خیلی فرق می‌کند. کوچک‌ترین تردیدی ندارم که اگر از انقلاب مردم نمی‌ترسید، و جب به جب خاک ایران را به نام خودش می‌کرد. می‌گویند که همین حالا هم احتمالاً بزرگ‌ترین ملاک کل دنیای قدیم\* است. اگر با کسی که زمین‌ها و املاک ایران را خوب می‌شناسد تقریباً به هر کجای ایران بروید، می‌بینید که مدام اشاره می‌کند که «این ده مال شاه است»، و یا آن زمین دَرندشت «مال اعلیحضرت» است. به جرئت می‌توانم بگویم که صدها روستا و هزاران هکتار زمین دیگر را هم از همین حالا نشان کرده‌اند تا به محض اینکه بتوانند بدون بلند شدن سر و صدای مردم یا انزجارشان، مالکیت آنها را انتقال بدهند، و به نام شاهنشاه، که سلطنتش مستدام باد، بزنند.<sup>۱</sup>

در روز ۲۸ دسامبر ۱۹۳۲، در بحبوحه «دعوای» نفت با انگلیس، عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار، عزل و دستگیر شد. هارت در گزارشی که با عنوان «محاکمه تیمورتاش: نظرات بسیار محرمانه درباره اعلیحضرت پهلوی» برای وزارت امور خارجه ارسال داشت، با دقت پیش‌بینی می‌کند که، «نظر بنده را بخواهید، وزیر دربار سابق هیچ بختی

\* منظور از «دنیای قدیم» در اینجا، آسیا و اروپاست؛ در برابر «دنیای جدید» که آمریکاست. (ویراستار)

۱. هارت، گزارش شماره ۱۰۳۱ (۸۲/۹۱۳۱/۶۶۱)، مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۳۲.

برای خلاص شدن از بلایی که ممکن است بر سرش بیاورند، ندارد.» او سپس درباره رضاشاه و حکومتش می‌گوید:

ده سال است که دنیا دلش را به داستان‌هایی که از افکار مترقی رضا شاه پهلوی ساخته‌اند خوش کرده است. گاهی اوقات من هم بی‌تقصیر نبوده و بیش از حد از کارهای او تمجید و تحسین کرده‌ام؛ مثل ساخت بلوارها، بزرگراهها و مدارس؛ موفقیتش در استقرار امنیت عمومی قابل ملاحظه در تمام استان‌های پهناور این مملکت با ضرب و زور ارتش؛ و همچنین پیشرفت قابل ملاحظه او در شکستن قدرت فئودال‌های زمین‌دار و سران عشایر. ولی حالا واقعاً مطمئن نیستم که فریب نخورده باشم.

رضا شاه هم درست به همان اندازه اسلافش طرز فکری شرقی دارد، و شاید کم‌سوادترین فرمانروای ایران در طول چند قرن اخیر باشد. من و امثال من خیلی از سیاست‌های تمرکز قدرت، بهبود وضعیت عمومی کشور، و غیره شاه تعریف و تمجید می‌کردیم؛ ولی گویا متأسفانه از اهداف نهایی این سیاست‌ها غافل بوده‌ایم.

برای بسیاری از اسلاف [رضا] شاه، که حتی شاه عباس واقعاً کبیر نیز از آن مستثنی نیست، ساختن کاخ‌های باشکوه تنها نشانه پیشرفت بود؛ نه برای اینکه آن قصرهای زیبا و مجلل برای کشور، و یا هنری که در کنار آن تکامل می‌یافت به حال رعایا، فایده‌ای داشته باشد؛ بلکه فقط به این دلیل که چنین کارهای بزرگی بعدها بنای یادبودی تاریخی برای سازندگانشان به حساب بیایند. به این نتیجه رسیده‌ام که رضا شاه هم مثل سلاطین گذشته که برای پرآوازه کردن خود کاخ می‌ساختند، دست به احداث راه آهن، جاده و بلوار زده است، علاوه بر اینکه قصد بزرگنمایی شخصی هم دارد. منظورم را از بزرگنمایی شخصی توضیح می‌دهم.

به گمان من پیشرفت واقعی وضع زندگی رعایا و یا حفاظت از جان و مال آنهایی که از راه صواب به مال و مکتبی رسیده‌اند هرگز در

مخيله شاه فعلی مملکت نگنجیده و نمی گنجد. منظورم این است که شاه هرگز نجات توده‌های محروم و فقیر ایران، یعنی چهار پنجم جمعیت ۱۳ میلیونی این مملکت، را از زندگی نکبت‌بارشان جزئی از وظایف پادشاهی خود نمی‌داند.

با توجه به حرص و ولع جنون‌آمیز شاه، که در تاریخ شاهان جهان نظیر ندارد- زیرا طی ده سال گذشته بی‌حد و حصر رشد یافته و پروار شده است- می‌توانم بگویم که او بیشتر بجای آنکه به دنبال تبدیل ایران به محل مناسبی برای ایرانی‌ها باشد، به دنبال آن است که ایران را محل مناسبی برای خودش بکند. شنیده‌ام که روزی نیست که شاه بدون سر و صدا در جایی از این مملکت دست روی ملک و املاک جدیدی نگذارد. معروف است که با تصاحب املاک شخصی دیگران به بزرگترین ملاک جهان تبدیل شده است، که احتمالاً چندان هم دور از واقع نیست.

به احتمال قریب به یقین امروز تنها هدف او ایجاد یک امپراتوری شخصی است؛ یک باغ بهشت باشکوه، که خودش شاه آن است و حتی‌الامکان تا چشم کار می‌کند همه زمین‌های زراعی به او تعلق دارد؛ اینکه بتواند صدها، بلکه هزاران، مایل سفر کند و چشمش به هر چه که می‌افتد، بگوید «مال من» است. بنابراین، جاده‌ها و خط آهن‌هایی که دارد می‌کشد چیزی نیست جز راههای ارتباطی بین املاک وسیع خودش. علاوه بر تصاحب سریع املاک که از زمان پادشاهی اش بی‌وقفه ادامه داشته، آشکارا دارد آخرین قطره مال و منال طبقه متمول را نیز می‌چلاند. مثلاً، خانواده سرشناس کازرونی را عملاً به در یوزگی انداخته است، و خاندان بوشهری هم دارد از زمره خانواده‌های ثروتمند خارج می‌شود. از سه سال پیش که بزرگترین املاک بوشهری را در مازندران تصاحب کرد و ثمن ۳۵۰ هزار تومانی معامله را پرداخت- هر چند وزیر دربار وقت که حالا به زندان افتاده است، بوشهری را مجبور کرد ۵۰ هزار تومان حق



کمیسیونش را پردازد- شاه دست از سر این خانواده برنداشته است. کمی بعد از آنکه شاه این معامله پر سود را با بوشهری انجام داد، دولت کارخانه‌های چوب‌بری و زمین‌های مجاور آن را در مازندران، و همچنین لنج‌هایش را در رود کارون مصادره کرد، آنها را به بهانه اینکه بوشهری با فروش تراورس به راه آهن شمال و حمل و نقل ملزومات به کارگاه شرکت اولن و شرکا در جنوب سود هنگفتی به جیب زده است.

چند روز پیش از یک مقام ایرانی شنیدم که مالیات علی‌الرأسی برابر با ۲ میلیون تومان برای خانواده بوشهری بریده‌اند، و هر چند آنها رسید پرداخت همه مالیات‌هایشان را داشتند، مجبورشان کردند که مالیات مزبور را پردازند. طبق گزارش‌ها، که احتمالاً موثق هم هست، آقا رضا دهدشتی بوشهری، یکی از اعضای جوانتر خاندان بوشهری، نماینده سابق مجلس و انسانی فرهیخته و تحصیل‌کرده انگلیس، در طول دو هفته گذشته به اتهام ارتباط با تیمورتاش به زندان افتاده است. همین‌طور شنیده‌ام که چند هفته پیش در شیراز، صولت‌الدوله، رییس ایل قشقایی، به استناد شواهد آشکار توطئه‌چینی علیه دولت بازداشت و در تهران به زندان افتاده است. کسی که این خبر را به من داد گفت که دستور بازداشت او به این سبب صادر شده است که شاه بتواند با فراغ بال بر روی همه زمین‌ها و املاک صولت‌الدوله که هنوز جزو بزرگترین املاک باقیمانده در جنوب ایران است، دست بگذارد.

می‌توانم بگویم که تیمورتاش نمی‌تواند هیچ‌امیدی به احساسات یا غرایز انسانی شاه داشته باشد، و مجازات او به همان اندازه‌ای که شاهان گذشته ایران بر ملازمان مغضوب خود روا می‌داشتند وحشیانه و ددمنشانه خواهد بود. در گزارش سال پیش خود به شماره ۱۶، مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۳۰، که درباره تسلیم استوارنامه به شاه بود، نوشتم: از نزد رضا شاه که برگشتم، ایمان داشتم مردی که

ملاقات کرده بودم چند قدم بیشتر با توحش فاصله ندارد. بعدها قدری نظرم عوض شد، ولی در ماههای اخیر و با توجه به حجم شواهدی که البته بسیاری از آنها به هیچوجه شایعه نیست، فکر می‌کنم که همان برداشت اولم کاملاً درست بوده است. داستان وحشی‌گری‌های شخصی رضا شاه تمامی ندارد. شوفرها، خدمتکارها، آشپزها و نوکرها، همه و همه داستان‌های مشابهی از رفتار وحشیانه شاه تعریف می‌کنند، و حتی وزرای مملکت نیز از تنبیهات بدنی او در امان نبوده‌اند.<sup>۱</sup>

### سیاست رضا شاه در قبال عشایر

غالباً ادعا می‌شود که بزرگترین موفقیت رضاخان تشکیل یک ارتش «ملی» و متحد ساختن ایران با استفاده از آن بود. هارت در گزارشی که در سال ۱۹۳۰ ارسال کرده است، نظرات رایج درباره دستاوردهای ارتش را اینگونه توصیف می‌کند:

از نظر بسیاری از ناظران ذیصلاح اصلی‌ترین موفقیت رژیم کنونی تشکیل یک ارتش نسبتاً سازمان‌یافته و منظم به استعداد ۴۰ هزار نیرو، و استفاده مؤثر از آن در برقراری نظم و فرونشاندن هرج و مرج داخلی بوده است. بدون چنین ارتشی، عشایر ایران هرگز مطیع [دولت مرکزی] نمی‌شدند. مطیع ساختن عشایر، مقدمه‌ای ضروری جهت اجرای سیاست کنونی دولت بود؛ یعنی ساختن مدرسه برای عشایری که تقریباً صد در صدشان بی‌سواد بودند، و اسکان برخی از آنها در زمین‌های زراعی موجود در قسمت‌های مسکونی فلات ایران. شاید راست باشد که رضا شاه این ارتش را به وجود آورد. ولی مسلماً با حمایت همین ارتش بود که به پادشاهی رسید، و با

۱. هارت، گزارش شماره ۱۳۳۹ (۴/عبدالاحسین خان تیمورتاش/۸۹۱.۴۴)، مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳.

سیاست‌های تیمورتاش، وزیر دربار توانایش، است که از ارتش در حکم تنها وسیله کنترل کشور، و برداشتن اولین گام‌های مدرن‌سازی، استفاده کرده است. گاه انتقاد می‌کند که بخش اعظمی از بودجه مملکت - بیشتر از نیمی از آن را - به ارتش اختصاص می‌دهد.<sup>۱</sup>

هارت در توصیف دلایلی که انگلیسی‌ها برای توجیه سیاست‌هایشان در ایران و حمایت از رضا شاه می‌آوردند، از قول ئی. ویلکینسن\*، «بانکدار برجسته خارجی» در تهران و رییس بانک شاهنشاهی ایران که متعلق به بریتانیا بود، می‌نویسد: «ارتش خرج خودش را درمی‌آورد؛ از صدقه سر همین ارتش است که می‌توانند مالیات‌های کشور را به طور منظم جمع کنند - که البته اندک و ناچیز است - اما افزایش درآمدهای مالیاتی خیلی بیشتر از هزینه‌های نگهداری ارتش است!»<sup>۲</sup>

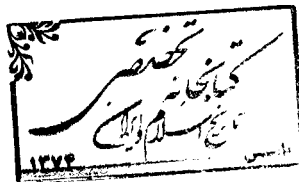
از سخنرانی دکتر سموئیل ام. جردن [رئیس کالج آمریکایی تهران]\*\* در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشجویان در سال ۱۹۳۲ که هارت آن را گزارش کرده است می‌توان شناخت بیشتری از نظرات برخی معاصران رضا شاه درباره سیاست‌های او در قبال عشایر و متحد ساختن کشور پیدا کرد: «سی سال پیش که به ایران آمدم، نظام ارباب و رعیتی در اوج خود بود. هر ایل و طایفه‌ای برای خودش رئیسی داشت که از دولت مرکزی حساب نمی‌برد. حالا وارد عصری جدید شده‌ایم. تحت رهبری توانای اعلیحضرت پهلوی، شاهنشاه ایران (کف زدن حضار) هم اینک کشور دارای یک دولت مرکزی قدرتمند و موفق است. هم اینک ایران ملتی متحد، دولتی واحد، کشوری واحد، و حاکمی واحد دارد. در نتیجه این اتحاد سیاسی، که با فداکاری شاهنشاه به دست آمده، اختلافات

۱. هارت، گزارش شماره ۶۶۶ (۱۵۲۷/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱۰ ژوئن ۱۹۳۰.

\* E. Wilkinson.

\*\* Samuel M. Jordan.

۲. همان.



قدیمی از میان رفته است.»<sup>۱</sup>

هارت اشاره می‌کند که همه ناظران خارجی با جردن موافق نبودند. برای مثال، او نظرات پروفیسور ارنست هرتسفلد\* را، که ایران‌شناسی برجسته بود، ذکر می‌کند. «عواقبی» که هرتسفلد به آنها اشاره دارد تا سال ۱۹۷۹ به خوبی آشکار نشد: «این نظام دارد مراجع قدرت مستقر و دیرپای کشور را نابود می‌کند، بدون آنکه هیچ چیز دیگری جایگزین آنها سازد. همه جای ایران شاهد نابودی سازمان‌یافته سنت‌ها و احساسات مذهبی است، که نتیجه‌اش پدید آمدن شکافی است که عواقب آن یک روز آشکار خواهد شد. زیرا، متأسفانه، هر عملی ناگزیر عواقبی دارد.»<sup>۲</sup>

### کوچ و اسکان اجباری عشایر لر و عرب

سیاست رضا شاه در ارتباط با عشایر و متحد ساختن ایران، با وحشیگری و غارت اموال یک چهارم از جمعیت کشور همراه بود. ارتش رضاخان در سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۲۴ بر عشایر آذربایجان چیره شد، زمین‌هایشان را مصادره، و مال و اموالشان را غارت کرد. البته سیاست رضا شاه در قبال عشایر فقط به انقیاد آنها و غارت اموالشان ختم نمی‌شد. دیوید ویلیامسن\*\*، کاردار سفارت آمریکا، در سال ۱۹۲۹، اطلاعاتی درباره کوچ اجباری عشایر از لرستان و سایر مناطق ایران به دست داده است: «دقیقاً معلوم نیست چند نفر مجبور به کوچ شده‌اند. در مطبوعات آمده است که ۱۱۰ خانوار، یا تقریباً ۶۰۰ نفر، را به روستاهای قزوین کوچ داده‌اند. ولی از اخبار منابع دیگر چنین برمی‌آید که تعداد رانده‌شدگان به مراتب بیشتر از چیزی است که گزارش کرده‌اند...»

۱. هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۱۵۶۲/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۲.

\* Ernst Hertzfeld.

۲. همان.

\*\* David Williamson.

می‌گویند که وضعیت رانده‌شدگان اسفناک است.<sup>۱</sup> هارت در گزارش مورخ ۱۹۳۱ فوریه خود از هزاران مرد و زن و پیر و جوان و کودکی می‌گوید که مجبورشان کرده بودند صدها مایل راه را از لرستان و خوزستان تا نقاط دور افتاده خراسان با پای پیاده طی کنند، که یادآور کوچ‌های اجباری دوران استالین در اتحاد شوروی بود.

شب اول فوریه ۱۹۳۱، وقتی تقی‌زاده، وزیر مالیه، لایحه‌ای «دو فوریتی» جهت تخصیص ۵۰ هزار تومان دیگر برای عمران لرستان ارایه داد، بخشی از زوایای تاریک کوچ اجباری لرها در مجلس روشن شد. او توضیح داد که بودجه مزبور نه فقط صرف عمران این استان خواهد شد، بلکه برای کمک به هزاران تن از افراد عشایر، البته آمار دقیق آنها در دست نیست، که به مناطق دورافتاده، عمدتاً به استان خراسان، انتقال یافته‌اند نیز مورد استفاده قرار خواهد گرفت. تسلیم لایحه مزبور به مجلس اطلاعاتی درباره کوچ اجباری لرها که مدتها در هاله‌ای از ابهام بود، به دست داد. روزنامه *اطلاعات* تهران از قول یاسائی، وکیل مجلس، در این ارتباط نوشت: «لرهایی را که جابجا شده‌اند سربار رعیت‌ها کرده‌اند.» او افزود، «طبق گزارش‌ها، شکایات متعددی درباره کوچ اجباری لرها، پرداخت نشدن جیره‌شان، هزینه حمل و نقل و هزینه‌های جنبی دیگر به دست مقامات رسیده است. خوب است آقای وزیر توضیح بدهند که مسئول این وضع و هزینه‌های آن کیست. مایلیم بدانم کدام وزارتخانه به این شکایات رسیدگی می‌کند، و مرجع ذیصلاح برای رسیدن به داد این مردم کیست؟ لطفاً بفرمایید مبالغی که قبلاً مجلس به این کار اختصاص داده، چگونه خرج شده است. می‌گویند این اعتبارات مصوبه آن طور که باید هزینه نمی‌شود.» روزنامه *اطلاعات*

۱. ویلیامسن، گزارش شماره ۹۸۸ (۸۹۱،۰۰/۱۴۹۹). مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۲۹.

\* مطالب نقل شده از روزنامه *اطلاعات*، پس از تطبیق با متن انگلیسی کتاب، از اصل روزنامه *اطلاعات* آورده شده است. (مترجم)

همچنین از قول یاسائی می‌افزاید، «مثلاً به شتردارها که اثاثیه آنها را حمل کرده‌اند پول نمی‌دهند که باعث شده این شتردارها به تمام مقامات شکایت کرده‌اند و به آنها جواب تا حال داده نشده. می‌خواستم توضیح بدهند که سر و کار این شتردارها با کس است. با وزارت جنگ است یا وزارت مالیه؟» تقی‌زاده در پاسخ به سئوالات یاسائی گفت: «مخارج تحت نظر مأمورین لشکری و کشوری می‌شود. یک عده از الوار به خراسان و عده‌ای به زرنند و ساوه و خوار کوچانده شده بودند که تا چندی پیش هنوز جابجا نشده بودند که حالا شده‌اند و اشخاص برای تهیه راپورت صورت مخارج اعزام شده که همیشه صورت ریز مخارج را می‌فرستند. در بدو امر یک جیره تعیین شده بود که آن هم از مالکین گرفته شود و بعد قرار شد که خود دولت آن مخارج را بکند و اراضی تهیه شده و بذر و تخم و گاو در خراسان داده شده و وسایل راحتی آنها فراهم گردیده است و برای اعراب و الوار که به زرنند و ساوه و خوار کوچانده شده‌اند طبیب فرستاده شده و شیر و خورشید سرخ هم کمک زیادی کرد به آنها لباس و پوستین داد و بعد هم اعیانی برای آنها خریداری گردید و جابجا شدند و خیلی مراقبت برای حفظ امور صحتی آنها شده و صحتیه هم طبیب به اندازه کافی برای رفع مرض آنها اعزام داشته است ولی در لرستان کار خیلی مشکل‌تر از امور اینهاست برای آنکه باید آنها تخت قاپو شوند و هیچ مأموس به خانه داری نیستند و دولت سعی دارد که آنها را آشنا به زندگی بکند و البته هم خواهند شد و شکایت شتردارها به بنده نرسیده. بدیهی است که رفع شکایت آنها می‌شود و مأمورین محلی هم مراقبت برای رفع شکایت آنها خواهد نمود.»

محیط لاریجانی، نماینده خوار و ورامین، ابراز داشت انتقال لرها به این مناطق موجب سلب آسایش و آرامش ساکنین بومی شده است. لاریجانی گفت، «خوب است این قضیه منظور نظر بوده و رفع

زحمت اهالی شود.» که داور، وزیر عدلیه، بلافاصله در پاسخ گفت: «برای حفظ انتظامات مملکتی و رفاه اهالی لازم است که این قبیل کارها بشود و البته ورامینی‌ها هم باید تحمل بکنند.»

لایحه در صحن علنی مجلس به رأی گذاشته شد و با رأی ۸۵ نفر از کل ۹۸ نماینده حاضر در مجلس به تصویب رسید. هیچ یک از نمایندگان به لایحه مزبور رأی مخالف نداد. گزارش فوق به شیوه معمول هارت خاتمه می‌یابد:

از چند ماه پیش که جابجایی لرها شروع شد، هیچ اطلاعاتی درباره این موضوع از منابع دولتی در دست نبوده است. برآورد تعداد افراد عشایر نیز بر اساس گفته مسافرانی صورت گرفته که گروههای عظیمی از آنها را دیده‌اند که پای پیاده جاده لرستان - تهران را طی می‌کنند و یا تا سیصد مایل در طول جاده مشهد پراکنده‌اند. برخی‌ها تعداد آنها را تا ۱۵۰۰۰ نفر، و برخی دیگر حتی بیشتر برآورد کرده‌اند. البته هنوز کسی دقیقاً نمی‌داند که منظور از عمران استان لرستان چیست؟ ولی گمان می‌رود که اکثر زمین‌هایی را که قبلاً در دست عشایر لر بوده به رعایای ایرانی غیرکوچ‌نشینی خواهند داد که تجربه روستانشینی و کشاورزی دارند. همچنین شنیده‌ام که دولت در انتقال این عشایر بین آنهایی که تمایل بیشتری به راهزنی داشته و آنهایی که بیشتر مایل به یکجانشینی بوده‌اند، تفاوت قائل شده است. البته نمی‌دانم دولت ایران چطور توانسته این کار را بکند، زیرا با توجه به سطح فکر کنونی لرها، هیچ لری نمی‌تواند آینده‌ای بدون راهزنی برای خودش متصور باشد.<sup>۱</sup>

### کوچ و اسکان اجباری اکراد

هارت در گزارش بعدی خود ترجمه قسمتی از یک روزنامه را

۱. هارت، گزارش شماره ۳۳۸ (۱۵۱۵/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۴ فوریه ۱۹۳۱.

می‌آورد که هنوز هم خواندندش پشت آدم را از سیاست‌های بی‌رحمانه رضاخان در قبال عشایر می‌لرزاند.

خبرنگار ویژه حکایت جابجایی طایفه کردان جلالی به شمال شرقی آذربایجان و تلاش فاجعه‌آمیز و نافرجام آنها را برای رهایی از وضعیت اسف‌بارشان شرح می‌دهد:

سال گذشته ژنرال ظفرالدوله [حسن مقدم]، فرمانده سابق لشکر آذربایجان، بخشی از طایفه سرشناس کردان جلالی را که به شجاعت معروفند خلع سلاح کرد، و آنها را در منطقه اهر ساکن ساخت. به دلایلی که هنوز روشن نیست و هیچ توضیحی در مورد آن وجود ندارد، تعدادی از خانوارهای این طایفه (در حدود ۲۰۰ نفر) با گاو و گوسفندان خود از آنجا فرار کردند و تا نیمه شب از کوه‌های ایواوغلی در ۲۸ کیلومتری خوی گذشتند. در آنجا به سه گروه تقسیم شدند. یک گروه به طرف مارخانه رفت، یکی به طرف چله‌خانه در حدود شش کیلومتری خوی، و یکی هم به طرف روستاهای آل‌قویروق و روند روانه شد. فرمانده نظامی خوی، سروان حسین خان مقدم، با شنیدن این خبر، بی‌درنگ با ۲۰۰ سرباز به سوی مارخانه شتافت، که در محدوده ماکو قرار داشت، و واحدهایی را هم به چله‌خانه و ایواوغلی فرستاد. پیش از رسیدن قوای دولتی، ساکنین مارخانه راه را بر فراریان بسته بودند و جنگ سختی بین آنها درگرفته بود. پس از رسیدن قوای دولتی، درگیری شدت یافت، و از کُردها چندین کشته و مجروح بجای ماند، و از جمله ۳۰ زن و بچه به اسارت درآمدند، و بقیه موفق به فرار شدند. در همین حین، یک سرجوخه و یک سرباز که برای انجام مأموریت کاملاً متفاوتی به روستای حیدرآباد رفته بودند در راه با نُه مرد و

۱. منطقه حاصلخیزی در شمال شرقی تبریز که فاصله آن با دریای خزر تقریباً نصف فاصله آن تا تبریز است.



یک زن کُرد مواجه شدند که ناغافل به آنها حمله کردند. سر جوخه پشت یک تخته سنگ پناه گرفت و به مدت دو ساعت با مهاجمان جنگید، و هفت نفر از مردان و آن زن کُرد را به هلاکت رساند، و دو کُرد دیگر پا به فرار گذاشتند. گروه سوم که راه آل قویروق و روند را پیش گرفته بودند، به روستای روند حمله کردند و دام و احشام مردم را به غارت بردند. ساکنان روستای روند از روستای همسایه کمک خواستند. در میان کسانی که از روستای مجاور به کمک آمده بودند جوان ۳۰ ساله‌ای به نام ابراهیم آقا طاهری بود که گروهی از روستاییان را برای تعقیب راهزنان رهبری کرد. ولی وقتی به آنها رسیدند، روستاییان که به رگبار گلوله عادت نداشتند، وحشت زده پراکنده شدند، و رهبر جوانشان را زیر آتش گلوله‌ها تنها گذاشتند. او جانانه با کُردها جنگید، و چهار نفر از آنها را به هلاکت رساند، ولی نهایتاً ناجوانمردانه از پشت سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت. در همین حین، نیروهای کمکی ارتش سر رسیدند. چند نفر از فراریان کشته و چند نفر دیگر اسیر شدند. ...

زنان و کودکان اسیر را با اسکورت نظامی به همانجایی برگرداندند که برای اقامت دائم انتقال یافته بودند. مردانشان را نیز به دست دادگاههای نظامی خواهند سپرد. شجاعت نیروهای نظامی درخور تحسین و تقدیر است.<sup>۱</sup>

هارت با ابراز نظر ذیل به گزارشش خاتمه می‌دهد:

این حکایت، که مسلماً قسمتهایی از آن اغراق آمیز و نادرست است، و همچنین اشارات دیگری که در مطبوعات ایران به سیاست دولت برای اسکان عشایر شده است، من را بر آن داشت که طی نامه‌ای رسمی به وزارت خارجه ایران درباره تلاش‌هایی که برای

۱. ستاره جهان، ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۱؛ ترجمه متن در گزارش هارت به شماره ۸۶۷

(۸۹۱،۰۰۰/۱۵۳۲)، مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱.

اجرای این سیاست صورت گرفته، سؤال کنم. در پاسخ به من گفته‌اند که آمار و ارقام دقیق آن را از وزارت داخله می‌پرسند و در موقع مقتضی به سفارت اطلاع می‌دهند. منبع دیگری برای کسب این آمار و ارقام نمی‌شناسم. این آمار و ارقام مسلماً در تخمین موفقیت آنچه که غالباً «سیاست شاه در قبال عشایر» نام گرفته است، بسیار جالب توجه و مفید خواهد بود.<sup>۱</sup>

در پاسخ به نامه هارت، محمد شایسته، مدیر اداره اروپا و آمریکای وزارت خارجه، نامه‌ای ارسال کرد که هیچ آمار و ارقامی درباره جابجایی عشایر و خانواده‌هایشان در آن نیامده بود.

#### نظرات دکتر سموئیل ام. جردن

تا سال ۱۹۳۶ برخی از ناظران خارجی به حرص و ولع رضا شاه و سایر معایب او عادت کرده بودند. سفارت آمریکا در این سال از قول دکتر سموئیل ام. جردن، رییس کالج آمریکایی تهران، گزارش داد که «اخیراً از شدت فعالیت‌های چپاولگرانه از این دست کاسته شده است.» ادعای جردن مبنی بر اینکه ایرانی‌ها تلویحاً به ثروت‌اندوزی رضا شاه رضایت داده‌اند به عنوان مطلبی بسیار محرمانه در یادداشت گفتگوهای جردن و گوردن پی. مریام، کاردار آمریکا، آمده است:

دکتر جردن معتقد است که ایرانی‌های باهوشی که از مکننت و مقامی برخوردارند از نگرش کنونی شاه نسبت به آمریکا و دلایل آن، بخوبی به کمبودهای فرهنگی او پی می‌برند. ولی برداشت رایج و کلی‌شان این است که اعلیحضرت دارد به وضع مملکت می‌رسد و، لااقل فعلاً، مایلند برخی خلافاکاری‌های او را در این رهگذر نادیده بگیرند، و چشمشان را بر اموال و ثروت عظیمی که شاه برای شخص خودش، و عمدتاً هم از راه زور، جمع کرده، ببندند. ضمناً

۱. هارت، گزارش شماره ۸۶۷ (۱۵۳۲/۰۰/۱۹۱)، ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱.

باید عرض کنم که ظاهراً روش متداول شاه برای کسب املاک این است که فقط در حدود ۱۰ درصد ارزش آن را به مالک پیشنهاد می‌کند و می‌گوید که به هر حال ۱۰ درصد بهتر از هیچ چیز است، و اگر مالک مبلغ فوق را نپذیرد، ملک را بدون هیچ عوضی از دستش درمی‌آورد. با وجود این، دکتر جردن متوجه شده است که اخیراً از شدت فعالیت‌های چپاولگرانه‌ای از این دست کاسته شده است. او معتقد است که استقرار نوعی سلطنت مشروطه از سوی شاه باعث شده که رژیم کنونی قابل تحمل‌تر شود، هر چند در واقع یک رژیم استبدادی است. آدم‌های با نفوذ به خودشان می‌گویند: «درست است که فعلاً مجلس چیزی بجز یک نوکر بله قربان‌گو نیست. ولی به هر حال جلسه تشکیل می‌دهد، قانون تصویب می‌کند، و ما هم داریم مجلس‌دار بودن را یاد می‌گیریم. اگر تا چند سال دیگر شاه فوت کند، به پسرش خواهیم گفت: یا باید مثل یک شاه مشروطه حکومت کنی، و یا ناگزیر تو را کنار می‌گذاریم.» ظاهراً منظورشان این است که ایران بهای زیادی بابت خدمات شاه کنونی پرداخته است، ولی کلاً معتقدند که به قیمتش می‌ارزد. نظر دکتر جردن درباره روابط ایران و آمریکا این بود که شاه دارد با نگرش نسبت به مردمی که، طی سالیان متمادی، دوستی بی‌توقع خود را به ایرانی‌ها نشان داده‌اند، لطمه بسیاری به کشورش وارد می‌کند. دکتر جردن پیشرفت‌های مادی ایران را در دوران حکومت اعلیحضرت بسیار تحسین کرد و برای مثال به این مطلب اشاره نمود که امروزه هیچ خیابانی در تهران نیست که بهتر از بهترین خیابان شهر در دو سال قبل نباشد.<sup>۱</sup>

متأسفانه نظرات دکتر سموئیل جردن اصلاً نشانی از حقیقت نداشت. ناگزیر باید ظنین شد که دکتر جردن نیز همچون خانم مود ردفورد

۱. مریام، گزارش شماره ۸۲۴ (۱۶۴۳/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۳۶.

وارن\*، خبرنگار شیکاگو هرالد، دستورکار مخفی و شومی داشت؛ زیرا نه فقط مردم چشمانشان را بر روی اقدامات چپاولگرانه رضا شاه «بسته بودند»، بلکه هیچ شواهدی دال بر اینکه از شدت این اقدامات کاسته شده بود نیز وجود نداشت. دقیقاً خلاف ادعای او صادق بود: با پیر شدن رضا شاه حرص و ولع او هم زیادتیر شده بود. حکایت ابریشم‌بافان یزد و انتقال آنها به مازندران برای اثبات این ادعا کافی است.

### کارخانه ابریشم‌بافی شاه در مازندران

رضا شاه علاوه بر تصاحب نواحی وسیعی از شمال ایران و ساختن جاده و راه آهن برای اتصال این نواحی به بازارهای داخلی و خارجی، کارخانه‌های نساجی متعددی نیز در مازندران احداث کرد. مشوق اصلی این کار ظاهراً قوانین انحصار تجارت و محدودیت شدید واردات منسوجات و در ارتباط با ابریشم، ممنوعیت کامل آن بود (نگاه کنید به فصل ۱۱).

روشن است که از این طریق سود هنگفتی عاید [شاه] می‌شد. هارت در روز ۱۴ فوریه ۱۹۳۲ افتتاح کارخانه نخ‌ریسی شاهی (علی‌آباد سابق)، نزدیک ساری در مازندران، را اینگونه گزارش می‌کند: «شاه مثل گذشته که در مراسم افتتاح کارخانه [قند] کهریزک حضور داشت، در مراسم افتتاح کارخانه نخ‌ریسی شاهی حاضر نشد. ولی به دلایل شخصی‌تر علاقه بیشتری به موفقیت آن دارد. لینگمن، وابسته بازرگانی سفارت بریتانیا، تأیید کرده است که از ۵۰۰ هزار تومان [۲۲۰ هزار دلار] سرمایه‌ای که برای ساخت و گشایش این کارخانه تعهد شده، دو پنجم آن را شخص اعلیحضرت؛ به همین مقدار را بانک ملی ایران، و یک پنجم باقیمانده را شرکت آلمانی زیمنس شوکرت که ماشین‌آلات کارخانه را تأمین و نصب کرده، پرداخته‌اند.» هارت همچنین قسمتی از نطق دکتر

\* Mrs. Maude Redford Warren.

کورت لیندن بلات\*، رییس بانک ملی ایران، را که در مراسم افتتاحیه ایراد کرده بود، در گزارش خود آورده است: «من هم مثل نطق دکتر لیندن بلات به گزارشم خاتمه می‌دهم: بار الها، عمر اعلیحضرت همایونی را دراز بگردان، جانهایمان را قربانش بگردان، سلطنتش را مستدام بدار، و سایه‌اش را از سر ما کم نفرما.»<sup>۱</sup>

تا سال ۱۹۳۸، سایه وحشت اعلیحضرت آنقدر دراز شده بود که بر سر یک کارخانه نخ‌ریسی دیگر در چالوس که خودش مالک آن بود هم افتاد. گزارش بسیار محرمانه مورخ ۱۹۳۹ کنسول آمریکا، جیمز اس. موس پسر، (که کاملاً نقل خواهد شد) نشان می‌دهد که بر خلاف ادعای جردن، وحشیگری و تاکتیک‌های چپاولگرانه رضا شاه شدت بیشتری هم گرفته بود:

احتراماً به عرض می‌رساند که دارند تعدادی از کارگران کارخانه ابریشم‌بافی یزد را اجباراً به مازندران انتقال می‌دهند. چنانکه وزارتخانه بدون شک اطلاع دارد، ابریشم‌بافی از صنایع مهم یزد به حساب می‌آید. پیش از روی کار آمدن شاه کنونی، همه صاحب منصبان و شخصیت‌های سرشناس ایران ردای ابریشمی می‌پوشیدند، که پارچه‌اش عمدتاً در یزد بافته می‌شد. با رواج لباس‌های اروپایی، استفاده از ردای ابریشمی نیز از مد افتاد، ولی کارخانه ابریشم‌بافی یزد توانست همچنان به کار خود ادامه دهد. در یزد نه درخت توتی رشد می‌کند، و نه آب کافی برای پرورش آن وجود دارد. در نتیجه پيله‌های ابریشمی را که در مازندران و گیلان تولید می‌شود به یزد می‌برند تا رسیدگی و بافته شود؛ و پارچه‌ها را نیز در تهران و شهرهای دیگر ایران می‌فروشند.

چند سال پیش، به موجب قانون انحصار تجارت خارجی، واردات

\* Kurt Lindenblatt.

۱. هارت، گزارش شماره ۱۰۶۱ (۱۶/۶۵۵/۸۹۱)، مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۳۲.

ابریشم به ایران ممنوع شد، و حدود یک سال پیش هم یک کارخانه ابریشم‌بافی که متعلق به شاه بود به دست شخص او در چالوس مازندران گشایش یافت. ظاهراً نتوانسته‌اند کارگران ماهری برای دستگاه‌های بافندگی شاه پیدا کنند، و اخیراً کارگران یزدی را به همین منظور به مازندران برده‌اند. یزد شهر بسیار مرتفع (نزدیک به ۳ هزار فوت بالای سطح دریا) و بسیار خشک و بی‌آبی است. اگر حتی سه روز در سال باران بیارد، مردم آن را سال پرآبی تلقی می‌کنند. ساکنان یزد معمولاً به دلخواه خود به مازندران نمی‌روند، زیرا به دلیل مه‌آلود بودن هوای استان‌های شمالی که ارتفاعی کمتر از سطح دریا دارند، به مالاریا، سل و سایر امراض مبتلا می‌شوند. مشکل اجبار یزدی‌ها برای مهاجرت به مازندران را نظمیۀ ایران حل کرده است. نظمیۀ همه آنهایی را که می‌گفتند ابریشم‌باف هستند دستگیر و در کلاتری جمع کرد تا تعدادشان به اندازه یک بار کامیون شد، و سپس همه را به مازندران فرستاد تا تقریباً بدون موجب در کارخانه ابریشم‌بافی شاه کار کنند. البته می‌گویند روزی یک ریال (برابر با ۳ سنت بر اساس نرخ تجارتمی ارز) به آنها پرداخت می‌شود، که اینجانب مبلغ فوق را به هیچوجه برای امرار معاش کافی نمی‌دانم.

عمده فعالیت ابریشم‌بافی یزد در کارگاه‌های خانگی صورت می‌گیرد، و به همین سبب مأموران نظمیۀ خانه به خانه مردم را به دنبال دستگاه‌های بافندگی و بافندگان تفتیش کرده‌اند. مأموران کسانی را که منکر مهارت کار با دستگاه بافندگی بودند آنقدر کتک می‌زدند تا اینکه یا اعتراف کنند و یا مأموران قانع شوند که بافنده نیستند. حدود ۳۵۰ نفر به مازندران تبعید شده‌اند، و تفتیش خانگی همچنان ادامه دارد. طبق اطلاع، هنوز هیچ زن و کودکی وادار به کار برای شاه نشده‌اند. اطلاعات فوق را یک تاجر اروپایی مورد وثوق که دو سال گذشته را در یزد زندگی کرده، تأیید کرده است.

او در توصیف روش استخدام کارگر برای کارخانه‌های ریسندگی اعلیحضرت، آن را «چیزی کمتر از بردگی» ندانست.<sup>۱</sup>

ممنوعیت ورود ابریشم فرصت‌های زیادی را برای کسب سودهای هنگفت به وجود آورد. رضا شاه برای استفاده از این فرصت‌ها، نه فقط کارگرانی برای کارخانه ابریشم‌بافی‌اش در چالوس «استخدام» کرد، بلکه آشکارا درصدد نابود کردن صنعت ابریشم‌بافی در یزد برآمد، زیرا این صنعت رقیب کارخانه اعلیحضرت بود.

### «مدرن کردن» شهرها

حکومت وحشت که همچون بلایی آسمانی بر سر مردمان روستاها و عشایر فرود آمده بود، در مناطق شهری نیز بی‌بدیل نبود، و خود را به صورت مدرن کردن اجباری شهرها و تعریض خیابان‌ها نشان داد. مالیات سالیانه املاک در مناطق شهری ۵ درصد ارزش ملک بود. در فوریه ۱۹۳۱، شورای وزیران لایحه‌ای را که از سوی شورای شهر تهران مبنی بر افزایش ۶۰ درصدی مالیات املاک تسلیم آن شده بود، به تصویب رساند. در ماده یک این لایحه آمده بود: «علاوه بر ۵ درصد مالیات املاک که مجلس شورای ملی به تصویب رسانده است، ۳ درصد مالیات شهرداری نیز اخذ خواهد شد.» در ماده ۳ نیز آمده بود که مالیات مذکور از تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۳۱ قابل وصول خواهد بود؛ یعنی تقریباً بلافاصله بعد از تصویب لایحه.

تصویب لایحه مالیاتی جدید هارت را بر آن داشت تا نظرش را درباره سیاست شهرسازی رضا شاه اینگونه بیان کند: «حکایت مالیات‌ها و باز هم مالیات‌های بیشتر در ایران، علی‌الخصوص در تهران، قصه بی‌پایانی است. شهرداری با فشارهای بی‌امان شاه کوشش می‌کند که پایتخت ایران را مدرن کند، آن هم با چنان شتابی که مالکان تهرانی اصلاً

۱. موس، گزارش شماره ۱۵۴ (۴/۶۵۵۲، ۸۹۱). مورخ ۶ آوریل ۱۹۳۹.

نمی‌توانند خود را با سرعت پیشرفت آن تطبیق دهند. مدرن کردن شهرها بخش عظیمی از املاک آنها را می‌بلعد، و اگر غرامتی بابت آن پرداخت شود بسیار ناچیز است. مالکان تهرانی، علاوه بر واگذاری بخش عظیمی از املاک و مستغلاتشان، مجبور می‌شوند تا خانه‌هایشان را خراب کنند و بجای آن با هزینه خود ساختمان‌های بهتری بسازند که طرحش را کمیسیون برنامه‌ریزی شهری تجویز کرده است. آنها را مجبور کرده‌اند که بجای دیوارهای خشتی و گلی سابق، دیوارهای آجری بنا کنند که طرح آن باید با معماری خانه هماهنگ باشد.» آنگاه هارت از رواج باج‌گیری از خانوارها و اخذ مالیات‌های غیرقانونی از مالکان سخن می‌گوید: «گهگاه یک مأمور نظمی، به همراه یک سرباز، بر در خانه‌های یک خیابان می‌آید و می‌گوید که باید بابت نوسازی و یا مرمت معابر همان موقع یک یا دو تومان به ازای هر ساکن پردازند. علی‌الظاهر سیاست مشابهی نیز در بیشتر نقاط ایران رایج است، زیرا مأموران آمریکایی اعزامی به برخی نقاط ایران در این باره از سفارت کسب تکلیف کرده‌اند.»<sup>۱</sup>

تخریب اجباری و گسترده خانه‌های قدیمی در تهران و شهرهای دیگر که به دستور رضا شاه صورت گرفت، و جایگزین کردن آنها با ساختمان‌های مدرن به نوعی تخریب میراث معماری و فرهنگی ایران نیز بود. این مدرن‌سازی شامل قطع درختان کهنسال و تنومندی نیز می‌شد که در طول خیابان‌های تهران سایه می‌انداختند، و به سبب تعریض خیابان‌های تهران برای ساختن بلوار قطع آنها لازم بود. انگرت، کاردار آمریکا، که پیش‌تر با ناپاوری پیشنهاد فروش جواهرات سلطنتی تاریخی ایران به دستور رضا شاه را گزارش کرده بود (فصل ۱۱)، حالا باید حکایت تخریب سبکسرانه ساختمان‌های قدیمی و قطع درختان کهنسال تهران را گزارش می‌داد. هارت برای توضیح این فاجعه فرهنگی نوشت وقتی انگلیسی‌ها «فرزند بی‌سواد یک دهاتی به همان اندازه بی‌سواد» را

۱. هارت، گزارش شماره ۳۸۷ (۵/۵۱۲۳/۸۹۱)، مورخ ۲۰ فوریه ۱۹۳۱.



دیکتاتور مطلق ایران می‌کنند، دیگر چه توقعی می‌توان داشت؟<sup>۱</sup>  
 در ۶ مارس ۱۹۳۹، هیأت دولت با تصویب حکمی قطع درختانی را که بیشتر از ۱۰۰ سال عمر داشتند بدون مجوز وزارت داخله ممنوع کرد. انگرت در این باره می‌نویسد: «شاید این حکم به حفظ همان مقدار یادگار مطبوع گذشته که به شکل درختان چند صد ساله باقی مانده است، کمک کند؛ درختانی که معمولاً در اطراف مساجد و مقابر هستند و بر سر مسافران خسته از راه سایه می‌اندازند.» ولی این حکم برای نجات درختان کهنسالی که در جریان تعریض خیابان‌های تهران به دستور رضا شاه قطع می‌شدند، کافی نبود؛ ضمن اینکه وقتی حکم صادر شد دیگر کار از کار گذشته بود. انگرت با اندوه آشکار می‌افزاید: «فقط می‌توان گفت ای کاش چنین اقدامی سالها پیش صورت می‌گرفت. در واقع، هیچ چیز برای آنهایی که پس از غیبتی ده یا پانزده ساله به ایران بازمی‌گردند اندوه‌بارتر از این نیست که ببینند چگونه درختان باشکوه را بیرحمانه در قربانگاه «پیشرفت» ذبح کرده‌اند.»<sup>۲</sup>  
 انگرت در گزارشی دیگر تخریب خانه‌های قدیمی را شرح داده بود. او می‌نویسد:

احتراماً به اطلاع وزارت [امور خارجه] می‌رساند که طی شش ماه گذشته تلاش برای مدرن کردن تهران شدت گرفته است. زیباسازی پایتخت از مدتها پیش خواست قلبی شاه کنونی مملکت بوده و از زمانی که اعلیحضرت بر تخت نشسته، چهره شهر تهران متحول شده است. خیابان‌ها را عریض و سنگفرش کرده‌اند؛ درختان جدیدی بجای درختان کهنسالی که در جریان تعریض خیابان‌ها قطع شده بودند، کاشته‌اند؛ ساختمان‌های دولتی مدرنی در قسمت‌های مختلف شهر ساخته‌اند، و تعدادی پارک کوچک نیز در برخی محله‌های

۱. هارت، گزارش شماره ۲۸۲ (۸۹۱،۰۰۱۳/۳۶)، مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۳۱.

۲. انگرت، گزارش شماره ۱۶۳۱ (۸۹۱،۶۱۷۱/۶)، مورخ ۱۳ ژانویه ۱۹۳۹.

تهران چمن کاری کرده‌اند. با وجود این، کارهایی که قبلاً صورت گرفته اصلاً با کارهایی که هم اینک با مدیریت کفیل رئیس بلدیّه تهران، آقای غلامحسین ابتهاج، انجام می‌شود، قابل قیاس نیست. ظاهراً شاه قصد کرده که خیابان شاهرضا، که ادامه جاده قزوین است و غرب و شرق بخش شمالی تهران را به هم متصل می‌کند، و اتفاقاً چندان هم از سفارت دور نیست، باشکوه‌ترین معبر شهر باشد. دارند این خیابان را عریض و سنگفرش می‌کنند، و با گذاشتن بلوک‌های سیمانی به فواصل یکسان در وسط خیابان که درختان کوچکی در آن کاشته‌اند، به خیابان شکل می‌دهند. دارند ساختمان‌های قدیمی و همچنین بسیاری از ساختمان‌های نوساز دو طرف خیابان پهلوی تا جاده شمیران را خراب می‌کنند و بجای آنها آپارتمان‌های مسکونی زیبای دو و سه طبقه می‌سازند.

تخریب ساختمان‌های قدیمی در نقاط دیگر تهران، به خصوص خیابان لاله‌زار، که مرکز خرید است، و همچنین سنگلج، که یک محله فقیرنشین پر جمعیت در مرکز تهران است، هم انجام می‌شود. تهرانی‌ها می‌گویند وقتی که کارگران مشغول خراب کردن خانه‌های محله سنگلج شدند، انبوهی عقرب از آنجا بیرون ریخت. قرار است اینجا یک بازار سهام بسازند. دارند خیابان شاه، که فعلاً خیابان اصلی شهر است؛ خیابان پهلوی، و سایر خیابان‌های اصلی شهر را نیز نوسازی می‌کنند. ساختمان‌های دو طرف خیابان‌های اصلی باید حداقل دو طبقه باشند تا ابهت بیشتری به شهر بدهند. خانه‌هایی که اخیراً خراب شده‌اند بین ۱۵ تا ۳۰ هزار باب برآورد می‌شوند، که چهره تهران را بیشتر به یک شهر زلزله‌زده تبدیل کرده است.

البته معلوم است که بلدیّه دارد صرفاً دستورهای شاه را اجرا می‌کند. روش‌های بیرحمانه بلدیّه برای کسانی که با ایران مدرن آشنا نیستند حیرت‌آور است. به همه مالکان می‌گویند که باید یک طبقه دیگر روی ساختمان یک طبقه‌اشان اضافه کنند، و یا اینکه

خانه‌اشان را خراب کنند و یک خانه جدید بجایش بسازند. اگر مالک نداشتن پول را بهانه کند، بلديه به او پیشنهاد وام می‌دهد؛ و اگر توان گرفتن وام نداشته باشد، بلديه خریداری برای ملک او پیدا می‌کند که پول کافی برای انجام اصلاحات لازم دارد، و مالک اصلی را مجبور می‌کند که ملکش را بفروشد، که معمولاً با ضرر و زیان فراوان همراه است. شاه عزمش را جزم کرده که شهری مدرن، با ابهت، و زیبا بسازد، و البته، اگر تغییرات حکم شده بلافاصله اجرا شود، چیزی که اهمیت ندارد هزینه‌ایست که بر دوش مالیات‌دهندگان و مالکان تحمیل می‌شود.

همزمان با تخریب خانه‌ها، خیابان‌ها را هم زیر و رو می‌کنند. البته خیابان‌های شهر به مرور به بلوارهای سنگفرش و زیبا تبدیل خواهند شد. ولی تا آن موقع پدر عابران و ماشین‌سواران هم درمی‌آید. ادونووان در کتابی با عنوان «واحه مرو»<sup>\*</sup> که در سال ۱۸۸۲ منتشر کرد، در توصیف تهران مکرراً به وضع اسف‌بار خیابان‌های شهر و چاله‌های آن اشاره می‌کند که اگر عابران مراقب نباشند درونش می‌افتند.<sup>۱</sup> این خطر امروز هم به قوت خود باقی است. مثلاً ممکن است یک خیابان را که صبح سالم بوده تا شب زیر و رو کنند و چون هیچ هشدارى هم با گذاشتن مانع و چراغ قرمز به مردم نمی‌دهند، همیشه خطر سقوط به درون یکی از این کانال‌ها و یا چاله‌ها وجود دارد. قنات‌هایی که آب شهر را تأمین می‌کند نیز قوز بالای قوز شده است. هر لحظه ممکن است قنات بلااستفاده‌ای که همه فراموشش کرده‌اند، زیر بار سنگین یک اتومبیل فرو برود و آن را در کام خود بکشد. همین دو سال پیش بود که یک قنات در وسط خیابانی ظاهراً صحیح و سالم دهان باز کرد و یک اسب

\* *The Merv Oasis.*

۱. ادموند ادونووان، *واحه مرو: سیاحت‌ها و ماجراهای شرق حوزه خزر در سال‌های ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۱*، شامل پنج ماه اقامت در میان تک‌های مرو، ۲ جلد. (لندن: اسمیت‌الدن، ۱۸۸۲).

سواری متعلق به سفارت انگلیس را ۳۰ فوت به قعر خودش کشید. بالاخره بعد از پنج روز تلاش توانستند حیوان را از ته قنات بیرون بکشند، و با اینکه هر روز به آن آب و غذا می‌دادند، طی این مدت چه بر سر این حیوان زبان‌بسته که نیامد. ساکنان محل، خیابان دو مایلی شاهرضا را به مزاح «خط ماژینو»<sup>\*</sup> می‌نامند. پیاده‌روی یا ماشین‌سواری در تهران دشوارتر و خطرناک‌تر از گذشته شده است.<sup>۱</sup>

---

\* منطقه‌ای در مرز شرقی فرانسه که در سالهای پیش از شروع جنگ جهانی دوم استحکامات دفاعی سنگینی در آن مستقر شده بود، ولی ارتش آلمان در سال ۱۹۴۰ با حمله از مرز بلژیک آن را دور زد.

۱. انگرت، گزارش شماره ۱۸۳۰، «تغییرات شهر تهران» (۱۰/۱/۳، ۸۹۱)، مورخ ۱۰ مه ۱۹۴۰.

## فصل سوم حکومت وحشت و کشتار

ایجاد و حفظ دیکتاتوری نظامی و غارت ایران به دست انگلیس و رضاخان مستلزم حذف مخالفان فعال و بالقوه با حکومت وحشت بود. فهرست کسانی که باید با «جوخه‌های مسموم‌سازی» رضا شاه معدوم می‌شدند فهرست بلند بالایی بود.

تیمورتاش، سردار اسعد، فیروز، و مدرس از سرشناس‌ترین قربانیان این حکومت بودند که در زندان رضاخان به طرز فجیعی جان باختند. اشخاصی مثل تقی‌زاده، دادگر، و رهنما هم که قدری خوش‌شانس‌تر بودند، تبعید شدند. افرادی نیز مثل علی دشتی در بیمارستان زندان به تدریج تحلیل رفتند.

نقطه اوج حکومت وحشت، کشتار ۱۲-۱۴ ژوئیه ۱۹۳۵ بود که طی آن با تیربار به جان تظاهرکنندگان مشهد افتادند.

حکومت وحشت که از سال ۱۹۲۱ بر ایران سایه انداخته بود تا سال ۱۹۲۸، یعنی زمانی که رضا شاه غارت درآمدهای نفتی را جداً آغاز کرد، کاملاً در ایران نهادینه شد. هافمن فیلیپ، وزیرمختار آمریکا در ایران، اظهار می‌کند که دیکتاتوری سرکوبگر [رضاخان] تا سال ۱۹۲۸ کاملاً در ایران مستقر شده بود:

عدم محبوبیت آشکار دولت فعلی و نارضایتی گسترده‌ای که در میان همه طبقات - بجز آنهایی که بی‌واسطه در کنف حمایت شاه قرار دارند - مشهود است، فضای اختناق‌آمیزی از ناآرامی و بلاتکلیفی ایجاد کرده که به هیچوجه خوشایند نیست. وزیر دربار، عبدالحسین تیمورتاش، زمام امور اجرایی دولت را در همه مسایل مملکت در دست گرفته و هم اینک عملاً رئیس‌الوزرای ایران است، آنهم بدون داشتن منصب رئیس‌الوزرایی. سایر وزرای کابینه دولت نیز ظاهراً تسلیم محض رهبری و سیاست‌های تیمورتاش<sup>۱</sup> در مقام نماینده اصلی شاه هستند. به نظر می‌رسد که رئیس‌الوزرای اسمی کشور، یعنی آقای هدایت، به داشتن نقشی بسیار ناچیز در امور دولت، که حداقل به او فرصت نشانیدن بسیاری از اعضای فامیل در مناصب رسمی را داده، بسنده کرده است. مجلس هم عملاً هیچ استقلال سازنده‌ای در امور قانونگذاری از خود نشان نمی‌دهد، و همیشه اکثریت قریب به اتفاق وکلای مجلس پشت سر کسانی هستند که لوایح قانونی مورد نظر شاه را برای تصویب به مجلس ارایه می‌کنند.

خلاصه اینکه، دولت فعلی همان رنگ و بوی شدید نظام‌های سلطنتی مستبد شرقی را دارد. شکی نیست که عنصر اصلی استحکام نظام همان ارتش است.

علاقه و توجه اصلی شاه به این وزارتخانه [وزارت جنگ] معطوف است - و سردار اسعد بختیاری، وزیر جنگ، در واقع فقط اسماً متصدی امور نظامی است.<sup>۲</sup>

۱. رضاشاه که زمانی درباره وزیر دربار مقتدر خود گفته بود «قول تیمور قول من است» پس از کشتن او گفت: از اول خلقت چنین آدم خائنی وجود نداشته است. رک: صعود و سقوط تیمورتاش، دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، ص ۴۵ و بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست، ص ۱۹۶.

۲. فیلیپ، گزارش شماره ۵۴۳ (۱۴۳۹/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۸.

## قتل عشقی و ایمبری، ژوئیه ۱۹۲۴

با قتل وحشیانه عشقی، شاعر و مدیر ضد انگلیسی روزنامه [قرن بیستم]، و رابرت دبلیو. ایمبری\*، نایب کنسول سفارت آمریکا، روند ساکت کردن کامل روزنامه‌های ایران تکمیل شد. کورنفلد در این ارتباط گزارش می‌دهد: «احتراماً به اطلاع وزارت امور خارجه می‌رساند که روز پنج‌شنبه، سوم ژوئیه [۱۹۲۴]، میرزاده عشقی، مدیر روزنامه اپوزیسیون به نام قرن بیستم ترور شد. نزدیک به ۳۰ هزار نفر در مراسم تشییع جنازه او در روز چهارم ژوئیه شرکت کردند. مخالفان دولت بدگمانی خود را از احتمال دست داشتن دولت در این جنایت پنهان نمی‌کنند. مدیران دوازده روزنامه اپوزیسیون در مجلس بست نشسته‌اند.»<sup>۱</sup> به این مطلب اشاره شده است که عشقی پیش از ترورش چندین مقاله ضد دولتی و ضد انگلیسی در روزنامه‌اش نوشته بود. رابرت دبلیو ایمبری، در گزارشی که مورخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۴ با عنوان «تظاهرات سیاسی و دینی در تهران» ارسال کرده بود، این مسئله را توضیح می‌دهد. گزارش مزبور، که اتفاقاً آخرین گزارش ایمبری هم بود، اهمیت خاصی دارد؛ زیرا نه فقط مسایلی را درباره قتل عشقی روشن می‌کند، بلکه سرنخ‌هایی را نیز درباره قتل وحشیانه خودش در ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۴ در آن می‌توان یافت. بلافاصله پس از قتل عشقی، تظاهرات ضد دولتی گسترده‌ای به راه افتاد. ایمبری گزارش می‌دهد که از ۱۵۰ هزار نفر جمعیت شهر نزدیک به ۳۰ هزار نفر در تظاهرات ضد دولتی شرکت کرده بودند:

دلیل اصلی ناآرامی، ترور میرزاده عشقی، روزنامه‌نگار، شاعر، و نویسنده ضد جمهوری بود که در صبح روز سوم ژوئیه به دست سه مرد مسلح در منزلش، در تهران، به ضرب گلوله کشته شد. اگرچه عشقی شخص انگشت‌نما و بدنامی بود که بعید نیست مرگش

\* Robert W. Imbrie.

۱. کورنفلد، گزارش شماره ۵۸۶ (۱۲۹۲/۸۹۱،۰۰۰)، مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۲۴.

عقوبت خلافتکاری هایش بوده باشد، اقلیتی در مجلس بلافاصله ترور او را سیاسی دانستند. مطبوعات نیز اشاره کرده‌اند که این مرد به تازگی چند مقاله و شعر علیه رهبران دولت به چاپ رسانده و خیلی‌ها نیز این مسئله را حائز اهمیت می‌دانند که آخرین کاریکاتوری که عشقی، درست قبل از ترورش، منتشر ساخت اشاره به انگلیس‌ها بوده است. در همین ارتباط، روزنامه *کانون*، ارگان حزب اقلیت در مجلس، در شماره مورخ ۶ ژوئیه خود نوشت: «جهان فراموش نخواهد کرد که عشقی به خاطر کاریکاتور جان بول [شخصیت تپیک انگلیسی] و حمله‌اش به سیاست استعماری بریتانیای کبیر به قتل رسید.» ... البته نمی‌توان به یقین گفت که آیا این ترور با انگیزه‌های سیاسی صورت گرفته است یا خیر، ولی بی سبب هم نیست که بلافاصله پس از قتل او دوازده مدیر و نویسنده روزنامه‌های مخالف در مجلس بست نشستند.

میرزاده عشقی در چهارم ژوئیه به خاک سپرده شد. در مراسم تشییع جنازه او، به تحریک ملاها، تظاهرات عظیمی به راه افتاد، که در آن سی هزار نفر از مردم خشمگینی که فریاد می‌کشیدند، شرکت داشتند. مردم، رضاخان را قاتل، عامل ترور و ظالم نامیدند. تظاهرات و ناآرامی تا شب هنگام ادامه داشت. تظاهرات ضد دولتی در طول روزهای پنجم و ششم ژوئیه نیز ادامه پیدا کرد.<sup>۱</sup>

روز دوشنبه، ششم ژوئیه، تظاهرات دیگری به پا شد که آن را دولت سازمان داده بود. هدف این تظاهرات منحرف کردن اذهان مردم از قتل عشقی بود. ایامبری ادامه می‌دهد که این تظاهرات،

که با کمک‌های مالی دولت انجام می‌شد، ظاهری ضد بهایی به خود گرفت. در هر جای خانه‌ای یک ملا با حرف‌های تندش مردم را تحریک می‌کرد، و جمعیت هم که نطق آتشین ملاها و حشیش در

۱. ایامبری، گزارش شماره ۵۷ (۱۲۹۷/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۴.



مغزشان اثر کرده بود، و پلیس جلودارشان نبود، به خیابان‌ها می‌ریختند، و علیه بهایی‌ها شعار می‌دادند. در بازار، همه بهایی‌ها دکان‌هایشان را بستند. تظاهرات بزرگی هم بر ضد دو مبلغ بهایی آمریکایی در تهران برگزار شد، و اگر چه مردم به خانه‌شان حمله نکردند، ولی تا می‌توانستند آنها را هو کردند. با وجود این، تقاضای من برای حفاظت از جان این دو خانم به سرعت اجابت شد، و هم اینک یک نگهبان در اطراف خانه‌شان نگهبانی می‌دهد.

ایمبری خبر می‌دهد که این بی‌قانونی‌ها که به تحریک دولت صورت گرفته بود «تا دوازدهم ژوئیه ادامه یافت، و وقتی مقصود که همان منحرف کردن اذهان مردم از قتل عشقی بود برآورده شد، دولت گذاشت تا تظاهرات به تدریج فروکش کند و هم اینک، که دارم این گزارش را می‌نویسم، تهران تقریباً به حالت عادی برگشته است.»<sup>۱</sup>

در ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۴، ظاهراً همان جماعتی که ایمبری توصیف‌شان کرده بود به او حمله کردند و او را کشتند. البته برخی حقایق قتل ایمبری محرز است. مثلاً اینکه همان جماعتی که «از دولت پول می‌گرفتند» درست بیرون سربازخانه اصلی هنگ پهلوی، یعنی همان هنگ رضاخان، به ایمبری حمله کردند، و قزاق‌های رضاخان نیز در ضرب و شتم ایمبری و همراهش شرکت داشتند. ایمبری که شدیداً مجروح شده بود، کمی بعد در حالی که بر روی تخت مریضخانه‌ی نظمیه در تهران دراز کشیده بود، به قتل رسید.<sup>۲</sup> شکی نمی‌ماند که قتل وحشیانه ایمبری، همچون ترور عشقی، به تحریک رضاخان صورت گرفت. سرهنگ دبلوی. ای. کی. فریزر، وابسته نظامی بریتانیا در تهران، در این ارتباط نوشت که قتل ایمبری «این بهانه را به دست رضاخان داد که حکومت نظامی اعلام کند و دست به سانسور مطبوعات بزند. ... چندین نفر تا بحال دستگیر

۱. همان.

۲. زیرینسکی، «خون، قدرت و تزویر» ص ۲۷۶.

شده‌اند که عمدتاً از مخالفان سیاسی رئیس‌الوزرا هستند.<sup>۱</sup> سرگرد شرمان مایلز\*، از افسران ارتش آمریکا، که برای انجام تحقیقات به ایران اعزام شده بود، هیچ شکمی نداشت که قتل ایمبری عامدانه صورت گرفته است تا رضاخان «بتواند حکومت نظامی به راه بیندازد و قدرت ملاها را مهار کند.»<sup>۲</sup> اگرچه هیچ شواهد و مدارکی دال بر مشارکت مستقیم انگلیسی‌ها در این قتل‌ها وجود ندارد، ولی آنها مستقیماً از این قتل‌ها سود می‌بردند. علاوه بر این، ماجرای تظاهرات «ضد بهایی» که به تحریک و پول دولت اتفاق افتاد بسیار شبیه به «ماجرای محله کلیمی‌ها» بود که رضاخان در ۲۲ سپتامبر سبب شده بود.

### ماجرای محله «کلیمی‌ها» سپتامبر ۱۹۲۲

در ۱۴ دسامبر ۱۹۳۱، شموئیل حییم، نماینده کلیمی مجلس پنجم، که از سال ۱۹۲۶ به اتهام توطئه بر ضد شخص رضاشاه و حکومت او دستگیر شده و به زندان افتاده بود، ناگهان پس از «محاکمه» در یک دادگاه نظامی، اعدام شد. چارلز سی. هارت می‌نویسد که حییم به اتهام همدستی با سرهنگ محمود پولادین، فرمانده هنگ زیده پهلوی، یا همان هنگ رضا شاه، و روح‌الله خان یاور «در توطئه‌ای بر ضد شاه و حکومت رضا شاه که مراسم تاجگذاری‌اش با آن همه زرق و برق در ۲۵ آوریل همان سال برگزار شده بود»<sup>۳</sup> دستگیر شد. سرهنگ پولادین، و تعدادی دیگر در سال ۱۹۲۸ اعدام شدند؛ ولی حییم سه سال دیگر را در زندان گذراند. یکی از اتهامات حییم این بود که نا آرامی‌های سال ۱۹۲۲ در محله کلیمیان تهران به تحریک او صورت گرفته است. ولی جوزف اس. کورنفلد، وزیرمختار آمریکا در تهران، مدعی بود که این ناآرامی‌ها را

۱. همان.

\* Shermun Miles.

۲. همان.

۳. هارت، گزارش شماره ۹۹۸ (۱۵۳۷/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۳۰ دسامبر ۱۹۳۱.

رضاخان به راه انداخته تا در کابینه دولت ایجاد بحران کند. علاوه بر این، حسین متهم بود که بر ضد رضاشاه توطئه کرده است. اعدام او در واقع شروع روندی بود که قربانیان زیادی گرفت.

از ۱۹ سپتامبر تا ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۲، برخی مجله‌های تهران شاهد وقایعی بود که رنگ و بوی ضدکلیمی داشت. کورنفلد که خودش یک خاخام بود شواهد دسته اولی به دست آورده بود که نه فقط قزاق‌ها و مأموران نظمیه هیچ کاری برای حفظ نظم و قانون نمی‌کردند، بلکه خودشان مردم را تحریک می‌کردند. کورنفلد شکی نداشت که رضاخان (و در نتیجه انگلیس) مسببان اصلی این ناآرامی‌ها هستند. کورنفلد در یکی از گزارش‌های خود می‌نویسد:

علت اصلی ناآرامی‌هایی که از ۱۹ سپتامبر تا ۲۲ سپتامبر ادامه یافت، دعوایی بود که بین یکی از مستخدمین مدرسه کلیمی آلیانس اسرائیلی با گماشته یک ملا درگرفت. طرفین را به کمیساریا جلب کردند، و پس از تحقیقات دقیق درباره علت دعوا، گماشته ملا مقصر شناخته شد. به محض اینکه خبر بین مسلمانان پخش شد، عده‌ای از این جماعت دور هم جمع شدند و به مدرسه آلیانس که در محله کلیمی‌هاست هجوم بردند، و بعد از اینکه به زور مدرسه را بستند، به خود کلیمی‌ها حمله‌ور شدند. وضع برای مدتی به گونه‌ای بود که گویی به کشتار عمومی [کلیمی‌ها] تبدیل می‌شود، ولی خوشبختانه هرگز به این مرحله نرسید.<sup>۱</sup>

یکی از کارمندان سفارت آمریکا نیز در این درگیری‌ها مجروح شد، و کورنفلد را وادار به مداخله کرد. او به وزارت خارجه ایران معترض شده بود که در شهری که دولت ۸۰۰۰ مأمور دارد این بی‌نظمی‌ها و بی‌قانونی‌ها واقعاً نوبیر است. صبح فردای همان روز، کورنفلد به مترجم سفارت، به نام علی پاشا صالح، «که از یک خانواده سرشناس مسلمان»

۱. کورنفلد، گزارش شماره ۷۵ (۱۲۲۹/۱۸۹۱، ۰۰)، مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۲.

بود، دستور داد تا برای تحقیق به محله کلیمی‌ها برود. کورنفلد ادامه می‌دهد:

همانگونه که حدس می‌زدم، اوضاع بهتر نشده بود. دکان‌های محله کلیمی‌ها هنوز بسته بود، و جماعت مردم هم به همان اندازه روز قبل پرخاشگر بودند. مترجم سفارت با نزدیک شدن به جماعت از آنها علت به‌هم‌ریختگی اوضاع را جویا شده بود. ولی یک افسر قزاق بلافاصله شروع به دادن فحش و ناسزا کرد و به او حمله‌ور شد، و اگر دو سوار ژاندارم به دادش نرسیده بودند، حتماً کتک مفصلی می‌خورد. بعد از اینکه مترجم خود را به آن دو ژاندارم معرفی کرد، او را از دست آن قزاق نجات دادند؛ ولی وقتی از آنها خواست که افسر قزاق را دستگیر، و یا لااقل هویت او را احراز کنند، از این کار امتناع کردند. با وجود این، مترجم توانست آنها را مجاب کند که او را به کمیساریا ببرند تا عریضه‌ای بنویسد؛ ولی حتی در کمیساریا نیز آن دو ژاندارم از اشاره به اقدامات غیرقانونی افسر قزاق خودداری کردند. مترجم سفارت پس از رفتن به خانه ماجرا را با تلفن برایم تعریف کرد. بلافاصله با وزیر خارجه تماس گرفتم و از او خواستم که فوراً به سفارت بیاید. او نیز خواسته من را اجابت کرد. صحبت‌هایمان خیلی جلدی بود. تذکر دادم که اوضاع دیگر قابل تحمل نیست، و مجبور شده‌ام که وضعیت را به دولت‌م گزارش بدهم، و اگر نظم و قانون به سرعت اعاده نشود، بیم عواقب بین‌المللی شدیدی می‌رود. همان شب جماعت یک بار دیگر به محله کلیمی‌ها حمله کردند. ولی این بار ژاندارم‌ها به طرف آشوبگران شلیک کردند و آنها نیز فوراً پراکنده شدند. از دیشب تا بحال آشوب جدیدی اتفاق نیفتاده، و شهر زندگی عادی‌اش را از سر گرفته است.

حالا برگردم به علت اصلی آشوب. [آشوب مردم] نتیجه غلیان ناگهانی خشم و انزجار مسلمانان از کلیمی‌ها نبود؛ بلکه رضاخان،

وزیر جنگ، این توطئه کاملاً برنامه‌ریزی شده را ریخته بود تا دولت را سرنگون کند. البته این اولین باری نیست که سعی دارد کودتا کند. او افتخار می‌کند که رهبر اصلی کودتای فوریه ۱۹۲۱ بوده است. علاوه بر این، همین رضاخان بود که مشیرالدوله، رئیس‌الوزرا، را مجبور به استعفا کرد؛ ولی قبل از آن مشیرالدوله را وادار ساخت که تصدی اداره مالیات‌های غیرمستقیم را به او واگذار کند، تا بتواند از محل منابع مالی آن بدون اینکه هیچگونه نظارت و کنترلی از طرف وزارت مالیه اعمال شود برای امور قشون، که عملاً قشون اوست، خرج کند. از زمانی که قوام‌السلطنه رئیس‌الوزرا شده، وزیر جنگ از وارد کردن هیچگونه فشاری فروگذار نکرده است تا بلکه کنترل ژاندارمری تهران را که هنوز تحت فرمان وزارت داخله است به دست بگیرد و بدین ترتیب فرماندهی مطلق همه نیروهای نظامی را در دست داشته باشد، و حمایت یکپارچه آنها را به خود جلب کند. البته تا کنون که موفق نشده است. برای همین هم هست که اینقدر عصبانی است. او کینه دیگری هم از کابینه و مجلس به دل دارد، و آن هم استخدام مستشاران مالی آمریکایی و دادن اختیار نظارت بر درآمدهای دولت است. به همین دلایل است که سخت در پی سرنگونی دولت است. شکی ندارم که رضاخان مستقیماً در این آشوب‌ها دست دارد، و امیدوار است که اوضاع به قدری وخامت پیدا کند که کابینه دولت سرنگون شود و او فرصتی برای اجرای نقشه‌هایش بیابد. به همین دلیل است که قزاق‌هایش بجای آنکه از جان و مال مردم محافظت کنند، یا بی‌اعتنا هستند و یا عملاً به این شورش‌ها رضایت می‌دهند. خوشبختانه توطئه‌اش نافرجام ماند.<sup>۱</sup>

روزنامه شفق سرخ یکی دیگر از اتهاماتی را که حسین بر اساس آن

اعدام شد اینگونه توضیح می‌دهد:

پیش از جنگ جهانی اول، حییم کارمند اداره گمرکات ایران بود. کمی پس از شروع جنگ جهانی، از خدمت دولت ایران منفصل شد و به سرویس اطلاعات مخفی انگلیس (ایتلیجنس سرویس) پیوست. [پس از کودتای ۱۹۲۱] انجمنی صهیونیستی به راه انداختن، روزنامه‌ای به زبان فارسی و عبری انتشار داد، و تبلیغات گسترده‌ای را شروع کرد و نزدیک بود هموطنان کلیمی خود را با نقشه مضحک ترک کشور و رفتن به بیابان گرم و سوزان فلسطین بفریاد. ولی از آنجا که کلیمیان ایران هنوز برای ترک خانه و کاشانه‌شان مردد بودند، حییم برای آنکه آنها را علیه هموطنان مسلمان‌شان بشوRAND، زشت‌ترین حادثه محله کلیمیان تهران را نقشه‌ریزی کرد [۱۹۲۲]. ظرف مدت یک هفته، وحشت و بی‌نظمی بر کل محله حاکم شد، و نقشه او تا حدودی هم گرفت، زیرا تعدادی از کلیمیان راهی فلسطین شدند. او که در میان کلیمیان شهرت و محبوبیتی یافته بود به نمایندگی مجلس پنجم [۱۹۲۴-۱۹۲۶] انتخاب شد. با وجود این، از آنجایی که وکلای مجلس سابقه او را می‌دانستند، برای مدتها اصلاً او را قبول نداشتند، و برای نمایندگی مجلس ششم [۱۹۲۶-۱۹۲۸] هم انتخاب نشد. حییم که از این امر به خشم آمده بود نقشه توطئه انقلابی خطرناکش را کشید.<sup>۱</sup>

بر اساس مقاله شفق سرخ، حییم کاملاً به همدستی‌اش در توطئه اعتراف کرد. هارت از طریق پرفسور هریک بی. یانگ\*، از استادان کالج آمریکایی، خبردار شد که حییم زیر شکنجه اعتراف کرده است. خدمتکار شخصی یانگ پسر برادر حییم بود، و به اربابش گفته بود که حییم را شکنجه کرده‌اند. هارت ادامه می‌دهد:

۱. شفق سرخ، مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۳۱.

\* Herrick B. Young.

علاوه بر این، سایر منابع عمدتاً با اطلاع ایرانی هم رأساً ادعای [شکنجه] را تأیید می‌کنند. درباره وقایعی هم که از زمان دستگیری حیمم اتفاق افتاده است، تقریباً همگی اتفاق نظر دارند. حیمم پنج سال گذشته را یکسر در حبس بوده، و مکرراً او را به دادگاه نظامی برده‌اند تا بازجویی و محاکمه کنند. هیچ کس را پیدا نکرده‌ام که جداً این احتمال آشکار را رد کند که در جریان محاکمه و بازجویی، همان بلایی را که ما «درجه سوم» [بازجویی فشرده خشن] می‌گوییم، مکرراً بر سرش نیاورده باشند. البته اینکه حیمم تا این مدت طولانی توانسته در برابر بازجویانش مقاومت کند جداً مایه حیرت و شگفتی است.

هارت گزارشش را اینگونه به پایان می‌رساند:

اگر بتوانم نتیجه‌ای از وقایع کنونی بگیرم این است که موقعیت رضا پهلوی پس از شش سال جلوس بر تخت شاهنشاهان ایران از همیشه محکمتر و استوارتر است. البته محبوبیت ملوکانه قوت و ضعف هم داشته و برخی اقدامات اصلاحی اعلیحضرت بیشتر از برخی دیگر مورد تمجید و تحسین قرار گرفته است. ولی به جرأت و بدون ترس از پیدا شدن نقیض برای حرم، می‌گویم که ایران در سایه توجهات او واقعاً پیشرفت کرده است، چه در طول ده سال بعد از کودتای ۱۹۲۱، و چه در سالهای پس از جلوس به تخت پادشاهی.<sup>۱</sup>

البته یک سال دیگر و تا قتل وحشیانه تیمورتاش، رفیق شفیق هارت، زمان لازم بود تا هارت بفهمد که به اصطلاح پیشرفت دوره رضا شاه افسانه و سرابی بیش نبود.

عبدالحسین تیمورتاش

در ۲۲ دسامبر ۱۹۳۲، در بحبوحه دعوای ایران و شرکت نفت

۱. هارت، گزارش شماره ۹۹۸ (۱۵۳۷/۰۰/۱۹۱)، مورخ ۳۰ دسامبر ۱۹۳۱.

انگلیس و ایران به دنبال لغو امتیاز داری، حضرت اشرف عبدالحسین خان تیمورتاش، یا همان سردار معظم خراسانی، وزیر دربار همایونی از سال ۱۹۲۵، ناگهان از وزارت منفصل شد. تیمورتاش قدر قدرت، که اغلب رفیق گرمابه و گلستان و دست راست شاه توصیف می‌کردند، به یکباره برکنار شد؛ و انحصار مذاکرات نفت که قبلاً در قبضه او بود، از دستش بیرون آمد. ولی کسی انتظار برکناری یکباره‌اش را نداشت. تیمورتاش را کمی پس از انفصالش دستگیر، و به چندین اتهام محاکمه کردند. او نهایتاً به ده سال زندان انفرادی محکوم شد. در اوایل اکتبر ۱۹۳۳، اعلام شد که تیمورتاش بر اثر سکته قلبی در زندان فوت کرده است.

تیمورتاش در حدود سال ۱۸۸۰ در خراسان به دنیا آمد و در مدرسه سواره‌نظام تزاری در روسیه تحصیل کرد. از قرار معلوم در سال ۱۹۲۰ از نیشابور به مجلس سوم راه یافت. هارت درباره انتخاب او می‌نویسد: «قابل ذکر است که چند سال پیش که [تیمورتاش] کسی در صحنه سیاست ایران نبود، به دیدن آقای هوارد [دبیر با سابقه امور شرقی سفارت انگلیس در تهران] آمد و درخواست کرد که کنسول انگلیس در سیستان از نفوذش برای انتخاب تیمورتاش به نمایندگی مجلس استفاده کند، که درخواست او اجابت شد.»<sup>۱</sup> با توجه به این سابقه، تعجبی ندارد که تیمورتاش با رضاخان، که مَهره اصلی انگلیس بود متحد شود. در اکتبر ۱۹۲۳ که رضاخان رئیس‌الوزرا شد، سردار معظم (همان لقبی که تیمورتاش آن وقت‌ها به آن معروف بود) نیز در کابینه اول رضاخان به وزارت عدلیه رسید. در سال ۱۹۲۴، تیمورتاش وزیر فواید عامه شد، و با آغاز سلطنت پهلوی در ۱۹۲۵ به وزارت دربار رسید، و تا زمان برکناری‌اش در ۲۲ دسامبر ۱۹۳۲ در این پُست ماند. او به مدت هفت سال امور ایران را کاملاً در قبضه قدرت خود داشت.

۱. هارت، گزارش شماره ۴۱۰ (۸۹۱،۲۰/۶۷)، مورخ ۷ مارس ۱۹۳۱.



هارت ماجرای دستگیری و متعاقباً مرگ تیمورتاش را در مجموعه‌ای از گزارش‌های بسیار عالی خود شرح داده است. او در طول سالهایی که در سمت وزیرمختار آمریکا در تهران خدمت می‌کرد دوستی نزدیکی با تیمورتاش به هم زد.

اگرچه آشکارا به فساد تمام عیار تیمورتاش اذعان داشت، هوش و ذکاوت وافر رفیق شفیقش را تحسین می‌کرد و از رفتار [شاه] با او بسیار غصه‌دار و خشمگین شد.

### «تیمورتاش برکنار شد و سقوط او بس سهمگین بود»

هارت در یکی از گزارش‌هایش دلایل برکناری ناگهانی تیمورتاش را که در آن موقع هنوز هیچ حقیقی درباره آن در دست نبود، بررسی می‌کند:

کسی دقیقاً نمی‌داند در چه لحظه‌ای دستور عزل صادر شد. حکایت‌ها متفاوت است. یوجین لاینز، خبرنگار خبرگزاری آمریکایی یونایتدپرس در مسکو، اولین کسی بود که از این اقدام بی‌مقدمه شاه خبردار شد، و فهمید که دستور انفصال وزیر در اواخر شب ۲۲ سپتامبر به وزارت دربار ابلاغ شده است. برخی دیگر می‌گویند که دستور عزل در اوایل صبح روز بعد صادر شد. چند ساعت پیش از انتشار این خبر بزرگ، اتومبیل‌های تیمورتاش را بدون پلاک‌های طلایی که مخصوص مقامات دربار شاهنشاهی بود با پلاک سفیدی که جایگزین آنها کرده بودند در خیابان‌های تهران گرداندند، که نشان می‌داد تصمیم شاه قطعی است. علاوه بر این، کمی بعد از تعویض پلاک‌ها، مأموران مسلح شاه وارد محل سکونت تیمورتاش شدند، و بدون آنکه کلید بخواهند، درب گاراژی را که در آن یک اتومبیل بزرگ پیرس - آرو بود شکستند. می‌گفتند که اتومبیل جزء اموال دولت است و به وزیر دربار تعلق ندارد، و آن را به کاخ شاه بردند. حرف و حدیث‌ها و شایعات

متعدد و ضد و نقیضی درباره این تصمیم بی‌مقدمه شاه وجود دارد.<sup>۱</sup> یکی از این شایعات آن بود که تیمورتاش، دکتر کورت لیندن‌بلات، رییس بانک ملی ایران، و فوگل، معاون لیندن‌بلات، مبلغ ۳ میلیون تومان (۱ میلیون دلار) اختلاس کرده‌اند. بر اساس یک شایعه دیگر، تیمورتاش قصد داشت سلطنت پهلوی را سرنگون کند. همچنین بین مردم شایع شده بود که تیمورتاش بیش از حد قدرت گرفته و در صورت فوت رضاخان، تهدیدی برای محمدرضا، که وارث تاج و تخت بود، به حساب می‌آمد. عده‌ای نیز می‌گفتند که تیمورتاش در مسئله لغو امتیاز داری شاه را به اشتباه انداخته است. هارت که هیچ کدام از دلایل فوق را برای عزل تیمورتاش قانع‌کننده نمی‌یافت، وضعیت را اینگونه جمع‌بندی کرد:

اگر چه هر کدام از دلایلی که درباره اقدام شاه می‌گویند به تنهایی [برای عزل تیمورتاش] کفایت می‌کند، ولی از نظر آنهایی که با ذهنیت دهاتی رضا آشنا هستند، احتمالاً حقیقت این است که ترکیبی از شرایط و وقایع مختلف منجر به تصمیم بی‌مقدمه شاه شده و بزرگترین، اگر نگوییم تنها، غول روشنفکری ایران در طول یک قرن اخیر را به کنج عزلت انداخته است.

با کنار رفتن عبدالحسین‌خان تیمورتاش، وزیر دربار پهلوی از دسامبر ۱۹۲۵، غول فراموشی، لقمه بزرگی را قورت داد. به جرأت می‌توانم بگویم که کمتر مردانی در طول تاریخ همچون او مهر شخصیت‌شان را اینچنین محکم و ماندگار بر سیاست یک کشور کوبیده‌اند. اگر این مرد وقتی که بر سر قدرت بود وجدان به خرج می‌داد، و استعدادش را در حوزه‌های بزرگتر و مهمتری به کار می‌گرفت، به سادگی می‌توانست به یکی از عجایب عصر خود

۱. هارت، «تیمورتاش برکنار شد و سقوطش بس سهمگین بود»، گزارش شماره ۱۳۱۰ (۱/ع.خ. تیمورتاش/۸۹۱، ۴۴)، مورخ ۲۹ دسامبر ۱۹۳۲.

تبدیل شود و نامش را جاودان کند. من در مقام عضو ارشد هیأت دیپلماتیک [آمریکا] می‌توانم بگویم که شاید بهتر از همه همتایان دیگرم او را می‌شناسم. باید اعتراف کنم که سه سال پیش با پیشداوری‌های خاصی نزد او رفتم. ولی طولی نکشید که هر بار که با او گفتگو می‌کردم خودم را در حضور یک نابغه بزرگ می‌یافتم. چنانکه مستحضرید، پیش از آنکه به خارج از کشور بیایم به اقتضای حرفه‌ام با مردان به اصطلاح بزرگی حشر و نشر داشتم، و برای انجام وظیفه‌ام باید با آنها آشنا می‌شدم و مصاحبه می‌کردم. من در میان آنها شخصیت‌های بسیار متفاوتی دیدم. عده‌ای فقط اسماً بزرگ بودند، ولی برخی دیگر واقعاً شایستگی مقام والایی را که در زندگی فکری، اجتماعی و سیاسی جهان به دست آورده بودند، داشتند.

فقط یک نفر از میان هر صد نفری که بزرگ نامیده می‌شوند واقعاً می‌تواند در حد و اندازه‌های تیمورتاش باشد. در همان اولین برخوردمان تیمورتاش را شخصیتی اصیل و هوشیارترین انسانی یافتم که تا آن موقع به یاد داشتم. از میان آنهایی که قبلاً ملاقات کرده بودم، تنها شخصیتی که می‌توانست از لحاظ قوای ذهنی اصلاً با او قابل قیاس باشد، لئونارد وود بود.<sup>\*</sup> ژنرال وود می‌توانست جزییات عظیمی را به خاطرش بسپارد، و ماهها بعد که به آنها احتیاج پیدا می‌کرد، بدون اینکه دنبال پرونده بفرستد، همه آن جزییات را بخوبی به یاد می‌آورد. ولی نباید فراموش کرد که این ژنرال آمریکایی فقط در یک حوزه مشغول کار بود. اگر چه مسایلی که با آنها سر و کار داشت بسیار پرشمار بود، ماهیت آنها چندان تفاوتی با یکدیگر نداشت. ولی تیمورتاش مغز فعال و متفکر دولت

\* سرلشکر لئونارد وود؛ نظامی و استراتژیست برجسته آمریکایی؛ وی ارتش آمریکا را در نبرد با اسپانیا (۱۸۹۸) پیروز میدان کرد؛ و پس از آن نیز ارتش نوین آمریکا را پایه‌ریزی کرد. ژنرال وود در اواخر عمر فرماندار کل فیلیپین بود. (ویراستار).

ایران بود. او می‌توانست رشته امور را از دست همهٔ وزیران کابینه بگیرد و به ریزترین جزئیات هر مسئله‌ای واقف باشد، گویی که خودش انحصاراً درگیر مسئله بوده است.

بعد از چند ملاقات اولی که با او داشتم شک کردم که مبادا هوش و ذکاوتش ریشه در جنون داشته باشد. قوای ذهنی‌اش از نظر من عادی نبود. نظرم را در نامه شخصی مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۳۰ به آقای موری اطلاع دادم، زیرا استعدادهای این مرد به قدری خارق‌العاده بود که طبیعی به نظر نمی‌رسید. فرقی نمی‌کرد که مسئله به امور خارجه مربوط باشد، یا احداث خط آهن یا بزرگراه، یا پست باشد یا تلگراف، آموزش باشد یا مالیه؛ او بلااستثناء می‌توانست خیلی بهتر و هوشمندانه‌تر از به اصطلاح وزیران زیربند در مورد آنها صحبت کند. علاوه بر این، او فرمول‌هایی برای بازسازی اقتصاد کشور ارائه می‌داد؛ وارد معاهدات می‌شد؛ بر مسایل بفرنجی چون نحوه برخورد با عشایر نظارت داشت؛ و هر آنچه را وزیر جنگ درباره سازماندهی یک سیستم دفاع ملی نمی‌دانست به او متذکر می‌شد. معاهده تجاری با شوروی و قوانین انحصار تجارت شاهی ماندگار بر همه فن حریف بودن اوست. در آخرین گفتگویی که با او داشتم فرصتی شد که به برخی حرف‌های نه‌چندان مهمی که بیش از دو سال پیش به او زده بودم اشاره کنم. او گفت که آن حرف‌ها یادش هست و با تکرار همان کلماتی که از دهان بیرون آمده بود ادعایش را ثابت کرد. هر جا که هست، اگر چه از منصب آمده و مقام معزول شده، چه در زندان باشد یا حبس خانگی، می‌توانم یک چیز را به جرأت بگویم: مردی قدرتمند، کم‌کم به محاق می‌رود.

یقین دارم که او مرد قدرتمندی است. در طول یک قرن اخیر، حربه اصلی دیپلماسی ما در شرق این بوده که برداشت بدی را که رفتار ناشیانه و غلط یک دولت ممکن است در اذهان جهانیان ایجاد کند،

به تصویر بکشیم و آن دولت را از آن رفتار بر حذر داریم. ولی با گفتن این حرف به تیمورتاش که حرکت دولت ایران در یک مسیر خاص تأثیر بدی [بر اذهان جهانیان] دارد، فقط خود را مسخره کرده بودیم. اگر می‌خواستیم به سرعت به هدفی برسیم، مسلماً دیپلماسی فشار [چکش و سندان] راهی نبود که باید انتخاب می‌کردیم. او بلافاصله تلاش طرف مقابل را برای اعمال فشار متوجه می‌شد، و خیلی رُک و صریح از این کار ابراز انزجار می‌کرد. چنانکه وزارت [امور خارجه] مستحضر است گاه مجبور می‌شدم مراتب اعتراض شدیداللعن دولت را به عرض تیمورتاش برسانم. در اوایل کار در چنین مواقعی، تیمورتاش ناگهان حرفم را قطع می‌کرد به نحوی که غالباً موضوع صحبت از آنچه در نظر داشتم بقدری دور می‌افتاد که مسایل لوٹ می‌شد. نهایتاً این شیوه را پیش گرفتم که از او بخواهم ابتدا اجازه بدهد حرفم را تمام کنم و سپس نکات مورد نظرش را توضیح بدهد. این شیوه کارگر افتاد. اگر می‌خواست حرفم را قطع کند، مؤدبانه می‌پرسید، «می‌توانم این نکته را همین الآن پاسخ بدهم؟» در پایان یکی از همین گفتگوهایمان بود که احساس کردم توضیحاتم حوصله‌اش را سر برده است، و سعی کردم با گفتن یک لطفه فضا را عوض کنم. او همیشه و در همه حال حاضر بود با یک خنده احساسات سبانه را از خود دور کند. بدین طریق بود که هویت همان اندک کسانی را که تیمورتاش با آنها حشر و نشر داشت کشف کردم؛ با گفتن لطفه‌ای که خندانده‌اش.

در اولین ملاقاتم با غفاری، معاون وزارت خارجه، وی به من گفت که وزیر دربار پیشنهاد کرده که از من بخواهد لطفه را برای او هم بگویم. به استثنای دوستی با غفاری، هیچ دوستی نزدیکی بین تیمورتاش و کس دیگری ندیدم. عبدالحسین خان دیا، سرحسابدار دربار، اگر چه به سبب روابط کاری ظاهراً با او دوست بود، ولی فکر می‌کنم که رابطه آنها را با دوستی اشتباه گرفته بودند.

تیمورتاش اصلاً نمی‌توانست دوست دیبا باشد؛ زیرا ذهنیت دیبا فقط برای درک زمختی‌های زندگی ساخته شده بود. او به هیچوجه شوخ‌طبعی سرزنده تیمورتاش را ندارد و به همان اندازه شیطان‌دلگیر و کسالت‌آور است، بدون آنکه حيله‌گری او را داشته باشد. عبدالحسین‌خان دیبا برای تیمورتاش فقط یک پای پوکر بود که می‌توانست به او بیازد ولی مجبور به دادن پولی نباشد. البته وظیفه دیبا در دربار چیزی بیشتر از این بود. حقوق مقامات دربار نسبتاً ناچیز است، ولی با تلاش‌های دیبا و محمد میرزا خسروانی، دربار توانسته بود خرج خانه‌های ییلاقی زیبای شمیران، و خرید یک دو جین اتومبیل مجلل آمریکایی را در بیاورد، و تازه مقداری هم برای بازی‌های پوکر و باکارا در ایران، و زمستان گذشته در پاریس، کنار بگذارد.

شک ندارم که اکثر همتایان فعلی‌ام از عزل تیمورتاش خوشحال‌اند؛ و یقین دارم که همه همتایانی که پیش از من در اینجا خدمت کرده‌اند از انفصال او خرسند هستند. ولی من واقعاً چنین احساسی ندارم. ایران هنوز بخش لاینفکی از شرق است و امیدی به احیای صداقت سیاسی و فکری در این بخش از دنیا نیست. ایران، لااقل عجالتاً، تنها دولتمرد واقعی‌اش را از دست داده است. شکی نیست اگر جانشینی برایش اعلام شود مسلماً فردی ریاکار خواهد بود. تیمورتاش حداقل این حُسن را داشت که آدم باهوش و زیرکی بود. من شخصاً ترجیح می‌دهم با آدم ریاکار ولی باهوش طرف باشم تا یک آدم درستکار تنبل و گُند ذهن. مثلاً، من فروغی را دوست دارم. فروغی آدم درستکاری است، ولی تنبل است و تحرک کافی را برای انجام وعده‌هایی که با حسن نیت داده است، ندارد. ...\*

---

\* ظاهراً سایر دیپلمات‌های مقیم تهران نیز درباره فروغی و تیمورتاش همین طور فکر می‌کردند؛ هدایت در خاطرات خود می‌نویسد: «سالمان پتروسکی سفیر روس می‌گوید: تیمورتاش فعال و سیاسی است تازن و ورق چه به روز او بیاورد؛ فروغی مرد نظر است و

میان تمامی برخوردهایی که داشته‌ام، شخصیت تیمورتاش را از همه آدم‌هایی که تا بحال شناخته‌ام سرزنده‌تر و مسحورکننده‌تر یافته‌ام. او که یک عملگرای مادرزاد است، ملاحظی دارد که بیشتر در افسانه‌ها می‌توان یافت تا دنیای واقعی. در یکی از ضیافت‌های ناهار که بودیم، با اینکه تمام روز سخت در دفترش کار کرده و آخرین نفری بود که به ضیافت رسید، به محض اینکه وارد شد، روح تازه‌ای در مجلس دمید. وقتی می‌دیدید که او چگونه وارد تالار پذیرایی شد و با، شاید، ۳۰ تا ۵۰ نفر از میهمانان دیگر دست داد واقعاً لذت می‌بردید. این حُسن معاشرت اجتماعی واقعاً در جای خود نمایشی بود که ارزش دیدنش را داشت.

بر سر میز که آمد به کسالت‌آورترین شخصیت‌هایی که تا آن روز از بخت بدم دیده بودم، روح و نشاط بخشید. نمی‌دانم چرا و به چه دلیل دولت‌های خارجی برای پر کردن پُست‌هایشان در تهران از کسالت‌آورترین آدم‌هایی که به دستشان می‌رسد استفاده می‌کنند. آنها اینجا می‌آیند و می‌مانند ولی هیچوقت گفتگوهایشان از این موضوع که «تهران عجب جای مزخرفی است» فراتر نمی‌رود. البته این آدم‌ها هر جای دیگر دنیا هم که بروند زندگی برایشان ملال‌آور خواهد بود زیرا ملالت از خود آنها می‌بارد. البته، بعضی از آنها واقعاً استثنا هستند.

تیمورتاش وقتی شخصیت جذابش را بر سر میز بزرگی یا در تالاری به نمایش می‌گذاشت، همیشه این احساس را به حضار القاء می‌کرد که واقعاً خوشحال است، و معمولاً هم همینطور بود. هیچوقت، بجز یکبار، کوچکترین نشانه‌ای از اینکه واقعاً آنقدر که به

نظر می‌رسد خوشحال نیست، از او ندیدم. یک شب بین همه مردان و زنانی که خاموش نشسته بودند و لوله‌ای انداخت. سپس رو به من کرد و از اینکه چند زبان بلد نیستم به من تبریک گفت، و افزود: «حتماً باید کمک بزرگی باشد.»

در گفتگوهای رسمی‌مان ندرتاً، اگر نگویم هیچوقت، مسئله ناسیونالیسم را پیش می‌کشید. البته اگر هم پیش می‌کشید، خیلی مهم نبود زیرا می‌فهمیدم که راست نمی‌گوید. بله می‌دانستم که راست نمی‌گوید، زیرا بیشتر شخصیت‌های برجسته‌ای که مسئولیت‌های بزرگی در دولت‌های شرقی دارند در شعارهای ناسیونالیستی‌شان صادق نیستند. توسل به ناسیونالیسم یکی از همان شیوه‌های فریبکارانه‌ای است که با آن به توده‌های نادان مردم القاء می‌کنند که سران مملکت دارند غیرت‌مندانه و چهار چشمی، از منافعشان محافظت می‌کنند. یک سیاستمدار آمریکایی با همین هدف، با سوز و گداز از لزوم عدالت اجتماعی دم می‌زند. از وقتی به ایران آمده‌ام داستان‌های زیادی درباره عیاشی و فسق و فجور تیمورتاش شنیده‌ام، آنهم از آدم‌هایی که اصلاً نمی‌فهمند زندگی چیست. چندین بار شنیدم که تیمورتاش «یک عرق‌خور حسابی» است،\* ولی باید اعتراف کنم که هرگز چنین چیزی از او ندیدم. نوشیدنی مورد علاقه‌اش شامپاین است که در دوران پیامبر اسلام اصلاً چنین چیزی نبود.

ولی تا آنجایی که به فسق و فجور مربوط می‌شود، مگر چنین اصطلاحی در این گوشه دنیا اصلاً معنایی هم دارد؟ پادمان نرود که تیمورتاش یک مسلمان زاده بود. با وجود این، اگر از تعالیم اسلام

\* مخبرالسلطنه هدایت پس از اشاره به هوش و پشتکار و نکته‌سنجی و چاره‌جویی تیمورتاش، می‌گوید: «... دچار بعضی عادات هم بود که گاه آن همه معلومات را در پرده می‌افکند، چه بحث بر کسی در حالی که ندادند چه می‌گوید و چه می‌کند... انما الخمر و المیسر رجس من عمل شیطان؛ وای به آنکه تریاک هم ضمیمه شود». هدایت، ۳۹۶ (ویراستار)



فقط یکی را هم به رسمیت می‌شناخت و به آن عمل می‌کرد همانا نکاح و متعه در حد وُسعش بود، البته با رعایت همه موازین اسلامی. در ارتباط با زن عقدی، شریعت اسلام برای مؤمنان سهمیه مقرر کرده است. پیامبر به هر مؤمن اجازه داده است که تا چهار زن عقدی داشته باشد. تیمورتاش فقط سه تایش را دارد، البته هنوز جوان است و سنش از پنجاه نگذشته است. اسلام به مؤمنان اجازه داده است که تا حد وسیع زن صیغه‌ای داشته باشند. شک دارم که تیمورتاش این محدودیت را رعایت نکرده و بیش از وُسعش زن صیغه‌ای گرفته باشد، هر چند می‌گویند که خیلی از آنها را زیر پر و بال خود دارد. با وجود این، واقعاً نمی‌دانم که برداستریت و دان\* درباره وُسع او چه خواهند گفت. البته می‌توانم همچنان به شرح زندگی و خصوصیات این عجیب‌ترین آدم ادامه بدهم، ولی گویا طبق مقررات باید گزارش‌هایم را کوتاه بنویسم، و اجازه ندارم درباره هیچ موضوعی کتاب بنویسم، هر قدر هم که رومانتیک باشد.<sup>۱</sup>

دستگیری و سرنوشت مشکوک تیمورتاش: «او هیچ بختی ندارد» روز ۱۸ ژانویه ۱۹۳۳، یک روزنامه تهرانی خبر داد که تیمورتاش دستگیر شده و قرار است محاکمه شود. گزارش‌های هارت را در این باره در این فصل، و ما بقی را که به حرص و طمع و کسب مال رضا شاه مربوط می‌شود در فصل دیگر بررسی خواهیم کرد.

احتراماً به عرض می‌رساند که هم اینک در ایران هیچ مسئله‌ای مهمتر از سرنوشت عبدالحسین خان تیمورتاش، که خبر عزل ناگهانی‌اش از وزارت دربار را در گزارش شماره ۱۳۱۰ مورخ ۲۹ دسامبر ۱۹۳۲ به عرض رساندم، نیست. در حالی که روزنامه‌ها، که

\* نام دو شرکت معتبر مالی در آمریکا.

۱. همان.

واضح است با حکم دولت از پرداختن به اخبار سقوط تیمورتاش منع شده‌اند، خود را سرگرم دعوای امتیاز کمپانی نفت انگلیس و ایران کرده‌اند، عموم مردم ایران بیشتر می‌خواهند بدانند که بالاخره چه بر سر این دولتمرد معزول و خوشگذران و خارق‌العاده می‌آید. یک روزنامه تهرانی سه هفته پیش در ۱۸ ژانویه با اعلام این خبر که تیمورتاش تحت حبس خانگی قرار گرفته است اولین لقمه اشتها آور را در کاسه این مردم گرسنه خبر گذاشت. گزارش مزبور شایعاتی را که دهان به دهان می‌گشت، و دوستان وزیر دربار سابق آن را رواج می‌دادند، خشی کرد. طبق این شایعات تعلیق او از وزارت، امری موقت و چیزی شبیه به مجازات تأدیبی بود که دادگاه نوجوانان برای آنها تعیین می‌کند. خبر حبس خانگی او بسیار مختصر بود و فقط در یک روزنامه انتشار یافت، که نشان می‌داد مطبوعات هنوز درباره حد و حدود پوشش خبری این رویداد خاص مردم هستند. در عین حال، هر وقت مردم دور هم جمع می‌شوند، می‌خواهد باشگاه باشد یا میهمانی یا بازار، حرف تیمورتاش نقل مجلس است.

تا امروز که روزنامه کورس خبری با عنوان «محاكمه تیمورتاش» منتشر کرد، هیچ خبر تازه‌ای به گوش مردم نرسیده بود. این روزنامه در خبر بسیار کوتاهی اطلاع داد: «طبق اطلاع واصله تیمورتاش بزودی برای محاکمه در دادگاه حضور خواهد یافت.» حتی یک اشاره کوچک هم به اتهامات این مرد که زمانی وزیر والامقام دربار شاهنشاهی بود نشده است. با وجود این، آنچه بیشتر از هر چیز دیگری از دهانها شنیده می‌شود این است که تیمورتاش قرار است به اتهام اختلاس در وجوه بانک ملی ایران محاکمه شود. اگرچه تا به امروز دهان روزنامه‌ها بسته بوده، احتمال دارد اخبار بیشتری از ماهیت واقعی مشکلات تیمورتاش در روزهای آتی فاش شود. دلیل این پیش‌بینی هم آن است که روزنامه‌های بریتانیایی ظاهراً کفایت و

نبوغ سیاسی این وزیر معزول را مورد تمجید و تحسین قرار داده‌اند. امروز تعدادی از روزنامه‌های تهران با طعنه به این نگرش مطبوعات بریتانیا اشاره کرده‌اند. صفوی مدیر روزنامه کوشش نوشت: «ابراز همدردی و جانب‌داری تایمز و سایر روزنامه‌های لندن خوانندگان را دچار بدگمانی و تردید می‌کند. بوی بدی به مشام می‌رسد و شاید حقایقی در آینده فاش شود.» می‌توان انتظار داشت که توجه مطبوعات بریتانیا به تیمورتاش، شاه را بر آن دارد که همان چراغ سبزی را که در ارتباط با دعوای شرکت نفت انگلیس و ایران به مطبوعات داخلی داد، درباره این موضوع هم به آنها بدهد.

از تعداد نگهبانانی که بیرون خانه تیمورتاش گماشته‌اند، معلوم می‌شود که اتهاماتی که متوجه وزیر دربار سابق است چندان هم کوچک نیست. اطلاع یافته‌ام که همسر ارمنی، خدمتکار خانه، و دو فرزندش نیز اجازه دیدن او را ندارند، و حتی مادرش که پا به سن هشتاد سالگی گذاشته، و دختر محبوبش، مادام قراگزلو\*، که از لندن آمده است، هم از زمان گماشتن نگهبان‌ها اجازه دیدن او را نیافته‌اند. خارجی‌ها هنوز اتهامات احتمالی و چشم‌انداز مجازات او را چندان جدی نمی‌دانند، ولی چنانکه اطلاع یافته‌ام ایرانی‌ها همگی بر این عقیده‌اند که به احتمال قوی تیمورتاش هم به سرنوشت همان صدراعظم‌ها، وزیران و شاهزادگانی دچار خواهد شد که در روزگاران گذشته شاهان را به خشم آورده بودند. یک ایرانی بسیار باهوش که با محافل طبقه بالای جامعه، به خصوص آنهایی که در زندگی سیاسی کشور نقشی دارند، حشر و نشر دارد به من اطلاع داده است که از هر ده ایرانی نه نفر مطمئن هستند که وزیر دربار سابق حتماً از میان برداشته خواهد شد. جالب اینجاست که همگی

\* منظور ایراندخت تیمورتاش است که در آن زمان همسر محسن قراگزلو، پسر ناصرالملک، بود. محسن قراگزلو، پس از افول ستاره اقبال تیمورتاش، ایراندخت را طلاق داد.

عزل او را با انفصال دو سال پیش وزیر مالیه، شاهزاده فیروز، مقایسه می‌کنند. فیروز هم بیش از حد قدرت یافته بود و بیش از حد مستقل بود، و باید شکسته می‌شد. فیروز هم ابتدا تحت حبس خانگی قرار گرفت، که همان موقع گزارشش را دادم. نحوه حبس خانگی او با آنچه امروز رایج است چندان بی‌شبهت نبود. فیروز را نهایتاً محاکمه کردند، و به اتهام گرفتن مبلغ ناچیز ۵۰۰۰ تومان رشوه مجرم شناختند و از آن موقع در عمارت فرمانیه در نزدیکی تهران در حبس به سر می‌برد. در مورد حاضر نیز باید انبوهی از شایعات را سبک و سنگین کرد تا در میان آنها ذره‌ای حقیقت یافت. در میان شایعاتی که در چند روز اخیر دهان به دهان می‌چرخید داستان‌های زیر نیز یافت می‌شد: اول، اینکه این زندانی سرشناس ناپدید شده است؛ دوم، اینکه او را به زندان قصر قاجار برده‌اند؛ سوم، اینکه چند روز پیش او را از زندان به نظمیته برده‌اند؛ چهارم، قرار بود او را به زندان بیرند ولی به علت بیماری‌اش شاه از این کار خودداری کرد؛ پنجم، طبق گفته دو نفر از شوهر خواهرانش، مادرش پریشب اجازه یافته او را در خانه‌اش ملاقات کند. اگر نظر من را بخواهید، فکر نمی‌کنم وزیر دربار سابق حتی کوچکترین بختی برای فرار از سرنوشت شومی که در انتظار اوست، داشته باشد.<sup>۱</sup>

هارت در ادامه گزارشش اعتراف می‌کند که همه به اصطلاح پیشرفت‌هایی که در دوران حکومت رضا شاه از آن سخن می‌رود، ظاهری، و افسانه‌ایست که به دست انگلیسی‌های زیرک بافته شده است. او همچنین نظرش را درباره سرنوشت تیمورتاش ابراز می‌کند:

می‌توانم بگویم که دل [شاه] هرگز برای نجات تیمورتاش از

۱. هارت، «تیمورتاش قرار است محاکمه شود: نظراتی کاملاً محرمانه درباره اعلیحضرت پهلوی»، گزارش شماره ۱۳۳۹ (فایل محرمانه ۴/ع.خ. تیمورتاش ۴۴، ۸۹۱)، مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳.

مجازات ظالمانه و سبعانه‌ای که شاهان بر مقامات مغضوب روا می‌دارند به رحم نخواهد آمد. ... البته شکی نیست که [شاه] وزیر دربار معزول را کور نمی‌کند و یا تا گردن در آب آهک نمی‌اندازد تا زنده زنده پیوسد، چنانکه شاهان دیگر با وزرای مغضوبشان می‌کردند؛ زیرا درهای ایران همچون گذشته بر روی جهان خارج بسته نیست. رضا شاه از خشم و غضب «الله» ترسی ندارد، ولی از قضاوت جهان متمدن می‌هراسد. بنابراین به کشتن مقامات مغضوب با شلیک گلوله، «مسمومیت اشتباهی»، و یا کشته شدن «در حین فرار» هم راضی است.

تجربه رضا شاه در مقام ریاست کشور شاهنشاهی ایران مسلماً وسعت دید او را گسترش داده است، ولی هنوز بدگمانی‌های ذهنیت شرقی را از او نزدوده است. بدگمانی و تردید شاه برابر است با قرار گرفتن فرد در مظان اتهام که نتیجه طبیعی آن محکومیت اوست.

یادمان نرود که نادر شاه به خاطر مشکوک شدن به پسرش رضاقلی میرزا دستور داد چشمهایش را در بیاورند. بعدها از این کارش پشیمان شد، و برخی مورخان نوشته‌اند که دستور داد همه آنها را که شاهد کور کردن پسرش بودند به قتل برسانند، و بهانه‌اش هم این بود که چرا جان خود را برای جلوگیری از کور کردن شاهزاده که چشم و چراغ ایران بود، پیشکش نکردند. نقل کرده‌اند که شاهزاده رضاقلی میرزا، که در زمان خود جوانی به غایت روشنفکر بود، به پدرش گفت: «این چشم‌های من نیست که درمی‌آوری بلکه چشم‌های ایران است.»

همچنین چون فکر می‌کردند قائم مقام با کفایت‌ترین وزیر محمد شاه، بیش از حد قدرت یافته است، یعنی همان اتهامی که گمان می‌رود امروز به تیمورتاش می‌زنند، دستور قتل او را صادر کردند. شاه‌رگ امیرنظام [امیرکبیر] را هم که بدون شک از شریف‌ترین

وطن پرستان طول تاریخ ایران است، فقط به این خاطر که ظاهراً در میان نظامیان محبوبیت زیادی داشت به دستور شاه در باغ شاهنشاهی فین کاشان بریدند. تعدیاتی را که در بالا برشمردم شاهانی مرتکب شدند که به مراتب از رضا شاه باهوش تر بودند؛ شاهانی تربیت یافته و حتی با فرهنگ بودند، که برخی از آنها به اروپا و هند هم سفر کرده بودند.

اگر اخباری که می‌رسد صحت داشته باشد، مقامات دولت دارند همه آنهایی را که گمان می‌رود به نحوی با تیمورتاش مرتبط هستند دستگیر می‌کنند. قبلاً خبر بازداشت بوشهری، وکیل مجلس، را دادم. طبق شایعات چند نفری هم در زندان‌های مختلف در حبس به سر می‌برند. اخبار ضد و نقیضی هم درباره محل نگهداری عبدالحسین دیبا، مدیر مالی دربار، که پیش از همه مغضوب شاه شده بود وجود دارد. او مدتی پس از عزلش در زندان دادسرا حبس بود؛ ولی طبق شایعاتی که هم اینک دهان به دهان می‌گردد او را به یکی

---

۱. جواد بوشهری معروف به امیر همایون، متولد ۱۲۷۲ ش، فرزند حاج محمد معین‌التجار بوشهری؛ تحصیلات او در اروپا در رشته تجارت و اقتصاد بود. از جوانی به شغل خانوادگی خود که تجارت بود پرداخت و در ضمن در محافل سیاسی تهران نیز رفت و آمد می‌نمود. در کودتای ۱۲۹۹ در زمرهٔ رجالی بود که بازداشت شد و در مدت حکومت سیدضیاء در زندان بود. در دورهٔ هفتم از تهران به وکالت مجلس انتخاب شد، ولی نتوانست در ادوار بعدی انتخاب شود. برای اولین بار در ۱۳۲۶ ش، در ترمیم چهارم کابینهٔ قوام‌السلطنه به وزارت پست و تلگراف و تلفن معرفی شد. در کابینهٔ عبدالحسین هژیر وزیر کشاورزی بود. در کابینهٔ دکتر محمد مصدق به وزارت راه برگزیده شد و در همین سمت بود که مهمانداری لرد استوکس لرد اول خزانه‌داری و وزیر مشاور انگلیس که برای مذاکره به ایران آمده بود، به عهدهٔ او قرار گرفت.

در ادوار مختلف مجلس سنا، سناتور انتخابی تهران بود و از سال تأسیس مجلس سنا تا هنگام مرگ این سمت را دارا بود. دو دوره نیز نایب رئیس مجلس سنا گردید. ریاست جشن‌های ۲۵۰۰ ساله هم با او بود. در اواخر عمر دستش تهی بود. بانک ملی برای وصول مطالباتش علیه او اجرائیه صادر کرد و قسمتی از املاک و اموال او را بابت اصل و بهره‌های دریافتی تصاحب نمود. وی در سال ۱۳۵۱ درگذشت. (شرح رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۱، ص ۳۱۹ - ۳۱۸).

از استان‌ها، احتمالاً آذربایجان که اصالتاً اهل آنجاست، تبعید کرده‌اند. به گمان من طی دو هفته آینده تحولات جالبی رخ خواهد داد.<sup>۱</sup>

### محاكمه و محكومیت تیمورتاش

هارت فاش می‌سازد که ولیعهد محمدرضا پهلوی نیز از جمله کسانی بود که شفاعت وزیر دربار معزول را نزد شاه کرد. او با ارسال تلگرامی از سویس به پدرش شفاعت تیمورتاش را کرده بود. پسر تیمورتاش همکلاس محمدرضا بود. هارت همچنین می‌گوید که علی اکبر داور، وزیر عدلیه، که در آن زمان در اروپا به سر می‌برد، به دیدن ولیعهد رفته بود و می‌گویند که ولیعهد تلگرام مزبور را به اصرار او فرستاد. البته این تلگرام تأثیری بر تصمیم رضا شاه نداشت. اتهام تیمورتاش رشوه‌خواری و اختلاس از وجوه دولتی بود. هارت می‌گوید که تیمورتاش را هفته پیش از محاکمه به زندان نظمیۀ انتقال داده بودند. هارت قبل از این خاطرنشان کرده بود که همه اموال و دارایی‌های تیمورتاش ضبط، خدمتکاران و آشپزش دستگیر، و همسرش تاتیانا چندین نوبت توسط پلیس مورد بازجویی‌های وحشتناک قرار گرفته بود. تیمورتاش در زندان دچار مرض قلبی شده و به بهداری زندان انتقال یافته بود. هارت درباره اتهامات تیمورتاش می‌نویسد:

اخبار منتشره نشان می‌دهد که اتهامات او اختلاس در وجوه بانک ملی، به ویژه در ارتباط با معاملات ارزی است. جرم ادعایی او هم از امور رایج در ایران است، یعنی گرفتن غیرقانونی پول از دیگران. البته بدون شک این اتهام پوششی است برای اتهام جدی‌تر توطئه برای سرنگونی رژیم شاهنشاهی. اطلاع یافته‌ام که مدعی‌العموم پیش از صدور حکم انتقال وزیر

دربار سابق به زندان دو سه روزی را به بازجویی از او گذرانده بود. یکی از مقامات مسئولی که نمی‌توانم نامش را ببرم گفت که وزیر معزول در جلسات بازجویی اش اصلاً قدرت و صلابت گذشته اش را از دست نداده بود. وقتی از او پرسیده بودند که آیا صحت دارد که پول دزدیده است، پاسخش این بود که: «البته که من پول دزدیده‌ام، ولی سردهسته دزدها یک نفر دیگر است.»<sup>۱</sup> می‌گویند به خاطر همین حاضر جوابی اش بود که او را به زندان انداختند. همچنین می‌گویند که قبلاً به یکی از دوستان معتمدش گفته بود که خلافتکاری‌هایش را فقط محض خودش انجام نداده است و افزوده بود که محاکمه او کار خطرناکی است، «زیرا ممکن است دهانش را باز کند.» همین دوست معتمد، به حکم ایرانی بودنش مثل همه ایرانی‌های دیگری که حاضرند از یک کشتی در حال غرق قطع امید کنند، ماجرا را برای شاه تعریف کرده بود، که نتیجه دلخراشش را دیدیم. از آن موقع تا بحال نه فقط تیمورتاش را حبس، که اموال و دارایی‌های خصوصی اش را نیز برای پرداخت دیون و تسویه اختلاس‌های هنگفت ادعایی توقیف کرده‌اند.<sup>۱</sup>

بنا به گزارش روزنامه‌ها، «مقام برجسته سابق به کلاهبرداری، اختلاس و ارتشاء متهم شده است. ادعا می‌شود که پای مبلغ ۱۸۰۰ پوند انگلیس و ۱۰۰ هزار تومان (برابر با ۳۵ هزار دلار به نرخ برابری آن روز) پول در میان است.» هارت همچنین گزارش می‌دهد که «در همین حال، خانواده تیمورتاش عملاً به در یوزگی افتاده است، و این مسئله که مادام تیمورتاش بیشتر لباس‌های فاخرش را، اگر نگوئیم همه آنها را، از جمله لباس‌های شب و میهمانی را که از پاریس خریده بودند در یکی از فروشگاه‌های

\* این موضوع صحت ندارد؛ و احتمالاً گزارشگر تحت تأثیر شایعات افواهی که در این‌گونه مواقع شایع می‌شود قرار داشته است. تیمورتاش، برخلاف نصرت‌الدوله، در بازجویی‌ها و نیز در دادگاه به شدت از خود ضعف نشان داد.

۱. هارت، گزارش شماره ۱۳۶۶ (ع/۶). خ. تیمورتاش (۱۸۹۱.۴۴)، مورخ ۲۴ فوریه ۱۹۳۳.



معروف تهران به فروش گذاشته است، شاهی بر این مدعاست.<sup>۱</sup> در این موقع انگلیسی‌ها علناً ضد تیمورتاش شده بودند. در ابتدا روزنامه‌های انگلیسی، «هوش و دولتمردی» او را تحسین می‌کردند. طبق گزارش هارت این تمجید و تحسین‌ها رضاشاه را بیشتر غضبناک می‌ساخت. ولی به نظر می‌رسد که انگلیسی‌ها ناگهان ساز دیگری سر دادند و شروع به ابراز نگرانی درباره مسئله جانشینی در ایران کردند. همه این اوضاع و احوال انسان را به شک می‌اندازد که شاید انگلیسی‌ها در سقوط تیمورتاش دست داشته‌اند، و شاید همان‌هایی بوده‌اند که به رضا شاه خبر می‌رساندند. در یکی از مقالات روزنامه تایمز، ظاهراً خبرنگار سابق این روزنامه در ایران می‌نویسد: «احتمالاً دوره نیابت سلطنت ذهن [شاه] را به خود مشغول کرده است. اگر نیابت سلطنت به دست مردی جوان، جاه‌طلب، و بی وجدان بیفتد، پسر ۱۳ ساله او چه بختی برای شاه شدن خواهد داشت؟»<sup>۲</sup>

محاكمة تیمورتاش روز ۱۷ مارس ۱۹۳۳ در یکی از محاکم عالی دولت شروع شد. ظرف فقط چند ساعت، اتهامات تیمورتاش اثبات؛ و او مجرم شناخته شد و به پنج سال حبس انفرادی محکوم گردید. در ماه ژوئن یک بار دیگر به اتهام ارتشاء محاکمه و مجرم شناخته شد و پنج سال دیگر به حکم حبسش اضافه کردند. تقاضایش از شاه و دیوان عالی کشور برای تخفیف مجازات رد شد. هارت همچنین گزارش می‌دهد که تیمورتاش را تحت‌الحفظ و با پای پیاده، همانند جنایتکاران عادی از خیابان‌های تهران گذراندند و از زندان به دادگاه بردند.

### افزایش شدت سرکوب‌ها

همزمان با دریافت گزارش‌های هارت از تهران، والاس اس. موری،

۱. هارت، گزارش شماره ۱۳۸۰ (۷/ع.خ. تیمورتاش ۸۹۱.۴۴)، مورخ ۱۱ مارس ۱۹۳۳.

۲. همان.

کاردار سابق آمریکا در تهران (۱۹۲۴-۱۹۲۵) که حالا ریاست بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا را بر عهده داشت، به ارزیابی وضعیت سیاسی در ایران پرداخت. موری که از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵ در ایران خدمت کرده بود، هیچ توهمی نسبت به رضاخان نداشت:

از لحاظ سیاسی ایران یک سلطنت مشروطه است که البته بیشتر به یک نظام کاملاً دیکتاتوری می‌ماند. رضا پهلوی، بنیانگذار سلسله حاکم، هفت سال گذشته را بر کشور حکم رانده، و در طول این مدت یک دولت متمرکز قدرتمند، تحت کنترل خود و حمایت‌های ارتش ایجاد کرده است. نخست وزیر کشور [هدایت] یک مقام تشریفاتی بیش نیست؛ و وزرای کابینه‌اش فرقی با کارمندان یک دبیرخانه ندارند، و مجلس هم بیشتر به نهادی بله قربان‌گو می‌ماند تا مجلس. انتخابات مجلس از کاخ شاهنشاهی کنترل می‌شود و وکلای مجلس هم بنا به آنچه دربار به آنها دیکته می‌کند رأی می‌دهند. تا همین چند وقت پیش، صحنه سیاست ایران جولانگاه شخصیتی به همان بزرگی شاه بود؛ یعنی حضرت اشرف تیمورتاش، وزیر دربار، مشاور اصلی شاه و مجری اراده ملوکانه. او که فردی زیرک، هوشمند و بی‌پروا بود، چنان قدرتی یافته بود که به عزلش منجر شد؛ و هم اینک شاه به تنهایی ریاست همه جلسات هیأت دولت را بر عهده دارد و درباره همه مسایل به تنهایی تصمیم می‌گیرد. شاه برخلاف مشاور دست راستش [تیمورتاش]، فردی تربیت‌نیافته، تندخو، و بی‌رحم است که هیچ وسعت دید یا اطلاعی از جهان ندارد.<sup>۱</sup>

کمی پیش از فوت تیمورتاش، رضاخان کتک وحشیانه‌ای در زندان به او زد. وقتی هارت مشغول نوشتن گزارش زیر بود، و در آن مرگ قریب‌الوقوع تیمورتاش را پیش‌بینی می‌کرد، این محبوس تیره‌بخت مرده

۱. موری، یادداشت شماره (۱۸۲۱/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱۸ مارس ۱۹۳۳.

و یا در حال احتضار بود:

ماجرای افتادن تیمورتاش به کنج سلولی تنگ و تاریک را از دو منبع ایرانی شنیده‌ام؛ که به گمانم منابع موثقی هستند. ماجرای که این دو تعریف کرده‌اند کاملاً با یکدیگر همخوانی دارد؛ از این قرار که چند هفته پیش وقتی شاه با اتومبیل خود از جاده شمیران عبور می‌کرد، دو نفر را می‌بیند که مجمعه بر سر به طرف زندان قصر قاچار روانه هستند. گویا در مجمعه‌ها ظروف غذا گذاشته بودند. شاه اتومبیل سلطنتی را متوقف می‌کند و از آن دو نفر می‌پرسد که کجا می‌روند و غذاها را برای چه کسی می‌برند. آنها هم می‌گویند که دستور دارند غذاها را برای تیمورتاش ببرند. شاه به حالت غیظ مجمعه‌ها را از سر آن دو نفر می‌اندازد و به زندان و مستقیماً به سلول تیمورتاش می‌رود و به او می‌گوید که آیا خیال کرده آنقدر با زندانی‌های دیگر فرق می‌کند که می‌تواند از امتیازات ویژه‌ای نظیر غذای بیرون و اثاثیه‌ای که خلاف مقررات است برخوردار باشد. می‌گویند بعد از آن به جان تیمورتاش می‌افتد و آنقدر او را کتک می‌زند که، به قول یکی از منابع خبری من، این زندانی برجسته بیهوش بر کف سیمانی سلولش می‌افتد.

همانجا شاه دستور می‌دهد که تختخواب مخصوص، فرش و همه اثاثیه منقول سلول، و همچنین همه کتاب‌ها و کاغذها و لوازم خواندن و نوشتن و یا هر چیز دیگری را که می‌توانست تیمورتاش را سرگرم کند از سلول بیرون ببرند؛ و اینکه با وزیر دربار سابق همان رفتاری را داشته باشند که با پست‌ترین جنایتکاران زندان قصر قاچار دارند.\*

مثل همیشه طولی نکشید که خبر خشونت شاه به گوش ایرانی‌ها

\* روزی شاه به حبس می‌روند، مختصر وسایل آسایش و نظافت که برای او مهیا بود امر می‌کنند بیرون بریزند. (هدایت، ۳۹۷). (ویراستار)

رسید؛ هر چند ظاهراً خارجی‌های مقیم تهران از جزئیات ماجرا خبردار نشده‌اند. البته ایرانی‌ها هیچ شکی در صحت این ماجرا ندارند، احتمالاً به این دلیل که یکی از زندانبان‌ها آن را برای‌شان تأیید کرده است. این خبر ترس زیادی به جان دوستان زندانی انداخته، و بین مردم شایع شده است که بعید نیست همین چند روز آینده اعلام شود مردی که روزی وزاری هیأت دولت را سر انگشت خود می‌چرخاند ناگهان بر اثر سگته مغزی یا بیماری قلبی درگذشته است.

با وجود این، آنهایی که چنین چیزی را محتمل می‌دانند منظورشان این نیست که زندانی واقعاً به چنین مرضی خواهد مرد. بلکه منظورشان این است که دولت راهی برای خلاص شدن از دست وزیر دربار سابق پیدا می‌کند، و البته اجازه کالبد شکافی هم برای یافتن علت اصلی مرگ به هیچ کس نمی‌دهد.

با بلایی که اخیراً بر سر صولت‌الدوله، رئیس ایل قشقایی، آمده حق هم دارند که وحشت کرده باشند. می‌گویند چند هفته پیش جسد او را در سردخانه دیده‌اند، ولی هنوز مرگش اعلام نشده است. حتی بعضی‌ها می‌ترسند که تیمورتاش مرده باشد ولی خبر مرگ او را اعلام نکرده باشند. این ترس یا ظن، و یا هر کدامشان را که بشود برای توصیف این احساس به کار برد، آنقدر قوی است که شایعه مرگ تیمورتاش همه تهران را پر کرده است.

البته اینجا هیچ کس باور نمی‌کند که صولت‌الدوله به مرگ طبیعی مرده باشد، و با توجه به بلایی که سر آن بیچاره آمد به تیمورتاش حق می‌دهند که اصرار داشته باشد که حتی الامکان غذای بیرون زندان را برایش ببرند.<sup>۱</sup>

۱. هارت، گزارش شماره ۱۵۴۲ (۶/۱۱.ع.خ. تیمورتاش ۸۹۱،۴۴)، مورخ ۱۳ اکتبر ۱۹۳۳.

## حَب سفید

پیش‌بینی هارت در گزارش ۳ اکتبرش درست از آب درآمد. هارت روز ششم اکتبر تلگرام زیر را ارسال کرد: «جسد تیمورتاش از زندان منتقل، و دیروز به خاک سپرده شد. احتمالاً روز ۳ یا ۴ اکتبر فوت کرده باشد ولی مرگ او تا امروز به طور رسمی و یا در مطبوعات اعلام نشده است.»<sup>۱</sup> هارت فردای همان روز گزارش زیر را ارسال کرد:

روند رویدادها هم اینک بنده را ناگزیر ساخته است که گزارش پیشگویانه شماره ۱۵۴۲ مورخ ۳ اکتبر ۱۹۳۳ خود را با خبر مرگ عبدالحسین خان تیمورتاش در زندان در فردای روز گزارش، یعنی ۴ اکتبر تکمیل کنم. او به دستور شاه در ۲۲ دسامبر ۱۹۳۲ دستگیر شده و به زندان افتاده بود. هیچکس تاریخ دقیق مرگ تیمورتاش را نمی‌داند.<sup>۲</sup> برخی معتقدند که او روز سوم اکتبر مرده و برخی دیگر می‌گویند که روز بعد جان سپرده است. خبر مرگ تیمورتاش ابتدا در ۵ اکتبر در تهران شایع شد، ولی این خبر نه از طرف مقامات رسمی زندان و یا مقامات دولت، که از سوی خدمتکارانش اعلام شده بود. جسد او را روز پنجم اکتبر در شاه عبدالعظیم به خاک سپردند و زن اول و دومش هم برایش عزاداری کردند.

دو روز از خاکسپاری تیمورتاش می‌گذرد، ولی هنوز دولت خبر مرگ او را اعلام نکرده و معلوم است که روزنامه‌ها نیز از اعلام این خبر منع شده‌اند. مردم تهران آشکارا انتظار این خبر را داشتند و به همین خاطر چندان شوکه نشده‌اند؛ زیرا از مدتها قبل در مکالمات خصوصی شایع بود که نمی‌گذارند تیمورتاش پایش را زنده از زندان بیرون بگذارد.

۱. هارت، تلگرام شماره (۱۲/ع.خ. تیمورتاش ۸۹۱،۴۴)، مورخ ۶ اکتبر ۱۹۳۳.  
 ۲. آفتاب عمر او [تیمورتاش] به هر وسیله روز ۹ مهر ۱۳۱۲ خاموش. کسان او را خیر کردند. جنازه را بدون هر تشریفاتی به امامزاده عبدالله برده به خاک سپردند. هدایت، ۳۹۷. (ویراستار)

شایع کرده‌اند که مرگ او بر اثر حمله قلبی بوده، که البته تا به حال همه مرگ‌ها همین‌طور بوده است. شک دارم که هیچ فرد تهرانی، یا مسلماً فرد خارجی مقیم تهران، باور نداشته باشد که قتل پنهانی دیگری نظیر آنچه قرن‌ها در تاریخ شاهان ایران رخ داده، اتفاق افتاده است. البته همه قبول دارند که تیمورتاش بر اثر ایستادگی قلب مرده، ولی اگر اجازه بدهند تحقیقی در این باره صورت بگیرد شکمی ندارم که همگان به دنبال علت حمله قلبی خواهند گشت. یکی از خدمتکاران به هنگام اعلام خبر مرگ تیمورتاش گفته بود که اربابش «از خوردن یک حب سفید مرده است.»

اگر وزیر معزول به همان ترتیبی که مردم تهران گمان می‌کنند به قتل رسیده باشد، مقدمات کار از چند هفته پیش چیده شده بود که شاه دستور منع ملاقات پزشک خصوصی تیمورتاش را با او در زندان صادر کرد. هر گونه خدمات پزشکی باید از طریق پزشک زندان که منصوب سیاسی رئیس نظمی است صورت می‌گرفت. این دستور را رضا شاه بعد از آن صادر کرد که کتک مفصلی در زندان قصر به تیمورتاش زد، که گزارشش را به شماره ۱۵۴۲ برایتان ارسال کردم.

خبر بهت‌آور مرگ تیمورتاش دوباره به حدس و گمان‌هایی که درباره سقوط او شایع بود دامن زده است. تقریباً همگان بر این باورند که بخشی از دلایل اقدام بی‌رحمانه شاه علیه وزیر دربار بی‌نظیر و متنفذش هراس از قدرت و نفوذ رو به رشد او بوده است. ولی بعضی‌ها هم معتقدند که فقط این نیست. برخی از ایرانی‌های مطلع می‌گویند که شاه از استقبال گرمی که در مسکو از تیمورتاش شده بود بسیار ناراحت بود. تیمورتاش به هنگام بازگشت از سفری که در اوایل سال ۱۹۳۲ به اروپا داشت، دیداری هم از مسکو انجام داد، و در پاسخ به استقبال گرم و مودت‌آمیز مقامات عالی شوروی سخنان غرائی درباره لزوم همکاری نزدیک بین شوروی و ایران

ایراد کرد.\* در حین ایراد این سخنان از لیتوینف، کمیسر امور خارجی شوروی، هم دعوت کرده بود که در مقام میهمان شاه به تهران بیاید. البته لیتوینف هرگز به تهران نیامد؛ ولی در روز مرگ تیمورتاش، معاون کمیسر امور خارجی شوروی، کاراخان، در حال آماده کردن فهرست بلند و بالایی از شخصیت‌های برجسته برای دعوت به مراسم رسمی و ضیافت‌های شام در تهران بود. کاراخان را دوست صمیمی تیمورتاش می‌دانستند که رابط اصلی او با دولت مسکو بود. با همین کاراخان بود که تیمورتاش مذاکرات تکمیلی معاهده تجاری ایران و شوروی را انجام داد. ... حتی می‌گویند که دیدار کاراخان از زندان قصر قاجار در آخرین روز مأموریتش در اینجا فقط برای آن بود که مراتب دوستی خود را به رفیق قدیمی‌اش نشان بدهد، رفیقی که روزی وزیر دربار شاهنشاهی بود و حالا در سلول تنگ و تاریکی در باستیل ایران گرفتار شده بود.\* \* ...

البته او دشمنانی هم داشت که از قضا بسیار سفت و سخت بودند. شک دارم کسی در ایران پیدا شود که کمترین آشنایی‌ای با رفتار و کمالات تیمورتاش داشته باشد و انکار کند که او واقعاً در مقام خردمندترین شخصیتی که در طول دو قرن گذشته در ایران ظهور کرده است جایی در تاریخ این کشور دارد. صرف نظر از خباثت‌هایی که [تیمورتاش] با استخوان‌هایش به گور برد، به اعتقاد من وقتی خاطره این مستبد، یعنی رضا شاه، در ذهن مردم کم‌رنگ شود، مردم تیمورتاش را تقدیس خواهند کرد.<sup>۱</sup>

\* در این اثنا کاراخان به تهران آمد. تسویه بعضی امور معوقه بهانه بود و توسط از تیمورتاش نشانه: مزید بر سوءظن شد. هدایت، ۳۹۵ و ۳۹۶. (ویراستار)  
 \*\* آفتاب عمر او [تیمورتاش] به هر وسیله روز ۹ مهر ۱۳۱۲ خاموش. کسان او را خبر کردند. جنازه را بدون هر تشریفاتی به امامزاده عبدالله برده به خاک سپردند. هدایت، ۳۹۷. (ویراستار)

۱. هارت، گزارش شماره ۱۵۵۰ (۱۲/ع.خ. تیمورتاش ۸۹۱، ۴۴)، مورخ ۷ اکتبر ۱۹۳۳.

نهایتاً فاش شد که کاراخان قصد داشته در زندان به دیدن تیمورتاش برود، که شاید همین امر مرگ تیمورتاش را به جلو انداخته باشد. ویلیام اچ. هورنی بروک، جانشین هارت در مقام وزیر مختار آمریکا در تهران، مرگ تیمورتاش در زندان را با مرگ سردار اسعد بختیاری، که می‌گویند علماً قصد شفاعتش را نزد شاه داشتند، مقایسه کرده است:

شکی نیست که شباهت‌هایی بین جزئیات آنچه بر سر تیمورتاش آمد و واقعه‌ای که الان رخ داده است، وجود دارد. استحضار دارید که در آن ماجرا، به هنگام دیدار معاون کمیسر امور خارجی اتحاد جماهیر شوروی، کاراخان، از تهران بود که کار تیمورتاش را یکسره کردند، و همان موقع هم می‌گفتند که تیمورتاش را از ترس اینکه مبادا کاراخان بخواهد وساطت کند و یا رفیق شفیقش را ببیند و اطلاعات محرمانه‌ای از او کسب کند که برای دولت ایران خجالت‌آور باشد، به قتل رسانده‌اند.<sup>۱</sup>

### جوخه مسموم‌سازی پهلوی

هارت اعلام رسمی مرگ تیمورتاش را اینگونه شرح می‌دهد:

احتراماً به عرض می‌رساند که پس از منع انتشار خبر مرگ عبدالحسین خان تیمورتاش در زندان به مدت سه روز، روزنامه تهرانی *اطلاعات* در بعد از ظهر هفتم اکتبر این خبر کوتاه را منتشر ساخت: «تیمورتاش که در زندان قصر قاجار حبس بود دو شب پیش بر اثر آنژین صدری و بیماری قلبی که به آن مبتلا بود و پزشکان پیش‌بینی می‌کردند که ممکن است منجر به سگته مغزی شود، در گذشت.» روزنامه *شفق سرخ* نیز در روز هشتم اکتبر گزارش داد که تیمورتاش روز چهارشنبه، چهارم اکتبر، درگذشت و افزود «جسدش پس از معاینه توسط پزشکی قانونی [وزارت عدلیه]

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۲۹ (۱۵۹۲/۰۰/۱۹۱)، مورخ ۱۴ آوریل ۱۹۳۴.



در امامزاده عبدالله به خاک سپرده شد.» تاریخ فوت او ظاهراً چهارم اکتبر بوده است، یعنی یک روز پس از آنکه من با تأسف گزارش پیشگویانه شماره ۱۵۴۲ خود را نوشتم، و مطالب آن گزارش به نحوی است که گویی جوخه مسموم‌سازی شاه قبلاً ماجرا را به من اطلاع داده بود.

بدرفتاری سلطنت با این زندانی سرشناس حتی تالب گور هم ادامه داشت. جسد او را همچون جنایتکاران معمولی به همراه چهار آژان از قماش‌آنهايي که ماهی ۱۴ تومان حقوق می‌گیرند به آرامگاه ابدی‌اش روانه کردند، و حتی اجازه ندادند کلمه‌ای در ارتباط با زندگی و خدمات ارزنده این مرد ذکر شود. صحنه‌ای که دختر بزرگش ایران خانم که تحصیل‌کرده مدرسه آمریکایی است در گورستان ایجاد کرد به قدری دلخراش بود که یارای توصیف آن را ندارم.

یکی از خصوصیات عجیب این واقعه اسفناک آن بود که تا چند روز مردم از اقشار مختلف جامعه به خانه تیمورتاش، که زن اول و ایرانی‌اش آنجا ساکن است، می‌آمدند تا به خانواده‌اش تسلیت بگویند. چند روز اتومبیل‌ها و کالسکه‌ها از اوایل صبح جلوی در خانه تیمورتاش جمع می‌شدند و در پایان روز خیابان از ازدحام آنها بسته می‌شد.

یک زن آمریکایی که فارسی را خیلی خوب صحبت می‌کند و با زنان ایرانی زیادی حشر و نشر دارد به من گفته است که زنان ایرانی که در غیبت و شایعه‌سازی دست همه را از پشت بسته‌اند آشکارا از مسموم شدن تیمورتاش سخن می‌گویند. یک ایرانی به من گفته است که هیچیک از رعایای رضا شاه در تهران یا شهرهای دیگر ایران نیست که مرگ ناگهانی و اسفبار تیمورتاش را نتیجه جنایتی نداند که تحت اوامر صادره از کاخ شاه صورت گرفته است.

چنانکه در گزارش شماره ۱۵۵۰ ابراز کردم، معتقدم که نام تیمورتاش در طول اعصار زنده خواهد ماند و علت مرگ او در کتاب‌های تاریخی که آیندگان درباره ایران خواهند نوشت، به دقت و درستی ثبت خواهد شد؛ همانطور که امروز در تاریخ می‌خوانیم که شاه‌رگ آن مرد بزرگ، امیرکبیر صدر اعظم، را به دستور ناصرالدین شاه در باغ شاه در فین، نزدیک کاشان بریدند.

اگر چه شاهان ایرانی از همان ابتدای شکل گرفتن سلسله‌های شاهنشاهی در ایران در کار هلاک جان و نابودی جسم انسان‌ها استاد بوده‌اند، ولی حتی رضا شاه سرسخت نیز تا بحال نتوانسته روح انسان‌ها را نابود کند. شنیده‌ام که بسیاری از دشمنان تیمورتاش چنان اعتقاد راسخی به قدرت فوق بشری این مرد که روزی بر همه ایران سایه انداخته بود، داشتند که سخت حساب کارشان را می‌کردند. حتی پس از دستگیری‌اش نیز حرفی نزدند که به گوش این زندانی سرشناس برسد؛ زیرا نمی‌توانستند خود را قانع کنند که نبوغ بی‌نظیر او بالاخره راهی برای بیرون آمدن از حبس پیدا نکند و او را به فعالیت‌های رسمی‌اش بازنگرداند و نفوذ سابقش را تضمین نکند. شاید هم هنوز عده‌ای باشند که نمی‌خواهند باور کنند که واقعاً این [جسد] تیمورتاش بوده که پنهانی داخل قبر گذاشته‌اند، و به همین دلیل اصلاً باورش نمی‌شود که این جادوگر ایرانی عصر روزی به شیوه اسرارآمیز خودش از قبر بیرون نیاید.

و چنین آدم‌های محتاطی بدون شک هر وقت که راهشان به قبرستان قدیمی مسلمان‌ها در شاه عبدالعظیم بیفتد، چه شب باشد و چه روز، با خودشان سوت می‌زنند [که زهره‌شان نترسد].<sup>۱</sup>

۱. هارت، گزارش شماره ۱۵۵۳ (۱۲/ع.خ. تیمورتاش ۸۹۱، ۴۴) مورخ ۱۲ اکتبر ۱۹۲۳.

### صولت‌الدوله قشقائی، سردار عشایر

وقتی که بالاخره تاریخ مفصل مقاومت شجاعانه عشایر جنوب در مقابل تجاوز انگلیسی‌ها به جنوب ایران نوشته شود، بدون شک از میرزا اسماعیل خان قشقائی، معروف به صولت‌الدوله، به نیکی یاد خواهد شد. هارت در گزارش مورخ ۳ اکتبر ۱۹۳۳ خود (که در بالا آمد) به او اشاره می‌کند، ولی پیش از این گزارش، و پس از سفر به شیراز، هم از دستگیری صولت‌الدوله خبر داده بود: «چند هفته پیش در شیراز شنیدم که صولت‌الدوله، رئیس ایل قشقائی، نه به این خاطر که شواهدی [علیه او] دال بر توطئه بر ضد دولت به دست آورده‌اند دستگیر و در تهران به زندان افتاده است، بلکه به باور قاطع دستور دستگیری او را داده‌اند تا شاه آزادانه همه ملک و املاکش را که از سرسبزترین مناطق باقیمانده در جنوب ایران است ببلعد.»<sup>۱</sup> هارت اطلاعات بیشتری در ارتباط با دستگیری و مصادره اموال صولت‌الدوله و قوام‌الملک شیرازی در گزارش مارس ۱۹۳۳ ارایه می‌دهد.<sup>۲</sup>

در ۲۰ اکتبر ۱۹۳۲، مجلس قانون زیر را تصویب کرد: «مقدمه: گاه مقتضیات کشور مستلزم تبادل منافع آب و ملک برخی اشخاص، از جمله سران عشایر و سایرین، با قطعه زمین‌های خالصه دولتی است. تصویب شد: به مدت دو سال از تاریخ تصویب این قانون دولت مختار است هر گاه مقتضیات سیاسی کشور مستلزم انتقال املاک برخی اشخاص از یک منطقه به منطقه دیگری باشد زمین‌هایی را که جزو اراضی دولتی است به این اشخاص منتقل کند.»<sup>۳</sup>

این اقدام با دو هدف صورت گرفت. اول اینکه رضا شاه را قادر ساخت تا اراضی مواتی را که به دولت تعلق داشت با اراضی کشاورزی ارزشمندی که جزو املاک خصوصی بود «مبادله» کند، و سپس آنها را از

۱. هارت، گزارش شماره ۱۳۳۹ (ع/ع.خ. تیمورتاش ۸۹۱،۴۴)، مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳.

۲. هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۸۹۱،۰۰/۱۵۶۲)، ۲۵ مارس ۱۹۳۳.

۳. همان.

دولت «بخرد». دومین هدف آن نیز محروم ساختن سران عشایر از مال و اموال و دارایی شان بود. این قانون پس از اجرای یک طرح آزمایشی در فارس، به تصویب رسید. هارت در هفتم ژوئن ۱۹۳۲ گزارش داد که مجلس «لایحه‌ای برای مصادره اموال یکی از بزرگترین ملاکان باقیمانده فتودال نواحی شیراز، یعنی قوام‌الملک، رئیس موروثی ایل عرب خمسه، به تصویب رسانده است.» هارت بخشی از لایحه مزبور را نیز در گزارش خود ذکر کرده بود: «وزارت مالیه مجاز است، که به موجب سند رسمی تمامی منافع آب و ملک میرزا ابراهیم قوام واقع در استان فارس را در مقابل اراضی خالصه دولتی، شامل زمین، حق آب، قنات و غیره در اشرف، سمنان، دامغان، نیشابور، کاشان و تورقوزآباد بر اساس برابری عواید مبادله کند.»<sup>۱</sup>

هارت گزارش می‌دهد که پس از مبادله (بخوانید مصادره) زمین‌های قوام با اراضی دور افتاده خراسان و دامغان که قوام هیچگونه نفوذ سیاسی در آنجا نداشت، «مبارزه جدی با نفوذ دومین ایل بزرگ فتودال شیراز، یعنی ایل قشقائی، که صولت‌الدوله رییس و نماینده آن در مجلس بود شروع شد.» او همچنین روند مقابله با رؤسای تیره‌بخت ایل بختیاری را توصیف می‌کند.

به پیشنهاد وزیر داخله، مجلس در ۳۰ اوت ۱۹۳۲ به سلب مصونیت پارلمانی «اسماعیل خان قشقائی (صولت‌الدوله) و ناصر خان (یکی از پسرانش)» رأی داد و «تعقیب کیفری آنها را از سوی دولت مجاز ساخت.» خبر انتخابی من درباره این تحول گزیده‌ای از اظهارات وزیر مزبور در زمان رایه این لایحه به مجلس است: «دولت شواهد متقنی در دست دارد دال بر اینکه این دو نماینده در توطئه و دسیسه برای ختنی کردن تلاش‌هایی که با هدف برگرداندن ثبات و آرامش به جنوب ایران صورت می‌گیرد، دست داشته‌اند. خشکسالی کنونی

در فارس وضعیت بسیار حساسی به وجود آورده است و کسانی که افکار شیطانی در سر می‌پروراندند در پی سوء استفاده از این فرصت برآمده‌اند. از آنجایی که تعداد دیگری هم در این ارتباط متهم شناخته شده‌اند، جزئیات این دسیسه باید محرمانه بماند.» طبق شایعاتی که در آن زمان رواج داشت انگیزه این اتهامات، که همگان آن را ساختگی می‌دانستند، این بود که صولت‌الدوله، بر خلاف قوام که در برابر اراده ملوکانه تسلیم شده بود، هیچ نرمشی برای مبادله املاکش در شیراز نشان نداده بود. از زمان تصویب این لایحه در مجلس، مقامات رسمی مطلقاً در ارتباط با سرنوشت این دو نماینده سکوت اختیار کرده‌اند، ولی باور عمومی بر این است که آنها هنوز در زندان قصر قاجار در تهران محبوس هستند.<sup>۱</sup>

تنها خبری که پس از این درباره صولت‌الدوله، سردار عشایر، می‌شنویم وقتی است که جسدش در سال ۱۹۳۳ در دست غسالان سردخانه تهران دیده شد. اگر چه خبر مرگ صولت‌الدوله اعلام نشده بود، هارت مرگ او را تأیید می‌کند: «گفته می‌شود که میرزا اسماعیل خان قشقائی (که بیشتر به لقب سابقش سردار عشایر و صولت‌الدوله شناخته می‌شود) رئیس ثروتمند و انگلیسی‌ستیز ایل قشقائی که سال گذشته به حکم مجلس به زندان افتاد (گزارش شماره ۱۳۹۳ مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۳) هفته گذشته در زندان درگذشته است. خبر مرگ او در هیچیک از روزنامه‌های داخلی به چاپ نرسیده است.»

هارت در همان گزارش (شماره ۱۳۹۳) نظراتی درباره سیاست تمرکز رضا شاه، که مستلزم سرکوب وحشیانه عشایر بود، ابراز می‌کند. هارت سیاست تمرکز را اینگونه توصیف می‌کند:

شاید بتوان مشخصه بارزی که رژیم پهلوی را از اسلاف قاجاری رضا شاه متمایز می‌سازد. در کلمه تمرکز خلاصه کرد. تمرکز

قدرت در دستان اعلیحضرت، تمرکز منابع مالی، و یک پایتخت اروپایی شده که نه فقط مرکز اداری مملکت است بلکه محل استقرار یک ارتش منظم مدرنیزه و سیستم جاده‌های کمربندی برای تحرک بخشیدن به هسته رژیم جدید است. در اینجا است که می‌خواهم به موضوع اصلی گزارش حاضر اشاره کنم، یعنی متلاشی شدن نظام فئودالی و جایجایی عشایری که حداقل یک چهارم جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. این امر یکی دیگر از ارکان اصلی سیاست تمرکز شاه را تشکیل می‌دهد. اعمال تدریجی این سیاست در سرتاسر مملکت از زمانی که پهلوی حتی پیش از اینکه شاه شود، کاملاً مشهود است و اجرای این سیاست به هیچ‌وجه کند نشده است. اعتقاد شاه همیشه بر این بوده است که قدرت فئودالی سران عشایر، چه مطیع قدرت مرکزی باشند و چه نباشند، باید شکسته شود.<sup>۱</sup>

#### دعوت شاه: سرنوشت علی خان قشقائی

هارت در گزارش مرگ صولت‌الدوله، بخشی از خبر روزنامه شفق سرخ مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۳۳ را درباره دستگیری اخیر برادر جوانتر صولت، علی خان قشقائی، آورد:

مهمترین خبر این مملکت تسلیم شدن علی خان قشقائی به نیروهای دولتی است. این رویداد بهانه‌ای برای جشن و پایکوبی عمومی شده، زیرا تسلیم شدن او به معنای خاتمه اغتشاش و یاغی‌گری در جنوب کشور است. در طول چند سال گذشته، علی خان قشقائی مکرراً آرامش و امنیت استان فارس را بر هم زده است. طرفداران او روستاها و مسافران را غارت کرده‌اند، و گاه حتی دست به کشتار و اقدامات بی‌رحمانه دیگر زده‌اند. در اوایل تابستان نیروهای دولتی

دستور یافتند که به تعقیب و سرکوب این گروه بپردازند. عملیات آنها موفقیت‌آمیز بوده، و گروه علی خان قشقائی شکست خورده و پراکنده شده و خود علی خان هم مجبور به تسلیم شده است. سایر گروه‌های کوچک یاغی هم که از راهزنی‌های علی خان جرئت یافته بودند، سرکوب شده‌اند.<sup>۱</sup>

هارت درباره سرنوشت مخوف صولت‌الدوله، برادر بزرگتر علی خان، می‌نویسد: «واقعاً کسی نمی‌داند برادر کوچکتر چند وقت در بند خواهد ماند.» هارت در گزارش مورخ ۴ اکتبر خود شرایط «تسلیم» و «اسارت» علی خان قشقائی را توصیف کرده است:

علی خان قشقائی، رئیس یاغی و معزز [یکی از ایلات] استان بزرگ جنوبی فارس - که البته صفت معزز را حساب‌شده استفاده کردم - در ژوئیه گذشته «تسلیم» نیروهای نظامی رضا شاه شد. حداقل این همان اصطلاحی است که در گزارش بالا [شماره ۱۵۰۸] از آن استفاده کرده بودم. ولی حالا از آقای فریدریش کرفتر، کفیل مدیریت گروه باستان‌شناسی آمریکایی در تخت جمشید، که از شیراز تا تهران را در معیت علی‌خان سفر کرده بود، حکایت متفاوتی می‌شنوم. حکایت از این قرار است که علی‌خان هم، مثل ماشاالله [خان کاشی] و سیمکو\*، تسلیم نیروهای نظامی ایران نشده بلکه دعوت شاه را برای سفر به تهران در حکم یک میهمان گرانقدر پذیرفته بود. او به همراه یک گارد احترام راهی تهران شده و در طول سفر مکرراً در ملک دوستان برجسته‌اش توقف کرده بود و همه مقامات لشکری و کشوری محل به او ادای احترام می‌کردند. کرفتر برای پیگیری مسایل مربوط به گروه باستان‌شناسی در تخت جمشید روانه تهران بود و طبق مقررات اجازه سفر در شب را

۱. هارت، گزارش شماره ۱۵۰۸ (۸۹۱،۹۱۱۱/۳۳۵)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۳۳.

\* اسماعیل آقا سیمیتقو شورشی کرد.

نداشت. ولی علی خان مقررات را رعایت نمی‌کرد، و به همین سبب گرفتار با کمال میل دعوت علی خان را برای همراهی‌اش پذیرفته بود. برای گرفتار دبدبه و کبکبه کاروان و ساده‌لوحی میزبان گرانقدرش، که ظاهراً ندانسته به سوی سرنوشتی محتوم گام برمی‌داشت، بسیار جالب بود. هم اینک در محافل معمولاً مطلع ایرانی شایع است که شاه به استقبال علی خان نیامد، بلکه او را به همان خانه‌ای بردند که یک سال پیش برادر نماینده‌اش صولت‌الدوله را به آنجا برده بودند، و زنده از آن بیرون نیامد، یعنی قصر قاجار یا سینگ‌سینگ<sup>۱</sup> ایران. هیچ کس را در تهران نمی‌شناسم که شک داشته باشد علی خان هم به همان سرنوشت برادر بزرگتر و سرشناس‌ترش گرفتار نشود.<sup>۲</sup>

### دستگیری سران عشایر بختیاری، ۱۹۳۳

جعفرقلی خان، معروف به سردار اسعد بختیاری، که اسماً وزیر جنگ بود هم از جمله کسانی بود که شفاعت تیمورتاش را نزد رضا شاه کردند:

اطلاع یافته‌ام چون از قرار معلوم هیچ نرمشی در محاکمه تیمورتاش در کار نیست، سردار اسعد، وزیر جنگ، عملاً وساطت را کنار گذاشته است. در میان تمام اطرافیان شاه ظاهراً فقط یک نفر از رأی و نظر شاه درباره وزیر دربار معزولش اطلاع یافته و یا اصلاً چیزی درباره مراحل مختلف رسیدگی به پرونده او می‌داند. این مرد همان سردار اسعد است که روزی شاه تحت امرش بود. رضا شاه، که در روزهای پس از اعلان مشروطیت به رضاخان معروف بود، پنج سال با درجه سرباز صفری تحت فرماندهی وزیر جنگ فعلی خدمت کرد

۱. Sing sing - زندانی مشهور و مستحکم و به شدت حفاظت شده در ۵۰ کیلومتری شهر نیویورک در آمریکا.

۲. هارت، گزارش شماره ۱۵۴۳ (۱۵۷۹/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۴ اکتبر ۱۹۳۳.



و همیشه از الطاف سردار نسبت به خودش سپاسگزار بود\* (سردار یک لقب بختیاری به معنای فرمانده کل است). سردار اسعد از صمیمی‌ترین دوستان تیمورتاش در دوران وزارت دربار بود. می‌گویند پس از دستگیری تیمورتاش او بارها نزد شاه وساطت کرده بود که به وزیر مفضویش سخت نگیرد. می‌گویند که دوبار نزدیک بود التماس‌هایش کارگر بیفتد، که ناگهان فاش شدن موارد بیشتری از اختلاس‌های هنگفت در بانک ملی، که نزد هیچکس بازگو نشد؛ دسیسه‌های سیاسی؛ و تمجید و تحسین روزنامه‌های انگلیسی از کفایت این زندانی سرشناس، همه امیدهای او را نقش بر آب کرد.<sup>۱</sup>

کمی پس از دفن تیمورتاش، نوبت خود سردار اسعد بختیاری بود که دستگیر شود و در زندان جان بسپارد. جورج ودزورث\*\*، کاردار موقت آمریکا در تهران، ماجرای دستگیری سردار اسعد و بسیاری از بستگان نزدیک او را در ۲۸ نوامبر ۱۹۳۳ اینگونه شرح می‌دهد:

سردار اسعد، وزیر جنگ و دوست قدیمی و حامی شاه بازداشت شد؛ تحت‌الحفظ به پایتخت انتقال یافت و در زندان قصر قاجار محبوس گردید. روز بعد نیز نزدیک به ده نفر از اعضای خانواده خان‌های بختیاری ساکن در تهران - که سردار اسعد هم یکی از آنهاست - به همین ترتیب توسط پلیس دستگیر و یا در «آسایشگاه» هنگ‌هایشان محبوس شدند. در میان این اشخاص سردار بهادر،

---

\* در آن دوران سردار اسعد از رؤسای نظامی ایران بود. در یکی از اردوکشی‌ها همین رضاخان از سربازان قزاق اردوی او بود. در زمان نخست‌وزیری رضاخان، اتفاق افتاد که سردار اسعد در حضور رضاخان خاطره یکی از اردوکشی‌های خود را می‌گفت و به حضور رضاخان در اردو هم با این جمله «در آن اردو در خدمت حضرت اشرف [منظورش رضاخان بود] بودیم...» اشاره کرد. رضاخان نگذاشت حرف سردار اسعد تمام شود و گفت: «ما در خدمت شما بودیم.» (ویراستار).

۱. هارت، گزارش شماره ۱۳۶۶ (ع/۵). خ. تیمورتاش (۱۸۹۱، ۴۴)، مورخ ۲۴ فوریه ۱۹۳۳.

\*\* George Wadsworth.

برادر سردار اسعد، که سرهنگ یکی از هنگ‌های سواره نظام مستقر در تهران است، نیز دیده می‌شود. «چرا؟»؛ سئوالی است که همه تهرانی‌ها از زمان اعلام این خبر در روز گذشته از خودشان می‌پرسند. من هم از منابع معمولاً مطلع نظیر هم‌تایان و مبلغان آمریکایی چیزی دستگیرم نشده است.<sup>۱</sup>

ودزورث با ادوارد ویلکینسن، مدیر بانک شاهنشاهی ایران، و جورج مک‌گیل، نماینده یکی از تولیدکنندگان انگلیسی در ایران، در اینباره صحبت کرد. مک‌گیل معتقد بود که دستگیری سردار اسعد به دلیل چاپ مقاله‌ای از دوبات، خبرنگار تایمز لندن در تهران، صورت گرفته است. طبق اظهارات مک‌گیل، نویسنده مقاله «شاه، وزیرانش، مقاماتش، دستاوردهایش، و برنامه‌اش را به باد انتقاد گرفته؛ و در گزارش ناآرامی‌های موجود در بین عشایر - که امری بسیار طبیعی است - مبالغه، و پیش‌بینی یک انقلاب را کرده است.»<sup>۲</sup> و دزورث سپس می‌افزاید: «ولی آقای ویلکینسن معتقد است که باید چیزی بیشتر از مقاله دوبات در کار باشد. او عجالتاً مسئله خیانت سردار اسعد به شاه را رد می‌کند. تجربه بیست سال گذشته چنین فرضی را مردود می‌شمارد. علاوه بر این، از نظر او هیچ دلیل جدی هم برای نارضایتی بختیاری‌ها وجود نداشت. البته در آن سوی قضیه این فرض انکارناپذیر هم وجود داشت که یکی از سیاست‌های اساسی شاه «معدوم» کردن همه آنهایی است که نفوذشان

۱. و دزورث، گزارش شماره ۱۵۸۳ (۷۴۱،۹۱۱۴/۲)، مورخ ۱ دسامبر ۱۹۳۳.

۲. مخبرالسلطنه هدایت که در زمان دستگیری سردار اسعد نخست‌وزیر نبود، اما هنوز به دربار رفت و آمد داشت درباره دستگیری اسعد چنین می‌نویسد: «سردار اسعد همراه [شاه] است و قوام‌الملک مصاحب او شبها تا مدتی در خدمت شاه به صحبت می‌گذرانند. هفته بعد خبر توقیف سردار اسعد و قوام رسید، در حالی که شب تا دیروقت با شاه و مورد مهربانی بوده‌اند... سردار اسعد را به قصر آوردند... ۱۲ فروردین ۱۳۱۳، معروف شد که اسعد فوت کرده است، کار به محاکمه نکشید. گفته شد مجرمانه اسلحه‌ای به بختیاری وارد شده بوده است. بعدها در ملاقات از شاه شنیدم «بلی می‌خواهند محمدحسن میرزا را بیاورند...» (هدایت، ۴۰۳). (ویراستار)

به هنگام مرگ شاه تهدیدی برای تداوم سلسله پهلوی باشد؛ و سردار اسعد، رئیس ایل قدرتمند و هنوز مسلح بختیاری، به سادگی می‌توانست در زمره کسانی قرار بگیرد که به طور بالقوه تهدیدی برای تحقق این آرزوی شاه بودند.<sup>۱</sup>

سه وکیل مجلس هم که مصونیت پارلمانی‌شان در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۳۳ از سوی مجلس لغو شده بود از جمله بازداشت‌شدگان بودند: محمدتقی‌خان اسعد بختیاری (امیر جنگ)، امیرحسین‌خان ایلخان بختیاری، و میرزا ابراهیم‌خان قوام (قوام‌الملک)، رئیس ایلات خمسه در فارس. ودزورث بخشی از مباحثات مجلس در ارتباط با لغو مصونیت پارلمانی این اعضا را در گزارش خود آورده است. روز دهم دسامبر ۱۹۳۳، وزیر داخله طی نطقی در مجلس گفت:

حضار محترم استحضار دارند که از زمان شروع حرکت‌های مترقیانه کشور تحت اوامر اعلیحضرت همایونی چه جانفشانی‌هایی که در راه امنیت کشور صورت نگرفته است. متأسفانه در برخی موارد و مناطق برخی افراد این وضعیت را بر خلاف منافع شخصی‌شان یافته و به اقدامات عبثی متوسل گشته‌اند که بیشتر به حرکات مذبوحانه می‌ماند (تأیید حضار). جای بسی تأسف است که سه تن از وکلای مجلس یعنی امیرحسین‌خان ایلخان، محمدتقی‌خان اسعد (امیر جنگ سابق) و میرزا ابراهیم‌خان قوام شیرازی (قوام‌الملک سابق) به دست داشتن در وقایع اخیر متهم هستند. از آنجایی که این سه تن باید قانوناً تحت تعقیب قرار بگیرند، بدینوسیله از مجلس شورای ملی تقاضا دارد که از آنها سلب مصونیت پارلمانی نماید تا دولت بتواند طبق قانون آنها را مورد پیگرد قانونی قرار دهد.<sup>۲</sup>

چنانکه انتظار می‌رفت، مجلس نیز (به اتفاق آراء) به سلب مصونیت

۱. همان.

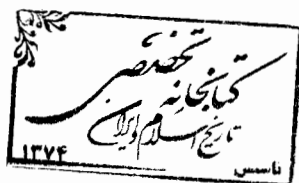
۲. ودزورث، گزارش شماره ۱۶۵۶ (۸۹۱،۰۰/۱۵۸۷)، مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۳۴.

پارلمانی این سه تن رای داد. ودزورث دلیل دستگیری‌های گسترده را اینگونه شرح می‌دهد:

هنوز معلوم نشده است که بر اساس چه شواهدی این اتهام خیانت را وارد کرده‌اند. پروفیسور اچ. بی. یانگ، استاد کالج آمریکایی تهران، که چندین دانشجوی بختیاری در کلاسهایش دارد، این داستان را برایم نقل کرده است: ریش سفیدان ایل طبق معمول برای صحبت درباره مسایل ایل، که قرار بود از ییلاق در غرب اصفهان به چراگاه قشلاقی در خوزستان راهی شوند، جمع شده بودند. متعاقب این جلسه، نامه مفصلی به «برادر» شان، خان بابا خان، رئیس بزرگ ایل نوشتند؛ ولی این نامه، که توسط یک پیک مخصوص فرستاده بودند، در اصفهان به دست مأموران دولتی افتاد. در آن حداقل به دو نکته اشاره شده بود که برای ایل عاقبت خوشی نداشت: یکی اشاره به محل ذخیره مهمات جنگی ایل، و دیگری به وضعیت سیاسی کشور؛ که در ارتباط با نکته اخیر افزوده بودند در صورت وقوع هر رویداد پیش‌بینی نشده - احتمالاً فوت شاه - موضع آنها، که سعی می‌کنم عبارت فارسی را لغت به لغت ترجمه کنم، این خواهد بود: «یکی برای همه، همه برای یکی.» سایر منابع نیز این داستان را با اختلافات اندکی در محتویات نامه، و همچنین داستان‌های دیگری را که درباره کشف مقادیر زیادی مهمات از دو یا چند اقامتگاه ییلاقی بر سر زبان‌هاست، تأیید کرده‌اند. طبق گزارش‌ها یک هیأت تحقیق درباره این مسئله در وزارت جنگ تشکیل شده است؛ همه زندانیان توسط دادستان نظامی مورد بازجویی قرار گرفته‌اند؛ و حکم اعدام برای پنج تن از سران بختیاری شامل سردار اسعد، برادرش امیر جنگ، و برادرزاده‌اش امیرحسین درخواست شده است.

این دستگیری‌ها دوباره به بحث داغ جانشینی شاه در بین مردم دامن زده است. مردم روزهای را به یاد می‌آوردند که پدر سردار اسعد

در سال ۱۹۰۹ جداً به فکر سرنگونی قاجارها و تأسیس یک سلسله بختیاری در ایران افتاده بود، و نیروهای بختیاری به سوی پایتخت راه افتادند و بیشترین تأثیر را در اعاده مشروطه و خلع محمدعلی شاه داشتند. به گفته یکی از منتقدان: «مسئله جانیشینی سلطنت به دغدغه ذهنی بزرگی برای شاه مبدل شده است.» البته نفس سؤال چیز تازه‌ای نیست. در طول سه سالی که در این پُست خدمت کرده‌ام، شاید مکررترین سئوالی که از کارکشتگان مسایل این کشور شده است این بوده که: «بعد از فوت شاه چه اتفاقی خواهد افتاد؟» پاسخ شاید این باشد که: «ممکن است هر چیزی اتفاق بیفتد. مسلماً دسیسه از هر طرف دور از انتظار نیست. حتماً در درون و بیرون ارتش چند دستگی ایجاد می‌شود. حتی شاید یکی از ژنرال‌های ارتش بر تخت پادشاهی بنشینند. البته ولیعهد ایران هم بدون حامی نیست، ولی مسلم است که منافع شخصی برای این حامیان هم انگیزه‌ای بسیار قوی خواهد بود.» می‌توانم نظری را که سه سال گذشته ابراز کرده بودم، حالا با اطمینان بیشتری به این پاسخ اضافه کنم: «تیمورتاش، وزیر سابق و قدر قدرت دربار، نابود شد زیرا شاه احساس می‌کرد که نمی‌تواند از وزیرش انتظار وفاداری داشته باشد، که چندان هم بی‌دلیل نبود. اگر شاه به کسی مظنون شود، او هم به سرنوشت مشابهی گرفتار خواهد شد. [در ایران] با یک مستبد شرقی سر و کار داریم که هیچ رحم و شفقتی ندارد؛ کسی که ذهنیت مردمش را خیلی خوب می‌داند، و ذاتاً فردی خشن و وحشی است؛ ولی وحشی به معنای غربی آن تا شرقی‌اش؛ و مهمتر از همه اینکه در سرسختی حسابگرانه و سلطه‌جویانه برای رسیدن به اهدافش تقریباً در میان ایرانی‌ها بی‌نظیر است.»<sup>۱</sup>



### مرگ سردار اسعد در زندان

کمی پس از ارسال این گزارش، آمریکا وزیر مختار جدیدی به نام ویلیام اچ. هورنی بروک، که از طرف شخص روزولت منصوب شده بود، به ایران فرستاد. هورنی بروک پیش از ترک آمریکا به قصد تهران، در معیت والاس اس. موری به کاخ سفید رفت. رییس جمهور آمریکا که علاقه خاصی به مسایل ایران و خاورمیانه داشت از هورنی بروک خواست مستقیماً و به طور مرتب گزارش‌هایی درباره وضعیت ایران برایش ارسال کند. هورنی بروک در اولین گزارشش نظری مساعد درباره رضا شاه و پیشرفت و مدرنیزه‌سازی ایران تحت رهبری او ابراز و در آن به رهایی ایران از سلطه و کنترل بریتانیا اشاره کرده بود. با وجود این، خیلی زود همچون سلفش هارت، از این توهمات رهایی یافت.

مرگ سردار اسعد در زندان، که به همان شیوه مرگ تیمورتاش اتفاق افتاد، حقیقت حکومت وحشتی را که بر ایران حاکم بود برایش مکشوف ساخت. هورنی بروک کمی بعد از ارسال گزارش «سکته قلبی» سردار اسعد در زندان، گزارش اعدام سران ایل بختیاری و احکام سنگین سایر متهمان را نیز به واشنگتن ارسال کرد. چندی طول نکشید که مجبور شد حکایت قتل عام زائران مرقد مقدس امام رضا در مشهد بین روزهای ۱۲ تا ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۵ را که با تیربار و سرنیزه به قتل رسیدند نیز گزارش کند. او پس از آن دیگر هیچ گزارشی درباره پیشرفت ایران تحت حکومت رضا شاه به واشنگتن ارسال نکرد.

هورنی بروک در تلگرامی مورخ ۲ آوریل ۱۹۳۴ گزارش داد: «بر اساس خبر کوتاهی که بدون هیچگونه توضیح در مطبوعات به چاپ رسیده است وزیر جنگ سابق جمعه شب بر اثر گیومه باز\* سکته مغزی گیومه بسته\*\* در گذشته است.»<sup>۱</sup> او در گزارش مورخ ۷ آوریلش مرگ

\*\* عیناً در متن اصلی گزارش به همین شکل آمده است. (ویراستار)

\* عیناً در متن اصلی گزارش به همین شکل آمده است. (ویراستار)

۱. هورنی بروک، تلگرام شماره ۸۹۱،۰۰/۱۵۰۹، مورخ ۲ آوریل ۱۹۳۴.

سردار اسعد را اینگونه شرح می‌دهد:

اگرچه رایج‌ترین اخبار درباره حوادث منتهی به دستگیری سردار اسعد و سایر سران ایل بختیاری در گزارش فوق [شماره ۱۶۵۶، مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۳۴] ذکر شد، کمتر کسی حاضر است به بختیاری‌ها، چه فرداً و چه جمعاً، وصله داشتن نقشه‌های خیانت کارانه بچسباند؛ حداکثر چیزی که به آنها نسبت می‌دهند نگاه داشتن جانب احتیاط و آماده بودن برای هر نوع اتفاقی پس از مرگ شاه است. آنهایی که با سردار اسعد آشنا هستند شک دارند که او واقعاً چنین نقشه‌ای در سر داشته و یا صاحب چنان قوت شخصیتی بوده که به فکر تأسیس سلسله پادشاهی در ایران افتاده باشد، بلکه او را شخص بی‌آزار و گوشه‌گیری می‌دانند که با الطاف شخصی شاه به پست مهم وزارت جنگ رسیده است. چند هفته پیش از انتشار مرگش شایع شده بود که او هم به سرنوشت صولت‌الدوله قشقائی و تیمورتاش دچار شده است. دیگر هیچ خبری از او نبود تا اینکه در روز ۳۱ مارس ۱۹۳۴ خبر کوتاهی در گوشه پرتی از روزنامه *اطلاعات* به چاپ رسید، که ترجمه‌اش به این ترتیب است: «جعفر قلی خان اسعد بختیاری جمعه شب در مریض‌خانه زندان قصر قاجار بر اثر سکنه مغزی درگذشت.» همین و بس. حتی یک کلمه یا یک سطر بیشتر هم در *اطلاعات* و یا روزنامه‌های دیگری که این خبر را به نقل از *اطلاعات* منتشر کردند چاپ نشد؛ ولی مسلم است که مردم تعبیر و تفسیرهای زیادی داشتند.

هورنی بروک سپس شرح می‌دهد که چگونه انگلیسی‌ها سعی داشتند مرگ سردار اسعد را به علل طبیعی نسبت بدهند:

طبق گفته دبیر بخش شرقی سفارت بریتانیا، سردار اسعد نزدیک به یک سال پیش هم دچار سکنه مغزی شده بود و به احتمال ضعیف مرگش در نتیجه همان علت طبیعی بوده است. ولی کمتر کسی این نظر را قبول دارد. مردم عموماً بر این باورند که سردار اسعد یکی

دیگر از قربانیان دو سیاست بی‌رحمانه شاه است: یکی محو عناصر فنودال در ایران که عشایر و سران عشایر نمونه آن هستند؛ و دیگری نابودی هر کسی که شاه تصور می‌کند ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم مانع از تداوم سلسله پهلوی بشود. البته، سیاست اول طبیعتاً بخشی از سیاست دوم و جامع‌تر از آن است.

مهمترین سئوالی که امروز ذهن مردم ایران را به خود مشغول کرده همان سئوالی است که یکی از سران بختیاری از آقای هریک یانگ، استاد کالج آمریکایی تهران پرسید- و به همین دلیل می‌توان گفت که ربط بیشتری با سرنوشت اسفناک سردار اسعد پیدا می‌کند- اینکه این وضع تا چند وقت دیگر می‌خواهد ادامه پیدا کند؟ و سئوال دوم، که در دل سئوال اول نهفته است، اینکه قربانی بعدی چه کسی است؟ اگرچه تمام اشخاصی که درباره وضعیت فوق با آنها صحبت کرده‌ام متفق القول هستند که شاید در تمام ایران کسی پیدا نشود که از شاه شدیداً منزجر و متنفر و مرعوب او نباشد، ولی ظاهراً داستان مرگ سردار اسعد حتی در میان بختیاری‌ها هم خون کسی را به جوش نیاورده است. شاید بتوان ریشه پذیرش خاموش و خویشتن‌دارانه این وضعیت را در ماهیت جبرگرایانه مذهب ایرانی‌ها پیدا کرد که نگرش این مردمان را به زندگی شکل می‌دهد و روح می‌بخشد. صرف نظر از این مسئله، هیچ واکنش قابل ذکری در مقابل این رویداد که دارد ماهیت یک سنت ثابت را از سوی شاه به خود می‌گیرد، صورت نگرفته است. با وجود این، تاریخ گذشته ایران نشان داده است که بالاخره کاسه صبر این مردم لبریز می‌شود، و من بر اساس مشاهدات اندک خودم و اطلاعاتی که از همکاران و سایرین به دست آورده‌ام شخصاً بر این باورم که ثمرهٔ بذر بغض و کینه‌ای که هم اینک در دل ایرانی‌ها کاشته می‌شود، محو شخصیت سلطه‌جوی شاه از صحنه ایران [در یک قیام] بر ضد سلسله پهلوی خواهد بود.



هورنی بروک سپس ماجرای آزادی ابراهیم قوام را از زندان قصر قاجار شرح می‌دهد:

با وجود این، چند روز قبل از نوروز یا همان اواسط ماه مارس، تهرانی‌ها در کمال تعجب شاهد آزادی قوام الملک، معروف به میرزا ابراهیم خان قوام، از زندان قصر قاجار بودند. او همزمان با سردار اسعد به زندان افتاده بود. آنهایی که پس از آزاد شدنش او را دیده‌اند می‌گویند با اینکه چهل و چند سال بیشتر ندارد همه موهایش سفید شده است. در عین حال، خود قوام الملک می‌گوید که در زندان رفتار خوبی با او داشتند و هر چه می‌خواست در اختیارش می‌گذاشتند، ولی هیچ وقت کوچکترین اشاره‌ای به دلایل حبسش نکردند.<sup>۱</sup>

هورنی بروک در یک گزارش دیگر به شرح ماجرای مرگ و تدفین سردار اسعد می‌پردازد:

از منابع دیگر شنیده‌ام که جسد سردار اسعد را بلافاصله با اسکورت نظامی از تهران به اصفهان فرستادند، و جسد را بیرون شهر نگاه داشتند تا اعضای خانواده و فامیلش را خبر کنند؛ سپس به آنها گفتند که مراسم تدفین فقط باید با حضور تعداد بسیار اندکی از فامیل نزدیک انجام شود و هیچ کس حق معاینه جسد را ندارد. کاردار هلند خیلی بجا گفت که «فقط در آلمان نیست که چنین رفتاری با اجساد مردگان می‌کنند» و معلوم است که اشاره‌اش به «وان در لوب»<sup>\*</sup> بود.

یکی از شایعاتی که درباره علت مرگ [سردار اسعد] وجود دارد، و یک همکار نیز تا حدودی آن را تأیید می‌کند - البته تا آنجایی که

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۲۲ (۱۵۹۰/۱۰۰/۱۹۱)، مورخ ۷ آوریل ۱۹۳۴.

\* مارینوس وان درلوب؛ انقلابی کمونیست هلندی‌الصل که در ۱۰ ژانویه ۱۹۳۴ در آلمان به اتهام آتش زدن رایشتاگ (مجلس آلمان) از طرف دولت نازی آلمان اعدام شد؛ و جنازه‌اش در محلی نامعلوم دفن شد. (ویراستار)

در این کشور شایعه خیز که منابع موثق اطلاعاتی محدودی دارد امکان داشته- این است که مرگ سردار اسعد متعاقب اطلاع شاه از قصد روحانیون برای شفاعت از او صورت گرفته است. ماجرا از این قرار است که روحانیون تصمیم داشتند به مناسبت برگزاری جشن نوروز در کاخ گلستان در ۲۱ مارس ۱۹۳۴ از شاه بخواهند که سردار اسعد را عفو کند. می‌گویند که شاه، پیش از ورود به سالی که روحانیون طبق روال معمول در آنجا به انتظار ورود شاه می‌نشستند، از قصد آنها اطلاع یافت. به هر حال، شاه بعد از ورود به سالن با حدت و شدت تمام به ملامت یکی از روحانیون پرداخت که در ماه اوت برای بلند شدن از جای خود در حضور اعلیحضرت سستی کرده بود. شاه چنان برافروخته بود و کلمات رکیکی در اشاره به بی‌احترامی ادعایی به کار می‌برد که می‌گویند روحانیون چنان ترسیدند که دیگر جرئت نکردند شفاعت سردار اسعد را بکنند. چند روز بعد، در شب ۲۹ مارس، اجل سردار اسعد سر رسید.<sup>۱</sup>

### سرنوشت سایر زندانی عشایر

هورنی‌بروک احکام کسانی را که با سردار اسعد دستگیر شده بودند نیز در گزارش خود شرح داده است. سی و پنج نفر در دادگاههای نظامی محاکمه شدند، و احکام صادره از سوی دادگاه «طی دو روز متوالی در روزنامه‌های فارسی‌زبان منتشر شد»:

اولین خبر مربوط به احکام صادره [از سوی دادگاه] در شماره عصر اطلاعات مورخ ۲۷ نوامبر منتشر شد، که ترجمه آن از این قرار است: «خیانت کاران و شورشیان بختیاری، قشقائی، بویر احمدی، و ممسنی زیر که در دادگاه نظامی به خیانت علیه کشور و شورش

۱. هورنی‌بروک، گزارش شماره ۲۹ (۱۵۹۲/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱۴ آوریل ۱۹۳۴.

مسلحانه محکوم شده بودند، اعدام شدند:

- ۱- محمدرضاخان بختیاری (سردار فاتح)
  - ۲- محمدجواد خان اسفندیاری (سردار اقبال)
  - ۳- علیمردان خان چهار لنگ
  - ۴- آقا گودرز احمد خسروی بختیاری
  - ۵- سرتیپ خان بویر احمدی
  - ۶- شکرالله خان بویر احمدی
  - ۷- حسین خان دره شیرینی قشقایی
  - ۸- امامقلی [رستم] خان ممسنی
- روزنامه ستاره جهان در شماره ۲۹ نوامبر خود پس از آوردن اسامی اعدام شدگان افزود که «حکم شورای جنگ اجرا شده و خیانت کاران فوق‌الذکر تیرباران شدند.» در روز ۲۸ نوامبر ۱۹۳۴، روزنامه اطلاعات و به دنبال آن روزنامه‌های دیگر، فهرستی از سایر اشخاصی که در دادگاه نظامی محاکمه شده بودند و احکام صادره برای آنها را منتشر ساخت، که به قرار زیر است:
- ۱- محمدتقی خان اسعد (امیر جنگ)، حبس ابد
  - ۲- اسماعیل خان زراسوند بختیاری، حبس ابد
  - ۳- موسی خان بختیاری (بهادر السلطنه)، حبس ابد
  - ۴- ملا خیرالله جنقی بختیاری، حبس ابد
  - ۵- منوچهر خان اسعد، ده سال حبس با اعمال شاقه
  - ۶- احمدخان ایلخان، ده سال حبس با اعمال شاقه
  - ۷- یوسف خان امیر مجاهد، ده سال حبس انفرادی
  - ۸- نصرت‌الله‌خان ایلخان، هشت سال حبس با اعمال شاقه
  - ۹- آقا اسکندر بابا احمدی بختیاری، هشت سال حبس با اعمال شاقه
  - ۱۰- مصطفی خان عجمی بهداروند بختیاری، هفت سال حبس انفرادی
  - ۱۱- خان بابا خان اسعد، شش سال حبس با اعمال شاقه
  - ۱۲- علی محمد خان ایل‌بیگ بختیاری، شش سال حبس با اعمال شاقه

- ۱۳- محمدخان اسعد (سالار اعظم)، پنج سال حبس با اعمال شاقه
- ۱۴- عبدالکریم خان اسفندیاری بختیاری، پنج سال حبس با اعمال شاقه
- ۱۵- میرزا آقا ایل بیگ بختیاری، پنج سال حبس با اعمال شاقه
- ۱۶- آقا لطف احمد خسروی بختیاری، پنج سال حبس انفرادی
- ۱۷- امیرحسین خان ایلخان، سه سال حبس با اعمال شاقه
- ۱۸- آقا نصرالله خان سولمولی بختیاری، سه سال حبس تأدیبی
- ۱۹- تیمورخان بختیاری، یک سال حبس تأدیبی

این عده هم تبرئه شدند:

۱- حاجی سلطان علی خان (شهاب السلطنه)

۲- محمدقلی خان اسعد (سردار بهادر)

۳- رحیم خان امیر بختیاری

۴- اسماعیل خان اسفندیاری

۵- پرویزخان اسفندیاری

۶- حبیب‌الله خان اسفندیاری

۷- علیمحمدخان ایلخان

۸- الیاس خان ایلخان

البته روزنامه‌ها فقط به ذکر نام این اشخاص بسنده کردند و هیچگونه توضیحی درباره احکام صادره ندادند.

با وجود این، هورنی بروک خودش درباره احکام صادره و برخی از این اشخاص نگون‌بخت چنین نظر می‌دهد:

چنانکه از گزارش‌های قبلی سفارت که ذکر آنها رفت استحضار دارید، دستگیری سردار اسعد و هم‌تایان بختیاری و ایلاتی دیگرش ظاهراً در پی لو رفتن نامه بابا خان صورت گرفت که هم اینک به هفت سال حبس محکوم شده است. هر چند باید اذعان داشت که محتوای نامه قدری غیرمحتاطانه بوده، ولی عموم مردم بر این باورند که چیزی بیشتر از یک پیش‌بینی عادی درباره اقداماتی که ایل باید در صورت فوت شاه انجام دهد، یعنی وحدت عمل در صورت

وقوع چنین اتفاقی، از آن نامه بر نمی آید. از همین اطلاعات اندکی که توانسته‌ام به دست بیاورم چنین بر می آید که دولت که نتوانسته محبوسین بختیاری و عشایر مجاور را در ارتباط با حادثه ۱۹۳۳ به خیانت محکوم کند، سعی دارد با توسل به بهانه شورش در سال ۱۹۲۹ که شرح آن در گزارش‌های مورخ ۱۳ و ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۹ سفارت رفته است، آنها را مجرم بشناسد. در آن موقع، به علت نارضایتی برخی از سران عشایر ساکن در منطقه بختیاری و مجاور آن از رهبران شان که بیشتر وقت خود را در تهران می‌گذرانند، شورشی بر ضد آنها آغاز شد و دولت، سردار اسعد و برادرش محمدتقی خان اسعد بختیاری (امیر جنگ) را برای خواباندن غائله به آنجا فرستاد. از آنجایی که آنها موفق به سرکوب شورش نشدند، دولت ناچار نیروهای نظامی خود را به محل اعزام کرد. همه هشت نفری که اعدام شده‌اند از سران شورشی بودند، از جمله سردار اقبال، سردار فاتح (متولد ۱۸۸۶)، پسر فرهیخته ایلخان سابق و برادر ایلخان فعلی)، علیمردان خان، سرتیپ خان و شکرالله خان، که این دو نفر اخیر مردان جوانی بودند.

از آن عده‌ای هم که به حبس محکوم شده‌اند سالاراعظم، برادر امیر جنگ، آدم کاملاً بی‌آزاری است که به سوزن‌دوزی اعتیاد دارد و می‌گویند که دارد یک روبالشی با تصویر شاه می‌دوزد و مطمئن است که وقتی کامل شود و شاه آن را ببیند، از زندان آزادش می‌کند. بریدن فقط هفت سال زندان برای باباخان که ادعا می‌کنند مخاطب اصلی نامه لو رفته سال ۱۹۳۴ بوده حکم نسبتاً سبکی به نظر می‌رسد که مردم آن را به خاطر زیرکی بیش از حدش می‌دانند. می‌گویند چند سال پیش که تعدادی از مقامات به خانه‌اش رفته بودند از اینکه هیچ عکسی از اعلیحضرت بر دیوار خانه‌اش نبوده گله کردند، و خان بابا هم دستش را روی سینه‌اش گذاشته بود و با شوز و حرارتی تصنعی گفته بود: «درست است، ولی من از آنهایی

هستم که عکس شاه را همیشه در قلبم نگاه می‌دارم.»

می‌گویند در میان تمام اقداماتی که شاه بر ضد عشایر و قبایل ایران انجام داده، که با تلاش برای تضعیف قدرت شیخ محمره آغاز شد و با اقداماتی بر ضد کردها، ترکمن‌ها، قشقایی‌ها، لرها و قوام‌ها ادامه یافت، کارهایی که علیه بختیاری‌ها و عشایر مجاورشان کرده از همه خشونت‌آمیزتر بوده است. از قرار معلوم دولت به محاکمه اعضای سرشناس عشایر جنوب در دادگاههای نظامی بسنده نکرده و طی دو ماه گذشته ارزیاب‌هایی نیز به زمین‌های ایل بختیاری فرستاده است تا املاک متعلق به سران سرشناس بختیاری را با هدف معامله اجباری آنها با املاک دیگری در گوشه و کنار ایران ارزش‌گذاری کنند. بعید است اقدام فعلی دولت موجب شورش عشایر بختیاری شود؛ زیرا ارتش به قدری مطیع شاه است که اجازه نمی‌دهد هیچگونه شورشی سر برآورد. علاوه بر این، شاید بد نباشد نظر فرزند تحصیل کرده یکی از سران بختیاری را هم نقل کنم که معتقد است «هیچ کاری از دستان بر نمی‌آید». که می‌توان آن را نظر همه کسانی دانست که مستقیم یا غیرمستقیم درگیر این مسئله هستند. «خواست خداست.» این همان جمله‌ایست که بختیاری‌ها و ایرانی‌ها وقتی کاری از دستان بر نمی‌آید برای پوشاندن ضعفشان می‌گویند، ولی وقتی آتش فروخورده خشم ملت زبانه بکشد، آن وقت «خواست خدا» احتمالاً به شکل دیگری خود را نشان خواهد داد. در گزارش شماره ۲۲ مورخ ۷ آوریل ۱۹۳۴ سفارت به این نکته اشاره کرد که اعدام سردار اسعد بیانگر اجرای یک سیاست دوگانه از سوی شاه است: یکی محو عناصر فتوئدال در ایران که عشایر و سران عشایر نمونه آن هستند، و دیگری نابودی هر کسی که شاه تصور می‌کند ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم مانع از تداوم سلسله پهلوی شود، که البته سیاست اول طبیعتاً بخشی از سیاست دوم و جامع‌تر از آن است. تنها مرور ایام می‌تواند نشان

دهد که آیا شاه با اقداماتش بذر زوال سلسله‌اش را کاشته و یا واقعاً سلسله پهلوی را مستحکم‌تر ساخته است. از این دو شق، اولی محتمل‌تر است.<sup>۱</sup>

[هورنی‌بروک] واکنش انگلیسی‌ها به همه این وقایع را نیز کاملاً ثبت و ضبط کرده است:

طی صحبت‌هایی با دبیر بخش امور شرقی سفارت بریتانیا، آقای ترات، که چند سالی در ایران خدمت کرده است، مراتب تأسف بسیار عمیقم را از اقدامات دولت [ایران] ابراز کردم و آن را بیش از حد خشونت‌آمیز خواندم. به نظر دبیر بخش امور شرقی سفارت بریتانیا، که احتمالاً از هر عضو دیگر سفارت بریتانیا با شرایط ایران آشناتر است، اقدام دولت ایران در این مورد خاص بجای آنکه جانشینی موروثی - یعنی هدف احتمالی‌اش - را تضمین کند، به احتمال قوی به نارضایتی در میان عشایر دامن خواهد زد که این آتش خشم تا زمان مرگ شاه زیر خاکستر خواهد ماند و آنگاه خود را به صورت شورش علنی نشان خواهد داد.<sup>۲، \*</sup>

### باستیل ایران

گزارش‌های متعددی مؤید آن است که متعاقب قتل‌ها و دستگیری‌های سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴، رضا شاه بی‌محابا دست به وحشت‌افکنی در میان مردم و ارباب اشخاص سرشناس و شهروندان عادی زد. برخی از زندانیان سیاسی این دوره سیاه در زندان قصر قاجار محبوس بودند، که هارت آن را باستیل ایران و یا سینگ سینگ ایران

۱. هورنی‌بروک، گزارش شماره ۲۷۵ (۱۵۹۸/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۳۴؛ گزارش شماره ۲۸۱ (۱۵۹۹/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۴ دسامبر ۱۹۳۴.

۲. همان.

\* این پیش‌بینی ترات، که از قضا پس از شهریور ۲۰ نقش‌های مهمی در ایران بازی کرد، بسیار جالب توجه است. (ویراستار)

نامیده بود. طرح زندان قصر قاجار را که در سال ۱۹۲۹ بنا شد، تیمورتاش پس از بازدید از چند زندان در اروپا داده بود تا «منزل مناسبی برای زندانیان سیاسی باشد.» در همین جا بود که خود تیمورتاش نیز محبوس شد و نهایتاً درگذشت. «این ساختمان عظیم یک طبقه که از بارزترین نشانه‌های حومه شمالشرق تهران است» آشکارا با این هدف طراحی شده بود که بر دل «مجرمان سیاسی» احتمالی رعب و وحشت بیندازد.<sup>۱</sup>

بر اساس گزارش کاردار موقت سفارت آمریکا جیمز اس. موس پسر، نام زندان در سال ۱۹۳۸ به دستور شاه تغییر کرد: «احتراماً به عرض وزارت [امور خارجه] می‌رساند که به دستور شاه از امروز نام زندان مجرمان سیاسی ایران معروف به قصر قاجار به بی‌سیم (معادل wireless انگلیسی) تغییر کرد. یک ایستگاه بی‌سیم نظامی دقیقاً در ضلع شمالی زندان مستقر شده است. این نام به فرهنگستان زبان فارسی ارجاع نشده است، ولی رد آن بعید می‌نماید.»<sup>۲</sup>

در آوریل ۱۹۳۵، کاردار سفارت آمریکا جی. ریوز چایلدز\* به همراه عده‌ای از دانشجویان جامعه‌شناسی کالج آمریکایی از این زندان بازدید کرد:

زندان گنجایش ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ زندانی را دارد و معمولاً همین تعداد زندانی هم در آن محبوس هستند. نظم و نظام حاکم در زندان قصر قاجار و امکانات انسانی که در اختیار زندانیان قرار می‌گیرد، و همچنین فهم و شعور رئیس آن من را شدیداً تحت‌تأثیر قرار داد. متوجه شدم که چند سلول به زندانیان سیاسی اختصاص دارد و تعدادی از زندانیان سیاسی را نیز دیدم؛ از جمله بسیاری از زندانیان

۱. جی. ریوز چایلدز، کاردار موقت، گزارش شماره ۴۱۶ (۸/۱۳۱/۸۹۱)، مورخ ۱۵ آوریل ۱۹۳۵.

۲. موس، گزارش شماره ۱۳۶۲ (۸/۱۳۱/۸۹۱)، مورخ ۴ اوت ۱۹۳۸.



ایل بختیاری که اخیراً به حبس به مدت‌های مختلف محکوم شده بودند؛ و امکاناتی که در اختیار آنها بود فقط یک حمام خصوصی و دستگاه رادیو کم داشت. مگر اینکه چند روز قبل از بازدید ما به زندانی‌ها غذای ویژه داده باشند تا ظاهری سر حال و شکم سیر پیدا کنند، والا باید بگویم که آدم با دیدن آنها ناچار به این نتیجه می‌رسید که وضع‌شان از این نظر کم و کسری ندارد. در آخر هم میهمان رئیس زندان بودیم که به همه سؤال‌های ما پاسخ داد. وقتی یک نفر از رییس زندان پرسید که زندانیان سیاسی چند ساعت حق ملاقات با دوستانشان دارند، او پاسخ داد که «مگر زندانیان سیاسی دوست هم دارند؟»<sup>۱</sup>

#### میهمانان تازه قصر قاجار: دشتی، رهنما، و دیگران

چایلدز فقط چهار روز بعد از ارسال گزارش بازدیدش از زندان قصر خیر داد که نام چند شخصیت سرشناس دیگر هم به فهرست میهمانان زندان اضافه شده است. دو تن از تازه‌واردان علی دشتی و زین‌العابدین رهنما، از وکلای برجسته مجلس و مدیر روزنامه بودند. برادر رهنما، الف. ر. تجدد (شیخ‌العراقین‌زاده) را نیز برای خالی نبودن عریضه به زندان انداخته بودند. از آن عجیب‌تر دستگیری فرج‌الله بهرامی، «وزیر سابق پست و تلگراف، که اخیراً استاندار خراسان شده، و دستیارش میرزا موسی خان مهمام» بود چایلدز ادامه می‌دهد:

تنها اعلان عمومی در ارتباط با اقدام دولت یک خبر کوتاه در مطبوعات فارسی‌زبان در ۱۶ آوریل بود که از بسته شدن روزنامه شفق سرخ از سوی وزارت معارف، و ابطال مجوز مدیر مسئولی رهنما در روزنامه ایران خبر می‌داد؛ با این توضیح که روزنامه ایران با یک مدیر مسئول جدید همچنان به کار خود ادامه خواهد داد.

۱. چایلدز، گزارش شماره ۴۱۶ (۸۹۱، ۱۳۱/۴)، مورخ ۱۵ آوریل ۱۹۳۵.

استحضار دارید که هم دشتی و هم رهنما در انتخابات مجلس دهم رأی نیاوردند و مصونیت پارلمانی‌شان به اعتبار نمایندگی مجلس نهم نیز همین چند روز پیش منقضی شد. رهنما بیشتر زندگی حرفه‌ایش را وقف روزنامه‌نگاری کرده است. از همکاری دشتی نیز همین بس که بگویم زندگی حرفه‌ای او نیز همانند رهنما عمدتاً وقف روزنامه‌نگاری بوده، هر چند شفق سرخ هیچ وقت به اندازه ایران که حکم بلندگوی نیمه رسمی دولت را داشت و رهنما مدیرش بود، معروف نشد. از همان جشنی که به مناسبت نوروز در کاخ شاه برگزار شد و طی آن اعلیحضرت علناً زبان به شکوه از روزنامه‌های فارسی‌زبان پایتخت گشود، می‌شد نشانه‌هایی از ناخشنودی شاه از رهنما و دشتی یافت. بعضی‌ها علت مغضوب شدن دشتی را یک سلسله مقالات طنز درباره مالیات‌بندی می‌دانند که با امضای «درشکه‌چی» در روزنامه شفق سرخ به مدیریت دشتی به چاپ می‌رسید. چنانکه وزارت امور خارجه استحضار دارد، به رغم سانسور شدید مطبوعات توسط نظمی، اخیراً مدیران روزنامه‌ها آزادی عمل بیشتری برای انتخاب مطالب قابل چاپ به صلاحدید خود پیدا کرده بودند.

شاید جرم اصلی تجدد این بوده که برادر رهنماست؛ هر چند که قبلاً وکیل مجلس و مدیر روزنامه تجلّد، که دیگر منتشر نمی‌شود، نیز بود. [قبلاً نیز] در سپتامبر ۱۹۲۶ او را به همراه چند افسر ارتش به اتهام توطئه برای سوء قصد علیه شاه دستگیر کرده بودند. پس از آزادی از زندان مجبور شد کشور را ترک کند و در عراق ساکن شد. ولی بعد از مدتی با اجازه دولت به ایران بازگشت و در کسوت قضاوت مشغول به کار شد.

چایلدز علت احتمالی بازداشت بهرامی و دستیارش، مهم، را نیز شرح می‌دهد:

میرزا فرج‌الله‌خان بهرامی از ماه مارس ۱۹۳۲ تا سپتامبر ۱۹۳۳

تصدی وزارت پست و تلگراف را بر عهده داشت، در حالی که پیش از این نیز منشی خصوصی شاه، فرماندار اصفهان و استاندار فارس بود. از سال ۱۹۳۳ تا نیمه دوم ۱۹۳۴ هم عهده‌دار استانداری خراسان بود که درست قبل از دیدار شرق‌شناسان خارجی از مقبره فردوسی از کار بر کنار شد و این مسئله در همان موقع هم سر و صدای زیادی به پا کرد. آن موقع می‌گفتند که برکناری‌اش به این دلیل بوده که وقتی شاه به او دستور داده بود تدارک اقامت شرق‌شناسان خارجی را ببیند به شاه گزارش داد که در آن فرصت کم نمی‌تواند محل مناسبی در مشهد برای آنها فراهم کند. با وجود این، برخی دیگر می‌گویند که عزل او دلیل مهمتری داشته است. از این قرار که بهرامی بی‌عقلی کرده و محتویات نامه‌ی امضایی‌اش را که پیش از دیدار اعلیحضرت از مشهد خبر از توطئه سوء قصد به جان شاه را می‌داد، مستقیماً به عرض خود شاه رسانده بود. می‌گویند که شاه از اینکه بهرامی ظاهراً بدون اتخاذ تدابیر امنیتی لازم برای حفاظت از جان اعلیحضرت، آنگونه که شخص شاه لازم می‌دانست، مسئله را مستقیماً به عرض خود او رسانده است از دستش بسیار عصبانی شده بود. بازداشت میرزا موسی خان مهام به همراه بهرامی نیز ظاهراً به این دلیل بوده که آنها رابطه دوستی دراز مدتی داشته‌اند. مهام قبلاً در اصفهان هم با بهرامی بوده و سپس در دوره تصدی وزارت پست و تلگراف معاون وزیر شده و پس از انتصاب بهرامی در پست استانداری خراسان، شهردار مشهد شده بود.

البته چایلدز خاطر نشان می‌کند که همه این دلایل چیزی جز حدس و گمان نیست. هیچکس دلیل واقعی را نمی‌دانست، حتی وزرای عالی‌رتبه: البته همه این دلایلی که برای مغضوب شدن بازداشت شدگان نزد شاه آوردم بر پایه حدس و گمان است. فقط شخص شاه، که معمولاً آدم توداری است، دلیل واقعی خوار و خفیف شدن آنها را

می‌داند. وقتی از یک مقام بلندپایه پرسیدم که دستگیری این افراد واقعاً چه دلیلی داشته، گفت «مگر کسی واقعاً می‌داند چرا تیمورتاش به آن حال و روز افتاد؟» و با این پاسخ هوشمندانه نشان داد که دریافتن حقیقت در چنین شرایطی چقدر دشوار است. در ارتباط با دستگیری‌های اخیر، مغضوب شدن این اشخاص احتمالاً دلایل مختلفی داشته، از جمله چنانکه می‌گویند این دلیل که اشخاص فوق با تیمورتاش دوستی داشته‌اند. خبر موثق صحبتهای شاه با یک مقام ایرانی که به هنگام دیدار شاه از مشهد برای شرکت در هزاره فردوسی به استقبالش رفته بود علاوه بر روشن کردن برخی زوایای شخصیت شاه، مشکل پی بردن به دلایل واقعی خوار و خفیف شدن بازداشت‌شدگان را خیلی بهتر نشان می‌دهد. می‌گویند که این مقام ایرانی برای چاپلوسی نزد اعلیحضرت گفت که فقط شاید یکی از شاهان سابق ایران، یعنی نادر شاه، را بتوان تا حدودی با اعلیحضرت مقایسه کرد. شاه با شنیدن این تملق گفت: «چی؟ آن مرد که راهزن را می‌گویی؟» و افزود که نه زندگی ما و نه شخصیت ما با هم هیچ شباهتی ندارد. شاه همچنین گفت: «بزرگترین ایراد نادر شاه این بود که نمی‌توانست جلوی زبانش را نگه دارد، ولی من خیلی خوب فایده این کار را می‌دانم.»<sup>۱</sup>

این پنج نفر از بخت بلندشان فقط مدت کوتاهی میهمان قصر قاجار بودند و به سرنوشت تیمورتاش و سردار اسعد گرفتار نشدند.\* هورنی بروک مجازات آنها را اینگونه گزارش می‌کند: «سفارت از طریق

۱. چایلدز، گزارش شماره ۴۲۲ (۱۶۰۱/۱۶۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱۹ آوریل ۱۹۳۵.

\* ظاهراً مخبرالسلطنه برای آنها وساطت کرده بود: «رهنما، تجدد برادرش، بهرامی رئیس اسبق دفتر مخصوص و دشتی به علی که نمی‌دانم توقیف بودند، با رهنما خصوصیتی داشتم. چند ماه هم معاون من بود. روزی به خیال من رسید که توسطی بکنم. در شرفیابی عرض کردم... رهنما و دشتی و بهرامی اگر تقصیرشان قابل عفو است استدعای عفو دارند... فرمودند آنها را بخشیدم. بروند به ولایت خودشان؛ و منظور رهنما و تجدد بود توطیناً عراقی‌اند. بهرامی و دشتی هم بنا شد از تهران بروند.» (هدایت، ۴۱۲). (ویراستار)

یک منبع موثق ایرانی اطلاع یافته است که وزیر سابق پست و تلگراف، بهرامی، به ملایر تبعید شده است؛ دشتی، مدیر سابق شفق سرخ، که مریض حال و در مریضخانه نظمیہ بستری است، بعد از بهبود حالش به بوشهر که نماینده آن شهر در مجلس نهم بود تبعید خواهد شد؛ و به رهنما، مدیر روزنامه ایران و برادرش تجدد هم اجازه خروج از ایران داده‌اند و این دو نفر هم اینک در لبنان به سر می‌برند.<sup>۱</sup>

### قربانی بعدی: حضرت اشرف دادگر

طبق گزارش چایلدز در همان روز ارسال خیر مربوط به حبس دشتی و رهنما (۱۹ آوریل ۱۹۳۵) و یا حوالی آن، «مقامات بی‌مقدمه دست به کار اقداماتی بر ضد حضرت اشرف دادگر، رییس مجلس، شدند.» با وجود این، ظاهراً این بار انگلیسی‌ها با مداخله خود جان این نوکرشان را نجات دادند:

یک یا دو روز پس از حبس آقایان دشتی، رهنما و بهرامی ظاهراً یک نگهبان پلیس حوالی خانه دادگر گماشتند. می‌گویند به محض اینکه دادگر خبردار شد که ناگهان تحت نظر پلیس قرار گرفته است، با شاه تماس گرفت و از او خواست که اجازه خروج از کشور را به او بدهد، و قول داد که هرگز به کشور بازنگردد. همه متفق‌القول می‌گویند که به هر حال اجازه خروج از مملکت را به او دادند و یک گذرنامه هم برایش صادر کردند، و او هم در حدود ۲۱ آوریل به همراه پسرش عازم مرز شد. طبق برخی شایعات او را لب مرز دستگیر کرده و برای حبس به تهران آورده‌اند؛ ولی کسی این شایعات را تأیید نکرده است، کما اینکه وزیر مختار بریتانیا هم می‌گوید که معاون وزارت خارجه ایران اطمینان داده که دادگر از کشور خارج شده است.

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۴۸۲ (۸۹۱،۰۰/۱۶۰۸)، مورخ ۲۲ ژوئن ۱۹۳۵.

چایلندز سپس تلاش می‌کند دلایل مغضوب شدن دادگر را که سابقه همکاری‌اش با رضا شاه به کودتای ۱۹۲۱ بر می‌گشت پیدا کند:

بیشتر مردم گمان می‌کنند که اقدام بی‌مقدمه علیه دادگر به همان دلایلی صورت گرفته که دشتی و رهنما حبس شدند. در گزارش قبلی‌ام به مشکل پی بردن به دلایل واقعی شاه برای اقدام علیه این شخصیت‌های سرشناس اشاره کرده بودم. ناظران بدبین‌تر مسئله ملک و املاک عظیم دادگر در تهران و شهرهای دیگر را پیش می‌کشند و دلیل تمایل شاه به خلاص شدن از شر او را تصاحب این املاک می‌دانند؛ در حالی که برخی دیگر می‌گویند با توجه به اخلاق شاه کاملاً طبیعی است که از هر فرصتی برای خلاص شدن از شر کسانی مانند رهنما و دشتی که در قدرت گرفتن یاری‌اش کرده بودند، استفاده کند. رهنما در مجلس موسسان که در سال ۱۹۲۵ تشکیل شد، پیشنهاد پادشاهی رییس‌الوزرای سابق را داده و دشتی هم از این پیشنهاد حمایت کرده بود.

چایلندز نظر غالب درباره دلایل اقدامات شاه علیه دشتی، رهنما و دادگر را اینگونه بیان می‌کند:

دلیلی که برای اقدام شاه می‌آورند و هم اینکه دارد طرفداران زیادی هم پیدا می‌کند، این است که تلاش رهنما و دشتی در مجلس برای اعاده تمامیت و استقلال دوباره این نهاد، شاه را به اقدام بر ضد آنها واداشته است. می‌گویند که عده‌ای از مجلسی‌ها از وضع مجلس ناراضی و خواهان اعاده تمامیت و استقلال این نهاد بودند. می‌گویند که این مجلسی‌ها از اینکه شاه بیش از پیش مجلس را به نهادی فرمایشی تبدیل کرده، به ویژه برای تصویب طرح‌های مالیاتی‌اش بسیار دلخور هستند. می‌گویند این گروه مقالاتی را که در گزارش قبلی‌ام اشاره کردم که در روزنامه *شفق سرخ* به چاپ رسیده و در آنها از اقدامات مالیاتی دولت به نرمی انتقاد شده بود، نوشته‌اند تا نقطه آغازی برای یک حرکت سازمان‌یافته در مجلس با

هدف اعاده قدرت و مرجعیت این نهاد باشد. هر چند ادعا می‌کنند که دادگر با این عده همدست نبوده، می‌گویند شاه به این دلیل از دستش عصبانی شده است که تلاش‌های دشتی و رهنما را برای به راه انداختن چنین حرکتی به او گزارش نکرده بود.

چایلدز گزارش خود را با صحبت درباره واقیعت «مشروطه» تحت حاکمیت رضا شاه خاتمه می‌دهد:

کم نیستند نمایندگان که معتقدند شاه به خاطر نگرانی از اقدام مستقل دشتی و رهنما شاید تشکیل مجلس دهم را که قرار است تا چند هفته دیگر کارش را شروع کند به مدت نامعلومی به تعویق بیندازد. برخی دیگر هم که با گروه اول مخالفند می‌گویند شاه ظاهر و شیخ یک نظام مشروطه را که در وجود مجلس تبلور می‌یابد به نفع خود دانسته و احتمالاً نهاد بی‌خاصیتی را که کاملاً زیر سلطه‌اش است، و برای ساده‌لوحانی که هنوز سایه یک چیز را از خود آن تشخیص نمی‌دهند، توهم یک نظام مشروطه را ایجاد می‌کند، به این سادگی منحل نخواهد کرد.<sup>۱</sup>

### تبعید مصدق و تقی‌زاده

یکی از تبعیدشدگان سال ۱۹۲۷، یعنی دکتر محمد مصدق، که وکیل مجلس بود، طی نطقی از اقدامات مالی دربار شاهنشاهی انتقاد کرده بود. سیدحسن تقی‌زاده هم که یکی دیگر از وکلای مجلس بود از رویه تصویب لوایح مالی با قید دو فوریت - یعنی بدون بحث و بررسی نمایندگان پیش از رای‌گیری شدیداً انتقاد کرده بود. این هر دو وکیل مجلس خشم ملوکانه را برانگیختند. هارت در گزارش خود شرح می‌دهد که چه بلایی بر سرشان آمد: «در این ارتباط، وزارت امور خارجه حتماً سرنوشت مصدق را که شخصی ثروتمند، تحصیل کرده و با کفایت، و

۱. چایلدز، گزارش شماره ۴۳۷ (۱۶۰۳/۱۶۱،۰۰)، مورخ ۴ مه ۱۹۳۵.

وکیل سابق مجلس و چندین بار وزیر کابینه دولت بود به خاطر دارد. مصدق سه سال پیش در صحبت‌هایش درباره لایحه بودجه به سوء استفاده‌های مقامات دربار هم اشاره کرد. او سپس به نزد شاه احضار شد و در آنجا توضیح داد که از گفتن این حرف‌ها فقط صلاح اعلیحضرت را در نظر داشته است. البته توضیحاتش هیچ فایده‌ای نداشت و پس از چند ماه آزار و اذیت به روستای زادگاهش تبعید شد که هنوز هم در آنجا به سر می‌برد.<sup>۱</sup>

هافمن فیلیپ متن سخنرانی تقی‌زاده را که در ۲۹ فوریه ۱۹۲۸/۱۹ اسفند ۱۳۰۶ در مجلس ایراد کرده بود، در گزارش خود آورده است:

در سایر کشورها، دولت برای اطلاع عموم ابتدا لوایحش را در مطبوعات منتشر می‌کند. در مملکت ما حتی وکلای مجلس هم چیزی درباره این لوایح نمی‌دانند. لوایح با قید فوریت و ناگهان به مجلس ارایه می‌شوند. طبق اصول بنیادین قانون اساسی لایحه بودجه باید شش ماه قبل از پایان سال تسلیم مجلس شود. ولی ما باید تا آخرین روزهای ماه آخر سال انتظار بکشیم تا بالاخره لایحه بودجه را با قید فوریت به مجلس تسلیم کنند و آن وقت هم از ما انتظار دارند بدون آنکه حتی بدانیم درون این لایحه چه نوشته است آن را تصویب کنیم. یکی از مهمترین وظایف مجلس نظارت بر بودجه است. مجلس باید درباره همه جزئیات بودجه اظهار نظر کند. سه ماه پیش بررسی کلیات بودجه شاهنشاهی در دستور کار قرار گرفت و سپس از دستور کار مجلس خارج شد. لایحه بودجه احتمالاً با این قصد و غرض از دستور کار خارج شد تا دوباره آن را در پایان سال به مجلس ارایه بدهند و از ما بخواهند که فوراً تصویب کنیم. لایحه بودجه اصول کلی سیاست‌های مملکت را مشخص می‌کند و باید مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. شاید خود

۱. هارت، گزارش شماره ۱۳۲ (۱۳۲۱/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۳۰.



من با ۹۹ درصد لوایحی که تا بحال به رای گذاشته شده مخالف بوده‌ام. نظرم هم این بود که همه اقلام بودجه در ردیف‌های جداگانه‌ای نوشته شوند تا بتوانیم آنها را یک به یک مورد بحث و بررسی قرار بدهیم.

خوشبختانه مملکت موانع عدیده‌ای را پشت سر گذاشته است. حالا زمان آن است که طرح‌هایی عملی برای پیشرفت و سعادت کشور تدوین شود. مملکت ما در یک مقطع حساس تاریخی است. هم اینک فرصتی استثنائی، تاریخی و فوق‌العاده پیش روی ماست که باید از آن استفاده کنیم. یکصد سال پیش این کشور در قید و بندهایی بود که ریشه در [قرارداد] ترکمنچای داشت. کل بودجه باید در اختیار مجلس قرار بگیرد تا مشخص کند کدام اقلام مهم و کدام اقلام مهمتر هستند. وظیفه وجدانی خود می‌دانم که این نکته را به آقایان محترم متذکر شوم. نظام آموزش و پرورش عمومی را باید گسترش داد و وقتی توده مردم در مسیر آموزش و رشد قدم بردارند آنگاه نگرانی‌ها از بین خواهد رفت. آموزش و پرورش شرط لازم برای هر گونه اصلاحاتی است. تا جایی که به لایحه بودجه مربوط می‌شود، به اعتقاد من باید مفصلاً مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. هیچ وقت فکر نمی‌کردم که لایحه بودجه در این موقع شب ناگهان از آسمان به صحن مجلس می‌افتد و ظرف یک ساعت هم کارش تمام می‌شود و از مجلس بیرون می‌رود. به نظر من مجلس باید ده روز روی لایحه بودجه کار کند، چون لایحه مزبور مبنا و اساس همه اصلاحات مملکت را تشکیل می‌دهد.<sup>۱</sup>

هارت «مشکلاتی» را که تقی‌زاده بعد از نطقش در مجلس با آنها مواجه شد شرح می‌دهد:

[وزارت امور خارجه] حتماً به خاطر دارد که تقی‌زاده، که دوست

۱. فیلیپ، گزارش شماره ۵۶۶ (۸۹۱/۴۱۴)، مورخ ۲۴ مارس ۱۹۲۸.

صمیمی مصدق بود، نیز به سبب بیانات متهورانه‌اش در مجلس در همان زمان مورد آزار و اذیت‌های فراوان قرار گرفت. آقای صالح، مترجم سفارت، می‌گوید که تقی‌زاده در طول آن مدت چند بار به خانه‌اش سر زده و حتی گفته است از آن می‌ترسد که مبادا آنقدر گرسنگی‌اش بدهند تا بمیرد. اگرچه مشکلات تقی‌زاده ظاهراً کمتر شده است، ولی به نظر نمی‌رسد که هیچ‌کسی جرئت کرده باشد از زمان اتفاقاتی که در بالا به آن اشاره شد بی‌پرده با شاه صحبت کند، که البته در چنین شرایطی چندان هم تعجبی ندارد. از نظر ممدوح شوکت بی، سفیر ترکیه، این مسئله خیلی مهم است؛ او اعتقاد دارد با ترسی که اعلیحضرت به جان زیردستانش می‌اندازد، که گاه تقریباً به رعب و وحشت بیشتر نزدیک است، دیگر امکان ندارد کسی جز مجیزگویی‌های متملقانه چیز دیگری به او بگوید. سفیر ترکیه گفت که ژنرال کریم آقا [بوذرجمهری]، وزیر سابق فواید عامه، که هم اینک شهردار تهران است، هر حرفی را که از دهان شاه بیرون می‌آید تمجید و تحسین می‌کند و به همین خاطر نفوذ خطرناکی بر روی شاه دارد.<sup>۱</sup>

با وجود این، در سال ۱۹۳۵ سیدحسن تقی‌زاده، که به هنگام امضای قرارداد امتیاز نفت در سال ۱۹۳۳ وزیر مالیه بود، باز هم به دردسر افتاد. یک روزنامه فرانسوی اخباری منفی درباره ایران منتشر کرده بود، و تقی‌زاده که در آن زمان وزیر مختار ایران در پاریس بود، تلاش کافی برای «سرکوب» روزنامه خطاکار مبذول نکرده بود. البته شانس که داشت این بود که وقتی او را به ایران فراخواندند در کشور نبود؛ از دستور سرپیچی کرد و چون زنش آلمانی بود به آلمان رفت. البته مشکل بتوان باور داشت که رضا شاه واقعاً فکر می‌کرد می‌تواند همانطور که با مطبوعات ایران رفتار می‌کند با مطبوعات فرانسه هم رفتار کند. از نظر

۱. هارت، گزارش شماره ۱۳۲ (۸۹۱،۰۰/۲۲۱)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۳۰.

هورنی بروک، «کفایت و دولتمردی [تقی‌زاده] بر اکثر مردم ایران پوشیده نبود، و او بقدری محبوبیت داشت که مسلماً نمی‌توانست برای مدتی طولانی در یک پُست عالی در این رژیم خدمت کند. شاه هم از این اتفاق استفاده کرد تا یکی دیگر از مدعیان احتمالی تاج و تخت و ریاست جمهوری ایران را عزل و بی‌آبرو کند.» اتفاقی که برای تقی‌زاده افتاد به هورنی بروک فرصت داد تا حکومت وحشت [رضا شاه] را توصیف کند و بگوید که دستگاه جاسوسی‌اش روی دستگاه‌های جاسوسی دیگری را که «دولت‌ها در زمان جنگ دارند» سفید کرده است: از زمان جلوس رضا شاه به تخت پادشاهی تاریخی سیاسی ایران مشحون از حوادث مشابهی بوده است. البته لازم نیست فهرست طولیل مرگ‌های ناگهانی، محبوسین و یا آنهایی را که از کشور تبعید شده‌اند، در اینجا بازگو کنم. بایگانی وزارت امور خارجه حاوی گزارش‌های متعددی درباره این موارد است، ولی شاید ذکر حوادث مشابهی که طی دو یا سه ماه گذشته اتفاق افتاده است خالی از لطف نباشد. دادگر، رئیس سابق مجلس، به اروپا تبعید شد. دشتی، وکیل سابق مجلس و مدیر روزنامه *شفق سرخ* که بسته شده است، هم اینک در مریضخانه‌ای نظمی بستی است. رهنما، وکیل سابق مجلس و مدیر روزنامه *ایران*، به همراه برادرش تجدد به عراق تبعید شده است. بهرامی، استاندار سابق خراسان، هم هنوز در زندان به سر می‌برد.

از موارد فوق، که می‌توان فهرست طولیلی از وقایع ناخوشایند دیگری از جمله مرگ تیمورتاش، ژنرال شیبانی و سردار اسعد را نیز به آن افزود، کاملاً پیداست که این حوادث بخشی از طرح و برنامه سلسله کنونی است که می‌خواهد همه آنهایی را که توانایی، میهن‌پرستی و یا جاه‌طلبی‌شان ممکن است تهدیدی برای جان‌شینی بدون دردسر پسر شاه کنونی بعد مرگش باشد، از صحنه فعالیت سیاسی کشور حذف کند. یک دستگاه جاسوسی در ایران شکل

گرفته است که واقعاً روی دستگاہهای جاسوسی دیگری را که دولت‌ها در زمان جنگ دارند سفید کرده است. وزیرای کابینه و کلای مجلس به آلت دست رضا شاه مبدل شده‌اند، و فقط در حکم جلوه‌های ظاهری دولت عمل می‌کنند. ارتش و نظمیہ کاملاً دگرگون شده‌اند و افسران سالخورده و باتجربه عمدتاً جایشان را به مردان جوان و وابسته داده‌اند و هیچ کس جرئت نمی‌کند حتی یک کلمه انتقاد یا شکایت کند. شاه کنترل کامل و مطلق را در دست دارد و کوچکترین هوشش فوراً به قانون مملکتی مبدل می‌شود.

هورنی‌بروک سپس به نارضایتی روز افزون مردم و عداوت آنها با رژیم پهلوی اشاره می‌کند:

ولی در زیر این ظاهر آرام احساس عداوت شدیدی نسبت به رژیم کنونی وجود دارد. هر چند کسی آن را ابراز نمی‌کند، ولی این احساس نقش بسزایی در شکل دادن به نظرات مردم دارد. آنچه خیلی‌ها پیشرفت‌های بی‌فایده‌ای می‌دانند که منجر به وضع مالیات‌های سنگین، حبس گسترده، قتل قانونی و تبعید شهروندان برجسته شده است - البته اگر نخواهیم به تغییر کلاه مردان و کشف حجاب زنان مسلمان به شیوه اروپایی اشاره کنیم - تأثیر نامطلوبی بر اذهان مردم داشته و ممکن است در آینده به حوادثی بینجامد که کار رژیم کنونی را یکسره کند. بسیاری از مردم معتقدند که شاه آنقدر جایش محکم است؛ و ارتش آنقدر به او وفادار است؛ و مردم آنقدر از او می‌ترسند که هیچ اتفاقی برای این رژیم نخواهد افتاد. شاید این باور عجالتاً درست باشد؛ ولی شورش‌های اخیر مشهد، مخالفت روحانیان با ترویج آداب و رسوم فرنگی و همینکه یک سال پیش در تهران مراسم مذهبی سادیستی‌ای برگزار شد که هیچ چیز از تبلور بدترین نوع تعصب و خشک‌مغزی کم نداشت، به هیچوجه طبقه فرهیخته‌تر ایرانی و اروپاییان ساکن این کشور را، به ثبات آتی مملکت امیدوار نکرده است.

هورنی بروک از شرح مکالماتش با وزیر مختار انگلیس نیز غافل نیست:

همین چند روز پیش بود که محرمانه موضوع مرگ رضا شاه و پیامدهای احتمالی آن را با وزیر مختار بریتانیا در میان گذاشتم. هم من و هم وزیر مختار بریتانیا سعی کردیم یک ایرانی فعال در صحنه زندگی عمومی کشور را که دارای آموزش‌ها، خُلق و خو و کفایت لازم برای رهبری کشور در صورت وقوع چنین اتفاقی باشد پیدا کنیم. نام هیچ کسی که بتواند این وظیفه طاقت‌فرسا را بر عهده بگیرد به ذهنمان نرسید. هر دویمان به این نتیجه رسیدیم که شاید در تلاطم پیامدهای مرگ احتمالی رضا شاه یک شخصیت نسبتاً ناشناس، احتمالاً یک افسر ارتش، از میان مردم برخیزد و بتواند سکان کشتی دولت را با موفقیت به دست بگیرد.

اتفاقاً آخرین جمله هورنی بروک در گزارشش بعدها درست از آب درآمد: «احساس من این است که ترویج گسترده آداب رسوم اروپایی از سوی شاه، خصومتش با روحانیان، [و] شیوه‌های بی‌رحمانه‌ای که به کار می‌بندد می‌تواند پس از مرگش موجب بروز احساسات شدیداً ضد خارجی [در ایران] بشود.»<sup>۱</sup>

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۵۱۰ (۱۶۱۳/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۵.



## فصل چهارم کشتار در مشهد

کشتاری که در روزهای ۱۲ تا ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۵ در داخل و اطراف حرم مقدس امام رضا در مشهد اتفاق افتاد از خونین‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین وقایع تاریخ ایران بود. تنها واقعه دیگری که شاید تا حدودی با آن قابل مقایسه باشد سرکوب تظاهرکنندگان و قتل بسیاری از آنها به دست نیروهای مسلح در روزهای ۵ تا ۸ ژوئن ۱۹۶۳ بود.\* کشتار مشهد به ویژه از این جهت اهمیت داشت که در حرم مقدس یکی از امامان شیعه صورت گرفت. چنانکه هورنی‌بروک گزارش داده است، با تیربار تظاهرکنندگان و زائران را مورد هدف قرار دادند که منجر به «تلفات هولناکی شد.» پس از آن واقعه مردم گفتند، «از حرم مقدس امام رضا هتک حرمت شده،» و پیش‌بینی کردند که آخر کار رضاخان رسیده است. پیش‌بینی آنها شش سال بعد تحقق یافت؛ ولی آنچه مردم فکرش را نکرده بودند این بود که اربابان انگلیسی رضاخان او را نجات می‌دهند و از چنگال عدالت می‌رهانند. در همان زمان هم بروز وقایع ۱۲ تا ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۵ مشهد شدیدترین بحرانی تلقی می‌شد که در تاریخ معاصر

---

\* منظور سرکوب قیام خونین ۱۵ خرداد است. (ویراستار)

ایران رخ داده است. نتیجه این کشتارها تشدید فضای خفقان حاکم بر کشور، از جمله دستگیری و مجازات‌های آنهایی بود که ادعا می‌شد در تحریک مردم دست داشته‌اند.

### کلاه فرنگی، ممنوعیت عزاداری در روز عاشورا، و کشف حجاب زنان؛ سال ۱۹۳۵

برنامه رضا شاه برای کشف حجاب زنان مسلمان و اجبار مردان برای کنار گذاشتن کلاه‌های سنتی و پوشیدن کلاه «فرنگی» در تابستان ۱۹۳۴ با جدیت بیشتری دنبال شد. در ماه ژوئن ۱۹۳۴، نخست وزیر وقت، فروغی، با انتشار اعلامیه‌ای دلیل غیرموجهی برای این امر برشمرد: «حسب الامر ملوکانه اعلیحضرت همایونی شاهنشاه ایران، هیأت دولت، کلیه وزارتخانه‌ها و ادارات را موظف می‌سازد که به دستگاههای تابعه خود ابلاغ نمایند کارگرانی که کارشان در فضای باز و در آفتاب است، از این پس باید کلاهی با لبه بر سر بگذارند که صورتشان را از تابش آفتاب حفظ کند.»<sup>۱</sup>

در مراسم افتتاحیه مجلس دهم در ماه ژوئن ۱۹۳۵، رسماً اعلام شد که پوشیدن کلاه پهلوی قدغن است و مردها باید کلاه فرنگی به سر کنند.\* هورنی بروک در این ارتباط می‌نویسد: «اطلاع یافته‌ام که شاه بعد از قدغن کردن کلاه پهلوی گفته است که پوشیدن کلاه فرنگی برای مردان با چادر پوشیدن زنان ایرانی اصلاً جور در نمی‌آید. از قرار معلوم، در نتیجه این اظهار نظر شاه که البته برای مشاورشان حکم دستور دارد، در میان نسل جوان‌تر زنان ایرانی جنبشی برای کشف حجاب به راه

۱. ستاره جهان، مورخ ۲۹ ژوئن ۱۹۳۴؛ هورنی بروک، گزارش شماره ۱۴۳ (۱۵/۰۵/۱۹۱۰)، مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۳۴.

\* مردم ایران در حقیقت دو بار مجبور به تغییر کلاه شدند؛ یک بار که کلاه سنتی و مرسوم به کلاه پهلوی تغییر یافت؛ و بار دیگر که کلاه پهلوی به شاپوی فرنگی یا به قول مردم آن روز «کلاه لکنی» تبدیل شد. (ویراستار)



افتاده است»<sup>۱</sup>

هورنی بروک گزارش می‌دهد که تلاش برای «عملی ساختن منویات اعلیحضرت» برای ممنوع ساختن حجاب اسلامی رسماً از سوی فروغی که در مقام رئیس الوزراء قرار بود روز ۲۸ ژوئن ۱۹۳۵ در باشگاه ایران میهمانی بدهد، آغاز شد. همه وزرای کابینه و معاونان به همراه همسرانشان به این میهمانی دعوت شده بودند، و زنان باید بدون حجاب در مجلس حاضر می‌شدند. هورنی بروک اضافه می‌کند: «از قرار معلوم به دنبال این میهمانی سایر اعضای کابینه و همسرانشان هم میهمانی‌های مشابهی برای همکارانشان خواهند داد.»<sup>۲</sup> و سپس همکارانشان میهمانی‌های مشابهی برای زیردستان و همسرانشان می‌دهند و این میهمانی‌ها همین‌طور ادامه پیدا می‌کند.

استعمال کلاه فرنگی و کشف حجاب زنان بخشی از برنامه غربی کردن ایران بود که با هدف تضعیف اسلام و علماء صورت می‌گرفت. در اوایل آوریل ۱۹۳۵، دولت محدودیت‌های سفت و سختی برای عزاداری در روز عاشورا وضع کرد. راه افتادن دسته‌های عزاداری ممنوع شد. جی. ریوز چایلدز، کاردار موقت آمریکا، این ممنوعیت‌ها و «ناآرامی‌های» بعد از آن را در چندین شهر اینگونه گزارش کرده است:

از قرار معلوم امسال پلیس راه افتادن دسته‌های عزاداری در خیابان‌ها به شیوه سال‌های گذشته را ممنوع کرده بود. می‌گویند که چند روز قبل از فرارسیدن عاشورا، که امسال به ۱۴ آوریل افتاده بود، برخی ملاها مستقیماً به شاه تلگرام زدند و از او خواستند که محدودیت‌های فوق را بردارد. می‌گویند ملاهایی را که در کرمانشاه و تهران دست به اقداماتی زده بودند فوراً بازداشت کردند و تا فردای عاشورا در حبس نگاه داشتند. به همین ترتیب در بابل، که

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۴۷۸ (۱۹/۴۰۵۱/۸۹۱)، مورخ ۱۸ ژوئن ۱۹۳۵.

۲. هورنی بروک، گزارش شماره ۴۸۷ (۱۹/۴۰۵۱/۸۹۱)، مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۳۵.

می‌گویند بیشترین ناآرامی‌ها را داشته، ظاهراً ملاها از مقامات شهر خواسته بودند که اجازه راه افتادن دسته‌های عزاداری در خیابان‌ها را بدهند، ولی مقامات از دادن اجازه خودداری کردند، و از قضا شب ۱۳ آوریل در بابل زلزله آمد. در نتیجه مردم خشمگین بابل که حالا باید برای واقعه‌ای ملموس‌تر از شهادت [امام] حسین [ع] در هزار سال پیش عزاداری می‌کردند به خیابان‌ها ریختند و با نادیده گرفتن حکم دولت، دسته‌های عزاداری به راه انداختند. مأمورانی که قصد متفرق ساختن عزاداران را داشتند با مردم درگیر شدند و می‌گویند که در این معرکه حداقل دو مأمور پلیس کشته شدند. می‌گویند ناآرامی‌های کوچکتی هم در برخی نقاط دیگر کشور روی داده است؛ از جمله مشهد، قم، کرمان و یزد.

در تهران، عزاداری‌های روز عاشورا به تجمع عزاداران در مساجد و خانه‌ها محدود بود و حتی در این موارد هم عزاداران مواظب بودند که عزاداری‌شان از حد سینه‌زنی فراتر نرود.<sup>۱</sup> ظاهراً تنش مداومی که بین شهروندان و مأموران سرکوبگر پهلوی وجود داشت همه کشور را فرا گرفته بود. تحمیل اصلاحات و روند مدرن کردن شهرها غالباً موجب بروز مخالفت‌ها و درگیری‌ها خشونت‌آمیز می‌شد. آگوستن دبلیو. فرین\*، کنسول آمریکا در تبریز، مخالفت مردم این شهر با قانون سربازگیری در سال ۱۹۲۸ و واکنش رژیم را شرح داده است:

طبق خبری که همین الان حسنعلی خان آصف، کارمند کنسول‌گری تبریز، به من داد، بعد از ظهر ۱۲ اکتبر در این شهر اعلام کرده‌اند که قانون سربازگیری به مورد اجرا گذاشته خواهد شد. ولی صبح فردای همان روز مردم بازارها را بسته و در مسجدها تجمع کردند و برخی هم در منازل مجتهدان شهر، میرزاصادق آقا و حاج میرزا

۱. جایلدرز، گزارش شماره ۴۲۹ (۸۹۱.۴۰۴/۴۰)، مورخ ۲۹ آوریل ۱۹۳۵.

\* Augustin W. Ferrin.

عبدالحسن آقا، از رهبران مذهبی شهر، جمع شدند. تلگرام‌هایی هم در اعتراض به سربازگیری، و همچنین پوشیدن کلاه پهلوی و کشف حجاب به تهران فرستاده شد. در ۱۴ اکتبر، سربازان با شلیک تیر هوایی جمعیتی را که به سوی مرکز سربازگیری در حرکت بود متفرق کردند. در ۱۷ اکتبر جمعیت دیگری به سوی کنسول‌گری روسیه حرکت کرد، که البته نیت اصلی‌شان معلوم نبود، و ظاهراً قصد داشتند در آنجا پناه بگیرند. سربازان هم با شلیک هوایی چند گلوله جمعیت را متفرق کردند. همان شب مجتهدان فوق به همراه چند تن دیگر از تجار سرشناس شهر، از جمله کرباسی، بازداشت شدند. روز ۱۸ اکتبر بازاری‌ها به سر حجره‌هایشان برگشتند و گمان می‌رود که جنبش مردم خاتمه یافته است. جمعیت تبریز دست خالی است و نیروی نظامی مستقر در این شهر انبوه و ورزیده است.<sup>۱</sup>

آنچه کشف حجاب را متمایز می‌ساخت گستردگی مخالفت‌های مردم با چنین اقدامی بود که گویا انگلیسی‌ها و رضا شاه را غافلگیر کرده بود. هورنی بروک با لحنی کاملاً متفاوت با آنچه در گزارش مربوط به میهمانی‌های پنج روز پیش نوشته بود از مقاومت مردم در برابر این اقدام سخن گفت. ظرف کمتر از یک هفته، وضعیت کاملاً به هم ریخته بود:

احداث شبکه مدرن بزرگراه‌های عمومی به قیمت تحمیل مالیات‌های سنگین بر دوش مردم، پهن کردن خیابان‌ها به قیمت تخریب املاک مجاور، و پروژه کشیدن خط آهن از دریای خزر به خلیج فارس برای انتقال سریع محصول مزارع خصوصی شاه در شمال ایران، همه و همه را مردم این مملکت همچون تجملاتی پرهزینه به جان خریدند. ولی اعلیحضرت همایونی با پیشنهاد کشف حجاب زنان مسلمان پا بر چیزی گذاشت که برای مردم مسلمان

۱. فرین، گزارش شماره ۲۰ (۱۴۷۵/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۸.

اهمیتی بس فراتر از سنگین تر شدن بار مالیات‌ها دارد. او می‌خواهد سستی را پایمال کند که ریشه‌ای بس عمیق دارد، و صدها سال است که در این مملکت رواج داشته، و [این کار او] احساسات مردم را جریحه‌دار می‌کند. به رغم موافقت‌های اجباری و ابراز همدلی عمومی با عزم شاه برای اجرای این اصلاحات، خصومتی پنهان با کل این برنامه در دل عده کثیری از مسلمانان موج می‌زند. البته وزرای دولت که مایل نیستند پُست‌هایشان را از دست بدهند مسلماً همسران خود را وادار به کشف حجاب خواهند کرد و مقامات دون پایه و سایر شهروندانی که دلبسته رژیم گذشته نیستند نیز از آنها پیروی خواهند کرد. با وجود این، بسیاری از مقامات رسمی که در انظار عموم با چهره‌ای گشاده از این اقدام استقبال می‌کنند، در خلوت با اخم به آن می‌نگرند. روحانیون که از آنچه «لامذهبی شاه» می‌نامند به سرحد جنون رسیده‌اند، حالا حربه جدیدی برای جنگ مخفیانه خود دارند، و دوستان صمیمی و فامیل نزدیک زندانیانی که به مرگ‌های مرموز در زندان جان باخته‌اند و یا کسانی که بدون محاکمه تبعید شده‌اند حالا ترکش پُرتری برای مقابله با سلسله حاکم به دست آورده‌اند.<sup>۱</sup>

هورنی بروک در گزارش تکمیلی‌اش همچنان از مخالفت مردم با کشف حجاب می‌نویسد:

هیچیک از اصلاحات دوران رضا شاه به اندازه پیشنهاد کشف حجاب با احساس اضطراب و بلا تکلیفی، و یا انزجار علنی از رژیم کنونی در میان مردم همراه نبوده است. به جرئت می‌توان گفت که روحانیون با حذف چادر شدیداً مخالفند و اکثر مسلمانان هم از این امر به خشم آمده‌اند. گرچه پوشیدن کلاه به اصطلاح «بین‌المللی» با توسل به ارباب و خشونت به اقشار پایین‌تر جامعه تحمیل شد،

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۴۹۱ (۲۲/۴۰۵۱/۸۹۱)، مورخ ۲ ژوئیه ۱۹۳۵.

اکثر ایرانی‌های متعلق به طبقات بالا و متوسط بجای آنکه از کلاه پهلوی، که اتفاقاً دیگر نام «پهلوی» بر خود ندارد، استفاده کنند با سعه صدر و خوش‌خُلقی این کلاه را بر سر گذاشتند. حتی برخی از شخصیت‌های متجدد و روشنفکر از این امر استقبال کردند، ولی بسیاری از آنهایی که شاید در رواج کلاه فرنگی برای مردان محاسنی هم متصور بودند در پیشنهاد تغییر پوشش زنان فقط شرّ می‌دیدند و بس. حاج آقا حسین قمی، یکی از سه ملای عالی‌رتبه خراسان، در اعتراض به کشف حجاب زنان، و تا حدودی تغییر کلاه مردان، ابتدا نظراتش را برای شاه تلگرام کرد و سپس عازم تهران شد تا شخصاً مراتب اعتراضش را به عرض شاه برساند. وقتی به شاه عبدالعظیم در مجاورت پایتخت، رسید حضورش حادثه‌ای ایجاد کرد که به همان اندازه اهمیت داشت. خبر ورود او خیلی زود به گوش مسلمانان متدین رسید و در ۴ ژوئیه بیشتر بازاری‌ها حجره‌هایشان را بستند، و صدها نفر به سوی مسجد روانه شدند تا نظرش را درباره اصلاحات اخیر جويا شوند. بلافاصله عده‌ای مأمور یونیفورم‌پوش و لباس شخصی به مسجد اعزام و بدینوسیله مانع از تماس مردم با ملا شدند. از آن زمان تاکنون عده زیادی پلیس در این محل مستقر هستند و فکر نمی‌کنم تا زمان عزیمت ملا از آنجا تکان بخورند. روز ۶ ژوئیه یک بار دیگر بازار تعطیل شد، ولی مأموران پلیس بازاری‌ها را تهدید کردند که اگر حجره‌هایشان را باز نکنند مقامات دولت همه اجناس‌شان را به حراج می‌گذارند، و آنها هم اجباراً حجره‌هایشان را باز کردند. هنوز شایعه شورش مردم تبریز تأیید نشده است.

می‌گویند حاج شیخ عبدالکریم\*، از ملایان قم، تلگرام مؤدبانه‌ای برای شاه فرستاده و از او خواسته از انجام اعمالی که در اسلام

\* حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم.

حرام است جلوگیری کند. می‌گویند شاه هم بلافاصله پاسخ داده که برداشتن کلاه پهلوی هیچ ربط مستقیم یا غیرمستقیمی با دین ندارد و اینکه هنوز هیچ دستوری برای کشف حجاب نداده است. همچنین شایع است که شاه دستور داده از این به بعد هیچ افسری حق ندارد با زنان محجبه به خیابان بیاید. اگر چنین حرفی صحت داشته باشد، که یکی از افسران عالی‌رتبه ارتش صحت آن را تأیید کرده است، معلوم است که شاه خطر بزرگ افتادن تفرقه در بین نیروهای نظامی‌اش را به جان خریده است. البته در این که خصومتی عمیق و روزافزون نسبت به برنامه شاه وجود دارد شکی نیست. اخباری که به دست کنسول‌گری رسیده، اخبار واصله به سفارت را تأیید می‌کند و به گمان من فقط تغییر برنامه کنونی می‌تواند خصومت علنی روحانیون و عده کثیری از جمعیت ایران با شاه را فرو بنشانند. البته واقعاً کسی نمی‌داند که آیا شاه حاضر است برنامه‌اش را کنار بگذارد یا خیر، که اگر کنار بگذارد بدون شک حیثیتش به باد خواهد رفت. تا وقتی نظامیان و مأموران پلیس به شاه وفادار هستند، و تا زمانی که این عده برای دولت مشکلی ایجاد نکنند، مردم مجبورند هر اصلاحاتی را که به میل رضا شاه باشد، بپذیرند.<sup>۱</sup>

#### خبر شورش در مشهد: سانسور شدید

روز ۱۲ ژوئیه ۱۹۳۵، مردم و سفارت آمریکا حس کردند حادثه بدی رخ داده، هر چند نمی‌دانستند کجا. هورنی‌بروک گزارش داد که کنسولگری‌های ترکیه و انگلیس در تبریز شایعه شورش مردم شهر را تکذیب کرده‌اند.<sup>۲</sup> علاوه بر این، دکتر اشمیت، مدیر حفاری گروه باستان‌شناسی آمریکایی در شیراز نیز خبر شورش مردم این شهر را تأیید

۱. هورنی‌بروک، گزارش شماره ۵۰۳ (۸۹۱،۴۰۵۱/۲۳)، مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۳۵.  
 ۲. هورنی‌بروک، گزارش شماره ۵۰۷ (۸۹۱،۴۰۵۱/۲۴)، مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۳۵.

نکرده بود. مأموران نظمی هم «پیام تلگرافی رمزی» هورنی بروک به دکتر دونالدسن از مبلغان مسیحی آمریکایی در مشهد را ردگیری کردند و جلوی رسیدن آن را به مقصد گرفتند. این امر نشان از شدت سانسوری دارد که حتی نگذاشت سفارت آمریکا با مشهد ارتباط برقرار کند و حدود یک هفته از شورش مردم در این شهر بی‌خبر ماند.

خبر تظاهرات مردم بالاخره توسط تلگرام مورخ ۱۸ ژوئیه به سفارت رسید؛ هر چند سفارت از تاریخ دقیق و جزئیات حادثه بی‌خبر ماند: «شورش ۸ ژوئیه در مشهد که در اعتراض به کلاه فرنگی و پیشنهاد کشف حجاب صورت گرفت به مرگ چندین مأمور پلیس انجامید و در نهایت برای برقراری نظم از نیروهای نظامی کمک خواسته شد. تا به امروز که اعلامیه وزارت داخله ایران شایعات را تأیید کرد سانسور شدید مانع از تأیید اخبار واصله بود. حکم شاه برای پوشیدن کلاه فرنگی به شدت اجرا می‌شود. هنوز حکم رسمی برای کشف حجاب صادر نشده است. شورشی در تهران صورت نگرفته و دولت کاملاً کنترل اوضاع مشهد را در دست دارد.»<sup>۱</sup>

اعلامیه‌ای که دولت در ارتباط با وقایع مشهد منتشر ساخت، و در آن تاریخ دقیق حادثه ذکر نشده بود، نیز همان روز ۱۸ ژوئیه صادر شد که هورنی بروک در گزارشش به آن اشاره کرده است:

شورشی که می‌گفتند در تبریز صورت گرفته و مقامات دولت ایران به شدت آن را تکذیب می‌کردند در واقع در روز هشتم ژوئیه در مشهد رخ داده است و وزارت داخله ایران امروز رسماً این مسئله را تأیید کرد. در اعلامیه وزارت داخله اشاره‌ای به تعداد کشته‌ها و مجروحین نشده و سانسور شدیدی که بلافاصله به دنبال بروز شورش بر اخبار ارسالی از مشهد اعمال شد، اطلاع از جزئیات بیشتری از آنچه از سوی وزیر داخله منتشر شده را بسیار دشوار

۱. هورنی بروک، تلگرام شماره (۸۹۱،۰۰/۱۶۰۵)، مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۵.

ساخته است. لازم به ذکر است که طی ده روز اخیر شایعاتی درباره شورش مردم تبریز، شیراز و قم وجود داشت، ولی هیچ خبری از ناآرامی در مشهد نبود. شایعات مربوط به سه شهر اول خیلی زود تکذیب شد، ولی فضای حاکم بر تهران سنگین است و ظاهراً یک حس بلا تکلیفی بر مردم حاکم شده است.

هورنی بروک ترجمه اظهارات وزیر داخله را نیز در گزارش خود گنجانده است:

بنا به گزارش واصله از استاندار خراسان در شب هشتم ژوئیه ملایی به نام شیخ بهلول که سابقه آشوبگری و توطئه داشت و قبلاً نیز تحت پیگرد قرار گرفته بود عده‌ای او باش ساده لوح و بی سواد را دور خود جمع کرده و برای آنها سخنرانی کرد، و جلسات سخنرانی او سه روز ادامه داشت. عده‌ای اراذل و او باش دور او جمع شدند و بهلول به یاوه‌گویی درباره کلاه و لباس جدید پرداخت. وقتی که این شخص زبان به فحاشی و هتاک‌گی گشود، مقامات نظمیہ سعی کردند او را از ایراد یاوه‌هایی که می‌توانست موجب شورش و بی‌نظمی و ناامنی شود منصرف کنند ولی موفق نشدند. مردم از این امر نگران بودند و مقامات نظمیہ تصمیم گرفتند جمعیتی را که در برابرشان مقاومت می‌کرد متفرق سازند، که منجر به قتل و جرح تعدادی [از مأموران پلیس] شد. نظمیہ ناچار از نیروهای نظامی کمک خواست. آشوبگران هم با سلاح‌های مهلکی که در دست داشتند با سربازان درگیر شدند. سربازان نیز برای اعاده نظم ناچار به شلیک گلوله روی آوردند. اراذل و او باش یا دستگیر و یا پراکنده شدند، ولی مسبب این اغتشاش‌ها، یعنی شیخ بهلول، توانست فرار کند. نظم و امنیت بار دیگر برقرار شده است. مأموران نظمیہ هم اینک در حال تحقیق برای یافتن حقایق هستند.

روزنامه ژورنال ۳ تهران برای آنکه از قافله عقب نماند، پس از چاپ اعلامیه وزیر داخله، افزود:



چرا این توطئه‌گر با آن سابقه نفرت‌انگیزش روز ۱۱ ژوئیه را برای این حادثه اسفناک انتخاب کرد؟ زیرا بعد از ۲۵ سال که از به توپ بستن گنبد حرم امام رضا به دست نیروهای تزاری در روز ۱۱ ژوئیه می‌گذرد، هر ساله مردم مشهد برای ادای احترام و تأثر خود از این واقعه در صحن مسجد جمع می‌شوند. شیخ و اراذل و اوباشش در صحن مسجد مزبور، که مأمّن مردم است، تجمع کردند؛ ولی برای حفظ جانشان مجبور به فرار شدند. البته او فرد آرمانگرایی نبود، بلکه شخص خائنی بود که بازداشت و به جرم آدمکشی یا تبهکاری مجازات خواهد شد. این هم یک جنبش مردمی نبود، زیرا مردم مشهد با آشوبگران مخالف بودند. این یک توطئه است، عمل ننگین یک مرتجع بی‌دین و بی‌آبرو که متأسفانه مسبب مرگ عده‌ای مأمور پلیس و سرباز شد که در راه ادای وظیفه جان باختند، و [ما هم] به احترام‌شان سر فرود می‌آوریم.

حتی اشاره‌ای هم به تلفات سنگین غیرنظامیان نشد. بیداد و پوچی اجبار مردان به پوشیدن کلاه فرنگی بجای کلاه پهلوی از این گزارش بخوبی پیداست:

حداقل عجلتاً شاه عزم خود را جزم اجرای حکم ممنوعیت کلاه پهلوی کرده است. نظمیه با هوشیاری تمام حکم شاه را اجرا می‌کند و دیگر شک و تردیدی نیست که مردان ایرانی بعد از این کلاه‌های فرنگی به سر می‌کنند، و بدین ترتیب حداقل ظاهر تمدن اروپایی را به خود می‌گیرند. مأموران نظمیه کلاه شهروندان را از سرشان برداشته و در ملاء عام پاره کرده‌اند. در این ارتباط هیچ کوتاه نیامده‌اند و حتی نشانه‌ای از آن بروز نداده‌اند، و نتیجه این بوده است که صدها آدم خشمگین ناچار سر بی کلاه به محل کارشان رفته و به منزل بازگشته‌اند. همین چند روز پیش در لاله‌زار یک پلیس سوار با سرعت می‌تاخت و کلاه پهلوی را تکه تکه می‌کرد و به طرف جمعیت می‌انداخت.

هورنی بروک که هنوز از وسعت خونریزی‌های مشهد خبر نداشت، گزارشش را با این نظر طنزآمیز به پایان می‌رساند: «تا وقتی کلاه پهلوی کاملاً و قطعاً از کل ایران محو نشده است نباید انتظار داشت که کشف حجاب به مسئله مهمی تبدیل شود. از نظر من، اجرای چنین حکمی تهران را به یکی از جالب‌ترین محل‌های مأموریت در سرویس خارجی تبدیل خواهد کرد.»<sup>۱</sup>

هورنی بروک ابتدا از سفیر افغانستان جزئیات حادثه هولناک مشهد را

شنید:

در گفتگویی که درباره اخبار ارسالی از سرکنسول افغانستان در مشهد به سفیر افغانستان با او داشتم، اطلاعات زیر به دست آمد: سفیر به من اطلاع داد که از طریق یک پیام رمزی از سوی سرکنسول افغانستان در مشهد شرح مفصلی از اوضاع به دستش رسیده است؛ اینکه در جریان شورش هشت افغانی کشته شده، پانصد نفر از مردم جان باخته‌اند، هشتصد نفر مجروح شده‌اند و تقریباً دو هزار نفر یا به زندان افتاده‌اند یا ناپدید شده‌اند. اطلاعات واصله از سرکنسول افغانستان حاکی از آن است که بر خلاف آنچه در اعلامیه وزارت داخله ایران آمده بود، شورش در ۸ ژوئیه صورت نگرفته، بلکه روز دوازدهم ژوئیه شروع شده و تا پاسی از شب ۱۳ ژوئیه ادامه یافته است. طبق گزارش سفیر، پلیس از جمعیت کثیری که در اعتراض به تصمیمات جدید شاه در مسجد جمع شده بودند، خواست که متفرق شوند و آنها هم خودداری کردند. آنوقت استاندار خراسان با ارسال تلگرامی برای شاه از او کسب تکلیف کرده بود. پاسخ آمد که یک بار دیگر از آنها بخواهید تا به طور مسالمت‌آمیز حرم را ترک کنند و چنانچه خودداری کردند از نیروهای نظامی کمک بگیرید و آنها را به زور متفرق کنید.

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۵۰۹ (۸۹۱،۰۰/۱۶۱۰)، مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۵.

سربازان ابتدا برای بیرون راندن مردم از پناهگاهشان از تفنگ استفاده کردند، و سپس با تیربار آنها را به گلوله بستند که منجر به تلفات هولناکی شد.

ارتش هم اینک کنترل کامل و مطلق اوضاع را در دست دارد، ولی فضای حاکم بر شهر بسیار سنگین و پر تنش است. هیچ یک از اتباع آمریکایی یا اروپایی در این ماجرا کشته نشده‌اند. سفیر افغانستان از سرکنسول این کشور در مشهد خواسته است تا نام و شماره گذرنامه هشت زائر افغانی را که ادعا می‌کند در جریان این شورش کشته شده‌اند در اختیار او بگذارد تا به محض انتشار این اطلاعات مراتب رسمی اعتراض خود را به دولت ایران ابلاغ نماید.

هورنی بروک شرح گفتگوهایش با دکتر دونالدسن، از مبلغان آمریکایی، را که روز ۲۰ ژوئیه وارد تهران شده بود چنین گزارش می‌دهد:

دکتر دونالدسن، که پیش از آمدنش به تهران سعی کرده بودم از طریق تلگراف با او تماس بگیرم ولی موفق نشده بودم، اطلاعات زیر را در اختیارم گذاشت. شورش صبح روز ۱۲ ژوئیه شروع شد؛ و یک ملای ایرانی که در حرم بالای منبر رفت و سخنان تنیدی بر ضد اصلاحات پیشنهادی شاه ایراد کرد، شورش را تشدید کرد. نگهبانان او را از منبر پایین کشیدند و موقتاً حبس کردند. مردم ناگهان سر به شورش گذاشتند و ملا را از دست نگهبانان نجات دادند. او هم دوباره برای جمعیتی که هر لحظه به تعدادشان افزوده می‌شد شروع به سخنرانی کرد. نیروهای کمکی پلیس به صحنه شتافتند و تلاش‌های نافرجامشان برای متفرق کردن جمعیت تا پایان روز منجر به کشته و مجروح شدن چند نفر شد. استاندار خراسان اوایل صبح روز بعد تلگرامی برای شاه فرستاد و از او کسب تکلیف کرد و در پاسخ تلگرامی دریافت کرد به این مضمون که همه نیروهای نظامی موجود را به کمک بگیرید و جمعیت را به زور

متفرق کنید حتی اگر این امر مستلزم ویران کردن حرم باشد. به محض دریافت این تلگرام متن آن را برای آشوبگرانی که هر لحظه تعدادشان زیادتر می‌شد خواندند. تا بعد از ظهر روز ۱۴ ژوئیه جمعیت حاضر در حرم و اطراف آن به بیش از ۱۰ هزار نفر می‌رسید. نیروهای نظامی مشهد چندان منظم نبودند و برخی از آنها از فرمان افسران مافوق برای شلیک به مردم سرپیچی کردند. یکی از آنها خودکشی کرد و بعداً چندین افسر به اتهام ناتوانی در مطیع کردن افراد زیردست خود بازداشت شدند.

به همین دلیل به سرعت پانصد نظامی کادر را از شهر مجاور به مشهد آوردند و همین نیرو بود که بعداً به روی جمعیت حاضر در حرم آتش گشود و بالاخره آنها را متفرق ساخت. مجموعاً بیش از دو هزار نیروی نظامی در این درگیری شرکت داشتند. ابتدا با تفنگ و تیربار به سوی مسجد آتش گشودند که صدمه جدی ولی قابل جبرانی به مسجد وارد کرد. ابتدا به بالای سر جمعیت شلیک می‌شد ولی به تدریج لوله‌ها پایین‌تر آمد و تلفات هولناکی به جای گذاشت. طبق برآورد مبلغان مقیم محل بین چهارصد تا پانصد نفر کشته یا مجروح شدند و دست کم بین پانصد تا ششصد نفر هم دستگیر شدند. البته تعدادی مأمور پلیس و سرباز نیز در میان کشته‌ها و مجروحین دیده می‌شد، ولی بیشترشان غیرنظامی بودند.<sup>۱</sup>

### برآورد تلفات از سوی انگلیسی‌ها

انگلیسی‌ها در ابتدا سعی داشتند این تراژدی را کوچک جلوه دهند. درست همانگونه که مرگ سردار اسعد و دیگران در زندان را به علل طبیعی نسبت داده بودند، حالا هم سعی داشتند تعداد تلفات را بسیار کم جلوه دهند. هورنی بروک تفصیل صحبت‌هایش با سفارت انگلیس را

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۵۱۲ (۱۶۱۱/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۵.

اینگونه حکایت می‌کند:

وقتی خیر شورش به تهران رسید وزیرمختار بریتانیا شمیران را به قصد کمپینگ ترک کرده بود و زیردستانش هم تمایلی نداشتند پیش از اینکه بتوانند با او تماس بگیرند و اجازه افشای محتویات گزارش واصله از کنسول بریتانیا را کسب کنند، اطلاعاتی در اختیار من قرار دهند. وقتی اجازه او را کسب کردند، دبیر سفارت کل گزارش را در اختیارم گذاشت. گزارش مزبور کلاً اظهارات سفیر افغانستان و دکتر دونالدسن را، به استثنای تعداد کشته، مجروح و دستگیرشدگان، تأیید می‌کرد. برآورد سفارت بریتانیا به ترتیب زیر است: آمار و ارقام به دست آمده از نظمیة مشهد توسط کنسول بریتانیا به شرح زیر است: بیست و پنج نفر کشته و شصت نفر مجروح.<sup>۱</sup>

با وجود این، انگلیسی‌ها در برآورد خود از تعداد کشته و مجروح تجدیدنظر کردند. هورنی بروک گزارش می‌دهد:

امروز صبح با سفیر افغانستان صحبت کردم و او ابراز داشت که سرکنسول افغانستان در مشهد آمار کشته‌ها، مجروحین و محبوسین را تغییر نداده و شخصاً معتقد بود که برآوردها تقریباً درست است. علاوه بر این، محتویات آخرین گزارش‌های رسمی ارسالی از مشهد را از وزیرمختار بریتانیا دریافت کردم. گزارش‌های مکتوب و تلگرافی به سهولت در اختیارم قرار گرفت و به طور کلی با اطلاعاتی که قبلاً به وزارت امور خارجه تسلیم کرده بودم مطابقت داشت. وزیرمختار بریتانیا هم اینک تعداد کشته‌ها و مجروحین را بین چهارصد تا پانصد نفر تخمین می‌زند. در زیر برخی اظهارات کنسول بریتانیا در مشهد را که وزیر مختار بریتانیا به طور محرمانه در اختیارم قرار داده است نقل می‌کنم.

هورنی بروک گزیده‌ای از گزارش کنسول را ذکر می‌کند:

مقامات نظامی یکصد و بیست و هشت کشته را در گودال‌هایی دفن کرده‌اند. شمار مجروحین هم از دویست یا سیصد نفر کمتر نیست. هم اینک پانصد و چهار نفر در سربازخانه‌ها محبوس هستند، که از این تعداد دویست نفرشان مجروح‌اند. در زندان‌های غیرنظامی نیز سیصد و یازده نفر محبوسند که از این تعداد بیست و هشت نفرشان مجروح هستند. هر روز محبوسین سربازخانه‌ها را در گروه‌های سی نفره به فلک می‌بندند. دو افسر و هجده سرباز هم کشته و چهارده نفر دیگر مجروح شده‌اند. سیزده زائر افغان هم جان باخته‌اند (سفیر افغانستان تعداد آنها را هشت نفر ذکر کرده است). تعداد بازداشت‌شدگان هم اینک از مرز هشتصد نفر هم می‌گذرد. اولین خونریزی‌ها در شب یازدهم رخ داد که آشوبگران فرمانده سربازان را درون جوی آب انداختند، و همین کار باعث شد که او به زیردستانش فرمان آتش به سوی جمعیت بدهد. در اثر این تیراندازی‌ها هجده نفر کشته و پنجاه نفر مجروح شدند. جمعیت در روزهای دوازدهم و سیزدهم بیشتر و شورش فراگیرتر شد که نهایتاً به قتل عام شب چهاردهم انجامید.

نارضایتی قشون مشهود موجب شد که فرمانده قشون بسیاری از آنها را خلع سلاح و در طول دو روز بعدی در سربازخانه‌ها محبوس کند. ملاهای حاضر در حرم علناً به شاه می‌تاختند و از نوآوری‌های اروپایی و مالیات‌های سنگین به خدا پناه می‌بردند. آشوبگران داخل و خارج حرم نیز با آنها همدلی می‌کردند...

علاوه بر این، [وزیرمختار بریتانیا] تلگرامی را به من نشان داد که از کنسول بریتانیا در تبریز به دستش رسیده بود. در تلگرام آمده بود که پناهندگان مشهودی وارد تبریز شده‌اند و خبر قتل عام اخیر را نیز با خود به شهر آورده‌اند و اینکه مردم شدیداً از دست شاه خشمگین هستند... آستان قدس امام را به خون کشیده‌اند. این جمله‌ای است که همه مسلمانان متدین در تهران به یکدیگر می‌گویند، و بدون

شک تأثیر زیادی بر اذهان مردم داشته است. به جرئت می‌توانم بگویم که شاه قطعاً محبوبیت خود را در بین مردم عادی، و تا حدود کمتری بین مقامات کشور از دست داده است. خیلی از آنهایی که تا چند ماه پیش او را «رضا شاه کبیر» می‌خواندند، حالا در خلوت به خاطر قتل عام مشهد تقبیح می‌کنند. اطلاع یافته‌ام که حتی ایرانی‌های فرهیخته و متجددی که دارای مناصب عالی نیز هستند علناً معتقدند که [شاه] مرتکب اشتباه بزرگی شده و به همین دلیل آبرو و حیثیت خود را تا حدود زیادی از دست داده است.<sup>۱</sup>

### اعدام نایب‌التولیه آستان قدس

به محض وقوع این واقعه اسفناک جستجو برای یافتن سپر بلا شروع شد. بنا به گزارش روزنامه‌ها، رضاشاه در جمع وکلای مجلس که در ۲۴ ژوئیه ۱۹۳۵ به کاخ سعدآباد رفته بودند «سخنان بسیار مهمی ایراد کرد». هورنی‌بروک این سخنان را در گزارش خود آورده است:

از منبعی که به نظرم موثق است اطلاع یافتم که در دیدار فوق شاه سخنان زیر را ایراد کرده است: حرم باید محل عبادت باشد، نه فتنه و آشوب. اعلیحضرت به روشنی ابراز داشتند که با توجه به رفتار فتنه‌جویانه بسیاری از آنهایی که در حرم پناه گرفته بودند، هر گونه اقدامی، حتی تخریب بنای آن، تحت چنان شرایطی موجه بود. ایشان مشخصاً به ملای جوانی اشاره کردند که رهبری شورش را داشت و او را متهم ساختند که در سوریه مشغول تبلیغات مخربی علیه دولت ایران بوده است. سپس به مقامات بی‌کفایت مشهد شدیداً تاختند و آنها را بی‌عرضه و بسزدل خواندند. ایشان اعتقاد داشتند اگر مقامات غیرنظامی ابتکار عمل و جسارتی را که از چنین مقاماتی انتظار می‌رود از خود نشان داده بودند، به سادگی می‌شد از

۱. هورنی‌بروک، گزارش شماره ۵۱۸ (۸۹۱،۰۰/۱۶۱۲)، مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۵.

خونریزی پرهیز و جمعیت را متفرق ساخت. شاه در آخر اسدی،  
فرزند نایب‌التولیه آستان [قدس] را مخاطب قرار داد و او را در  
حضور وکلای دیگر مجلس شدیداً تحقیر کرد.<sup>۱</sup>

کاملاً روشن بود که شاه، اسدی را سپر بلا قرار داده و آخر کار اسدی  
نزدیک است. هورنی‌پروک در گزارشی با عنوان «بازداشت گسترده  
مقامات دولتی - اعدام محمدولی اسدی» سرنوشت نایب‌التولیه  
نگون‌بخت آستان، و ادامه حکومت وحشت را چنین شرح می‌دهد:

رسماً اعلام شد که محمد ولی اسدی، که تا همین اواخر نماینده  
شاه در تولیت آستان قدس در مشهد بود، در ۲۱ دسامبر اعدام شد.  
یک دادگاه نظامی، اسدی را محرک اصلی آشوب‌گران در مشهد  
شناخت و او را به اتهام خیانت به کشور مجرم اعلام کرد. مقامات  
می‌گویند که پیش از صدور حکم، اسدی به جرم خود کاملاً اعتراف  
کرده بود. در ارتباط با اعدام اسدی قابل ذکر است که می‌گویند  
رئیس‌الوزرای سابق [فروغی] از اسدی نزد شاه شفاعت کرده بود.  
ولی یکی از دوستان نزدیک رئیس‌الوزرای سابق می‌گوید که او  
هرگونه تلاش برای آزادی اسدی را شدیداً تکذیب می‌کند. وقایع  
دو هفته اخیر از این جهت اهمیت دارد که عده‌ای از مقامات دولت  
دستگیر و عده‌ای دیگر هم از پُست‌های خود منفصل شده‌اند. سلمان  
اسدی، پسر محمدولی اسدی، از پُست مدیرعاملی بانک کشاورزی  
ایران برکنار شد. علی‌اکبر اسدی، پسر نایب‌التولیه اعدام شده آستان،  
ترجیح داده که در جلسات مجلس حاضر نشود و شکی نیست که  
همکارانش او را استیضاح خواهند کرد. محمد رضوی، معاون  
وزارت پُست و تلگراف و تلفن نیز بازداشت، ولی بعداً آزاد شد.  
حجازی از وزارت مالیه، هم بازداشت و بعداً آزاد شد. هر دوی این  
اشخاص به اتهام اختلاس دستگیر شده بودند، ولی بعد از آزادی به



پُست‌هایشان برگشتند. عبدالعلی لطفی، رئیس دادگستری خراسان، نیز هم اینک در یک دادگاه نظامی تحت محاکمه است و تعدادی از مقامات دون‌پایه نیز که اتهام بیشترشان اختلاس است بازداشت شده‌اند. حاجی قائم مقام التولیه، آقازاده و عده دیگری از ملایان مشهد نیز بازداشت و از خراسان تبعید شده‌اند.<sup>۱</sup>

### امنیت شخصی رضاشاه: نقش انگلیس

هورنی بروک در انتهای گزارش ۲۵ ژوئیه‌اش به اقداماتی اشاره می‌کند که انگلیسی‌ها برای حفظ امنیت شخصی رضا شاه و محافظت از او در برابر ترور انجام داده بودند. بنابراین نباید تعجب کرد که چرا انگلیسی‌ها در سال ۱۹۴۱ جان رضاشاه را با آن سرعت نجات دادند و او را به منزل امن رساندند. در فصل سوم به همراهی سرگرد پیوس، وابسته نظامی انگلیس، با شاه در سفرش به چالوس و بندر پهلوی در سال ۱۹۳۶ اشاره کردیم. حالا می‌توانیم علت نزدیکی وابسته نظامی انگلیس به شخص شاه را در طول این سفر درک کنیم: این امر برای تضمین امنیت رضا شاه بود. علاوه بر این، انگلیسی‌ها با حفاظت از او ادامه کشتارها را نیز تضمین می‌کردند. از اسدی و داور که بگذریم، نصرت‌الدوله و مدرس هم خیلی زود به سرنوشت دیگران دچار شدند:

همه دیپلمات‌هایی که درباره این مسئله با آنها صحبت کردم موافقت کردند که شورش مشهد مهمترین حادثه‌ای بود که در طول حکومت شاه فعلی رخ داده است، و هر چند شاه توانست قانون و نظم را برقرار کند، ولی محبوبیت و آبرو و حیثیتش را کاملاً از دست داد. وزیر مختار بریتانیا اوضاع کنونی را از بحرانی‌ترین اوضاع طول تاریخ این مملکت می‌داند. البته او هیچ شکمی به توانایی شاه برای حفظ

۱. هورنی بروک، «بازداشت گسترده مقامات دولتی - اعدام محمد ولی اسدی»، گزارش شماره ۶۶۰ (۱۶۲۹/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۲۴ دسامبر ۱۹۳۵.

نظم و قانون ندارد، بلکه از احتمال ترور او می‌ترسد. او اخباری را که قبلاً به دستم رسیده بود تأیید کرد؛ مبنی بر اینکه نگهبانان کاخ شاه در شمیران دو برابر شده و مردمی را که در تپه‌های مجاور کاخ سلطنتی بودند نیز از آنجا دور کرده‌اند.

از گفته‌های یکی از اعضای گروه باستان‌شناسی آمریکایی در ری این طور فهمیدم که مقامات نظامی برای جلوگیری از کشیده شدن وقایع مشهد به سایر شهرهای بزرگ و کوچک کشور هیچ چیز را به بخت و اقبال واگذار نکردند. او گفت که فردای شورش‌های مشهد دیده است که چهل کامیون سرباز روانه قم هستند، که از نظر تعصب مذهبی فقط مشهد از آن جلوتر است.<sup>۱</sup>

۱. هورنی‌بروک، گزارش شماره ۵۱۸ (۸۹۱،۰۰/۱۶۱۲)، مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۵.

## فصل پنجم

### ادامه حکومت وحشت و کشتار

در تاریخ دهم فوریه ۱۹۳۷، علی اکبر داور، وزیر مالیه، دار فانی را وداع گفت. او سالیان دراز در مقام وزارت مالیه و وزارت عدلیه خدمت کرده و از باکفایت ترین مدیران ایران تلقی می شد. اگرچه در اعلان رسمی، علت مرگ او را سخته مغزی عنوان کرده بودند، داور خودکشی کرده بود تا به سرنوشت دوستانش تیمورتاش و سردار اسعد گرفتار نشود.

از همان سال ۱۹۳۴ روشن بود که سرنوشت هولناکی در انتظار داور است. هورنی بروک، وزیرمختار آمریکا، در گزارش مرگ سردار اسعد نابودی داور را نیز پیش بینی کرده بود. او در گزارشش نوشته بود که در شرفیابی نوروز:

شاه در حضور وزرای دیگر از عملکرد داور، وزیر مالیه، شدیداً ابراز ناخشنودی کرد؛ بدین ترتیب که از او تعداد مدیران اجرایی وزارت مالیه را پرسید. وقتی گفتند که در وزارت مالیه یک معاون و دو مدیر کل زیر دست وزیر کار می کنند، شاه ابراز داشت با اینکه تعداد آنها به نسبت مدیران اجرایی وزارتخانه های دیگر بیشتر است نمی فهمد چرا با چنین وضعی وزیر مالیه کارش را خوب انجام نمی دهد. چنین اظهار نظری را فقط می توان نشانه بوالهوسی شاه، و

با توجه به کفایت داور که شایسته‌ترین عضو کابینه دولت تلقی می‌شود، دل‌چرکینی روزافزون او از دستیاران توانمندش دانست. شاید همین شایستگی داور، همچون دوستش تیمورتاش، بود که نهایتاً قاتل جانش شد.<sup>۱</sup>

در سال ۱۹۳۴، برای هورنی‌بروک تردیدی باقی نمانده بود که داور نیز به سرنوشت تیمورتاش گرفتار خواهد شد و اینکه «به دلیل کفایت و قابلیتش هدف قرار گرفته بود.» گزارش هورنی‌بروک اینگونه ادامه می‌یابد:

از منابع موثق خبر رسیده است که تازه‌ترین تحول در روابط داور و شاه چند روز پیش از عزیمت شاه به ترکیه رخ داد. می‌گویند شاه به دلیل کاهش عواید گمرکی داور را ملامت کرده و از او خواسته است که دلیل این کاهش را توضیح بدهد. وزیر مالیه هم در پاسخ شاه توضیح می‌دهد که کاهش عواید گمرکی به سبب بحران اقتصاد جهانی است که ایران را نیز به اندازه کشورهای دیگر گرفتار ساخته است. شاه که بر اثر تملق و چاپلوسی اطرافیان که ایران به سبب نبوغ ملوکانه همایونی از تأثیرات بحران جهانی جسته است، گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود، فریاد می‌کشد که در ایران بحران اقتصادی نداریم. چنانکه به من گفته‌اند، پایین انداختن دشمن از پنجره طبقه دوم یک ساختمان برای فرونشاندن خشم یک ایرانی کافی نیست، بلکه باید او را به بلندترین نقطه ممکن ببرند و از آنجا به زیر پرتش کنند.

هورنی‌بروک در گزارش خود احتمالات پیش روی داور را بررسی می‌کند. دو احتمال اول، یعنی باقی ماندن در مقام وزارت مالیه و یا انتصاب به سفارت کبری در مسکو، غیر واقعی به نظر می‌رسید:

سومین احتمالی که می‌تواند سرنوشت داور را تعیین کند، حبس در

۱. هورنی‌بروک، گزارش شماره ۲۹ (۱۵۹۲/۰۰/۱۸۹۱)، مورخ ۱۴ آوریل ۱۹۳۴.

زندان قصر قاجار به همان شیوه آشنای حبس مقامات پیشین نظیر تیمورتاش، وزیر دربار، و سردار اسعد، وزیر جنگ است. چنین احتمالی کاملاً در راستای سیاستی است که شاه تاکنون برای حذف همه مقامات باکفایت و توانمندی به اجرا گذاشته است که از نظر اعلیحضرت ممکن است حمایت مردم را به خود جلب کنند و جانشینی پسرش را به خطر بیندازند.

پاراگراف پایانی گزارش پیشگویانه از آب درآمد:

علاوه بر این، با توجه به ارتباط و دوستی صمیمی داور با تیمورتاش و فیروز، و چنانکه وزارت امور خارجه استحضار دارد این امر که این سه نفر زمانی مثلث زندگی سیاسی ایران را تشکیل می‌دادند، نگرش شاه را نسبت به آخرین ضلع مثلث، یعنی داور که هنوز نفس می‌کشد و نفوذی دارد، خیلی راحت‌تر می‌شود درک کرد. ذکاوت فوق‌العاده داور و فروتنی‌اش در برابر شاه که حتی همزمان با تصدی پُست وزارت عدلیه در مجازات دوستان قدیمی‌اش شاهد آن بودیم، عواملی است که تا بحال او را در مقامش حفظ کرده است؛ ولی باید منتظر ماند و دید که این وضع تا چه وقت ادامه می‌یابد.

دوام آوردن داور برای دو سال و نیم دیگر را باید به قابلیت‌هایش نسبت داد. علاوه بر این، بعد از داور نوبت فیروز بود.<sup>۱</sup>

### خودکشی داور

گوردن پی. مریام، کاردار موقت آمریکا، خودکشی داور در روز ۱۰ فوریه ۱۹۳۷ را در گزارشش شرح داده است. معلوم است که داور چند هفته پیش از مرگش در فکر خودکشی بوده است:

۱. هورنی بروک، «شاه شخص وزیر مالیه را برای قربانی کردن آماده می‌کند»، گزارش شماره ۱۴۰ (۸۹۱،۰۰/۱۵۹۵)، مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۳۴.

چند هفته قبل، داور مقداری مرفین را که وزارتخانه‌اش از قاچاقچیان ضبط کرده بود پیش خود نگاه داشته بود. چند روز پیش از مرگش هم قدری از تریاکی را که وزارتخانه برای فروش تهیه کرده بود برداشت و از مقامات مسئول درباره خلوص آن پرسید تا خیالش راحت شود. او هر دو پاکت را به اتاق کارش در خانه برد؛ ولی زنش متوجه پاکت‌ها شد و از او پرسید که در پاکت‌ها چیست و اینکه آیا برای بچه‌ها خطری ندارد، و داور پاسخ داد «هیچ چیز» و آنها را درون کشوی میزش انداخت. روزهای قبل از دهم فوریه، همکاران و دوستانش هیچ چیز مشکوکی در رفتار داور ندیدند؛ در واقع همه می‌گویند که تصمیمات داور در طول این مدت از همیشه منطقی‌تر و روشن‌تر بوده است. او شب نهم فوریه به منزل آمد و گفت که رختخوابش را در اتاق کارش بیندازند چون می‌خواهد تا دیر وقت کار کند، و گفت که فردا صبح ساعت هفت بیدارش کنند. دفترش در خانه پر از پرونده‌های مختلف بود؛ چون داور عملاً هیچوقت دست از کار نمی‌کشید. تا ساعت ۲ یا ۳ صبح صدایش می‌آمد که در دفترش این طرف و آن طرف می‌رود، و بعد از آن که احتمالاً تریاک و مرفین را مصرف کرده بود رفت تا بخوابد؛ البته نه در دفترش، بلکه در حال مجاور که گفته بود یک رختخواب هم آنجا برایش بیندازند؛ زیرا می‌دانست که به محض اینکه جسد بی‌جان‌ش را پیدا کنند فوراً عده زیادی به خانه‌اش می‌ریزند و در چنین شرایطی حال جای بهتر و آبرومندتری است.

در ساعت مقرر خدمتکار برای بیدار کردن اربابش پشت در اتاق رفت؛ بعد از اینکه چند بار محکم به در اتاق کوبید و جوابی نشنید خانم داور را خبر کرد. او هم سراسیمه از تختخواب بیرون پرید و وارد اتاق کار شوهرش شد، و وقتی نتوانست او را از خواب بیدار کند، با همان لباس خواب به در خانهٔ دکتر سسمیعی، برادر وزیر خارجه که همسایه‌شان بود رفت، و خیلی زود عده زیادی دکتر و

اشخاص دیگر در خانه‌شان جمع شدند. یکی از مدیر کل‌های وزارت مالیه به نام آقای الله یار صالح که قبلاً مترجم سفارت بود و در همان محله زندگی می‌کند با شنیدن این خبر فوراً برادرش دکتر جهانشاه صالح را که فارغ‌التحصیل دانشگاه سیراکوس است، برداشت و به خانه داور رفت. آنها به محض ورود به اتاق مشاهده کردند که داور با صورتی کبود در احاطه دکترها و دوستانش است و فهمیدند که دکترها وضعیتی او را ناشی از نوعی مسمومیت تشخیص داده‌اند، ولی کسی نمی‌دانست چه نوع مسمومیتی است و باید چه کار کرد. ظاهراً دکتر صالح با دیدن او فوراً مسمومیت را ناشی از مصرف تریاک تشخیص داده بود؛ ولی بقیه سرهایشان را به علامت نفی تکان داده بودند، زیرا ایرانی‌ها این نوع خودکشی را چندان آبرومند نمی‌دانند (شاید هم داور از این راه می‌خواست که خانواده‌اش شاهد صحنه هولناک تیرخوردگی نباشند). دهانش را باز کردند و بوی تریاک که از آن بیرون می‌آمد کاملاً قابل تشخیص بود. ترتیبات مقتضی اتخاذ شد، ولی دیگر خیلی دیر شده بود. داور که بی‌هوش در آغوش آقای الله یار صالح آرمیده بود، و او طبق دستور برادرش داشت شقیقه‌های داور را می‌مالید تا جریان خون به مغزش قطع نشود، ناگهان چشمانش را باز کرد، رعشه‌ای بر اندامش افتاد و در حدود ساعت ۹ صبح از دنیا رفت. به دستور شاه، علت مرگ [برغم اینکه در ابتدا سکنه مغزی گزارش شده بود] سکنه قلبی اعلام شد. علاوه بر این، هیچ دیپلمات یا شخصیت دیپلماتیک، از هر درجه و رتبه، در تهران نیست که حقیقت را نداند؛ تا جایی که به هنگام صحبت درباره این مسئله حتی نمی‌گویند طبق شایعات اینطور بوده زیرا این حرف را توهین به شعور و آگاهی‌شان می‌دانند، و صحبت‌ها فوراً به این سو می‌رود که چرا داور خودکشی کرده است.

البته هیچکس بجز شاه دلایل اصلی خودکشی او را نمی‌داند و

امیدی هم به باز شدن دهان شاه نیست. فرضیات و شایعاتی که در بین مردم شایع شده به قرار زیر است:

۱- چندی پیش یک درگیری لفظی بین شاه و داور پیش می‌آید که در حین آن شاه یقه داور را می‌گیرد و سخت تکانش می‌دهد. اعلیحضرت شاکی بود که طبق عرایض و اخبار واصله از تجار، برنامه اقتصادی داور تمام کسب و کار آنها را از دست‌شان درآورده و در دست دولت قرار داده است؛ به تجار غرامتی پرداخت نشده و آنها نیز قادر به امرار معاش نیستند. داور فهمید که برنامه اقتصادی‌اش متزلزل شده است و پیش از آنکه برنامه‌اش شکست بخورد و موجب بی‌آبرویی و حتی مرگش شود، خودش به زندگی‌اش خاتمه داد. اقدام اخیر داور در لغو انحصار تجارت برخی کالاها نه چندان مهم این فرضیه را قوت بخشیده است.

۲- طبق یک فرضیه دیگر که باز هم صحنه درگیری بالا در آن نقش دارد، علت عصبانیت شاه کمبود گندم در خراسان بوده است. ولی در واقع این داور بود که توانست با اقدامات فوق‌العاده و مؤثری که انجام داد مردم خراسان را از بروز قحطی نجات بدهد. داور بهترین مقامات زیردستش را به اقصی نقاط مملکت فرستاد تا با گشودن راههای کشور صدها کامیون حامل گندم را که مدتها در برف گیر کرده بودند به راه اندازد و حمل گندم به خراسان را ممکن کند. او همچنین کامیون‌های شرکت نفت انگلیس و ایران را کرایه کرده و گاراژداران عاجز را مجبور ساخته بود که گندم را با قیمتی کمتر از قیمت کرایه بازار حمل کنند. حالا اگرچه بحران را از سر گذرانده بودند، خیلی طبیعی بود که شاه بپرسد: «این چه سیاستی است که می‌گوید گندم را از خراسان به روسیه صادر کنید (که اتفاقاً آنقدر در بندر شاه می‌ماند تا بپوسد) و آنوقت در خراسان قحطی گندم می‌آید؟»

۳- می‌گویند داور برای دادن امتیاز نفت و احداث خط لوله به



شرکت‌های بزرگ آمریکایی از آنها ۵۰ هزار تومان رشوه گرفته بود. ۴- می‌گویند شاه از داور می‌ترسید، البته نه به خاطر خودش بلکه به خاطر ولیعهد. ارتش نشان داده بود که برای قدرت و اختیارات آینده‌اش به وزیر مالیه چشم دارد. اگر این مرد که زندگی اقتصادی کشور را در کف دستش داشت به هنگام مرگ شاه می‌توانست ارتش را با خود همراه کند، آنوقت جانشینی ولیعهد واقعاً به خطر می‌افتاد. بنابراین، طبق این استدلال، شاه تصمیم گرفت که داور را از قدرت خلع کند؛ داور هم که سرنوشت خود را محتوم می‌دید ترجیح داد در اوج قدرت به زندگی‌اش خاتمه بدهد تا اینکه منتظر بی‌آبرویی و مرگ تقریباً مسلم بنشیند. دستگیری و حبس [ابوالقاسم] فروهر، وزیرمختار ایران در پاریس و دوست صمیمی داور، که اخیراً از پاریس احضار شده بود<sup>۱</sup> به این فرضیه قوت می‌بخشد. فروهر دقیقاً صبح همان روزی دستگیر شد که داور وفات یافته بود، و هر چند داور نمی‌توانست از این دستگیری خبر داشته باشد ولی احتمالاً اوضاع را بو کشیده و یا کسی محرمانه به او خبر داده بود. هر چه می‌گذرد روشن‌تر می‌شود که فرضیه چهارم درباره انگیزه‌های خودکشی داور از همه به حقیقت نزدیک‌تر است. گمان می‌رود که شاه واقعاً با وزیر مالیه‌اش درگیر شده باشد<sup>۲</sup>، ولی موضوع صحبت‌هایشان به هنگام درگیری چندان مهم نیست. این درگیری برای داور کافی بود تا بفهمد که شاه خدمتش خواهد رسید. ولی داور خودش درباره این مسئله چه گفت؟ داور شب قبل از فوتش سه نامه نوشت: یکی به شاه، یکی به همسرش، و یکی هم

۱. در ژانویه ۱۳۱۶/۱۹۳۷ روزنامه اکسلسیور، چاپ پاریس با انتشار عکس و مقاله‌ای رضاخان را مورد توهین قرار داده بود؛ بر همین اساس رضاخان، ابوالقاسم فروهر را احضار و قطع مناسبات سیاسی را اعلام نمود.

۲. دو روز پیش شاه به او پرخاش کرده بود و از او خبری نشد تا جنازه‌اش را به مسجد ناصری (سپهسالار) آوردند... *خاطرات و خطرات*، ص ۵۳۱. هدایت.

به مادرش. دو نامه آخر در واقع نامه‌های شخصی بودند، ولی نامه‌ای که خطاب به اعلیحضرت نوشته بود برای هیأت وزرا قرائت شد. در این نامه، داور صرفاً گفته بود که به علت خستگی این کار را کرده است.

شاید کلیه ماجراهای فوق را بتوان با این اظهار نظر بدبینانه برخی از دیپلمات‌ها خلاصه کرد: «خُب، به هر حال، او بیشتر از دیگران دوام آورد.» لازم به ذکر است که بعد از آن که مقدمات بزرگداشت او به نحو احسن چیده شد، وقتی شاه به عمق احساسات عمومی پی برد، ناگهان همه مراسم لغو گردید. از یک منبع موثق و به طور کاملاً محرمانه شنیده‌ام که روزنامه‌ها مطالب مبسوطی درباره داور تهیه کرده بودند که قصد داشتند کل صفحه اولشان را به آن اختصاص بدهند، ولی به دستور پلیس شاهنشاهی این کار صورت نگرفت. مطالبی که از روز وفات داور در روزنامه‌ها منتشر شده سرسری و کوتاه بوده است. حتی لقب «حضرت اشرف» را هم از جلوی نام او برداشته‌اند، و فقط با عبارت «مرحوم داور» به او اشاره می‌کنند. مرگ وزیر مالیه و نحوه آن همه مقامات عالی‌رتبه دولت را مشوش ساخته است. حتی یک نفر هم پیدا نمی‌شود که ادعای داشتن قابلیت و جسارت داور را داشته باشد. آنها شاهد بودند که یک انسان فوق‌العاده و فداکار، قابلیت‌ها و توان خود را بی‌دریغ در خدمت منویات شاه قرار داد. او اصلاً شبیه تیمورتاش نبود که از کشیدن قدرتش به رخ ایرانی و خارجی جماعت فخر بفرودشد. داور ساکت و آرام، بی‌وقفه، با انرژی، و بدون فراغت کارش را می‌کرد. از هر نوع محفلی دوری می‌جست، علی‌الخصوص محفل خارجیان؛ وانگهی، اصلاً وقت این کارها را نداشت. ولی پاداش داور چه بود؟ در وضعیتی قرار گرفت که ناپودی‌اش را به صلاح و مصلحت خودش دید. شاه با دادن چنین پاداشی نمی‌تواند انتظار داشته باشد که زیردستانش بهترین قابلیت‌هایشان را به معرض نمایش بگذارند.

شکی نیست که شیوه مرگ داور قدری از عزت و احترام او کاست. البته مردم نمی‌توانند قبول کنند که خودکشی داور به این دلیل بوده که واقعاً کم آورده بود، مگر اینکه دیگر توانی برای مبارزه برایش باقی نمانده بود. احساس مردم این است که او باید مقاومت می‌کرد. فرض بگیریم که او هم مثل تیمورتاش و دیگران به زندان می‌افتاد. بعید نبود که یک جنیش مردمی برمی‌خاست و شاه را از تخت پایین می‌کشید. در همین ارتباط، می‌گویند که اگر ایرانی‌ها می‌توانستند دست به یک اقدام مشترک بزنند و به قدر کافی به یکدیگر اعتماد داشتند تا ایران را از این زندان مخوف آزاد کنند، خیلی وقت پیش این کار را کرده بودند.<sup>۱</sup>

شاید تاریخ قضاوت بی‌رحمانه‌ای درباره داور داشته باشد. او که خود آلت فعل اصلی بی‌رحمی‌ها و فساد رضا شاه بود در نهایت ساده‌ترین راه را برای خلاص کردن خود انتخاب کرد.

### قتل نصرت‌الدوله فیروز

کمتر از یک سال بعد از مرگ داور، نوبت به نصرت‌الدوله فیروز پسر ارشد شاهزاده فرمانفرما رسید که به دست جوخه مسموم‌سازی پهلوی دارفانی را وداع بگوید. سی. ون اچ. انگرت، کاردار موقت آمریکا، مرگ فیروز را در تلگرام مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۳۸ خود گزارش داد: «از یک منبع کاملاً موثق اطلاع یافته‌ام که شاهزاده فیروز، پسر ارشد فرمانفرما، چند روز پیش در حالی که تحت نظر نیروهای دولت بود به طور مرموزی به قتل رسیده است. با مرگ او مردی از میان رفت که شاه همیشه به قابلیت‌هایش حسرت می‌خورد و از نفوذ بالقوه‌اش هراس داشت.»<sup>۲</sup> والاس اس. موری، رئیس بخش امور خاور نزدیک، یادداشت زیر را برای وزیر امور خارجه

۱. مریام، گزارش شماره ۹۹۲ (۸۹۱،۰۰/۱۶۵۴)، مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۳۷.

۲. انگرت، تلگرام شماره (۸۹۱،۰۰/۱۶۶۸)، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۳۸.

## آمریکا فرستاد:

قتل مرموز شاهزاده فیروز آن هم وقتی تحت نظر مأموران دولت است، مستلزم توضیحاتی است که می‌تواند وضعیت کنونی ایران و به ویژه ذهنیت شاه را تا حدودی روشن کند. شاهزاده فیروز از نوادگان بلاواسطه شاهان قاجار بود که رضا شاه پهلوی فعلی طومار سلسله آنها را در سال ۱۹۲۵ در هم پیچید. شاهزاده فیروز همان کسی است که می‌گویند آلت فعل اصلی قرارداد نافرجام سال ۱۹۱۹ بین انگلیس و ایران تحت نظارت لرد کرزن بود؛ که اگر به فرجام می‌رسید، ایران را عملاً به مستعمره بریتانیا تبدیل می‌کرد. این شاهزاده، که در آن زمان وزیر امور خارجه بود، با رئیس‌الوزرا [وثوق‌الدوله] و وزیر مالیه وقت [صارم‌الدوله] در رشوه ۱۳۱ هزار پوندی که بریتانیا در مقام قدرشناسی از خدمات خائنانه این سه دولتمرد ایرانی پرداخت، سهیم بود. در طول دوره‌ای که هیأت مالی آمریکا به سرپرستی دکتر میلسپو در ایران مشغول به کار بود [۱۹۲۲-۱۹۲۷]، شاهزاده فیروز سرسخت‌ترین دشمن هیأت به حساب می‌آمد و نهایتاً هم از تجدید قرارداد میلسپو در سال ۱۹۲۷ جلوگیری کرد. شاهزاده پس از کسب موفقیت در این هدف همان سال به وزارت مالیه رسید، و دو سال بعد به اتهام توطئه و اختلاس دستگیر شد. با اثبات اتهاماتش در سال ۱۹۳۰، از حقوق مدنی محروم و به حبس محکوم شد. او بعدها از زندان بیرون آمد، ولی از آن زمان تا کنون تحت نظارت شدید دولت در ملکش در حومه تهران زندگی می‌کرد. یکی از شروط آزادی شاهزاده این بود که سهم خود را از رشوه‌ای که در سال ۱۹۱۹ از بریتانیایی‌ها گرفته بود به شاه بدهد.

شاهزاده قاجار از زمان مغضوب شدن و حبسش در سال ۱۹۳۰ شاهد بود که همدستان فاسدش یکی پس از دیگری فرو می‌افتند و نابود می‌شوند. البته فهمیدن این مسئله که چرا شاه این قدر با

شاهزاده خصومت داشت هیچگاه کار ساده‌ای نبوده است. توضیح احتمالی این است که شاه با گذشتن از کشتن شاهزاده برای مدتی طولانی توانست پول هنگفتی از پدر پیر و ثروتمندش به جیب بزند. عموماً شاهزاده فیروز را از هوشمندترین و با استعدادترین جوان‌های نسل خودش می‌دانستند، ولی او به همان اندازه فاسد هم بود. سرنوشت شاهزاده فیروز نمونه خوبی از مشکلاتی است که شاه در تلاش برای مدرن کردن کشور با آن روبروست. مشکل او نبود استعداد در کشور نیست، بلکه قحطی صداقت و درستکاری است. این است تراژدی ایران، و متأسفانه الگویی که شاه از خود نشان داده است هم چندان تعریفی ندارد.<sup>۱</sup>

#### تقسیم ثروت با رضا شاه

دیوید ویلیامسن، کاردار موقت آمریکا، الگویی را که شاه از خود نشان داده و باجی را که برای گذشتن از کشتن پسر فرمانفرما، شاهزاده فیروز، گرفته بود در گزارشش شرح داده است. او همچنین توضیحاتی درباره سفر شاه به استان‌های غربی آذربایجان، کرمانشاه و کردستان در اکتبر ۱۹۲۹ داده است:

اخبار محرمانه حکایت از آن دارد که اعلیحضرت حداقل در قسمتی از طول سفرش بسیار بد خلق بوده است. می‌گویند بجای اینکه وجهه یک پادشاه رئوف و پدر باگذشت را از خود نشان بدهد، همچون یک مستبد غاصب بر شهرها فرود می‌آمد، شلاقی در یک دست و کاسه باج و خراج در یک دست دیگرش، به همه چیز و همه کس مظنون و از همه چیز و همه کس عیب‌جو. شایع شده است که سفر شاه به کردستان با حبس شاهزاده فیروز ارتباط دارد. می‌گویند که فرمانفرما، پدر فیروز، سند تعدادی روستا را در شمال

۱. موری، یادداشت برای وزیر امور خارجه، مورخ ۱۷ ژانویه ۱۹۳۸.

کرمانشاه به نام شاه زده است تا پسرش را آزاد کند، و شاه می‌خواهد پیش از آزاد کردن فیروز قیمت ملک و املاک انتقالی را ارزیابی کند؛ و اینکه اگر رضایت شاه جلب شده باشد، به محض برگشتنش به تهران، فیروز آزاد خواهد شد. ادعا می‌کنند ارزش باجی که فرمانفرما به شاه پرداخته حدود یک میلیون تومان است.<sup>۱</sup>

در ماه مارس ۱۹۳۰، علی اکبر داور، وزیر عدلیه، لایحه‌ای به مجلس ارایه داد که طبق آن دیوان عالی اجازه می‌یافت نصرت‌الدوله را به دلیل گرفتن ۵۰۰۰ تومان رشوه در زمان تصدی وزارت مالیه محاکمه کند. هیو میلارد، دبیر دوم سفارت [آمریکا] بر این باور صحنه می‌گذارد که دستگیری نصرت‌الدوله و «محاکمه» و «اثبات جرمش» فقط برای آن بود که پدر نصرت‌الدوله را مجبور به تقسیم ثروتش با رضاشاه بکنند:

از آنجایی که داور و فیروز دوستان نزدیک و هر دو از رفقای صمیمی تیمورتاش هستند، که می‌گویند هوای فیروز را خیلی دارد، همگان بر این باورند که شاه [شخصاً] دستور بردن این لایحه را به مجلس داده است. جی. تی. هاوارد، دبیر بخش امور شرقی سفارت بریتانیا هم همین عقیده را دارد. البته هنوز برای قضاوت در این باره قدری زود است، ولی مسئله در آینده نزدیک روشن تر خواهد شد. من لاجرم گمان می‌کنم که این کار صرفاً برای وادار کردن فیروز به تقسیم ثروتش [با شاه] باشد. هر چند تا بحال هیچ نشانه‌ای از دخالت تیمورتاش در این مسئله دیده نشده است، و می‌گویند مکرراً هوای دوستش را داشته؛ و چنانچه فیروز مجرم شناخته شود مسلماً موقعیت تیمورتاش هم به خطر خواهد افتاد.<sup>۲</sup>

روز اول مه ۱۹۳۰، نصرت‌الدوله به اتهام گرفتن ۵۸۰۸ تومان رشوه مجرم شناخته شد. او به چهار سال «حبس تأدیبی»، پرداخت جریمه

۱. ویلیامسن، گزارش شماره ۹۶۷ (۸۹۱،۰۰/۱۴۹۵)، مورخ ۳۱ اکتبر ۱۹۲۹.

۲. میلارد، گزارش شماره ۳۷ (۸۹۱،۰۰۲/۲۱۲)، مورخ ۲۲ مارس ۱۹۳۰.

نقدی، و محرومیت از خدمات دولتی محکوم شد.<sup>۱</sup>  
 قتل نصرت‌الدوله در سال ۱۹۳۸ ضربه مهلکی به پدر پیرش وارد کرد. انگرت خیر درگذشت فرمانفرما در ۲۲ نوامبر ۱۹۳۹ را در گزارش خود چنین آورده است:

احتراماً به عرض می‌رساند که امروز صبح، حضرت‌والا شاهزاده فرمانفرما در سن ۹۳ سالگی بدرود حیات گفتند. ایشان از خاندان قاجار و از نوادگان بلافصل (نوه) فتحعلی شاه بودند که از سال ۱۷۹۷ تا ۱۸۳۴ بر ایران حکومت کرد. با فوت او، شخصیتی بازمانده از عصر گذشته نیز از میان رفت. اگرچه او پس از روی کار آمدن رضا شاه نقش فعالی در سیاست نداشت، گاه در مراسم رسمی شرکت و همیشه با وقار و عزت نفس رفتار می‌کرد. سابقه آشنایی‌ام با او به سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲ برمی‌گردد که در اینجا خدمت می‌کردم و آخرین بار حدود یک سال و نیم پیش بود که او را دیدم. او به رغم ناشنوبی تا آخرین لحظات عمرش شخصیتی جالب توجه باقی ماند. البته می‌گویند که او پس از مرگ اسفناک پسر ارشدش، شاهزاده فیروز، دیگر آن آدم قبلی نشد.<sup>۲</sup>

فرستاده انگلیس نیز مرگ فرمانفرما را گزارش کرد. مقایسه گزارش‌هایی که آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها در این ارتباط ارسال کردند، دروغگویی انگلیسی‌ها را بخوبی روشن می‌کند. چون انگلیسی‌ها می‌دانستند که نهایتاً مسئولیت وحشی‌گری‌های پهلوی بر عهده آنهاست، سعی داشتند تأثیر سبعیت‌های این رژیم را پنهان کنند و یا کمتر از واقع نشان بدهند. در این مورد خاص هم، انگلیسی‌ها سعی داشتند با القای این مطلب که قتل نصرت‌الدوله در زندان هیچ تأثیری بر پدر سالخورده‌اش نداشته است، هر دو قربانی را فاقد احساسات بشری جلوه

۱. هارت، گزارش شماره ۷۷ (۸۹۱،۰۰۲/۲۱۷)، مورخ ۳ مه ۱۹۳۰.

۲. انگرت، گزارش شماره ۱۷۲۷ (۸۹۱،۴۴/۹)، مورخ ۲۲ نوامبر ۱۹۳۹.

بدهند. طبق گزارش انگلیسی‌ها، فرمانفرما به رغم قتل فرزندش «سالهای واپسین عمر خود را با آزادی و آرامش کامل در ملکی در تهران گذراند، و به حد کمال از قدرت تولید مثل خود لذت برد. ... تقریباً تا واپسین روزهای عمرش به همخوابگی و تولید مثل مشغول بود.»<sup>۱</sup> در تصور انگلیسی‌ها، عزت و حقوق بشری مردم ایران پیشیزی ارزش نداشت.

### آیت‌الله سیدحسن مدرس

پس از قتل فیروز، قتل آیت‌الله سیدحسن مدرس، پیرمرد تقریباً هشتاد و پنج ساله‌ای که ده سال آخر عمرش را در زندان سپری کرده بود، حتی با معیارهای رضاخان هم تکان دهنده بود. در میان همه کسانی که با دیکتاتوری نظامی رضاخان مخالف بودند و با او مقابله کردند هیچ کدامشان به اندازه مدرس کارآمد نبودند و از خود جسارت به خرج ندادند. کویلی اموری پسر\*، کاردار آمریکا، خلاصه‌ای از زندگینامه او را در گزارشش آورده است.

مدرس در حدود سال ۱۸۵۵ در اصفهان (در قریه اصفه\*\*\*) به دنیا آمد. در اصفهان و نجف درس فقه خواند و در نجف به اجتهاد رسید، و سال‌ها در حوزه‌های علمیه اصفهان مشغول به تدریس بود. در سال ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷، پس از تصویب قانون اساسی، به عضویت در انجمن ایالتی استان اصفهان انتخاب شد. بین سال‌های ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱ از طرف علمای نجف به عنوان عالم طراز اول در دوره دوم مجلس تعیین شد.

مدرس فعالیت سیاسی جدی خود را در سال ۱۹۱۱ با رهبری مخالفان ناصرالملک که در آن زمان نایب‌السلطنه بود آغاز کرد. او ناصرالملک را متهم ساخت که عامداً برگزاری انتخابات مجلس سوم را

۱. کل گزارش سفارت انگلیس، مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۳۹، فرمانفرمایان و فرمانفرمایان، خون و نفت، صص ۴۸۲-۴۸۱.

\* Copley Amory Jr.

\*\* مدرس در قریه کچوسرابه از توابع اردستان اصفهان به دنیا آمد. (ویراستار)



به تعویق می‌اندازد. مدرس به مجلس سوم، چهارم، و پنجم نیز راه یافت. آموری زندگینامه مدرس را اینگونه ادامه می‌دهد:

پس از مجلس سوم [۱۹۱۴-۱۹۱۵] مدرس به جمع ملتونی پیوست که در اعتراض به تهاجم روس دست به مهاجرت زدند. پس از بازگشت مدرس به تهران [۱۹۱۸] وثوق‌الدوله به کمک او توانست بر مسند رئیس‌الوزاری تکیه بزند. ولی دوستی سیاسی آنها دیری نپایید، و در سال ۱۹۱۹ که وثوق‌الدوله قرارداد انگلیس و ایران را امضاء کرد مدرس در تهران به مخالفت با آن پرداخت، و با موفقیتش وجهه‌ای برای خود کسب کرد.\* پس از کودتا [۲۱ فوریه ۱۹۲۱] به دستور رئیس‌الوزرای وقت، سید ضیاء‌الدین، به اتهام فعالیت‌های ضد انگلیسی دستگیر شد و به زندان افتاد. در مجلس چهارم [۱۹۲۱-۱۹۲۳] رهبر اکثریت مرتجع بود و از کابینه قوام‌السلطنه حمایت می‌کرد. در مجلس پنجم [۱۹۲۴-۱۹۲۶] مدت زیادی رهبری فراکسیون اقلیت مخالف با رضاخان را بر عهده داشت. با شروع به کار مجلس [مارس ۱۹۲۴] جنبش جمهوریخواهی به رهبری رضاخان را شکست داد. بعدها، در سال ۱۹۲۵، که رضاخان نتوانسته بود نظام جمهوری برقرار کند، روابط مودت‌آمیزی با رضاخان پیدا کرد و توانست برخی از دوستانش را به وزارت برساند: مثلاً شاهزاده فیروز [وزیر عدلیه]، میرزا شکرالله خان صدری [قوام‌الدوله، وزیر داخله]، و فاطمی [وزیر معارف]. مدرس بی‌نهایت جسور و یکدنده است؛ و فردی محافظه‌کار است، که البته در بین رهبران روحانی ایران امری طبیعی است. مدرس سخنوری بی‌بدیل است که می‌تواند ماهرانه عوام‌فروبی

\* وجهه و محبوبیت آیت‌الله شهید سیدحسن مدرس فقط ناشی از مخالفت او با قرارداد مزبور نبود. او با تقوا و پاکدامنی همه‌جانبه‌ای که داشت و نیز مقام علمی برجسته‌اش و هوش و ذکاوت و شجاعتش قبل از قرارداد هم از چهره‌های برجسته و محبوب عرصه سیاست ایران محسوب می‌شد. (ویراستار)

کند و نفوذ عمیقی در بین توده‌های مردم دارد.\* او قلباً فردی ملی‌گرا و ضدیگانه است، و علی‌الخصوص خصومت خود را با انگلیسی‌ها پنهان نمی‌کند. گاه با آمریکا ابراز دوستی کرده است. مدرس خود را فردی فقیر نشان می‌دهد، ولی می‌گویند املاک قابل توجهی دارد.<sup>۱</sup> \*\*

از گزارش محرمانه میل‌سپو درمی‌یابیم که مدرس بعدها رهبری حرکتی را در مجلس برعهده گرفت که خواهان کاهش بودجه ارتش بود.<sup>۲</sup> اما چندی نگذشت که جسد بدون سر یکی از حسابداران وزارت جنگ که اطلاعاتی درباره منابع مالی ارتش به مدرس می‌داد در بیرون از دروازه‌های مجلس پیدا شد. پیام رضاخان برای مخالفانش کاملاً واضح و روشن بود.

مدرس از یک سوء قصد نافرجام نیز جان به در برد. در ساعت ۶ صبح ۳۰ اکتبر ۱۹۲۶، سه مرد مسلح نقابدار به مدرس حمله و او را شدیداً مجروح کردند. اگرچه پلیس توانست دو نفر از ضاربان را دستگیر کند، نتایج «تحقیقات» کاملاً محرمانه ماند. برغم عیادت رضاخان از مدرس در بیمارستان هیچکس شک نداشت که این سوء قصد با دستور رضا شاه صورت گرفته است.<sup>۳</sup> در سال ۱۹۲۸، مدرس نتوانست به

\* مدرس هیچ‌گاه مردم را فریب نداد. او همواره با شجاعت و صراحت عقاید سیاسی خود را که در جهت منافع ملی ایران بود، بیان می‌داشت؛ معلوم نیست، نویسنده گزارش (کوپلی آموری) چه چیزی در زندگی مشحون از پاکی و صداقت مدرس دیده است که او را فریبکار می‌داند. (ویراستار)

۱. آموری، گزارش شماره ۱۲۱۳ (۸۹۱،۰۰/۱۳۶۵)، مورخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۵.

\*\* این دروغی بزرگ است. زندگی ساده و فقیرانه و زاهدانه مدرس زبازند دوست و دشمن بود. آن مرد بزرگ به مال دنیا بی‌اعتنا بود و به هنگام شهادتش نیز دیناری از خود برجای نگذاشت. (ویراستار)

۲. میل‌سپو به دالس شماره (۸۹۱،۵۱.ای/۲۰۲)، مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۴.

\*\*\* ترور مدرس به دستور رضاخان انجام شد؛ و رضاخان برای اینکه رد گم کرده باشد، پس از صدور فرمان ترور به مازندران مسافرت کرد و در زمان ترور در تهران نبود. بنابراین نمی‌توانست از او در بیمارستان عیادت کرده باشد. البته پس از آن که خبر ناموفق بودن ترور

مجلس هفتم راه پیدا کند\*، و چنانکه آگوستین دبلیو. فرین، کنسول آمریکا در تهران گزارش داده است، دستگیر و کمی پس از آن تبعید شد. فرین در بخش پایانی گزارش خود درباره ناآرامی‌ها در تبریز می‌نویسد: «تهران آرام است.»

در حدود ۱۰ هزار نیروی نظامی در تهران مستقر شده و هر گونه مخالفت علنی با دولت را سریعاً سرکوب می‌کند. حدود ۱۰ روز پیش، سید حسن مدرس، ملایی که نماینده مجلس بود، دستگیر و به اتهام آشوب‌گری تبعید شد.<sup>۱</sup>

در اواخر سال ۱۹۳۱، شایع شد که مدرس را در زندان به دار آویخته‌اند، و همین امر دولت را بر آن داشت تا تکذیبیه‌ای رسمی در روزنامه شفق سرخ به چاپ برساند. چارلز سی. هارت در اینباره گزارش می‌دهد:

«مدرس»؛ احتراماً به عرض می‌رساند که این نام اخیراً بار دیگر به تیر روزنامه‌های داخلی راه یافته و موضوع بحث محافل دیپلماتیک در تهران شده است. سرمقاله روزنامه داخلی شفق سرخ چاپ سوم نوامبر یک بار دیگر توجهات را به این شخصیت که روزی برای هر بازاری و صاحب‌منصب و ایرانی و خارجی ساکن پایتخت شناخته بود، جلب کرد. در ذیل به مضمون این سرمقاله اشاره خواهم کرد. از نظر من، نکته قابل توجهی که در این سرمقاله بود این نیست که یک روزنامهٔ کمونیستی فارسی زبان که در آلمان منتشر می‌شد بسته

مدرس به وی رسید با ارسال تلگرامی برای مدرس، از سلامتی او اظهار خوشوقتی کرد! مدرس نیز در جواب او جمله مشهوری گفت: «به کوری چشم دشمنان مدرس زنده است.» نک: مدرس قهرمان آزادی؛ ج ۱؛ ص ۱۰۰ و ج ۲؛ ص ۷۲۴.

\* در انتخابات فرمایشی و تقلب‌آمیز دورهٔ هفتم، آراء مدرس خوانده نشد؛ و حتی یک رأی هم به نام او ثبت نشد. مشهور است که مدرس گفته بود من به خودم رأی داده‌ام؛ آن یک رأی که خودم به خودم دادم کجاست؟

۱. فرین، گزارش شماره ۲۰ (۸۹۱،۰۰/۱۴۷۵)، مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۸.

شده است؛ و یا اینکه افکار عمومی در ایران هنوز از تز زنده بودن مدرس حمایت می‌کند. بلکه در این مباحثات بار دیگر اهمیت تحولاتی را احساس می‌کنم که «دیکتاتوری گروهبان‌مآبان» شاه فعلی (به تعبیر یک ناظر سیاسی) در این کشور ایجاد کرده است.

سیر زندگی سیدحسن مدرس، اگر خیلی کلی به آن نگاه کنیم، می‌تواند سیر تحول تاریخ ایران معاصر باشد. مدرس که از زمان تشکیل مجلس دوم در سال ۱۹۰۸ تا خاتمه دوره مجلس ششم در سال ۱۹۲۷ وکیل مجلس و سخنگوی اصلی فراکسیون روحانی بود، در سال‌های سرنوشت‌سازی که سلطنت مطلقه جای خود را به مشروطه پارلمانی می‌داد نقشی اساسی در زندگی سیاسی این مملکت ایفا کرد. در طول یک دهه پس از کودتای ۱۹۲۱ [سید]ضیاءالدین، که ایران شاهد درخشش ستاره بخت و اقبال رضاخان از اردوگاه انقلابیون در قزوین، و سپس دست یافتن او به وزارت جنگ و رییس‌الوزرایی و نهایتاً تخت شاهی بود، مدرس همچنان رهبری روحانیون محافظه‌کار را حفظ کرد.

سپس نوبت سقوط او هم رسید. شاید او بیشتر از هر کس دیگری در شکست جنبش جمهوریخواهی رضاخان در سال ۱۹۲۴ نقش داشت. در سال ۱۹۲۵، سفارت گزارش داد که ظاهراً رضاخان و مدرس با یکدیگر آشتی کرده‌اند. ولی در سال ۱۹۲۸، شاه کینه‌توز که در طول دو سال اول حکومتش نفوذ سلطه‌جویانه خود را تحکیم کرده بود نگذاشت مدرس به مجلس هفتم راه پیدا کند؛ آنهم، اگر بخواهم عبارتی را که در گزارش آن سال درباره همین مسئله به کار رفته بود استفاده کنم، «به دلیل مخالفت علنی و صریحش با دولت». یک سال بعد، مدرس به شهر کوچکی در چند مایلی جنوب مشهد نزدیک مرز افغانستان، «تبعید» شد. در آن زمان، شرایط مملکت در گزارشی که از سوی سفارت ارسال شد (گزارش شماره ۸۲۱، ۱۴۷۲/۰۰۱/۸۹۱، مورخ ۲ مه ۱۹۲۹ دیوید ویلیامسن، کاردار موقت)

اینگونه توصیف شده بود: «شاه دارد همچنان به جنگ خاموش ولی مؤثرش بر ضد قشر روحانی ادامه می‌دهد. روش او ساده‌ترین روش است. ملاها یا دراویش با نفوذ را پنهانی بازداشت می‌کنند و به زندانی دور از محل سکونت‌شان می‌برند. لازم به ذکر است که غالباً اشخاصی که به این ترتیب ربوده می‌شوند هرگز برنمی‌گردند. در میان رجال سرشناسی که اینگونه ناپدید شده‌اند می‌توان به مدرس اشاره کرد؛ هر چند شایع شده است که او دیگر در قید حیات نیست. در میان سایر کسانی که می‌گویند در Helat، نزدیک مشهد، زندانی هستند نام آقا سیدمحمدصادق طباطبائی، سفیر اسبق ایران در ترکیه، و نصراسلام، که هر دو از سیاستمداران مهم روحانی و در رأس مخالفان دولت هستند نیز به چشم می‌خورد. البته اتهام آنها بر هیچکس معلوم نیست.»\*

از زمان نگارش آن گزارش تا بحال از مدرس بجز یک خاطره مبهم از شهر فرنگ تحولات سیاسی ایران پس از جنگ در اذهان باقی نمانده است. البته برای خارجیانی که مدت بیشتری در اینجا اقامت کرده‌اند، نام مدرس هنوز یادآور رویدادهای مهمی است. ولی برای تازه‌واردان و دانشجویان علم سیاست تطبیقی، مدرس اهمیت کمتری نسبت به نیتی\*\* در ایتالیای فاشیستی امروز دارد.

---

\* این بخش از گزارش چندان مفهوم نیست. جایی به نام Helat نزدیک مشهد، شناسایی نشد. شاید منظور کلات (= کلات نادری) بوده است که مرسوم بود اشخاص را به آنجا تبعید کنند. همچنین در زندگینامه‌هایی که درباره سیدمحمدصادق طباطبائی موجود است، گزارشی از تبعید یا مغضوبیت وی در دوران رضاشاه نیامده است. نصر اسلام نیز شناسایی نشد؛ احتمالاً ناصرالاسلام (ناصر ندامانی) بوده است؛ که گزارشی درباره تبعید وی نیز پیدا نشد. شاید خانه‌نشین بودن این دو نفر در آن دوران موجب بروز شایعاتی در محافل سیاسی تهران شده؛ و این گزارش بر اساس آن شایعات تنظیم شده است. علاوه بر همه اینها، هیچ‌یک از این دو، «روحانی» به مفهوم مصطلح آن نبودند. (ویراستار)

\*\* فرانچسکو پائولانی؛ سیاستمدار معروف ایتالیایی که از مخالفان سرسخت فاشیسم و دیکتاتوری بود. (ویراستار)

دستاورد‌های هر دوی آنها در زیر خرمی از رویدادها که یکی پشت سر دیگری اتفاق می‌افتد مدفون می‌شود، و هر دوی آنها کاملاً تحت الشعاع شخصیت‌های مثبتی قرار می‌گیرند که در کشور‌هایشان تاریخ مملکت‌شان را رقم زده‌اند.

بنابراین، نکته مهم در سرمقاله روزنامه مزبور این بود که خاطرات گذشته را زنده کرد. با وجود این، به گمان من به دلیل همین نکته و برخی نکات دیگر ارزش آن را دارد که اشاره کوتاهی به مضمون سرمقاله بکنم. «روزنامه کمونیستی پیکار که سابقاً به زبان فارسی در برلین به چاپ می‌رسید و از سوی دولت آلمان بسته شد، در یکی از آخرین شماره‌های خود گزارش داده بود که رهبر سابق و سرشناس اپوزیسیون، سیدحسن مدرس، در زندانی در خراسان خفه شده است. ما این گزارش کذب را تکذیب می‌کنیم؛ و تأیید می‌نماییم که مدرس هنوز زنده است و در روستای خواف که به دستور دولت به آن تبعید شده بود به سر می‌برد و هر هفته نامه‌هایش به دست خانواده‌اش می‌رسد. همچنین روزنامه فارسی زبان *چهره‌نما* چاپ قاهره در اقدامی مضحک، اخیراً نامه‌ای را از یک خبرنگار به چاپ رسانده و آنچه را «شایعه خفه‌کردن مدرس» نامیده تکذیب کرده است، ولی با اطمینان گفته است که مدرس به مرگ طبیعی جان باخته است. ولی از روزنامه کمونیستی پیکار و کشوری که این روزنامه سنگ آن را به سینه می‌زند می‌پرسیم: پس قتل‌ها، اعدام‌ها، تبعیدها و حبس‌هایی که در روسیه کمونیستی صورت می‌گیرد و خبرش را می‌شنویم چه؟ آنها با چه اجازه‌ای چنین مجازاتی را بر مخالفان بولشویک‌ها روا می‌دارند؟ چرا زندان‌های چکا و یا گ.پ.ا.\* در هر شهر روسیه پر از زندانی سیاسی است؟ آیا بهانه آنها

\* چکا (Cheka) سازمان اطلاعاتی مخوف و بی‌رحم روسیه شوروی بود. بعد از چندی به گ.پ.ا. (G.P.U) تغییر نام داد.

این نیست که مخالفان دولت شوروی باید معفو و نابود شوند؟ باید اذعان کنیم که ضرورت تبعید مدرس موجب تأسف ما هم شد؛ ولی مصالح کشور ایجاب می‌کرد که مدرس در پایتخت نماند. با وجود این، آنچه اهمیت بیشتری دارد این است که می‌دانیم عده‌ای که چشم دیدن پیشرفت ایران را ندارند برای فریب توده‌های مردم با توسل به هر حربه‌ای دست به ساختن خبرهای کذب می‌زنند.»

شاید دو اظهار نظر دیگر در ارتباط با موضوع فوق شایان ذکر باشد. اولین اظهار نظر از سوی دبیر سفارت آلمان ابراز شده است؛ بدین مضمون که دولت آلمان از مدت‌ها پیش چشم انتظار بود تا اتفاقی بیفتد و فرصت بستن روزنامه کمونیستی پیکار را پیدا کند. دومین اظهار نظر نیز مربوط به کنت مونت‌فورته، وابسته سفارت ایتالیا در امور شرق است. بعد از آنکه [به وی] گفتم رویداد بالا نشان می‌دهد که از نظر عموم مردم مدرس هنوز نمرده است، او حرفم را تأیید کرد و گفت که قویاً احساس می‌کند که یک جریان مخالف و توطئه کاملاً پنهان بر ضد رژیم دیکتاتوری رضا شاه دارد در محافل عالی نظامی و غیرنظامی شکل می‌گیرد. او گفت که فعلاً همه مخالفت‌های علنی سرکوب شده‌اند. پس از به اصطلاح تبعیدهای سال ۱۹۲۹، که مدرس هم یکی از قربانیان آن بود، کمتر شخص بانفوذی در تهران باقیمانده است که حداقل به ظاهر طرفدار سرسخت شاه نباشد. از میان شخصیت‌های با نفوذ، فیروز باقیمانده است که او را هم بی‌آبرو کرده‌اند در کنج خلوت خود روزگار می‌گذرانند؛ و ژنرال شیانی را هم که روزی مورد توجه شاه بود و با عملیات نظامی‌اش بر ضد قشقائی‌ها در سال ۱۹۲۹ شهرتی به هم زد، به علت اینکه محبوبیتی در بین ارتشی‌ها پیدا کرده بود به زیر کشیده‌اند.

نتیجه‌ای که کنت مونت‌فورته از این حرف‌ها گرفت این بود که پیشرفت ایران مدرن در دوران رضا شاه بر پایه‌های محکم همکاری

داوطلبانه شاه، مقامات دولتی و مردم نیست. با وجود این افزود که روند پیشرفت‌ها ممکن است ادامه پیدا کند زیرا شاه هنوز ارتش را در کنترل کامل خود دارد؛ بی‌شک روحیه تازه‌ای، در حداقل مقامات عالی‌رتبه‌اش، دمیده است، و حامیان سرسختی دارد؛ نه فقط هم‌قطاران ارتشی سابقش، بلکه رجال واقعاً توانمندی نظیر تیمورتاش، وزیر دربار، و داور، وزیر عدلیه [حامیان او هستند] او گفت: «در ایران اینطوری است. باید به ایرانی‌ها دستور داد، باید به آنها یاد داد که چگونه خود را با سیاست‌های مدرن‌سازی شاه که الهام گرفته از غرب است سازگار کنند. البته شاید در دسرهایی هم داشته باشد، ولی مسلماً شاهد تحولات و پیشرفت‌های عظیمی خواهیم بود؛ که الآن نمی‌دانم چه تحولات و پیشرفتی است.»

به جرئت می‌توانم بگویم که هیچ چیزی در این اظهارنظر غیررسمی جالب و ارزشمند نیست که با اشارات فراوان من در گزارش‌های قبلی به تحولات و پیشرفت‌های حاصله در زندگی و نهادهای این کشور در طول ده سال بعد از کودتای ۱۹۲۱، به ویژه نیمه دوم این دوره که همزمان با پادشاهی رضا شاه بود، تضاد داشته باشد. بسته به زاویه دیدی که اتخاذ می‌کنیم، این «دیکتاتوری گروهبان‌مآبانه» می‌تواند برای ایران هم ضرر داشته باشد و هم سود. من شخصاً بر این باورم که در وضعیت کنونی سود آن بیشتر از ضررش است.<sup>۱</sup> کمی پس از ارسال این گزارش، ناگهان نظر هارت درباره سود و زیان دیکتاتوری حاکم بر ایران عوض شد. او در گزارش بعدی‌اش خود را به سبب اینکه فریب ظواهر را خورده سرزنش می‌کند:

احتراماً عطف به گزارش شماره ۹۴۷ مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۳۱ در ارتباط با توجه اخیر ایرانی‌ها به سرنوشت سیدحسن مدرس، یکی

۱. هارت، گزارش شماره ۹۴۷ (۱۵۳۴/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۳۱.



از رهبران سابق فراکسیون‌های مجلس و از رجال سیاسی قدرتمند کشور، بدینوسیله در همین ارتباط یادداشتی را که مترجم توانای سفارت، آقای علی‌پاشا صالح، درباره برخی مراحل قانونی «حبس» مدرس تهیه کرده است، در زیر به عرض می‌رسانم: به عبارت دقیق‌تر باید گفت چنانکه تصور می‌شود مدرس در چهاردیواری یک «زندان» حبس نیست. زندان، در معنای خاص کلمه، به یک ساختمان دولتی اشاره دارد که به منظور حبس اشخاص، چه از بابت حصول اطمینان از حضور آنها در محکمه و چه از بابت مجازات مجرمین، از آن استفاده می‌شود (رجوع شود به فرهنگ حقوقی بویوه). به عبارت دیگر، «زندان» شامل هر محلی است که برای حبس [اشخاص] به موجب رویه‌های حقوقی یا بازداشت قانونی استفاده می‌شود. با وجود این، در معنای عام کلمه، شهر کوچکی نظیر قائن یا خواف در استان خراسان، که می‌گویند مدرس به آن تبعید شده است، و یا حتی شهرهای بزرگتر از آنها، برای مرد بلندپروازی چون او مسلماً چیزی بجز زندان نیست؛ به ویژه اگر طبق معمول چنین مواردی تحت نظر دایم پلیس یا ارتش، و از آزادی محروم باشد و نتواند از محدوده تنگ و کوچک آن خارج شود.

اگر درست فهمیده باشم، تبعید مجازاتی است که با اخراج اجباری مجرمین از یک شهر، مکان یا کشور برای مدت معین و یا تا آخر عمر اجرا می‌گردد. این نوع مجازات فقط زمانی وجهه قانونی دارد که بر اساس فرمان شاه یا حکم دادگاه باشد. بنابراین، به گمان من هر دو کلمه، یعنی تبعید و زندان، را می‌توان در معنای عام‌شان برای توصیف وضعیت مدرس به کار برد. در معنای خاص کلمه، مدرس نه زندانی است و نه تبعیدی، زیرا حکمی دال بر محکومیت او صادر نشده است. ولی عملاً هم زندانی است و هم تبعیدی؛ جدای از ملاحظات فنی فوق، موارد زیر که از متمم قانون اساسی ایران

مصوب ۷ اکتبر ۱۹۰۷ انتخاب کرده‌ام به گمان من وضعیت مدرس را روشن تر خواهد کرد: «اصل نهم: افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین می‌نماید.» «اصل دهم: غیر از مواقع ارتکاب جنحه و جنایات و تقصیرات عمده هیچکس را نمی‌توان فوراً دستگیر نمود مگر به حکم کتبی رئیس محکمه عدلیه برطبق قانون و در آن صورت نیز باید گناه مقصر فوراً یا متتهی در ظرف بیست و چهار ساعت به او اعلام و اشعار شود.» «اصل دوازدهم: حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به موجب قانون.» «اصل چهاردهم: هیچیک از ایرانیان را نمی‌توان نفی بلد یا منع از اقامت در محلی یا مجبور به اقامت محل معینی نمود مگر در مواردی که قانون تصریح می‌کند.»

بنابراین، کمترین چیزی که می‌توان گفت این است که رویه مورد استفاده در مورد مدرس به وضوح غیرقانونی بوده، درست شبیه به رویه‌ای که در ارتباط با موارد دیگر به کار گرفته شده است. گمان می‌کنم که وزارت امور خارجه نیز با نتیجه‌گیری این گزارش موافق خواهد بود.<sup>۱</sup>

### نتیجه‌گیری

کمی پس از سقوط رضا شاه در سپتامبر ۱۹۴۱، لویس دریفوس پسر، وزیرمختار وقت آمریکا، درباره حکومت طولانی وحشت و کشتار اینگونه اظهارنظر کرد: «رضا شاه صدها نفر را بدون دلیل و محاکمه، و فقط از روی بوالهوسی شخصی و یا به سبب قدرت گرفتن آنها، به زندان انداخت. برخی از آنها را چنان از پیش پای خود برداشت که هرگز

۱. هارت، گزارش شماره ۹۴۸ (۱۵۳۵/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۳۱.

باز نمی‌گردند.<sup>۱</sup> او درباره شکنجه در زندان‌های رضا شاه می‌افزاید: «روزنامه کوشش در شماره ۳۰ اکتبر خود به شکنجه زندانیان توسط رئیس نظمی اشاره کرد و خواستار آن شد که شکنجه زندانیان بلافاصله متوقف و ابزار و آلات شکنجه معدوم شود.»<sup>۲</sup>

دریغوس در همان گزارش می‌نویسد که همگان خواستار مجازات عاملان شکنجه و قتل زندانیان هستند: «گروه اپوزیسیون مجلس شدیداً خواستار دستگیری و مجازات مقامات و پزشکانی هستند که در این رویه زشت دست داشته و بسیاری از زندانیان را به قتل رسانده‌اند. در نتیجه، ژنرال مختار\*، رئیس سابق کل تشکیلات نظمی مملکتی، دستگیر شده است. همچنین اعلام شده است که سرهنگ مصطفی راسخ، زندانبان سابق، عربشاهی، رئیس آگاهی، و جوانشیر و اعیان، مقامات عالی‌رتبه نظمی، دستگیر شده و تحت محاکمه قرار گرفته‌اند. ... اپوزیسیون هم اینک خواستار دستگیری فردی به نام پزشک احمدی شده است. می‌گویند این پزشک قلابی در واقع عامل شاه برای زدن «آمپول» به بسیاری از زندانیانی بوده که هم اینک نام آنها در میان مفقودین است.»<sup>۳</sup> ریچارد فورد، کاردار آمریکا، در سال ۱۹۴۴ شاهد اعدام «دکتر» احمدی بود که گزارش و نظراتش را در اینباره در فصل دوازده آورده‌ام.

در ژانویه ۱۹۴۳، میلیسو به ایران بازگشته بود: «به محض بازگشت به ایران اطلاع یافتم که [رضا شاه] هزاران نفر را حبس کرده و صدها نفر را کشته بود، و بعضی‌ها را با دست‌های خودش به قتل رسانده بود.»<sup>۴</sup> از گزارش دریغوس چنین برمی‌آید که هر چند یکی از مقامات نظمی به جرم قتل مدرس دستگیر شده است، ولی احتمالاً مدرس نیز همانند

۱. دریغوس، گزارش شماره ۱۴۶ (۱۸۰۹/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۳ نوامبر ۱۹۴۱.

۲. همان.

\* سرپاس رکن‌الدین مختاری رئیس نظمی وقت. (ویراستار)

۳. همان.

۴. میلیسو، آمریکایی‌ها در ایران، ص ۳۷.

برخی دیگر به دست خود شاه به قتل رسیده بود: «رئیس نظمیه قم، جهانسوزی، به جرم قتل مدرس، رهبر فراکسیون مجلس که ادعای قتلش به دست شاه جار و جنجال زیادی به راه انداخت، دستگیر و حبس شده است.»<sup>۱</sup> \*

---

۱. دریفوس، گزارش شماره ۱۴۶ (۱۸۰۹/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۳ نوامبر ۱۹۴۱.  
 \* قاتلان و مباشران قتل مدرس، پس از سقوط رضاشاه دستگیر و محاکمه شدند؛ و در بازجوییها نیز جزئیات قتل مدرس را افشا کردند و به نظر می‌رسد گزارشگر آمریکایی در این سند به شایعات مربوط به قتل مدرس اشاره داشته است. (ویراستار)

## فصل ششم انگلیس و نفت ایران، ۱۹۵۱-۱۹۱۱ چهل سال غارت و چپاول

مطالب زیادی در ارتباط با تاریخچه نفت ایران نوشته شده است؛ از جمله چندین جلد کتاب درباره تاریخچه شرکت نفت انگلیس، توسط خود آن شرکت منتشر شده است.<sup>۱</sup> ولی نقص عمده این کتب تاریخی، فقر داده‌هاست. علاوه بر این، برخی از این مورخان عمدتاً بر اسناد و مدارک منتشره از سوی انگلیس تکیه کرده و بدین ترتیب از اعتبار کار خود کاسته‌اند. با وجود این، گزارش محرمانه «ملی شدن صنعت نفت ایران»، که ظاهراً توسط بانک جهانی تهیه شده بود و در آرشیو وزارت خزانه‌داری ایالات متحده پیدا شد، منبعی غنی از داده‌ها را درباره نفت ایران از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ به دست می‌دهد.<sup>۲</sup> تاریخ این گزارش، یعنی فوریه ۱۹۵۲، نشان می‌دهد که سند فوق احتمالاً در طول بحران نفتی سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ برای آشنایی با وضعیت نفت ایران مورد استفاده

---

۱. مثلاً نک: نفت، قدرت، و اخلاق؛ فرمانفرمایان و فرمانفرمایان، خون و نفت؛ الول-ساتن، نفت ایران.

۲. بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران: چکیده‌ای از ریشه‌ها و مسایل» مورخ ۱۹ فوریه ۱۹۵۲؛ در وزارت خزانه‌داری آمریکا، پرونده شماره ۳۰۶۷/۳۶۲، سند شماره ۵۴۱.

قرار گرفته، و جزئیات مندرج در سند حکایت از توجه مفرط دولت آمریکا به نفت ایران دارد.

مطالب زیادی نیز درباره به اصطلاح توسعه اقتصادی و مدرنیزه کردن ایران توسط رضا شاه در بین سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ نوشته شده است. بانک جهانی در گزارشش به بررسی تأثیر صنعت نفت ایران بر اقتصاد کشور می‌پردازد: «در طول ۴۰ سال اخیر، جمعیت ۱۳ تا ۱۸ میلیون نفری ایران عمدتاً به کشاورزی و تجارت و تولید منسوجات اشتغال داشته‌اند. برغم وفور مواد خام، نیروی کار و دسترسی به دریا، هیچگونه صنایع سنگین یا کارخانه تولید یا فراوری مواد خام بجز نفت در این کشور وجود ندارد. شاید هیچ کشور دیگری در جهان نباشد که با داشتن منابع قابل مقایسه با ایران از لحاظ توسعه اقتصادی به این اندازه عقب افتاده باشد. معهذاً، این کشور بدون شک دارای بزرگترین عملیات نفتی منسجم با پایین‌ترین هزینه تولید در جهان است. ولی این صنعت نفت چه سهمی در اقتصاد ایران داشته است؟» این گزارش فقدان پیشرفت در ایران را با پیشرفت اقتصادی سریع «سی سال اخیر در ترکیه - که به اندازه ایران از موهبت منابع طبیعی برخوردار نیست» مقایسه می‌کند.<sup>۱</sup> متأسفانه، اقتصاد ایران هیچ سودی از نفت نبرده بود.

تولید نفت در ایران در سال ۱۹۱۱ شروع شد. از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۰ درآمدی بالغ بر ۳۲۵ هزار لیره (معادل ۱/۶ میلیون دلار) از محل دریافت حق‌الامتياز نفت نصیب ایران شد. از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ این مبلغ به ۶۰ میلیون دلار رسید؛ از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱ به ۱۲۵ میلیون دلار، و از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۱ به ۲۵۰ میلیون دلار رسید. در دوره حکومت رضا شاه (۱۹۲۱-۱۹۴۱) درآمد ایران از محل دریافت حق‌الامتياز نفت بالغ بر ۱۸۵ میلیون دلار بود.

درآمد حاصله از محل دریافت حق‌الامتياز در طول کل دوره ۴۰ ساله

۱. همان، ص ۳.

(۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱) بالغ بر ۱۱۳ میلیون لیره یا ۴۳۵ میلیون دلار می‌شد. کل سود اعلام شده شرکت نفت انگلیس و ایران، منهای سود شرکت‌های تابعه، در طول این دوره پنج میلیارد دلار بوده است. به عبارت دیگر، فقط نزدیک به هشت درصد از کل سود محاسبه شده از سوی شرکت نفت عاید ایران شد.

گزارش بانک جهانی آشکار می‌سازد که: «بر اساس این برآوردها، شرکت [نفت انگلیس و ایران] با عدم اجرای درست و توأم با حسن نیت تعهداتش در چارچوب امتیاز داری؛ و با مهندسی کردن نحوه تعویض امتیاز داری با قرارداد نامطلوب سال ۱۹۳۳، ایران را از درآمدی بالغ بر ۱۲۰۰ میلیون دلار [معادل ۱/۲ میلیارد دلار] محروم ساخت.»<sup>۱</sup> با معیارهای سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱، و برای کشور فقیری مثل ایران، ۱/۲ میلیارد دلار درآمدی غیرقابل تصور بود. مثلاً در سال ۱۹۲۵، کل مخارج دولت ایران فقط ۲۰ میلیون دلار بوده است. این گزارش می‌افزاید که میزان واقعی چپاول ثروت نفتی ایران به دست انگلیس به مراتب بیشتر از ۱/۲ میلیارد دلاری است که بر اساس آمار و ارقام منتشره از سوی خود شرکت برآورد شده است.

در این فصل ابتدا به بحث درباره امتیاز داری و تعویض آن با قرارداد سال ۱۹۳۳ می‌پردازیم، و سپس درباره نحوه سرقت نفت ایران توسط انگلیس توضیح می‌دهیم.

در فصول باقیمانده نیز نشان خواهیم داد که در طول سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ رضا شاه چگونه بخش عمده‌ای از ۱۸۵ میلیون دلاری را که انگلیسی‌ها به ایران پرداخته بودند، سرقت کرد و آنها را به حساب‌های بانکی خود در لندن، سوییس و نیویورک ریخت. تاریخ سی ساله نفت ایران از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۴۱ را به درستی می‌توان سی سال غارت و چپاول نامید.

## امتیاز داری

در ماه مه ۱۹۰۱، یک تبعه انگلیس به نام ویلیام ناکس داریسی، امتیاز شصت ساله‌ای برای حق انحصاری اکتشاف، استخراج، و تصفیه فراورده‌های نفتی، و همچنین حق انحصاری احداث خط لوله نفت در کل ایران بجز پنج استان شمالی هم‌مرز روسیه را به دست آورد. حوزه این امتیاز مساحتی در حدود ۴۰۰ هزار مایل مربع از خاک ایران را در بر می‌گرفت. «در عوض، صاحب امتیاز [داریسی] موافقت نمود که مبلغی معادل ۲۰ هزار لیره [در حدود ۱۰۰ هزار دلار] را نقداً و سهام پرداخت شده‌ای معادل ۱۰ درصد مالکیت «شرکت اول بهره‌برداری» را به ایران تأدیه کند. علاوه بر این، صاحب امتیاز موافقت نمود که حق‌الامتیازی برابر با ۱۶ درصد کل سود به ایران بپردازد. پس از انقضای مدت این امتیاز، «کل دارایی‌های شرکت، چه در ایران و چه در خارج از ایران، در اختیار دولت ایران قرار خواهد گرفت.»<sup>۱</sup> \* در شرایط امتیاز، صاحب امتیاز از پرداخت مالیات بر درآمد در ایران معاف نشده بود.

به مدت شصت سال در طول دوره حکومت سلسله پهلوی تا به امروز رسم بر این بوده که امتیاز داریسی را تقبیح کنند. مثلاً در سال ۱۹۳۱ علی دشتی در روزنامه شفق سرخ می‌نویسد: «سی سال پیش، دربار نادان، فاسد و سیاه [مظفردین شاه قاجار] امتیاز داریسی را اعطا کرد. مردم بر ضد این دربار، که فقط یکی از جنایاتش اعطای امتیاز فوق بود، شوریدند و رژیم سرنگون شد. طلای ایران به شکل نفت همچون سیلی از مملکت خارج می‌شد. به هیچوجه انصاف نیست که صاحب ثروت از گرسنگی بمیرد، و ثروت‌های او به نام امتیاز داریسی خرج تجملات دیگران شود. نمی‌گوییم که دولت ایران امتیاز فوق را لغو کند،

۱. همان، ص ۲. تأکید از نویسنده کتاب است.

\* عین متن قرارداد چنین است: «فصل پانزدهم - بعد از انقضای مدت معینه این امتیاز تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکنی به جهت استخراج و انتفاع معادن متعلق به دولت علیه خواهد بود و شرکت حق هیچ گونه غرامت از این بابت نخواهد داشت.»



بلکه حرف‌مان این است که باید در این امتیاز تجدید نظر شود. در این معامله، بدجور فریب‌مان داده‌اند.»<sup>۱</sup> شصت سال بعد، یعنی در سال ۱۹۹۲، نیز این انتقادهای هنوز هم ادامه داشت؛ مثلاً در کتاب *نفت، قدرت و اخلاق* نوشته مصطفی عِلم. ولی، به نظر می‌رسد که حقیقت کاملاً خلاف این بوده است. امتیاز داری کاملاً به نفع ایران بود؛ و حکایت از هوشمندی و مهارت‌های مظفرالدین شاه و وزیرایش در مذاکره با خارجی‌ان دارد. در گزارش بانک جهانی آمده است:

شرایط قرارداد- اگر به احسن وجه از سوی صاحب امتیاز اجرا می‌شد- برای ایران بسیار مطلوب بود، و در واقع از آن زمان تاکنون هیچ شرایطی بهتر از آن به ایران پیشنهاد نشده است. امتیاز فوق ترتیبی فراهم می‌آورد که داری می‌توانست به موجب آن در آزایی واگذاری ۱۰ درصد از مالکیت شرکت و پرداخت ۱۶ درصد از

۱. علی دشتی، *شفق سرخ*، مورخ ۲ مارس ۱۹۳۱؛ مذکور در گزارش شماره ۴۲۹ (۸۹۱،۶۳۶۳/۶۷۵)، مورخ ۹ مارس ۱۹۳۱. در این موقع، رابطه دشتی با انگلیسی‌ها شکراب شده بود. طبق اظهارات هارت، دشتی به دو دلیل با انگلیسی‌ها بد شده بود: «اول اینکه دشتی خواهش کرده بود که امتیاز انحصاری پخش فراورده‌های نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران در بوشهر به یکی از دوستانش واگذار شود؛ و دوم اینکه خواسته بود که به یکی دیگر از دوستانش پستی در شرکت بدهند. ولی شرکت هر دو خواهش او را رد کرده بود. علت دیگری که باعث سردتر شدن روابط شد این بود که شرکت به روزنامه دشتی آگهی نمی‌داد. همه روزنامه‌های فارسی‌زبان به طور مرتب از شرکت نفت انگلیس و ایران آگهی می‌گرفتند که بهترین و ثابت‌ترین مشتری تبلیغاتی‌شان بود، ولی روزنامه *شفق سرخ* از این حمایت‌ها محروم بود. خبرنگارهای من می‌گویند که روس‌ها درایت بیشتری در برخورد با دشتی از خودشان نشان داده بودند. وقتی یک سال و چندی پیش دشتی با همین شدتی که الآن دارد از شرکت نفت انگلیس و ایران و سایر شرکت‌های انگلیسی انتقاد می‌کند به روس‌ها می‌تاخت، از طرف سفارت شوروی از او دعوت شد که به سفارت برود. ظاهراً ایسن دیدار خیلی رضایت‌بخش بود، زیرا به دشتی یک دستگاه چاپ مدرن که تازه از روسیه آورده بودند هدیه دادند و بعد از آن دیگر انتقادی از روسیه نشد. البته اخیراً انتقادهای بسیار ملایمی از روس‌ها در *شفق سرخ* چاپ می‌شود.» خبرنگار هارت به او گفته بود که بخشی از دلایل شروع حملات به روسیه این است که «[دشتی] احساس می‌کرد به اندازه کافی دهانش را در عوض گرفتن دستگاه چاپ بسته است.»

سود حاصله یا به عبارت دیگر نزدیک به ۲۵ درصد کل عواید به ایرانی‌ها، یک صنعت نفت در ایران تأسیس کند. در طول شصت سال اعتبار امتیاز، صاحب امتیاز از ۷۵ درصد عواید آن بهره‌مند می‌شد، و در سال ۱۹۶۱ مالکیت و کنترل همه دارایی‌های شرکت، چه در ایران و چه در خارج از ایران، به ایرانی‌ها واگذار می‌شد. ...در سال ۱۹۵۰ ارزش دارایی‌های مزبور بر مبنای هزینه‌های اولیه بالغ بر یک میلیارد دلار بود.<sup>۱</sup>

معنای این حرف آن بود که ارزش بازار دارایی‌های فوق به مراتب بیشتر از ۱ میلیارد دلاری بود که عملاً برای خرید و نصب و راه‌اندازی آنها هزینه شده بود.

از همان ابتدا، انگلیسی‌ها شرایط امتیاز داری را برای ایرانی‌ها «بیش از حد سخاوتمندانه» می‌دانستند.<sup>۲</sup> مجله *اکنومیسٹ چاپ لندن* بعدها امتیاز داری را با توجه به جایگاهی که نفت ایران در بازار جهانی به دست آورد، «سندی بچگانه» توصیف کرد.<sup>۳</sup> در سال ۱۹۰۹، صاحب امتیاز، با مشارکت شرکت نفت برمه، شرکت نفت انگلیس و ایران را تأسیس کرد (نام انگلیسی آن *Anglo-Persian Oil Company (APOC)* بود که بعدها به *Anglo-Iranian Oil Company (AIOC)* تغییر نام داد). سرمایه شرکت جدید بالغ بر یک میلیون دلار بود. علاوه بر این، حق اکتشاف، تولید، تصفیه، و فروش در قبال پرداخت حق‌الامتیاز معینی از شرکت اول بهره‌برداری به شرکت مزبور انتقال یافت. آنگونه که در گزارش بانک جهانی آمده است: «ایران ناگهان دریافت که دیگر منافع ۱۰ درصدی‌اش را در بخش عملیاتی ندارد، و فقط منافع ۱۰ درصدی حق‌الامتیازهایی که شرکت اول بهره‌برداری از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت می‌کرد، عایدش می‌شود. حربه تأسیس دو شرکت اولین گامی بود که انگلیسی‌ها

۱. بانک جهانی، «ملی‌شدن صنعت نفت ایران»، ص ۲، تأکید از نویسنده کتاب است.

۲. همان.

۳. همان.

برای کاهش منافع ایران در قراردادی که بیش از حد سخاوتمندانه می‌دانستند، به کار بردند. علاوه بر این، حق‌الامتیازهایی که شرکت نفت انگلیس و ایران به شرکت اول بهره‌برداری می‌پرداخت، در صورت هزینه‌ها منظور و بدین ترتیب از سود شرکت که مشمول ۱۶ درصد حق‌الامتیاز بود، کسر می‌شد.<sup>۱</sup>

### شیطنت سیاسی انگلیسی‌ها و نقض سازمان‌یافته امتیاز داری

در سال ۱۹۱۴ دولت انگلیس اکثریت سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را تصاحب کرد، و بعد از آن دیگر تمایزی بین شرکت و دولت انگلیس وجود نداشت. در گزارش بانک جهانی آمده است: «در طول دوره فعالیت این شرکت، سیاست دولت بریتانیا در قبال ایران از نسوی شرکت، اگر نگوییم دیکته، هدایت می‌شد. کمتر صاحب منصب یا شخصیت ایرانی خطر ناخشنود کردن شرکت را به جان می‌خرید، و آنهایی هم که جسارت این کار را به خود راه می‌دادند یا مغضوب می‌شدند یا معزول، و شرکت برای تقویت نفوذ و سلطه‌اش این عقیده را القاء می‌کرد که قدرت هر کاری را دارد.» گزارش فوق با اشاره به کتاب *ایران نوین* نوشته وینسنت شیان\* (چاپ ۱۹۲۷) خاطر نشان می‌سازد: «ایران پر از مأموران بریتانیایی، و دادن رشوه شیوه مرسوم انجام کار بود. تشکیلات بریتانیا در تهران هزینه هنگفتی داشت و مأموران بریتانیایی کاملاً آزادانه در انتخابات، مجلس، و هر فعالیت سیاسی دیگری مداخله می‌کردند. سفارت بریتانیا در تهران بسیار بزرگ است (حتی بزرگتر از برخی سفارت‌خانه‌ها در اروپا)، و تجار و کسبه بریتانیایی که در سرتاسر کشور پراکنده‌اند را می‌توان به نوعی «مأمور» دانست.»<sup>۲</sup>

انگلیسی‌ها بعد از مدتی دست به کار تضعیف دولت ایران شدند. در

۱. همان، صص ۴-۳.

\* Sheean, Vincent. *The New Persia* (1927).

۲. همان، ص ۷.

گزارش بانک جهانی آمده است: «[شرکت] با کمک مقامات دولت بریتانیا که در ایران مستقر بودند خود را به یک قدرت مستقل در درون محدوده مشمول امتیازش تبدیل کرد.» این امر به ویژه در مناطقی که فعالیت‌های حفاری و استخراج نفت صورت می‌گرفت، یعنی مناطق خوزستان و بختیاری، صادق بود. مثلاً در خوزستان «شیخ فئودال محمره ترغیب می‌شد که از دولت ایران سرپیچی کند و یک شیخ‌نشین خودمختار در خوزستان تشکیل بدهد و زمین‌های نفت‌خیز را تحت کنترل و صاحب‌اختیاری بریتانیا دریاورد. دولت ایران نیز متن نامه‌ای را که سرکنسول بریتانیا به شیخ خزعل، شیخ محمره، نوشته و در آن تضمین داده است که از او در مقابل دولت مرکزی ایران محافظت خواهد کرد، منتشر کرده است.»<sup>۱</sup>

در ارتباط با سران ایل بختیاری نیز در این گزارش آمده است که: «به منظور جلب حمایت رؤسای ایل، شرکت با اتخاذ سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن مشغول اجرای برنامه سازمان‌یافته‌ای برای ترغیب آنها به نافرمانی و حمایت از آنها در مقابل دولت مرکزی است.» شرکت نفت انگلیس و ایران حتی دست به تأسیس یک شرکت تابعه به نام شرکت نفت بختیاری زده است «تا بتواند برای رؤسای ایل بختیاری سهام رایگان منتشر کند.»<sup>۲</sup>

به محض آنکه تولید نفت شروع و میزان ذخایر نفتی مشخص شد، شرکت از پرداخت حق‌الامتیاز به ایران خودداری کرد.

دولت بریتانیا هنوز وارد صحنه نشده بود که شرکت فشارهای خود را برای تبدیل امتیاز داری شروع کرد. اولین گام نپرداختن حق‌الامتیاز به ایران بود. بهانه شرکت این بود که به تحریک دولت همسایه (ترکیه عثمانی) خرابکاران خطوط لوله را شکسته‌اند. اگرچه

۱. همان، ص ۶.

۲. همان، ص ۳.

زیان‌های وارده کمتر از ۱۰۰ هزار دلار بود [در حدود ۲۰ هزار لیره]، شرکت آن را بهانه کرد و به مدت پنج سال حق‌الامتیازی به ایران نپرداخت و حتی مدعی غرامتی برابر با ۲ میلیون دلار شد. در ماده ۱۴ امتیاز آمده بود که ایران فقط مسئول حفاظت از جان کارکنان و اموال شرکت است، ولی مسئولیتی در قبال هر گونه ضرر و زیان خارج از کنترل دولت ندارد. یکی دیگر از دلایل نپرداختن حق‌الامتیاز آن بود که شرکت باید ۳ درصد حق‌الامتیاز به صاحبان زمین‌هایی که چاههای نفت در آن حفر می‌شد بپردازد. به موجب ماده ۳ امتیاز، صاحب امتیاز موظف بود که مبلغی بابت استفاده از زمین‌های خصوصی که برای حفاری از آنها استفاده می‌شد به مالکان آن بپردازد.<sup>۱</sup>

شرکت نفت انگلیس و ایران با نقض فاحش امتیاز داری عواید ایران از محل دریافت حق‌الامتیازهایش را به شدت کاهش داد. این شرکت دست به تأسیس چندین شرکت تابع زد که «سودهای حاصله را به جیب خود شرکت می‌ریخت.» علاوه بر این، «شرکت بخش بسیار عظیمی از سود را به حساب‌های اندوخته متعددی سرازیر می‌کرد که برای تأمین بودجه طرح‌های عظیم توسعه‌اش در خارج از ایران مورد استفاده قرار می‌گرفت. اندوخته این حساب‌ها که از جریان روزافزون سودهای شرکت انباشته می‌شد، به سرعت رو به رشد نهاد. سهم سود حاصله از نفت ایران در گسترش فعالیت‌های شرکت را می‌توان از گزارش سالیانه رئیس هیأت مدیره آن که در سال ۱۹۲۴ ارائه شد، فهمید: «از زمان سودآور شدن امتیاز در سال ۱۹۱۴، مبلغی حدود ۱۹ میلیون دلار از محل عواید فوق را برای صرف هزینه‌های سرمایه‌ای مورد استفاده قرار داده‌ایم.»<sup>۲</sup> در سال ۱۹۱۴، شرکت نفت انگلیس و ایران

۱. همان، ص ۵؛ تأکید از نویسنده کتاب است.

۲. همان، صص ۷-۶.

قراردادی برای تأمین سوخت مورد نیاز وزارت درياداری بریتانیا «به قیمت تمام شده» امضاء کرد که سود شرکت را به ضرر دولت ایران که قرار بود حق الامتیازی ۱۶ درصدی از سود شرکت دریافت کند، کاهش می‌داد. صرفه‌جویی وزارت درياداری از محل این تخفیف در طول سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۵۱ بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار می‌شد که خیلی بیشتر از کل ۴۳۵ میلیون دلار حق الامتیازی بود که بین سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ به ایران پرداخت شد.<sup>۱</sup>

شرکت نفت انگلیس و ایران با انتشار آمار و ارقام گمراه کننده و بی‌نتیجه گذاشتن تلاش‌های ایران برای بازرسی دفاتر حسابداری‌اش به طور فاحشی امتیاز داری را نقض کرد. مجله اکونومیست در ارتباط با رویه‌های حسابداری شرکت نفت انگلیس و ایران که «مبالغ سرمایه‌گذاری و پرداختی به شرکت‌های تابعه را یکجا ذکر می‌کرد» می‌نویسد:

مردم که بواسطه سهم دولت در این امر ذینفع هستند حق دارند به رویه پنهان نگاه داشتن این عملیات مالی مهم که با ارایه یک ردیف نامفهوم در ترازنامه شرکت مادر صورت می‌گیرد، اعتراض کنند. ... از نظر ایران، نتیجه کلی این رویه‌ها فرار از پرداخت حق الامتیاز و یا به حداقل رساندن آن و استفاده از وجوه فوق برای توسعه شرکت است. خودداری شرکت از افشای کامل حساب‌هایش، و این حقیقت که آمار منتشره آشکارا فقط کسر کوچکی از سود واقعی شرکت را نشان می‌دهد، موجب بی‌اعتمادی شدید به شرکت و رویه‌های حسابداری‌اش می‌شود.<sup>۲</sup>

در گزارش بانک جهانی آمده است که:

برغم قیمت بسیار نازل نفت فروخته شده به وزارت درياداری و

۱. همان، ص ۴.

۲. همان، ص ۵.

سودهایی که به جیب شرکت‌های تابعه ریخته می‌شود، حساب‌های شرکت حکایت از سود قابل توجهی دارد؛ چنانکه اظهارات سر چارلز گرینوی، رئیس هیأت مدیره شرکت، نشان می‌دهد: «(۱) ما تا پایان ۳۱ مارس ۱۹۱۹ دارای مازادی در حدود ۶ میلیون لیره [۳۰ میلیون دلار] داریم. (۲) در طول سال‌های مالی ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳، شرکت نفت انگلیس و ایران مبلغی بالغ بر ۳۲ میلیون لیره [۱۶۰ میلیون دلار] بابت هزینه‌های سرمایه‌ای صرف کرده است. (۳) بین سال‌های مالی ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۳، شرکت از محل عوایدش مبلغ ۱۹ میلیون لیره [۹۵ میلیون دلار] بابت هزینه‌های سرمایه‌ای صرف کرده و ۹ میلیون و پانصد هزار لیره نیز به صورت سود سهام و بهره پرداخت کرده است.»<sup>۱</sup>

برغم این سودهای هنگفت گزارش شده (که البته شامل وجوهی نمی‌شود که به جیب شرکت‌های تابعه ریخته می‌شد)، در طول دعوای نفتی ۱۹۳۲-۱۹۳۳ با شرکت نفت انگلیس و ایران، سر جان سایمن\*، وزیر امور خارجه بریتانیا، در ژنو اعلام کرد که حق‌الامتيازهای پرداخت شده به ایران بین سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۹ به ۳۲۵ هزار لیره (۱/۶ میلیون دلار) بالغ می‌شود.<sup>۲</sup> علاوه بر این، در سال ۱۹۲۱ مبلغ یک میلیون لیره نیز یکجا پرداخت شده است که کل مبلغ فوق را به ۱/۳۲۵/۰۰۰ لیره می‌رساند. (آمار و ارقامی که میلسپو از حق‌الامتيازهای پرداختی برای سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۰ ارایه می‌دهد جمعاً ۱/۳۳۳/۲۸۵ لیره است).<sup>۳</sup> البته این مبلغ را باید با ۱۹ میلیون لیره هزینه‌های سرمایه‌ای که «از محل عواید شرکت» تأمین و ۹/۵ میلیون لیره‌ای که بابت سود سهام و بهره در

۱. همان، ص ۷.

\* Sir John Simon.

۲. اترتن، گزارش شماره ۶۵۸ (۸۹۱، ۶۳۶۳/۷۲۹)، مورخ ۹ فوریه ۱۹۳۳.

۳. چهارمین گزارش سه‌ماهانه مدیرکل مالیه ایران (۲۲ دسامبر ۱۹۲۵-۲۱ مارس ۱۹۲۶)، ضمیمه گزارش شماره ۱۴۵ (۸۹۱، ۵۱/۳۹۴)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۲۶، از طرف فیلیپ.

همین مدت پرداخت شد، مقایسه کرد. با وجود این، باید خاطر نشان ساخت که از ۱/۳ میلیون لیره حق‌الامتیازی که به ایران پرداخت شد، مبلغ ۱ میلیون لیره آن شامل پرداختی بود که به موجب قرارداد آرمیتاژ-اسمیت در سال ۱۹۲۱ صورت گرفت. بالعکس، حق‌الامتیاز پرداخت شده بین سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ به ۲/۸۳۳/۷۵۵ لیره، یا به طور متوسط ۵۶۶/۷۵۱ لیره (۲/۸ میلیون دلار) در سال بالغ می‌شد.

### قرارداد آرمیتاژ-اسمیت

قرارداد دسامبر ۱۹۲۰ آرمیتاژ-اسمیت ناظر بر روابط دولت ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران بود. اس. ای. آرمیتاژ-اسمیت\*، که به موجب مفاد قرارداد اوت ۱۹۱۹ انگلیس و ایران به مستشاری مالی انگلیس در ایران منصوب شده بود، برای حل و فصل اختلافات موجود، از طرف دولت ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران وارد مذاکره شد. معروفترین بند قرارداد ۱۹۲۰ پرداخت ۱ میلیون لیره برای تسویه حق‌الامتیازهای معوق و حل و فصل سایر اختلافات مربوط به سال‌های جنگ بود. مبلغی که واقعاً به ایران پرداخت شد ۹۳۳ هزار لیره بود که شرکت نفت انگلیس و ایران ۱۲۵ هزار لیره آن را در حکم پیش‌پرداخت مربوط به حق‌الامتیاز ایران در سال ۱۹۲۱ در آوریل همان سال پرداخت،<sup>۱</sup> و ۸۰۸ هزار لیره الباقی را نیز در دسامبر ۱۹۲۱ تأدیه کرد. سی. ون اچ. انگرت، کاردار موقت آمریکا در تهران، در این باره گزارش می‌دهد:

احتراماً ترجمه اطلاعیه وزارت مالیه را که در روزنامه ستاره ایران مورخ ۱ ژانویه ۱۹۲۲ به چاپ رسیده، و حاوی جزئیاتی در ارتباط با وجوه دریافتی از شرکت نفت انگلیس و ایران (معروف به «شرکت نفت جنوب») به مبلغ ۸۰۸ هزار لیره است، تقدیم می‌دارد.

\* S. A. Armitage-Smith.

۱. دلبیو. سی. فیرلی، نماینده شرکت نفت انگلیس و ایران، به مدیر روزنامه ایران، مورخ ۱ ژانویه ۱۹۲۲.



این مبلغ معرف سهم ایران از سود شرکت‌های تابعه شرکت نفت انگلیس و ایران است. تا سال ۱۹۲۰ شرکت نفت انگلیس و ایران از پرداخت سهم دولت ایران خودداری می‌کرد، تا اینکه آقای آرمیتاژ-اسمیت، مستشار مالی وقت بریتانیا در دولت ایران، شخصاً مسئله را در لندن پیگیری کرد و دستور پرداخت آن را گرفت. همگان بر این باورند که دولت بریتانیا به منظور تسهیل فعالیت هیأت مالی خود در ایران، به طور محرمانه به شرکت گفته است که اگر واقعاً شک و تردید بجایی درباره درستی تصمیمات شرکت وجود دارد، مایل است این مسئله به نفع ایران حل و فصل شود.<sup>۱</sup>

مبلغ ۹۳۳ هزار لیره‌ای که شرکت نفت انگلیس و ایران در آن زمان به دولت پرداخت کرد، تقریباً معادل ۵ میلیون تومان یا یک چهارم کل بودجه دولت بود. با افتادن این مبلغ به دست رضاخان که قبلاً با کمک انگلیسی‌ها کنترل کامل نیروهای مسلح را نیز به دست گرفته بود حرکت سریع او به سوی برقراری یک نظام دیکتاتوری در ایران تضمین شد. بانک جهانی در گزارش خود رعایت حال شرکت را نمی‌کند و می‌نویسد: «این مبلغ در مقایسه با صرفه‌جویی وزارت دریا‌داری، مالیات‌های پرداختی به بریتانیا، و سود تقسیم شده یا مجدداً سرمایه‌گذاری شده فقط در حدود ۳ درصد از سود شرکت را شامل می‌شد. به موجب امتیاز نفت، باید ۱۶ درصد سود خالص شرکت به ایران تعلق می‌گرفت، بنابراین «وجه‌المصالحه» فوق به طور فاحشی ناکافی بود و در نتیجه ایران هیچگاه آن را تصویب نکرد.»<sup>۲</sup> علاوه بر این، به موجب امتیاز داری، ۱۰ درصد از مالکیت شرکت به ایران تعلق داشت. بنابراین، ایران باید بجای ۱ میلیون لیره حداقل مبلغی برابر با ۸ میلیون لیره دریافت می‌کرد.

۱. انگرت، گزارش شماره ۷۹۷ (۸۹۱،۵۱/۲۵۶)، مورخ ۴ ژانویه ۱۹۲۲.

۲. بانک جهانی، «ملی‌شدن صنعت نفت ایران»، ص ۷.

آرمیتاژ- اسمیت همچنین بر سر نحوه تعیین سود خالص شرکت نیز با شرکت نفت انگلیس و ایران به توافق رسید. سود شرکت باید پیش از پرداخت مالیات بر درآمد به دولت بریتانیا محاسبه می‌شد و همچنین سود حاصل از کلیه فعالیت‌های شرکت، هم در داخل و هم در خارج ایران، را شامل می‌شد. فقط سود حاصل از حمل و نقل نفت با کشتی از این امر مستثنی بود. گزارش بانک جهانی اینگونه ادامه می‌یابد: «معافیت فوق محل اختلاف بود؛ زیرا ایرانی‌ها معتقد بودند که ناوگان کشتی‌ها از محل سودهایی خریداری شده است که دولت ایران حق‌السهم خود را از آن دریافت نکرده و بدین ترتیب در واقع از سهم سود خود از نفتکش‌ها محروم می‌شود. علاوه بر این، معافیت فوق حربه سهل‌الوصولی در دست شرکت قرار می‌داد تا به بهانه هزینه هنگفت حمل و نقل دریایی از پرداخت سود به ایران بکاهد. قابل ذکر است که شرکت نفتکش‌های بریتانیا- که شرکت نفت انگلیس و ایران مالک آن بود- به قدری در طول جنگ جهانی اول سود برده بود که در سال ۱۹۱۸ توانست اوراق قرضه‌ای به ارزش ۸/۶ میلیون دلار از شرکت نفت انگلیس و ایران خریداری کند. در عین حال، سرمایه‌گذاری‌ها و پرداخت‌های شرکت نفت انگلیس و ایران به شرکت‌های تابعه‌اش به میزان ۲۴ میلیون دلار افزایش یافت.»<sup>۱</sup>

بعدها معلوم شد که قرارداد الحاقی آرمیتاژ- اسمیت یکی از مفاد اساسی امتیاز اولیه داری، یعنی پرداخت ۱۶ درصد سود خالص به دولت ایران، را تغییر داده است. به موجب قرارداد جدید، و تا زمان الغای امتیاز داری در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲، حق‌السهم ایران ۱۰ درصد از سود خالصی بود که از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران تعیین می‌شد. مثلاً، حق‌الامتیاز ایران برای سال ۱۹۲۳ مبلغ ۵۶۵/۲۵۰ لیره (در حدود ۲/۸۲۵/۰۰۰ دلار) بود. کنسول آمریکا در بوشهر در گزارشی در ژوئن

۱۹۲۴ درباره عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران در جنوب ایران می‌نویسد: «هیچ تردیدی در سود هنگفت شرکت نفت انگلیس و ایران نیست... سود شرکت در سالی که گذشت با احتساب نرخ برابری کنونی ارز در حدود ۲۸ میلیون دلار بوده است. به نظر می‌رسد که انگلیسی‌ها هیچ نگرانی خاصی از بروز مشکل در میدان‌های نفتی‌شان ندارند، ولی همگی متفق‌القول می‌گویند که اگر مشکلی در آنجاها بروز کند بلافاصله با استفاده از نیروهای نظامی از میدان‌های نفتی‌شان محافظت خواهند کرد. به هر قیمتی که باشد جریان نفت نباید قطع شود.»<sup>۱</sup> از ۲۸ میلیون دلار سودی که خود انگلیسی‌ها محاسبه کرده بودند، فقط ۲/۸ میلیون دلار بر اساس قرارداد الحاقی آرمیتاژ- اسمیت به دولت ایران پرداخت شد.

### چهار شیلینگ به ازای هر تن

طبق گزارش تی. ال. جکس<sup>۲</sup>، مدیر مقیم شرکت نفت انگلیس و ایران، از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۰ میانگین حق‌الامتيازهای پرداختی به ایران به ۱/۱ میلیون لیره در سال رسیده بود، و هر سال به طور متوسط ۵/۶ میلیون تن نفت از میدان‌های نفتی استخراج می‌شد (به نقل از گزارش هارت). حق‌الامتياز پرداختی در سال ۱۹۳۰ به ۱/۳۲۳/۶۷۹ لیره و ۲ شیلینگ بالغ شد که قدری کمتر از حق‌الامتياز سال ۱۹۲۹ (۱/۴ میلیون لیره) بود. طبق آمار و ارقامی که جکس و آر. ئی. لینگمن<sup>۳</sup>، وابسته بازرگانی انگلیس، ارائه دادند کل حق‌الامتياز که در این چهار سال و نه ماه پرداخت شد ۵/۲ میلیون لیره و کل تولید ۲۶/۵ میلیون تن بود، که به عبارتی برابر بود با میانگین سالیانه ۱/۱۰۰/۰۰۰ لیره ۵/۶۰۰/۰۰۰ تن نفت. هارت خاطر نشان می‌سازد که حق‌الامتياز که عملاً به ایران

۱. جورج گرگ فولر، گزارش شماره (۵۲۷/۶۳۶۳/۸۹۱)، مورخ ۱۰ ژوئن ۱۹۲۴.

\* T. L. Jacks.

\*\* R. E. Lingeman.

پرداخت می‌شد برابر با ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت بود که با حق‌الامتیاز نفت عراق برابری می‌کرد.<sup>۱</sup> هنری اس. ویلارد، کنسول سابق آمریکا در تهران، که در آن زمان ریاست بخش امور خاور نزدیک را در وزارت امور خارجه آمریکا بر عهده داشت، اشاره می‌کند که بر اساس آمار و ارقام هارت شرکت نفت انگلیس و ایران از زمان امضای قرارداد الحاقی آرمتیاز- اسمیت به این طرف فقط ۱۰ درصد حق‌الامتیاز به ایران پرداخت می‌کرده است (و نه ۱۶ درصد)؛ موری نیز با او هم عقیده بود.<sup>۲</sup> پس از حل و فصل اختلافات نفتی در سال ۱۹۳۳، همان ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت مبنای «جدید» پرداخت حق‌الامتیاز قرار گرفت. ظاهراً با توجه به قاعده ۱۰ درصدی، انگلیس قبلاً این مبلغ را پرداخته بود. در عوض تعیین این مبنای جدید، اعتبار امتیاز به مدت ۳۲ سال دیگر تمدید شد. بدین ترتیب انگلیسی‌ها از تعهداتی که در چارچوب امتیاز داری داشتند رهایی یافتند و عملاً بدون هیچ هزینه‌ای مدت اعتبار امتیاز فوق را تمدید کردند.

### تلاش‌های اولیه شرکت نفت انگلیس و ایران برای تغییر امتیاز داری

از سال ۱۹۲۰، شرکت نفت انگلیس و ایران مجدانه تلاش می‌کرد تا مفاد امتیاز داری را تغییر بدهد. بیشتر از همه سعی داشت از بند مربوط به انتقال کلیه دارایی‌های شرکت، چه در داخل و چه در خارج، به دولت ایران پس از انقضای اعتبار امتیاز در سال ۱۹۶۱ خلاص شود، و بعد از آن از تعهد دسترسی ایران به دفاتر و اسناد حسابداری‌اش شانه خالی کند تا کسی از سود واقعی شرکت خبر نداشته باشد. شرکت به دنبال تمدید امتیازش نیز بود. علاوه بر این، شرکت نفت انگلیس و ایران از همان ابتدا نشان داده بود که پرداخت حق‌الامتیاز به صورت مبلغ ثابتی به ازای هر

۱. مذکور در هارت، گزارش شماره ۸۵۵ (۸۹۱،۶۳۶۳/۶۸۰)، مورخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۱.

۲. ویلارد، یادداشت شماره (۸۹۱،۶۳۶۳/۶۸۰)، مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۳۱.

تن نفت صادراتی را به پرداخت حق‌السهم از سود شرکت که در امتیاز داری قید شده بود، ترجیح می‌دهد. در گزارش بانک جهانی آمده است: «در حالی که مذاکرات مربوط به حق‌الامتیازهای معوق و شیوه تعیین سود شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۲۰ در جریان بود، شرکت به آر‌میتاژ-اسمیت پیشنهاد کرد که مبنای پرداخت حق‌الامتیاز از ۱۶ درصد سود شرکت به مبلغ ثابتی به ازای هر تن نفت صادراتی تغییر کند. آقای آر‌میتاژ-اسمیت پس از مشورت با کارشناسان به دولت ایران توصیه کرد که چنین پیشنهادی را نپذیرد. با وجود این، شرکت هر از چند گاه پیشنهادهای مشابهی ارائه می‌داد.»<sup>۱</sup>

رئیس جدید هیأت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران آقای سر جان کدمن\* بود که تلاش زیادی برای برقراری روابطی مودت‌آمیز با رضاخان مبذول کرده بود. سفر او به تهران در آوریل ۱۹۲۶ برای شرکت در مراسم تاجگذاری رضاخان وزیرمختار آمریکا، هافمن فیلیپ، را بر آن داشت تا در گزارشش بنویسد: «ورود سر جان کدمن به تهران با مراسم تاجگذاری مصادف بود، و به همین مناسبت او در جمع هیأت همراه وزیر مختار بریتانیا در این مراسم حضور یافت. شنیده‌ام که قرار است سر جان کدمن در آینده نزدیک رئیس هیأت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران شود. فکر می‌کنم او اولین مدیر شرکت باشد که به ایران، یا حداقل به تهران، آمده باشد.»<sup>۲</sup>

در اوایل سال ۱۹۲۹ که مذاکرات با جدیت بین طرفین جریان داشت، کدمن نیز به تهران آمده بود. آر. اس. والاس تریست\*\*، کاردار موقت آمریکا، می‌نویسد: «هم دولت ایران و هم سر جان در ارتباط با پیشرفت

۱. بانک جهانی، «ملی‌شدن صنعت نفت ایران»، ص ۹.

\* Sir John Cadman.

۲. فیلیپ، «حضور سر جان کدمن در تهران»، گزارش شماره ۱۰۹ (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۱۱)، مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۲۶.

\*\* R. S. Wallace Treat.

مذاکراتشان با احتیاط کامل صحبت می‌کنند. از طرف ایرانی شنیده‌ام که پیشرفت زیادی در اصلاح شرایط امتیاز داری مربوط به حوزه عمل امتیاز شرکت؛ و همچنین افزایش حق الامتیاز صورت گرفته است. ...علاوه بر این، شنیده‌ام که شرکت نفت انگلیس و ایران از همین حالا تلاش دارد تا مدت اعتبار امتیاز را تمدید کند.<sup>۱</sup>

شایعاتی که درباره مذاکرات شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت ایران بر سر اصلاح شرایط امتیاز بر سر زبان‌ها افتاده بود حتی بعد از سال ۱۹۲۹ نیز ادامه یافت. هنری اس. ویلارد، کنسول آمریکا در تهران، گزارش داد که از زمان سلب انحصار چاپ اسکناس از بانک شاهنشاهی ایران در ۱۳ مه ۱۹۳۰، شایع شده است که شرکت نفت انگلیس و ایران در حال مذاکره برای تمدید اعتبار امتیازش به مدت ۵۰ سال دیگر است و در عوض آن حق‌السهم ایران از سود شرکت از ۱۶ درصد به ۲۰ تا ۲۴ درصد افزایش خواهد یافت. علاوه بر این، دولت ایران قرار است «وامی به مبلغ ۱۰ میلیون لیره به منظور تأمین هزینه ساخت خط آهن» دریافت کند. ویلارد توضیح می‌دهد که این شایعات را از منابع موثق شنیده است و گزارش خود را اینگونه به پایان می‌رساند:

تأثیر این اخبار بر مردم ایران، اگر صحت آنها ثابت شود، بدون شک بسیار نامطلوب خواهد بود؛ علی‌الخصوص در جنوب ایران که احساسات ضد انگلیسی گسترده‌ای در آنجا وجود دارد. از زمانی که انحصار اسکناس از بانک شاهنشاهی ایران در ماه مه سلب شد، مردم مشتاقانه از احتمال لغو قرارداد شرکت نفت انگلیس و ایران در حکم گام بعدی ایران در حرکت به سوی رهایی از استثمار خارجی حرف می‌زنند. تمدید قرارداد، بجای لغو آن، مسلماً بخش عمده‌ای از جمعیت ایران را شدیداً سرخورده خواهد کرد.<sup>۲</sup>

۱. تریب، گزارش شماره ۷۸۹ (۸۹۱،۶۳۶۳/۶۴۰)، مورخ ۱۶ مارس ۱۹۲۹.  
۲. ویلارد، گزارش محرمانه شماره (۸۹۱،۶۳۶۳/۶۵۶)، مورخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۰.

پیشنهادی که ویلارد در گزارش خود به آن اشاره کرده بود به قرارداد سه ستاره معروف بود که شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۲۹ تسلیم دولت ایران کرد. شرکت پیشنهاد کرده بود که بجای پرداخت درصد ثابتی از سود، به ازای هر تن نفت تولید شده ۴ تا ۵ شیلینگ به ایران بپردازد. «در این قرارداد ماده‌ای قید شده بود که دولت ایران می‌تواند تا ۲۵ درصد سهام شرکت را تصاحب کند، ضمن آنکه مدت امتیاز تا سی سال دیگر تمدید می‌شد. دولت ایران به دلیل بی‌اعتمادی به رویه‌های حسابداری شرکت و همچنین درخواست شرکت برای تمدید امتیاز تا سال ۱۹۸۹ پیشنهاد شرکت را رد کرد.»<sup>۱</sup> در واقع دولت ایران در آن زمان فقط یک نفر بود، یعنی عبدالحسین تیمورتاش. او با رد پیشنهاد شرکت نفت انگلیس و ایران پا به عرصه خطرناکی نهاده بود.

شرکت نفت انگلیس و ایران از تلاش برای تغییر شرایط امتیاز داری دست برنداشت. هارت، با اشاره به صحبت‌هایش با تی. ال. جکس، شایعات جدیدی را که درباره مذاکره شرکت برای تمدید اعتبار امتیاز بر سر زبان‌ها بود، گزارش می‌دهد: «ولی آقای جکس در ارتباط با این شایعه که شاه (با توجه به اینکه مجلس آلت دستی بیش نیست) حاضر است در قبال دریافت پنج میلیون لیره امتیاز شرکت را تمدید کند، گفت که تردیدی ندارد که اعلیحضرت در قبال دریافت چنین مبلغی با کمال میل این کار انجام خواهد داد.»<sup>۲</sup> هارت بعداً درباره مذاکرات تمدید امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران می‌نویسد: «می‌گویند که حضرت اشرف تیمورتاش در طول اقامتش در لندن حتی درباره تجدید امتیاز نیز صحبت نخواهد کرد؛ زیرا، از قرار معلوم، نگرشی که در محافل عالی [ایران] وجود دارد چنان سختگیرانه است که از سرگیری مذاکرات پر سر و صدای سال ۱۹۳۰ در تهران را غیر ممکن می‌سازد.»<sup>۳</sup> روشن است که تا

۱. بانک جهانی، «ملی‌شدن صنعت نفت ایران»، ص ۹.

۲. هارت، گزارش شماره ۷۳۸ (۶۳۶۳/۶۷۸)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۱.

۳. هارت، گزارش شماره ۹۲۹ (۶۳۶۳/۶۸۱)، مورخ ۷ نوامبر ۱۹۳۱.

اواخر سال ۱۹۳۱ شرکت نفت انگلیس و ایران هیچ موفقیتی در اصلاح شرایط امتیاز داری به دست نیاورده بود.

### مکس ام. دیکسن و امتیاز نفت شمال، ۱۹۳۱-۱۹۳۰

در ماه مارس ۱۹۳۰، مکس ام. دیکسن\*، نماینده آمریکایی «شرکت نفت باند و شتر»\*\* نیویورک همراه با شخصی به نام حسین مصطفی اف (حسن مصطفی بیگ) با هدف کسب امتیاز نفت در پنج استان شمالی که در حوزه امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران نبود وارد تهران شد. تلاش‌های دیکسن نهایتاً نافرجام ماند، ولی مذاکراتی که با تیمورتاش، فروغی، و دیبا، حسابدار دربار، انجام داد تا حدودی نظام رشوه را در محافل عالی مملکت و نحوه تقسیم آن بین رضا شاه و زبردستانش، حداقل تا سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۱، روشن می‌کند. آگوستین دبلیو. فرین، کنسول سابق آمریکا در ایران، می‌نویسد: «گفتگوهای آقای دیکسن با مقامات ایرانی درباره امتیاز نفت شمال حکایت تازه و غریبی است، که می‌توانید آن را در اسناد محرمانه وزارت بیابید.»<sup>۱</sup>

دیکسن پس از ورودش به تهران خیلی زود مذاکرات خود را با تیمورتاش، وزیر دربار رضا شاه، شروع کرد. خوشبختانه دیکسن وزیر مختار آمریکا، چارلز سی. هارت، را در جریان کامل مذاکراتش قرار داده و هارت نیز با وظیفه‌شناسی همه ماجرا را به وزارت امور خارجه گزارش کرده بود. هارت با اشاره به صحبت‌هایش با دیکسن درباره مذاکرات نفتی بین دیکسن و تیمورتاش می‌نویسد:

آقای دیکسن گفت که امیدوار است طی چند هفته آینده بر سر امتیاز نفت با وزیر دربار به توافق برسد، و اینکه مسئله اصلی مبلغ پولی است که باید برای کسب این امتیاز پردازد. در این ارتباط

\* Max M. Dixon.

\*\* The Petroleum Bond and Share Corporation.

۱. فرین، یادداشت شماره (۸۹۱،۶۳۶۳/۶۵۵)، مورخ ۲۸ مه ۱۹۳۰.



گفت که تیمورتاش فقط عامل شاه است. وقتی از او پرسیدم که آیا مقامات ایرانی هیچ ابایی از طرح مسئله پرداخت پول برای کسب امتیاز نداشتند، گفت که خیر، کاملاً بر عکس. [دیکسن] هیچ اشاره‌ای به مسئله پرداخت پول نکرده بود، و وقتی مقام مسئول طرف مذاکرات، آنگونه که خودش توصیف می‌کند، خواست تا «پیش پرداختی» صورت بگیرد، او پاسخ داده بود که شرکت‌های آمریکایی عادت به دادن «پیش پرداخت» ندارند. ولی آن مقام مسئول [تیمورتاش]، طبق معمول، حاضر جوابی کرده و گفته بود که در مطبوعات خوانده است که حتی یکی از وزرای آمریکا هم از یک شرکت نفتی آمریکایی «پیش پرداخت» گرفته است. از آن به بعد دیگر هیچ ابایی برای صحبت بر سر این مسئله نداشتند؛ در واقع آن مقام ایرانی صادقانه گفته بود که در ایران هیچ کس نمی‌داند چه وقت مقامش را از دست می‌دهد و به همین خاطر احساس می‌کرد که باید در صورت لزوم برای تضمین یک دوران بازنشستگی بی‌دغدغه در اروپا تا جایی که می‌تواند کیسه‌اش را پر کند. آقای دیکسن افزود که به خاطر تجربه‌اش در ترکیه انتظار داشت که پیش از رسیدن به مسئله «پیش پرداخت‌ها» مجبور باشند کلی حاشیه برونند.

هارت سپس به شرایط مطرح شده در مذاکرات می‌پردازد، و می‌نویسد که سهم ایران از نفت رابطه معکوسی با میزان رشوه پرداختی داشت: قرار بود امتیاز با این شرط داده شود که «شرکت باند و شئر» به مدت دو یا سه سال به اکتشاف نفت پردازد و اگر تلاش‌هایش بی‌نتیجه ماند بتواند امتیاز را لغو کند. آقای دیکسن در ابتدا به سفارت گفت که می‌تواند با پرداخت ۵۰ هزار دلار امتیاز فوق را با حق‌الامتیازی برابر ۸ درصد کل نفت خام تولید شده به دست آورد، و یا اینکه ۱۰۰ هزار دلار پردازد و حق‌الامتیاز را به ۵ درصد کل نفت خام تولید شده کاهش بدهد. از آنجا که وزیر دربار ترجیح

می‌داد حق‌الامتیاز بر مبنای درصد ثابتی از نفت خام تولید شده تعیین شود- همانطور که در قرارداد شرکت نفت ترکیه در عراق عمل می‌شد- مذاکرات با توجه به همین مسئله صورت گرفت. او افزود که احتمالاً کار را با همان ۵۰ هزار دلار تمام خواهد کرد، و تلاش می‌کند امتیازی ۹۰ ساله از ایران بگیرد؛ در حالیکه ایرانی‌ها مبنای مذاکرات را یک امتیاز ۶۰ ساله قرار داده‌اند. آقای دیکسن گفت کفایت هزینه‌اش را پردازد تا قرارداد بلافاصله امضاء شود. ظاهراً که آقای دیکسن نظر خوبی درباره وجدان کاری مقامات ایرانی ندارد. اگر همه چیز وفق مراد پیش برود و نفتی پیدا شود، باید مبلغ ۱۰۰ هزار لیره دیگر هم، ظاهراً به همان شیوه فوق‌الذکر، پردازد. آقای دیکسن گفت که از منابع موثق شنیده است که شرکت نفت انگلیس و ایران برای کسب امتیاز نفت پنج استان شمالی که مشمول امتیاز داری نیستند مبلغ ۳ میلیون تومان پیشنهاد کرده است، ولی مقامات ایرانی مسئول این کار «از گرفتن آن می‌ترسند».

گزارش هارت نقشی را که فروغی در این بین داشت، روشن می‌کند: آقای دیکسن امیدوار بود که فروغی، سفیر سابق ایران در ترکیه، که ظاهراً با اکراه در شرف پذیرفتن پُست وزارت اقتصاد بود، از طرف دولت ایران امتیاز فوق را امضاء کند و مجلس نیز پیش از شروع تعطیلات تابستانی‌اش در ۱۵ مه آن را به تصویب برساند. مذاکرات اعطای این امتیاز در ابتدا با فروغی و در آنکارا آغاز شده بود. دیکسن گفته بود که پیش از آنکه حاضر باشد مبلغ هنگفت ۱۰۰ هزار لیره را پردازد باید مسئله مهم حق ترانزیت نفت از نقاطی که مشمول امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران می‌شد روشن شود. البته او ظاهراً گمان نمی‌کند که این مسئله چندان مشکل‌ساز باشد؛ زیرا شرکت هریمن و دولت ایران مسلماً می‌توانستند موافقت شرکت نفت انگلیس و ایران را جلب کنند. ... او همچنین گفت که هم

تیمورتاش و هم میرزا عبدالحسین خان دیبا، یکی دیگر از مقامات دربار، به او گفته‌اند که مرحوم ایمری، نایب کنسول سابق آمریکا، به تحریک رئیس فعلی شرکت نفت انگلیس و ایران، که احتمالاً منظورشان آقای تی. لوینگتن جکس است، کشته شده و پیشنهاد کرده‌اند که آقای دیکسن تا زمانی که در تهران به سر می‌برد تحت محافظت پلیس باشد؛ که او این پیشنهاد را رد کرده بود. البته در زمان وقوع آن فاجعه اسفناک، داستانی که مقامات ایران گفته‌اند بین مردم بسیار شایع بود.<sup>۱</sup>

هارت در گفتگوی دیگری که با دیکسن داشت، اطلاعات بیشتری از مذاکرات و نحوه تقسیم رشوه بین رضا شاه، تیمورتاش، دیبا، و فروغی به دست آورد:

[دیکسن] به سفارت اطلاع داد که در مذاکرات اخیرش بر سر امتیاز نفت شمال، وزیر دربار، تیمورتاش، پیشنهاد کرده است که حق‌الامتیازی برابر با ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت خام به دولت ایران پرداخت شود که بر اساس قیمت جهانی نفت تا شش شیلینگ هم قابل افزایش است. آقای دیکسن حق‌الامتیازی برابر با ۸ درصد ارزش نفت خام تولید شده بر مبنای قیمت تمام شده بر سر چاه را پیشنهاد کرده بود؛ به عبارت دیگر، قیمت جهانی نفت در پالایشگاه، منهای هزینه حمل. با توجه به پیشنهاد تیمورتاش، دیکسن هم اینک دارد مذاکرات را بر مبنای ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت خام بدون مقیاس صعودی فوق‌الذکر پیش می‌برد. ...

آقای دیکسن گفت که دیبا، یکی از مقامات دربار، به او گفته است که در تمام معاملات این چنینی سهم شاه و تیمورتاش مساوی است و دیبا سهم خود را از تیمورتاش می‌گیرد. دیکسن تأیید می‌کند که فروغی در سال ۱۹۲۴ واقعاً ۱۰۰ هزار دلار

۱. هارت، گزارش شماره ۵۱ (۸۹۱،۶۳۶۳/۶۵۳)، مورخ ۵ آوریل ۱۹۳۰.

از شرکت نفت سینکالر دریافت کرده بود، هر چند فروغی ادعای فوق را شدیداً تکذیب می‌کند:

آقای دیکسن گفت که فروغی، که اخیراً به وزارت اقتصاد منصوب شده است، قبلاً شریک او و حسن مصطفی‌اف بوده، و آنها نامه‌ای در تأیید این مشارکت برایش فرستاده بودند. بدین ترتیب، وزیر اقتصاد به همان اندازه آقای دیکسن و مصطفی‌اف از هر گونه سود احتمالی مذاکره برای «شرکت نفت باند و شتر» سهم می‌برد. لازم به ذکر نیست که دیکسن مطلب فوق را بی‌نهایت محرمانه توصیف کرد. البته او فکر نمی‌کند که فروغی کل سهمش را بخواهد ولسی مسلماً هدیه را رد نمی‌کند. برغم همه این حرف‌ها دیکسن گفت که فروغی درستکارترین آدمی است که در ایران می‌شناسد. ...

این ماجرا من را به یاد آلبانی می‌اندازد. پیش از شروع مأموریتم در آن کشور، وقتی در سال ۱۹۲۵ داشتم گزارش‌هایی را که از تیرانا به وزارت امور خارجه ارسال شده بود مرور می‌کردم، اتفاقاً در یکی از گزارش‌ها دیدم که یک آلبانیایی درباره یکی دیگر از هموطنانش، که از شخصیت‌های سرشناس کشور بود، گفته است که او تنها وطن‌پرست و آدم درستکاری است که می‌شناسد. اظهار نظر فوق آن موقع برایم خیلی جالب بود، و بعدها وقتی که با این شخصیت بزرگ و قهرمان فضیلت در آلبانی آشنا شدم، بسی مایه سرگرمی‌ام شد. هنوز چندی از آشنایی ما نگذشته بود که دریافتم این شخص پاکدامن یک رذل به تمام معناست که هر هنرشناسی مسلماً جای او را در «کلکسیون ارادل» خالی خواهد یافت.<sup>۱</sup>

هارت خبر می‌دهد از آنجایی که روند مذاکرات خیلی کند پیش می‌رفت، «قطعه کلکسیون» یا همان فروغی، مصلحت دانسته بود که دیکسن دو یا سه ماهی از ایران برود تا مقامات فکر نکنند امتیاز نفت

۱. هارت، گزارش شماره ۶۱ (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۵۴)، مورخ ۱۷ آوریل ۱۹۳۰.

شمال چندان آش دهن سوزی است. بدین ترتیب، دیکسن به مقامات ایرانی اطلاع داد که قصد دارد پیش از تابستان از ایران برود و احتمالاً تا پاییز به ایران برنخواهد گشت. اما در ارتباط با احتمال اعطای امتیاز نفت شمال به شرکت نفت انگلیس و ایران، فروغی به دیکسن گفته بود که این کار «یک انقلاب واقعی به راه می‌اندازد.»

### پیشنهاد شرکت نفت انگلیس و ایران به رضا شاه

چنانکه فروغی توصیه کرده بود، دیکسن به یک سفر طولانی رفت. ویلارد گزارش می‌دهد که دیکسن پس از یک غیبت چندین ماهه در پاییز سال ۱۹۳۰ به تهران بازگشت؛ ولی این بار به نمایندگی از طرف شرکت جان هیز هموند\* در واشنگتن و نیویورک؛ زیرا شرکت ای. دبلیو هریمن به علت سقوط بورس سهام و رکود اقتصادی دیگر علاقه‌ای به کسب این امتیاز نداشت. در این سفر نیز حسن مصطفی بیگ و یک شاهزاده روسی که حالا تابعیت ایران را داشت، او را همراهی می‌کردند. ویلارد در گزارش خود می‌نویسد: «هر چند مذاکرات آقای دیکسن در سفر قبلی اش بی‌ثمر ماند، آنهم عمدتاً به دلیل اینکه به درستی نمی‌دانست «هدیه» نقدی را باید به کجا و چه کسی تقدیم کند، ظاهراً مطمئن است که این بار موفق خواهد شد.»<sup>۱</sup>

بخت و اقبال با مورخان یار بود که دیکسن پس از بازگشتش به تهران همچنان هارت را در جریان پیشرفت مذاکرات قرار داد. هارت در گزارشی در ارتباط با پیشرفت مذاکرات دیکسن با تیمورتاش فاش می‌سازد که قرار بود گروه هموند به مدت سه سال هر ساله حداقل ۱۰۰ هزار دلار هزینه کند. اگر اکتشافات موفقیت‌آمیز بود، سهم دولت ایران از نفت برابر با ۸ درصد، و یا اگر دولت ایران ترجیح می‌داد سهم خود را

\* John Hays Hammond Group.

۱. ویلارد، گزارش شماره (۸۹۱،۶۳۶۳/۶۶۳)، مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۳۰.

به صاحب امتیاز بفروشد، معادل پولی آن بود. هارت اطلاعات بسیار مهم زیر را هم درباره سفر سر جان کدمن، مدیر عامل شرکت نفت انگلیس و ایران، به تهران برای ابراز تمایل شرکت به تمدید امتیاز نفت به مدت سی سال دیگر در گزارش خود گنجانده است:

آنطور که آقای دیکسن می‌گوید، اطلاعات زیر را درباره گفتگوهای دولت ایران و سر جان کدمن، رییس کل شرکت نفت انگلیس و ایران، در سفر اخیرش به تهران از مترجم ترک خود، حسن مصطفی بیگ، که واسطه بین او و دولت ایران هم هست، به دست آورده است. وزیر دربار تیمورتاش، درباره تمایل شرکت نفت انگلیس و ایران برای تمدید امتیاز نفت، به مترجم آقای دیکسن گفته است که سر جان در شرفیابی نزد شاه که تیمورتاش هم در آن حضور داشته پیشنهاد پرداخت ۵ میلیون لیره نقد بابت تمدید امتیاز شرکت به مدت ۳۰ سال را مطرح ساخته و گفته است که اگر پنج استان شمالی نیز در این امتیاز گنجانده شوند مبلغ را به ۸ میلیون لیره خواهد رساند. طبق این گزارش، وزیر دربار گفت که شرکت نفت انگلیس و ایران «هنوز مذاکراتی را شروع نکرده است»، و افزود که یک شرکت آمریکایی حاضر است برای کسب چنین امتیازی پس از انقضای امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار بپردازد. البته بسیار بعید است که یک شرکت آمریکایی چنین پیشنهادی داده باشد، ولی اگر بگذارند اعتبار امتیاز سی سال دیگر خاتمه پیدا کند، به احتمال قوی اموال شرکت [در آن زمان] خیلی بیشتر از اینها ارزش خواهد داشت.<sup>۱</sup>

در گزارش بالا شاید بتوان دلیل عزل و دستگیری تیمورتاش را در دسامبر ۱۹۳۲- یعنی درست در بحبوحه مذاکرات با شرکت نفت انگلیس و ایران- و سپس قتل او در زندان دریافت. تیمورتاش پس از

۱. هارت، گزارش شماره ۳۵۴ (۶۳۶۳/۶۷۳)، ۱۹۱، مورخ ۶ فوریه ۱۹۳۱.

اینکه چند بار پیشنهادهای قبلی شرکت نفت انگلیس و ایران را رد کرده بود، باز هم می‌گفت که شرکت مزبور به رغم پیشنهاد ۵ تا ۸ میلیون لیره «هنوز مذاکرات را شروع نکرده است.» علاوه بر این، رضا شاه به هیچوجه قصد نداشت پولی را که برای تمدید امتیاز نفت پیشنهاد شده بود، با کسی تقسیم کند.

تیمورتاش در سفرش به اروپا بین سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۲ مذاکرات نفت را ادامه داد. هدف از این مذاکرات اصلاح قرارداد آرمیتاژ-اسمیت بود؛ و پس از هفته‌ها مذاکرات دقیق، دو طرف به یک توافق اولیه رسیدند. به گفته هارت، فقط حق‌الوکاله وکلای طرفین چیزی بالغ بر ۱۰ هزار لیره شد. این توافق را در فوریه ۱۹۳۲ به تهران آوردند تا شاه و وزرایش به دقت آن را بررسی کنند. در همان زمان، حق مذاکره از تیمورتاش، که پای ثابت همه مذاکرات قبلی نفت بود، سلب گردید و به سیدحسن تقی‌زاده، وزیر مالیه، واگذار شد که هیچ تجربه‌ای در مسایل نفتی نداشت. بدین ترتیب، مذاکرات فوق به مدت ۹ ماه و تا زمان «لغو» امتیاز داری در روز ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ بین جکس و تقی‌زاده ادامه یافت.

### مبارزات مطبوعاتی بر ضد امتیاز داری

مبارزه مطبوعاتی شدید، که با گام‌های بسیار حساب شده صورت گرفت و در ابتدا خواهان بازنگری در قرارداد داری و سپس لغو آن بود، نشان می‌دهد که لغو امتیاز داری یک روند کاملاً مهندسی‌شده از سوی انگلیسی‌ها بود. هارت گزارش می‌دهد:

مبارزه مطبوعات بر ضد این شرکت بسیار بی‌رحمانه‌تر از همه مبارزاتی بوده که بر ضد امتیازات خارجی دیگر صورت گرفته است. ولی خونسردترین شخص خارجی که در کل ایران زندگی می‌کند تی. ال. جکس، مدیر شرکت نفت انگلیس و ایران است. اگر هم نگران چیزی باشد، نگرانی او بی‌تردید قابل تشخیص نیست. نوع مدیریت این امتیاز از سوی ایرانی‌ها برای او بسیار سرگرم

کننده بوده است. او می‌گوید که منابع نفت ایران تحت مدیریت ایرانی‌ها ظرف سه سال تحلیل خواهد رفت و ته خواهد کشید. آنچه بیشتر از هر چیز دیگری دل ایرانی‌ها را شاد می‌کند این است که دولت امتیاز نفت را از دست شرکت نفت انگلیس و ایران خارج کند.<sup>۱</sup>

در بهار ۱۹۳۱، هارت برخی از تقاضاهای پرخاشجویانه را برای «بازنگری» در امتیاز داری گزارش کرد. سیدابراهیم ضیاء در روزنامه *ایران آزاد* می‌نویسد:

شرکت نفت انگلیس و ایران این سرمایه کلان را از کجا آورده است؟ معلوم است، از ایران و جاهای نفت ایران. به عبارت دیگر، این ثروت عظیم از خانه‌های ما تراوش کرده است. ولی سهم صاحب‌خانه، یعنی ایران، از این ثروت چه بوده؟ دولت شاهنشاهی باید به نکات زیر عنایت کامل داشته باشد: در وهله اول باید حساب‌های قبلی شرکت نفت انگلیس و ایران را به دقت بررسی کند. در وهله دوم دولت باید در امتیاز نفت تجدید نظر کند و مبنای حق‌الامتیاز را که ۱۶ درصد از درآمدهاست، تغییر دهد. این شیوه بدترین راه ممکن برای تعیین حق‌الامتیاز دولت است؛ زیرا نمی‌توان مشخص کرد چه هزینه‌هایی باید در محاسبه درآمدهای خالص ملحوظ شود. فرض بگیرید که شرکت بخواهد از سهم دولت بکاهد، خیلی ساده می‌تواند ردیف هزینه‌ها را افزایش بدهد. چرا دولت اعلیحضرت همایونی پهلوی، که افتخار انجام چنین اصلاحات بزرگی را دارد، اقدامی برای احقاق حقوق خود نمی‌کند؟ چندی بعد، علی دشتی در روزنامه *شفق سرخ* از همانجایی شروع کرد که ضیاء حرفش را به آن ختم کرده بود: «حجت برای تجدید نظر در امتیاز نفت همان انقلاب مشروطه است.» چهار روز بعد، دشتی اظهار

۱. هارت، گزارش شماره ۲۵۴ (۶۳۶۳/۶۷۰)، مورخ ۳۰ دسامبر ۱۹۳۰.



داشت: «البته من اصراری بر لغو امتیاز ندارم. خیر، زیرا صرف نظر از کارهای مهمی که شرکت کرده است، ما خودمان هیچ امکانی برای بهره‌برداری از چاههای نفت نداریم. به هیچوجه معتقد نیستیم شرکتی که از هیچ چنین سازمان عظیمی به وجود آورده باید از حقتش محروم شود. ولی اصلاحات زیر ضروری است.» مهمترین اصلاحات، پرداخت حق الامتیاز بیشتر به دولت و پرداخت مالیات‌های مختلف نظیر عوارض جاده‌ای و مالیات واردات و صادرات از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران بود. هارت با شیطنت می‌نویسد: «این تبلیغات چی پرکار [دستی] کاملاً حواسش هست که بگوید منظور نظرش فقط اصلاح امتیاز است و نه لغو آن.» مهمتر از آن اینکه هارت اشاره می‌کند، «تی. ال. جکس، مدیر مقیم شرکت نفت انگلیس و ایران، چند وقت پیش به تیمورتاش اطمینان داد که هر وقت لازم باشد با کمال میل در مورد اصلاح امتیاز داری وارد مذاکره خواهد شد.»<sup>۱</sup>

ولی در آوریل ۱۹۳۱ روزنامه‌ها خواستار لغو امتیاز داری شده بودند. هارت گزارش می‌دهد که یکی از مقالاتی که در شماره ۲۲ آوریل ۱۹۳۱ روزنامه شفق سرخ با عنوان «اگر دولت امتیاز داری را لغو کند حق دارد» به چاپ رسید، بسیار پرخاشجویانه بود. البته روزنامه نیمه رسمی *ایران آزاد* و مدیرش، زین‌العابدین رهنما، مسلماً خوششان نمی‌آمد از شفق سرخ و مدیرش علی دشتی عقب بمانند. در سرمقاله‌های ۲۷ اکتبر تا ۷ نوامبر این روزنامه عنوان می‌شد:

شرکت نفت انگلیس و ایران کم و بیش یک نهاد سیاسی است که کارمندان ایرانی عالی‌رتبه‌اش حقوق‌شان را [در واقع] از دولت انگلیس می‌گیرند، و نه از بودجه شرکت. [زیرا] نیمی از سهام شرکت به دولت انگلیس تعلق دارد. آقای جکس، مدیر شرکت که

۱. سیدابراهیم ضیاء، *ایران آزاد*، مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۳۱؛ علی دشتی، شفق سرخ، مورخ ۲ و ۶ مارس ۱۹۳۱؛ مذکور در هارت، گزارش شماره ۴۲۹ (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۷۵)، مورخ ۹ مارس ۱۹۳۱.

در تهران اقامت دارد، در واقع وزیرمختار دوم بریتانیا است. حقوق کارکنان ایرانی شرکت در مقایسه با کارکنان انگلیسی آن بسیار ناچیز است. گروه اخیر ماهیانه بین ۳۰۰ تا ۳۰۰۰ تومان حقوق می‌گیرند. در حدود ۱۰ هزار کارگر ایرانی در بخش‌های مختلف شرکت مشغول به کار هستند، ولی بر هیچکس پوشیده نیست که کارمندان دفتری شرکت عمدتاً هندی هستند. وقتی هم که نوبت به کاهش تعداد کارمندان می‌رسد، همان چند کارمند ایرانی اولین قربانیان هستند. علاوه بر این، رؤسای انگلیسی با کارکنان ایرانی همچون برده رفتار می‌کنند. اغراق نکرده‌ام اگر بگویم که رؤسای انگلیسی شرکت نفت انگلیس و ایران با زیردستان ایرانی‌شان همچون سیاه‌پوست‌ها رفتار می‌کنند، و یا همان رفتاری را با آنها دارند که بخت‌النصر، بعد از تسخیر بیت‌المقدس، با یهودیان داشت. لغو امتیاز شرکت، که حدود ۳۰ سال پیش با خدعه و نیرنگ و رشوه به مرحوم مظفرالدین شاه آن را به چنگ آورده است، تنها راه حل رضایت‌بخش برای این وضعیت وحشتناک است.

هارت که نشان می‌دهد از حقایق پشت پرده این به اصطلاح مبارزه مطبوعاتی کاملاً آگاه است، می‌نویسد: «آقای جکس در پاسخ به این سؤال که آیا او، وزیرمختار دوم بریتانیا در ایران، برای درج این مقالات در روزنامه‌ها پولی پرداخت کرده است، گفت: «البته که پولی نداده‌ایم، ولی نکته مهمتر این است که پولی هم نداده‌ایم تا آنها را چاپ نکنند.» شاید آقای جکس واقعاً شایسته لقب افتخاری‌ای که به او داده‌اند باشد.»<sup>۱</sup>

### لغو امتیاز داری از سوی ایران

به دنبال حمله روزنامه‌ها زمینه برای لغو امتیاز داری و جایگزینی آن با قرارداد دیگری که به نفع شرکت نفت انگلیس و ایران بود فراهم آمد.

۱. هارت، گزارش شماره ۵۸۱ (۶۳۶۳/۶۷۶۰)، مورخ ۱ مه ۱۹۳۱.

دو مسئله موجب بروز بحران شده بود. اول مسئله مالیات بر درآمد؛ و دوم کاهش شدید حق الامتیازی که برای سال ۱۹۳۱ پرداخت شد. در سال ۱۹۳۰ اولین قانون مالیات بر درآمد در ایران به مورد اجرا درآمد؛ ولی شرکت نفت انگلیس و ایران با ادعای معافیت از پرداخت هر گونه مالیات از رعایت آن سر باز زد. طبق گزارش بانک جهانی، «امتناع شرکت از پرداخت مالیات فوق موجه نبود؛ زیرا به موجب ماده ۷ امتیاز، صاحب امتیاز فقط از مالیات بر اراضی، و مالیات صادرات و عوارض واردات معاف بود. بنابراین در امتیاز فوق امکان معافیت از مالیات بر درآمد وجود نداشت، زیرا در آن زمان چنین قانونی در ایران به اجرا درنیامده بود.

بالاخره در سال ۱۹۳۱، شرکت بدهی خود را پذیرفت و پیشنهاد کرد که ۴ درصد از سود خود را برای جبران آن پردازد، ولی این مسئله با مسایل لاینحل دیگری گره خورده بود که حل آن به سادگی امکان نداشت.<sup>۱</sup>

در بهار ۱۹۳۱، شرکت نفت انگلیس و ایران اعلام کرد که به واسطه بحران اقتصادی جهانی، از سود شرکت به میزان ۵۰ درصد کاسته شده و در نتیجه حق الامتیاز مربوط به سال ۱۹۳۱ نیز شدیداً کاهش یافته است. هارت گزارش می‌دهد وقتی رضا شاه مطلع شد که حق الامتیاز سال ۱۹۳۱ در مقایسه با ۱/۴ میلیون لیره برای سال ۱۹۲۹ و ۱/۳ میلیون لیره برای سال ۱۹۳۰، فقط ۳۰۶/۸۷۲ لیره است، بسیار خشمگین شد. «در طول ماههای آتی، روزنامه‌های فارسی‌زبان داخل کشور، که از خبر نارضایتی شاه جرئت یافته، اگر نگوییم الهام گرفته بودند، شروع به انتقاد گسترده و نیش‌دار از شرکت و تمام فعالیت‌های آن کردند. آنها هر بهانه‌ای را که می‌شد از لا به لای ورق‌های شماره گذشته‌شان بیرون

۱. بانک جهانی، «ملی‌شدن صنعت نفت ایران»، ص ۹.

کشیدند و برای این نبرد جدید صیقل دادند.<sup>۱</sup>

کاهش شدید سود نه از بابت حجم تولید (۵/۷۵۰/۱۰۰۰ تن) که نسبت به سال گذشته فقط ۴ درصد کاهش یافته بود، و نه از بابت سقوط قیمت نفت قابل توجه نبود. علاوه بر این، در سال‌های بین ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵ - یعنی اوج بحران اقتصاد جهانی - میانگین حق‌الامتیازی که شرکت پرداخت کرد نزدیک به ۱۰ میلیون دلار بود، در حالیکه میانگین سود سالیانه شرکت پس از پرداخت حق‌الامتیازها به ۲۰ میلیون دلار رسید. در نتیجه، ایرانی‌ها معتقدند که گزارش مالی سال ۱۹۳۱ در حکم بخشی از توطئه تسریع بحران عمداً دستکاری شده بود. ... در همین زمان بود که شرکت با روی خوش موضعی منطقی اتخاذ کرد و مدعی شد که ایراد کار در شرایط امتیاز داری است که پرداخت حق‌الامتیاز به ایران را بر مبنای سود شرکت قرار داده است. شرکت گفت که این شرط و سایر شرایط امتیاز دیگر مناسب حال این زمان و اوضاع نیست، و تا آنجا پیش رفت که اظهار داشت صرف نظر از میزان سود شرکت، دولت ایران فقط مستحق حداقل حق‌الامتیاز سالیانه است. با نگاه به گذشته، به نظر می‌رسد که خود شرکت لغو امتیاز را مهندسی کرده بود.<sup>۲</sup>

در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲، رضا شاه دستور داد که خبر لغو امتیاز داری را به اطلاع شرکت برسانند. تقی‌زاده در نامه لغو امتیاز به جکس از تمایل دولت ایران برای مذاکره جهت اعطای یک امتیاز جدید خبر داد. در همین حال، هارت گزارش داد که گویی وزیرمختار انگلیس و جکس به هیچوجه نگران اوضاع نیستند. هارت دربارهٔ فعالیت‌های شرکت نفت انگلیس و ایران می‌نویسد: «با وجود این، ظاهراً دولت ایران هیچ اقدامی

۱. هارت، گزارش شماره ۱۱۸۷ (۸۹۱،۶۳۶۳/۶۸۴)، مورخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۲.

۲. بانک جهانی، «ملی‌شدن صنعت نفت ایران»، صص ۱۰-۹.

برای مداخله در عملیات بهره‌برداری شرکت از میدان‌های نفت جنوب انجام نداده است. دیروز شایع شد که مقامات ایرانی در خوزستان دستور یافته‌اند که چاههای نفت را تصرف کنند؛ زیرا با توجه به لغو امتیاز داری نفت درون چاهها صرفاً جزء اموال ایران به حساب می‌آید. امروز این شایعه، ظاهراً از سوی مقامات رسمی کشور، تکذیب شد.<sup>۱</sup> در گزارش بانک جهانی آمده است: «وقتی ایران امتیاز نفت را لغو کرد انتظار داشت که دولت بریتانیا فقط اعتراضی نمایشی به این امر داشته باشد، و به دنبال آن چنانکه در قرارداد امتیاز درج شده بود مراحل داوری در تهران طی شود، ولی با کمال تعجب شاهد واکنش بسیار تند بریتانیا بود.»<sup>۲</sup>

هارت مضمون پاسخ مورخ ۳۰ نوامبر جکس به نامه ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ تقی‌زاده را که در آن جکس حق دولت ایران را برای لغو امتیاز مردود شمرده بود در گزارش خود نقل کرده است. جکس همچنین تمایل شرکت را به شروع هر چه سریعتر مذاکرات برای اصلاح قرارداد آرمیتاژ- اسمیت و سایر «مسایل جانبی» ابراز کرده بود. هارت تأکید می‌کند که با وجود این، هیچ مداخله‌ای در فعالیت شرکت صورت نگرفت و اصلاً قرار نبود صورت بگیرد. پس از این واقعه، تیمورتاش در دیدار دکتر آسیپ فریدلندر آمریکایی این شایعه را که لغو امتیاز با موافقت قبلی شرکت نفت انگلیس و ایران صورت گرفته است، تکذیب کرد. یادداشت تقی‌زاده برای جکس در واقع باید نوعی هشدار محسوب می‌شد: «البته دولت ایران به هیچوجه قصد ندارد در روند فعالیت میدان‌های نفتی هیچ مداخله‌ای بکند، ولی بالاخره باید کاری صورت می‌گرفت. مدت‌هاست که بی هیچ نتیجه‌ای مشغول صحبت، و جر و بحث و مذاکره هستیم، بنابراین لازم بود کتباً حرف محکم و قاطعی به آنها

۱. هارت، گزارش شماره ۱۲۹۵ (۱۹۱۱، ۶۳۶۳/۷۰۴)، مورخ ۳ دسامبر ۱۹۳۲.

۲. بانک جهانی، «ملی‌شدن صنعت نفت ایران»، ص ۱۰.

بزنیم. اگر دوست دارید می‌توانید آن را یک اخطار فرض کنید.»<sup>۱</sup>

خلاصه‌ای از وقایع ۲ دسامبر تا ۲۸ دسامبر ۱۹۳۲ در یکی از یادداشتهای موری درج شده است. در ۲ دسامبر، وزیرمختار انگلیس یادداشت اعتراضی تسلیم دولت ایران کرد که حاوی تقاضای باز پس گیری یادداشت ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ بود: «دولت اعلیحضرت پادشاه [انگلستان] وارد آمدن هر گونه لطمه‌ای را به منافع شرکت و یا هر گونه مداخله‌ای در اموال شرکت یا فعالیت‌های تجاری آن را در ایران تحمل نخواهد کرد.» در این یادداشت همچنین آمده بود، «دولت اعلیحضرت پادشاه [انگلستان] بدون تأمل کلیه اقدامات قانونی را جهت حفاظت از منافع حقه و مسلم خود مبذول خواهد داشت.»<sup>۲</sup> در گزارش بانک جهانی آمده است که دولت بریتانیا پس از مانورهای ناوگان دریایی‌اش در خلیج فارس و تهدیدهای ضمنی، «به منظور دادن وجهه حقوقی به مسئله، به دیوان عدالت بین‌المللی در لاهه و جامعه ملل در ژنو شکایت برد. بدین ترتیب، زمینه برای مذاکرات بر سر امتیاز جدیدی که منافع ایران را حتی بیشتر از امتیاز قدیمی داری تضعیف می‌کرد، مهیا شد.»<sup>۳</sup>

در ۷ فوریه ۱۹۳۳، سر جان سایمن، وزیر امور خارجه انگلیس، در مجلس عوام این کشور اعلام کرد که شرکت و دولت ایران مذاکرات مستقیم را از سر خواهند گرفت، و کلیه اقدامات در دست بررسی در شورای جامعه ملل به حال تعلیق درآمده است (گزارش توسط ری اترتن). سایمن همچنین افزود: «همچنین موافقت شد که در طول مدت مذاکرات و تا زمان حصول یک راه حل نهایی، کار و فعالیت‌های شرکت نفت انگلیس و ایران به منوالی که پیش از تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ انجام می‌شد، یعنی پیش از تاریخی که دولت ایران ادعای لغو امتیاز را دارد، ادامه یابد.» اترتن در خاتمه می‌نویسد:

۱. هارت، گزارش شماره ۱۲۹۵ (۱۹۱،۶۳۳/۷۰۴)، مورخ ۳ دسامبر ۱۹۳۲.

۲. موری، یادداشت شماره (۱۹۱،۶۳۳/۷۱۰)، مورخ ۲۸ دسامبر ۱۹۳۲.

۳. بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۱۰.

سفارت واقف است که دلیل اصلی تمایل شرکت نفت انگلیس و ایران برای مذاکرات محرمانه و مستقیم با دولت ایران در واقع ترس شرکت از رسوایی‌های احتمالی مذاکرات علنی بود. این مسئله از روش‌های حسابداری شرکت نشأت می‌گرفت. ایرانی‌ها بحق شکایت داشتند که حق‌الامتياز ناچیزی که شرکت به شاه می‌پردازد نتیجه رویه‌های حسابداری شرکت در کسر ضرر و زیان‌های سرمایه‌گذاری‌های نفتی شرکت در ونزویلا و هزینه‌های مرتبط با امتیاز نفت عراق، از سود فعالیت‌های شرکت در ایران است.<sup>۱</sup>

طبق گزارش هارت، رسماً اعلام شد که سر جان کدمن، رییس هیأت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران، برای مذاکرات مستقیم با دولت ایران به تهران سفر خواهد کرد.<sup>۲</sup> کدمن در تاریخ ۲ مارس از لندن عازم تهران شد و در تاریخ ۳ آوریل ۱۹۳۳ همراه با گروهی از کارشناسان برجسته، از جمله دلیو، فریزر، معاون شرکت، و تی. ال. جکس، مدیر مقیم آن در ایران، وارد تهران شد. تیم مذاکره‌کنندگان ایران را تقی‌زاده، فروغی، داور و علاء تشکیل می‌دادند. در این زمان، با کفایت‌ترین مذاکره‌کننده ایرانی، یعنی تیمورتاش، در باستیل ایران حبس بود.

### قرارداد ۱۹۳۳: یک خیانت تاریخی

در تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۳۳، فقط پس از سه هفته مذاکره، یک امتیازنامه جدید به امضاء رسید. ابتدا اترتن گزارش امضای قرارداد جدید را در لندن اعلام کرد. اگرچه مفاد قرارداد محرمانه بود، نکات اصلی آن به قرار زیر بود: «به موجب قرارداد جدید، مبنای ۱۶ درصدی سابق پرداخت حق‌الامتياز باطل شد و بجای آن مقرر گردید که برای هر تن نفت استخراج شده (با حداقل سالیانه ۵ میلیون تن) مبلغ ۴ شیلینگ

۱. اترتن، گزارش شماره ۶۵۸ (۸۹۱،۶۳۶۳/۷۲۹)، مورخ ۹ فوریه ۱۹۳۳.

۲. هارت، گزارش شماره ۱۳۶۲ (۸۹۱،۶۳۶۳/۷۳۹)، مورخ ۲۴ فوریه ۱۹۳۳.

(طلا) به دولت ایران پرداخت شود؛ علاوه بر این، به موجب قرار جدید شرکت موظف شد مبلغ ۲ میلیون لیره (طلا) بابت بدهی‌های معوقه و حق‌الامتياز سال گذشته بپردازد؛ و اینکه امتياز نفت شرکت به مدت ۳۰ سال دیگر تمدید می‌شود.<sup>۱</sup> امتيازنامه جدید با قید «دو فوریت»، یعنی بدون بحث و بررسی، در تاریخ ۲۸ مه ۱۹۳۳ در مجلس به تصویب رسید. مجلس قرارداد جدید را با ۱۰۵ رأی موافق از مجموع ۱۱۳ رأی مأخوذه به تصویب رساند. هارت گزارش می‌دهد، «هیچ توضیحی درباره آراء مخالف یا ممتنع ارایه نشد.»<sup>۲</sup>

پس از تصویب قرارداد در مجلس، شرکت مبلغ ۴/۱۰۷/۶۶۰ لیره به حساب ایران واریز کرد، که البته از این مبلغ ۳۸۴/۷۶۵ لیره بابت قسط اول و دوم حق‌الامتيازهای مربوط به سال ۱۹۳۳ پرداخت شده بود. یعنی عملاً بجای ۴ میلیون لیره‌ای که باید پرداخت می‌شد، فقط ۳/۷۲۲/۸۹۵ لیره عاید دولت ایران شد. هارت می‌نویسد: «شرایط مالی این امتياز برای شرکت احتمالاً به مراتب بهتر و مناسب‌تر از چیزی است که خارجی‌ها، و عمدتاً انگلیسی‌ها، در واکنش اولیه‌شان به آن در تهران حاضرند اذعان کنند.»<sup>۳</sup>

آنچه به قرارداد ۱۹۳۳ معروف شد در واقع پذیرش درستی شرایطی بود که شرکت نفت انگلیس و ایران پیشنهاد کرده بود. در گزارش بانک جهانی می‌خوانیم: «ایران در عوض اعراض از حق خود در چارچوب امتياز داری، یعنی تملک کلیه دارایی‌های شرکت، چه در داخل و چه در خارج ایران، که باید در سال ۱۹۶۱ بدون مطالبه هیچ غرامتی به آن واگذار می‌شد، هیچ غرامتی دریافت نکرد. امتياز داری فقط ۲۸ سال دیگر اعتبار داشت.» علاوه بر این، به موجب امتياز داری، ۱۰ درصد از مالکیت شرکت به ایران تعلق داشت، که با پرداخت ۱ میلیون لیره (۵

۱. اترتن، گزارش شماره ۸۵۰ (۸۹۱،۶۳۶۳/۷۴۷)، مورخ ۱ مه ۱۹۳۳.

۲. هارت، گزارش شماره ۱۴۸۷ (۸/انگلیس و ایران/۸۹۱،۶۳۶۳)، مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۳.

۳. هارت، گزارش شماره ۱۴۲۳ (۱/انگلیس و ایران/۸۹۱،۶۳۶۳)، مورخ ۲ مه ۱۹۳۳.



میلیون دلار) از آن خریداری شد. «در واقع، گزارش‌های مالی شرکت نشان می‌داد که ارزش دفتری دارایی‌های شرکت بالغ بر ۴۶ میلیون لیره [۲۳۰ میلیون دلار] و ارزش واقعی آنها بیش از ۵۰۰ میلیون دلار است. بدین ترتیب، ایران نه ۱۰ درصد بلکه فقط ۱ درصد ارزش دارایی‌های شرکت را در قبال فروش سهم مالکیت خود دریافت کرد.»<sup>۱</sup>

بعدها، در اشاره به بحران ملی شدن نفت در سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳، ادعا شد که به موجب قرارداد ۱۹۳۳ بخشی از مالکیت شرکت‌های تابعه شرکت نفت انگلیس و ایران به ایران واگذار شده است. بنابراین، مصدق با ملی کردن شرکت نفت انگلیس و ایران، سهم ادعایی ایران در شرکت‌های تابعه آن را «از دست داد». بررسی دقیق کلیه ۲۶ ماده قرارداد ۱۹۳۳ (که سند کاملاً واضح و بدون ابهامی است) چنین ادعایی را تأیید نمی‌کند. در هیچ کجای این قرارداد اشاره نشده است که بخشی از مالکیت شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت‌های تابعه‌اش به ایران واگذار می‌شود. در واقع، یکی از اهداف لغو امتیاز داری محروم ساختن ایران از سهم مالکیتش در شرکت نفت و شرکت‌های تابعه‌اش بود. صرف نظر از علل حمایت از ملی شدن شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۵۱ و یا مخالفت با آن، ضایع شدن سهم مالکیت ایران در شرکت‌های تابعه آن مسلماً دخلی به این مسئله ندارد.<sup>۲</sup>

۱. بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۱۱.

۲. به موجب امتیاز داری کلیه دارایی‌های شرکت در سرتاسر جهان در سال ۱۹۶۱ به تملک ایران در می‌آمد، ولی تحت قرارداد ۱۹۳۳ فقط دارایی‌های واقع در ایران به هنگام انقضای امتیاز به ایران واگذار می‌شد. به همین دلیل، برای جلوگیری از هرگونه ابهام، این نکته در دو ماده مجزای امتیاز تکرار شده است. در ماده ۲۰ (قسمت ۲) آمده است: «در موقع ختم امتیاز خواه این ختم به واسطه انقضای عادی مدت و یا به هر نحو دیگری پیشامد کرده باشد تمام دارایی کمپانی در ایران به طور سالم و قابل استفاده بدون هیچ مخارج و قیدی متعلق به دولت ایران می‌گردد» (تأکید از نویسنده کتاب است). همین نکته در ماده ۲۵ تکرار شده است: «در آخر هر سال مسیحی کمپانی حق خواهد داشت که این امتیاز را ترک نماید مشروط بر این که دو سال قبل از آن دولت را از نیست خود کتباً مطلع ساخته باشد. در خاتمه مدت فوق‌الذکر کلیه دارایی کمپانی در ایران (به طوری که در قسمت ۳ ماده ۲۰

به موجب قرارداد جدید، بجای حق الامتیاز ۱۶ درصدی از محل سود شرکت، حق الامتیاز ثابتی برابر با ۴ شیلینگ در هر تن نفت استخراج شده برای ایران تعیین شد. در واقع تصور می شد که تعیین حق الامتیاز ثابت، مبالغ پرداختی به ایران را افزایش خواهد داد. در گزارش بانک جهانی آمده است: «ولی افزایش درآمدهای نفتی بیشتر یک توهم بود تا واقعیت، چرا که این فرمول سود حاصل از پالایش و توزیع نفت را که در امتیاز داری مشمول حق الامتیاز می شد در بر نمی گرفت.»<sup>۱</sup> علاوه بر این، طبق مشاهدات و گزارش های دقیق هارت، شرکت نفت انگلیس و ایران به رغم تعهدش در چارچوب امتیاز داری سال ها بود که همان ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت را به ایران پرداخت می کرد؛ یعنی همان حق الامتیازی که در عراق می پرداخت. برغم هر گونه افزایش قیمت نفت، سهم ایران همان ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت ثابت باقی می ماند. شرکت نفت انگلیس و ایران برای ترغیب ایران «پیشنهاد ترتیباتی داد که به موجب آن حق الامتیاز بیشتری برابر با ۲۰ درصد سود سهام اعلام شده شرکت

تصریح شده) مجاناً و بدون هیچ قیدی به طور سالم و قابل استفاده ملک دولت خواهد شد و کمپانی در آتیه از هر گونه تعهدی بری خواهد بود.»  
 در ماده ۱۰ (قسمت سوم) آمده است: «در موقع انقضای این امتیاز و همچنین در صورت ترک آن از طرف کمپانی مطابق ماده (۲۵) کمپانی مبلغی مساوی بیست درصد (۲۰٪) از بابت های ذیل را به دولت ایران تأدیه خواهد کرد: الف- از تفاضل بین مبالغ کل ذخایری (General Reserve) که کمپانی نفت انگلیس و ایران [با مسئولیت] محدود در تاریخ انقضاء یا ترک امتیاز موجود خواهد داشت و مبالغ ذخایری که کمپانی مذکور در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ موجود داشته است. ب- از تفاضل بین مبالغ موجودی که از طرف کمپانی نفت انگلیس و ایران [با مسئولیت] محدود در تاریخ انقضاء یا ترک امتیاز به حساب منقول می شود و موجودی هایی که در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ از طرف کمپانی مزبور به حساب منقول گردیده است.» همین بس که بدانیم هم ذخایر و هم موجودی منقول کاملاً با تشخیص شرکت به حساب آورده می شد و شرکت می توانست در زمان انقضای امتیاز آن را به صفر کاهش بدهد. این بند یک شوخی مضحک بود. علاوه بر اینکه هیچگونه حقوق مالکیتی به دولت ایران اعطا نمی کرد.

۱. بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۱۱.

علاوه بر ۳/۳۵۶/۳۵۰ دلار (۶۷۱/۲۵۰ لیره) به ایران پرداخت بشود.<sup>۱</sup> ایران همچنین شرکت نفت انگلیس و ایران را به مدت ۳۰ سال از پرداخت مالیات بر درآمد معاف کرد. در عوض، شرکت موافقت کرد که مبلغی برابر با ۹ پنی به ازای هر تن بابت ۶ میلیون تن اول، و ۶ پنی به ازای هر تن اضافی در پانزده سال اول پردازد. موافقت شد که این مبالغ در پانزده سال دوم به ترتیب به ۱۵ و ۹ پنی افزایش یابد. گزارش بانک جهانی خاطرنشان می‌سازد، «این مبالغ صرف نظر از هر گونه تغییر در سطح قیمت‌ها یا سود شرکت در طول ۳۰ سال آینده ثابت می‌ماند». همچنین مدت اعتبار امتیاز ۳۰ سال دیگر، یعنی تا سال ۱۹۹۳، تمدید شد، و حوزه امتیاز به ۱۰۰ هزار مایل مربع کاهش یافت. «برغم کاهش وسعت حوزه امتیاز، این حوزه که محدوده حق انحصاری شرکت نسبت به همه ذخایر اثبات شده نفت را مشخص می‌کرد، هنوز آنقدر وسیع بود که با هیچ معیاری در جهان امروز جور در نمی‌آمد.»<sup>۲</sup>

خلاصه اینکه قرارداد سال ۱۹۳۳ یک خیانت تمام عیار بود. لغو امتیاز داری و جایگزین کردن آن با قرارداد سال ۱۹۳۳ را باید بزرگترین خیانت رضا شاه به ایران و حقوق حقه آن و بزرگترین خوش خدمتی به اربابان و حامیان انگلیسی‌اش دانست.

بانک جهانی در گزارش خود به هنگام مقایسه این دو قرارداد خیلی بی‌پرده و بدون ملاحظه سخن می‌گوید: «مقایسه شرایط این دو قرارداد و دستکاری واضح شرکت در گزارش مالی سال ۱۹۳۱ ثابت می‌کند که قرارداد سال ۱۹۳۳ از لحاظ اقتصادی منطقی و به سود ایران نبود. با در نظر گرفتن همه جوانب، مطلوبیت امتیاز جدید برای ایران به وضوح کمتر از امتیاز داری بود.»<sup>۳</sup>

غارت ایران برابر بود با سودهای کلان برای شرکت نفت انگلیس و

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۴.

ایران (که از سال ۱۹۳۵ به این سو به Anglo-Iranian Oil Company تغییر نام داده بود).

در طول هجده سالی که شرکت در چارچوب قرارداد سال ۱۹۳۳ مشغول به فعالیت بود، قیمت فرآورده‌های نفتی بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ درصد افزایش یافت، در حالیکه به سبب گسترش تولید و بهبود تکنیک‌های تولید و پالایش، هزینه‌ها کاهش یافته بود. در نتیجه، سود شرکت نفت انگلیس و ایران به سطوح بی‌سابقه‌ای رسید. به لطف سرمایه‌گذاری‌های کلان شرکت در بخش توسعه و گسترش فعالیت‌ها، این شرکت هم اینک بزرگترین شرکت نفتی در خارج از خاک ایالات متحده است. از لحاظ تولید، پالایش، حمل و نقل و بازاریابی جهانی نفت، شرکت فوق با فاصله اندکی پس از شرکت استاندارد اوپل نیوجرسی قرار دارد. شرکت این موقعیت خود را تقریباً به طور کامل مرهون سود کلانی است که از فعالیت‌های مجتمع آن در ایران به دست آورده است. ... شرکت به رغم سود باورنکردنی‌اش همیشه اصرار داشت که تعهداتش در قبال پرداخت حق‌الامتیاز و سایر منافع حقه ایران در چارچوب قرارداد را به حداقل برساند، و در هر فرصت ممکن، سعی می‌کرد سود خود را به ضرر ایران افزایش بدهد.<sup>۱</sup>

بانک جهانی برای نشان دادن نقض نظام‌مند قرارداد سال ۱۹۳۳، سیاست شرکت نفت انگلیس و ایران در پرداخت سود سهام را مثال می‌آورد. شرکت به منظور جبران نرخ ثابت ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت برغم افزایش قیمت نفت، متعهد شده بود که مبلغی برابر با ۲۰ درصد سود سهام تقسیم شده شرکت، یعنی بیش از ۲۵۰/۶۲۱ لیره، به ایران بپردازد. طبق گزارش‌های مالی شرکت، سود آن از ۲۴ میلیون دلار در سال ۱۹۳۳ به ۴۲۲ میلیون دلار در سال ۱۹۵۰ رسید. برغم افزایش

۱. همان، صص ۱۶-۱۵.

هنگفت سود شرکت، سود سهام آن فقط ۱۵ میلیون دلار افزایش یافت؛ بدین معنی که سهم ایران در هر سال کمتر از ۳ میلیون دلار بود. تهیه‌کنندگان گزارش بانک جهانی نیز همان نتیجه‌ای را گرفته‌اند که هر کسی دیگری می‌گرفت: «شرکت به وضوح از تعهدات خود در چارچوب این ترتیبات طفره رفت تا پرداخت حق‌الامتیاز را به حداقل ممکن برساند.» در گزارش بانک جهانی بارها آمده است که گزارش سود ۴۲۲ میلیون دلاری «شامل کل سودهای شرکت نمی‌شود زیرا ۵۹ شرکت توزیع [مواد نفتی] تابع شرکت و شرکت‌های وابسته دیگر را که خارج از بریتانیا فعالیت می‌کنند در بر نمی‌گیرد.» در ارتباط با تخصیص این ۴۲۲ میلیون دلار سود در سال ۱۹۵۰ می‌خوانیم:

مالیات بر درآمد در بریتانیا، ۱۴۲ میلیون دلار؛ ذخایر و منقول به حساب، ۲۱۵ میلیون دلار؛ حق‌الامتیاز، ۴۵ میلیون دلار؛ و کل سود سهام، ۲۰ میلیون دلار. دوباره متذکر می‌شویم که این آمار و ارقام شامل سود فعالیت شرکت‌های تابعه نمی‌شود. سود این شرکت‌ها انتشار نمی‌یابد و به همین دلیل اطلاعاتی در مورد آنها در دست نیست. گزارش مالی شرکت نفت انگلیس و ایران کسانی را که با رویه‌های حسابداری آن آشنا نیستند کاملاً به اشتباه می‌اندازد. سود [تقریباً] ۳۷۰ میلیون دلاری شرکت پس از پرداخت حق‌الامتیازها که در گزارش مالی سال ۱۹۵۰ آمده است شامل سود شرکت‌های تابعه و وابسته نمی‌شود. علاوه بر این با توجه به میزان تخفیف در نظر گرفته شده برای وزارت درياداری انگلستان به موجب قرارداد تأمین سوخت؛ و اینکه این تخفیف در واقع برای انتقال سود به دولت بریتانیا و شرکت‌های تابع شرکت نفت انگلیس و ایران داده شده بود؛ و همچنین پنهان کردن سود با وارد کردن هزینه‌های غیرواقعی استهلاک، آمار و ارقام فوق کمتر از واقع هستند.<sup>۱</sup>

تهیه‌کنندگان گزارش بانک جهانی سپس سعی می‌کنند مبالغی را که انگلیس از ایران دریغ کرده بود مشخص کنند. از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ کل سودی که در گزارش‌های مالی شرکت قید شده بود بالغ بر ۵۰۰۰ میلیون دلار بود. به موجب امتیاز داری باید ۱۶ درصد سود (یعنی ۸۰۰ میلیون دلار) به ایران پرداخت می‌شد. سهم ۱۰ درصدی ایران از مالکیت شرکت، یعنی سهم ۱۰ درصدی آن از سود ناخالص سهام، با محافظه‌کاری تمام نزدیک به ۲۵۰ میلیون دلار برآورد شد؛ و در آخر، اعمال ۱۵ درصد مالیات بر درآمد در ایران در دوره مربوطه بود که دیون مالیاتی شرکت را به ۶۰۰ میلیون دلار می‌رساند. بدین ترتیب، کل پرداخت‌ها به ایران باید بالغ بر ۱۶۵۰ میلیون دلار می‌شد؛ ولی بین سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ عملاً فقط ۴۵۰ میلیون دلار به ایران پرداخت شد. در گزارش فوق آمده است که «شرکت با عدم حسن نیت و ظفره رفتن از تعهداتش به موجب امتیاز داری و همچنین مهندسی کردن جایگزینی آن با قرارداد نامناسب سال ۱۹۳۳، ایران را تقریباً از ۱۲۰۰ میلیون دلار درآمد محروم کرد.»<sup>۱</sup> برای درک بهتر بزرگی این پول کافی است به خاطر بیاوریم که کل بودجه ایران در سال ۱۹۲۵ فقط ۲۰ میلیون دلار بوده است.

البته بلافاصله در این گزارش خاطر نشان شده است که ضرر و زیان ایران [از قرارداد ۱۹۳۳] به مراتب بیشتر از ۱/۲ میلیارد دلار بوده است؛ زیرا مبلغ مزبور بر اساس گزارش‌های مالی منتشر شده برآورد شده است. در عمل، «ظاهراً شکی باقی نمی‌ماند که سود مندرج در گزارش‌های مالی شرکت نفت انگلیس و ایران بسیار کمتر از واقع است؛ زیرا شرکت با اتخاذ رویه‌های زیر سود واقعی خود را پنهان می‌کرد؛ فروش نفت به وزارت درياداری به قیمت تمام شده؛ فروش نفت به شرکت‌های تابعه به قیمتی پایین‌تر از قیمت تجارتي که بدین ترتیب سود

فروش به حساب‌هایی انتقال می‌یافت که گزارشی از آنها منتشر نمی‌شد؛ ملحوظ کردن هزینه‌های هنگفت استهلاک در ردیف هزینه‌ها. اگرچه نمی‌توان ضرر و زیان دولت ایران را در نتیجه اتخاذ چنین رویه‌هایی به دقت محاسبه کرد؛ بزرگی مبالغ فوق را می‌توان با تقریباً ۵۰۰ میلیون دلار تخفیفی که به وزارت درياداری داده شد و همچنین مبلغ ۱۶۸ میلیون دلاری که در سال ۱۹۵۰ در ردیف هزینه‌ها وارد گردید حدس زد.<sup>۱</sup> به منظور نشان دادن حجم تقریبی این سودهای پنهان شده در سال ۱۹۵۰، در گزارش بانک جهانی خاطر نشان شده است که برغم احتساب بسیار دست و دلبازانه هزینه‌های استهلاک و سایر مخارج شرکت، «فقط سود نفت ایران بالغ بر ۴۵۰ میلیون دلار بود.» اگر سود نفتکش و ۵۹ شرکت توزیع تابعه را به آن اضافه کنیم، کل سود «مبلغی در حدود ۶۵۰ میلیون دلار خواهد شد.»<sup>۲</sup> کل حق‌الامتياز پرداختی به ایران در سال ۱۹۵۰ فقط ۴۵ میلیون دلار بود؛ یعنی فقط ۷ درصد سود شرکت.

چنانکه هارت گزارش کرده است، پس از بی‌نتیجه ماندن مذاکرات، رضا شاه مذاکره‌کنندگان ایرانی را وادار کرد تا شرایط پیشنهادی شرکت نفت انگلیس و ایران را بپذیرند.<sup>۳</sup> سیدحسن تقی‌زاده، وزیر مالیه ایران در سال ۱۹۳۳، طی نطقی که در سال ۱۹۵۰ در مجلس ایراد کرد، اوضاع و احوال موجود در زمان امضای قرارداد ۱۹۳۳ را اینگونه توصیف کرد: «ما آدم‌های مسلوب‌الاختیاری بودیم که با قرارداد مخالفت، و از اینکه چنین قراردادی بسته می‌شد بی‌نهایت ناراحت بودیم. در اینجا باید بگویم که من هیچ دخالتی در این موضوع نداشتم بجز اینکه امضای پای آن قرارداد بود، هر چند هیچ فرقی نداشت که امضای من پای قرارداد باشد یا امضای یک نفر دیگر. چیزی که اتفاق افتاد به هر حال باید اتفاق می‌افتاد. شخصاً نه من قرارداد را قبول داشتم و نه کسان دیگری که در مذاکرات

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۲.

۳. هارت، گزارش شماره ۱۴۲۶ (۲/انگلیس و ایران/۶۳۶۳، ۸۹۱)، مورخ ۴ مه ۱۹۳۳.

شرکت داشتند.<sup>۱</sup> اگر بخواهیم انصاف را درباره تقی‌زاده رعایت کنیم، باید بگوییم که عدم امضای قرارداد به معنای مرگ حتمی بود، یعنی همان بلایی که بر سر تیمورتاش آمد.

### نقش رضاشاه: گپ و گفتی با تی. ال. جکس

در بعد از ظهر روز سوم مه ۱۹۳۳، جورج ودزورث، دبیر سفارت آمریکا، با تی. ال. جکس، مدیر مقیم شرکت نفت انگلیس و ایران، گلف بازی می‌کرد. مثل گذشته، بازی گلف جکس را «سر شوق آورد و به پرحرفی انداخت» و در خلال حرف‌هایش چیزهایی درباره نقش رضا شاه در اعطای امتیاز جدید به انگلیسی‌ها گفت. هارت در یکی از گزارش‌های قبلی‌اش به روند پیشرفت رضا شاه از سال ۱۹۲۱ به بعد اشاره می‌کند: «سال ۱۹۲۱ شاهد کودتای سید ضیاء‌الدین، [و] نقطه آغاز پیشرفت سریع رضا بود. انگلیسی‌ها برای موفقیت سیاست‌های خود به او تکیه داشتند، و در تشخیص توانایی‌اش در حکومت بر ایران اشتباه نکرده بودند.»<sup>۲</sup>

احتمالاً هیچ سند دیگری بهتر از گزارش صحبت‌های ودزورث با جکس نمی‌تواند نقش رضا شاه را در حکم آلت فعل سیاست‌های انگلیس در ایران روشن کند. رضا شاه برای جلب رضایت انگلیسی‌ها، و همچنین گسترش منافع مالی شخص خود، به منافع بنیادین ایران و مردمش خیانت کرد. گزارش هارت و ضمائم آن را به طور کامل در اینجا می‌آورم:

احتراماً یادداشتی مربوط به گفتگوی جالبی که بین دبیر سفارت، آقای ودزورث، و آقای تی. ال. جکس، مدیر مقیم شرکت نفت انگلیس و ایران، صورت گرفته به پیوست ایفاد می‌گردد. در این

۱. بانک جهانی، «ملی‌شدن صنعت نفت ایران»، ص ۱۴.

۲. هارت، گزارش شماره ۱۲۸۹ (۶۳۶۳/۷۰۳)، مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۳۲.



گفتگو مدیر شرکت برخی جزئیات مربوط به مذاکراتی را که منجر به امضای امتیازنامه جدید شرکت در تاریخ ۳۰ آوریل شد بازگو می‌کند. دستی در سبک و سیاق غیررسمی یادداشت نبرده‌ام، زیرا تصور می‌کنم که این نوشته با نشان دادن سبک کلام آقای جکس بخوبی می‌تواند روند گفتگوها را نشان بدهد. شخصیت‌های داستان به ترتیب اجرای نقش عبارتند از: سر جان کدمن، رییس هیأت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران؛ آقای دلبیو فریزر، نایب رییس شرکت؛ تقی‌زاده، وزیر مالیه ایران؛ فروغی، وزیر خارجه ایران؛ دکتر وی. آیدلسن، مشاور حقوقی شرکت؛ [و] داور، وزیر عدلیه ایران.

آقای هازت: دیروز بعد از ظهر با جکس گلف بازی کردم و، طبق معمول، بعد از بازی و به هنگام صرف عصرانه درباره شایعاتی که در تهران بر سر زبان‌هاست و همچنین برخی مسایل مربوط به کشورهای دیگر با هم صحبت کردیم. او خودش با پرسیدن اینکه «مردم درباره قرارداد [شرکت نفت انگلیس و ایران] چه می‌گویند؟» صحبت را به مسئله حل و فصل اختلافات اخیر شرکت [با دولت ایران] کشاند. گفتم که اکثر اشخاص بی‌اطلاع معتقدند که سر شرکت را شیره مالیده‌اند ولی من شخصاً نظر دیگری دارم که البته نمی‌دانم نظرم تا چه حد درست باشد، و از او خواستم اگر امکان دارد قدری در این باره صحبت کند. در ادامه، خلاصه‌ای از صحبت‌های آقای جکس را می‌آورم، که اظهارنظرها و برخی سئوالات دیگری که در حین گفتگو از او پرسیده بودم را از آن حذف کرده‌ام:

البته! حالا که قضیه تمام شده است، خودم هم بدم نمی‌آید درباره آن صحبت کنم؛ ولی لطفاً این حرف‌ها را فعلاً جایی بازگو نکنید. شخصاً، فکر می‌کنم که حق با شما باشد. البته من که راضی هستم، و مطمئنم که ایرانی‌ها هم راضی هستند. ضمن اینکه، فکر می‌کنم همانطور که می‌گویید امتیازی به دست آورده‌ایم که اصولاً به نفع

هر دو طرف است. شاه چیزی را که از همان اول دنبالش بود به دست آورد، یعنی تضمین یک درآمد ثابت. با امضای قرارداد جدید حق الامتیاز خالصی به جیب شاه می‌ریزد که حداقل ۴۰ درصد بیشتر از متوسط چهار سال گذشته، بعلاوه سال ۱۹۳۲ است. ما هم در عوض امتیازمان را سی و چند سال تمدید کرده‌ایم. ما همه مشکلات و ادعاهای گذشته را حل و فصل می‌کنیم و با یک سابقه پاک کارمان را از سر می‌گیریم. داریم بهای منصفانه‌ای هم برایش می‌پردازیم. دلیلی ندارد که کارها طبق انتظارمان پیش نرود.

مسئله جالبی که هست اینکه حالا بیشتر از هر موقع دیگری مطمئن هستیم که حق با من بود که آن همه به لندن اصرار کردم تا بگذارد کنفرانس اینجا [در تهران] برگزار شود. گاهی اوقات مذاکرات مان واقعاً متوقف می‌شد، چون اصلاً با هم توافق نداشتیم. اگر اینجا نبودیم و نمی‌توانستیم مستقیماً نزد شاه برویم، و اگر شاه خودش مستقیماً دخالت نمی‌کرد، مسلماً مذاکرات بی‌نتیجه می‌ماند و مجبور بودیم به ژنو [محل استقرار جامعه ملل] برگردیم. آنجا هم هیچ کس نمی‌داند ممکن بود چه اتفاقی بیفتد. حداقلش این بود که چند ماه دیگر به مذاکره می‌گذشت و کارها عقب می‌افتاد.

روز ۲۴ آوریل بود. از همان ابتدای کار مثل خریدارها رفتار می‌کردیم. عملاً به آنها می‌گفتیم: «حرف حساب‌تان چیست؟ شرایط‌تان را بگویید تا درباره‌اش صحبت کنیم.» مسلماً آنها هم طفره می‌رفتند و می‌خواستند اول ما پیشنهاد بدهیم. ولی ما هم کوتاه نیامدیم. بالاخره بعد از ۱۵ روز طرحی پیشنهاد کردند. راستش را بخواهی، طرح‌شان مضحک و غیرعملی بود. مثلاً نکاتی که در طرح‌شان گنجانده بودند این بود که باید حداقل سالی ۶ میلیون تن نفت تولید کنیم و به تدریج حجم تولید را به ۱۰ میلیون تن برسانیم، و بخشی از سهام شرکت را به آنها بدهیم و در مدیریت دخالت داشته باشند و هر چیز دیگری که فکرش را بکنی. ما هم

ظرف ۴۸ ساعت جوابشان را دادیم.

می‌دانی که کدمن از همان اول خودش را از مذاکرات کنار کشیده بود و مسئولیت همه ملاقات‌ها و مذاکرات بر عهده فریزر بود. او هم یک جواب درست و حسابی به آنها داد. فریزر همه مفاد طرح را نکته به نکته جواب داد و به آنها فهماند که چنین طرحی برای ما قابل قبول نیست؛ ولی تقی‌زاده کوتاه نمی‌آمد و با چنگ و دندان از هر نکته و عبارت و لغت طرح‌شان دفاع می‌کرد. تقی‌زاده خیلی رُک و راست بود، و اصلاً دلش نمی‌خواست حتی یک ذره هم با ما کنار بیاید؛ طوری که بالاخره دیدیم حرف‌هایمان هیچ فایده‌ای ندارد. گفتیم فقط یک جور می‌توانیم موفق شویم و آن هم این است که به آنها رو دست بزنیم. بنابراین فریزر به آنها گفت که «آخرین» حرفمان این است: «متأسفیم؛ مذاکرات مستقیم هیچ فایده‌ای ندارد؛ البته هنوز دوستی‌مان سر جایش هست؛ ولی باید راه دیگری پیدا کنیم؛ و از این جور چیزها.» بعد از آن دستور دادیم تا پیش از عزیمت‌مان هواپیماها را برای پرواز آزمایشی آماده کنند، و اگر تغییری رخ نمی‌داد واقعاً قصد داشتیم از ایران برویم.

کدمن هم به توصیه من از طریق فریزر و فروغی درخواست کرد که برای خداحافظی نزد شاه شرفیاب شود. فروغی اولش قدری تعلل کرد؛ ولی کدمن اصرار داشت که قبل از عزیمتش از تهران باید حداقل عرض ادبی به شاه بکند، و بالاخره تقاضای کدمن را پذیرفتند. به گمانم نمی‌توانستند تقاضای او را رد کنند. فروغی ساعت هشت شب بیست و چهارم به من زنگ زد. اگر زنگ نزده بود، کدمن و همراهانش فردای همان روز از ایران رفته بودند. جلسه شرفیابی را برای صبح فردای همان روز ترتیب داده بودند. خلاصه آن چیزی که اتفاق افتاد عبارت بود از اینکه کدمن واقعاً از شاه خداحافظی کرد و گفت که متأسفانه مذاکرات بی‌نتیجه بود؛ که شاه گفت: «ولی من که نمی‌توانم قبول کنم.» بعد از آن صحبت از

دلایل و چند و چون مسئله شد. کدمن شرایط قابل قبول شرکت را به شاه توضیح داد، که فکر می‌کنم در اصل همان چیزی بود که شاه می‌خواست؛ اگرچه شاید همان نبود که وزرا و کارشناسانش به او توصیه کرده بودند. نتیجه‌اش این بود که شاه همان روز بعد از ظهر با تقی‌زاده و فروغی و کدمن و فریزر جلسه‌ای گذاشت. در آن جلسه کل روند مذاکرات را با هم مرور کردند و شاه هم دستور داد که با پیشنهادهای متقابل شرکت موافقت شود. او متوجه شد که پیشنهادهای شرکت اصولاً منطقی است و در راستای تحقق نظرات و منویات او تهیه شده است.

اینطور بود که مذاکرات را از سر گرفتیم. ولی بعد از چند روز دوباره به مشکل برخوردیم؛ در واقع دو مشکل، یعنی حوزه امتیاز و مدت اعتبار آن. به همین خاطر، کدمن دوباره نزد شاه رفت. کدمن به شاه گفت که از مرحله دوم مذاکرات بسیار راضی است؛ چون در مرحله اول کار مذاکره‌کنندگان فقط سنگ‌اندازی و چوب لای چرخ گذاشتن بود، ولی حالا واقعاً امکان موفقیت مذاکرات وجود دارد. فقط دو نکته بود که باید حل می‌شد؛ و ظرف ده دقیقه آنها را به شاه توضیح داد. شاه هم بلافاصله دستوراتی صادر کرد، و ما دوباره روز بیست و هشتم جلسه داشتیم. همه چیز به خوبی و خوشی تمام شد. نتیجه کار را به شاه اطلاع دادند؛ شاه آن را تصویب کرد و صبح فردای همان روز به مازندران رفت. روز بعد- تا ساعت ۲ شب- تا آنجا که توانستیم عیب و ایرادهای پیش‌نویس قرارداد را رفع و رجوع کردیم. واقعاً که چیز عالی‌ای از آب در آمد؛ باید به آیدلسن دست مریزاد گفت که واقعاً لایق‌ترین و کیلی است که تا حالا دیده‌ام؛ چهار یا پنج زبان را بلد است و از پس همه‌شان خیلی خوب بر می‌آید. حتی داور هم اگر نکته‌ای مطرح می‌کرد؛ به آیدلسن می‌گفت: «حُب، خودت بنویسش.» امضاها را هم که خودت بهتر می‌دانی. البته جایب در ضیافت شام با شامپاین

خالی بود؛ ولی بقیه‌اش دیگر تعریفی ندارد. همه‌مان از خستگی خُرد و خمیر بودیم.

ولی یک چیز، شاید هم بهتر باشد بگویم دو چیز، یادت باشد. اول اینکه اگر شاه، و فقط شاه، نبود هیچ کاری انجام نمی‌شد؛ چون اگر شاه دخالت نکرده بود یا داشتیم هنوز مذاکره می‌کردیم یا دست خالی به خانه‌مان برگشته بودیم. دوم اینکه - البته این را می‌توانید با خیال راحت به همکارانتان بگویید - واقعاً با این کارمان خدمت بزرگی به صنعت نفت کردیم.

اینجا بود که «سخنرانی» جکس تمام شد. واقعاً با صداقت تمام این حرف‌ها را می‌زد. خیلی افتخار می‌کرد که چنین کاری انجام شده است. البته به گمانم در حکم یک «مشاور سیاسی» حق هم داشت به خودش افتخار کند. در آخر هم دوباره خواهش کرد که حداقل عجلتاً حرف‌هایش را خیلی محرمانه تلقی کنم. گفت که فعلاً دلش نمی‌خواهد بر سر زبان‌ها بیفتد که شرکت از این قرارداد بیش از حد خوشحال است؛ چون اگر اینطور بشود، شاید مشکلی برای تصویب آن در مجلس به وجود بیاید؛ هر چند که اصلاً فکر نمی‌کرد احتمال چنین چیزی وجود داشته باشد. ولی توضیح داد که هر چه باشد این آدم‌ها ایرانی هستند و اگر خیال کنند که شرکت گمان می‌کند نفع بیشتری از این معامله عایدش شده، آن وقت می‌خواهند مذاکرات را دوباره از اول شروع کنند.<sup>۱</sup>

تغییر موقت قرارداد در اوت ۱۹۴۰

و انتقال مبلغ حق‌الامتیازها به نیویورک

مفاد امتیاز جدید ظاهراً با رضایت خاطر طرفین تا سال ۱۹۴۰ اجرا

۱. ودزورث، یادداشت؛ مذکور در هارت، گزارش شماره ۱۴۲۶ (۲/انگلیس و ایران/۸۹۱،۶۳۶۳)، مورخ ۴ مه ۱۹۳۳؛ تأکید در متن اصلی است.

شد. در این سال، وقتی اعلام شد که به دلیل شروع جنگ جهانی دوم و از دست رفتن بازارهای اروپا، حق‌الامتیا‌های مربوط به سال ۱۹۳۹ فقط در حدود ۷۵۰ هزار لی‌ره خواهد بود- یعنی حداقل حق‌الامتیا‌زی که باید به موجب قرارداد ۱۹۳۳ پرداخت می‌شد و به مراتب کمتر از مبالغ پرداختی در سال‌های قبل بود (در حدود ۲/۵ میلیون لی‌ره برای سال ۱۹۳۷)- شایعاتی درباره بروز مشکلات جدید بین دولت ایران و شرکت بر سر زبان‌ها افتاد. سی. ون اچ. انگرت، کاردار موقت آمریکا، که قبلاً از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲ نیز در ایران خدمت کرده بود، در گزارش مورخ ژوئیه ۱۹۴۰ خبر می‌دهد که روابط طرفین به نقطه حادی رسیده است که می‌تواند به سادگی قطع شود.<sup>۱</sup> ظاهراً ایرانی‌ها شکایت داشتند که شرکت تولید نفت را محدود ساخته و بدین ترتیب موجب کاهش حق‌الامتیا‌ز ایران شده است.

انگرت در تلگرام محرمانه‌ای که درباره گفت‌گوش با وزیر مختار بریتانیا ارسال کرد مسئله دیگری را هم که دولت ایران به طور محرمانه بر آن اصرار داشت، فاش ساخت. این مسئله به «انتقال مبالغ مربوط به حق‌الامتیا‌ز نفت از انگلستان به ایالات متحده با احتساب نرخ ارز مناسب» مربوط می‌شد.<sup>۲</sup> انگرت این مسئله را طی چند تلگرام محرمانه شرح داده است:

وزیر مالیه هم اینک رسماً به شرکت نفت انگلیس و ایران ابلاغ کرده است که حق‌الامتیا‌ز باید بر اساس بالاترین سطح تولید در گذشته پرداخت شود و هر ساله بدون توجه به حجم واقعی تولید افزایش یابد. علاوه بر این، وجوه متعلق به ایران در لندن و همچنین حق‌الامتیا‌های آتی باید با احتساب نرخ ارز بالاتر از قیمت بازار به دلار، و یا همه وجوه به طلا، تبدیل شود.<sup>۳</sup>

۱. انگرت، گزارش شماره ۱۸۷۰ (۸۹۱،۶۳۶۳/۴۳)، مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۴۰.

۲. انگرت، تلگرام شماره (۸۹۱،۶۳۶۳/۳۵)، مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۴۰.

۳. انگرت، تلگرام شماره (۸۹۱،۶۳۶۳/۳۸)، مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۰.

در تاریخ ۲۹ ژوئیه خبر می‌دهد:

به طور خیلی محرمانه اطلاع یافته‌ام که دولت بریتانیا تمایل خود را برای انتقال وجوه از انگلستان به آمریکا به نرخ رسمی برابری ارز ابراز کرده است، که به هر حال نباید سالیانه از ۳ میلیون پوند استرلینگ تجاوز کند. شرکت هرگونه مبنای جدیدی را برای پرداخت حق‌الامتیاز رد کرده، ولی حاضر است برای کمک به دولت ایران در طول جنگ به آن مساعده بپردازد. اتفاقاً وقتی دولت بریتانیا و شرکت خاطر نشان ساختند که در مفاد امتیازنامه صراحتاً به مسئله داوری در حل و فصل همه اختلافات اشاره شده است، وزیر مالیه با خونسردی پاسخ داد که دولت ایران خود را به احکام داوری ملزم نمی‌داند!<sup>۱</sup>

در تاریخ ۲۲ اوت، گزارش می‌دهد:

از منابع موثق اطلاع یافته‌ام که شرکت نفت انگلیس و ایران با پرداخت حق‌الامتیاز بر اساس بالاترین سطح تولید در سال‌های اخیر بدون توجه به حجم واقعی تولید موافقت کرده است. موافقت‌نامه فوق دیروز به امضاء رسیده است ولی گویا با قید این شرط که ترتیبات مزبور تمهیدی موقتی است که نباید در حکم سابقه یا بهانه‌ای برای تغییر شرایط امتیاز از آن استفاده شود. اقدامات دولت ایران بیشتر به باج‌گیری می‌ماند و مطبوعات داخلی ایران هم چیزی جز انتقادهای ناآگاهانه و تحریف عجیب و غریب واقعیت نمی‌نویسند.<sup>۲</sup>

از قرار معلوم باج‌خواهی از انگلیس آن هم در وقت اضطراب در سال ۱۹۴۰ از جمله تقصیرهایی بود که انگلیسی‌ها هیچ وقت رضا شاه را به خاطرش نبخشیدند.

۱. انگرت، تلگرام شماره (۸۹۱،۶۳۶۳/۴۰)، مورخ ۲۹ ژوئیه ۱۹۴۰.

۲. انگرت، تلگرام شماره (۸۹۱،۶۳۶۳/۴۱)، مورخ ۲۲ اوت ۱۹۴۰.

انگرت در گزارش مورخ ۲ سپتامبرش اطلاعات دقیق‌تری درباره حل و فصل نهایی اختلافات ارایه می‌دهد:

مذاکرات نهایتاً به اینجا ختم شده است که مبلغی برابر با ۱/۵۰۰/۰۰۰ لیره علاوه بر حق‌الامتیازهایی که برای سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ به دولت ایران پرداخت شده، و همچنین ۴ میلیون لیره هم برای هر یک از سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ به ایران پرداخت شود. این مبلغ با احتساب سال ۱۹۳۷ که در آن بیشترین تولید صورت گرفته بود در حکم مبنای محاسبه، و همچنین افزودن مبلغی تقریباً دلبخواه برای جبران کاهش ارزش پوند به دست آمده است. از سوی دیگر، ایران کتباً ضمانت داده است که این تمهید خاص هیچ تأثیری بر شرایط امتیاز نخواهد گذاشت. ولی معلوم نیست برای تمهیدات جدید چقدر ارزش قائل خواهند بود.<sup>۱</sup>

انگرت سپس اطلاعاتی ارایه می‌دهد که وزارت امور خارجه آن را «کاملاً محرمانه - غیر قابل انتشار» رده‌بندی می‌کند:

اگرچه دولت ایران دائماً مسئله تبدیل وجوه حق‌الامتیازها از پوند به دلار را در طول مذاکرات مطرح می‌ساخت، شرکت هرگونه مسئولیتی را از این بابت از خود سلب کرده و مقامات ایرانی را به دولت بریتانیا حواله می‌داد. چنانکه در تلگرام شماره ۱۷۹، مورخ ۲۹ ژوئیه، ساعت ۸ بعد از ظهر، اطلاع دادم که دولت بریتانیا با تبدیل فقط ۳ میلیون پوند در سال به نرخ رسمی برابری ارزش موافقت کرده است. گویا قرار است این مبلغ به آتوا منتقل و در آنجا به طلا تبدیل شود و در خریدهای ایران از ایالات متحده مورد استفاده قرار بگیرد.<sup>۲</sup>

۱. انگرت، گزارش شماره ۱۹۰۳ (۸۹۱،۶۳۶۳/۴۸)، مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۴۰.

۲. همان؛ پرداخت حق‌الامتیاز نفت به ایران از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ در چارچوب قرارداد مالی انگلیس و ایران مصوب ۲۶ مه ۱۹۴۲ تنظیم می‌شد. این قرارداد به امضای سر ریدر بولارد، وزیرمختار انگلیس، و علی سهیلی، رئیس‌الوزرای ایران رسید. مفاد اصلی این قرارداد به



چنانکه در فصل بعد به طور مستند شرح خواهم داد، بلافاصله پس از امضای «اصلاحیه موقت» امتیاز، درآمدهای نفتی ایران به اوتوا منتقل، و در آنجا به طلا تبدیل شد و نهایتاً به شرکت اروینگ تراست نیویورک انتقال یافت. و بعد از آن، طلاها بدون هیچ رد و نشانه‌ای آب شد و به زمین رفت.

---

پرداخت حق‌الامتیاز نفت در طول سال‌های جنگ مربوط می‌شد. طبق این قرارداد، باید سالیانه ۴ میلیون لیره در طول جنگ به ایران پرداخت می‌شد. علاوه بر این، ۴۰ درصد این مبلغ باید به دلار یا طلا تبدیل می‌شد تا صرف واردات کالا از آمریکای شمالی شود. در سال بعد، درصد فوق به ۶۰ درصد افزایش یافت. به عبارت دیگر، هر ساله ۲/۴ میلیون لیره می‌توانست به طلا یا دلار تبدیل و در نیویورک سپرده‌گذاری شود. افزایش سریع اندوخته دلاری «رسمی» ایران در نیویورک از سال ۱۹۴۳ بیانگر همین مسئله است.



## فصل هفتم

### ذخیره مملکتی

و غارت درآمدهای نفتی ایران به دست رضاشاه

۱۹۴۱-۱۹۲۷

در ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱، فقط دو روز پس از خروج رضا شاه از ایران، مجلس ماده واحده‌ای به تصویب رساند. گزارش وزیرمختار وقت آمریکا، لوییس دریفوس پسر، نشان می‌دهد که درآمدهای نفتی ایران و صندوق ذخیره‌ای که قرار بود درآمدهای نفتی به آن واریز شود در کنترل دولت ایران نبود. علاوه بر این، درآمدهای سالیانه نفتی ایران در بودجه عادی کشور گنجانده نمی‌شد (نگاه کنید به تصویر شماره ۱ فصل ۷).

چنان که وزارت امور خارجه مستحضر است، درآمدها و حق‌الامتیازهایی که شرکت نفت انگلیس و ایران می‌پردازد به یک صندوق ذخیره واریز می‌شود و در بودجه عادی مملکت منظور نمی‌گردد. امور این ذخیره همیشه محرمانه بوده است، هر چند معمولاً در زمان تسلیم لایحه بودجه به مجلس به اطلاع عموم می‌رسد که چه مبلغی از محل آن به ارتش، یا جاده‌سازی و کارهای دیگر اختصاص خواهد یافت. بنابراین، هدف از تصویب این قانون منظور کردن درآمدها و موجودی صندوق در بودجه عادی کشور است، که مسلماً

اگر دولت ایران قصد تنظیم بودجه‌ای مناسب و جایگزین کردن آن بجای اعداد و ارقام غلط‌انداز و بی‌معنی گذشته را داشته باشد اقدامی ضروری است.<sup>۱</sup>

دریغوس سپس به درآمدهای نفتی ایران از محل حق‌الامتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران بین سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱، اشاره می‌کند و بلایی را که بر سر آن آمد شرح می‌دهد. اصولاً از آنجایی که درآمدهای نفتی در بودجه منظور نمی‌شد، هیچکس نمی‌دانست که چه بلایی بر سر آن می‌آید. به مدت چهارده سال، مردم ایران را از آنچه «ارزشمندترین دارایی اقتصادی‌شان» توصیف می‌شد، بی‌خبر نگاه داشته بودند.

آمار و ارقام مربوط به ذخیره مملکتی ایران اولین بار در زمان بحث و بررسی لایحه قانونی فوق در مجلس فاش شد. آقای اعتبار، مخبر کمیسیون بودجه مجلس، فاش کرد که در طول چهارده سال فعالیت صندوق مبلغ ۳۱ میلیون لیره به آن واریز شده بود؛ که از آن مبلغ ۲۷ میلیون لیره خرج شده و ۳ میلیون لیره هم طلا خریداری شده بود. او می‌گوید که موجودی فعلی صندوق پس از کسر ۶۰۰ هزار لیره تمهیدات جاری آن برابر با ۱/۳۰۰/۰۰۰ لیره است. اگرچه احتمالاً حساب و کتاب‌های آقای اعتبار خالی از ایراد نیست، گمان می‌رود که ذخایر رسمی فعلی صندوق همان ۱/۳۰۰/۰۰۰ لیره باشد. مخبر کمیسیون بودجه گفت که نمی‌داند ۲۷ میلیون لیره دیگر به چه مصرفی رسیده است ولی ایکاش پول بیشتری صرف خرید طلا می‌شد. اگر اعداد و ارقام بالا را صحیح فرض کنیم، معلوم می‌شود که درآمد شرکت نفت انگلیس و ایران در طول چهارده سال گذشته به طور متوسط ۲ میلیون لیره در سال بوده است. البته دولت هنوز مبلغ درآمدهای جاری از این محل را فاش نمی‌کند، ولی سفارت از منابع موثق اطلاع یافته است که مبالغ مزبور برای سال جاری و سال

۱. دریغوس، گزارش شماره ۱۲۸ (۵۰/انگلیس و ایران/۶۳۶۳، ۸۹۱)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱.

گذشته سالیانه حدود ۴ میلیون لیره بوده است.



THE FOREIGN SERVICE  
OF THE  
UNITED STATES OF AMERICA

DEPARTMENT OF STATE  
*Sub-Title*  
MAY 27 1942  
DIVISION OF  
STUDIES AND STATISTICS

AMERICAN LEGATION  
Tehran, October 1, 1941

No. 128.

Subject: Enactment of a Law Permitting the Ministry of Finance to Take Over the Reserve Fund and the Revenues from the Anglo-Iranian Oil Company.

DEPARTMENT OF STATE  
MAY 19 1942  
DIVISION OF  
NEAR EASTERN AFFAIRS

FINANCIAL DIVISION  
MAY 19 1942  
DEPARTMENT OF STATE

*891.6363 Anglo Iranian*

RECEIVED  
DEPARTMENT OF STATE

MAR 28 AM 11 07

DIVISION OF  
COMMUNICATIONS

OFFICE OF THE ATTACHE ON  
INTERNATIONAL ECONOMIC AFFAIRS  
MAY 28 1942  
OFFICE OF THE ATTACHE ON  
DEPARTMENT OF STATE

MAY 28 1942

REC'D

Top No.

No. Field

DEPARTMENT OF STATE

*Note*  
*891.57*

The Honorable

The Secretary of State,  
Washington.

RECEIVED  
MAY 28 1942  
DEPARTMENT OF STATE

FILED  
MAY 28 1942

Sir:

I have the honor to inform the Department that an important financial law was passed by the Majlis on September 30, 1941, which authorizes the Ministry of Finance to take charge of the revenues from the Anglo-Iranian Oil Company for the current year as well as the reserve fund which has been built up from past revenues.

A translation of the full text of the law follows:

"The Minister of Finance is authorized to include

*PAID*  
*ST*

891.6363 ANGLO-IRANIAN/50

FS/DMN

سرویس خارجی ایالات متحده آمریکا  
تهران، ۱ اکتبر ۱۹۴۱ شماره: ۱۲۸  
از: سفارت آمریکا  
موضوع: تصویب قانونی که به وزارت مالیه اجازه می‌دهد ذخیره مملکتی و  
درآمدهای حاصل از شرکت نفت انگلیس و ایران را در اختیار بگیرد.  
عالیجناب:

وزیر امور خارجه - واشنگتن  
احتراماً به استحضار آن وزارتخانه می‌رساند که قانون مالی مهمی در تاریخ ۳۰  
سپتامبر ۱۹۴۱ در مجلس به تصویب رسید که به موجب آن وزارت مالیه اختیار  
درآمدهای سال جاری حاصل از شرکت نفت انگلیس و ایران و همچنین وجوه  
ذخیره‌ای را که از درآمد سال‌های گذشته اندوخته شده است به دست خواهد  
گرفت.

ترجمه متن کامل قانون فوق در زیر ایفاد می‌گردد:  
«وزارت مالیه مجاز است ...

\* \* \*

تصویر ۷/۱: گزارش لوئیس دریفوس پسر، از سفارت آمریکا، به تاریخ ۱  
اکتبر ۱۹۴۱، مبنی بر اینکه درآمدهای نفتی در طول حکومت رضا شاه در کنترل  
دولت ایران نبوده است.

دریفوس در گزارش بعدی خود درباره تصویب این قانون می‌گوید:  
«مجلس با تصویب قانونی در ۳۰ سپتامبر اختیار حق الامتيازهای سالیانه  
نفت و ذخیره مملکتی را که پیش از این در بودجه منظور نمی‌شد و  
کاملاً در اختیار رضا شاه بود، به دست گرفت.»<sup>۱</sup>  
در این فصل شرح خواهیم داد که چگونه ۲۰ تا ۳۰ میلیون لیره -  
یعنی قسمت عمده درآمدهای نفتی ایران بین سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ -  
به بهانه خرید سلاح به حساب‌های بانکی رضا شاه در اروپا و ایالات

۱. دریفوس، گزارش شماره ۱۴۶ (۱۸۰۹/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۳ نوامبر ۱۹۴۱.

متحدہ منتقل شد. همچنین می‌دانیم که پسر و جانشین رضا شاه، محمدرضا پهلوی، این پول‌ها را به ارث برد. اسناد وزارت امور خارجه آمریکا (که در ادامه خواهد آمد) نشان می‌دهد که محمدرضا پهلوی در دهه ۱۹۵۰ میلادی بیش از ۲۰ میلیون لیره در یکی از حساب‌های بانکی خود در لندن پول داشت. انگلیسی‌ها حساب فوق را مسدود کرده بودند و شاه نمی‌توانست موجودی آن را به دلار یا فرانک سوییس تبدیل کند. ولی اجازه بدهید اول به سراغ همان ۲۷ میلیون لیره برویم.

نحوه تخصیص ۲۷ میلیون لیره‌ای که در گزارش دریفوس آمده است (معادل ۱۳۵ میلیون دلار که با معیارهای آن زمان نیز پول بسیار هنگفتی بود) و به اصطلاح مصرف آن برای «خریدهای نظامی» به طور مستند تشریح خواهد شد. خوشبختانه در اسناد محرمانه ارتش آمریکا و گزارش‌های سفارتخانه آن کشور، فهرست کاملی از خریدهای نظامی ایران بین سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ (تا تعداد مسلسل‌های سبکی که برای هر هنگ خریداری شده) در دست است. بر اساس گزارش‌های سفارت آمریکا درباره مسایل مالی نیز می‌توانیم فهرست کاملی از مبالغ تخصیص یافته به این امر از محل ذخیره مملکتی را بازسازی کنیم.

البته هیچ شکی نیست که مبالغ مندرج در گزارش‌ها صرف خرید اسلحه نشد. قیمت پیشرفته‌ترین هواپیمای جنگی آمریکایی در سال ۱۹۴۱ فقط ۷۰ هزار دلار بود (که شامل هزینه سیستم تسلیحاتی و حتی هزینه تعمیرکاران نیز بود)، و پیشرفته‌ترین تانک آمریکایی فقط ۲۰ هزار دلار قیمت داشت. اگر این پول‌ها صرف خرید تسلیحات می‌شد، ایران می‌توانست تعداد زیادی هواپیمای جنگی و تانک در اختیار داشته باشد. در سال ۱۹۴۱، ایران ۲۰۰ هواپیمای جنگی مدرن انگلیسی و ۱۰۰ تانک ساخت چکسلواکی در خدمت خود داشت. ولی موجودی مهمات توپخانه‌اش حتی برای یک روز جنگ هم کافی نبود. چنانکه در ادامه خواهیم دید، نیروی دریایی «جدید» ایران، که ادعا می‌کردند مبالغ هنگفتی برایش هزینه شده است، شامل کشتی‌هایی بود که بازسازی شده

و یا حتی از آهن قراضه ساخته شده بودند. حتی موتور این کشتی‌ها هم نو نبود. سخنگوی یکی از کمیسیون‌های مجلس که مسئول بررسی درآمدهای نفتی در طول حکومت رضا شاه بود صادقانه اذعان داشت که کمیسیون واقعاً نمی‌داند که ۲۷ میلیون لیره (از ۳۱ میلیون لیره درآمد صندوق) به چه مصرفی رسیده است.

در این فصل سعی بر این است که نحوه تخصیص و محل مصرف این مبالغ روشن شود. در ابتدا به داستان تأسیس صندوق ذخیره استرلینگ مملکتی که در گزارش دریفوس آمده است می‌پردازیم. صندوق فوق از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ فعالیت داشت و با استفاده از همین سازوکار بود که درآمدهای نفتی ایران (یعنی همان ۲۷ میلیون لیره‌ای که مفقود شده است) به حساب‌های شخصی رضا شاه در اروپا و آمریکا راه کج می‌کرد.

### صندوق ذخیره استرلینگ مملکتی

با افزایش حجم تولید نفت پس از سال ۱۹۲۵ حق‌الامتياز نفت نیز به طور قابل‌ملاحظه‌ای افزایش یافت. حجم تولید نفت در سال ۱۹۲۲ نزدیک به ۲/۳ میلیون تن بود که در اواخر دهه ۱۹۲۰ میلادی به تقریباً ۵/۵ میلیون تن افزایش یافته بود.

در سال ۱۹۲۷، مبلغ حق‌الامتيازها از ۱/۴ میلیون لیره (۷ میلیون دلار) تجاوز می‌کرد؛ که در آن موقع پول هنگفتی بود. در بیستمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه آمده است:

حق‌الامتيازهای شرکت نفت انگلیس و ایران در طول سال جاری بالغ بر ۱/۴۰۰۰/۰۰۰ لیره یا نزدیک به ۷۰ میلیون قران است؛ در حالیکه طلب بودجه ۱۳۰۶ از همین محل نزدیک به ۴۴ میلیون قران برآورد شده است. دولت مطمئن است که کاهش درآمدهای مالیاتی از همین محل جبران خواهد شد، و به همین دلیل حق‌الامتيازهای پرداخت شده از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران را نزد بانک



شاهنشاهی ایران در لندن با نرخ بهره ۷/۱۶-۴ درصد سپرده‌گذاری کرده، و تا این لحظه که به اواخر سال نزدیک می‌شویم، دولت هیچ ضرورتی برای خرج بیش از ۲۰۰ هزار لیره از این سپرده استرلینگ ندیده است.<sup>۱</sup>

جدول شماره ۵ همین گزارش نشان می‌دهد که مبالغ پرداخت شده بابت حق الامتیاز سال ۱۹۲۷ بالغ بر ۱/۴۵۳/۵۶۷ لیره بود، که نزد بانک شاهنشاهی ایران شعبه لندن سپرده‌گذاری شده بود. طبق جدول شماره ۸ گزارش، پول فوق در پنج حساب متفاوت سپرده شده بود:

حساب عادی استرلینگ شماره ۱ خزانه‌داری کل در بانک شاهنشاهی ایران  
لندن ۵۰۰/۰۰۰ لیره

حساب عادی استرلینگ شماره ۲ خزانه‌داری کل در بانک شاهنشاهی ایران  
لندن ۴۰۰/۰۰۰ لیره

حساب عادی استرلینگ شماره ۳ خزانه‌داری کل در بانک شاهنشاهی ایران  
لندن ۳۰۰/۰۰۰ لیره

حساب استرلینگ خزانه‌داری کل در بانک شاهنشاهی ایران، شعبه لندن  
۶۵/۷۳۴ لیره

۱. بیستمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه ایران، ضمیمه گزارش شماره ۶۶۲ (۸۹۱،۵۱/۴۱۶)، مورخ ۱۷ اوت ۱۹۲۸، ارسالی از سوی فیلیپ، صص ۱۱-۱۲. در همان گزارش، هافمن فیلیپ شواهد حیرت‌آوری از جاسوسی انگلیسی‌ها و عملاً کنترل رضا شاه از او می‌دهد: «در همین ارتباط، در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۸ که به بغداد رفته بودم، دریافتیم که حضرت اشرف تیمورتاش به هنگام سفر به اروپا از طرف شاه دستور یافت که ۲۰۰ هزار تفنگ با مهمات خریداری کند. حضرت اشرف پس از مذاکره با انگلیسی‌ها، آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها به اعلیحضرت اطلاع داد که پیشنهاد آلمانی‌ها تقریباً ۵۰ درصد ارزانتر از پایین‌ترین قیمتی است که از کشورهای دیگر گرفته است. این اخبار را از افسران اطلاعات نیروی هوایی سلطنتی در بغداد به دست آوردم که تمام تلگرام‌هایی را که بین شاه و تیمورتاش رد و بدل می‌شد ردیابی و ترجمه می‌کردند. این بهترین نمونه برای اثبات کارایی دستگاه جاسوسی انگلیس بود. افسران مستقر در بغداد بیشتر از شاه درباره سفر تیمورتاش می‌دانستند، و در حالیکه می‌خندیدند این مسئله را با گفتن اینکه تلگرام بعدی تیمورتاش از چه شهری برای اعلیحضرت ارسال خواهد شد، ثابت می‌کردند.

### حساب امانی بانک شاهنشاهی ایران، لندن ۲۰۰/۰۰۰ لیره

سپرده‌گذاری درآمدهای نفتی در حساب‌های بانکی لندن انحرافی شدید از رویه‌های مرسوم بود. پیش از سال ۱۹۲۷ شرکت نفت انگلیس و ایران حق‌الامتیازهای نفت را به استرلینگ پرداخت و در حسابی در شعبه لندن بانک شاهنشاهی ایران واریز می‌کرد، و وجوه مزبور سپس به ایران انتقال می‌یافت. ولی از سال ۱۹۲۷ به این طرف، مبالغ حق‌الامتیاز دیگر به ایران انتقال نیافت و در حکم ذخیره در لندن نگهداری شد. انحراف بعدی از رویه‌های مرسوم جدا کردن درآمدهای نفتی از بودجه عادی کشور بود. بدین ترتیب، درآمدهای نفتی دیگر حکم درآمدهای ثابت دولت را نداشت، و وارد جریان عادی امور مربوط به بودجه کشور نمی‌شد. به مدت چهارده سال ایران عملاً یک اقتصاد بدون نفت داشت. علاوه بر این، تا سال ۱۹۲۷ گزارش مربوط به مبالغ حق‌الامتیاز به طور منظم از طرف دولت ایران منتشر و اعلام می‌شد، ولی از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ هیچ گزارشی در اینباره از طرف دولت منتشر نشد.

بنابراین بی‌دلیل نبود که رضاشاه آنقدر مشتاق خلاص شدن از شر میلیسپو و مستشاران مالی آمریکایی باشد. در بیست و یکمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه آمده است:

برغم کاهش درآمد برخی اقلام که شرح آن در بالا ذکر شد، دولت ایران بسیار خوشنود است که به سبب نحوه مدیریت منابع مالی کشور در سال ۱۳۰۶ علاوه بر صرفه‌جویی‌هایی که صورت گرفته، که شرح آنها بعداً خواهد آمد، مبلغ مازادی برابر با ۱/۲۰۰/۰۰۰ لیره [در حدود ۶ میلیون تومان] هم برایش باقی مانده که در تاریخ مالیه این کشور بی‌سابقه است. هم اینک دومین دوره شش ماهه‌ای است که مبلغ مزبور نزد بانک شاهنشاهی ایران در لندن با نرخ بهره ۷/۱۶-۴ درصد سپرده‌گذاری می‌شود. در پایان دوره شش ماهه اول مبلغی نزدیک به ۳۰ هزار لیره بابت بهره سپرده فوق به خزانه‌داری پرداخت شده است. در گزارش قبلی به احتمال وجود چنین مبلغ

مازادی اشاره شده بود، ولی در این گزارش می‌توانیم به یقین بگوییم که مبلغ فوق‌الذکر مازاد قطعی مربوط به سال ۱۳۰۶ است، که در پایان سال پس از پرداخت کل هزینه‌های کشور برای دولت باقی مانده است.<sup>۱</sup>

در بیست و سومین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه مربوط به دوره مالی ۲۱ مارس تا ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۸، یعنی یک سال بعد از خروج میلسپو از ایران، آمده است:

برغم آنکه هنوز مبالغ حق‌الامتيازهای مربوط به سال ۱۳۰۶ عهده شرکت نفت انگلیس و ایران در اختیار وزارت مالیه قرار نگرفته است (مبالغ مزبور نزد بانک‌های معتبر در حکم ذخیره مملکتی سپرده‌گذاری شده است)؛ و همچنین برغم این که وزارت مالیه در شش ماه اول سال حق‌الامتيازهای مربوط به این دوره را که باید در سال ۱۳۰۷ پرداخت می‌شد دریافت نکرده است، کلیه هزینه‌های دولت به موقع پرداخت شده‌اند. اگرچه درآمدهای حاصل از حق‌الامتيازهای نفت در سال ۱۳۰۶، که ردیف نسبتاً مهمی را در ستون درآمدهای دولت اشغال می‌کند، به سال ۱۳۰۷ منتقل شد، و اگرچه بودجه دولت، که در همین دوره به تصویب رسید، نسبت به بودجه سال‌های گذشته بار هزینه‌ای به مراتب سنگین‌تر دارد، وزارت مالیه بدون نیاز به حق‌الامتياز نفت موفق شده است که کلیه هزینه‌های خود را پوشش بدهد و با تحولاتی که در سایر منابع درآمدی دولت صورت گرفته است و همچنین افزایش درآمد از این منابع، کلیه هزینه‌های مصوب دولت را پردازد.<sup>۲</sup>

۱. بیست و یکمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه ایران، ضمیمه گزارش شماره ۷۱۵ (۸۹۱،۵۱/۴۱۷)، مورخ ۱ دسامبر ۱۹۲۸، ارسالی از طرف آر. ای. والاس، ص ۲.

۲. بیست و سومین گزارش وزارت مالیه، ضمیمه نامه فرین شماره (۸۹۱،۵۱/۴۲۷)، مورخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۹، ص ۲. سفارت انگلیس همچنین به هارت اطلاع داد که اعتباری ۵۰۰ هزار لیره‌ای از محل صندوق ذخیره در لندن در اختیار آن بانک قرار گرفته است. کمی پس از

نگهداری درآمدهای نفتی در لندن و حذف آنها از بودجه و نظارت‌های بودجه‌ای از همان ابتدا بحث‌انگیز بود. دیپلمات‌های آمریکایی با توجه خاص به این مسئله [در گزارش‌های خود] به وضوح متذکر می‌شدند که آمار و ارقام بودجه شامل حق‌الامتیازهای نفت نمی‌شود. آنها همچنین آشکار ساختند که از این پس تخصیص منابع از محل ذخیره لندن از طریق رأی‌گیری در مجلس صورت خواهد گرفت، که معمولاً با قید دو فوریت انجام می‌شد؛ یعنی بدون بحث و بررسی. آگوستین دبلیو. فرین، کنسول آمریکا، در گزارشی که درباره بودجه سال ۱۳۰۸ (۱۹۲۹-۱۹۳۰) ارسال کرده است، متذکر می‌شود:

**حق‌الامتیازهای هنگفت شرکت نفت انگلیس و ایران در بودجه عادی مملکت منظور نمی‌شود؛ بلکه این مبالغ در حکم ذخایر خزانه‌داری به لیره استرلینگ نگهداری خواهد شد که حجم آن در**

تهیه این گزارش، لینگمن از سفارت انگلیس به هارت اطلاع داد که این اعتبار پرداخت نشده، بلکه آن ۳ میلیون تومان از محل وجوه حق انحصار قند و چای که قرار بود فقط به مصرف ساخت راه آهن برسد، برداشت شده است (۸۹۱،۵۱/۴۳۹، مورخ ۶ سپتامبر ۱۹۳۰). مهلت بازپرداخت این وام آخرین روز سال [ایرانی] یعنی ۲۱ مارس ۱۹۳۱ بود (گزارش شماره ۸۹۱،۵۱/۴۴۲، مورخ ۱۶ آوریل ۱۹۳۱). طبق گزارش هارت، بهره این وام فقط یک درصد بود. هارت می‌افزاید «این وام برای پرداخت حقوق کارمندان دولت که در آن زمان خیلی عقب افتاده بود، اخذ شد.»

علاوه بر درآمدهای بالای نفت، دولت ایران مبالغ هنگفتی نیز از محل مالیات انحصار قند و چای و عوارض جاده‌ای به دست آورده بود. اطلاعات مربوط به این اقلام در گزارش هارت، شماره ۱۱۲۵ (۸۹۱،۵۱/۴۵۶)، مورخ ۲۷ آوریل ۱۹۳۲ موجود است. طبق آمار و ارقامی که هارت ارائه داده است، پرداخت‌هایی که به صندوق انحصار قند و چای شد جمعاً ۴۰۰ میلیون قران در طول شش سال، و یا حداقل ۳/۵ میلیون دلار در هر سال بود. عوارض جاده‌ای هم در حدود ۴ میلیون دلار در هر سال برای دولت درآمد ایجاد کرده بود. حق‌الامتیازهای نفت برای سال ۱۹۳۰ نیز مبلغ ۱/۳۲۵/۰۰۰ لیره، یا در حدود ۶/۵ میلیون دلار بود، که میزان متوسط سالیانه آن در حدود ۷ میلیون دلار در طول ۳ سال گذشته می‌شد. این اقلام که در بودجه عادی کشور گنجانده نمی‌شد، برابر با ۵۰ درصد مبالغی بود که در بودجه عادی منظور می‌شد، که برای سال ۱۳۱۱ بالغ بر ۳۰ میلیون دلار بود. با وجود این، دولت باید برای پرداخت حقوق کارمندان از بانک ملی وام می‌گرفت.

حدود ۲/۸۲۶/۱۴۶ لیره (و یا ۱۲۵/۶۵۵/۰۰۰ قران با احتساب نرخ برابری هر پوند ۴۸ قران) برآورد می‌شود. ضمیمه. از زمان تهیه گزارش فوق، وزیر مالیه از مجلس خواسته است تا با پرداخت ۶۰/۰۰۰/۰۰۰ قران وام از محل ذخیره مملکتی به وزارت جنگ موافقت کند. وزیر مالیه گفته است که مبلغ ۶۰/۰۰۰/۰۰۰ قران وام وزارت جنگ از محل صرفه‌جویی‌های سال ۱۹۲۹-۱۹۳۰ و بودجه ۱۹۳۰-۱۹۳۱ به صندوق عودت خواهد شد، ولی او قبلاً گفته بود که دولت نمی‌تواند هزینه‌های برآورد شده برای سال ۱۹۲۹-۱۹۳۰ را کاهش بدهد.<sup>۱</sup>

فرین در گزارش بعدی خود آشکار می‌سازد که از مبلغ ۳۴۹/۴۵۲/۶۰۱ قران هزینه کل تقریباً نیمی از آن (یعنی ۱۵۷/۵۵۰/۱۰۷ قران) خرج ارتش، نظمی و امنیه شده بود. مبلغ اضافی ۶۰ میلیون قران نیز با تصویب مجلس از محل ذخیره استرلینگ مملکتی در لندن به «خرید و تکمیل تسلیحات ارتش» اختصاص یافت. بدین ترتیب، کل بودجه‌ای که به ارتش و دستگاه امنیتی اختصاص یافت ۲۱۷/۵۵۰/۱۰۷ قران بود که تقریباً دو سوم (۶۲٪) کل هزینه‌های دولت را شامل می‌شد. در مقابل، کل بودجه تخصیصی به وزارت فواید عامه ۱۸/۴۸۳/۷۵۵ قران بود که فقط یک بیستم کل بودجه، یا یک دوازدهم بودجه ارتش و دستگاه امنیتی را تشکیل می‌داد.<sup>۲</sup>

در ایران رضاخانی، برغم همه تبلیغات و لفاظی‌هایی که می‌شد، آموزش و فرهنگ هیچ اهمیتی نداشت. گزارش فرین شامل فهرستی در ارتباط با اختصاص مبلغ یک میلیون قران «به زارعین خالصجات شاهنشاهی» است. به عبارت دیگر، رضا شاه نه فقط اموال خصوصی مردم را مصادره می‌کرد، بلکه هزینه آبادانی آن را نیز از جیب ملت

۱. فرین، گزارش بودجه سال ۱۳۰۸ (۱۳۰۸/۵۱/۴۱۹)، مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۲۹.

۲. فرین، گزارش بودجه سال ۱۳۰۸ (۱۳۰۸/۵۱/۴۲۱)، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۲۹.

می پرداخت (جدول شماره ۷/۱). فرین همچنین کل درآمدهای دولت را بالغ بر ۳۰۱/۱۲۴/۰۴۰ قران گزارش می دهد. بنابراین دولت با کسری بودجه ای برابر با تقریباً ۵۰ میلیون قران (۱ میلیون لیره) مواجه بود، که می توانست براحتمی آن را از محل حق الامتيازهای نفت جبران کند. با وجود این، فرین خاطر نشان می کند:

بودجه فوق الذکر حق الامتيازهایی را که از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت و به لیره استرلینگ در لندن سپرده گذاری شده و حکم ذخیره خزانه داری را دارد، شامل نمی شود. برآورد می شود که حجم ذخایر فوق در ۲۱ مارس ۱۹۳۰، یعنی پایان سال مالی، بالغ بر ۲/۸۲۶/۱۴۶ لیره استرلینگ باشد، که برابر با ۱۲۵/۶۵۵/۰۰۸ قران خواهد بود. مجلس با تصویب بودجه اجازه داد که مبلغ ۶۰ میلیون قران وام از محل این ذخیره به تشکیلات ارتش اختصاص یابد که بدین ترتیب حجم ذخایر مزبور از ۲۱ مارس ۱۹۳۰ به ۶۵/۶۵۵/۰۰۸ قران کاهش خواهد یافت. ارتش متعهد شده است که کل مبلغ فوق را تا تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۳۱ به صندوق برگرداند.<sup>۱</sup>

نگهداری حق الامتيازهای نفت در لندن، بر خلاف روش مرسوم تبدیل وجوه استرلینگ به قران، از سال ۱۹۲۹ به بعد منجر به کاهش مصیبت بار نرخ برابری قران در برابر ارزهای دیگر شد. عواقب این مسئله برای اقتصاد ایران فاجعه آمیز بود. دولت ایران، بجز صرف مبالغ اندکی، حاضر نبود برای حمایت از قران از ذخایر استرلینگ خود استفاده کند. با وجود این، تیمورتاش مدعی بود که حفظ ذخیره مملکتی در لندن موجب ثبات ارزش برابری قران شده است (نگاه کنید به فصل ۱۰).

**تخصیص بودجه از محل ذخیره استرلینگ به ارتش، ۱۹۴۱-۱۹۲۸**  
 هافمن فیلیپ، وزیرمختار آمریکا، در یکی از گزارش هایش به

تصویب قانون متمم بودجه ۱۳۰۸ (۱۹۲۹-۱۹۳۰) اشاره می‌کند: «احتراماً به عرض می‌رساند که بودجه مصوب ۱۷ مارس ۱۹۲۹ شامل اجازه برداشت ۶ میلیون تومان از «ذخیره مملکتی» برای خرید تسلیحات و مهمات است. البته وجوه این صندوق از محل انباشت حق‌الامتیازهایی تأمین می‌شود که از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران پرداخت و در لندن سپرده‌گذاری می‌شود. شش میلیون تومان تقریباً برابر با ۱/۱۳۲/۰۰۰ لیره می‌شود.»<sup>۱</sup>

جدول ۷/۱. برخی اقلام هزینه، بودجه ۱۹۲۹-۱۹۳۰

(به قران)

	وزارت جنگ (بودجه عمومی)
۹۸/۰۰۰/۰۰۰	قورخانه و هوایی
۲۵/۰۰۰/۰۰۰	خرید و تعمیر کشتی
۴/۰۰۰/۰۰۰	نظمیه
۱۷/۵۳۸/۵۰۷	امنیه
۱۳/۰۱۱/۶۰۰	وزارت فواید عامه
۱۸/۴۸۳/۷۵۵	
	پرداخت وام به زارعین
۱/۰۰۰/۰۰۰	املاک شاهنشاهی

منبع: گزارش ای. دبلیو. فرین درباره بودجه سال ۱۳۰۸ (۱۹۲۹-۱۹۳۰).

شماره (۸۹۱،۵۱/۴۲۱)، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۲۹.

فیلیپ متن قانون متمم بودجه سال ۱۹۳۰ را که در ۱۷ مارس ۱۹۲۹ به تصویب رسید در گزارش خود آورده است:  
با عنایت به نیاز میرمی که برای تکمیل تسلیحات ارتش احساس

۱. متمم ماده ۲ لایحه بودجه سال ۱۹۳۰؛ در گزارش فیلیپ به شماره ۸۵۷ (۸۹۱،۲۴۳/۱).

مورخ ۱۳ ژوئن ۱۹۲۹.

می‌شود احتراماً تقاضا دارد که تبصره زیر در ادامه ماده ۲ لایحه بودجه شاهنشاهی برای سال ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) قید شود. تبصره: وزارت مالیه مجاز است از محل وجوه ذخیره احتیاطی مملکتی مبلغ ۶ میلیون تومان را به منظور تهیه و تکمیل تسلیحات ارتش در اختیار وزارت جنگ بگذارد. وزارت مالیه مبلغ فوق‌الذکر را از محل صرفه‌جویی‌های بودجه عمومی کشور در سال ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ به ذخیره مملکتی مسترد خواهد کرد.<sup>۱</sup>

البته این صرفه‌جویی‌ها و استرداد مبالغ چیزی بود که هرگز اتفاق نیفتاد. رویه بالا بعدها به مکانیسمی تبدیل شد که از طریق آن حداقل ۲۵ میلیون لیره (۱۲۵ میلیون دلار) درآمد نفتی از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۱ به خریده‌های تسلیحاتی، راه‌آهن، و بنادر اختصاص یافت و مصرف شد. علاوه بر این، به لطف گزارش‌های بسیار دقیق هارت، می‌توان مطمئن بود که بخش عمده‌ای از ۱/۱۳۲/۰۰۰ لیره‌ای (۶ میلیون تومان) که به خرید تسلیحات در سال ۱۹۲۹-۱۹۳۰ اختصاص یافت به حساب‌های بانکی شخصی رضا شاه واریز شد.

در سپتامبر ۱۹۳۱، بریتانیا تبدیل استرلینگ به طلا را به حال تعلیق درآورد، و عملاً ارزش پوند را پایین کشید. هارت در گزارش خود واکنش رضا شاه به خبر کاهش ارزش استرلینگ را اینگونه بازگو کرده است:

احتراماً به عرض می‌رساند که اولین خبر تعلیق معیار طلا از سوی دولت بریتانیا تنها یک هفته پیش به تهران رسید، که نتیجه آن هرج و مرج مالی در ایران بود. چنانکه قبلاً گزارش شد، شاه به استان‌های شمالی کشور سفر کرده بود. تلگرام ارسالی از تهران در کرمانشاه به دستش رسید. می‌گویند با شنیدن خبر کاملاً از خود بی‌خود شد و از کوره در رفت، و انگلیسی‌ها، مشاورانش،



همراهنش و خودش را به باد فحش و ناسزا گرفت و از خشم زبانش به لکت افتاد. البته دلیل این همه ناراحتی بسیار واضح است. همه می‌دانند که نه فقط دولت ایران نزدیک به چهار تا پنج میلیون لیره استرلینگ در خارج از کشور ذخیره دارد، بلکه می‌گویند شخص شاه هم بیش از یک میلیون لیره در خارج از کشور پول دارد. حالا ۳۰ درصد همه این پول‌ها در یک چشم به هم زدن پریده است! مسلماً تحملش خیلی سخت است.<sup>۱</sup>

جورج و دزورث، دبیر سفارت آمریکا، در گزارشی تأیید می‌کند که بخش عمده‌ای از این پول به حساب رضا شاه واریز شده بود. در ۱۰ مارس ۱۹۳۲، لایحه ویژه‌ای در مجلس به تصویب رسید که به موجب آن ۱/۵ میلیون لیره از محل صندوق ذخیره مملکتی به خرید تسلیحات اختصاص یافت. و دزورث متذکر می‌شود که این لایحه بعد از لایحه ۱۷ مارس ۱۹۲۹ که به موجب آن نزدیک به ۱/۲ میلیون لیره به خرید تسلیحات اختصاص یافت، دومین لایحه‌ایست که به همین منظور تصویب می‌شود: «خریده‌های عمده‌ای که در چارچوب لایحه قبلی صورت گرفت شامل ۱۰۰ هزار قبضه تفنگ جدید، و تعداد کمی (که احتمالاً نباید بیشتر از ۳۰۰ عدد باشد) مسلسل سبک ساخت چکسلواکی و مقداری مهمات ساخت چکسلواکی و فرانسه بود.» و دزورث گزارش می‌دهد که «بر اساس صحبت‌هایش با مقامات فرانسوی و چک، همه موارد فوق در سال ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ به دولت ایران تحویل شده است، و دیگر سفارش جدیدی دریافت نکرده‌اند.

و دزورث همچنین می‌نویسد که طبق آمار اداره گمرکات ایران میزان واردات از فرانسه ۸۰ هزار قران (۱۵۰۰ لیره) و از چکسلواکی ۲۱/۴۰۰/۰۰۰ قران (۳۵۰/۰۰۰ لیره) بوده است، بدین معنا که ۸۰۰ هزار لیره باقیمانده صرف خرید تسلیحات نشده، بلکه به گمان هارت به

۱. هارت، گزارش شماره ۸۷۶ (۸۹۱،۵۱/۴۴۸)، مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۱.

حساب رضا شاه منتقل شده است.<sup>۱</sup>

هنری اس. ویلارد، کنسول آمریکا، گزارش می‌دهد که درآمدهای دولت ایران در سال ۱۳۰۹ بالغ بر ۲۸/۶۱۳/۳۴۶ دلار، و هزینه‌های آن در همین مدت ۲۸/۵۸۲/۰۰۶ دلار بوده است. ویلارد همچنین متذکر می‌شود که «حق‌الامتيازهای شرکت نفت انگلیس و ایران که در حکم ذخیره خزانة در بانک‌های اروپایی نگهداری می‌شود و گمان می‌رود که در سال جاری بین ۱/۲۵۰/۰۰۰ و ۱/۵۰۰/۰۰۰ پوند استرلینگ باشد در بودجه منظور نشده است.» ویلارد همچنین گزارش می‌دهد که «طبق گزارش‌ها تقریباً یک میلیون پوند استرلینگ به خرید تسلیحات و سایر اقلام جنگی، عمدتاً از چکسلواکی، اختصاص یافته است. این مبلغ را که شایع است به ضمانت حق‌الامتيازهای نفت وام گرفته‌اند در بودجه منظور نکرده‌اند، همانگونه که هیچکس نمی‌داند بسیاری از هزینه‌های دیگر را نیز چگونه پنهان کرده‌اند.»<sup>۲</sup> خلاصه اینکه ۷ تا ۸ میلیون دلار در آمد نفتی به اندازه یک چهارم بودجه دولت بود.

هارت در گزارش بعدی‌اش می‌نویسد که دولت ایران در بهار ۱۹۳۱ نزدیک به ۴ میلیون لیره پول نقد در لندن داشت. آر. ئی. لینگمن، وابسته بازرگانی سفارت انگلیس، آمار و ارقام زیر را در اختیار هارت قرار داد. در ۳۰ مارس ۱۹۲۹، دولت ایران بیش از ۱/۹ میلیون لیره در لندن داشت که شامل حق‌الامتيازهای نفت برای سال ۱۹۲۶-۱۹۲۷ بالغ بر ۱/۳ میلیون لیره، و سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸ بالغ بر ۶۰۰ هزار لیره، بعلاوه مبلغ کوچکی بابت انحصار قند و چای می‌شد. مبلغ ۵۰۰ هزار لیره دیگر هم بابت حق‌الامتيازهای سال ۱۹۲۸ (شرکت نفت انگلیس و ایران سال مالی خود را تغییر داده بود) به این حساب پرداخت شد. از مجموع این مبالغ، ۱ میلیون لیره به خریدهای نظامی اختصاص یافت (که در گزارش ویلارد

۱. ودزورث، گزارش شماره ۱۱۱۴ (۸۹۱،۲۰/۷۳)، مورخ ۹ آوریل ۱۹۳۲.

۲. ویلارد، گزارش شماره (۸۹۱،۵۱/۴۳۴)، ۱۲ آوریل ۱۹۳۲.

آمده است) و  $\frac{1}{4}$  میلیون لیره دیگر در حساب باقی ماند. با افزودن حق‌الامتيازهای دوازده ماه منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۲۹ موجودی حساب به  $\frac{2750}{1000}$  لیره می‌رسد. با فرض اینکه حق‌الامتيازهای مربوط به سال ۱۹۳۰ نسبت به سال گذشته تغییری نکرده باشد، دولت باید نزدیک به ۴ میلیون لیره (۲۰ میلیون دلار) در حسابش داشته باشد، که بالغ بر ۷۰ درصد کل بودجه سال ۱۹۳۰-۱۹۳۱ آن می‌شد.<sup>۱</sup>

هارت گزارش می‌دهد که برغم سپرده‌های عظیم ایران در لندن، ماهها بود که کارمندان دولت حقوق نگرفته بودند. دولت برای پرداخت حقوق و مواجب کارمندان ۳ میلیون تومان از بانک ملی قرض گرفت، و اعلام کرد که شایعه مربوط به برداشت از حساب لندن به منظور پرداخت حقوق کارمندان صحیح نیست.<sup>۲</sup>

ودزورث گزارش می‌دهد که طبق اطلاعات واصله از وابستگان نظامی انگلیس و فرانسه هدف از تخصیص اخیر  $\frac{1}{5}$  میلیون لیره به ارتش، خرید هواپیما، مهمات و مسلسل سبک و سنگین است. ودزورث متذکر می‌شود که این مبالغ در بودجه جاری ارتش که سال گذشته بالغ بر ۴۴ درصد کل بودجه جاری کشور بود، منظور نشده است. او همچنین اطلاع می‌دهد که در اکتبر ۱۹۳۱ مبلغ ۳۹۰ هزار لیره به خرید چهار ناو از ایتالیا تخصیص یافته است. طبق برآوردهای او، پیش از تخصیص این مبالغ، ذخایر ایران در لندن در حدود  $\frac{4500}{1000}$  لیره بود. بدین ترتیب مبالغ فوق ۴۰ درصد از ذخایر ارزی ایران در لندن را تشکیل می‌دهد.<sup>۳</sup>

هارت فاش می‌سازد که وجوه ذخیره در لندن به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت و بودجه تخصیصی برای خرید کشتی‌های جنگی با افزایش ۳۹۰ هزار لیره دیگر مجموعاً به ۷۸۰ هزار لیره رسید. چنانکه هارت گزارش داده است، در ۲۱ مارس ۱۹۳۱، موجودی ذخیره مملکتی

۱. هارت، گزارش شماره ۶۴ (۸۹۱،۵۱/۴۳۵)، مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۳۰.

۲. هارت، گزارش شماره ۱۴۶ (۸۹۱،۵۱/۴۳۸)، مورخ ۲۵ اوت ۱۹۳۰.

۳. ودزورث، گزارش شماره ۱۱۱۴ (۸۹۱،۲۰/۷۳)، مورخ ۹ آوریل ۱۹۳۲.

۲/۹۹۳/۰۰۰ لیره بود که با احتساب هر لیره ۴/۸۶ دلار، بالغ بر حدود ۶/۵۰۰/۰۰۰ دلار می‌شد. تقریباً دو سال بعد، این مبلغ به ۶/۵۰۰/۰۰۰ دلار کاهش یافته بود (جدول شماره ۱/۷/۲).<sup>۱</sup> موجودی صندوق ۱/۹ میلیون لیره بود. با وجود این، با توجه به کاهش ارزش پوند استرلینگ (نرخ برابری جدید ۳/۴۴ دلار در برابر هر پوند بود)، ارزش آن به ۶/۵ میلیون دلار کاهش یافته بود. به لطف نبوغ مالی رضاخان و مشاورانش، موجودی صندوق که تقریباً برابر با ۲۲ میلیون دلار بود به ۶/۵ میلیون دلار کاهش یافته بود. علاوه بر این، برغم آنکه مبالغ هنگفتی صرف ارتش و نظمیه شده بود، نه فقط پرداخت حقوق کارمندان دولت ماهها عقب افتاده بود، بلکه بخش آموزش نیز تشنه بودجه بود.

هارت در گزارش‌های بعدی‌اش آشکار می‌سازد که در برنامه بودجه سال ۱۳۱۲، مبلغ ۲۱۰ میلیون ریال (جدای از مبالغی که از محل ذخیره مملکتی تخصیص می‌یافت) به وزارت جنگ اختصاص یافته بود که برابر با ۴۰ درصد کل بودجه مملکتی بود. بودجه وزارت داخله ۴۸ میلیون ریال بود که نیمی از این مبلغ به نظمیه اختصاص داشت. در مقابل، کل بودجه تخصیصی به بخش آموزش ۴۱ میلیون ریال بود، یعنی فقط ۸ درصد بودجه.<sup>۲</sup>

به دنبال اعطای امتیاز ۱۹۳۳ به انگلیس، ویلیام اچ. هورنی‌پروک، که در مقام وزیرمختاری جانشین هارت در تهران شده بود، گزارش می‌دهد که اعتباری برابر با ۲ میلیون لیره از محل صندوق ذخیره لندن «به خرید تجهیزات نظامی جدید» اختصاص یافته است» او همچنین می‌نویسد: «خبرنگار تایمز لندن در ایران، آقای هیکس، به آقای چایلندز، دبیر سفارت، اطلاع داده است که دولت [ایران] از زمان روی کار آمدن شاه کنونی، یعنی سال ۱۹۲۱ تا کنون، حداقل ۱۰ میلیون لیره صرف ارتش

۱. هارت، گزارش شماره ۱۳۵۷ (۸۹۱،۵۱/۴۶۳)، مورخ ۲۰ فوریه ۱۹۳۳.

۲. هارت، گزارش شماره ۱۴۵۲ (۸۹۱،۵۱/۴۶۸)، مورخ ۱ ژوئن ۱۹۳۳.

کرده است.<sup>۱</sup> بانک ملی ایران در گزارشی توضیح می‌دهد که هزینه‌های سنگین نظامی «مطابق با وظایف سنگینی است که سرزمین پهناور و مرزهای طولانی ایران [بر ارتش] تحمیل می‌کند.» اقلام زیر از ردیف درآمدهای عادی بودجه حذف شدند: حق‌الامتیا‌های نفت که از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت می‌شد، عواید انحصار قند و چای، درآمدهای حاصل از عوارض جاده‌ای، و درآمد امتیاز شیلات دریای خزر، که مجموعاً بالغ بر ۹ میلیون ریال در سال می‌شد.<sup>۲</sup>

جدول ۷/۲. پرداخت‌ها و برداشت‌ها از «ذخیره مملکتی» لندن به لیره استرلینگ

بستانکار	
۲۹۹۳۰۰۰	موجودی در تاریخ ۱۹۳۱/۳/۲۱
۱۲۲۸۰۰۰	حق‌الامتیا‌ز ۱۹۳۰، پرداخت بعد از ۱۹۳۲/۳/۲۰
۳۰۷۰۰۰	حق‌الامتیا‌ز ۱۹۳۱، پرداخت در سال ۱۹۳۲
۴۵۲۸۰۰۰	جمع کل برداشت
۳۴۸۰۰۰	بودجه خاص ارتش از سال ۱۹۲۹ (۱۳۰۸)
۷۸۰۰۰۰	بودجه خاص نیروی دریایی، ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲
۱۵۰۰۰۰۰	بودجه خاص ارتش، ۱۹۳۲
۲۶۲۸۰۰۰	جمع کل

منبع: چارلز سی. هارت، گزارش شماره ۱۳۵۷ (۸۹۱،۵۱/۴۶۳)، مورخ ۲۰ فوریه ۱۹۳۳.

طبق گزارش‌ها مبلغ حق‌الامتیا‌زی که شرکت نفت انگلیس و ایران برای سال ۱۹۳۳ پرداخت کرد ۱۳/۷۸۵/۰ لیره بود. با افزودن این مبلغ

۱. هورنی‌بروک، گزارش شماره ۵ (۸۹۱،۲۰/۸۰)، مورخ ۲۳ مارس ۱۹۳۴.

۲. بانک ملی-ایران، بولتن شماره ۳، مورخ ژوئن ۱۹۳۴.

به ۳/۷۷۲/۸۹۵ لیره‌ای که به موجب امتیاز سال ۱۹۳۳ دریافت شده بود، کل مبالغ پرداخت شده به ذخیره مملکتی برای این سال به ۵/۵۰۷/۹۰۵ لیره بالغ می‌شد. حال با افزودن ۱/۹۰۰/۰۰۰ لیره موجودی صندوق از سال ۱۹۳۲ (جدول ۷/۲)، مجموع کل مبالغ ذخیره ۷/۴۰۷/۹۰۵ لیره یا در حدود ۳۵ میلیون دلار بود (ارزش دلار در طول این مدت کاهش یافته و یک بار دیگر نرخ برابری ارز هر لیره پنج دلار بود). این مبلغ از کل درآمدهای داخلی دولت ایران نیز تجاوز می‌کرد. علاوه بر این، واضح است که تا سال ۱۹۳۷-۱۹۳۶، این پول ناپدید شده بود. چنانکه در زیر می‌خوانیم، در سال ۱۹۳۶ بانک ملی ارز کافی برای صدور حواله‌ها و انجام تعهدات ارزی‌اش در اختیار نداشت. هورنی بروک گزارش می‌دهد که در بودجه سال ۱۹۳۵-۱۹۳۴، ۲ میلیون لیره دیگر به خرید تسلیحات اختصاص یافت:

همچون گذشته، بیشترین درصد بودجه خزانه عمومی کشور به وزارت جنگ اختصاص یافته است؛ کل مبلغ تخصیصی برای بودجه عمومی این وزارتخانه ۲۳۲/۹۳۴/۹۸۰ ریال است، که در مقایسه با بودجه ۲۰۹/۹۳۴/۹۸۰ ریالی سال گذشته، به میزان ۲۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال رشد داشته است. در سال ۱۳۱۲، هزینه‌های وزارت جنگ و ژاندارمری ۴۱/۲۲ درصد از بودجه را تشکیل می‌داد. اگرچه در سال ۱۳۱۳ این نسبت در کل بودجه فقط ۳۷/۵۲ درصد است، نباید فراموش کرد که علاوه بر مبالغی که در بودجه عمومی برای تشکیلات ارتش منظور شده است، به موجب لایحه‌ای که در مجلس به تصویب رسیده است وزارت مالیه می‌تواند تا سقف ۲ میلیون لیره را از محل ذخیره مملکتی «به خرید و بهبود تجهیزات نظامی برای ارتش» اختصاص بدهد. اگر این مبلغ در بودجه منظور می‌شد، هزینه‌های مصوب برای وزارت جنگ و ژاندارمری چیزی حدود ۵۰ درصد از بودجه، یا مبلغی برابر با ۱۴/۵۵۸/۴۳۶ دلار بعلاوه ۲/۰۰۰/۰۰۰ لیره، یا مجموعاً ۲۵ میلیون

دلار را تشکیل می‌داد. گمان می‌رود که منظور کردن ۲ میلیون لیره بودجه برای خرید ملزومات نظامی با هدف خرید نزدیک به هشتاد هواپیما یا بیشتر برای نیروی هوایی، و همچنین اختصاص مبلغی برای تداوم سیاست دولت در راستای مدرنیزه کردن کامل تجهیزات نظامی کشور صورت گرفته است.

بزرگی چنین هزینه‌هایی را وقتی می‌توان به روشنی دریافت که آن را از منظر بودجه کل مملکتی و در مقایسه با بودجه تخصیصی برای اهداف آموزشی که فقط ۷/۴ درصد از کل بودجه کنونی را تشکیل می‌دهد، مقایسه کرد. بودجه تخصیصی برای اهداف مشابه در سال ۱۹۳۳-۱۹۳۴ هشت درصد بود، و این در حالی است که در بودجه جدید ۲ میلیون ریال برای خرید زمین و ساختمان یک دانشگاه و ۱ میلیون ریال نیز برای ساخت مدارس متوسطه تخصیص یافته است. اختصاص درصد نسبتاً بزرگی از درآمدهای دولت به هزینه‌های نظامی و در مقابل آن تخصیص بودجه‌ای ناچیز برای آموزش جمعیتی که بزرگترین درصد بی‌سوادان جهان را در خود دارد، و همچنین عدم اتخاذ تدابیر لازم برای بهبود بهداشت عمومی و یا تهیه آب مناسب در پایتخت، که نه فاضلابی دارد و نه لوله‌کشی آب شرب، بخوبی و به اندازه کافی ماهیت بودجه مورد بحث را نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

کل درآمدهای بودجه سال ۱۹۳۶/۱۹۳۵ بالغ بر ۴۸۷،۱۲۳،۷۵۱ ریال و هزینه‌های مجاز ۷۵۰/۸۷۲/۷۹۰ ریال، یا در حدود ۵۵/۲ میلیون دلار پیش‌بینی شده بود. با وجود این، درآمدهای مندرج در بودجه شامل موارد زیر نبود: حق‌الامتیازهای نفت شرکت انگلیس و ایران که در لندن سپرده‌گذاری می‌شد؛ مالیات انحصار قند و چای که برای ساخت راه‌آهن کنار گذاشته می‌شد؛ و عوارض جاده‌ای که به احداث و نگهداری جاده‌ها

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۲۶ (۸۹۱،۵۱/۴۷۹)، مورخ ۱۱ آوریل ۱۹۳۴.

اختصاص یافته بود. هورنی بروک می‌نویسد که آمار و ارقام مربوط به هزینه‌ها، نماینده کل حساب‌های بودجه نیستند؛ زیرا در ۱۴ مارس ۱۹۳۵، در متمم بودجه‌ای که در مجلس تصویب شد، مبلغ ۲/۷۰۵/۰۰۰ لیره از محل ذخیره مملکتی به مخارج فوق‌العاده تخصیص یافت، از جمله ۲ میلیون لیره به وزارت جنگ، ۶۰۰ هزار لیره برای ساخت راه آهن، ۸۰ هزار لیره برای پرداخت اقساط کارخانه‌های تصفیه قند، و ۲۵ هزار لیره هم اعتبار دولت برای موارد پیش‌بینی نشده. اگر این مبالغ را با احتساب نرخ برابری ۶۵ ریال به ازای هر پوند استرلینگ تبدیل به ریال کنیم، آنگاه هزینه‌های پیش‌بینی شده برای سال ۱۹۳۵-۱۹۳۶ به میزان ۱۷۵/۸۲۵/۰۰۰ ریال افزایش یافته و به ۹۲۶/۷۶۲/۷۹۰ ریال خواهد رسید. برای مقایسه شایان ذکر است که در بودجه سال ۱۹۳۵/۱۹۳۴ نیز اعتباری بالغ بر ۲ میلیون لیره از محل ذخیره مملکتی برای وزارت جنگ منظور شد. بنابراین، همچون گذشته بودجه وزارت جنگ بیشترین درصد هزینه‌های خزانه عمومی مملکت را به خود اختصاص داده است. امسال نیز همانند سال گذشته، مبلغ ۲ میلیون لیره از محل ذخیره مملکتی به طور ویژه برای برآوردن نیازهای وزارت جنگ اختصاص یافته است. اگر این مبلغ و مبالغ دیگری را که از محل ذخیره استرلینگ تخصیص یافته است به بودجه کل کشور اضافه کنیم، بعلاوه ۲ میلیون پوندی که معادل ۱۳۰ میلیون ریال است، به (بودجه تخصیصی وزارت جنگ) اضافه شود، مبلغ ۳۷۹/۴۰۸/۳۸۰ ریال به دست خواهد آمد که معادل ۴۰/۹ درصد هزینه‌هایی است که در بودجه کل و متمم آن منظور شده است.

مبالغ نسبتاً مهمی که دولت ایران می‌تواند سالانه از محل حق‌الامتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران درآمد داشته باشد برای پوشش هزینه‌های هنگفت ارتش مورد استفاده قرار می‌گیرد. به همین ترتیب، مالیات‌های سنگینی که بابت حق انحصار سه قلم از مهمترین کالاها، وارداتی کشور، یعنی قند، چای و پارچه‌های نخی، اخذ می‌شود منبع میلیون‌ها ریالی است که به پروژه‌های غیر



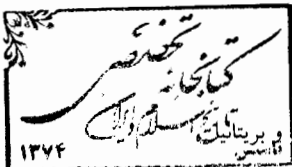
تولیدی مثل خط آهن سرتاسری ایران و یا برخی بنگاههای صنعتی سرازیر شده است که سالها طول می کشد تا مبالغی را که صرف آنها شده بازگردانند.<sup>۱</sup>

برغم وخامت اوضاع اقتصادی، گوردن پی. مریام، کاردار موقت آمریکا، گزارش می دهد که در بودجه سال ۱۹۳۷/۱۹۳۶ (۱۳۱۵)، با وجود ادامه تخصیص دو میلیون لیره برای خرید تسلیحات، بودجه خط آهن نیز افزایش یافته بود. طبق قانون متمم بودجه وجوه زیر از محل ذخیره استرلینگ برای موارد زیر اختصاص یافت: وزارت جنگ دو میلیون لیره؛ وزارت طرق و شوارع ۱ میلیون لیره؛ اداره کل صناعت (برای قسط کارخانه های قندسازی) ۸۰ هزار لیره. چنانکه در زیر آمده است، در سال ۱۹۳۶ دولت با کمبود شدید ارز مواجه شده بود. به همین دلیل در بودجه سال ۱۹۳۸/۱۹۳۷ از محل ذخیره مملکتی پولی به ارتش تخصیص نیافت. ولی وجوه تخصیصی به خط آهن در سطح گذشته باقی ماند.<sup>۲</sup>

در بودجه سال ۱۹۳۸/۱۹۳۷ (۱۳۱۶) درآمدهای عادی بالغ بر ۷۸/۱۲۵/۱۳۸ دلار می شد و هزینه ها ۷۸/۰۰۱/۹۸۴ دلار پیش بینی شده بود. اگرچه درآمدها در قانون متمم بودجه ذکر نشده است، مریام بودجه های تخصیصی را بالغ بر ۲۰ میلیون دلار می شمارد: «ملاحظه می فرمایید که همچون سال های گذشته، عواید دولت در قانون متمم بودجه منظور نشده است. بنابراین، مبالغ تخمینی حق الامتيازهای شرکت نفت انگلیس و ایران که در ذخیره استرلینگ مملکتی در لندن سپرده گذاری می شود در دست نیست.» قانون متمم بودجه ۱ میلیون لیره را به «تأمین کسر بودجه ساختمان راه آهن سراسری» تخصیص می دهد. هیچ بودجه ای از محل ذخیره استرلینگ برای وزارت جنگ گزارش نشده

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۴۰۰ (۸۹۱،۵۱/۴۸۶)، مورخ ۱ آوریل ۱۹۳۵.

۲. مریام، گزارش شماره ۷۶۱ (۸۹۱،۵۱/۴۹۵)، مورخ ۱۱ آوریل ۱۹۳۷.

است.<sup>۱</sup>

جانشین مریام، سی. ون اچ. انگرت، گزارش می‌دهد که هر چند ارقام مربوط به عواید حق‌الامتياز نفت، همچون گذشته، در بودجه سال ۱۹۳۸/۱۹۳۹ (۱۳۱۷) نیز منظور نشده است، رقم فوق برای سال ۱۹۳۶ که از یک منبع موثق به دست آمده بالغ بر ۲/۳۵۸/۰۰۰ لیره است. میزان تخصیص بودجه به ارتش از محل ذخیره مملکتی به روال مرسوم همان دو میلیون لیره است، که در ماده ۳ قانون متمم بودجه به آن اشاره شده است: «وزارت مالیه مجاز است که مبلغ دو میلیون لیره اعتبار برای احتیاجات ارتش از محل اندوخته کشور پرداخت نماید و استفاده از این اعتبار محدود به یک سال مالی نیست.» مبلغ ۸۰۰ هزار لیره نیز به عنوان وام به وزارت طُرق و شوارع برای بودجه سال ۱۹۳۵/۱۹۳۶ هم اینک در حکم هزینه‌های قطعی اعلام شده است.<sup>۲</sup>

انگرت در ارتباط با بودجه سال ۱۹۳۹/۱۹۴۰ (۱۳۱۸) فاش می‌سازد که در طول دو سال گذشته، عواید حق‌الامتياز نفت به طور متوسط ۲/۵ میلیون پوند در سال بوده است. برای بودجه جاری به ارتش از محل ذخیره مملکتی دو میلیون لیره، و «برای ساختمان راه آهن و بنادر بندر شاه و بندر شاهپور» اختصاص یافته است. البته راه آهن سراسری در سال ۱۹۳۸ تکمیل شده و بهره‌برداری از آن آغاز شده بود.<sup>۳</sup>

انگرت در گزارشی که در ارتباط با بودجه سال ۱۳۱۹ ارسال کرد، دو میلیون لیره‌ای را هم که انتظار می‌رفت به ارتش اختصاص یابد گنجانند. ولی به دلیل کاهش حق‌الامتيازهای نفت، یک میلیون لیره‌ای که بابت ساخت راه آهن اختصاص می‌یافت از بودجه حذف شد. انگرت در پایان گزارش خود می‌نویسد:

**ضعف تمامی برنامه‌های بودجه ایران این است که عموم مردم هرگز**

۱. مریام، گزارش شماره ۱۰۴۸ (۸۹۱،۵۱/۵۰۰)، مورخ ۳ مه ۱۹۳۷.

۲. انگرت، گزارش شماره ۱۲۷۲ (۸۹۱،۵۱/۵۱۰)، مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۳۸.

۳. انگرت، گزارش شماره ۱۵۶۵ (۸۹۱،۵۱/۵۱۸)، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۳۹.

از عملکرد بودجه‌های قبلی با خبر نمی‌شوند، و بنابراین هیچکس واقعاً نمی‌داند که دولت در رسیدن به اهدافی که پیش‌بینی کرده چقدر موفق بوده است. با وجود این، لازم به ذکر است که ناظران برنامه و بودجه ایران نیز وضعیت چندان بهتری ندارند؛ زیرا چیزی به نام مباحثات آزادانه مجلس بر سر بودجه وجود ندارد - بودجه هر سال با اتفاق آراء و بدون بحث و مخالفت و یا نقادی در مجلس به تصویب می‌رسد - و روزنامه‌های داخلی نیز، بجای اینکه قانون بودجه را با رای صائب به نقد بکشند، فقط در تمجید و تحسین از برنامه بودجه، ایران، و اعلیحضرت همایونی شاهنشاه، از همدیگر سبقت می‌گیرند.<sup>۱</sup>

گزارش مربوط به آخرین بودجه رضا شاه، یعنی بودجه سال ۱۳۲۰، را دریفوس وزیر مختار آمریکا در تهران نوشته است. بودجه تخصیصی ارتش به روال گذشته همان دو میلیون لیره بود و یک میلیون لیره ساخت و نگهداری راه‌آهن نیز دوباره در این قانون اعاده شده بود. دریفوس از این اعداد و ارقام و تغییر امتیاز نفت در اوت ۱۹۴۰ نتیجه بدیهی را گرفت: بودجه تخصیصی به ارتش و راه‌آهن از محل ذخیره مملکتی همان مبالغی بود که دولت بریتانیا با تبدیل‌شان به دلار موافق کرده و قابل انتقال به بانک‌های نیویورک بود:

لازم به ذکر است که حق‌الامتیازهای شرکت نفت انگلیس و ایران که از قرار معلوم بالغ بر چهار میلیون لیره می‌شود، همچون گذشته در ذخیره استرلینگ سپرده‌گذاری شده و در حکم درآمد در بودجه منظور نشده‌اند. با وجود این، منابع مالی دو قلم از هزینه‌ها از محل این ذخیره تامین شده‌اند که عبارتند از دو میلیون لیره برای احتیاجات ارتش و یک میلیون لیره برای ساخت و نگهداری راه‌آهن. در ارتباط با این ذخیره استرلینگ شایان ذکر است که دولت

۱. انگرت، گزارش شماره ۱۷۹۹ (۵۱/۵۳۵/۸۹۱)، مورخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰.

بریتانیا به دولت ایران اجازه داده است که هر ساله سه میلیون لیره از درآمدهای نفت خود را به دلار تبدیل کند.<sup>۱</sup>

اظهارات دریفوس بر اساس گزارش‌هایی بود مبنی بر این که شاه دارد مبالغ هنگفتی پول به بانک‌های آمریکایی منتقل می‌کند. علاوه بر این، چنانکه در زیر نشان خواهیم داد، در سال ۱۹۴۱ آژانس‌های متعدد دولت آمریکا، از جمله اف.بی.آی و وزارت امور خارجه، کاملاً می‌دانستند که برغم توقف صادرات آمریکا به ایران به دلیل وضعیت جنگی، مبالغ هنگفتی پول به حساب‌هایی در بانک‌های نیویورک واریز می‌شود که متعلق به «ایرانی‌هاست». دریفوس نمونه‌ای از اظهارنظرهایی را که درباره بودجه شده بود، در گزارش خود آورده است. در گزارش کمیسیون بودجه مجلس آمده است: «این وضع حکایت از پیشرفت و تحقق اصلاحات تحت ارشادات و اراده ملوکانه شاهنشاه کبیر دارد و از خداوند قادر متعال مسئلهت داریم که وظیفه سنگین احیاگر کبیر ما را در تعالی بخشیدن هر چه بیشتر به همه جوانب زندگی اجتماعی یاری نماید.» یکی از نمایندگان مجلس گفته بود: «جای بسی خرسندی است که بودجه مملکت هر سال افزایش می‌یابد. این امر حکایت از خوشبختی و پیشرفت کشور دارد.» سردبیر روزنامه *ژورنال* تهران نیز برای اینکه از قافله عقب نماند، در شماره مورخ ۸ مارس ۱۹۴۱ روزنامه نوشت: «هر ساله همه ایرانی‌ها بدون استثناء از افزایش بودجه کشور با شادی و غرور استقبال می‌کنند، زیرا همه عواید صرف فواید عامه، تعهدات و طرح‌هایی می‌شود که برای همگان نوید آرامش، آسایش و خوشبختی دارد.»<sup>۲</sup> در همان زمانی که این کلمات بر روی کاغذ نقش می‌بست، ایران با کمبود مواد غذایی در مناطق شهری و قحطی در مناطق روستایی مواجه بود. مردم تهران چند بار بر سر نان شورش کرده بودند.

۱. دریفوس، گزارش شماره ۵۳ (۸۹۱،۵۱/۵۴۱)، مورخ ۳ آوریل ۱۹۴۱.

۲. همان.

### سایر بودجه‌های تخصیصی از محل ذخیره مملکتی در لندن

بودجه‌ای که از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ از محل ذخیره استرلینگ به ارتش تخصیص یافت بالغ بر ۱۸/۴۱۲/۰۰۰ لیره می‌شد. قبلاً به این مطلب اشاره کردیم که در سال ۱۹۴۱، آقای اعتبار، نماینده مجلس گزارش داد که سه میلیون لیره از عواید حق‌الامتيازهای نفت صرف خرید طلا شده بود. جورج ودزورث صحت این ادعا را تأیید می‌کند و می‌نویسد که روزنامه‌های داخلی ایران مقدار طلایی را که در سال‌های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ در داخل کشور خریداری شد ۵۲/۵۶ خروار (یا ۱۵۷۶۸ کیلوگرم) گزارش کرده‌اند، که در بانک ملی سپرده‌گذاری شده است.<sup>۱</sup> هارت گزارش می‌دهد که بخشی از عواید حق‌الامتياز نفت برای سال ۱۹۳۳ صرف خرید طلا شده بود. علاوه بر این، ۱۷۸ خروار (۵۳/۴۰۰ کیلوگرم) شمش نقره نیز به کشور وارد شد. طبق اظهار لئون اسمتس<sup>۲</sup>، خزانه‌دار کل بلژیکی ایران، ارزش این خریدها بالغ بر ۳ میلیون لیره می‌شد.<sup>۲</sup>

در سال ۱۹۳۲، امتیاز انحصار اسکناس که در دست بانک شاهنشاهی ایران بود لغو شد و به بانک ملی ایران انتقال یافت. هارت گزارش می‌دهد که در عوض لغو انحصار اسکناس مبلغ ۲۰۰ هزار لیره به بانک شاهنشاهی ایران غرامت پرداخت شد. علاوه بر این، مبلغ ۱۰۰ هزار لیره نیز صرف خرید ماشین‌آلات برای چاپ اسکناس‌های جدید شد. همه این مبالغ از محل ذخیره مملکتی تأمین شد.<sup>۳</sup>

مجلس به تأمین بودجه‌های متعدد دیگری نیز از محل ذخیره مملکتی رأی داد. هارت گزارش می‌دهد که ۱۵۰ هزار ریال (۳ هزار لیره) در ۴

۱. ودزورث، گزارش شماره ۱۶۳۰ (۸۹۱،۵۱۵/۴۸)، مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۳۴.

• Leon Smets.

۲. هارت، گزارش شماره (۸/انگلیس و ایران/۶۳۶۳/۸۹۱)، مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۳.

۳. هارت، گزارش شماره ۱۲۱۳ (۸۹۱،۵۱۵/۴۰)، مورخ ۲۴ اوت ۱۹۳۲.

اکتبر ۱۹۳۲ «برای جابجایی و اسکان عشایر» اختصاص یافت.<sup>۱</sup> و دزورث می‌نویسد که در بودجه سال ۱۹۳۳/۱۹۳۴ [۱۳۱۲]، همچون سال گذشته، یک میلیون ریال از خود بودجه و ۳۰۰ هزار ریال (۶ هزار لیره) از محل ذخیره مملکتی به عشایر اختصاص یافت (سال قبل مبلغ ۱۵۰ هزار ریال به همین منظور از ذخیره مملکتی برداشت شده بود). در آن زمان نرخ برابری ارز ۱۵ ریال به ازای هر دلار بود.<sup>۲</sup>

هارت گزارش می‌دهد که به دنبال قرارداد ۱۹۳۳ شرکت نفت انگلیس و ایران، که به موجب آن ۴/۱۰۷/۶۶۰ لیره نقداً به ایران پرداخت شد، ۴۹۰ هزار لیره، یعنی یک سوم قرض مستمر ایران، از محل ذخیره مملکتی پرداخت شد.<sup>۳</sup> او در گزارش دیگری متذکر می‌شود که ۳۶۰ هزار لیره نیز برای ساخت شش کارخانه قند، که دو تای آن، یعنی کارخانه قند ورامین و شاهی، در املاک اعلیحضرت ساخته می‌شدند، اختصاص یافت.<sup>۴</sup> یک سال بعد، در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۳۴، مجلس لایحه زیر را با قید دو فوریت تصویب کرد:

ماده واحده. به منظور تأدیه اقساط، تکمیل کار ساختمان، خرید ملزومات ثانویه، بهره‌برداری و انجام کلیه کارها و مخارج مربوط به کارخانه‌های قندسازی، کارخانه‌های چیت و ابریشم‌بافی، و غیره و همینطور هزینه اشباع تراورس، قطران و جوهر قطران، وزارت مالیه مجاز است مبلغ ۲۵۰ هزار لیره از محل ذخیره مملکتی برای پرداخت‌هایی که باید به اسعار خارجی انجام شود در اختیار وزارت صناعت و فلاحت بگذارد. همینطور، به منظور پرداخت مبالغی که بابت موارد فوق در داخل کشور هزینه می‌شود، وزارت مالیه مجاز است وام درازمدتی به مبلغ ۳۰ میلیون ریال از بانک ملی

۱. هارت، گزارش شماره ۱۳۴۲ (۸۹۱،۰۰/۱۵۵۶)، مورخ ۳ فوریه ۱۹۳۳.

۲. و دزورث، گزارش شماره ۱۶۶۴ (۸۹۱،۰۰/۱۵۸۸)، مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۳۴.

۳. هارت، گزارش شماره ۱۴۵۳ (۸۹۱،۵۱/۴۶۹)، مورخ ۱ ژوئن ۱۹۳۳.

۴. هارت، گزارش شماره ۱۵۱۰ (۸۹۱،۵۱/۴۷۲)، مورخ ۱۲ اوت ۱۹۳۳.

### ایران اخذ و آن را در اختیار وزارت صناعت و فلاحت بگذارد.<sup>۱</sup>

در ۴ اوت ۱۹۳۵، مجلس لایحه‌ای با قید دو فوریت برای اعطای وامی ۲۰۰ هزار لیره‌ای به وزارت طرق و شوارع به منظور ساخت راه آهن و خرید ملزومات خط آهن تصویب کرد. چنانکه هورنی‌بروک گزارش کرده است، در این لایحه تصریح شده بود که «وزارت طرق و شوارع موظف است این مبلغ را بعداً عودت نماید.» هورنی‌بروک همچنین خلاصه‌ای از وام‌هایی را که قبلاً از محل ذخیره استرلینگ برای ساخت راه‌آهن پرداخت شده بود در گزارش خود ذکر می‌کند: ۹ نوامبر ۱۹۳۳ (۱۵۰ هزار لیره)؛ ۲۴ ژوئن ۱۹۳۴ (۴۰۰ هزار لیره)؛ ۱۴ مارس ۱۹۳۵ (۶۰۰ هزار لیره)؛ ۴ اوت ۱۹۳۵ (۲۰۰ هزار لیره)؛ کل مبلغ ۱/۳۵۰/۰۰۰ لیره.<sup>۲</sup>

انگرت می‌نویسد که دولت ایران لایحه‌ای برای تخصیص بودجه‌های زیر از محل ذخیره استرلینگ به مجلس تقدیم کرده بود. او شکی نداشت که این لایحه حتماً به تصویب خواهد رسید: ۶۰ هزار لیره برای یک کارخانه ریخته‌گری آهن در امین‌آباد؛ ۷۹/۰۴۶ لیره برای خرید شش لوکوموتیو؛ ۷۹/۸۲۹ لیره برای ساخت یک حوضچه تعمیرات کشتی در بندر پهلوی؛ که مجموعاً ۲۱۸/۸۷۵ لیره می‌شد. در این لایحه قید شده بود: «این مبالغ از محل ذخایر ارزی مملکت تأدیه خواهد شد، که البته مبالغی نیز به ریال برای تکمیل مخارج در نظر گرفته شده است.»<sup>۳</sup>

در سال ۱۹۳۸، علی‌الظاهر از محل ذخیره مملکتی برای ساخت بنادر نیز برداشت می‌شد. جیمز اس. موس پسر، کنسول آمریکا در تهران، گزارش می‌دهد که در ۲۸ اکتبر ۱۹۳۸ مجلس ایران لایحه‌ای از تصویب گذراند که وزارت مالیه را مجاز می‌ساخت مبلغ ۵۰۰ هزار لیره از محل ذخیره مملکتی «برای توسعه بندر شاهپور و تأمین مخارج راه آهن»

۱. هورنی‌بروک، گزارش شماره (۸۹۱،۵۱/۴۸۰)، مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۳۴.

۲. هورنی‌بروک، گزارش شماره ۵۸۱ (۸۹۱،۵۱/۴۹۲)، مورخ ۹ اوت ۱۹۳۵.

۳. انگرت، گزارش شماره ۱۱۵۰ (۸۹۱،۵۱/۵۰۴)، مورخ ۲۹ اکتبر ۱۹۳۷.

هزینه کند. موس می‌افزاید: «البته من هیچ دلیلی نمی‌بینم که چرا این دو قلم باید در لایحه ویژه گنجانده شوند و نه بودجه عمومی کشور.»<sup>۱</sup> علاوه بر این، اصلاً روشن نیست که چرا ساخت تأسیسات بندری در خلیج فارس مستلزم چنین هزینه ارزی هنگفتی است. سه ماه بعد، همین مجلس صرف مبالغ دیگری را از محل ذخیره استرلینگ برای همان بندر به «تصویب» رساند. موس گزارش می‌دهد که در ۱۵ ژانویه ۱۹۳۹، مجلس قانون دیگری را از تصویب گذرانند که وزارت مالیه را مجاز می‌ساخت مبلغ ۳۰۰ هزار لیره «بابت هزینه‌های راه آهن و پروژه اسکله بندر شاهپور» و «برخی احتیاجات نامشخص دیگر، به احتمال قوی برای ارتش و مراسم ازدواج ولیعهد» هزینه کند.<sup>۲</sup> کل بودجه غیرنظامی گزارش شده‌ای که بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ از محل ذخیره مملکتی تخصیص یافت بالغ بر ۱۱/۰۱۲/۸۷۵ لیره بود. (جدول شماره ۷/۳)

جدول شماره ۷/۳. بودجه‌های غیرنظامی تخصیص یافته از محل  
«ذخیره مملکتی» بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ به لیره

۵/۴۲۹/۰۴۶	راه آهن
۳/۰۰۰/۰۰۰	خرید طلا
۸۷۹/۸۲۹	ساخت بندر و نگهداری راه آهن
۵۲۰/۰۰۰	کارخانه قند
۴۹۰/۰۰۰	بازپرداخت وام
۳۰۰/۰۰۰	حمایت از نرخ برابری قران ۱۹۳۰
۲۰۰/۰۰۰	بانک شاهنشاهی ایران
۱۰۰/۰۰۰	ماشین‌آلات چاپ
۶۰/۰۰۰	کارخانه ذوب آهن
۲۵/۰۰۰	نامشخص

۱. موس، گزارش شماره ۱۴۱۶ (۸۹۱،۵۱/۵۱۶)، مورخ ۳ اکتبر ۱۹۳۸.  
۲. موس، گزارش شماره ۱۵۱۱ (۸۹۱،۵۱/۵۱۷)، مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۳۹.



۹/۰۰۰  
۱۱/۰۱۲/۸۷۵

اسکان عشایر  
جمع کل

منبع: اسناد وزارت امور خارجه آمریکا

### خلاصه

کل مبالغ تخصیصی از محل ذخیره مملکتی در بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ بالغ بر ۲۹/۴۲۴/۸۷۵ لیره بود (۱۸/۴۱۲/۰۰۰ لیره برای ارتش، و ۱۱/۰۱۲/۸۷۵ نیز برای مصارف غیرنظامی). وقتی این عدد را به موجودی ۱/۹۰۰/۰۰۰ لیره‌ای صندوق در سال ۱۹۴۱ اضافه کنیم، مجموع حق‌الامتيازهای نفت برای سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ بالغ بر ۳۱/۳۲۴/۸۷۵ لیره می‌شود که تقریباً برابر با مبلغ ۳۱ میلیون لیره‌ای است که اعتبار، نماینده مجلس، گفته بود (نقل از گزارش دریفوس). همخوانی اعداد و ارقام و کامل بودن حساب بودجه‌های تخصیصی از محل ذخیره استرلینگ حکایت از گزارش‌های دقیق و پرزحمت سفارت و کنسول‌گری آمریکا در تهران دارد.

طبق جدول ۷/۳ مبلغ ۶۳۰۸/۸۷۵ لیره برای تأمین کسر مصارف راه آهن و تعمیر و نگهداری آن و ساخت تأسیسات بندری اختصاص یافت. اصلاً معلوم نیست که چرا هزینه‌های فوق مستلزم مصرف ارز خارجی بود. مسلماً ساخت اسکله در خلیج فارس و دریای خزر مستلزم صرف لیره استرلینگ نبود. تخصیص بودجه ارزی برای راه آهن و بنادر در واقع برای تبدیل درآمدهای حاصل از اموال و املاک مصادره‌ای رضاشاه به ارز با نرخ برابری مطلوب رسمی به منظور سپرده‌گذاری در بانک‌های خارجی بود.

همان طور که در زیر شرح داده خواهد شد از ۱۸/۴۱۲/۰۰۰ لیره‌ای که به مصارف نظامی اختصاص یافته بود، حداکثر ۴/۵ میلیون لیره آن صرف خرید تسلیحات شد. چهارده میلیون لیره دیگر را رضا شاه دزدید. با اضافه کردن بیش از ۶ میلیون لیره بودجه تخصیصی برای راه آهن و

بنادر به مبلغ ۱۴ میلیون لیره، می‌توان نتیجه گرفت که اعلیحضرت پهلوی بیش از ۲۰ میلیون لیره از ۳۱ میلیون لیره درآمد نفت ایران را به سرقت برده است. علاوه بر این، اینک محرز شده است که حساب‌های بانکی شاه در لندن مبالغی بین ۲۰ تا ۳۰ میلیون لیره در خود داشتند. با معیارهای آن زمان، مبلغ فوق واقعاً سرسام‌آور بود. اگر این پول برای خرید سهام شرکت نفت انگلیس و ایران به مصرف می‌رسید، ایران می‌توانست بسیاری از سهامی را که متعلق به دولت بریتانیا نبود خریداری کند و بحران سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۱ هرگز رخ نمی‌داد.

## فصل هشتم

### خرید اسلحه، ۱۹۴۱-۱۹۲۸

سفارت آمریکا در تهران همانقدر که به مسایل نفتی و مالی علاقمند بود، علاقه وافری نیز به مسایل مربوط به نیروهای مسلح و خرید سلاح از خارج داشت. گزارش‌های سفارت شرح مفصلی از تجهیزاتی که ایران در طول سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ خریداری کرده است، در اختیار می‌گذارد. دریفوس در گزارشی طولانی به تاریخ ژوئیه ۱۹۴۱، فهرست سلاح‌هایی را که هر یک از هنگ‌های ارتش ایران در اختیار دارد ارائه می‌دهد. او همچنین سندی با عنوان «وضعیت رزمی ارتش ایران» به گزارش خود ضمیمه کرده است که فهرست کاملی از سلاح‌های ارتش ایران را پیش از تهاجم نیروهای متفقین به ایران در خود دارد.<sup>۱</sup> این سند و اطلاعاتی که در مورد خریدهای نظامی دیگر ایران در سایر گزارش‌های سفارت وجود دارد، به وضوح نشان می‌دهد که فقط بخش کوچکی از مبلغ ۱۸/۴۱۲/۰۰۰ لیره‌ای که ظاهراً بابت خرید سلاح پرداخت شده واقعاً صرف خریدهای نظامی شده است.

۱. دریفوس، گزارش شماره ۱۰۲ (۴۱۵/۲۷، ۸۹۱)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱.

## ارتش ایران

از همان ابتدا رضاخان علاقه وافری به خرید سلاح برای ارتشش از خود نشان داد. اگرچه دولت آمریکا از فروش سلاح به رضاخان خودداری کرده بود، سفارت آمریکا گزارش‌های مفصلی درباره تحویل سلاح از سایر کشورها به ایران تهیه می‌کرد. طبق اظهار وابسته نظامی آمریکا: «آخرین گزارش‌ها نشان می‌دهد که ایران تجهیزات زیر را برای مقاصد نظامی از کشورهای خارجی خریداری کرده است: از فرانسه: ۲ هواپیمای جنگی، ۱۰ هواپیمای آموزشی، ۱۰ تراکتور سبک، ۴ تانک سبک. از آلمان: ۲ کامیون تعمیرات، ۳۰ کامیون ۱/۵ تنی، تعدادی مسلسل، تفنگ‌های اتوماتیک، تفنگ و مهمات سلاح‌های کالیبر کوچک. از بریتانیا: ۲ خودروی رولزرویس زرهی.» وابسته نظامی آمریکا فاش می‌سازد که رولزرویس‌ها هدیه شرکت نفت انگلیس و ایران به رضاخان بوده است:

در ارتباط با خودروهای زرهی رولزرویس که در بالا ذکر شد، در واقع چهار عدد از این خودروها به وزارت جنگ تحویل می‌شود. دو عدد از آنها هدیه شیخ محمره است و می‌گویند که دو تای دیگر را هم از انگلستان خریده‌اند. البته این خرید دوم قدری مشکوک است. گمان می‌رود که شرکت نفت انگلیس و ایران دو خودروی اخیر را به رضاخان هدیه داده باشد، ولی رضاخان به دلایل سیاسی ماهیت این هدایا را پنهان نگاه داشته است. می‌گویند که این خودروها هر یک پنج هزار پوند انگلیس قیمت دارد. ... علاوه بر این، نمایندگان شرکت نفت انگلیس و ایران در بغداد تابستان گذشته اشاره‌ای گذرا به حمل خودروهای زرهی رولزرویس برای وزارت جنگ داشتند.<sup>۱</sup>

این چهار خودرو از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۴۱ در مراسم رژه‌ای که هر سال

۱. وابسته نظامی آمریکا، گزارش شماره ۳۹۵ (۵-سی-سی-۲۷۲۴)، مورخ ۱۷ ژانویه ۱۹۲۳.

به مناسبت سالگرد کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ برگزار می‌شد، به نمایش گذاشته می‌شدند.

در ماه سپتامبر ۱۹۲۳ جوزف کورنفلد، وزیر مختار آمریکا، خبر تحویل برخی سلاح‌های خریداری شده از آلمان را گزارش کرد: «احتراماً به اطلاع وزارت امور خارجه می‌رساند که در نیمه دوم ماه اوت یک کشتی آلمانی وارد بندر انزلی شد. محموله این کشتی شامل ۱۷ هزار تفنگ و مقادیر معتابهی مهمات بود که دولت ایران پیش از جنگ از آلمان خریداری کرده بود.»<sup>۱</sup> کمی بعد از ارسال این گزارش، شلدن وایتهاوس، کاردار موقت آمریکا در پاریس، اطلاعات دقیق‌تری در این ارتباط ارائه داد: «بر اساس اطلاعات حاصله از منابع بریتانیایی، محموله‌ای شامل تجهیزات جنگی آلمانی در تاریخ ۲۷ اوت توسط یک کشتی بخار آلمانی به نام انسلی که از طریق آبراه‌های روسیه طی طریق می‌کرد، در بندر انزلی تخلیه شد. این محموله که به نام سرهنگ اسماعیل خان بود شامل ۱۱۵۰ تفنگ، ۱۰۰۰۰ کاربین [تفنگ لوله کوتاه]، ۲۵ تفنگ اتوماتیک، اجزاء توپ و مسلسل، و ۱۸۰۰۰ صندوق مهمات برای سلاح‌های کالیبر کوچک بود.»<sup>۲</sup>

در ماه دسامبر، کورنفلد گزارش داد، «طبق اطلاع موثق، دولت ایران سه تانک از فرانسه خریداری کرده است که به زودی تحویل خواهد شد.»<sup>۳</sup> او همچنین به وزارت امور خارجه آمریکا اطلاع داد که سلاح‌های خریداری شده از آلمان نیز به زودی وارد ایران خواهد شد: «دولت ایران ۴۰ کامیون و تریلر نظامی در آلمان خریداری کرده است. فروش این تجهیزات از سوی آلمان مخالف ماده ۱۷۰، بخش ۵، بند ۲ معاهده ورسای است. رییس ستاد ارتش ایران به طور غیر رسمی ابراز کرده

۱. کورنفلد، گزارش شماره ۲۵۷ (۸۹۱،۲۴/۷)، مورخ ۸ سپتامبر ۱۹۲۳.

۲. وایتهاوس، گزارش شماره ۳۵۴۵ (۸۹۱،۲۴/۶)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۲۳.

۳. کورنفلد، گزارش شماره ۳۲۸ (۸۹۱،۲۴/۸)، مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۲۳.

است که این تجهیزات با اسناد خرید روسی وارد ایران شده است.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد که در طول سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰، حجم خرید تسلیحات و مهمات از سوی ارتش ایران چندان قابل ملاحظه نبوده است. در سال ۱۹۲۷، هافمن فیلیپ، وزیر مختار آمریکا، می‌نویسد: «مجلس تصویب کرد که ۸ میلیون فرانک بابت مهماتی که سال‌ها پیش خریداری شده بود به اشنایدر - کروزو پرداخت شود.»<sup>۲</sup> قسمتی از این مهمات برای توپ‌های ساخت ۱۹۰۱ خریداری شده بود که توسط اسب کشیده می‌شد. زمانی که این توپ‌ها در مراسم رژه سالگرد کودتا به نمایش درآمدند، مضحکه دیپلمات‌های آمریکایی شدند. با وجود این، فقدان تسلیحات مدرن مانع از آن نمی‌شد که روزنامه‌ها ارتش را تمجید و تحسین نکنند. مثلاً در دهمین سالگرد کودتا یکی از روزنامه‌ها می‌نویسد: «عظمت و شکوه سازمان نظامی جدید مرهون تلاش و میهن پرستی رهبر تزلزل‌ناپذیر کشور اعلیحضرت همایونی رضا شاه پهلوی است. ایران که با کودتای سال ۱۹۲۱ حیات جدیدی را آغاز کرد، به لطف ارتش جدید و قوی خود از این پس قادر خواهد بود حیات مستقلی داشته باشد، به دور از ترس تکرار مصایب قرن گذشته - زیرا می‌دانیم که ادعای صلح و خلع سلاح امروزه کلماتی توخالی بیش نیست.»<sup>۳</sup>

ویلیام اچ. هورنی بروک فاش می‌سازد که در اوایل سال ۱۹۳۵ ارتش فقط ۴ خودروی زرهی (که ظاهراً همانهایی بودند که شیخ محمره و شرکت نفت انگلیس و ایران هدیه کرده بودند) و ۶ تانک داشت که همگی از رده خارج بودند. او می‌نویسد که در سال ۱۹۳۴ شرکت مارمون - هرینگتن واقع در آینه‌دیاناپولیس ۱۹ کامیون سنگین به ارتش ایران فروخت، و در سال ۱۹۳۵ مذاکراتی برای فروش ۳۶ کامیون دیگر

۱. کورنفلد، گزارش شماره ۳۵۴ (۸۹۱،۲۴/۹)، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۴.

۲. فیلیپ، گزارش شماره ۳۳۹ (۸۹۱،۲۴/۱۳)، مورخ ۵ مه ۱۹۲۷.

۳. در چارلز سی. هارت، گزارش شماره ۱۰۷۶ (۸۹۱،۲۰/۷۱)، مورخ ۷ مارس ۱۹۳۱.

و ۱۲ خودروی زرهی انجام داد. علاوه بر این، از شرکت خواسته بودند که در مناقصه ۱۰۰ کامیون سبک که طبق گزارش‌ها ایران قصد خرید آنها را از خارج داشت، شرکت کند.<sup>۱</sup> با وجود این، جی. ریوز چایلندز از سفارت آمریکا اظهار می‌کند: «طبق اطلاعات محرمانه‌ای که به دست آورده‌ام، دوازده خودروی زرهی که اخیراً شرکت مارمون-هرینگتن ایندیاناپولیس به ایران فروخته است، اگرچه شاید تاب مقاومت در برابر آتش تفنگ‌های ایرانی را داشته باشند، در برابر آتش تفنگ‌های مدرنی که ارتش ایالات متحده استفاده می‌کند، مقاومت ندارند.»<sup>۲</sup>

هورنی بروک می‌نویسد که وزارت جنگ سفارش قاطعی برای خرید ۵۶ تانک سبک اشکودا از چکسلواکی داد، که شرکت مارمون-هرینگتن را بسیار مایوس ساخت.<sup>۳</sup> بعدها معلوم شد که قرارداد خرید این تانک‌ها را در واقع یک سال قبل بسته بودند، ولی تا آن زمان اعلام نشده بود. سرهنگ آرتور هرینگتن، رئیس شرکت مارمون-هرینگتن، در گفتگویی با والاس اس. موری، رئیس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا، گفت که قرارداد اولیه با ایران به ارزش ۳۰۰ هزار دلار (۶۰ هزار لیره) بود که به یک میلیون دلار (۲۰۰ هزار لیره) افزایش یافت.<sup>۴</sup> شرکت در حال انعقاد قرارداد دیگری به ارزش یک میلیون دلار برای فروش کامیون‌های سنگین و خودروهای زرهی بود که نماینده کمیسیون خرید ایران در برن را به تهران احضار کردند. وقتی که این شخص به برن بازگشت، به شرکت خبر داد که شاه، به دلیل مقالات نشریات تایم و میرور که در آن به اصل و نسب عادی او اشاره شده و او را شدیداً به خشم آورده بود، خرید سلاح‌های آمریکایی را ممنوع کرده است. اتفاقاً ارتباط ایران با شرکت مارمون-هرینگتن اهمیت خاصی

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۳۵۰ (۸۹۱،۲۴/۶۶)، مورخ ۹ فوریه ۱۹۳۵.

۲. چایلندز، گزارش شماره ۴۵۳ (۸۹۱،۲۴/۷۳)، مورخ ۱ مه ۱۹۳۵.

۳. هورنی بروک، گزارش شماره ۴۸۸ (۸۹۱،۲۴/۸۵)، مورخ ۲۸ ژوئن ۱۹۳۵.

۴. یادداشت وزارت امور خارجه آمریکا (۸۹۱،۲۴/۱۰۱)، مورخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۳۶.

دارد، زیرا نشان می‌دهد که بودجه تخصیص یافته برای خرید سلاح چگونه به حساب‌های بانکی رضا شاه در نیویورک و سوییس تغییر جهت می‌یافت.

وزیرمختار آمریکا گزارش می‌دهد که در مراسم رژه سالگرد کودتا در سال ۱۹۳۶ نزدیک به ۶۰ هواپیما در مانور هوایی شرکت کردند ولی حرکات نمایشی انجام ندادند، زیرا چند روز پیش یک هواپیما سقوط کرده و دو خلبان آن کشته شده بودند. هورنی بروک در خاتمه گزارشش شرحی اجمالی از وضعیت کلی ارتش ایران ارائه می‌دهد:

یگان‌های پیاده‌نظام همگی دارای آتشبار مسلسل بودند، و تعدادی از نیروهای پیاده نیز تفنگ اتوماتیک حمل می‌کردند. اگرچه هم توپخانه سبک و متوسط صحرائی موتوریزه و هم توپخانه اسب‌کش، و همچنین هشت توپ ضد‌هوایی موتوریزه را به نمایش گذاشته بودند، ولی ظاهراً تأکید عمده‌شان بر توپ‌های کوهستانی بود که قطعات آن را از هم باز کرده و بر روی قاطر حمل می‌کردند. سواره‌نظام، که با ابهت بر اسب‌ها سوار بودند، به نیزه و بعضی از آنها به [تفنگ] کارابین مسلح بودند. آنها قوی، مجهز و منظم به نظر می‌رسیدند. مراسم سان بدون هیچ ایرادی انجام شد و با توجه به شمار زیاد چارپایانی که به صف می‌رفتند، می‌شد آن را نمایش خوبی دانست. شاه در طول سه ساعت رژه خیردار ایستاده بود و پیاپی سلام نظامی می‌داد. اینطور به بیننده القا می‌شد که اعلیحضرت در طول زندگی‌اش نیروی کارآمد قابل مصرفی برای حفظ یکپارچگی کشور و اطاعت از دولت مرکزی ایجاد کرده است. با وجود این، نیروی فوق در برابر قدرت نظامی بریتانیا و روسیه هیچ است.<sup>۱</sup>

سی. ون اچ. انگرت در گزارش ماه نوامبر ۱۹۳۷ خود استعداد

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۷۲۷ (۸۹۱،۲۰/۹۰)، مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۳۶.



نیروهای ارتش ایران را ۱۰۵ هزار نفر، البته منهای ۸ هزار ژاندارم؛ و نیروی هوایی را ۱۰۰۰ نفر اعلام می‌کند. ارتش ۲۶۸ توپ صحرایی در اختیار داشت و ۱۵۶ کامیون سنگین و تراکتور شنی‌دار و ۷۸ خودروی زرهی و تانک نیز خریداری کرده بود. نیروی هوایی نیز ۱۵۷ هواپیما داشت که فقط ۱۳۴ فروند آن قابل استفاده بود. بیست و سه فروند دیگر قابل تعمیر نبود. هزینه کل ارتش در بودجه عادی مملکت ۱۶۷۴۰/۰۰۰ دلار، یا ۳۷/۵ درصد کل هزینه‌ها بود. علاوه بر این، سالیانه مبلغ دو میلیون لیره (۱۰ میلیون دلار) از محل ذخیره مملکتی به ارتش اختصاص می‌یافت. با احتساب مبلغ فوق، معلوم می‌شود که بودجه نظامی نزدیک به ۶۰ درصد کل هزینه‌های دولت را تشکیل می‌داد.<sup>۱</sup>

انگرت گزارش می‌دهد که در مراسم رژه سالگرد کودتا در سال ۱۹۳۸ تعداد تانک‌ها و خودروهای زرهی بیشتر شده بود. در حدود ۳۰ هزار سرباز و افسر در رژه سالگرد سوم اسفند ۱۲۹۹ شرکت کرده بودند. «یگان‌های مکانیزه به خصوص توجه زیادی را به خود جلب کردند، و می‌گویند که تا بحال کسی این همه تانک و خودروی زرهی در ایران ندیده بود.» یگان تانک شامل ۵۰ تانک سبک (۳/۵ تنی) مورافسکای ساخت چکسلواکی، و ۵۰ تانک متوسط (۷/۵ تنی) از همان مارک بود. لشکر زرهی شامل ۴ رولزرویس و ۱۲ خودروی مارمون-هرینگتن، و ۲۸ کامیون زرهی بوسینگ-ناگ آلمانی بود. علاوه بر این، ۶۵ هواپیمای نظامی در دسته‌های ۵ تایی در آسمان پرواز می‌کردند. با وجود این، انگرت نتوانست از ابراز این نظر درباره وضعیت کلی ارتش ایران خودداری کند: «قاطرهای آتشبار کوهستانی بسیار سرحال بودند و ظاهراً خیلی خوب به آنها می‌رسیدند. این مطلب درباره اکثر اسب‌های نظامی نیز صدق می‌کرد. اتفاقاً شنیده‌ام که نیمی از اسب‌های توپ‌کش توپخانه صحرایی را با هزینه هنگفت از مجارستان وارد کرده بودند، که بسیاری از

۱. انگرت، گزارش شماره ۱۱۵۲ (۸۹۱، ۲۰/۹۱)، مورخ ۱ نوامبر ۱۹۳۷.

آنها کمی پس از ورود به ایران مردند. همینطور از یک وابسته نظامی شنیده‌ام که توپ‌های اشنایدری که با اسب کشیده می‌شوند مدل ۱۹۰۱ هستند که در جنگ‌های امروز دیگر مصرفی ندارند.<sup>۱</sup>

انگرت در گزارشش از مراسم رژه سالگرد کودتا خبر می‌دهد که مانور هوایی شامل ۷۵ هواپیمای انگلیسی بود: ۲۵ دوهویلند تایگر ماث، ۲۵ هاوکر اودکس، ۱۰ هاوکر فیوری، و ۱۵ هاوکر هیند. تیپ مکانیزه نیز شامل ۲۵ تانک متوسط و ۲۵ تانک سبک ساخت چکسلواکی، ۴ رولز رویس و ۱۲ خودروی زرهی مارمون-هرینگتن، و ۴۸ کامیون زرهی بوسینگ-ناگ آلمانی بود. در اینجا نیز انگرت با نیش زبان می‌افزاید: «مهارت سوارکاری نیروها بسیار خوب بود، ولی صف‌های عقب بیش از حد قاطی صف‌های جلو می‌شدند. اکثر اسب‌های کهر هم از کهره اسب‌های گردی بودند.»<sup>۲</sup>

آخرین گزارش انگرت از مراسم رژه سالگرد کودتا شامل اطلاعات نگران‌کننده و بسیار دقیقی درباره وضعیت ارتش ایران است: «نود فروند هواپیما، در دسته‌های ۵ تایی، در ارتفاع بسیار پایین و غیرعادی ۲۰۰ تا ۵۰۰ پایی از بالای محل سان گذشتند.» ولی، طبق گزارش انگرت، «هیچ تویی بر روی هواپیماها سوار نبود.» از نیروهای زرهی هم، همان ۴۹ تانک سبک و ۴۹ تانک متوسط، با چهار خودروی زرهی رولزرویسی که حالا دیگر پای ثابت همه رژه‌ها شده بودند، در مراسم شرکت داشتند. اگرچه تعداد خودروهای زرهی مارمون-هرینگتن به ۱۶ دستگاه افزایش یافته بود، شمار کامیون‌های زرهی بوسینگ-ناگ آلمانی هنوز مثل سال گذشته همان ۴۸ دستگاه بود. در قسمت توپخانه کوهستانی هم هنوز همان توپ‌های اشنایدردر مدل ۱۹۰۱ از هر چیز دیگری بیشتر خودنمایی می‌کرد. انگرت در پایان گزارش خود می‌نویسد:

۱. انگرت، گزارش شماره ۱۲۴۵ (۱۶۷۹/۸۹۱)، مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۳۸.  
 ۲. انگرت، گزارش شماره ۱۵۳۸ (۴۱۵/۲۴)، مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۳۹.

به من گفته‌اند که هر چند، با توجه به امکان حملات غافلگیرانه، کشور به تدریج حالتی تدافعی به خود می‌گیرد، همه یگان‌های پادگان تهران در این سان شرکت داشتند؛ بدین معنی که در حال حاضر آن دسته از نیروهای ایرانی که در مرزهای ایران و روسیه مستقر هستند عمدتاً از پادگان‌های محل و استان‌های دیگری غیر از تهران به آنجا اعزام شده‌اند. در همین ارتباط، اخیراً صحبت‌های جالبی با چند وابسته نظامی خارجی داشتم که نتایج زیر را از آنها گرفته‌ام. جنگ در فنلاند، ارتش ایران را متقاعد ساخته است که شوروی‌ها دیگر یک تهدید نظامی جدی برای ایران نیستند. ولی در واقع ارتش فنلاند و ایران نه از لحاظ بزرگی، و نه تجهیزات و روحیه اصلاً با یکدیگر قابل مقایسه نیستند. تا بحال تقریباً هیچ توجهی به احتیاجات دفاعی ایران از لحاظ موقعیت بین‌المللی آن نشده است، و ارتش عمدتاً فقط برای برآوردن احتیاجات داخلی کشور، نظیر سرکوب شورش عشایر و تضمین ثبات رژیم شاه تقویت شده است. قابلیت‌های ارتش جدید ایران هنوز در بوته آزمایش قرار نگرفته است؛ ولی ناظران آگاه معتقدند که در صورت حمله شوروی به ایران، از ارتش این کشور بجز مقاومتی بسیار ناچیز کاری برنخواهد آمد.

اول اینکه مرزهای ایران دارای استحکامات مناسب نیست و استان‌های شمالی این کشور به راحتی در معرض حمله هستند و موقعیت بسیار آسیب‌پذیری دارند. دوم اینکه، بعید است که ارتش ایران طرح عملیاتی برنامه‌ریزی شده و سازمان‌یافته‌ای برای دفاع در برابر تهاجم دشمن داشته باشد. ولی فعلاً بزرگترین مشکل کشور تجهیز و حفظ ارتش مطابق با معیارهای امروزی است. به نظر می‌رسد که نقاط ضعف بسیاری در سازمان نظامی ایران وجود دارد: (الف) اگرچه تجهیزات فعلی ارتش تجهیزات خوبی است، ولی مقدار آن کافی نیست، و کمبود مهمات برای سلاح‌های سنگین به

قدری است که (می‌گویند) فقط کفاف یک روز جنگ را می‌دهد؛ (ب) با توجه به مکانیزه شدن بخشی از پیاده نظام و توپخانه، کار با ماشین آلات نظامی مدرن و پیچیده برای سربازان مشکل است؛ (ج) تنوع زیاد تجهیزات مکانیکی این مشکل را دو چندان می‌کند (مثلاً ماشین آلات ساخت چکسلواکی، آلمان، بریتانیا، سوئد، فرانسه و غیره)؛ (د) آموزش‌های نظامی بسیار کوتاه و ناچیز و تاکتیک‌های جنگی هنوز ابتدایی است؛ (ه) فقدان افسران قابل به‌خوبی مشهود است و می‌گویند که ارتش در کارهای ستادی نیز بسیار ضعیف عمل می‌کند؛ (و) از آنجایی که ارتش ایران سابقه جنگیدن ندارد، احتمالاً در مواقع اضطراری رهبری خوبی نخواهد داشت و روحیه سربازانش بسیار پایین خواهد بود.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد که در اواخر دوران حکومت رضا شاه، ارتش دیگر ابزار کاملاً قابل اعتمادی برای حفظ رژیم نبود. انگرت در تلگرامی مورخ ۱ دسامبر ۱۹۳۹ گزارش می‌دهد: «هم اکنون از منبع نسبتاً موثقی اطلاع یافتیم که توطئه ترور شاه کشف شده و تا بحال نزدیک به ۳۰۰ تن از افسران ارتش دستگیر شده‌اند. طبق شایعات پنج نفری را که اول دستگیر شدند، اعدام کرده‌اند.»<sup>۲</sup> انگرت در تلگرام بعدی‌اش می‌نویسد: «تلگرام شماره ۱۵۳، مورخ ۱ دسامبر، ساعت ۱۰ شب، از آنموقع تا بحال یک سرهنگ ایرانی در دادگاه نظامی محاکمه و به اتهام جاسوسی برای روسیه تیرباران شده است.»<sup>۳</sup>

دریفوس، وزیر مختار آمریکا، در گزارشش از مراسم رژه بیستمین سالگرد کودتا خبر می‌دهد که خلبان یکی از هواپیماهایی که قرار بود در

۱. انگرت، گزارش شماره ۱۷۷۹ (۱۵/۲۵/۸۹۱)، مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۴۰؛ تأکید متن اصلی است.

۲. انگرت، تلگرام شماره ۱۵۳ (۱۹۲/پی ۱۵-۸۹۱،۰۰۱)، مورخ ۱ دسامبر ۱۹۳۹.

۳. انگرت، تلگرام شماره ۱۶۶ (۱۹۳/پی ۱۵-۸۹۱،۰۰۱)، مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۳۹. برای شرح مفصلی از این مسئله، نگاه کنید به «سیاست رادیکالیسم» اثر کرونین.

مانور هوایی شرکت کند، با هوایما به روسیه گریخته بود. طبق گزارش‌ها به منظور جلوگیری از تکرار این نوع حوادث، سهمیه بنزین بسیار کمی در اختیار خلبانان قرار می‌گرفت.

دریغوس اضافه می‌کند: «این واقعیت که چنین چیزهایی ممکن است اتفاق بیفتد و اینکه مسئولان اتخاذ اقداماتی را برای جلوگیری از وقوع چنین حوادثی ضروری یافته‌اند، نشان می‌دهد که نیروهای ایرانی چندان هم قابل اعتماد نیستند.»

او در ادامه گزارشش نتیجه‌ای بدیهی می‌گیرد: «قابلیت‌های رزمی و روحیه ارتش هنوز آزمایش نشده است، تجهیزات بیش از حد متنوع و پیچیده آن کافی نیست، و شمار افسران آن کفاف ارتش را نمی‌دهد. مرزهای کشور دارای استحکامات مناسب نیست و بعید است که ایران بتواند چیزی بیشتر از یک مقاومت بسیار ضعیف در برابر [حمله] روسیه یا هر کشور مدرن دیگر از خود نشان بدهد.»<sup>۱</sup>

با وجود این، وزیرمختار آمریکا از یک نتیجه‌گیری بدیهی دیگر خودداری می‌کند. در کشوری که طی ۲۰ سال گذشته حداقل ۶۰ درصد کل هزینه‌های دولت مصروف ارتش شده بود، و در جایی که حداقل ۶۰ درصد درآمدهای نفتی ظاهراً به مصرف «تکمیل خرید اسلحه و مهمات برای ارتش» شده بود، پس عدم آمادگی و کمبود تجهیزات ارتش چه دلیلی داشت؟ پس چه بلایی بر سر مبالغ هنگفتی افتاده بود که ظاهراً به خرج ارتش رسیده بود؟

کامل‌ترین گزارشی که درباره نیروهای مسلح ایران وجود دارد، یعنی «وضعیت رزمی ارتش ایران»، جزئیات مربوط به تعداد نیروهای در حال خدمت و تجهیزات کل یگان‌های ارتش، نیروی دریایی، و نیروی هوایی را تا ۱۵ ژوئن ۱۹۴۱، یعنی دو ماه قبل از حمله متفقین به ایران ارایه

۱. دریغوس، گزارش شماره ۳۹ (۸۹۱،۴۱۵/۲۶)، مورخ ۳ مارس ۱۹۴۱.

می‌دهد.<sup>۱</sup>

کل نفرات نیروی زمینی ۱۲۶/۴۰۰ نیرو، (منهای ۹/۷۵۰ پرسنل ژاندارمری) بود. نیروی زمینی به ۱۸ لشکر تقسیم می‌شد و ۴۴۸ توپ (از جمله توپ‌های اشنایدر مدل ۱۹۰۱)، و ۷۶ توپ ضدهوایی داشت. ارتش ایران یک تیپ مکانیزه شامل سه هنگ مکانیزه- همگی مستقر در تهران- داشت. تعداد ۱۰۰ تانک، ۲۴ خودروی زرهی، و ۵۰ کامیون زرهی که در خدمت نیروی زمینی بود (لشکر زرهی ایران) همگی در تهران مستقر بودند و نه در مرزهای ایران (جدول شماره ۹/۱).

آمادگی واقعی نیروی زمینی را از قدرت محدود لشگرهای مسئول حفاظت از مرزهای شمالی (جدول شماره ۹/۲)، یعنی مرز دو هزار کیلومتری با همسایه شمالی ایران، اتحاد شوروی، می‌توان فهمید. با توجه به اینکه هیچ یک از این لشگرها خودروی زرهی نداشتند، و اینکه توپ‌های توپخانه را اسب‌ها می‌کشیدند، و اینکه تقریباً هیچکدامشان توپ ضدهوایی و پدافند هوایی نداشتند، مرزهای شمالی ایران عملاً بی‌دفاع بود.

وقتی روس‌ها در تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۴۱ به ایران حمله کردند، فقط با مقاومت بسیار اندکی در گیلان مواجه شدند. آذربایجان و خراسان بدون هیچگونه مقاومت قابل ملاحظه‌ای سقوط کردند.

نهایتاً اینکه شمار خودروهای زرهی و توپخانه‌ای که ارتش در اختیار داشت نشان می‌دهد که مبالغه واقعی پرداخت شده برای خرید سلاح نسبتاً کم بوده است.

مثلاً قیمت ۲۰ خودروی زرهی و در حدود ۲۰۰ کامیون و تراکتور خریداری شده از شرکت مارمون-هرینگتن، طبق گزارش رئیس این شرکت، فقط ۱ میلیون دلار (۲۰۰ هزار لیره) بوده است.

۱. دریفوس، گزارش شماره ۱۰۲ (۲۷/۳۴/۸۹۱)، مورخ ۲۲ اوت ۱۹۲۵.

جدول شماره ۸/۱. تسلیحات مکانیزه ارتش ایران، ۱۹۴۱، کمی قبل از حمله متفقین به ایران

۵۰	یک گردان تانک سبک، مورافسکای ساخت چکسلواکی (۳/۵ تن)
۵۰	یک گردان تانک متوسط مورافسکای ساخت چکسلواکی (۷/۵ تن)
	یک گردان خودروی زرهی
۲۰	مارمون-هرینگتن
۴	رولز رویس
۵۰	کامیون‌های زرهی بوسینگ-ناگ
۵۰	موتورسیکلت‌های اف.ان.بی.
۱۶	موتورسیکلت‌های هارلی-دیویدسن ۲ سیلندر
۴	کامیون تعمیرات
	حمل و نقل مکانیزه
۳۰۶	کامیون
۱۲	آمبولانس
۱۵۰	سایر (شامل تراکتور)

منبع: «وضعیت جنگی ارتش ایران»، ضمیمه گزارش شماره ۱۰۲

(۸۹۱،۴۱۵/۲۷)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱،

ارسالی از طرف لوییس دریفوس پسر.

هزینه یک جنگنده انگلیسی تایگر ماث، با تسلیحاتش، در سال ۱۹۳۳ فقط ۳/۷۵۰ لیره بود. حتی اگر فرض کنیم که یک تانک سبک یا متوسط ساخت چکسلواکی هم همان قیمت جنگنده‌های انگلیسی را داشت، خرید ۱۰۰ تانک فقط ۳۷۵ هزار لیره هزینه برداشته بود.

مجموعاً روشن است که کل اسلحه خریداری شده برای ارتش در طول سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ چیزی بیشتر از ۱/۵ میلیون لیره، یعنی کسر

کوچکی از ۱۸/۴۱۲/۰۰۰ تخصیص یافته برای «تکمیل مهمات ارتش» نبوده است.

جدول شماره ۸/۲. قوای ارتش ایران در شمال کشور، ژوئیه ۱۹۴۱

لشگر	نیروها	توپ	توپ ضد هوایی
سوم (آذربایجان شرقی)	۸۵۰۰	۲۸	۴
چهارم (آذربایجان غربی)	۸۰۰۰	۲۸	۰
پانزدهم (اردبیل)	۳۰۰۰	۱۲	۰
یازدهم (گیلان)	۳۳۰۰	۱۲	۰
دهم (گرگان)	۳۵۰۰	۱۴	۰
نهم (خراسان)	۸۰۰۰	۲۸	۴
مجموع کل	۳۴۳۰۰	۱۲۲	۸

منبع: «وضعیت رزمی ارتش ایران»، ضمیمه گزارش شماره ۱۰۲ (۸۹۱،۴۱۵/۲۷)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱، ارسالی از طرف لویس دریفوس پسر.

### نیروی دریایی ایران

جورج گِرج فولر\*، نایب کنسول آمریکا در بوشهر، گزارش روشنگر و جالبی از وضعیت نیروی دریایی ایران در خلیج فارس ارائه می‌دهد: احتراماً با توجه به تقاضای ایران برای واگذاری ژاندارمری خلیج [فارس] به این کشور بجای بریتانیا به منظور جلوگیری از قاچاق غیرقانونی سلاح، برخی مشاهدات شخصی را به اطلاع می‌رساند. بزرگترین کشتی‌های نیروی دریایی ایران پرسپولیس و مظفری هستند که هیچیک را نمی‌توان از جایشان تکان داد. یکی از این کشتی‌ها چند سال پیش قصد سفر به بمبئی داشت، ولی از آنجا که همواره در شرف غرق شدن بود، ناخدای کشتی از تکان دادنش

\* George Gregg Fuller.



امتناع کرد. در واقع، پیش‌بینی می‌شود که هر دوی آنها خیلی زود غرق شوند. خدمه کشتی هم هر چند وقت یک بار بر سر دستمزدهایشان اعتصاب می‌کنند، ولی ارتش آنها را از خانه‌هایشان جمع می‌کند و به کشتی برمی‌گرداند و یا به زندان می‌اندازد. مایه افتخار نیروی دریایی ایران یک کشتی موتوری به نام پهلوی است که یک شرکت آلمانی در سال جاری آن را تحویل ایران داد، یا شاید بهتر بگویم تقریباً تحویل ایران داد، زیرا چند مایل مانده به خلیج [فارس] تدارکات و سوخت آن تمام شد و خدمه کشتی مجبور شدند تا بوشهر پارو بزنند. سپس مسئولیت کشتی را به یک ملوان ایرانی دادند که زیر دست یک جاشوی آلمانی کار می‌کرد و حالا ناخدای کشتی شده بود. خدمه کشتی که حقوق‌شان را دریافت نکرده بودند، شروع به فروختن اسباب و وسایل کشتی در بازار کردند، تا اینکه یک مأمور از ارتش فرستادند تا نیروی دریایی را از شر ملوانانش حفظ کند! بعد از آن تعدادی توپ ارتشی روی عرشه پهلوی گذاشتند و راهی محمره‌اش کردند. همه جمعیت شهر برای بدرقه کشتی آمده بودند، و همه چیز خیلی خوب پیش رفت و ایرادی در کار نبود غیر از اینکه خدمه کشتی نمی‌دانستند کشتی را اصلاً چگونه باید روشن کنند. مد دریا داشت کشتی را از اسکله بیرون می‌برد که بموقع لنگرش را انداختند و آن را نجات دادند. کشتی پهلوی بالاخره به محمره رسید و بخاطر گرانی سوخت چند وقتی همانجا خواهد ماند. دو لنج مسلح هم در اختیار اداره گمرکات است؛ که یکی از آنها سال‌هاست اسقاط شده و لنج دیگر در محمره است. یک ناوچه خیلی خوب هم بجای لنج اسقاطی خریداری شده، ولی موتوری که روی آن سوار کرده‌اند آنقدر کوچک است که نمی‌تواند ناوچه را برخلاف جریان‌های شدید براند. این ناوچه و یک ناوچه دیگر تنها شناورهای هستند که برای مبارزه با قاچاقچیان وجود دارند. [خدمه کشتی] غالباً اجناس قاچاقچیان را به

غنیمت می‌گیرند و اگر حقوق‌شان پرداخت نشود می‌توانند با گرفتن عوارض از قاچاقچیان امرار معاش کنند.<sup>۱</sup>

موری، که در آن زمان کاردار آمریکا در تهران بود، جزئیات مربوط به خرید کشتی پهلوی را در گزارشی شرح داده است:

احتراماً به اطلاع وزارت امور خارجه می‌رساند که در شماره نوامبر وطن خبری به چاپ رسیده بود مبنی بر اینکه ناو جنگی پهلوی به زودی وارد بندر بوشهر می‌شود. در خبر فوق آمده بود که «این کشتی به دست بهترین تولیدکنندگان آلمانی ساخته شده و اخیراً در بندر ناپل ایتالیا به سلاح و پوشش زرهی مسلح شده است. کشتی فوق مطابق با آخرین سیستم‌های جنگی آلمان ساخته شده و به کلیه دستگاه‌های بی‌سیم ضروری مجهز است. آلمان به سبب محدودیت‌هایی که معاهده ورسای برای آن مقرر کرده بود، اجازه تجهیز کشتی پهلوی به سلاح و پوشش زرهی را نداشت.» من برای تأیید صحت این اظهارات با سفارت آلمان در تهران تماس گرفتم و اطلاع یافتم که این «رزم‌ناو» در واقع یک مین‌روب قدیمی بوده که کاملاً تجهیز شده و دولت ایران چند ماه پیش آن را از دولت آلمان خریداری کرده است. آخرین گزارش‌ها حاکی از آن است که این ناوچه به بندر بوشهر رسیده و رئیس‌الوزرا [رضاخان] که با همراهانش به آنجا آمده بود از آن بازدید کرده است. از عزت‌الله خان هدایت، که دبیر سفارت ایران در آلمان بود و اخیراً از برلین برگشته است شنیده‌ام که مذاکرات مربوط به خرید کشتی‌های آلمانی برای «نیروی دریایی» ایران سال‌هاست که ادامه دارد. پیش از ورود سرهنگ اسماعیل‌خان، که در مقام نماینده ویژه رئیس‌الوزرا برای خاتمه مذاکرات اعزام شده بود، عملاً قراردادی برای خرید سه ناوچه قدیمی اژدرافکن به قیمت ۳۸۰۰ لیره به امضاء رسانده

۱. فولر، گزارش شماره ۶۱ (۲/۳۴، ۱۹۱)، مورخ ۲۲ اوت ۱۹۲۵.

بود. با وجود این، سرهنگ اسماعیل خان صلاح دید که «رزم‌ناو» کنونی را که یک مین‌روب قدیمی بود به قیمت ۴ هزار لیره خریداری کند. گمان می‌رود که بخش اعظمی از این پول به جیب خودش رفته باشد.

ورود محموله سلاح و مهمات شامل حدود ۲۱۰۰ تفنگ موزر، ۲۰ تفنگ خودکار با قریب به ۲۰۰ هزار قطار فشنگ در سپتامبر ۱۹۲۳ از آلمان به تهران و خرید ۳ کامیون موتوری ۱/۵ تنی و ۲ کامیون تعمیرات موتوری، با تعدادی مسلسل نیز از آلمان که در حدود ماه ژانویه سال جاری به تهران تحویل شد. در این حال خرید این به اصطلاح رزم‌ناو هم از آلمان جالب‌توجه است. همچنین قبلاً به وزارت امور خارجه اطلاع داده بودیم که یک افسر سابق ارتش آلمان به نام هارتمن برای سرپرستی قورخانه تهران و بوشهر جهت تعمیر و نهایتاً ساخت تفنگ برای نیروی زمینی ایران به استخدام درآمده است.<sup>۱</sup>

در سال ۱۹۲۸، مجلس با تخصیص مبلغ ۲۰۰ هزار تومان (در حدود ۲۰۰ هزار دلار) برای توسعه نیروی دریایی موافقت کرد.<sup>۲</sup> آگوستین دبلیو. فرین، کنسول آمریکا در تهران، گزارش می‌دهد: «اخیراً یک مهندس ایتالیایی ناو که به خدمت دولت ایران درآمده است از ساحل خلیج فارس بازدید کرده و هم اینک اعلام شده که قرار است یک نیروی دریایی ایرانی تحت فرماندهی کاپیتان دل پراتو، که یک افسر صف ایتالیایی است، ایجاد شود. دولت ایران هم اینک در حدود ۵ کشتی کوچک دارد و طبق گزارش‌ها پنج کشتی دیگر هم، احتمالاً از ایتالیا، خریداری خواهد کرد و همچنین تعمیرگاه‌های کشتی هم ساخته خواهد شد. می‌گویند که قصد از ایجاد این نیروی دریایی تعقیب راهزنان و

۱. موری، گزارش شماره ۷۶۸ (۱/۳۴/۸۹۱)، مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۲۴.  
 ۲. هافمن فیلیپ، گزارش شماره ۵۷۰ (۳/۳۴/۸۹۱)، مورخ ۳ آوریل ۱۹۲۸.

قاچاقچیان، به ویژه قاچاقچیان اسلحه است.<sup>۱</sup>

فرین در گزارش بعدی خود می‌نویسد:

در بودجه سال ۱۹۳۰-۱۹۲۹، مبلغ ۴۰۰ هزار تومان (در حدود ۴۰۰ هزار دلار) برای «خرید و تعمیر کشتی‌ها و هزینه‌های مستخدمین خارجی برای نیروی دریایی» تخصیص یافت. می‌گویند که در حدود ۶ کشتی کوچک نیز، احتمالاً از ایتالیا، خریداری خواهد شد که احتمالاً ۴ فروند آن برای خلیج [فارس] و ۲ فروند دیگر برای دریای خزر است. قاچاق اسلحه در سواحل خلیج بسیار زیاد است به نحوی که خلع سلاح عشایر شورشی جنوب را دشوار ساخته است، و گمان می‌رود که قاچاق در این منطقه به اندازه حداقل سالیانه یک میلیون تومان از لحاظ حق‌الامتیاز انحصار قند و چای که درآمد آن به ساخت راه‌آهن اختصاص یافته است، به دولت ضرر وارد می‌کند. اگر نیروی دریایی بتواند این قاچاق را متوقف کند مسلماً دولت سرمایه‌گذاری خوبی کرده است.<sup>۲</sup>

هیچکس نمی‌داند چه بلایی بر سر ۶۰۰ هزار تومانی آمد که به نیروی دریایی اختصاص یافته بود؛ زیرا دو سال بعد در گزارش هارت می‌خوانیم که نیروی دریایی ایران، «که حالا رقیب اصلی سویسی‌هاست»، قرار است با خرید چهار ناوچه توپ‌دار ساخت ایتالیا تقویت شود. طبق گزارش‌ها، قرار بود هزینه خرید این چهار ناوچه از محل صندوق ذخیره مملکتی تأمین شود. کاپیتان دل پراتو نیز که ایرانی‌ها او را «ناخدا سنباد» می‌نامیدند قرار بود ملوانان ایرانی را آموزش بدهد، و سپس آنها را به ایتالیا اعزام کند تا در زمان اعزام کشتی‌ها فرماندهی آنها را بر عهده بگیرند. هارت نیز همچون فرین یک نیروی دریایی قوی

۱. فرین، گزارش شماره ۳۹ (۸۹۱،۳۰/۴)، مورخ ۲۰ فوریه ۱۹۲۹.

۲. فرین، گزارش شماره ۵۶ (۸۹۱،۳۰/۵)، مورخ ۱۳ آوریل ۱۹۲۹.

\* چون کشور سوییس به دریا راه ندارد و طبعاً نیروی دریایی هم ندارد، این عبارت هارت، تعریضی است به ابعاد و توانایی به اصطلاح «نیروی دریایی ایران» در آن زمان. (ویراستار)

را برای مبارزه با قاچاق لازم می‌داند:

نیازی واقعی به یک گارد ساحلی کارآمد در طول مرزهای یک هزار مایلی جنوب ایران وجود دارد. قاچاق در اینجا بسیار رواج دارد و قاچاق اسلحه شغلی بسیار پر سود است. تصمیم دولت برای خرید این چهار ناوچه توپ‌دار و تصمیمش برای استفاده از ناوچه‌های فوق در گارد ساحلی مسلماً وضعیت را بهبود خواهد بخشید. البته هزینه ناوچه‌ها، به ویژه در این دوران بحران اقتصادی، شاید بار مالی گزافی بر خزانه نسبتاً خالی دولت تحمیل کند. ولی این هزینه‌ها را، بر خلاف هزینه‌هایی که در کشورهای پیشرفته‌تر غربی صرف تسلیحات دریایی می‌شود، می‌توان به درد بخور دانست. زیرا می‌توان انتظار داشت که با متوقف ساختن و یا محدود کردن قاچاق، درآمدهای گمرکی به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یابد.<sup>۱</sup>

در تاریخ ۱۸ فوریه ۱۹۳۲، مجلس با قید دو فوریت ماده واحده‌ای به تصویب رساند که از سوی علی اکبر داور، وزیر مالیه، تقدیم شده بود. بر اساس این ماده واحده مبلغ ۷۵ هزار لییره دیگر (علاوه بر ۳۹۰ هزار لییره‌ای که قبلاً به تصویب رسیده بود)، «به منظور تأمین مابقی هزینه‌ها و مخارج حمل و نقل کشتی‌های دولت، که پرداخت آن از محل ذخیره مملکتی انجام می‌شد» اختصاص می‌یافت.<sup>۲</sup> هارت گزارش می‌دهد که داور در ماه اکتبر لایحه دیگری به مجلس تقدیم کرد که بر اساس آن مبلغ ۱۳۵ هزار لییره دیگر برای تأمین هزینه‌های نیروی دریایی از محل صندوق ذخیره مملکتی اختصاص می‌یافت. لایحه فوق بدون بحث و بررسی به تصویب رسید. بدین ترتیب، کل بودجه تخصیصی نیروی دریایی به ۶۰۰ هزار لییره (۳۹۰،۰۰۰ + ۷۵،۰۰۰ + ۱۳۵،۰۰۰) یا ۳ میلیون دلار بالغ می‌شد، البته بدون احتساب ۶۰۰ هزار دلاری که در سال‌های ۱۹۲۸

۱. هارت، گزارش شماره ۸۷۴ (۸۹۱،۳۰/۶)، مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۱.

۲. هارت، گزارش شماره ۱۰۶۳ (۸۹۱،۳۴/۱۱)، مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۳۲.

و ۱۹۲۹ به این امر اختصاص یافته بود. هارت ادامه می‌دهد: «از همکار ایتالیایی‌ام اطلاع یافتم که تعداد ناوچه‌های توپ‌دار ۶ فروند است؛ و نه ۹ فروندی که مطبوعات گزارش داده‌اند. آن سه «ناوچه» دیگر در واقع سه قایق کوچک موتوری هستند که بر روی ناوچه‌های توپ‌دار بزرگ‌تر حمل می‌شوند. مطبوعات داخلی خرید ناوچه‌های توپ‌دار را «یکی دیگر از دستاوردهای قابل توجه دوران خجسته حکومت شاهنشاه می‌دانند که همواره منافع رعایای وفادار خویش را در نظر دارد و در این مورد کنونی با فراهم آوردن امکان جلوگیری از افزایش قاچاق در خلیج فارس تجار شریف ایرانی را از مزایای بی‌حسابی بهره‌مند ساخته است.»<sup>۱</sup>

ناوچه‌های موتوری ببر و پلنگ هر یک ۹۵۰ تن وزن و ۱/۰۴۹/۱۶۰ دلار قیمت داشتند. چهار کشتی دیگر به نام‌های شاهرخ، سیمرخ، کرکس و چاه‌بهار نیز هر یک ۳۵۰ تن وزن و مجموعاً ۷۹۵/۵۴۴ دلار قیمت داشتند.<sup>۲</sup> ایرانی‌ها بقدری از این ناوچه‌های ظاهرأ نوی ایتالیایی راضی بودند که در ماه اوت ۱۹۳۴ دولت ایران قرارداد دیگری برای ساخت ۳ قایق گشتی با شرکت کانتی‌بری نوالی ریونیتی پالمو امضاء کرد. تاریخ تحویل این قایق‌های ۲۸ تنی اوایل سال ۱۹۳۵ بود و ساخت آنها در تابستان تکمیل شد.<sup>۳</sup>

هورنی بروک فاش می‌سازد که ۶ کشتی اولی که به قیمت تقریباً ۳ میلیون دلار از ایتالیا خریداری شدند در واقع کشتی‌های بهسازی شده بودند، و نه کشتی‌های نو: «یک مطلب دیگر درباره تسلیحات ایران که شاید برایتان جالب باشد این است که وابسته نظامی بریتانیا به سفارت خبر داده است که طبق اطلاعاتی که به دست آورده ناوچه‌هایی که دولت

۱. هارت، گزارش شماره ۱۲۴۱ (۸۹۱،۳۴/۱۳)، مورخ ۴ اکتبر ۱۹۳۲.

۲. جان دبلیو. گرت، کنسول آمریکا در رم، گزارش شماره ۱۵۷۶ (۸۹۱،۳۴/۱۲)، مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۲.

۳. روسی، کاردار ایتالیا در واشنگتن، به کوردل هال، وزارت امور خارجه آمریکا (۸۹۱،۳۴/۳۲)، مورخ ۸ اوت و ۲۰ اوت ۱۹۳۴.

ایران چند وقت پیش برای استفاده در خلیج [فارس] خریداری کرده است، کشتی‌های جدیدی نیستند بلکه بهسازی شده‌اند. اخیراً وقتی که این ناوچه‌ها به درون حوضچه تعمیر در بمبئی رفته بودند معلوم شد که بدنه و سینه کشتی از آهن مستعمل ساخته شده و حتی موتورهای آن نیز کهنه است.<sup>۱</sup> البته با توجه به اخبار مربوط به «رزم‌ناو جدید پهلوی» که دولت ایران در سال ۱۹۲۴ خریداری کرده بود، گزارش هورنی‌بروک احتمالاً وزارت امور خارجه آمریکا را چندان متعجب نساخت. در یک یادداشت داخلی وزارت امور خارجه آمریکا درباره نیروی دریایی ایران آمده بود که رزم‌ناو پهلوی در واقع یک مین‌روب آلمانی ساخت ۱۹۱۷ است که بهسازی شده «و احتمالاً امروز دیگر کارایی چندانی ندارد» و در آن اضافه شده بود که کشتی‌های پرسپولیس (ساخت ۱۸۸۵) و مظفری (ساخت ۱۹۰۰) دیگر به درد دریانوردی نمی‌خورند.<sup>۲</sup>

گزارش «وضعیت جنگی ارتش ایران» نیز فهرست کاملی از تجهیزات نیروی دریایی ایران ارایه می‌دهد. بخش عمده ناوگان دریایی خلیج فارس را دو کشتی یک دکله (هر یک به وزن ۹۵۰ تن) و چهار کشتی گشتی (هر یک به وزن ۳۳۱ تن) تشکیل می‌دادند. ناوگان دریایی خزر نیز شامل چهار لنج (هر یک به وزن ۲۸ تن)، و قایق سلطنتی شهسوار بود.<sup>۳</sup> انگلیسی‌ها در همان ساعت‌های اولیه روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱، بخش عمده‌ای از ناوگان جنوب را غرق کردند و روس‌ها نیز ناوگان خزر را تصرف و راهی روسیه کردند. با توجه به آمار و ارقامی که در گزارش‌ها موجود است، از ۱۸/۴۱۲/۰۰۰ لیره‌ای که به خرید تسلیحات اختصاص یافته بود، حداکثر یک میلیون لیره آن خرج ناوگان «جدید» شده بود.

۱. هورنی‌بروک، گزارش شماره ۵۳ (۸۱/۲۰/۸۹۱)، مورخ ۷ مارس ۱۹۳۴.

۲. وزارت امور خارجه آمریکا، یادداشت شماره (۱۱/۳۰/۸۹۱)، مورخ ۵ مارس ۱۹۳۵.

۳. «وضعیت جنگی ارتش ایران»، دریفوس، گزارش شماره ۱۰۲ (۲۷/۴۱۵/۸۹۱)، مورخ ۲۱

ژوئیه ۱۹۴۱.

## نیروی هوایی ایران

در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۳، حسین علایی [علاء]، وزیرمختار ایران در واشنگتن، طی نامه‌ای از آلن دلبلیو دالس\*، رئیس بخش امور خاور نزدیک [وزارت امور خارجه آمریکا]، خواستار مساعدت آمریکا در ارتباط با نیروی هوایی کوچکی شد که دولت ایران قصد ایجادش را داشت.<sup>۱</sup> در سال ۱۹۲۴، دولت ایران ۶ هواپیمای فرانسوی و ۲ هواپیمای روسی خرید.<sup>۲</sup> هنوز چندی از ورود هواپیماهای فرانسوی به ایران نگذشته بود که نیمی از آنها از رده خارج شدند: «سه فروند از آنها در پرواز بر فراز ایران صدمه دیده‌اند، و دو تای دیگر طبق گزارش‌ها دیگر قابل تعمیر نیستند. گمان می‌رود که ندانم‌کاری خلبان فرانسوی که مسئول تحویل هواپیماها بوده موجب این وضعیت اسفبار شده باشد.»<sup>۳</sup> کورنفلد خلبانی را که دولت ایران استخدام کرده بود اینگونه توصیف می‌کند: «کاپیتان برو که برای آموزش خلبانی در ارتش ایران استخدام شده، وارد تهران شده است. او در حال حاضر دارد محل فرودی برای هواپیماهایی که دولت ایران از فرانسه خریداری کرده، آماده می‌کند.»<sup>۴</sup>

میزان جایگزینی هواپیماها تقریباً با میزان استهلاک و فرسایش بر اثر حوادث برابری می‌کرد. کورنفلد گزارش می‌دهد: «احتراماً در ارتباط با خرید ایستگاه‌های بی‌سیم و هواپیمای روسی به اطلاع وزارت امور خارجه می‌رساند که دو فروند از این هواپیماها در تاریخ ۱۲ مه ۱۹۲۴ وارد تهران شدند.»<sup>۵</sup> مشکل هواپیماها و خلبانان فرانسوی در ایران تمامی

\* Allen W. Dulles.

۱. علایی [علاء] به آلن دلبلیو. دالس، رئیس بخش امور خاور نزدیک (۸۹۱،۲۴۸/۱)، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۳.
۲. موری، گزارش شماره ۷۷۳ (۸۹۱،۲۴۸/۹)، مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۲۴.
۳. کورنفلد، گزارش شماره ۴۴۰ (۸۹۱،۲۴۸/۶)، مورخ ۱ آوریل ۱۹۲۴.
۴. کورنفلد، گزارش شماره ۴۸۴ (۸۹۱،۲۴۸/۷)، مورخ ۸ مه ۱۹۲۴.
۵. کورنفلد، گزارش شماره ۴۹۵ (۸۹۱،۲۴۸/۸)، مورخ ۱۴ مه ۱۹۲۴. یکی از گزارش‌های موری در همین ارتباط حاوی اطلاعات مفید و جالبی است: «ستوان برو، یک خلبان فرانسوی که



نداشت. هواپیماها تقریباً به محض ورود به ایران از حیّز انتفاع ساقط می‌شدند، که حکایت از هدر رفتن منابع ارزشمند کشور به دست رضا شاه داشت.

به نظر می‌رسد که ایرانی‌ها نهایتاً به این نتیجه رسیدند که از موتورهای آمریکایی بر روی هواپیماهای اروپایی استفاده کنند. در ماه ژوئیه ۱۹۲۹، وزیرمختار ایران در واشنگتن طی نامه‌ای به وزیر امور خارجه آمریکا خواستار مساعدت او در خرید ۲۳ موتور لیبرتی شد.<sup>۱</sup> قیمت هر موتور ۲۵۰ دلار بود که هزینه خرید آنها با احتساب هزینه حمل و نقل از نیویورک مجموعاً ۵/۷۶۱ دلار می‌شد. وزارت جنگ آمریکا موتورهای فوق را اینگونه توصیف می‌کند: «موتورهای بهسازی شده‌ای که یک بار در نیروی هوایی سرویس کامل شده‌اند. این موتورها

در بهار ۱۹۲۴ برای سرویس‌دهی به شش هواپیمای فرانسوی خریداری شده از فرانسه به استخدام دولت ایران در آمد، و در خلال درگیری‌های اخیر با شیخ محمدره به همراه رئیس‌الوزراء [رضاخان] «در جبهه» عربستان [خوزستان] بود، در تاریخ ۱۷ دسامبر از بهبهان به قصد اصفهان حرکت کرد و کاملاً ناپدید شد و به مدت ۱۹ روز هیچ اثری از او به دست نیامد. اگرچه هنوز جزئیات دقیقی از ماجرا در دست نیست، محرز شده است که برو بعد از سقوط هواپیمایش صحیح و سالم به اصفهان رسیده است. یک مکانیک فرانسوی نیز که همراهش بود بدون هیچ جراحاتی از این حادثه جان سالم به در برده است. در مجلس دیدار نمایندگان دیپلماتیک با رئیس‌الوزراء در تاریخ ۵ ژانویه که به مناسبت بازگشت پیروزمندانه‌اش از عربستان [خوزستان] برگزار شده بود، وزیرمختار فرانسه اولین خبر سلامت ستوان برو را به او داد. اگرچه ظاهراً رئیس‌الوزراء از جان بدر بردن برو خوشنود بود، می‌گویند به ملازمان ایرانی‌اش گفت: «این سومین هواپیمایی است که برو به باد داده است.» مجموعه حوادثی که برای هر شش هواپیمای فرانسوی تحویل شده به دولت ایران در تاریخ ۱۹۲۴ اتفاق افتاد، جالب توجه است. کل آنها به علتی از علل از کار افتاده‌اند، و بدین ترتیب فقط یونکرهای آلمانی و ۲ هواپیمای روسی در حریم هوایی ایران جولان می‌دهند، که البته اصلاً به مذاق فرانسوی‌ها خوش نمی‌آید. شکی نیست که فرانسوی‌ها هواپیماهای معیوب جنگی را به ایرانی‌ها انداخته بودند، زیرا تصور می‌کردند که هر چیزی از سر ایرانی‌ها هم زیاد است.» موری، گزارش شماره ۸۳۲ (۸۹۱،۲۴۸/۱۰)، مورخ ۷ ژانویه ۱۹۲۵.

۱. د. مفتاح، وزیرمختار ایران در واشنگتن، به استیمنسن، وزیر امور خارجه آمریکا (۸۹۱،۲۴۸/۱۴)، مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۲۹.

در شرایط کنونی‌شان قابلیت سرویس‌دهی برای پرواز ندارند و پیش از استفاده از آنها باید یک بار دیگر کاملاً سرویس شوند.<sup>۱</sup>

در اکتبر ۱۹۳۰، کنسول ویلارد گزارش داد که حداکثر ۲۰ هواپیما شرایط پرواز دارند.<sup>۲</sup> برغم پنهانکاری‌های شدید دولت ایران، هارت خبر یافت که قراردادی برای خرید ۲۰ هواپیمای آموزشی دوهولند تایگر ماث با شرکت انگلیسی دوهولند بسته شده است. هر یک از این هواپیماها بدون تسلیحاتش ۳ هزار لیبره قیمت داشت. سوار کردن توپ‌های ویکرز بر روی آنها قیمت کل‌شان [۲۰ فروند] را به ۷۵ هزار لیبره می‌رساند.<sup>۳</sup> در مراسم رژه سالگرد کودتا در سال ۱۹۳۳، هجده فروند از هواپیماهای جدید فاکس ماث به نمایش گذاشته شدند. بعد از آنکه قطعات هواپیماهای فوق را به بوشهر حمل کرده و در آنجا روی هم سوار کرده بودند، هواپیماها به تهران پرواز کردند. یکی از هواپیماها در راه سقوط کرد و یکی دیگر مفقود شد.<sup>۴</sup>

هارت گزارش می‌دهد: «در ارتباط با هواپیمایی که در راه بوشهر و تهران مفقود شده است، از منابع موثق اطلاع یافته‌ام که خلبان این هواپیما جان خود را از دست داده و هواپیما ساقط شده است، و اینکه حالا مقامات نظامی ایران اصرار دارند که خانواده خلبان جان‌باخته غرامت هواپیمای ساقط شده را بپردازد!» چندی بعد دو هواپیمای دیگر در هوا با یکدیگر برخورد کردند و خلبان یکی از هواپیماها کشته و خلبان هواپیمای دیگر مجروح شد. بدین ترتیب کمی پس از تحویل ۲۰ هواپیمای مزبور، چهارتای آن ساقط شد.<sup>۵</sup>

شاه مجموعاً ۵۰ هواپیمای نظامی خرید که ۲۰ فروند آن از نوع

۱. وزارت جنگ به استیمنس، مورخ ۲۴ اوت ۱۹۲۹.

۲. ویلارد، گزارش شماره (۸۹۱،۲۴۸/۲۲)، مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۳۰.

۳. گزارش قبلی هارت، شماره ۱۲۵۰ (۸۹۱،۲۴۸/۳۴)، مورخ ۷ اکتبر ۱۹۳۲.

۴. هارت، گزارش شماره ۱۳۶۷ (۸۹۱،۲۰/۷۵)، مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۳۳.

۵. هارت (۸۹۱،۲۴۸/۳۸)، مورخ ۸ مارس ۱۹۳۳.

آموزشی دوهویلند بود.<sup>۱</sup> سی فروند هواپیمای دیگر نیز از نوع بمب افکن و جنگنده بود که از کارخانه هاوکر خریداری شده بود. سفارش خرید این هواپیماها که مجموعاً ۲۰۰ هزار لیره قیمت داشتند در ماه ژوئن ۱۹۳۲ و به دنبال سفر هیأت نظامی ایران به لندن صورت گرفت. این هواپیماها به موتورهای آمریکایی پرات و ویتنی مجهز بودند که قیمت هر یک از آنها ۷۰۷۵ دلار (یا در حدود ۱۴۰۰ لیره) بود، که بدین ترتیب هزینه کل سفارش را به ۲۴۲ هزار لیره می‌رساند. ده موتور یدکی نیز به قیمت ۱۴ هزار لیره از شرکت پرات و ویتنی خریداری شد.<sup>۲</sup> با احتساب قیمت ۲۰ هواپیمای آموزشی کل خریدهای هوایی ایران، از ۱/۵ میلیون لیره‌ای که برای این کار اختصاص یافته بود، فقط مبلغ ۳۳۱ هزار لیره را تشکیل می‌دهد.

پس از سقوط ۲ هواپیمای آموزشی تایگر ماث، ۹ فروند دیگر به شرکت دوهویلند سفارش، و ۱۰ هواپیمای آر. پنج دوهویلند نیز از اتحاد شوروی خریداری شد. در واقع ۷۷ هواپیمای قابل پروازی که نیروی هوایی ایران در سپتامبر ۱۹۳۳ در اختیار داشت شامل ۱۱ هواپیمای کهنه که هنوز پرواز می‌کردند، و ۶۶ هواپیمای خریداری شده در همان سال بود (۲۶ دوهویلند، ۳۰ هاوکر، و ۱۰ آر. پنج روسی). هارت فاش می‌سازد که ۱۱ هواپیمای کهنه‌ای که هنوز در خدمت نیروی هوایی بود در واقع بخشی از ۳۲ فروند هواپیمای مستعملی بود که در سال ۱۹۳۱ خریداری شده بودند.<sup>۳</sup> ویلیام اچ. هورتنی بروک، جانشین هارت، توجه زیادی به نیروی هوایی ایران پیدا کرده بود. او گزارش می‌دهد که ایران سفارشی برای خرید ۶ آتشبار ضد هوایی از شرکت سوئدی بوفورز دارد، که هر آتشبار شامل ۶ توپ ضد هوایی است، و همچنین ۱۲ خودروی

۱. همان.

۲. ری اترتن، گزارش شماره ۵۹۱، لندن (۸۹۱،۲۴۸/۳۶)، مورخ ۳ ژانویه ۱۹۳۳؛ هارت، گزارش شماره ۱۵۳۴ (۸۹۱،۲۴۸/۴۳)، مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۳۳.

۳. هارت، همان.

زرهی نیز به شرکت مارمون-هرینگتن سفارش داده است. او همچنین گزارش می‌دهد که از ۳۰ جنگنده هاوکر، ۱۲ فروند هواپیمای رهگیر تک‌خلبان، و ۱۸ فروند هواپیمای دو‌خلبانه است. علاوه بر این، ۲۴ هواپیمای هاوکر دو‌خلبانه دیگر نیز برای تحویل در اکتبر ۱۹۳۴ سفارش شده است. سفارش دیگری نیز برای خرید ۱۲ تا ۲۴ هواپیمای دو‌هویلند از انگلیس انجام شده بود.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر، انگلیسی‌ها عملاً بازار هواپیمایی ایران را در انحصار خود گرفته بودند (نگاه کنید به جدول شماره ۸/۳).

### سلطه انگلیسی‌ها بر هواپیمایی ایران

در بهار ۱۹۳۴، ویلیام سی. گولد، نماینده شرکت آمریکایی پرات و ویتنی، در ارتباط با مشکلاتی که شرکت در ایران پیدا کرده بود به تهران آمد. شرکت پرات و ویتنی ۴۰ موتور هورنت آر-۱۸۶۰ به ایران فروخته بود که ۳۰ دستگاه آن بر روی هواپیماهای هاوکر انگلیسی سوار شده، و بقیه یذکی بودند. (قیمت یک موتور هورنت معمولی ۶۶۴۰ دلار، و قیمت انواع تقویت شده آن ۷۰۷۵ دلار بود).<sup>۲</sup> این موتورها در واقع آخرین اقلام هواپیمایی بود که از آمریکا خریداری شد. بعد از آن، ایران فقط تجهیزات هوایی انگلیسی خریداری کرد.

#### جدول شماره ۸/۳. ترکیب نیروی هوایی ایران، ۱۹۳۴

۱۱	هواپیماهای قدیمی
	هواپیماهایی که در سال ۱۹۳۳ خریده یا سفارش شدند
۲۶	دوهویلندهای انگلیسی با موتور جیبسی (هواپیماهای آموزشی)

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۵۳ (۸۱/۲۰/۸۹۱)، مورخ ۷ مه ۱۹۳۴.

۲. هورنی بروک، گزارش شماره ۲۲۰ (۵۵/۲۴/۸۹۱)، مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۴.

۱۲	هاوکرهای انگلیسی با موتور بریستول مرکوری
۱۸	هاوکرهای انگلیسی با موتور هورنت هوایماهایی که در سال ۱۹۳۴ خریده یا سفارش شدند
۱۲	هاوکرهای انگلیسی با موتور هورنت
۱۲	هاوکرهای انگلیسی با موتور بریستول پگاسوس
۱۶	دوهویلندهای انگلیسی با موتور جیسی
۱۰۷	مجموع

منبع: ویلیام اچ. هورنی بروک، گزارش شماره ۵۳ (۸۱/۲۰/۸۹۱)، مورخ  
۱۹۳۴.

هورنی بروک در گزارشی طولانی پرده از سلطه انگلیسی‌ها بر امور ایران و به ویژه هوایمایی آن بر می‌دارد. گزارش مزبور اینگونه شروع می‌شود:

هم اینک به نظر می‌رسد که مشکلات و موانعی که در راه گسترش فعالیت‌های بازرگانی شرکت آمریکایی پرات و ویتنی در ایران ایجاد شده بخشی از یک نقشه کلی و ماهرانه است که از انگلیسی‌ها الهام گرفته، زیرا چشم‌انداز تجهیز نیروی هوایی کشوری، که تا این اندازه به هند نزدیک است، به ۲۰۰ موتور مدرن هوایما آنها را به وحشت انداخته است. نه فقط سرگرد ارفع، مأمور اصلی خرید دولت ایران در برن، که اولین سفارش را برای موتورهای پرات و ویتنی به این شرکت داد و همان موقع به خاطر تحریکات عده‌ای عوض شد، با این نظر موافق است، بلکه همکار سوئدی اینجانب، کاردار سفارت سوئد، و همچنین کاپیتان ال. جی. ترو، که به مدت یک سال از طرف شرکت پرات و ویتنی به منظور کار برای دولت ایران مأموریت یافته نیز آن را تأیید می‌کنند.

اولین بار کاپیتان ال. جی. ترو نظرم را به این مسئله جلب کرد. او به من گفت که مشکلاتی در ارتباط با دریافت حقوقش از دولت

ایران پیدا کرده است، ولی برغم آنکه از ۵ مارس ۱۹۳۴ تا ۶ ژوئن ۱۹۳۴ هیچ حقوقی دریافت نکرده است، مکانیک‌های شرکت هاوکر و دو هوولند که از طرف این شرکت‌های انگلیسی در ایران کار می‌کردند، حقوق‌شان را تمام و کمال دریافت کرده بودند؛ علاوه بر اینکه قراردادهایشان خیلی بهتر از او بود. او همچنین گفت که طبق شایعات سرهنگ نورد کوئیست [یک تبعه سوئد که در استخدام نیروی هوایی ایران بود] پیش از خاتمه قراردادش با دولت ایران اتومبیلی به رسم هدیه از شرکت پرات و ویتی دریافت کرده است. علاوه بر این، او صحبت‌هایی را که با خانم هور، همسر وزیرمختار بریتانیا در تهران، داشت برایم تعریف و گفت که خانم هور از او پرسیده است که چرا موتورهای آمریکایی اینقدر بد از آب درآمده‌اند و وقتی کاپیتان پاسخ داده بود که این موتورها بهترین موتورهای جهان هستند و عملکرد آنها هم در ایران و هم جاهای دیگر بسیار رضایت‌بخش بوده است، خانم هور در لحظه‌ای که حواسش نبوده گفته است که به هر حال دولت ایران دیگر از این موتورها نخواهد خرید و سپس افزوده است: «وای! نباید این را می‌گفتم.» در همین ارتباط به خاطر دارید که آقای تی. ال. جکس، رئیس مقیم شرکت نفت انگلیس و ایران، چندی پیش نظر تقریباً مشابهی درباره رضایت‌بخش بودن هواپیماهای آمریکایی در ایران به آقای تی. ال. واشبورن، رئیس شرکت سوکونی - وکیوم ابراز کرده بود.<sup>۱</sup>

هورنی بروک در گزارش دیگری می‌نویسد:

بریتانیایی‌ها تسلط کامل و مطلق بر هواپیمایی ایران دارند و به همین دلیل می‌توانند ایران را مجبور به خرید هواپیماهای بریتانیایی کنند و کلیه مستشاران و کارمندان خارجی این اداره را تعیین

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۱۰۵ (۸۹۱،۲۴۸/۴۸)، مورخ ۱۲ ژوئن ۱۹۳۴.

نماید. ... البته می‌توان نمونه‌های قابل توجه‌تری از نفوذ بریتانیایی‌ها در دیگر ادارات دولت نیز ارایه داد؛ ولی نمونه بالا که نتیجه تحقیقات شخصی است، برای اثبات ادعای اینجانب در گزارش حاضر کفایت می‌کند.

کمی پس از ورودم به تهران، و در مواقع مختلفی بعد از آن، از اتباع بریتانیایی و آمریکایی مقیم ایران می‌شنیدم که نفوذ بریتانیایی‌ها دیگر آنقدر قوی نیست که بتواند آراء مقامات ایران را شکل بدهد. این نظر که به گمانم بواسطه «تکرار طوطی‌وار» شایعات الهام‌گرفته از [بریتانیایی‌ها] در مطبوعات ایران رواج یافته باشد، دهان بسیاری از آمریکایی‌ها را بسته است. فقط همین حقیقت که شاه کنونی تخت و تاج خود را مدیون بریتانیایی‌ها و اعضای کابینه هم به نوبه خود پُست‌هایشان را مدیون شاه هستند، به تنهایی کفایت که هر ناظر عاقلی را بر آن دارد تا پیش از آنکه باور کند پسر عموهای انگلیسی‌مان نفوذشان را در پایتخت ایران از دست داده‌اند، بایستد و چشم و گوش خود را بیشتر باز کند.

از این فرصت استفاده کرده و تقریباً به دقت ارتباط اعضای کابینه با بریتانیایی‌ها را بررسی کرده‌ام. مطمئن هستم که بیش از سه چهارم آنها را قطعاً می‌توان حامی بریتانیا دانست؛ البته نه از روی انتخاب، بلکه از روی ترس. با دقت که امیدوارم ماهرانه هم بوده باشد، زیر زبان تعداد قابل ملاحظه‌ای از مقامات ایرانی را درباره موضوع نفوذ بریتانیا کشیده‌ام. البته به گمانم آنها از بریتانیایی‌ها، بیشتر از هر خارجی دیگری، نفرت دارند، ولی از آنها می‌ترسند، و در نهایت احترام به هرگونه توصیه‌ای که از سفارت بریتانیا به آنها بشود عمل می‌کنند.

اداره اطلاعات شرکت نفت انگلیس و ایران به کارآمدی گذشته، یعنی در روزهای سلطه آشکار بریتانیا بر سیاست خارجی ایران، نیست و کارمندان کافی نیز در اختیار ندارد، ولی هنوز مشغول به

### کار است و خیلی خوب هم کارش را انجام می‌دهد.<sup>۱</sup>

کاپیتان لندن جی. ترو در نامه‌ای به تامس اف. همیلتن، نماینده شرکت پرات و ویتنی در اروپا، به مافوقش اطلاع داده بود که انگلیسی‌ها انحصار صنعت هواپیمایی ایران را به دست گرفته‌اند: «کاملاً واضح است که فعلاً بریتانیایی‌ها صاحب اختیار هستند و تا زمانی که این ملت حالشان از انگلیسی‌ها به هم نخورده، دست سوئدی‌ها، آمریکایی‌ها و یا هر کشور دیگری از ایران کوتاه است. شنیده‌ام که اعلیحضرت مونتاژ قطعات کشورهای مختلف را ممنوع کرده است. در آینده همه هواپیماها باید ساخت انگلیس با موتور انگلیسی باشند.»<sup>۲</sup> در سال ۱۹۳۴ دیگر کاملاً روشن بود که انگلیسی‌ها دست صنعت هواپیمایی آمریکا را از ایران کوتاه کرده‌اند. هورنی بروک می‌نویسد که دولت ایران ۲۳ هواپیمای دیگر از شرکت دوهویلند سفارش داده بود، که قرار بود ۴ فروند آن برای برقراری خطوط مسافری و پُست هوایی مورد استفاده قرار بگیرد.<sup>۳</sup>

هورنی بروک همچنین گزارش می‌دهد که ناوگان هوایی ایران در اواخر سال ۱۹۳۴ متشکل از ۱۴۵ هواپیمای قابل پرواز بود که یا تحویل شده و یا در حال ساخت بودند: دوهویلند تایگر ماث ۵۹ فروند؛ هاوکر اودکس ۴۹ فروند؛ هاوکر فیوری ۳۰ فروند؛ دوهویلند دراگون ماث ۳ فروند؛ یونکرهای آلمانی ۳ فروند؛ و رایت فلجلینگ آمریکایی ۱ فروند. علاوه بر این، در سال ۱۹۳۴، سی و هشت فروند هواپیمای جدید سفارش، و دست صنایع هواپیمایی آمریکا از بازار ایران کاملاً کوتاه شد. هورنی بروک به نقل از منابع موثق گزارش می‌دهد که دولت ایران قصد داشت تا پایان سال ۱۹۳۵ ناوگانی با ۲۰۰ هواپیمای مدرن ایجاد کند. ولی کاپیتان ترو از شرکت پرات و ویتنی معتقد بود که «تا مدتی هیچ

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۱۰۴ (۷۴۱،۹۱/۱۵۳)، مورخ ۱۲ ژوئن ۱۹۳۴.

۲. همیلتن به ترو، مورخ ۶ ژوئن ۱۹۳۴؛ در همیلتن، گزارش شماره ۱۰۴ (۷۴۱،۹۱/۱۵۳)، مورخ ۱۲ ژوئن ۱۹۳۴.

۳. هورنی بروک، گزارش شماره (۸۹۱،۷۹۶/۴۳)، مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۴.



سفارش دیگری انجام نخواهد شد و حتی او بعید می‌داند که دولت ایران بتواند تأسیسات لازم برای استفاده از هواپیماهایی که تا بحال تحویل گرفته و سفارش داده است را آماده کند. به گمان او فقط مشکل فقدان پرسنل آموزش دیده کافیتست که امکان بهره‌برداری مؤثر از ناوگان فعلی را تا ۳ یا ۴ سال دیگر منتفی و یا با مشکل جدی مواجه کند.<sup>۱</sup> پیش‌بینی دوم کاملاً درست از آب درآمد. چنانکه خواهید دید، بخش عمده خریدهای نیروی هوایی در سال ۱۹۳۴ انجام شده بود، و هواپیماهایی که بعد از این تاریخ خریداری شد عمدتاً از نوع آموزشی و برای استفاده در باشگاه هوایی تهران بود.

هورنی بروک در یکی از گزارش‌های ماه آوریل خود خاطر نشان می‌سازد که برغم مشکلات فنی جدی مرتبط با یک ناوگان هوایی متشکل از ۱۶۰ هواپیما، بار دیگر مبلغ ۲ میلیون لیره از محل ذخیره استرلینگ لندن برای خرید تسلیحات اختصاص یافته است که از این مبلغ یک سوم صرف خرید هواپیما خواهد شد.<sup>۲</sup> آنچه هورنی بروک خبر نداشت این بود که تا پنج سال دیگر هر ساله همین مبلغ برای خرید تسلیحات اختصاص خواهد یافت. در عین حال، حوادث ناگوار تمامی نداشت. در اوایل فوریه ۱۹۳۵، دو هواپیمای تایگر ماث که در یک دسته ۱۴ تایی خود را برای مراسم رژه سالگرد کودتا آماده می‌کردند در هوا با یکدیگر برخورد کردند؛ یکی از آنها سقوط کرد و خلبان آن کشته شد، و دیگری با تحمل خسارات فراوان فرود آمد. برادر خلبانی که جان خود را از دست داد در همان مانور شرکت داشت و شاهد این سانحه بود. او بقدری از این حادثه متأثر شده بود که نتوانست هواپیمای خود را بخوبی بر زمین بنشانند و خسارات فراوانی به آن وارد شد. در همان روز دو هواپیمای اودکس هم در هوا با یکدیگر برخورد کردند، که فقط خسارت

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۲۲۹ (۸۹۱،۲۴۸/۵۸)، مورخ ۲ اکتبر ۱۹۳۴.  
 ۲. هورنی بروک، گزارش شماره ۴۱۸ (۸۹۱،۲۴۸/۶۱)، مورخ ۱۶ آوریل ۱۹۳۵.

کوچکی به لبه بال‌هایشان وارد شد. در نتیجه این حوادث، یکی از خلبان‌ها به قدری عصبی شد که از پرواز خودداری کرد. در ماه مارس ۱۹۳۵، پنج هواپیمای هاوکر اودکس، که از انگلستان به اهواز حمل و در آنجا مونتاژ شده بودند، به سمت تهران پرواز کردند.

همه این هواپیماها که در راه تهران به طوفان برخورد کرده بودند در نهایت مجبور شدند به دلیل کمبود سوخت فرود بیایند. دو فروند از آنها که مسیر تقریبی‌شان را حفظ کرده بودند، توانستند دوباره سوخت‌گیری کنند و در تاریخ‌های ۲۴ و ۲۶ مارس ۱۹۳۵ به تهران برسند. دو فروند از آنها نیز به هنگام فرود در نزدیکی کاشان واژگون شدند، که نزدیک به ۲۰ درصد به آنها خسارت وارد شد، و ناچار آنها را با کامیون به تهران آوردند. یکی از هواپیماها هم که خلبانی بلژیکی داشت، مسیرش را گم کرد و به سمت کویر لوت بین تهران و مشهد منحرف شد. خلبان به دلیل کمبود سوخت مجبور شد هواپیما را فرود بیاورد که خساراتی جزئی به ملخ آن وارد شد. تهران تا ۲۹ مارس هیچ خبری از سرنوشت این خلبان در دست نداشت. اعلیحضرت از اتفاقاتی که در جریان پرواز پنج هواپیمای مزبور از اهواز به تهران افتاده بود بقدری به خشم آمد که ژنرال نخجوان، فرمانده نیروی هوایی، را دو روز در دفترش حبس کرد، ولی بعد او را آزاد و در پُستش ابقا نمود.<sup>۱</sup>

برغم همه این مشکلات، ژنرال نخجوان، فرمانده نیروی هوایی، در میان کف‌زدن‌ها و ابراز شادی شنوندگان اعلام کرد: «برتری هوایی به معنای پیروزی در جنگ است.

اعلیحضرت همایونی نیز همین نکته را مد نظر دارند، و می‌خواهم این خبر خوش را به جوانان متمدنی کشورم بدهم که نیروی هوایی شاهنشاهی ایران بزودی هم‌تراز قدرت‌های خارجی رده اول در این زمینه

قرار خواهد گرفت.<sup>۱</sup>

در سال ۱۹۳۴، دولت همچنین تصمیم گرفت یک کارخانه هواپیماسازی احداث کند، که همه امور آن را انگلیسی‌ها اداره می‌کردند. احداث این کارخانه دو سال بعد شروع شد، و پیش‌بینی می‌شد که در سال ۱۹۳۷ یا ۱۹۳۸ به بهره‌برداری برسد. سر مهندس کارخانه قبلاً در استخدام هواپیمایی سلطنتی بود و کمک مهندس آن برای کارخانه هاوکر در کینگستن کار می‌کرد؛ مقامات دیگر کارخانه نیز قبلاً برای دوهویلند، شرکت مستقر در بریستول، و هاوکر کار می‌کردند. جیمز موس، کنسول آمریکا، گزارش می‌دهد که در فوریه سال ۱۹۳۸ اولین هواپیماهای ساخت ایران، که پنج تایگر ماث بودند، از کارخانه شهباز در نزدیکی دوشان تپه بیرون آمدند. در ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۸، شاه و ولیعهد برای شرکت در مراسم تحویل مجموعه دوم، که از نوع هاوکر اوکس، بودند در کارخانه حضور یافتند. موس اضافه می‌کند:

کارخانه در انگلستان طراحی شده بود و همه تجهیزات، موتورها، و سایر ملزومات و همه پرسنل ماهر آن را از انگلستان آورده بودند. البته در مراسم افتتاح و توصیف روزنامه‌ها از کارخانه و هواپیماها، هیچ ذکری از مشارکت بریتانیایی‌ها به میان نیامد. تکنسین‌های بریتانیایی که در استخدام کارخانه هستند به دلیل سیاست نامشخص مقامات نظامی ایران تمایلی به گفتن ظرفیت کارخانه ندارند. روزنامه‌ها با الهام از اظهارات رسمی می‌گویند که قرار است هر دو ماه پنج هواپیما ساخته شود، و اینکه در آینده انواع بیشتری از هواپیما در این کارخانه تولید خواهد شد.<sup>۲</sup>

ولی حوادث هوایی و جلوگیری از انتشار اخبار مربوط به آن همچنان ادامه داشت. در تاریخ ۱۷ نوامبر ۱۹۳۸ یکی از هواپیماهای نیروی هوایی

۱. اطلاعات، مورخ ۱۱ مارس ۱۹۳۵؛ در هورنی-بروک، گزارش شماره ۳۹۰ (۸۹۱،۲۴۸/۶۰)، مورخ ۲۱ مارس ۱۹۳۵.

۲. موس، گزارش شماره ۱۳۵۶ (۸۹۱،۲۴۸/۷۰)، مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۳۸.

بالای دربند سقوط کرد، که در این حادثه خلبان آن کشته و هواپیما نابود شد. هیچیک از رسانه‌های خبری به این حادثه اشاره‌ای نکردند.<sup>۱</sup> انگرت در تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۳۹ از ایوان منزلش در دزاشیب شاهد یک سقوط مرگبار دیگر بود: «طبق معمول اجازه نداده‌اند که حتی یک کلمه درباره این حادثه به روزنامه‌ها درز کند.»<sup>۲</sup>

گزارش «وضعیت جنگی ارتش ایران» فهرست کاملی از تجهیزات نیروی هوایی ایران در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۴۱، یعنی درست دو ماه پیش از اشغال ایران توسط نیروهای متفقین ارائه می‌دهد (جدول شماره ۸/۴). در سال ۱۹۳۴، نیروی هوایی ایران ۱۳۸ هواپیمای نسبتاً مدرن ساخت انگلیس داشت، که تعداد آنها تا سال ۱۹۴۱ به ۲۳۳ فروند رسیده بود.<sup>۳</sup> در سال ۱۹۳۳ یک جنگنده دوهولند تایگر ماث به همراه تسلیحاتش ۳۷۵۰ لیره قیمت داشت، در حالی که قیمت یک بمب افکن هاوکر ۸ هزار لیره بود. بنابراین، نیروی هوایی فقط مبلغ ۸۵۳/۲۵۰ لیره بابت این دو مدل سرمایه‌گذاری کرده بود (۵۹ فروند دوهولند تایگر ماث و ۷۹ هاوکر).

جدول شماره ۸/۴. ترکیب نیروی هوایی ایران  
در سال ۱۹۳۴ و ۱۵ ژوئن ۱۹۴۱

نوع هواپیما	۱۹۳۴	۱۹۴۱
دوهولند «تایگر ماث»	۵۹	۹۱
هاوکر «هیند»	۰	۵۴
هاوکر «اودکس»	۴۹	۶۰
هاوکر «فیوری»	۳۰	۲۸

۱. موس (۸۹۱،۲۴۸/۷۲).

۲. انگرت (۸۹۱،۲۴۸/۷۳).

۳. «وضعیت جنگی ارتش ایران». دریفوس، در گزارش شماره ۱۰۲ (۸۹۱،۴۱۵/۲۷)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱.

سایر	۷	۱۲
مجموع	۱۴۵	۲۴۵

منبع: سفارت آمریکا، گزارش شماره (۸۹۱،۷۹۶/۴۳)، مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۴، و گزارش شماره ۲۲۹ (۸۹۱،۲۴۸/۵۸)، مورخ ۲ اکتبر ۱۹۳۴، هر دو ارسالی از طرف ویلیام اچ. هورنی بروک، «وضعیت جنگی ارتش ایران»، ضمیمه گزارش شماره ۱۰۲ (۸۹۱،۴۱۵/۲۷)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱، ارسالی از طرف لوییس جی. دریفوس پسر.

توضیح: هواپیماهای قدیمی در سال ۱۹۴۱ شامل ۲ بونکر دبلیو ۳۳، ۳ ایرسپید آکسفورد، ۲ دو هولند ریپرز، و ۱ هواپیما از هر یک از مدل‌های واکو، پراگا اسپورتس، آر. دبلیو. ۱۰، کورتیس رایت، و هریکن بود (که غیر قابل سرویس دهی توصیف شده بودند).

بین سال‌های ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۹ (که تحویل هواپیماهای انگلیسی به ایران به دلیل شروع جنگ با آلمان متوقف شد)، ایران ۳۲ فروند هواپیمای دو هولند، ۵۴ فروند هواپیمای هاوکر هیند، و ۱۱ فروند هواپیمای هاوکر اوکس خریداری کرد. اگر قیمت‌ها در سطح همان قیمت‌های سال ۱۹۳۳ باقی مانده بود، هزینه خریدهای جدید بالغ بر ۶۴۰ هزار لیره می‌شد. حتی با فرض اینکه قیمت هواپیماها بین سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ دو برابر شده باشد، که البته با توجه به بروز بحران بزرگ اقتصادی بسیار بعید است، کل هزینه خرید هواپیما بین سال‌های ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۱ حداکثر ۱/۲۸۰/۰۰۰ لیره می‌شد. (برای اینکه بدانیم در تخمین فوق بسیار غلو شده است همین کافیست که در سال ۱۹۴۱، در اوج جنگ جهانی دوم، قیمت کامل پیشرفته‌ترین جنگنده - بمب افکن در نیروی هوایی آمریکا، به همراه تسلیحات و خدمات مکانیک‌های ماهر به مدت یک سال فقط ۱۴۴۰۰ لیره بود.) با این حال، این برآورد دست و دلبازانه فقط یک دهم از ۱۲ میلیون لیره‌ای است که در طول سال‌های ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۱ از محل ذخیره مملکتی برای خرید تسلیحات اختصاص یافت.

## خلاصه

تحلیل دقیق خریدهای نظامی نشان می‌دهد که حداکثر دو میلیون لیره بابت هواپیماهای جنگی،  $1/5$  میلیون لیره برای ارتش، و یک میلیون لیره برای نیروی دریایی خرج شده است؛ البته با تذکر این که کشتی‌های ظاهراً جدید این نیرو واقعاً جدید نبودند. از  $18/412/000$  لیره ( $92/060/000$  دلار) که از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ به خرید تسلیحات از اروپا و آمریکا اختصاص یافت، حداکثر  $4/5$  میلیون لیره واقعاً به مصرف خرید سلاح رسید. چنانکه در زیر آمده است، چیزی که از این مبلغ در پایان دوران حکومت رضا شاه باقی مانده بود فقط ۵۰۸ هزار دلار (در حدود ۱۰۱ هزار لیره) بود. اگر واقعاً ۹۱ میلیون دلار صرف خرید سلاح می‌شد، ایران می‌توانست نیروی زمینی و نیروی هوایی به مراتب بزرگتری از آنچه در سال ۱۹۴۱ داشت، داشته باشد. حتی اگر قیمت‌های غلو شده سال ۱۹۴۱ را برای پیشرفته‌ترین تسلیحات آمریکایی در نظر بگیریم (یعنی ۷۰ هزار دلار برای یک هواپیمای جنگی، ۲۵ هزار دلار برای یک تانک، و ۵ هزار دلار برای یک کامیون)، ایران می‌توانست به طور بالقوه ۱۳۰۰ جنگنده - بمب‌افکن آمریکایی، یا بیش از ۳۵۰۰ تانک و یا ۱۸۰۰۰ کامیون، و یا هر ترکیب مناسبی از آنها را خریداری کند. با وجود این، در سال ۱۹۴۱ ایران عملاً ۲۴۵ هواپیمای جنگی، ۱۰۰ تانک، و حداکثر ۵۰۰ کامیون و تراکتور در اختیار داشت. علاوه بر این، مهمات ارتش فقط کفاف یک یا دو روز جنگ را می‌داد.

شواهد موجود حاکی از آن است حداقل ۱۳ میلیون لیره به حساب‌های بانکی رضا شاه سرازیر شده است. بدین ترتیب، درستی ادعای دکتر مصدق مبنی بر اینکه بخش عمده‌ای از درآمدهای نفتی ایران به حساب‌های بانکی رضا شاه در اروپا و آمریکا سرازیر شده بود، تأیید می‌شود. در ارتباط با  $6/3$  میلیون لیره ( $31/5$  میلیون دلاری) هم که ظاهراً به پروژه‌هایی نظیر ساخت بنادر، راه آهن و یا تعمیر و نگهداری راه آهن اختصاص یافته بود، می‌توان نسبتاً مطمئن بود که این پول برای تبدیل

درآمدهای املاک رضا شاه در داخل کشور به ارز و سپرده گذاری آنها در بانک‌های خارجی استفاده می‌شد.<sup>۱</sup> داده‌ها و تحلیل‌ها حکایت از آن دارد که حداقل ۲۰ میلیون لیره (۱۰۰ میلیون دلار)، یا دو سوم حق‌الامتيازهای نفت ایران در طول سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ به سرقت رفته و به حساب‌های بانکی رضا شاه سرازیر شد. چنانکه در فصل هفتم نشان داده‌ایم، این مطلب از سوی منابعی تأیید شد که هیچکس انتظارش را نداشت. برای درک بزرگی این مبلغ همین کافیسست که بدانیم سقف تضمین اعتبارات بانک واردات و صادرات ایالات متحده در سال ۱۹۴۰، مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار بود.

---

۱. تبدیل درآمدهای داخلی رضا شاه به ارز و سپرده‌گذاری آنها در بانک‌های خارجی در کتاب Mohammad Gholi Majd Resistance to the shah، صص ۳۶-۳۵، بحث شده است.





## فصل نهم

### تغییر مسیر درآمدهای نفتی ایران و حساب‌های بانکی خارجی رضاشاه

در تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۹۴۱، بخش امور خاور نزدیک وزارت خارجه آمریکا در واشنگتن نامه‌ای غیرعنادی از رابرت بی. ملاک\*، یکی از معاونان ایندیانا نشنال بانک در ایندیاناپولیس دریافت کرد (تصویر شماره ۹/۱). به پیوست تصویر دو امضاء نیز ارسال شده بود که بانک ایندیانا از وزارت امور خارجه خواسته بود تا صحت آنها را گواهی کند. در نامه فوق توضیحاتی نیز درباره کل ماجرا ارایه شده بود.


افسر ارشدی که در نامه به او اشاره شده بود سرهنگ صادق شیبانی، رئیس هیأت خریدهای نظامی ایران در اروپا بود. دفتر نمایندگی این هیأت که خرید اسلحه از طریق آن صورت می‌گرفت، کمیسیون خرید ارتش شاهنشاهی ایران نام داشت و در برن سوییس مستقر بود. این کمیسیون علاوه بر داشتن حساب بانکی در نشنال بانک سوییس، حساب‌های بانکی دیگری نیز در کشورهایی که ایران از آنها سلاح

---

\* Robert B. Malloch.

می‌خرید، داشت. یکی از این حساب‌ها نزد ایندیانا نشنال بانک در ایندیاناپولیس بود که دفتر مرکزی شرکت مارمون-هرینگتن نیز در آن قرار داشت. این شرکت تعدادی خودروهای زرهی و کامیون به ارتش فروخته بود. شیبانی در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۰ به دست یک افسر ایرانی در دفتر کارش به قتل رسید. طبق گزارش‌ها، ضارب پیش از آنکه خودکشی کند یک افسر دیگر را نیز مورد اصابت گلوله قرار داده بود. سی. ون اچ. انگرت، کاردار آمریکا در تهران، ماجرای این حادثه غم‌انگیز و پیامدهای عجیب و غریب آن را در گزارشی شرح داده است:

INCORPORATED IN INDIANA  
 FEDERAL RESERVE BANK MEMBER OF THE FEDERAL RESERVE SYSTEM

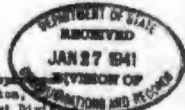


CAPITAL \$4,000,000 RESERVE \$1,000,000

## THE INDIANA NATIONAL BANK

OF INDIANAPOLIS January 23, 1941.

*ME 4041*



State Dept.  
Washington,  
Near East Bldg.

DEPARTMENT OF STATE  
 DIVISION OF RECORDS  
 JAN 25 1941  
 WASHINGTON DC  
 REAG BARBER AFFAIRS

*Jan 23 1941*  
*AWF/SC*  
*January 23, 1941*

*897-24/162*

*PS/AC*


*FILED*

Gentlemen:

Enclosed we are sending a photostatic copy of two signatures that have been certified to us by the Imperial Iranian Minister, and accredited to the United States.

About July 1, 1940, we received a transfer of funds from Bern, Switzerland, with instructions that an account was to be opened in the name of the Imperial Iranian Army, the purpose of the credit being to pay for war supplies purchased in this country for the Imperial Iranian Military Commission located in Bern, Switzerland. Shortly after the funds were transferred to us, the ranking officer of the Commission died and we never received further credentials for those succeeding him who could be authorized to draw against this account. We exchanged several letters and also cablegrams in reference to the matter. Recently the enclosed signatures were sent to us and we would like, if possible, to have them certified as correct through your Department.

Trusting this can be done, and appreciating your attention to the matter, we are,

Yours truly,  
  
 Vice-President

*771.24*

ایندیانا نشنال بانکِ ایندیانا پولیس      وزارت امور خارجه، واشنگتن  
بخش خاور نزدیک  
آقایان محترم

به پیوست تصویر دو امضاء ایفاد می‌گردد که به گواهی وزیر مختار  
شاهنشاهی ایران در ایالات متحده رسیده است.

در حدود ۱ ژوئیه ۱۹۴۰، حواله‌ای از برن سوییس به همراه این دستورالعمل  
به دستمان رسید که حسابی به نام ارتش شاهنشاهی ایران باز کنیم. هدف از  
گشایش این حساب پرداخت هزینه ملزومات جنگی بود که برای کمیسیون نظامی  
شاهنشاهی ایران واقع در برن سوییس از این کشور [ایالات متحده] خریداری  
می‌شد. کمی پس از حواله وجوه، افسر ارشد کمیسیون فوت کرد و ما دیگر  
معرفی‌نامه جدیدی برای جانشینان او که حق برداشت از این حساب داشته باشند،  
دریافت نکردیم. چندین نامه رد و بدل و تلگرام‌هایی نیز در همین ارتباط ارسال  
کردیم. اخیراً دو امضایی که به پیوست ایفاد شده است دریافت کرده‌ایم که  
خواهشمند است آن وزارتخانه در صورت امکان صحت آنها را گواهی کند.

به امید اجابت خواهش فوق، از توجه شما به مسئله سپاسگزاریم،

ارادتمند

آر. بی. ملاک، معاون

\* \* \*

تصویر شماره ۹/۱. نامه مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۴۱، از ایندیانا نشنال بانک به  
وزارت امور خارجه آمریکا در ارتباط با وجوه ارتش ایران و درخواست گواهی  
امضای دو شخصی که ظاهراً مجاز به برداشت وجوه از حساب هستند.

احتراماً به عرض می‌رساند که در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۰، سرهنگ  
صادق شیبانی، رئیس هیأت نظامی ایران در اروپا به دست یکی از  
زیردستانش به نام سروان [جمشید] فرزین در برن سوییس به قتل  
رسید. البته مطبوعات داخلی اجازه اشاره به این حادثه را نداشتند،  
ولی خبر قتل او به تازگی به بیرون درز کرده است. همه مقامات

دولتی از اشاره به این حادثه منع شده‌اند. تا آنجایی که شخصاً توانسته‌ام بفهمم این حادثه در دفتر کار سرهنگ شیبانی اتفاق افتاده است. سروان فرزین متهم به اختلاس بخشی از وجوه هیأت و از کار برکنار شده بود، ولی از بازگشت به ایران امتناع می‌کرد- زیرا در صورت بازگشت در یک دادگاه نظامی محاکمه می‌شد. او از شیبانی خواسته بود تا ابقایش کند. ولی وقتی تقاضایش رد شد، به ضرب گلوله کننل شیبانی را به قتل رساند و سرگرد خانلر، یکی دیگر از اعضای هیأت، را مجروح کرد. او سپس با شلیک گلوله خودکشی کرد. پیش‌بینی می‌شود که سرگرد خانلر سلامتی خود را بازیابد. از آنجایی که هم سرهنگ شیبانی و هم سروان فرزین از خانواده‌های سرشناس ایرانی بودند- فرزین پسر محمدعلی فرزین، رئیس بانک ملی ایران بود- مرگ فاجعه‌آمیز آنها موجب نگرانی و اضطراب محافل اجتماعی تهران شده است، به ویژه اینکه دوستان و بستگان دو افسر فوق از ترس اینکه مبادا موجب ناخشنودی مقامات کشور شوند جرئت عزاداری ندارند.\* سرهنگ شیبانی را مرد بسیار لایق و توانایی می‌دانستند، که علاوه بر اینکه سال‌ها ریاست هیأت خرید تسلیحات برای ارتش ایران را عهده‌دار بود، خدمت در پُست وابسته نظامی ایران در لندن، پاریس و برن را نیز در کارنامه‌اش داشت. همچنین شنیده‌ام که او چهار یا پنج سال پیش مدتی را برای خرید تجهیزات نظامی در آمریکا گذرانده بود، ولی در آرشیو سفارت هیچ سابقه‌ای از او پیدا نکردم.<sup>۱</sup>

متعاقب مرگ این دو افسر، چنان سکوتی درباره این حادثه به کشور تحمیل شد که گویی اصلاً چنین افسرانی وجود نداشته‌اند. پنهانکاری‌هایی که در ارتباط با این حادثه در کشور شد گوشه‌ای از

\* به جهت سانسور شدید قتل این دو تن هیچ انعکاسی نیز در مطبوعات آن زمان نداشته است.

۱. انگرت، «قتل سرهنگ شیبانی در برن. خودکشی سروان فرزین»، گزارش شماره ۱۸۸۷

(۱۲۶/۲۰، ۸۹۱)، مورخ ۵ اوت ۱۹۴۰.

واقعیت‌های زندگی را در دوران حکومت رضا شاه نشان می‌دهد. وزیرمختار ایران در واشنگتن که در نامه ایندیانا نشنال بانک به او اشاره شده بود محمد شایسته نام داشت که از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۴، یعنی یکی از طولانی‌ترین دوره‌های وزارت مختاری یک ایرانی در واشنگتن، در این پُست خدمت کرد. نام محمد شایسته یک بار دیگر در ارتباط با رویال بانکِ کانادا (که نباید با بانک مرکزی کانادا معروف به بانک کانادا اشتباه شود) مطرح شد. در تاریخ ۲ ژوئیه ۱۹۴۱، جورج تی. سامرلین\*، رئیس بخش تشریفات وزارت امور خارجه آمریکا، نامه‌ای غیرعادی (مورخ ۵ ژوئن) از شعبه رویال بانکِ کانادا در نیویورک دریافت کرد:

جناب آقای سامرلین عزیز

احتراماً خواهشمند است تصدیق بفرمایید که آقای محمد شایسته، بر اساس سوابق موجود در آن اداره، فرستاده فوق‌العاده و وزیر مختار ایران در واشنگتن است. شایان ذکر است که یکی از شعبه‌های این بانک در تورنتو در شرف انجام معامله‌ای با آقای شایسته است که اعتبار آن مستلزم امضای ایشان در مقام وزارت مختاری ایران خواهد بود، و بدیهی است که بانک ما در صدد حصول اطمینان از این امر است که وزارتخانه متبوع شما ایشان را نماینده رسمی آن کشور می‌شناسد. احتمالاً استوارنامه ایشان که به آن وزارتخانه محترم تسلیم شده است، اختیار نمایندگی کشورش در دومینیون کانادا را نیز به ایشان تفویض کرده است. بسیار سپاسگزار خواهیم شد که در این ارتباط نیز اطلاعاتی در اختیارمان قرار دهید. پیشاپیش از همکاری محبت‌آمیز شما سپاسگزاریم،

ارادتمند، ان. سی. الینگم، معاون شعبه<sup>۱</sup>

پاسخ سامرلین طبق روال عادی وزارتخانه و بسیار محافظه‌کارانه بود:

\* George T. Summerlin.

۱. نمایندگی رویال بانکِ کانادا به سامرلین (۷۰۱،۹۱۱۱/۷۲۱)، مورخ ۵ ژوئن ۱۹۴۱.

## جناب آقای الینگم عزیز

عطف به نامه استعلام مورخ ۵ ژوئن ۱۹۴۱ شما، جناب آقای محمد شایسته، که استوارنامه خویش را در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۹۴۰ تسلیم رئیس جمهور آمریکا کرده است، وزیرمختار رسمی ایران در ایالات متحده محسوب می‌شود. از آنجایی که استوارنامه تسلیمی ایشان به رئیس جمهور فقط برای این دولت اعتبار دارد، پیشنهاد می‌شود به منظور تأیید اعتبار نمایندگی ایشان برای کانادا با سفارت ایران به آدرس شماره ۲۳۱۵، خیابان ماساچوست، نورث‌وست، واشنگتن دی.سی. تماس حاصل نماید. با وجود این، گمان نمی‌کنیم که ایشان نماینده رسمی ایران در آن کشور [کانادا] نیز باشد.<sup>۱</sup>

البته سامرلین می‌توانست اضافه کند که ایران در اوت‌اوا نیز سفارت دارد، و بانک سلطنتی کانادا می‌تواند بجای سفارت ایران در واشنگتن از آن استعلام کند.

عدم خوشنودی آشکار وزارت امور خارجه آمریکا از دخالت در این نوع امور بانکی غیرعادی کاملاً از پاسخی که به ایندیانا نشنال بانک و رویال بانک کانادا داده، مشهود است. والاس موری در نامه‌ای که به آر. بی. ملاک، معاون بانک ایندیانا نشنال می‌نویسد، خاطر نشان می‌سازد:

اگرچه تصویر امضای وزیرمختار با امضای او در اسناد و مدارک رسمی موجود در وزارتخانه مطابقت دارد، برای وزارتخانه ممکن نیست که امضای کسی را از روی تصویر آن گواهی کند. بنابراین توصیه می‌شود که از وزیر مختار بخواهید تا اصل گواهی امضای دو شخص مزبور را به وزارت امور خارجه تسلیم نماید. آن وقت می‌توانیم امضای وزیرمختار را گواهی کنیم و سند مزبور را به او عودت دهیم تا آن را برای شما بفرستد، و یا اینکه در صورت تمایل وزیر مختار، سند فوق را مستقیماً برای شما بفرستیم. به هر حال،

۱. نامه سامرلین به رویال بانک کانادا (۷۰۱،۹۱۱۱/۷۲۱)، مورخ ۲ ژوئیه ۱۹۴۱.

وزارت نمی‌تواند صحت امضای دو شخصی را که نامشان در گواهی وزیر مختار آمده است تصدیق کند، هر چند در صورت گواهی شدن امضای وزیر مختار چنین امری برایتان ضرورتی نخواهد داشت.<sup>۱</sup>

ملاک بلافاصله پاسخ داد که بانکش دیگر تمایلی به پیگیری این مسئله ندارد:

جناب آقای موری عزیز

با تشکر از نامه مورخ ۳۱ ژانویه شما در پاسخ به نامه درخواست گواهی تصویر دو امضایی که در تاریخ ۲۳ ژانویه برایتان ارسال شده بود، و پاسخ‌تان مبنی بر اینکه قادر به گواهی امضاهای مزبور نیستید و توصیه‌تان مبنی بر تصدیق امضای وزیرمختار ایران، این بانک قصد پیگیری مسئله را ندارد و خواهشمند است تصویر امضاهای مزبور را مسترد فرمایید.<sup>۲</sup>

موری تصویر دو امضای مورد نظر را عودت داد، ولی این دو نفر که حالا اجازه انتقال پول از حساب بانکی ارتش شاهنشاهی ایران در بانک ایندیانا نشنال بانک را داشتند چه کسانی بودند؟ متأسفانه نام آنها در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا ذکر نشده است. کمی پس از این جریان، مبلغ هنگفتی از حساب ارتش ایران در ایندیانا نشنال بانک به نشنال بانک سوییس انتقال یافت.

### انتقال وجوه ارتش ایران

در تاریخ ۵ مه ۱۹۴۱، جورج ئی. رینولدز\*، مدیر دفتر واشنگتن شرکت مارمون-هرینگتن، به ملاقات والاس اس. موری رفت که قبلاً در تهران خدمت می‌کرد و حالا رییس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور

۱. نامه موری به ملاک، شماره (۸۹۱،۲۴/۱۶۲)، مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۴۱.

۲. نامه ملاک به موری، شماره (۸۹۱،۲۴/۱۶۴)، مورخ ۴ فوریه ۱۹۴۱.

\* George E. Reynolds.

خارجه آمریکا بود.

یادداشتی که از این ملاقات در آرشیو وزارت امور خارجه آمریکا وجود دارد حاوی اطلاعات زیر است:

شرکت مارمون-هرینگتن سال‌هاست که به سفارش دولت ایران تجهیزات نظامی تولید می‌کند و به این کشور می‌فروشد. دولت ایران به منظور پرداخت هزینه این تجهیزات، سپرده دلاری قابل ملاحظه‌ای نزد ایندیانا نشنال بانک در ایندیاناپولیس دارد. شرکت مارمون-هرینگتن هزینه محموله‌های نظامی‌اش را که به طور مرتب به مقصد ایران ارسال می‌شده از محل این سپرده تأمین می‌کرده است. امروز صبح، تلگرامی از طرف کمیسیون خرید ایران در برن سوییس به دست ایندیانا نشنال بانک رسید که در آن خواسته شده بود کلیه وجوه سپرده در این کشور را به سوییس حواله کند. می‌گویند در حال حاضر مبلغ چنین سپرده‌هایی به چند صد هزار دلار می‌رسد. آقای رینولدز می‌گوید که یقیناً این اقدام کمیسیون خرید ایران نتیجه مستقیم گزارش خبرگزاری یونایتدپرس است که روز شنبه از رادیو پخش شد. بر اساس این گزارش، وزیر امور خارجه، هال، فاش ساخت که دولت ایالات متحده در حال بررسی طرح مسدود ساختن سپرده‌های متعلق به همه کشورهای خارجی در آمریکا است. البته هنوز تصمیمی در این ارتباط اتخاذ نشده است. هال گفت که بجای بررسی پیشنهاد مسدود ساختن دارایی کشورهای محور، طرح مسدود کردن وجوه متعلق به همه کشورها مدنظر قرار گرفته است. البته مسدود شدن پول‌ها لزوماً به معنای جلوگیری از مصرف آن نیست، بلکه استفاده از آنها را تابع مجوزهای خاصی می‌کند که برای صدورشان متقاضیان باید دلایل خود را برای استفاده از آن اعلام کنند. آقای رینولدز ابراز داشت که این اقدام مسلماً به ضرر شرکت مارمون-هرینگتن خواهد بود و از وزارت امور خارجه خواست تا اگر توصیه‌ای در این شرایط دارد



### از شرکت دریغ نکند.<sup>۱</sup>

در واکنش به همین ملاقات بود که وزارت امور خارجه از وزارت خزانه‌داری خواست تا بررسی کند که آیا دولت ایران سپرده‌هایش را از ایالات متحده بیرون کشیده است یا خیر. وزارت خزانه‌داری نیز پاسخ داد که ایرانی‌ها نه فقط سپرده‌هایشان را بیرون نکشیده‌اند، بلکه با انتقال طلا از کانادا به بانک اروینگ تراست در نیویورک دارایی‌هایشان را افزایش نیز داده‌اند. به لطف مداخلات اف.بی.آی و تحقیقات محرمانه‌ای که این اداره درباره سپرده‌های خارجی در ایالات متحده بعد از سال ۱۹۳۸ انجام داد، می‌توانیم با کنار هم گذاشتن قطعات پازل تصویر کاملی از چگونگی انحراف درآمدهای نفتی ایران به بهانه خرید سلاح به دست آوریم. علاوه بر این، متوجه خواهیم شد که سپرده‌های دولت ایران در ایندیانا نشنال بانک به مصرف خرید ملزومات نظامی نرسید. بلکه سپرده‌های ایران در این بانک به حساب کمیسیون ارتش شاهنشاهی ایران نزد نشنال بانک سویس در نشنال سیتی بانک نیویورک انتقال یافت. پس از آن دیگر اثری از آن پول پیدا نشد، زیرا وجوه فوق هیچگاه به حساب کمیسیون ارتش ایران در سویس، یعنی جایی که قرار بود حواله شود، انتقال نیافت.

مسائل مربوط به سپرده‌های ایران در ایندیانا نشنال بانک بقدری توجه اف.بی.آی. را به خود جلب کرد که اداره مزبور نهایتاً دست به تحقیقات وسیعی در این ارتباط زد. در تاریخ ۵ ژوئیه ۱۹۴۱، رییس اف.بی.آی.، جی. ادگار هوور\*، از طریق یک پیک ویژه نامه محرمانه‌ای برای آدلف ای. برل پسر\*\*، دستیار وزارت امور خارجه، فرستاد و در آن از انتقال بیش از یک میلیون دلار از ایندیانا نشنال بانک به حساب کمیسیون ارتش شاهنشاهی ایران در زوریخ خبر داد (تصویر ۹/۲).

۱. وزارت امور خارجه، یادداشت شماره (۸۹۱،۲۴/۱۶۸)، مورخ ۵ مه ۱۹۴۱.

\* J. Edgar Hoover.

\*\* Adolf A. Berle Jr.

واضح است که ردیف کردن عامدانه چندین بانک (ایندیانا نشنال بانک، نشنال بانک سوییس، بانک کانادا، رویال بانک کانادا، و نشنال سیتی بانک نیویورک، و صد البته بانک اروینگ تراست) با رویه‌های معمول بانکی در ارتباط با وجوه دولتی و بانک ملی [ایران] مطابقت نداشت.

این ردیف کردن‌ها بیشتر به قصد تسهیل ناپدید کردن پول‌ها به همان شیوه‌ای بود که محموله‌های طلا ناپدید می‌شد. علاوه بر این، چنانکه در فصل بعد شرح داده‌ام، شعبه‌های بانک‌های سوییس در نیویورک (از جمله نشنال بانک سوییس) نقشی بسیار اساسی در پولشویی و انتقال وجوه ایران به سوییس و خارج از آن ایفا کردند.

در این مورد خاص، می‌دانیم که نه فقط ۱/۱۳ میلیون دلار پول ایران هرگز صرف خرید ملزومات نظامی نشد، بلکه این پول هرگز به حساب کمیسون خرید ارتش شاهنشاهی ایران در برن نیز برنگشت. جی. جی. راینستاین\*، در یکی از یادداشت‌های موجود در آرشیو وزارت امور خارجه آمریکا، نوشته است: «آقای فاکس امروز به من تلفن کرد و اطلاع داد که نشنال بانک سوییس اخیراً مبلغ ۵۰۸ هزار دلار به حساب بانک ملی [ایران] به بانک نیویورک حواله کرده است. این حواله تحت مجوزهای کلی سوییس صورت گرفته است. وزارت خزانه‌داری گمان می‌کند که شاید این اطلاعات برای وزارت امور خارجه جالب توجه باشد.»<sup>۱</sup> یک نسخه از این یادداشت را برای سفارت آمریکا در تهران فرستادند، و به کاردار آمریکا اطلاع دادند که «مجازید، به صلاحدید مقام مسئول، اطلاعات فوق را جهت اطلاع و یا اظهار نظر به سمع دکتر میلیسپو برسانید.»<sup>۲</sup>

به دنبال سقوط رضا شاه، دکتر ای. سی. میلیسپو یک بار دیگر هم در

\* J. J. Reinstein.

۱. راینستاین، یادداشت گفتگوها، شماره (۸۹۱،۵۱/۵۹۵)، مورخ ۹ دسامبر ۱۹۴۳.

۲. وزارت امور خارجه، دستورالعمل شماره ۳۰۴، مورخ ۲۸ دسامبر ۱۹۴۳.

ژانویه ۱۹۴۳ به ریاست کل مالیه ایران منصوب شد.

میلسپو این بار نیز، همچون دوره ریاستش در سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷، اطلاعات ارزشمندی برای مورخان و آیندگان از خود به یادگار گذاشت. پاسخ میلسپو در ارتباط با حواله‌ای که به بانک نیویورک صورت گرفته بود در یکی از گزارش‌های ریچارد فورد آمده است (تصویر ۹/۳).

متأسفانه از ۹۲ میلیون دلاری که به خرید سلاح اختصاص یافته بود، فقط ۵۰۸ هزار دلار آن باقی مانده بود، و اثری از مابقی پول وجود نداشت. علاوه بر این، کاملاً واضح است که نشنال بانک سوییس در انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران و غارت آن [با رضا شاه] همدست بوده است.

از تحلیل‌های فصل پیش می‌توان نتیجه گرفت که از مبلغ ۱۸/۴۱۲/۰۰۰ لیره‌ای که به خرید تسلیحات از خارج اختصاص یافته بود، حداکثر مبلغ ۴/۵ میلیون لیره واقعاً صرف خرید سلاح شده، و ۱۴ میلیون لیره (۷۰ میلیون دلار) باقیمانده ظاهراً، همان طور که مصدق مدعی بود، به حساب‌های بانکی رضا شاه در اروپا و آمریکا سرزیر شده بود. چنانکه قبلاً شرح دادیم، در سال‌های ۱۹۳۹، ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱، هر ساله مبلغ ۲ میلیون لیره برای خرید سلاح کنار گذاشته می‌شد.

JOHN EDGAR HOOVER  
DIRECTOR

**Federal Bureau of Investigation  
United States Department of Justice  
Washington, D. C.**

BY SPECIAL MESSENGER  
July 9, 1941

PERSONAL AND CONFIDENTIAL

MR. BERLE

RECORDED IN  
JUL 7 - 1941  
MR. BERLE  
JUL 18 1941  
DEPARTMENT OF STATE

OFFICE OF THE ADJUTANT GENERAL  
INTERNATIONAL FORENSIC AFFAIRS  
JUL - 9 1941  
DEPARTMENT OF STATE

891,24/167

Dear Mr. Berle:

From a confidential source it was ascertained that on May 7, 1941, a credit of \$1,130,067.90 was made to the account of the Swiss National Bank, Zurich, Switzerland, at the National City Bank of New York, for the account of the Imperial Iranian Army Commission. This deposit emanated from the Indiana National Bank, Indianapolis, Indiana, and appears to have been made by the order of the Imperial Iranian Military Purchasing Commission.

You will be furnished with any additional information which is developed in connection with this transaction.

Sincerely yours,

J. Edgar Hoover

871 24

DEPARTMENT OF STATE  
JUL 11 1941  
DIVISION OF COMMERCIAL AFFAIRS  
Department of State

DIVISION OF COMMERCIAL AFFAIRS  
JUL 18 1941

DIVISION OF COMMERCIAL AFFAIRS  
JUL 21 1941

PS/ MUL  
RECORDED

DIV OF FOREIGN ACTIVITY INTELLIGENCE  
JUL 7 1941  
DEPARTMENT OF STATE

اداره آگاهی فدرال (اف.بی.آی.) وزارت دادگستری ایالات متحده آمریکا  
 واشنگتن دی.سی.  
 جناب آقای آدلف ای. برل پسر شخصی و محرمانه، ارسال با پیک ویژه  
 دستیار وزارت امور خارجه آمریکا، واشنگتن دی.سی.  
 جناب آقای برل  
 یک منبع محرمانه تأیید کرده است که در تاریخ ۷ مه ۱۹۴۱ مبلغ

در نشنال سیتی بانک نیویورک در وجه کمیسیون ارتش شاهنشاهی ایران واریز شده است. این سپرده از ایندیانا نشنال بانک واقع در ایندیاناپولیس، ایالت ایندیانا، و ظاهراً به دستور کمیسیون خریدهای نظامی شاهنشاهی ایران به حساب فوق انتقال یافته است.

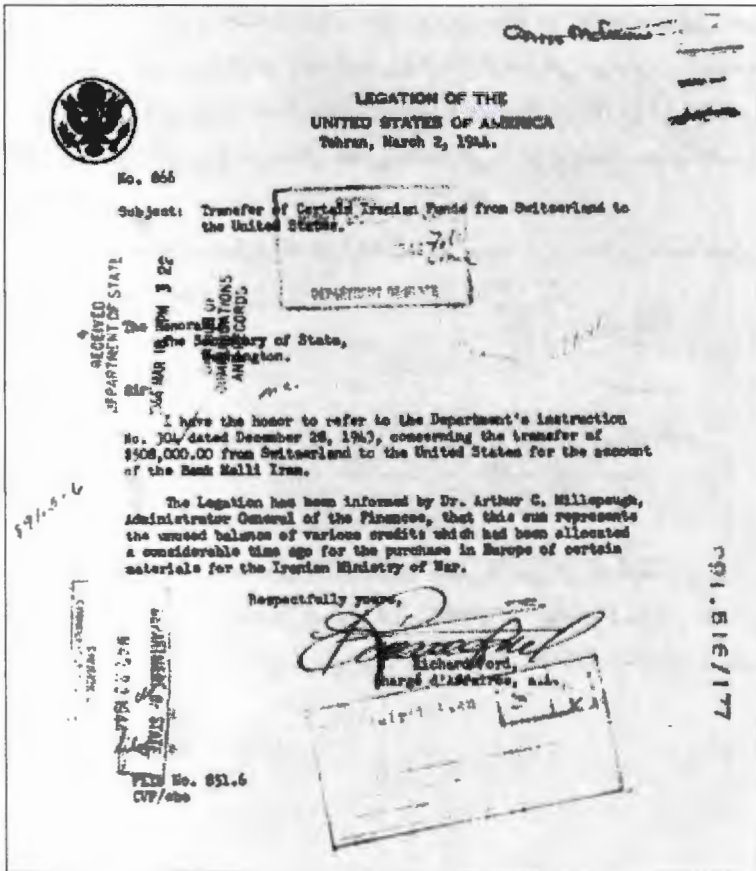
هر گونه اطلاعات دیگری که در ارتباط با این مسئله به دست آید به طور مقتضی در اختیار حضرتعالی قرار خواهد گرفت.

ارادتمند

جی. ئی. هوور

\* \* \*

تصویر شماره ۹/۲. نامه جی. ادگار هوور، رئیس اف.بی.آی. به آدلف ای. برل، دستیار وزارت امور خارجه، مورخ ۵ ژوئیه ۱۹۴۱، حاوی گزارش انتقال ۱/۱۳۰/۰۶۷/۹۰ دلار از حساب ارتش ایران در ایندیانا نشنال بانک به نشنال بانک سویس.



سفارت ایالات متحده آمریکا

تهران، ۲ مارس ۱۹۴۴

موضوع: انتقال برخی وجوه متعلق به ایران از سویس به ایالات متحده  
احتراماً عطف به دستورالعمل شماره ۳۰۴ مورخ ۲۸ دسامبر ۱۹۴۳ در ارتباط با  
انتقال مبلغ ۵۰۸/۰۰۰ دلار از سویس به ایالات متحده در وجه بانک ملی ایران.  
دکتر آرتور سی. میلسپو، رییس کل مالیه، به سفارت اطلاع داده‌اند که این  
مبلغ باقیمانده اعتبارات مختلفی است که مدت‌ها پیش به منظور خرید برخی

مایحتاج وزارت جنگ ایران از اروپا اختصاص یافته بود.

با احترام

ریچارد فورد، کاردار موقت

\* \* \*

تصویر ۹/۳. گزارش ریچارد فورد، مورخ ۲ مارس ۱۹۴۴ که موجودی مصرف نشده حساب کمیسیون خریدهای نظامی ایران در سویس را در اواخر دوران حکومت رضا شاه در سال ۱۹۴۱ نشان می‌دهد.

با وجود این، پس از شروع جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹، امکان خرید سلاح از چهار کشور اصلی اروپایی درگیر جنگ - یعنی انگلیس، فرانسه، آلمان و ایتالیا - وجود نداشت. چکسلواکی نیز که قبلاً صدها تانک به ایران فروخته بود، در سال ۱۹۳۸ به اشغال آلمان درآمده بود. علاوه بر این، چنانکه اسناد وزارت امور خارجه آمریکا نشان می‌دهد، دولت آمریکا کلیه درخواست‌هایی را که ایران بعد از سال ۱۹۳۹ برای خرید سلاح از ایالات متحده ارائه داد، رد کرده بود. کمیسیون کنترل صادرات آمریکا حتی تقاضای خرید ورق حلبی برای کارخانه کنسرو سازی رضا شاه را نیز بلافاصله رد کرد. آمریکا دلایل متعددی برای رد تقاضاهای ایران داشت که از آن جمله درخواست انگلیس برای نفروختن سلاح به رضا شاه بعد از سال ۱۹۳۹، و همچنین نیاز مبرم خود ایالات متحده و انگلیس به ملزومات جنگی و سلاح به دلیل بروز جنگ بود.

انحراف مسیر وجوه متعلق به ارتش ایران به بانک‌های سویس که در بالا به آن اشاره شد بخشی از طرح کلی غارت درآمدهای نفتی ایران، به ویژه در سال‌های پایانی حکومت رضا شاه بود. طبق قرارداد اصلاحی اوت ۱۹۴۰ بین شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت ایران، مبلغ حق‌الامتیاز نفت ایران برای همان سال ۴ میلیون لیره بود، علاوه بر اینکه

شرکت باید ۱/۵ میلیون اضافی نیز بابت سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ به ایران می‌پرداخت. به عبارت دیگر، مبلغ ۵/۵ میلیون لیره (۲۷/۵ میلیون دلار) تنها در سال ۱۹۴۰ به صندوق ذخیره مملکتی در لندن واریز شده بود. با وجود این، در ماه سپتامبر ۱۹۴۱، درست بعد از سقوط رضا شاه، موجودی ذخیره مملکتی فقط ۱/۹ میلیون لیره بود، که ۶۰۰ هزار لیره آن نیز بدهکاری بود، و بدین ترتیب فقط ۱/۳ میلیون لیره باقی می‌ماند.

با توجه به اینکه شرکت نفت انگلیس و ایران پس از به اصطلاح اصلاح قرارداد امتیاز مبلغ ۵/۵ میلیون لیره به ایران پرداخت کرد، چه بلایی بر سر ۳/۶ میلیون لیره باقی‌مانده آمد؟ می‌دانیم که این پول صرف واردات کالا به کشور نشد. علاوه بر این، چنانکه در ادامه خواهیم دید، صادرات کالا از آمریکا به ایران به دلایل مختلف ممنوع بود. چند قلم کالایی هم که ایران قصد داشت از آمریکا خریداری کند موجود نبود، و عملاً همه درخواست‌های ایران برای صدور مجوز واردات کالا از آمریکا رد شده بود.

### محموله‌های طلای نیویورک

علاوه بر این، اسناد و مدارک حکایت از آن دارد که قسمتی از درآمدهای نفتی ایران تبدیل به طلا و در بانک‌های نیویورک سپرده‌گذاری شد، و پس از آن دیگر کسی اثری از آنها نیافت. چنانکه در بالا اشاره شد به موجب قرارداد اصلاحی اوت ۱۹۴۰، دولت بریتانیا موافقت کرد که سالیانه تا مبلغ ۳ میلیون لیره از درآمدهای نفتی را با احتساب نرخ رسمی ارز به دلار یا طلا تبدیل کند. مدارک نشان می‌دهد که به محض امضای قرارداد، لندن به بانک کانادا دستور داد که طلاهای درخواستی ایران را در اختیار آن دولت قرار دهد، و بدین ترتیب ارسال محموله‌های طلا از کانادا به حساب بانک ملی ایران در بانک اروینگ تراست نیویورک شروع شد. اطلاعات مربوط به محموله‌های طلا از کانادا به بانک اروینگ تراست نیویورک در یادداشت گفتگویی که در



تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۴۰ بین ال. دبلیو. نوک، رئیس بانک فدرال رزرو نیویورک، و تاورز، رئیس بانک کانادا (بانک مرکزی کانادا) انجام شد، آمده است:

تاورز، رئیس بانک کانادا، امروز بعد از ظهر ساعت ۴:۲۰ تماس گرفت. او گفت اطلاعاتی درباره دو معامله‌ای که اخیراً از طریق بانک آنها صورت گرفته است، دارد که شاید برایمان جالب باشد: (۱) محموله طلا در حدود ۱۱۵ هزار اونس [۲/۰۲۲/۰۰۰ دلار] از آتاوا به بانک اروینگ تراست در وجه بانک ملی ایران، و (۲) پرداخت ۶۴۳ هزار دلار و خرده‌ای به بانک کمیکال نشنال بانک در وجه بانک مرکزی بولیوی. در هر دو مورد، دستور از لندن رسیده بود که متعاقب امضای چند قرارداد پرداخت از سوی دولت بریتانیا این مقدار طلا و پول را به ترتیب در وجه بانک ملی ایران و بانک مرکزی بولیوی واریز کنیم، که پس از آن به دستور مقامات ذیصلاح، طلای مزبور به بانک اروینگ تراست و مبالغ پول هم به نشنال کمیکال بانک انتقال یافت.<sup>۱</sup>

با توجه به اینکه دستورهای فوق از لندن رسیده بود، و همچنین گزارش انگرت، کاملاً واضح است که طلای فوق بخشی از درآمد صادرات نفت ایران بوده است. شایان ذکر است که طلای مزبور نزد بانک اروینگ تراست سپرده‌گذاری شده بود و نه بانک فدرال رزرو نیویورک، که ذخایر طلای ایران اصولاً باید در آن نگهداری می‌شد. علاوه بر این، با توجه به تاریخ تماس تلفنی تاورز معلوم می‌شود که ارسال محموله‌های طلا از کانادا به نیویورک تقریباً بلافاصله بعد از امضای قرارداد اصلاحی بین دولت ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران شروع شده بود. همچنین واضح است که ارسال محموله‌های طلا ادامه داشت. یکی از یادداشت‌های وزارت خزانه‌داری آمریکا که برای وزارت

۱. نوک، یادداشت مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۴۰.

امور خارجه این کشور ارسال شده بود شاهدهی بر این مدعاست. در اوایل سال ۱۹۴۱، شایع شد که ایالات متحده قصد دارد سپرده‌های متعلق به تمامی کشورهای خارجی را مسدود کند. این مسئله موجب نگرانی عده‌ای شده بود که مبادا ایران سپرده‌های خود را در بانک‌های آمریکا به سویس منتقل کند. این امر در وزارت امور خارجه و وزارت خزانه‌داری آمریکا مورد بحث قرار گرفته و نتایج آن در یادداشتی که یکی از مقامات وزارت خزانه‌داری برای موری در وزارت امور خارجه فرستاده است، ذکر شده است:

این مسئله را با آقای لیوسی در بخش اقتصادی در میان گذاشتم و ایشان ابراز داشتند که هنوز معلوم نیست آیا طرحی برای مسدود کردن کلیه سپرده‌های خارجی عملی خواهد شد یا خیر، به همین دلیل فعلاً نمی‌توان نظری در اینباره داد. از نظر او چون هنوز نمی‌توان هیچ تضمینی به آقای رینولدز و ایرانی‌ها داد، هیچ کاری از دست ما بر نمی‌آید. آقای لیوسی با آقای کوچرن در وزارت خزانه‌داری تماس گرفت و اطمینان یافت که ایرانی‌ها هنوز مقادیر چندانی قابل ملاحظه‌ای از سپرده‌های خود را که از قرار معلوم برای پرداخت هزینه سفارش‌هایشان در بانک اروینگ تراست نگهداری می‌کنند، بیرون نکشیده‌اند. از طرف دیگر، ایرانی‌ها حتی با ارسال طلا از کانادا دارایی‌هایشان را در آمریکا تقویت نیز کرده‌اند.<sup>۱</sup>

معلوم است که پس از انتقال طلاها به آمریکا دیگر هیچ اثری از آنها پیدا نشد. در سال ۱۹۴۳، میلسپو پیشنهاد کرد که برای مقابله با تورم قدری طلا به مردم فروخته شود. هدف از این اقدام کاهش نقدینگی ناشی از جنگ در اقتصاد ایران بود. اگر پول نقدی که در دست مردم بود به طلا تبدیل می‌شد و نه کالا، فشارهای تورمی قدری تسکین می‌یافت. این پیشنهاد مورد موافقت دولت آمریکا قرار گرفت و بین وزارت

۱. «دبلیو. ال. پی.» به موری، مورخ ۷ مه ۱۹۴۱.

خزانه‌داری آمریکا و بانک ملی ایران توافق شد که مقداری طلا از ایالات متحده به ایران حمل شود.

بین سال‌های ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ چندین محموله طلا با هواپیما از نیویورک به ایران ارسال شد. با وجود این، در سال ۱۹۴۳، برغم ارسال محموله‌های طلایی که در یادداشت وزارت امور خارجه و تاورز، رییس بانک کانادا به آن اشاره شده است، بانک ملی ایران هیچ طلایی در ایالات متحده نداشت. طبق اسناد وزارت خزانه‌داری، ایران مجبور شد طلای مورد نظر را از وزارت خزانه‌داری آمریکا بخرد و هزینه آن را به دلار پرداخت نماید. وزارتخانه فوق خود را برای فروش حداکثر ۸ میلیون دلار طلا به بانک ملی ایران آماده کرده بود.<sup>۱</sup>

### حساب‌های بانکی رضا شاه در کشورهای خارجی

آرشیو وزارت امور خارجه آمریکا شواهد مستندی از ثروت رضا شاه در بانک‌های خارجی به دست می‌دهد. بر اساس این سوابق می‌دانیم که سپرده‌های بانکی رضا شاه در لندن متجاوز از ۲۰ میلیون لیره (۱۰۰ میلیون دلار) بود که احتمالاً رقم واقعی آن ۲۵ میلیون لیره (۱۲۵ میلیون دلار) بوده است. آمار مربوط به دارایی‌های خارجی در ایالات متحده در سال ۱۹۴۱ نشان می‌دهد که دارایی‌های رضا شاه در این کشور به هنگام برکناری‌اش حداقل ۱۸/۵ میلیون دلار بود.

از گزارش دیپلمات‌های آمریکایی در سوییس نیز می‌توان نتیجه گرفت که موجودی حساب‌های رضا شاه نزد بانک‌های سویسی نیز بسیار قابل ملاحظه بوده است. علاوه بر این، در سال ۱۹۴۱، شاه نزدیک به ۵۰ میلیون دلار سپرده نیز نزد بانک‌های ایرانی داشت. بنابراین، شاه حداقل ثروتی بالغ بر ۲۰۰ میلیون دلار در بانک‌های لندن، نیویورک، سوییس، تهران و تورنتو برای خودش انباشته بود. این پول به نرخ امروز

۱. وزارت خزانه‌داری، یادداشت شماره (۸۹۱،۵۱/۵۵۶)، مورخ ۳ مارس ۱۹۴۳.

حداقل ۷ میلیارد دلار ارزش داشت، البته جدای از سهام و اوراق قرضه‌اش در آمریکا و اروپا، املاک و سیعش، زمین‌های کشاورزی، بنگاه‌های صنعتی و بازرگانی، و صد البته عالی‌ترین بخش از جواهرات سلطنتی باستانی ایران [که به سرقت برده بود]. این دزدی، چه با معیارهای نسبی و چه مطلق، از بزرگترین دزدی‌هایی است که یک نفر در طول تاریخ انجام داده است. این مسئله همچنین نشان می‌دهد که غارت ثروت یک ملت، سپس حفظ و انتقال آن به نسل بعد چقدر ساده است.

در زمان برکناری و فرار رضا شاه در سپتامبر ۱۹۴۱، حدس و گمان‌های بی‌پایانی درباره مبالغ هنگفتی که از قرار معلوم شاه مملکت در بانک‌های خارجی انباشته بود، وجود داشت. دریفوس، وزیر مختار آمریکا در تهران، سردرگمی و فریبکاری درباره این مسئله را اینگونه توصیف می‌کند:

حدس و گمان و اخبار کذب درباره سپرده‌های خارجی شاه سابق تمامی ندارد، و برخی می‌گویند که این سپرده‌ها سر به صدها میلیون دلار می‌گذارد. حرف‌ها و حدیث‌هایی که درباره این سپرده‌های خارجی بر سر زبان‌هاست دقیقاً شبیه همان گیجی و سردرگمی محافل دولتی است، زیرا مقامات هم چیز زیادی نمی‌دانند و کارشان حدس و گمان است. سخنگویان و نویسندگان یک روز می‌گویند که اقداماتی برای ضبط این سپرده‌ها صورت گرفته و روز بعد می‌گویند که بر اساس تحقیقات اصلاً چنین سپرده‌هایی وجود ندارد، و روز بعد از آن دوباره همان حرف‌های اول‌شان را تکرار می‌کنند و یا حرف‌های دیگری می‌زنند. حقیقت امر این است که تا بحال هیچ مدرکی دال بر وجود هیچ سپرده‌ای در بانک‌های خارجی و یا مالکیت املاک و اموال و یا اشیاء قیمتی در کشورهای دیگر ارایه نشده است. رئیس‌الوزراء در تاریخ ۲۸ سپتامبر به مجلس اطلاع داد که به منظور تسکین نگرانی مردم از این بابست، دولت سندی

محضری به امضاء شاه سابق رسانده است که به موجب آن اگر پولی در بانک‌های خارجی داشته باشد همراه با بقیه اموالش به شاه [کنونی] انتقال یابد. ...

شایان ذکر است که تا بحال هیچ حرفی درباره انتقال سهام و اوراق قرضه‌ای که شاید شاه سابق در کشورهای خارجی داشته باشد زده نشده است.<sup>۱</sup>

دولت‌های انگلیس و ایران، به ویژه محمدعلی فروغی، رفیق شفیق رضا شاه، در پنهان ساختن حساب‌های خارجی او نقش بسزایی داشتند. انگلیسی‌ها که همدست رضا شاه بودند، منافع گسترده‌ای در پنهان ساختن بزرگی این غارت عظیم داشتند. همینطور، فروغی در فساد با رضا شاه همدست بود و از رشوه‌ها و پیشکش‌ها سهم می‌برد.

ایرانی‌هایی که در انتقال پول به بانک‌های خارجی به رضا شاه کمک کرده بودند و اطلاعی از این موضوع داشتند، همگی در ایران و در پُست‌های عالی‌شان باقی ماندند. همه رؤسای سابق بانک ملی و رؤسای کمیسیون اسعار خارجی وزارت مالیه نیز در ایران بودند، و اکثر آنها همچنان در مناصب عالی به خدمت ادامه دادند. دو تن از وزرای کابینه فروغی، یعنی عباسقلی گلشائیان و یدالله عضدی، قبلاً ریاست کمیسیون اسعار خارجی را بر عهده داشتند. دو شخص دیگر هم که از سال ۱۹۳۳ سال‌ها رئیس بانک ملی ایران بودند- یعنی ژنرال رضا قلی امیر خسروی و محمدعلی فرزین- نیز در ایران ماندند.

چنانکه در زیر اشاره خواهد شد، همین امیرخسروی مأمور ابلاغ دستورالعمل رضاشاه برای انتقال وجوه از بانک میدلند، که درآمدهای نفتی ایران در آن نگهداری می‌شد، به حساب‌های شخصی‌اش در بانک وست‌مینستر بود. این اشخاص حتماً از حساب‌های خارجی رضاشاه خبر داشتند. ولی همه آنها سکوت اختیار کردند، زیرا واضح بود که با

۱. دریفوس، گزارش شماره ۱۳۱ (۱۸۴۵/۰۰/۱۸۹۱)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱.

پادشاهی پسر رضا شاه چنین کاری ارزشش را داشت.<sup>۱</sup>

### حساب بانکی رضا شاه در لندن

در سال ۱۹۳۱، چارلز سی. هنارت، وزیرمختار آمریکا در تهران، گزارش داد که رضا شاه شخصاً بیش از یک میلیون پوند در لندن به حساب خود واریز کرده است. بر اساس تعدادی از اسناد بانکی که پهلوی‌ها به هنگام فرار دسته جمعی‌شان از ایران در سال ۱۹۷۸ از خود باقی گذاشتند معلوم می‌شود که اظهارات نیشدار هنارت درباره حساب‌های بانکی رضا شاه در لندن از روی حدس و گمان نبوده است. آنچه هنارت نمی‌دانست این بود که رضا شاه حساب‌های دلاری متعددی در لندن، ژنو و برلین دارد. اسناد باقیمانده حاکی از انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران به حساب‌های شخصی رضا شاه است.<sup>۲</sup>

سرهنگ رضاقلی امیرخسروی، مدیرکل بانک پهلوی، در تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۳۱ طی نامه‌ای محرمانه به دکتر کورت لیندن‌بلات، رئیس بانک ملی ایران نوشت: «عالیجناب، بنا به دستور اعلیحضرت، خواهشمند است

۱. اسناد وزارت امور خارجه آمریکا که از طبقه‌بندی خارج شده‌اند نشان می‌دهند که اشخاصی نظیر امیرخسروی و عضدی پس از برکناری رضا شاه مبالغ هنگفتی پول در نیویورک دریافت کردند. در دو مورد که اسناد آن موجود است، چکی به مبلغ ۱۰۲۶۶۰ دلار، قابل وصول از حساب بانک ملی در بانک اروینگ تراست نیویورک، در وجه امیر خسروی کشیده شده است، و این مبلغ در تاریخ ۹ مه ۱۹۴۳ به «جناب آقای ژنرال رضا امیرخسروی» پرداخت شده است. ریچارد فورد، کاردار موقت آمریکا در تهران، گزارش محرمانه شماره ۱۰۴۴ (۲۷۴۴-۸۹۱،۵۱/۷)، مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۴۴؛ تلگرام محرمانه وزارت امور خارجه آمریکا، شماره ۳۵ (۲۷۴۴-۸۹۱،۵۱/۱۰)، مورخ ۶ نوامبر ۱۹۴۴.

روزنامه‌ها از انتصاب یدالله عضدی به سفارت ایران در برزیل در سال ۱۹۴۳ شدیداً انتقاد کردند. فورد در گزارشی محرمانه می‌نویسد که «در تاریخ ۷ سپتامبر ۱۹۴۳، بانک ملی مبلغ ۱۱۷/۷۸۰ دلار را در وجه عضدی به نیویورک حواله کرده بود.» البته تصادفی نبود که رؤسای سابق کمیسیون اسعار خارجی و بانک ملی در دوران حکومت رضا شاه حالا چک‌هایی به مبالغ بالاتر از ۱۰۰ هزار دلار که در نیویورک قابل پرداخت بود، دریافت می‌کردند. فورد، گزارش شماره ۱۰۴۳ (۲۶۴۴-۷۰۱،۹۱۳۲/۷)، مورخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۴.

۲. مکاتبات بانکی در «مدیران آلمانی بانک ملی»، فراستی، آورده شده است.

با ارسال دستورالعمل تلگرافی به بانک میدلند در لندن دستور واریز ۱۵۰ هزار دلار به حساب اعلیحضرت نزد بانک وست‌مینستر را صادر و مراتب را با تلگراف تأیید فرماید. با احترام فراوان آقای رئیس، مدیر کل، سرهنگ امیرخسروی،<sup>۱</sup> لیندن‌بلات در پاسخ نوشت: «عالیجناب، عطف به دستورالعمل شماره ۵۱۷۰ مورخ ۱۷ اوت حضرتعالی، احتراماً به عرض می‌رساند که روز گذشته به محض دریافت نامه شما، دستورالعمل تلگرافی برای واریز ۱۵۰ هزار دلار به حساب اعلیحضرت در بانک وست‌مینستر با مسئولیت محدود در لندن به بانک میدلند با مسئولیت محدود در لندن ارسال شد. بانک وست‌مینستر دستورالعمل تلگرافی ما را دریافت کرده و شما را از رسید پول مطلع خواهد ساخت. با احترام و سپاس فراوان عالیجناب، دکتر لیندن‌بلات، بانک ملی ایران»<sup>۲</sup>

در تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۳۱، بانک وست‌مینستر واریز ۱۵۰ هزار دلار را تأیید کرد. البته انتقال پول در حواله‌های ۱۵۰ هزار دلاری به حساب‌های رضا شاه متوقف نشد. مثلاً، در تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۳۲، بانک وست‌مینستر واریز ۱۵۰ هزار دلار دیگر را به حساب اعلیحضرت تأیید کرد. در سال ۱۹۳۱، علاوه بر ۱۵۰ هزار دلاری که به حساب بانکی‌اش در لندن واریز شد، ۱۵۰ هزار دلار نیز در وجه او به یونیون بانک سوییس و رایش کردیت گزلسافت برلین پرداخت شد.

البته اهمیت نامه‌نگاری بالا به مبلغ جابجا شده نیست. با معیارهای رضا شاه، ۱۵۰ هزار دلار مبلغ بسیار ناچیزی بود، که فقط کسری از حواله‌های ماهیانه ارسالی از نیویورک به سوییس را تشکیل می‌داد. مطلب مهم اینجاست که درآمدهای نفتی ایران از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران به ذخیره مملکتی در لندن واریز می‌شد. این ذخیره در ابتدا نزد شعبه لندن بانک شاهنشاهی ایران نگهداری می‌شد، ولی بعد از

۱. نامه امیرخسروی به لیندن‌بلات، مورخ ۱۷ اوت ۱۹۳۱.

۲. نامه لیندن‌بلات به امیرخسروی، مورخ ۱۸ اوت ۱۹۳۱.

مدتی به بانک میدلند لندن انتقال یافت. از اینجا کاملاً معلوم می‌شود که رضا شاه درآمدهای نفتی ایران را به حساب‌های شخصی‌اش سرازیر می‌ساخت.

بلافاصله پس از تهاجم نیروهای خارجی به ایران و اشغال کشور در اوت ۱۹۴۱، دولت انگلیس اعلام کرد «ایرانی‌هایی» که در لندن سپرده استرلینگ دارند، در چارچوب نظارت‌های ارزی، هیچگونه محدودیتی برای دسترسی به پول‌شان نخواهند داشت. مجله اکونومیست در یکی از مقالات خود نوشت: «ورود نیروهای انگلستان و شوروی به ایران با ستیزه‌جویی‌های مالی معمول جنگ همراه نبوده است. ایران به سرنوشت دشمن و سرزمین‌های اشغالی، و یا حتی سرنوشت ژاپن، که دارایی‌های استرلینگ‌شان مسدود شده است، گرفتار نخواهد شد. اتباع ایرانی کاملاً آزاد هستند- البته در چارچوب نظارت‌های ارزی- که به دلخواه خود با حساب‌هایشان و یا اوراق بهادار استرلینگ‌شان کار کنند.»<sup>۱</sup>

چنانکه در بالا اشاره شد، به هنگام اعلام این خبر، موجودی خالص ذخیره مملکتی فقط ۱/۳ میلیون لیره بود. البته تنها تبعه ایرانی که مبالغ هنگفتی به لیره استرلینگ در لندن داشت همان رضا شاه بود. هدف از اعلان این خبر جلب اطمینان و ترغیب رضا شاه به همکاری با انگلیس بود. او باید سریعاً تسلیم می‌شد و بدون سر و صدا با یک کشتی انگلیسی کشور را ترک می‌کرد. حتی در همان موقع هم در ایران می‌دانستند که رضا شاه نزدیک به ۳۰ میلیون لیره در لندن دارد. می‌گویند که عبدالحسین هژیر، از دستیاران معتمد خاندان پهلوی، «در اوایل دهه ۱۹۴۰ به انگلستان رفته بود تا ثروت رضا شاه را آزاد کند- چیزی حدود ۲۰ تا ۳۰ میلیون لیره یا بیشتر- که دولت بریتانیا در طول جنگ مسدود کرده بود.»<sup>۲</sup>

۱. اکونومیست، مورخ ۳۰ اوت ۱۹۴۱.

۲. فرمانفرمایان و فرمانفرمایان، خون و نفت، ص ۲۰۴.



پس از فوت رضا شاه در ماه ژوئیه ۱۹۴۴، پسر و جانشینش، محمدرضا شاه این پول را به ارث برد. مطلب فوق بعدها از سوی منبعی تأیید شد که هیچکس فکرش را نمی‌کرد. در پاییز سال ۱۹۵۷، رضا افشار، که در دوران حکومت رضا شاه چندین پُست مهم، از جمله استانداری گیلان را داشت، به ایالات متحده سفر کرد. افشار که در آن زمان مدیرعامل شرکت هواپیمایی ایران بود که بعدها به هواپیمایی ملی ایران (ایران ایر) تبدیل شد، وقتی در واشنگتن به سر می‌برد. سری هم به وزارت امور خارجه آمریکا زد. خلاصه‌ای از صحبت‌های او با مورات دبلیو. ویلیامز، گرنت نی. موزر، و هاوارد جی. اشفورد در یکی از یادداشت‌های محرمانه آن وزارتخانه ثبت شده است (تصویر ۹/۴).

انگلیسی‌ها به موجب محدودیت‌هایی که برای انتقال ارز و سرمایه از زمان شروع جنگ جهانی دوم وضع شده بود، پول شاه را مسدود کرده بودند.<sup>۲</sup> شاه می‌توانست با خرید هواپیما و سایر تجهیزات از انگلیس و پرداخت هزینه آن به پوند، معادل آن را به دلار یا هر ارز قابل تبدیل دیگری نظیر فرانک سوییس از دولت ایران دریافت کند. خرید گسترده تجهیزات انگلیسی در طول دهه ۱۹۵۰، از جمله چندین هزار تراکتور مَسی - هریس که بین سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ خریداری و ظاهراً هزینه آنها از حساب شاه در لندن پرداخت شد حکایت از مبالغ هنگفتی دارد که در حساب‌هایش در لندن انباشته شده بود. هزینه ناوگان اتوبوس‌های دو طبقه لیلاند برای تهران نیز (که ۵ میلیون لیره خرج برداشت) از همین حساب پرداخته شد. علاوه بر این، در یادداشت مزبور می‌خوانیم که به ظن قوی برای مدتی از موجودی این حساب برای خرید هواپیماهای انگلیسی استفاده می‌شد؛ از جمله هواپیمایی که به نام باشگاه هوایی ایران برای نیروی هوایی شاهنشاهی ایران خریداری شد: «او [افشار] از نقش

۱. وزارت امور خارجه، یادداشت گفتگوها، شماره ۹۵۷-۱۰/۰۱-۷۸۸، پرونده محرمانه، مورخ ۹ اکتبر ۱۹۵۷.

۲. اکونومیست، مورخ ۳۰ اوت ۱۹۴۱.

ژنرال گیلانشاه، فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی ایران، در مقام ریاست باشگاه هوایی و این که باشگاه هم اینک از سه هواپیمای انگلیسی پایونیر که اخیراً خریداری شده است برای کنترل کیفیت ترافیک هوایی و جمع‌آوری عوارض مربوطه در ایران می‌خواهد استفاده کند، شدیداً شکوه و گلایه داشت.<sup>۱</sup>

حتی پس از همه این خریدها باز هم ۲۰ میلیون لیره در حساب‌های شاه در لندن باقی مانده بود. صنعت هواپیمایی ایران که در دهه ۱۹۳۰ ابزار و بهانه‌ای برای سرازیر شدن درآمدهای نفتی ایران به حساب‌های بانکی رضا شاه در لندن بود، در دهه ۱۹۵۰ نیز بهانه‌ای برای تبدیل این سپرده‌های استرلینگ به دلار و فرانک سوییس شده بود. یک بار دیگر، بریتانیای کبیر و خاندان پهلوی برنده، و مردم ایران بازنده بودند. علاوه بر این، با توجه به تاریخ گفتگوهای افشار و محدودیت‌های ارزی که انگلیسی‌ها از سال ۱۹۳۹ وضع کرده بودند، هیچ شکی نیست که این پول بخشی از درآمدهای نفتی ایران بود که رضا شاه دزدیده بود.

۱. وزارت امور خارجه، یادداشت گفتگوها، شماره (۹۵۷-۱۰/۷۸۸،۰۰۰)، پرونده محرمانه، مورخ

**CONFIDENTIAL**

**DEPARTMENT OF STATE**

1957  
**Memorandum of Conversation**

DATE: October 9, 1957

**SUBJECT:** The Iranian Political Situation and Iranian Civil Air Developments

**PARTICIPANTS:** Mr. Reza Afshar, Managing Director, Iranian Airways  
Mr. Murat W. Williams - OTI  
Mr. Grant E. Houser - OTI  
Mr. Howard J. Ashford - OTI

**COPIES TO:** WEA -  
OTI (3) -  
OLJ (2) -  
S/S (2) -  
EX -  
AV -  
S -  
Ambassades: Tehran (2) -  
Beirut (for Hoyer) -

OCT 14 1957

78E.00/10-957  
THIS DOCUMENT IS UNCLASSIFIED  
DATE 08/27/2001 BY 60322 UCBAW

CS/CLS

Mr. Reza Afshar, Managing Director and Board Member of Iranian Airways, called on Mr. Williams on October 9, 1957, at 4:10 p.m., at his own request to review Iranian civil air developments and the present Iranian political situation.

After the usual amenities, in the course of which Mr. Afshar took occasion to reiterate several times his steadfast friendship toward the United States, he turned to civil air developments in Iran with particular reference to the management contract which he presently has with Transocean Air Lines. He was most complimentary in his remarks and noted that he had taken the opportunity, while on the West Coast, to study possible additional equipment purchases for his air line. Under direct questioning by Mr. Houser, as the conversation turned on the matter of financing such aircraft acquisitions, Mr. Afshar admitted that private American financing would probably require a Bank Mellat guarantee.

The aforementioned subject caused Afshar to turn to another topic, the continuing interest of the Shah and other members of the royal family, in business activities, particularly as they affect civil air progress in Iran. He was most critical of the machinations of Ahmad Shafiq, husband of Princess Shafiq and president of Persian Air Services, to force a merger of his skeleton-like air line with Iranian Airways on the basis of an equal partnership. In reviewing the background to parliamentary action on this measure, he bitterly noted that he would be forced to accept three Vickers Viscount aircraft purchased on the Shah's account in Great Britain. He said this account, amounting to as much as £20 million, was closed by the British except for purchases of British-made equipment.

Without actually

**CONFIDENTIAL**

CONFIDENTIAL FILE  
10/10/57

وزارت امور خارجه

محرمانه

تاریخ: ۹ اکتبر ۱۹۵۷

یادداشت گفتگوها

موضوع: وضعیت سیاسی و پیشرفت‌های صنعت هواپیمایی غیر نظامی ایران

شرکت کنندگان: آقای رضا افشار، مدیرعامل شرکت هواپیمایی ایران

آقای مورات دبلیو. ویلیامز، آقای گرت ئی. موزر، آقای هاوارد جی. اشفورد

آقای رضا افشار، مدیر عامل و عضو هیأت مدیره شرکت هواپیمایی ایران، به درخواست خودش در تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۵۷، ساعت ۴:۳۰ بعد از ظهر به دیدن آقای ویلیامز آمد تا درباره پیشرفت‌های صنعت هواپیمایی غیرنظامی و وضعیت سیاسی کنونی ایران صحبت کند. پس از تعارفات معمول، که در طول آن آقای رضا افشار فرصت را مغتنم شمرد و چندین بار بر دوستی راسخس با ایالات متحده تاکید کرد، صحبت را با پیشرفت‌های اخیر هواپیمایی غیرنظامی در ایران به ویژه قرارداد مدیریت فعلی اش با خطوط هوایی ترانزاوشن ادامه داد. اظهارات بسیار محبت‌آمیزی کرد و خاطرنشان ساخت که به هنگام اقامت در قسمت ساحل غرب، فرصت را غنیمت شمرده و امکان خرید تجهیزات بیشتر برای شرکت هواپیمایی اش را بررسی کرده است.

وقتی آقای موزر مستقیماً درباره نحوه پرداخت هزینه خرید هواپیماها از او سوال کرد، آقای افشار اذعان داشت که تامین هزینه فوق از سوی بخش خصوصی آمریکا احتمالاً مستلزم ضمانت بانک ملی خواهد بود.

موضوع فوق باعث شد که افشار سر صحبت را درباره موضوع دیگری باز کند، یعنی ادامه علاقه شاه و اعضای خاندان سلطنتی به فعالیت‌های تجارتی، به ویژه تأثیر آن بر پیشرفت صنعت هواپیمایی غیرنظامی در ایران. او از دوز و کلک‌های احمد شفیق، شوهر شاه‌دخت اشرف و رئیس شرکت خدمات هواپیمایی ایران، برای ادغام اجباری شرکت بی‌بنیه اش با شرکت هواپیمایی ایران با حق‌السهم مساوی بسیار شکوه داشت. او با اشاره به پیش زمینه‌های اقدام مجلس در این ارتباط، با تلخی گفت که مجبور است سه هواپیمای ویکرز ویکونت را که از حساب شاه در بریتانیا خریده‌اند تحویل بگیرد. او گفت که انگلیسی‌ها این حساب را که مبلغی متجاوز از ۲۰ میلیون لیره موجودی دارد مسدود کرده‌اند، و فقط می‌توان از آن برای خرید وسایل ساخت بریتانیا برداشت کرد.

\* \* \*

تصویر شماره ۹/۴. یادداشت گفتگوی رضا افشار، مدیرعامل شرکت هواپیمایی ایران، و مقامات وزارت امور خارجه آمریکا در تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۵۷.

افشار فاش می‌کند که مبلغی «متجاوز از ۲۰ میلیون لیره» در حساب بانکی شاه در لندن وجود دارد- که بدون شک همان بخشی از درآمدهای نفتی ایران است که به حساب‌های رضا شاه منحرف شده بود.

### ثروت رضا شاه در نیویورک

شایعه انتقال مبالغ هنگفت پول از طرف رضا شاه به بانک‌های آمریکایی در تهران بر سر زبان‌ها افتاده بود. در ژوئن ۱۹۴۱، متعاقب صدور حکم اجرایی رئیس‌جمهور روزولت، وزارت خزانه‌داری اقدام به تهیه آمار از دارایی‌های خارجی در ایالات متحده تا ۱۴ ژوئن ۱۹۴۱ کرد.<sup>۱</sup> نتایج این آمارگیری که در سال ۱۹۴۵ منتشر شد، برآورد نسبتاً دقیقی از دارایی‌های رضا شاه در ایالت متحده در هنگام سقوطش به دست می‌دهد. کل دارایی‌های اتباع ایرانی بالغ بر ۱۸/۵ میلیون دلار بود. از این مبلغ ۱۴/۱ میلیون دلار شامل سپرده‌های بانکی و شمش‌های طلائی بود که در بانک‌های تجاری نگهداری می‌شد. واضح بود که این ثروت همان درآمد نفتی ایران است که از کانادا به آمریکا انتقال یافته بود. مبلغ ۴/۴ میلیون دلار باقیمانده نیز تقریباً به طور کامل شامل سهام و اوراق قرضه بود که در فیفوس در گزارشش به آن اشاره کرده بود. البته شکی نیست که تقریباً کل دارایی اتباع ایرانی در آمریکا همان وجوهی بود که به رضا شاه تعلق داشت.<sup>۲</sup>

همزمان با انتقال پول به نیویورک، مبالغ هنگفتی پول نیز به بانک‌های سوییس واریز می‌شد. چنانکه در ادامه اشاره خواهد شد، از آوریل ۱۹۴۳ به این سو، محمدرضا شاه، پسر و جانشین رضا شاه، نیز شروع به انتقال مبالغ هنگفتی پول به نیویورک کرده بود. برغم حواله‌های جدید از تهران به نیویورک، در اکتبر ۱۹۴۳ موجودی خصوصی اتباع ایرانی در بانک‌های

۱. وزارت خزانه‌داری ایالت متحده، آمارگیری دارایی‌های خارجی، ص ۶۳.

۲. وزارت خزانه‌داری آمریکا، گزارش محرمانه درباره اقتصاد ایران، مورخ ۱۷ آوریل ۱۹۴۴.

آمریکایی به ۱۲/۳۵۹/۰۰۰ دلار (از ۱۴/۱ میلیون دلار در سال ۱۹۴۱) کاهش یافته بود، که حکایت از ادامه روند انتقال پول به بانک‌های سوییس دارد.

از سوی دیگر، موجودی رسمی متعلق به دولت ایران از تقریباً صفر در سال ۱۹۳۹ به ۲۱/۱۴۵/۰۰۰ دلار افزایش یافته بود. این مبلغ نتیجه تبدیل ۶۰ درصد از درآمدهای نفتی ایران برای سال‌های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ به دلار بود، که در موافقت‌نامه مالی ۱۹۴۲ بین انگلیس و ایران پیش‌بینی شده بود.<sup>۱</sup>

پس از مرگ رضا شاه در ماه ژوئیه ۱۹۴۴، دو مسئله موجب اختلاف و درگیری در میان وارثانش شده بود. اول، ادعای دزدی جواهرات سلطنتی ایران به دست اطرافیان رضا شاه (نگاه کنید به فصل ۱۱)؛ و دوم تقسیم پول‌هایی که رضاشاه در بانک‌های آمریکایی داشت. همسر سوم رضا شاه، توران امیرسلیمانی (ملکه توران)، این مسایل را در نامه‌هایی که برای پسرش، غلامرضا پهلوی، می‌فرستاد شرح داده است. این نامه‌ها که در سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶، یعنی کمی پس از فوت رضا شاه و زمانی که غلامرضا دانشجوی دانشگاه پرینستن بود، نوشته شده‌اند، اخیراً به همراه اسناد و مدارک دیگری در تهران به چاپ رسیده‌اند.<sup>۲</sup> این نامه‌ها علاوه بر روشن کردن برخی مسایل، وجود حساب‌های بانکی متعلق به شاه در نیویورک را نیز تأیید می‌کنند.

ملکه توران چندین بار به پسرش شکوه و گلایه می‌کند که ملکه تاج‌الملوک و فرزندان او (محمدرضا، شمس، اشرف، و غیره) او را فریب داده و از سهمی که باید از ثروت رضا شاه نصیبش می‌شد محروم کرده‌اند. ملکه توران این پیشنهاد نامعقول را به پسرش غلامرضا کرده بود که شکایت‌نامه‌ای رسمی برای مجلس بفرستد و ادعا نماید که برادران و

۱. همان.

۲. اندرامانی‌زاده و حدیدی، *فرزندان رضا شاه*، صص ۵۴-۵۳.

خواهرانش با فریب، او را از ارث محروم کرده‌اند.

این نامه‌ها همچنین فاش می‌سازند که حسین علاء، سفیر جدید ایران در ایالات متحده و جانشین محمد شایسته در سال ۱۹۴۵، مأموریت یافته بود که در ارتباط با تقسیم پول شاه در میان وراث رضا شاه با بانک‌های آمریکایی تماس بگیرد. یک سال بعد از فوت رضا شاه، ملکه توران به پسرش نوشت:

از منابع مختلف شنیده‌ام که علاء بجز وظیفه رسمی سفارت، مأموریت دیگری هم دارد، که به ثروت رضا شاه در بانک‌های آمریکا مربوط می‌شود. عزیزم، چشم و گوشت را خوب باز کن، و نگذار حوادثی که بعد از فوت پدرت اتفاق افتاد تکرار بشود. یادت باشد که آن آدم‌های رذل چگونه پس از فوتش جواهراتش را دزدیدند و حالا دارند در ناز و نعمت در تهران زندگی می‌کنند. ... حالا که علاء به آمریکا آمده، برو و ببینش، و صادقانه با او حرف بزن و وضعت را توضیح بده. در تهران با علاء حرف زده‌ام و از جریان با خبرش کرده‌ام.<sup>۱</sup>

بر اساس گزارش‌های سرّی وزارت امور خارجه آمریکا، علاء مشکلات عدیده‌ای با حمیدرضای ۱۵ ساله، کوچکترین پسر رضا شاه پیدا کرد. حمیدرضا چندین بار از مدرسه شبانه‌روزی‌اش در نیویورک، رودآیلند، گریخت و به پاریس رفت، و تهدید می‌کرد که باز هم این کار را تکرار خواهد کرد.

در گزارشی که درباره این «شاهزاده گریزیا» وجود دارد آمده است که او «در زمان عزیمت قبلی‌اش [به پاریس] پول قابل ملاحظه‌ای داشته است که منشأ آن معلوم نیست.»<sup>۲</sup> البته یافتن منشأ آن چندان هم زحمت نداشت.

۱. نامه توران امیرسلیمانی به غلامرضا پهلوی، مورخ ۲۰ اوت ۱۹۴۵.

۲. وزارت امور خارجه آمریکا، گزارش شماره (۲۹۴۷-۰۰۱۱-۸۹۱)، مورخ ۱۸ اوت ۱۹۴۷.

### حساب‌های بانکی رضاشاه در سوئیس: آخرین گزارش ویلارد

بالاخره اینکه شواهد و مدارک حکایت از آن دارد که وجوه انتقالی از نیویورک به بانک‌های سوئیس به حساب رضا شاه واریز می‌شد. در سپتامبر ۱۹۴۱، بر اساس مجموعه گزارش‌هایی که از شبکه خبرپراکنی بریتانیا، بی.بی.سی، انتشار یافت، رضا شاه مبالغ هنگفتی در بانک‌های خارجی سپرده‌گذاری کرده بود. وقتی رضا شاه از این اخبار مطلع شد لبخند تلخی زد و گفت: «فقط دو سه پوندی در یک بانک سوئیسی دارم که باقیمانده پولی است که برای تحصیل پسر من آنجا فرستاده بودم.»<sup>۱</sup>

با وجود این، گزارشی که هنری اس. ویلارد پس از انتشار این اخبار به وزارت امور خارجه آمریکا فرستاد نشان می‌دهد که رضا شاه واقعاً مبالغ هنگفتی به بانک‌های سوئیس منتقل کرده بود. ویلارد که از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲ کنسول آمریکا در تهران بود، و سپس در بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه مشغول به خدمت شده بود، در سال ۱۹۵۹ نمایندگی ایالات متحده را در اجلاس سازمان‌های بین‌المللی در ژنو بر عهده داشت. محمدرضا شاه پهلوی، پسر و جانشین رضا شاه، از ۲ مه تا ۵ مه ۱۹۵۹ به ژنو سفر کرده بود. ویلارد که هنوز به مسایل ایران علاقمند بود، در گزارشی دیدار شاه را شرح داده است که تصویر قسمتی از این گزارش را در اینجا آورده‌ام (تصویر ۹/۵).<sup>۲</sup>

با توجه به گزارش ویلارد، انتقال وجوه از نیویورک به بانک‌های سوئیس توسط رضا شاه و این حقیقت که کمیسیون خرید ارتش ایران در سوئیس مستقر بود اهمیت دو چندانی پیدا می‌کند. از قرار معلوم بانک‌های سوئیس در غارت اموال مردم ایران فعالانه شرکت داشتند. پس از آنکه شاه در اوت ۱۹۵۳ به ایتالیا گریخت، و پیش از آنکه با یک کودتای آمریکایی دوباره به قدرت برسد، مطبوعات ایتالیا و سوئیس

۱. ویلبر، رضا شاه پهلوی، ص ۲۱۶.

۲. ویلارد، گزارش سرویس خارجی، شماره ۲۷۵ (۷۸۸،۱۱/۵-۵۵۹)، مورخ ۵ مه ۱۹۵۹.



مقصد نهایی شاه سابق (این اصطلاحی است که آنها استفاده می کردند) را سوییس اعلام کردند، ظاهراً به این دلیل که سوییس یک کشور بی طرف بود و شاه سابق نیز در آنجا تحصیل کرده بود. ولی دلیل واقعی آن بود که بخشی از ارث پدری اش (و صد البته آن سه پوند) در بانک‌های این کشور نگهداری می شد.

Air Route		CLASSIFICATION ONLY (Security Classification)		DO NOT TYPE IN THIS SPACE 788.11/5-559	
FOREIGN SERVICE DESPATCH					
FROM	U. S. Embassy Legation and Ambassador, Legation General, Geneva			No. 575	
TO	THE DEPARTMENT OF STATE, WASHINGTON.				
REF	788.11/5-559 674 35511815 788.11/5-559				
DATE	ACTOR	DEPT	OTHER	FILE	INDEX
5-18	NEA-4	NA-10	EUR-9	SA-10	NA-4
		61A-10	4518-10	088-1	05D-4
SUBJECT: <u>Shah of Iran Visit to Geneva</u>					

As is customary with foreign dignitaries, the Geneva press had devoted considerable attention to the visit to Geneva, from May 2 to 5, of Shah-in-Shah Mohammed Reza Pahlavi. The Shah was met on his arrival by members of the diplomatic community, including the principal consular officers of the United Kingdom and Germany, the Pakistani Charge d'affaires and Consul General R. L. Landon of this office. In his departure the British Charge d'affaires in Geneva, Consul Landon and others were present. The Shah's host during his stay in Geneva was General Paul-Jacques Hébert, Iranian ambassador in Geneva, who is the father-in-law of the Shah's daughter.

This is the Shah's second visit to Geneva in recent months. Press reports indicate that on May 4 he inspected a villa situated at 27, Chemin du Valroux, in the Chêne-Bougeries district, which has been bought in his behalf by General Salotti. Swiss press reports indicate that the Shah consulted with Geneva bankers handling his financial interests. According to earlier, private reports, the Shah has been purchasing apartment houses in Geneva through General Hébert, and has visited some of Swiss bank accounts (a very highly profitable operation when unattached funds) while leaving others unattached.

The implication gained by local observers from the press reports is that the Shah may be preparing a refuge in Geneva, in the event that he is forced by political developments to leave Iran.

*Henry S. Villard*  
Henry S. Villard  
United States Representative  
to International Organizations in Geneva

MESSAGE CENTER  
MAY 21 1959

CAA

001  
Ambassy - Bern  
Ambassy - Tehran

Responsible/Date  
Official Use Only

**ACTION COPY - DEPARTMENT OF STATE**

The action officer must return this information sheet only to DCSG (2) with an endorsement of action taken.

گزارش سرویس خارجی از: رئیس هیأت نمایندگی و سرکنسول آمریکا به: وزارت امور خارجه در واشنگتن دی.سی تاریخ: ۵ مه ۱۹۵۹

چنانکه در ارتباط با شخصیت‌های سرشناس خارجی مرسوم است، مطبوعات ژنو نیز توجه زیادی به دیدار شاهنشاه ایران، محمد رضا پهلوی، از ژنو در تاریخ ۲ تا ۵ مه مبذول داشتند. شاه به هنگام ورودش مورد استقبال اعضای جامعه دیپلماتیک، از جمله مقامات ارشد کنسولگری بریتانیا و آلمان، کاردار پاکستان و استتلی آر. لاوسن، کنسول این دفتر قرار گرفت. در هنگام عزیمتش نیز کاردار بریتانیا و کنسول استتلی آر. لاوسن و برخی دیگر حضور داشتند. میزبان شاه در طول اقامتش در ژنو ژنرال فضل‌الله زاهدی، سفیر ایران در ژنو، و پدر شوهر دختر شاه بود.

این دومین سفر شاه به ژنو در طول چند ماه اخیر بود. بر اساس گزارش مطبوعات او در ۴ مه از ویلایی به آدرس پلاک ۲۷، شومن دو ولور، در ناحیه شن بوژریز، که ژنرال زاهدی برایش خریده بود، بازدید کرد. سایر گزارش‌ها نیز حکایت از آن دارند که شاه با بانکداران ژنو که امور مالی‌اش را در اینجا می‌گردانند مشورت کرده است. بر اساس برخی گزارش‌های قبلی و محرمانه، شاه از طریق ژنرال زاهدی مشغول خرید واحدهای آپارتمانی در ژنو است که برخی از آنها را با اسباب و اثاثیه کرایه داده است (زیرا سودش از کرایه آپارتمان‌های بدون اسباب و اثاثیه بیشتر است) ولی بقیه آنها خالی هستند.

برداشت ناظران داخلی از گزارش مطبوعات این است که احتمالاً شاه قصد دارد در صورت اجبار به ترک ایران بر اثر تحولات سیاسی در ژنو اقامت کند.

هنری اس. ویلارد

نماینده ایالات متحده در سازمان‌های بین‌المللی در ژنو

\* \* \*

تصویر شماره ۹/۵. گزارش ویلارد، مورخ ۵ مه ۱۹۵۹، که در آن فاش می‌سازد که شاه ایران مشغول خرید خانه‌های آپارتمانی در ژنو بوده و با بانکدارهای شهر مشورت کرده است. با توجه به زمان تهیه گزارش، شاه احتمالاً

هزینه املاک سوییس را از محل وجوهی پرداخت می‌کرد که در طول حکومت رضا شاه برای خرید سلاح اختصاص یافته و نهایتاً به حساب‌های شخصی‌اش منحرف شده بود.

### حساب‌های بانکی رضا شاه در داخل کشور

با فرار رضاشاه از ایران در سپتامبر ۱۹۴۱، مردم ایران توانستند گوشه‌ای از ثروت کلانی را که او طی سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ روی هم انباشته بود، ببینند.

دریغوس گزارش می‌دهد که در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱، محمدعلی فروغی، رئیس‌الوزراء، به مجلس اطلاع داد که سپرده‌های نقدی رضا شاه در بانک ملی «مبلغ باورنکردنی ۶۸۰ میلیون ریال [۴۲/۵ میلیون دلار] است.» (دریغوس که عالی‌رتبه‌ترین دیپلمات آمریکایی در ایران بود سالیانه ۸ هزار دلار حقوق می‌گرفت.) دریغوس در ادامه می‌نویسد: «در واقع هیچ چیز ارزشمندی در کشور نبود که او [رضا شاه] به [تصاحب] آن علاقمند نباشد.

حرص و طمع او حد و حصری نداشت و علاوه بر تملک بخش عظیمی از مازندران، املاکی را در شهرهای دیگر خریده، هتل‌هایی بنا کرده و کارخانه‌هایی برای خود ساخته بود. ... شایان ذکر است که شاه سابق هر قطعه زمینی را که دل هوس‌بازش می‌خواست با تهدید رسمی یا ضمنی مالکانش به تصرف خود در می‌آورد، و هر قدر دلش می‌خواست بابت آن می‌پرداخت، که معمولاً کمی بیش از یک دهم یا یک دوازدهم ارزش ملک بود؛ هر چند می‌گویند در برخی موارد فقط یک صدم قیمت ملک را پرداخته بود.»<sup>۱</sup>

آنچه دریغوس نمی‌دانست این بود که فروغی و وزیر مالیه، گلشائیان، یا خبر نداشتند و یا عمداً به مجلس اطلاع ندادند که این مبلغ فقط

۱. دریغوس، گزارش شماره ۱۳۱ (۱۸۴۵/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱.

موجودی حساب پس‌انداز رضا شاه در بانک ملی است. رضا شاه یک حساب جاری نیز در همان بانک داشت، که موجودی آن «فقط» ۸۵ میلیون ریال (۵/۳ میلیون دلار) بود. اگر به دلیل اصرار خود رضا شاه (در تبعید) نبود که این مبلغ (یعنی موجودی حساب جاری‌اش) به دلار تبدیل و برای او فرستاده شود، شاید مورخان هرگز از وجود چنین پولی خبردار نمی‌شدند.

رضاشاه در نامه‌ای که از جزیره موریس به پسر و جانشینش فرستاده بود، و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد، نشان می‌دهد که برغم مبالغ‌ه‌نگفتی که در بانک‌های خارجی انباشته بود، نمی‌توانست از این ۵/۳ میلیون دلار بگذرد:

مسئله دیگری که باید بگویم این است که مدتی است که پولی [از ایران] برایم نفرستاده‌اند. وقتی از ایران رفتم، بیشتر از ۸۵ میلیون ریال در حساب جاری‌ام در بانک ملی پول داشتم. این پول را در اختیار [محمود] جم گذاشتم تا در صورت نیاز برایم بفرستد. بعد از مدتی از جم نامه‌ای به دست ما رسید که دارد به مأموریت می‌رود، و آن پول را در اختیار شما گذاشته است. هنوز این پول را به ارز تبدیل نکرده و برایم نفرستاده‌اند. بنابراین من را منتظر نگذار، و ترتیب تبدیل آن را به ارز بده و پول را برایم بفرست.<sup>۱</sup>

اقدام شاه جدید برای حواله پول توسط پست دیپلماتیک ۱۹۵۲-۱۹۴۳ اسناد و مدارک وزارت امور خارجه آمریکا که اخیراً از طبقه‌بندی خارج شده است حکایت از آن دارد که محمدرضا شاه کمی پس از گرفتن جای پدرش، در انتقال پول از ایران به بانک‌های ایالات متحده ادامه داد و پا جای پای پدرش گذاشت. در ماه مارس ۱۹۴۳، شاه جدید حسابی با سپرده یک میلیون دلار به نام خودش در بانک گاراتتی تراست نیویورک

۱. رستمی، رضا شاه، ص ۲۰۷.

باز کرد. شواهد باقیمانده از اقدام فوق به این دلیل است که شاه برای ارسال اوراق به نیویورک از سفارت آمریکا در تهران برای استفاده از پُست دیپلماتیک کمک خواسته بود.

در تاریخ ۱۰ مارس ۱۹۴۳، لوییس جی. دریفوس، وزیرمختار آمریکا در تهران، تلگرام کاملاً محرمانه‌ای برای وزیر امور خارجه آمریکا فرستاد (تصویر ۹/۶).

کفیل وزارت امور خارجه، ولز، پاسخ داد: «کاملاً محرمانه، فقط وزیر مختار رمزگشایی کند. تلگرام شماره ۲۵۵ شما، مورخ ۱۰ مارس. وزارت گمان می‌کند که پول مورد نظر جزو اموال شخصی مشروع شاه است. اگر این مسئله صحت داشته باشد، مجازید نامه مورد نظر را با پُست دیپلماتیک ارسال کند. ولز»<sup>۲</sup>

برغم بیست سال گزارش‌های دیپلماتیک سفارت آمریکا در تهران درباره نحوه ثروت‌اندوزی رضا شاه و برغم اطلاع وزارت امور خارجه آمریکا از این که درآمدهای نفتی ایران به حساب‌های شخصی شاه در نیویورک و اروپا سرازیر می‌شد، وزارت امور خارجه آمریکا گمان می‌کرد «که پول مورد نظر جزو اموال شخصی مشروع شاه است.» علاوه بر این، همین دریفوسی که روزی نوشته بود «شاه سابق هر قطعه زمینی را که دل هوس‌بازش می‌خواست با تهدید رسمی یا ضمنی مالکانش به تصرف خود در می‌آورد» هم اینک این فرض را می‌پذیرد که پول حاصل از شیوه‌های فوق کاملاً مشروع بوده است.

تقاضای شاه و نامه مدیرکل و حسابدار کل بانک شاهنشاهی ایران، به تاریخ ۷ مارس، توسط پُست دیپلماتیک آمریکا به بانک گارانتی تراست فرستاده شد:

به پیوست تقاضای اعلیحضرت شاهنشاه محمدرضا شاه پهلوی، شاه

۱. دریفوس، تلگرام شماره ۲۵۵ (اف. دبلیو ۸۹۱،۰۰۱/۷۲)، مورخ ۱۰ مارس ۱۹۴۳.

۲. نامه ولز به دریفوس، مورخ ۱۲ مارس ۱۹۴۳.

ایران، برای افتتاح یک حساب جاری به نام خودش در بانک شما ایفاد می‌گردد. اطمینان دارد که با تقاضای اعلیحضرت همایونی موافقت خواهد شد و بدینوسیله مجاز هستید حسابی را که نزد شما داریم به مبلغ ۱/۰۰۰/۰۰۰ دلار- (یک میلیون دلار)- بابت واریز به حساب ایشان بدهکار نمایید.

موجب امتنان خواهد بود که تمامی مراسلات مربوط به این حساب را کاملاً محرمانه تلقی کرده، و هرگونه مکاتباتی را با قید عبارت محرمانه برای ما ارسال نمایید تا به طور مقتضی تسلیم اعلیحضرت نمایم. پس از دریافت این نامه لطفاً افتتاح حساب را با تلگراف تأیید فرمایید و لطفاً یک دسته چک نیز برایمان بفرستید تا برای استفاده اعلیحضرت در اختیار ایشان قرار بگیرد.

توضیح: پیشنهاد می‌کنیم که تمامی مکاتبات مربوط به این مسئله را به دفتر لندن بفرستید تا آنها مکاتبات را برایمان ارسال نمایند.<sup>۱</sup>  
در تقاضای شاه موجودی افتتاحیه حساب یک میلیون دلار ذکر شده است که «از طریق بانک شاهنشاهی ایران پرداخت خواهد شد.»<sup>۲</sup>

۱. نامه محرمانه ام.اف. ۹۱۴۲، مورخ ۷ مارس ۱۹۴۳؛ ارسالی با گزارش شماره ۴۹۱ (۸۹۱،۰۰/۷۳)، مورخ ۱۸ مارس ۱۹۴۳.

۲. همان.

**TELEGRAM RECEIVED**

CONNECTED COPY

Tehran  
Dated March 10, 1943  
Rec'd 4:51 p.m.

Secretary of State,  
Washington.  
11.01/72  
255, March 10, 3 p.m.  
STRICTLY CONFIDENTIAL.

I have been requested to transmit in pouch a letter addressed by Imperial Bank of Iran to Guaranty Trust Company enclosing application of His Majesty the Shah for the opening of a private account in his own name of one million dollars. Before complying I should appreciate Department's Instructions.

I understand that the rials with which the dollars were purchased were part of the more than six hundred millions left by Shah Reza to present Shah. It would appear that Shah desires to have money abroad for two reasons: (1) to take care of himself and family should he ever have to leave Iran and (2) because he is being siphoned out of his money through contributions under pressure for charitable and other purposes.

This matter is being treated with utmost secrecy here since its disclosure might have repercussions extremely harmful to Iran's delicate political situation.

Transmission

F.W. 891.001/72  
MAR 17 1943  
STRICTLY CONFIDENTIAL FILE

FC  
NE  
FF

Ful  
11.01/72

MAR 10 1943

رسیده از تهران به تاریخ ۱۰ مارس ۱۹۴۳

تلگرام وارد

وزیر امور خارجه، واشنگتن کاملاً محرمانه

از اینجانب درخواست شده است که توسط پُست [دیپلماتیک] نامه‌ای از سوی بانک شاهنشاهی ایران به [بانک] گاراتنی تراست کمپانی بفرستم که تقاضانامه

اعلیحضرت شاه ایران برای افتتاح یک حساب شخصی به نام خودش با موجودی اولیه یک میلیون دلار به آن ضمیمه است. پیش از موافقت با این امر تقاضا دارد دستورات مقتضی آن وزارتخانه را به اینجانب ابلاغ فرماید.

از قرار معلوم، ریال‌هایی که این دلارها با آن خریداری شده بخشی از شش صد میلیون ریالی است که رضا شاه برای شاه کنونی بجای گذاشته است. به نظر می‌رسد که تمایل شاه برای داشتن پول در خارج از کشور دو علت دارد: (۱) در صورت ترک اجباری ایران توانایی تامین خود و خانواده‌اش را داشته باشد و (۲) به دلیل کمک‌های خیریه و مخارج دیگری که تحت فشار متحمل می‌شود، دارد پولش را از دست می‌دهد.

این مسئله در اینجا در نهایت پنهانکاری صورت می‌گیرد زیرا افشای آن می‌تواند عواقب بسیار وخیمی برای وضعیت متزلزل سیاسی ایران داشته باشد....

\* \* \*

تصویر شماره ۹/۶. تلگرام دریفوس مورخ ۱۰ مارس ۱۹۴۳، که در آن به تقاضای شاه برای استفاده از پُست دیپلماتیک سفارت آمریکا به منظور ارسال تقاضانامه افتتاح یک حساب شخصی با موجودی اولیه ۱ میلیون دلار در بانک گارانتی تراست کمپانی نیویورک اشاره کرده است.

پاول اچ. الینگ\*، که جانشین والاس موری در پُست ریاست بخش امور خاور نزدیک شد، در تاریخ ۱۹ آوریل تقاضانامه را به همراه مدارک پیوست برای بانک گارانتی تراست ارسال کرد. در همان روز، وزارت امور خارجه این تلگرام کاملاً محرمانه را فرستاد: «به وزیرمختار آمریکا، تهران. وزیر امور خارجه دریافت گزارش شماره ۴۹۱ مورخ ۱۸ مارس ۱۹۴۳ وزیرمختار به ضمیمه نامه بانک شاهنشاهی ایران به گارانتی تراست کمپانی نیویورک را تأیید می‌کند. ضمیمه مزبور برای گارانتی

\* Paul H. Alling.



تراست کمپانی نیویورک ارسال شده است.<sup>۱</sup> و نهایتاً در تاریخ ۲۱ آوریل، هارولد اف. اندرسن، معاون دوم بانک گارانتی تراست نیویورک نیز به الینگ پاسخ داد (تصویر ۹/۷).<sup>۲</sup> اسناد و مدارک حاکی از آن است که سپرده ۱ میلیون دلاری شاه به حسابش در بانک گارانتی تراست واریز شد (تصویر ۹/۸). انتقال پول به نیویورک از طریق بانک شاهنشاهی ایران، که متعلق به انگلیس بود، از سال ۱۹۴۳ ادامه یافت تا اینکه دکتر مصدق بانک مذکور را در سال ۱۹۵۲ وادار به خروج از ایران کرد. از آن زمان به بعد، بر اساس اسناد وزارت امور خارجه آمریکا، پُست دیپلماتیک این وزارتخانه یک بار دیگر به وسیله‌ای برای انتقال پول اعلیحضرت با بانک‌های نیویورک شد (نگاه کنید به تصاویر ۹/۹ و ۹/۱۰).<sup>۳</sup> در زمانی که به دلیل جنگ و اشغال خاک ایران توسط نیروهای خارجی، مردم ایران با قحطی مواجه بودند و با درد و رنج روزگار می‌گذراندند، شاه جدید که آن موقع ۲۴ سال داشت و پا جای پای پدرش گذاشته بود، مشغول انتقال پول به بانک‌های خارجی، به ویژه بانک‌های آمریکا بود.

می‌توانیم نتیجه بگیریم که در طول ۳۵ سال بعد او مبالغ هنگفتی از پول مملکت را به خارج انتقال داد. البته مسلم بود که نقش وزارت امور خارجه آمریکا در تسهیل این جابجایی‌ها نقض آشکار قوانین آمریکا به حساب می‌آمد؛ زیرا آن وزارتخانه شواهد فراوانی در دست داشت که نشان می‌داد پول فوق از راه غیرمشروع به دست آمده، و حقاً به مردم ایران تعلق دارد.

چرا دولت ایالات متحده آنقدر مشتاق محافظت و کمک به محمدرضا شاه و رژیمش بود، آنهم تا حدی که حتی انتقال پول‌ها را نیز برایش تسهیل می‌کرد؟ پاسخ کوتاه به این مسئله را می‌توان در حکم

۱. وزارت امور خارجه آمریکا، تلگرام شماره ۲۱۳، مورخ ۱۹ آوریل ۱۹۴۳.

۲. نامه اندرسن به الینگ، شماره (۸۹۱،۰۰۷/۴)، مورخ ۲۱ آوریل ۱۹۴۳.

۳. نامه بوجو به وزارت امورخارجه، شماره ۷۵۲-۷۸،۱۱/۸- پرونده محرمانه، مورخ ۷ اوت ۱۹۵۲.

اجرائی رئیس جمهور فرانکلین دی. روزولت یافت که در تاریخ ۱۰ مارس ۱۹۴۲ صادر شد. در آن آمده است که «دفاع از حکومت ایران در راستای دفاع از ایالات متحده امری حیاتی است.» در طول ۳۷ سالی که تا پیروزی انقلاب اسلامی سپری شد، ایالات متحده جای بریتانیای کبیر را در حکم محافظ رژیم پهلوی گرفت.

**Guaranty Trust Company of New York** *جی تی*

140 Broadway  
New York

April 21, 1943

Foreign Office  
Times Building  
London

891.001/74

771

DEPARTMENT OF STATE  
RECEIVED  
APR 23 1943  
DIVISION OF  
CONSULATIONS AND VISAS

DEPARTMENT OF STATE  
APR 23 1943  
DIVISION OF  
NEAR EASTERN AFFAIRS

Mr. Paul H. Alling  
Chief, Division of Near Eastern Affairs  
Department of State  
Washington, D. C.

Your Reference: NE 891,001/73

Dear Mr. Alling:

We wish to thank you for having forwarded to us with your letter of April 17, 1943, the confidential enclosures which were addressed to us by the Imperial Bank of Iran, Tehran, Iran.

Yours very truly,

*Harold F. Anderson*

Harold F. Anderson  
Second Vice President

PS/MUN

FILED  
APR 23 1943

891.001

eol

۱. نامه روزولت به استینیوس، شماره (۸۹۱،۲۰۱۳۳)، مورخ ۱۰ مارس ۱۹۴۲.

گارانتی تراست کمپانی نیویورک  
 به آقای پاول اچ. الینگ  
 وزارت امور خارجه  
 نامه شما به شماره NE 891.001/73  
 جناب آقای الینگ عزیز  
 بدینوسیله از اینکه مدارک محرمانه بانک شاهنشاهی ایران، واقع در تهران، را همراه  
 با نامه مورخ ۱۹ آوریل ۱۹۴۳ برایمان ارسال داشتید، بسیار سپاسگزاری می‌گردد.

ارادتمند

هارولد اف. اندرسن

\* \* \*

تصویر شماره ۹/۷. نامه بانک گارانتی تراست کمپانی نیویورک به وزارت امور  
 خارجه آمریکا، مورخ ۲۱ آوریل ۱۹۴۳، در تأیید دریافت درخواست شاه و سپرده  
 اولیه («مدارک محرمانه»).

During the period between January 15, 1943 and August 15, 1943, the following accounts have been opened with the Emergency Trust Company, New York, on instructions of the Imperial Bank of Iran, these accounts are debited in each instance.

Opening Date	Name	Opening Bal	Balance as of August 15, 1943
1/15/43	Mr. Sardar Sahib Singh	690,809.88	699,999.80
2/25	Mr. Michel Sobh (Blacked France)	74,988.41	74,988.31
3/10	Mr. Mohamed Hassan	10,800.00	27,300.00
3/18	Mr. Mohamed Four-Shaw	10,800.00	127,493.07
3/25	Mr. Barton Bahman Shapour Guiv	25,800.00	50,991.89
3/25	Mr. Arshad Baghassouri Garibian	15,800.00	14,999.90
4/19	Mr. Sultan Arastanoudak	10,800.00	10,800.00
4/23	Mr. Abdollah Shari Shamsou	23,979.98	9,971.83
4/25	Mr. Hektar Baghassouri Garibian	8,000.00	6,000.00
4/25	Mr. Mehdi Agha-Gadeh	100,800.00	100,000.00
4/25	Mr. Salim S. Shiry	10,800.00	80,001.66
4/25	Mrs. Ghodideh Karavian	10,000.00	10,000.00
4/25	Mr. Hassan Puroh Izadi	50,000.00	1,987.78
5/21	Mr. Antonio Ayouch	95,000.00	139,993.94
4/20	His Imperial Majesty Mohammed Reza Pahlavi, Shah of Iran	1,000,000.00	1,000,000.00
6/11	General Khosrovi Khosrovi	15,000.00	15,000.00
6/18	Mr. Fred Abraham Tandi	10,000.00	9,999.90
6/18	Mr. Bahadour Assad	50,000.00	49,999.90
6/18	Mr. Kasra Sahajon	20,000.00	19,999.90
6/18	Mr. Abbas Khandari	15,000.00	14,999.90
6/18	Mr. Haydar Ghali Khandari	8,800.00	7,999.90
6/18	Mr. Bahadour Khabab	70,000.00	79,004.18
6/18	Mr. Bahadour Shabul	20,000.00	20,000.00
6/18	Mr. Edward Elias Chiamontes (Blacked France)	10,000.00	9,999.90
6/19/43	Mr. Esmat Elia 5 Iranian Consulate New York City	59,346.00	47,994.38
5/18/43	Mr. Amir Jullid Hajjani Factor Iran St. Jallilabad No. 26, Tehran, Iran	35,000.00	34,999.90
4/25/39	Mr. Salah Bahzin Masri 5 E. & S. M. Levee Al Rashid Street Baghdad, Iraq.	10,000.00	36,380.71
4/25/39	Georgij Bahzin Masri c/o E. & S. M. Levee Al Rashid Street Baghdad, Iraq		78,318.21

\* \* \*

تصویر شماره ۹/۸. نامه تأیید واریز سپرده یک میلیون دلاری شاه به بانک گارانتی تراست نیویورک در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۴۳. در این گزارش مورخ ۱۹ اکتبر ۱۹۴۳، سموئیل اس. گیلبرت از وزارت خزانه‌داری آمریکا به فرانسسیس اچ. راسل در وزارت امور خارجه اطلاع می‌دهد: «بانک فدرال رزرو نیویورک اطلاعاتی درباره سپرده‌های اتباع ایرانی در بانک گارانتی تراست نیویورک که به

دستور بانک شاهنشاهی ایران صورت گرفته، در اختیار این دفتر قرار داده است. به پوست صورت این حساب‌ها که شاید برای آن وزارتخانه جالب توجه باشد، ارسال می‌گردد.»

**Guaranty Trust Company of New York**

140 Broadway  
New York 15, N. Y.

August 7, 1952

New York Office  
140 Broadway  
New York 15, N. Y.

Foreign Correspondence

Postage Office  
Cable Address: Guarant

London  
Panama  
P. O. Box 100

*Handwritten:*  
 Paid  
 2 BC/10  
 Paid by  
 BT: H.P. 1/11/52  
 8-15-52

U. S. Department of State  
Washington  
D. C.

Gentlemen:

From time to time we have occasion to forward business correspondence to His Imperial Majesty Mohammad Reza Pahlavi, Shah of Iran, Teheran, Iran. For some years this correspondence has been forwarded through commercial channels indicated by the Shah.

The previous method of forwarding mail to His Majesty is no longer open to us and it has been suggested that you might possibly be willing to include these periodical communications in the U. S. Government diplomatic mail to Iran. We hope that such a procedure will be possible and would appreciate receiving your advice which would include the name of the official in your office to whom we should send such communications.

CS/MC

We look forward to receiving your reply.

Yours very truly,

John F. Boehm  
 Assistant Manager

1952 AUG 14 AM 5 34

67.470

092917

1952 AUG 25 NSZ

FILED

1952 AUG 11/8-752

CONFIDENTIAL FILE

گارانته تراست کمپانی نیویورک  
 به: وزارت امور خارجه آمریکا، واشنگتن دی.سی.  
 آقایان

گاه، نیاز به ارسال مکاتبات اداری برای اعلیحضرت شاهنشاه محمد رضا پهلوی، شاه ایران به آدرس تهران، ایران است. چندین سال مکاتبات مزبور را از طریق کانال‌های تجاری که شاه معرفی می‌کرد برای ایشان ارسال می‌کردیم. ارسال مکاتبات برای اعلیحضرت به شیوه گذشته دیگر برایمان مقدور نیست و به همین دلیل پیشنهاد شده است که شاید امکان ارسال این مکاتبات با پُست دیپلماتیک دولت ایالات متحده به ایران وجود داشته باشد.

امیدواریم که چنین رویه‌ای ممکن باشد و موجب امتنان خواهد بود که نظرتان را به همراه نام مقامی که باید این مکاتبات را برایشان ارسال کنیم به ما اطلاع دهید.

مشتاق دریافت پاسخ شما هستیم.

ارادتمند

جان پی. بوچو

معاون

\* \* \*

تصویر شماره ۹/۹. نامه بانک گارانته تراست کمپانی نیویورک به وزارت امور خارجه آمریکا، مورخ ۷ اوت ۱۹۵۲، که با توجه به بسته شدن بانک شاهنشاهی ایران در سال ۱۹۵۲، تقاضای استفاده از پُست دیپلماتیک برای ارسال مکاتبات بانکی به شاه در آن مطرح شده است.

این نامه تأیید می‌کند که شاه مشغول انجام «امور بانکی» بوده که حسن تعبیری برای انتقال پول به نیویورک از طریق بانک شاهنشاهی ایران است.

A/R 701952  
**REGISTERED**  
837614  
- 701.11/8-752

**CONFIDENTIAL**

My dear Mr. Bushaw:

I would be glad to acknowledge your letter of August 7, 1952, requesting the use of the Department's diplomatic pouch from time to time for forwarding mail to His Imperial Majesty Mohammed Reza Pahlavi, Shah of Iran.

Under certain conditions the facilities of the diplomatic pouch may be made available to foreign nationals. This is a matter which I believe should be discussed orally and I therefore suggest that when you next have a representative in Washington, he be asked to call at the Department of State. I shall then be happy to explain the restrictions and the procedure to him. If he calls on me at room 1161 New State Building. In case I should be absent from the Department, I suggest that your representative get in touch with Mr. John H. Stebbins, Officer in Charge of Iranian Affairs, room 1271, New State Building.

Sincerely yours,

Arthur S. Richards  
Director  
Office of Greek, Turkish  
and Iranian Affairs

Mr. John F. Bushaw,  
Assistant Manager,  
Security Trust Company of New York,  
120 Broadway,  
New York 13, New York.

701.11/8-752  
CONFIDENTIAL FILE

\* \* \*

تصویر شماره ۹/۱۰. نامه آرتور ال. ریچاردز، از وزارت امور خارجه آمریکا به جان پی. بوچو، معاون گارانتی تراست کمپانی نیویورک، مورخ ۲۰ اوت ۱۹۵۲، که دعوت کرده است تا نماینده‌ای از بانک به منظور توضیح دلایل استفاده از پست دیپلماتیک برای انجام کارهای تجاری با شاه به وزارت امور خارجه برود.





## فصل دهم

### سرقت جواهرات سلطنتی ایران

از بهترین شاخص‌های تنفر مردم از رضا شاه و بی‌اعتمادی به او این نگرانی عمومی بود که مبادا او به هنگام خروج از ایران در ماه سپتامبر ۱۹۴۱ مقداری از جواهرات سلطنتی ایران را نیز با خود برده باشد. گزارش دریفوس از هیاهویی که بر سر جواهرات سلطنتی بلند شده بود، بسیار روشنگر است:

مسئله جواهرات سلطنتی به بحث روز تبدیل شده است. وزیر مالیه [عباسقلی گلشائیان] در پاسخ به شایعات گسترده‌ای که درباره انتقال جواهرات سلطنتی از تهران بر سر زبان‌ها افتاده، در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۱ در مجلس گفت که تمام جواهرات سلطنتی، که قابل ذکر است بخشی از پشتوانه قانونی ریال را تشکیل می‌دهد، نزد بانک ملی محفوظ است و نمایندگان می‌توانند شخصاً از آنها بازدید کنند. این جواهرات، به استثنای تاج شاه، در تاریخ ۲۶ اوت به دلیل گرد و خاک ناشی از ساخت و ساز در نزدیکی موزه کاخ گلستان، از کاخ به بانک ملی منتقل شدند. البته هیچکس حرف وزیر را باور نمی‌کند، و همگان بر این باورند که تاج شاه را واقعاً از تهران بیرون برده بودند؛ ولی پرس و جوهای خجالت‌آور مردم، و رادیو

لندن و دهلی درباره آن وادارشان کرد تا تاج را به تهران برگردانند. علاوه بر این، در اینجا همه می‌گویند که کفیل وزارت مالیه را چند ساعت قبل از اینکه اظهارات فوق را در مجلس ایراد کند، وزیر کردند تا پاداش این کارش را داده باشند. کمیسیونی به ریاست نصرالله اخوی، رئیس دیوان عالی کشور، و متشکل از علی هدایتی، رئیس دیوان محاسبات، حسین علاء، ابراهیم حکیمی و ۱۲ نماینده مجلس مأمور تحقیق درباره جواهرات سلطنتی و تهیه گزارشی درباره نگهداری آنها در بانک ملی و اصالت‌شان شده است.<sup>۱</sup>

دریغوس در ارتباط با گزارش این کمیسیون فاش می‌سازد که در تاریخ ۲۶ اوت ۱۹۴۱ (۴ شهریور ۱۳۲۰)، «پنج جعبه و دو بسته از مجموعه جواهرات» از موزه کاخ گلستان به خزانه بانک ملی منتقل شد. آن پنج جعبه و دو بسته مورد بازرسی قرار گرفت، و محتویات آنها با «لیستی که در اختیار آقای قانع بصیری، مدیر اداره ابنیه سلطنتی بود مقایسه شد.» این مقایسه با لیست آقای بصیری نشان داد که چیزی از آن مجموعه کم نشده است.<sup>۲</sup>

با وجود این، بعداً معلوم شد که از جواهراتی که برای برگزاری مراسم ازدواج ملکه فوزیه و شاه کنونی قرض گرفته بودند، «هشت حلقه، ۵۴ دانه مروارید، و یک جفت گوشواره الماس گم شده است.» از این اقلام گم شده، «یک جفت گوشواره برلیان» و «یک حلقه جواهر نشان برلیان» را به نام «والاحضرت اشرف پهلوی» قرض گرفته بودند. علاوه بر این، در گزارش دریغوس آمده است که، «هشت حلقه جواهر نشان برلیان هم... گم شده بود.» این حلقه‌ها را به نام «علیاحضرت ملکه فوزیه» از موزه بیرون برده بودند. ناهمخوانی و بی‌دقتی در ذکر تعداد حلقه‌ها ماهیت تحقیقات را نشان می‌دهد. با وجود این، دریغوس

۱. دریغوس، گزارش شماره ۱۳۱ (۱۸۴۵/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱.

۲. دریغوس، گزارش شماره ۱۵۰ (۲۲۲/پی ۱۵-۸۹۱،۰۰۱)، مورخ ۷ نوامبر ۱۹۴۱.

می‌نویسد:

گزارش [کمیسیون] کلاً رضایت‌بخش به نظر می‌رسد. از قرار معلوم تقریباً همه جواهرات سلطنتی هم اینک در بانک ملی هستند و اگر هم چیزی از آنها کم شده باشد، قابل ملاحظه نیست. وزیر مالیه در تاریخ ۴ نوامبر در مجلس گفت که فقط ۵ حلقه، یک جفت گوشواره و ۵۴ قطعه مروارید از جواهرات فوق مفقود شده است. او گفت که حلقه‌های مزبور را درست قبل از مراسم ازدواج شاه کنونی به مصر فرستاده بودند تا به رسم هدیه تقدیم [علیاحضرت] شود، و افزود گوشواره‌هایی هم که بر اساس گزارش مفقود شده بودند، هم اینک پیدا شده‌اند. از مرواریدها هم برای ساختن زیورآلات دیگر استفاده کرده‌اند. وزیر مالیه همچنین توجه نمایندگان را به این مسئله، که اتفاقاً کسی از آن خبر نداشت، جلب کرد که شاه سابق برای مراسم ازدواج ۲۴۰ قیراط الماس خریده بود، که همه آنها به همراه هدایایی که خارجیان و سران کشورها به او اهدا کرده بودند به مجموعه جواهرات سلطنتی اضافه شده است. دو اتفاقی که در ادامه شرح خواهم داد حکایت از عدم اعتماد مخالفان به دولت در ارتباط با جواهرات سلطنتی دارد. وقتی وزیر مالیه اعلام کرد که شاه سابق ۲۴۰ قیراط الماس خریده است، بلافاصله افزود، «که فروشندگان و مأموران خرید حاضرند تا در این باره شهادت بدهند»؛ و وقتی همین وزیر به اشتباه تعداد حلقه‌های مفقوده را ۶ حلقه عنوان کرد، برخی نمایندگان مجلس فریاد زدند، «نه خیر، ۸ حلقه». البته به نظر می‌رسد که کمیسیون تحقیق کارش را با دقت و وجدان انجام داده است، و تقریباً محرز است که جواهرات سلطنتی ایران آسیبی ندیده است.<sup>۱</sup>

البته اعتماد در نفوس به گزارش کمیسیون چندان بجا نبود؛ زیرا خود

کمیسیون اذعان کرده بود که تحقیقاتش شتابزده بوده است.

گزارش کمیسیون اینگونه خاتمه می‌یافت: «نظر به ضیق وقت برای انجام تحقیق درباره سایر جواهراتی که پشتوانه اسکناس را تشکیل می‌دهند و از آنجایی که به دلیل خاتمه دوره دوازدهم مجلس این گزارش باید هرچه زودتر به مجلس و دولت تسلیم می‌شد، تحقیقات مزبور فقط تا حدودی که امکان داشت صورت گرفت.» کمیسیون همچنین ابراز امیدواری کرده بود که «شکی نیست که پشتوانه اسکناس صحیح و سالم است، و سوابق و فهرست‌های اداره ابنیه سلطنتی نیز هیچ ایرادی ندارد.»<sup>۱</sup>

علاوه بر این، دریفوس نمی‌دانست فقط آنچه از جواهرات سلطنتی باقی مانده بود صحیح و سالم بود. نفیس‌ترین جواهرات را رضا شاه در سال‌های گذشته به سرقت برده بود.

در سال ۱۹۲۶، مجلس با تصویب قانونی دولت را مجاز ساخت تا بخش عمده‌ای از جواهرات سلطنتی را بفروشد. در سال ۱۹۳۷، با تحریک شاه، قانون دیگری برای فروش بخشی از جواهرات سلطنتی به تصویب رسید؛ زیرا، آنگونه که وزیر مالیه توضیح داد، «جواهرات قدیمی سرمایه‌ای مرده و بی‌مصرف هستند.» در سال ۱۹۴۱، مردم ایران حق داشتند درباره صحت و سلامت جواهرات سلطنتی، که بخشی از میراث‌شان بود، نگران باشند.

### قانون فروش جواهرات سلطنتی، ۱۹۲۶

در اوایل دوران رئیس‌الوزرای رضاخان، میلسپو گزارشی درباره جواهرات دولتی (که بعدها نام آن به جواهرات سلطنتی تغییر یافت) تهیه کرد: آخرین قیمت‌گذاری بر روی جواهرات سلطنتی در سال ۱۲۸۹ انجام شد و بر اساس همین قیمت‌گذاری، احتمالاً ارزش جواهرات قابل

فروش در حال حاضر چیزی در حدود چندین میلیون تومان است. به درخواست دولت، لایحه‌ای دارد برای تقدیم به مجلس تهیه می‌شود که به موجب آن جواهرات مزبور دوباره قیمت‌گذاری شده، و بخشی از آنها، تحت نظارت‌های مقتضی، به فروش خواهد رسید. البته بر اساس این لایحه جواهراتی که ارزش تاریخی خاصی دارند حفظ خواهند شد و فروش سایر جواهرات به نحوی خواهد بود که ارزش واقعی این اشیاء قیمتی به دولت پرداخته شود. بخش ابنیه و اثاثیه سلطنتی خزانه‌داری کل به نمایندگی از وزارت مالیه مسئول نظارت، حفظ و حساب و کتاب مربوط به جواهرات سلطنتی، آثار، و عتیقه‌جات موجود در موزه سلطنتی، و اسناد دولتی و کتابخانه سلطنتی است. بخش ابنیه و اثاثیه سلطنتی وظایف خود را در قبال این اشیاء و قطعات تاریخی ارزشمند با دقت و تمام و کمال انجام می‌دهد.<sup>۱</sup>

به لطف گزارش‌هایی که می‌لسپو از سال ۱۹۲۴ به این سو تهیه کرده است، دقیقاً می‌دانیم که رضاخان چه زمانی به جواهرات سلطنتی دست یافت: «به دلیل نگرانی دولت از نمناکی خزانه کاخ سلطنتی که جواهرات سلطنتی در آن نگهداری می‌شوند، حضرت اشرف رئیس‌الوزراء تصمیم گرفت که جواهرات را به اتاق دیگری در همان ساختمان انتقال بدهند که برای نگهداری و حفاظت از جواهرات مناسب‌تر باشد. در نتیجه، خزانه جدیدی برای این کار آماده شده است و انتقال جواهرات به محل جدید به میل حضرت اشرف، که باید زمان انتقال آنها با تشریفات مقتضی را تعیین کند، انجام خواهد شد.»<sup>۲</sup>

۱. آرتور سی. میلسپو، ششمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه ایران، از ۲۲ دسامبر ۱۹۲۳ لغایت ۲۰ مارس ۱۹۲۴، ص ۴۵، ضمیمه گزارش شماره ۶۴۶ (۸۹۱،۵۱/۳۶۲)، مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۴ ارسالی از سوی موری.

۲. آرتور سی. میلسپو، هشتمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه ایران، از ۲۲ ژوئن ۱۹۲۴ لغایت ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۴، ص ۶۲، ضمیمه گزارش شماره ۹۰۷ (۸۹۱،۵۱/۳۷۵)، مورخ ۱۷ فوریه ۱۹۲۵ ارسالی از سوی موری.

غارت جواهرات با جدیت آغاز شده بود. قانون فروش جواهرات در اکتبر ۱۹۲۶، کمی بعد از جلوس او بر تخت پادشاهی، در مجلس به تصویب رسید.<sup>۱</sup> البته هیچ اطلاعاتی درباره فروش این جواهرات و هویت خریداران منتشر نشد، ولی طبق اظهارات دولت قرار بود عواید حاصل از فروش آنها بخشی از سرمایه بانک جدید ملی ایران را تشکیل بدهد. مسئله فروش جواهرات سلطنتی در یکی از صحبت‌هایی که هارت در سال ۱۹۳۰ با تیمورتاش داشت مطرح شد، که طی آن تیمورتاش گفت به شاه پیشنهاد کرده بود که «پس از کنار گذاشتن تعداد کمی از نفیس‌ترین جواهرات سلطنتی بقیه را با طلا عوض کنند.» هارت همچنین گزارش می‌دهد که «ظاهراً شاه نیز با او [تیمورتاش] هم عقیده بود، زیرا اعلیحضرت برخلاف اسلافش هیچ اهمیتی به جواهرات نمی‌دهد و از آنها استفاده نمی‌کند.»<sup>۲</sup>

فروش جواهرات سلطنتی ظاهراً یک روند ادامه‌دار بود و به فروش‌های رسمی ختم نمی‌شد. هارت ماجرای را گزارش می‌کند که حسابدار کل دربار در آن دست داشته است: «یکی از مقامات عالی‌رتبه وزارت امور خارجه چند روز پیش این شایعه را تأیید کرد که فهمیده‌اند [عبدالحسین] دیبا بیش از یک سال پیش زمرد بزرگی را از تخت طاووس بیرون آورده و بجای آن یک قطعه بزرگ شیشه سبز معمولی کار گذاشته است.

می‌گویند که این قطعه زمرد را در نیمه دوم سال ۱۹۳۱ به پاریس برده و فروخته‌اند، و با پولش در اروپا به سیر و سیاحت پرداخته‌اند، و برای هر چه لذت‌بخش‌تر کردن سیاحتشان در چندین پایتخت اروپایی از هیچ ریخت و پاشی هم ابا نکرده‌اند.»<sup>۳</sup>

۱. هافمن فیلیپ، گزارش شماره ۲۰۲ (۱/۴۱۲، ۸۹۱)، مورخ ۲۵ اکتبر ۱۹۲۶.

۲. هارت، گزارش شماره ۱۶ (۹/۵۱۵، ۸۹۱)، مورخ ۲۲ فوریه ۱۹۳۰.

۳. هارت، گزارش شماره ۱۳۶۶ (۶/تیمورتاش-۴۴، ۸۹۱)، مورخ ۲۴ فوریه ۱۹۳۳.

## قانون فروش جواهرات سلطنتی، ۱۹۳۷

در تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۳۷، بدون مقدمه لایحه‌ای به مجلس تقدیم شد که به موجب آن دولت اجازه می‌یافت بخش عمده‌ای از جواهرات سلطنتی را با شمش‌های طلا عوض کند. انگرت، کاردار آمریکا، در گزارشش می‌نویسد:

به موجب این لایحه کمیسیونی متشکل از رئیس‌الوزراء، دو وزیر، و دو نماینده مجلس جواهرات سلطنتی را بر اساس ارزش تاریخی‌شان طبقه‌بندی خواهند کرد. جواهراتی را که کمیسیون انتخاب می‌کند به بانک ملی ایران انتقال می‌دهند، و این بانک نیز به نوبه خود تصمیم می‌گیرد که چه میزان از جواهرات مزبور را به فروش برساند. سپس کمیسیون دیگری بر روی آنها قیمت‌گذاری و نحوه فروش آنها را تعیین می‌کند. مهمترین شرط مذکور در لایحه فوق این است که «وجوه حاصل از فروش این جواهرات انحصاراً به خرید شمش‌های طلا اختصاص خواهد یافت.» به خاطر می‌آورم که در دوره قبلی خدمت در ایران [۱۹۲۰-۱۹۲۲] صحبت از این بود که جواهرات سلطنتی را وثیقه وام قرار بدهند. هیچکس ارزش دقیق این جواهرات را نمی‌داند، و مدام این شایعات بر سر زبان‌هاست که بسیاری از آنها را فروخته‌اند (یا مفقود شده است) و اینکه سنگ‌های بدل به جای جواهرات کار گذاشته‌اند. به هر حال، آخرین باری که در سال ۱۹۱۰ روی آنها قیمت گذاشتند، ارزش آنها را چیزی نزدیک به ۳۰ میلیون دلار برآورد کرده بودند. در همین ارتباط، نظر وزارت را به خبری که در تاریخ ۲۷ اکتبر - یعنی یک روز قبل از تقدیم لایحه به مجلس - در بسیاری از روزنامه‌ها به چاپ رسید، جلب می‌کنم. خبر این بود که اعلیحضرت تصمیم گرفته بود «همه طلائی را که به آن بزرگوار تعلق داشت به بانک ملی ایران هدیه کنند.»

نطق وزیر مالیه در مجلس که همان روز ایراد شد، حاوی مطالب زیر بود: «به دستور اعلیحضرت شاهنشاه، و با اجازه ایشان، طرح قانونی

مربوط به فروش قسمتی از جواهرات سلطنتی را به مجلس تقدیم می‌کنم. همانگونه که نمایندگان محترم اطلاع دارند، برخی از این جواهرات را باید به نفع سلطنت نگهداری و محافظت کرد، ولی بقیه آنها در واقع سرمایه‌ای مرده هستند که هیچ مصرفی ندارند. بنابراین می‌توانند وسیله مناسبی برای تحقق خواست دولت برای افزایش سرمایه اولیه بانک ملی ایران باشند.»<sup>۱</sup>



\* \* \*

تصویر شماره ۱۰/۱. تخت طاووس ایران، ۱۹۳۷. توضیحات اصلی (به زبان فرانسه): «شاه ایران به منظور حل مشکلات مالی کشورش، تصمیم به فروش دو

۱. انگرت، گزارش شماره ۱۱۵۵ (۸۹۱،۵۱/۵۰۵)، مورخ ۵ نوامبر ۱۹۳۷.



قطعه از قیمتی‌ترین اموال سلطنتی، چه در پاریس و چه در لندن، گرفته است. یکی از این دو قطعه که در عکس می‌بینید، تخت جدید است که با ۱۴۰ هزار قطعه سنگ قیمتی تزیین شده و اخیراً قیمت آن ۶ میلیون لیره برآورد شده است.» نیویورک تایمز، دفتر پاریس؛ با تشکر از مرکز اسناد ملی (۱۷۵۳۹۹-۱۱۲۲-ان.تی-۳۰۶).

لایحه فوق اولین بار در تاریخ ۱۱ نوامبر در مجلس قرائت شد و تنها ۵ روز بعد با ۹۹ رای موافق و ۱۱ رای مخالف به تصویب رسید.<sup>۱</sup> در عین حال، این شایعه به تدریج بر سر زبان‌ها افتاده بود که قیمت جواهرات بسیار کمتر از انتظار است و اکثر زمردها معیوب هستند. می‌گفتند که کل جواهرات شاید ۶ میلیون دلار هم نیرزد. البته مردم ایران شکی نداشتند که همه این نمایش‌ها برای آن است که رضا شاه بتواند ارزشمندترین قطعات میراث پاسداری شده تاریخ ایران را به سرق‌ت ببرد.<sup>۲</sup> در طول دوازده سال گذشته کاملاً مشخص شده بود که هر وقت اموال قیمتی دولت به «فروش» می‌رسد فقط یک خریدار دارد: رضا شاه. حتی پیش از تقدیم این لایحه، صفحات روزنامه‌ها پر از تمجید و تحسین از رضا شاه به دلیل «اهدای سخاوتمندانه همه طلاهایش» به ملت بود. گزیده‌ی یکی از مقالات روزنامه *اطلاعات* مورخ ۲۷ اکتبر نمونه خوبی است: «نظر به اینکه اقدام شاهنشاه در اهدای بی‌سابقه [طلاهایشان] باید الگوی هر ایرانی باشد، شایسته است که به منظور تقویت ساختار اقتصادی مملکت همه آنهایی که طلایی دارند طلاهای خود را به بانک ملی ایران بفروشند، زیرا فقط به این شیوه است که ثروت ملی همیشه در مملکت می‌ماند، و کسی که طلا می‌فروشد از این راه خدمت مهمی به اقتصاد ملی می‌کند.»<sup>۳</sup>

۱. انگرت، گزارش شماره ۱۱۷۰ (۸۹۱،۵۱/۵۰۶)، مورخ ۲۴ نوامبر ۱۹۳۷.

۲. انگرت، گزارش شماره ۱۲۲۴ (۸۹۱،۵۱/۵۰۸)، مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۳۸.

۳. روزنامه *اطلاعات*، مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۳۷؛ مذکور در انگرت، گزارش شماره ۱۲۲۴.

روزنامه *ایران* هم از قافله عقب نماند: «بخشش بی سابقه اعلیحضرت نمونه‌ای عالی برای همه مردم مملکت است، و شکی نیست که همه آحاد ملت با کمال میل و مشتاقانه از این نمونه متعالی پیروی خواهند کرد. در واقع شایسته است که همه آنهایی که طلا دارند طلای خود را به منظور تقویت قدرت اقتصادی کشور به بانک ملی ایران بفروشند، زیرا در نتیجه چنین اقدامی ثروت ملی در کشور محفوظ خواهد ماند.»<sup>۱</sup>

روزنامه *ستاره جهان* دلایل اقتصادی پیشنهاد فروش جواهرات سلطنتی را در سرمقاله‌اش اینگونه شرح می‌دهد:

وزارت مالیه لایحه‌ای قانونی در ارتباط با فروش بخشی از جواهرات سلطنتی به مجلس تقدیم کرده است که عواید حاصل از آن انحصاراً صرف خرید شمش‌های طلا برای افزایش ذخایر طلای بانک ملی ایران خواهد شد. البته فقط آن دسته از جواهراتی که ارزش تاریخی ندارند فروخته می‌شوند. دو نماینده مجلس برای شرکت در مذاکرات فروش؛ انتخاب جواهراتی که باید به فروش برسد؛ برآورد قیمت جواهرات و غیره از طرف مجلس تعیین خواهند شد. شرح فوق خلاصه‌ای از مفاد لایحه‌ای است که به مجلس تقدیم شد و پس از اولین قرائت آن در جلسه دیروز مجلس به تصویب رسید. شاید این سؤال پیش بیاید که چرا دولت - با دستور رسمی اعلیحضرت شاهنشاه - تصمیمی اتخاذ کرده است که در نگاه اول قدری عجیب به نظر می‌رسد؛ زیرا بر همگان واضح و مبرهن است که ذخایر پشتوانه بانک ناشر اسکناس بسیار بیشتر از درصد قانونی پشتوانه برای صدور اسکناس است. پس چه دلیل دارد که طلای بیشتری بخریم؟ این سؤال پاسخی شایسته می‌خواهد.

(۸۹۱،۵۱/۵۰۸)، مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۳۸.

۱. روزنامه *ایران*، مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۳۷؛ مذکور در انگرت، گزارش شماره ۱۱۵۵

(۸۹۱،۵۱/۵۰۵)، مورخ ۵ نوامبر ۱۹۳۷.

نویسنده مقاله بعد از بحث مفصل و غامضی درباره تفاوت سرمایه ثابت و در گردش، نتیجه می‌گیرد:

پولی که امروزه به صورت اسکناس تقریباً در همه جا رواج دارد باید ضمانت و پشتوانه محکمی به شکل ذخایر فلز، ترجیحاً طلا داشته باشد. هر چه پول بیشتری در گردش باشد، کسب و کار رونق بیشتری خواهد داشت، و هر چه ذخایر طلا بیشتر باشد، پول بیشتری در گردش خواهد بود. به همین دلیل است که دولت شاهنشاهی تمایل دارد به تعداد شمش‌های طلایی که در خزائن بانک ملی ایران نگهداری می‌شود، اضافه کند؛ و به همین دلیل هم هست که دولت تمایل دارد جواهرات سلطنتی را به شمش طلا تبدیل کند، زیرا جواهرات سلطنتی که حکم «سرمایه ثابت» را دارند تا وقتی که در ویرین‌های موزه کاخ گلستان خاک می‌خورند هیچ فایده‌ای برای اقتصاد ملی نخواهند داشت.<sup>۱</sup>



\* \* \*

تصویر شماره ۱۰/۲. بردن گنجینه‌های هنری ایران به لندن، ۱۹۳۰. توضیحات

۱. «فروش جواهرات سلطنتی»، سرمقاله روزنامه ستاره جهان، مورخ ۱۲ نوامبر ۱۹۳۷؛ مذکور در گزارش انگرت، شماره ۱۱۶۷ (۸۹۱،۵۱/۵۰۶)، مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۳۷.

اصلی (به فرانسه): «انتقال گنجینه‌های هنری با هواپیما. یکی از اعجاب‌آورترین مجموعه‌های هنری که تا بحال جمع‌آوری شده است هم اینک در راه لندن است. جعبه‌های حاوی نمونه‌های عالی هنر ایران با هواپیما از تهران (ایران) به جزیره آبادان برده شدند تا از آنجا با یک کشتی بریتانیایی به لندن انتقال یابند. در عکس اسکادرانی از هواپیماهای حاوی گنجینه‌های هنر ایرانی را می‌بینید که قرار است در نمایشگاه بین‌المللی لندن به نمایش گذاشته شوند. این هواپیماها چند لحظه دیگر از تهران به سمت ساحل پرواز خواهند کرد، و در آنجا گنجینه‌های فوق‌بر کشتی بخار عازم لندن بارگیری خواهند شد.» نیویورک تایمز، دفتر پاریس؛ با تشکر از مرکز اسناد ملی (۱۷-۱۱۲۲-ان.تی-۳۰۶).

### «قسمت کوچکی کنار گذاشته شد»

بعد از همه این حرف‌ها، دولت ناگهان علاقه‌اش را به فروش جواهرات از دست داد و این مسئله را بی‌سر و صدا کنار گذاشت. علی سهیلی، وزیر خارجه وقت، در این ارتباط اظهار داشت: «دولت ایران دیگر قصد فروش هیچ قسمتی از جواهرات سلطنتی کشور را ندارد.»<sup>۱</sup> ولی چرا ناگهان نظر دولت عوض شد؟ پاسخ آن را می‌توان در نطق رئیس مجلس، حسن اسفندیاری، پیدا کرد:

بنده یقین دارم که آقایان رفقای محترم بنده در این مسئله هم عقیده هستند که افکار عالیه که از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاه ظهور و بروز می‌کند هر کدام در موقع خود از دیگری مفیدتر و برای سعادت و برای رونق و پیشرفت کار اهمیت فوق‌العاده دارد. چنانچه ملاحظه فرمودید اخیراً هم مطلبی به خاطر مبارکشان رسید که به نظر هیچکس نرسیده بود. جواهرات سلطنتی که در واقع یک سرمایه بزرگ و در یک محلی ضبط بود بدون اینکه معلوم باشد

۱. جیمز اس. موس پسر، کاردار موقت، گزارش شماره ۱۳۵۵ (۸۹۱،۵۱/۵۱۰)، مورخ ۲۷ ژوئیه

چیست و چه استفاده‌ای فعلاً از آنها مقدور است. به خیال همایونی بهترین استفاده از آن منظور شد - لایحه آن به توسط دولت شاهنشاهی به مجلس شورای ملی پیشنهاد شد و مجلس هم چون فایده و منفعت این مسئله مهم را متوجه بود به فوریت تصویب نمود. بعد بلافاصله هیأتی که برای رسیدگی و تفکیک جواهرات مقرر بود از هیأت معظم دولت و نمایندگان محترم با دقت و مراقبت شروع به کار کردند و چهل و پنج روز بدون تعطیل مشغول این خدمت بودند و صورت جامعی از آن تهیه و همه مباشرین امضاء کردند و بعد از اینکه مراتب به عرض پیشگاه همایونی رسید غیر از مقدار کمی جواهرات که از مختصات سلطنتی بود باقی را به بانک ملی انتقال داده و تحویل هیأت نظارت بانک نموده و در تحت مهر آنها در خزانه بانک مضبوط گردید.

همه می‌شنیدید جواهراتی هست و لیکن چقدر و چه اعتباری را داراست بر همه مجهول بود. حالاً نه تنها نمایندگان محترم بلکه همه ایرانی‌ها باید بدانند که این جواهرات واقعاً یک سرمایه خیلی مهم و یک اعتبار خیلی عالی و یک داری فوق‌العاده بیش از این بوده که هر کسی تصور می‌کرده است و در خزانه سلطنتی محفوظ و مستور بود. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با همت شاهانه و با توجهی که همیشه برای ترقی مملکت خودشان دارند این سرمایه عالی را که شاید کمتر نظیر داشته باشد یک مرتبه به ملت خودشان هدیه و به بانک ملی که در واقع خزینه کشور و دولت و ملت است واگذار فرمودند.

این مسئله را بایستی نه تنها همه آقایان نمایندگان که البته خوب متوجه هستند بلکه تمام ایرانی‌ها متشکر باشند و قدر این نعمت را بدانند که پادشاه معظم در اموری که به نظر کسی نمی‌رسد توجه فرموده استفاده از آن را برای مملکت و سعادت کشور مقرر می‌دارند. این را هم عرض کنم که بعد از اینکه جواهرات صورت

شده و صورت‌ها با مهر پنج نفر از آقایانی که مباشر این کار بوده از وزراء و نمایندگان مهور شده یک نسخه از آن هم به مجلس فرستاده شده که در صندوق مجلس ضبط و محفوظ می‌باشد. اینست که از طرف خودم و از طرف آقایان نمایندگان رفقای محترم بلکه از طرف همه ایرانیان در این موقع تشکرات فوق‌العاده را از این عنایت مخصوص ملوکانه تقدیم و از خداوند می‌خواهم که انشاءالله تعالی این وجود مقدس را سالیان دراز دائم و قائم بدارد که دولت و ملت ایران در سایه توجهات عالیّه این شاهنشاه عظیم‌الشان بغایه‌القصوی ترقی خود برسد.<sup>۱</sup>

نطق اسفندیاری پاسخ برخی سئوالات دیگر را نیز در خود دارد. جواهرات مزبور در سال ۱۹۳۸-۱۹۳۷ فروخته نشد زیرا (اعلیحضرت همایونی) آن قسمتی را که «ارزش خاصی برای شاهنشاه داشت» کنار گذاشته بود.

ولی چرا این جواهرات از چشم کمیسیون‌نی که در اکتبر ۱۹۴۱ از طرف مجلس مأمور تحقیق درباره جواهرات سلطنتی شده و ظاهراً با دقت محتویات پنج جعبه و دو بسته‌ای را که در تاریخ ۲۶ اوت ۱۹۴۱ از موزه کاخ گلستان انتقال داده بودند، بررسی کرده بود، به دور مانده بود؟ دلیل آن بسیار ساده است: فهرست جواهراتی که کمیسیون ۱۹۴۱ از آن استفاده کرد همان فهرستی نبود که اسفندیاری در نطقش به آن اشاره داشت. در هیچ کجای گزارش کمیسیون اشاره‌ای به این فهرست، که ظاهراً صحیح و سلامت در گاو صندوق مجلس نگهداری می‌شد، نشده است.<sup>۲</sup> در عوض، فهرستی که کمیسیون از آن استفاده کرده بود فهرست موجود نزد «آقای قانع بصیری، رئیس اداره بیوتات سلطنتی» بود.<sup>۳</sup> این

۱. روزنامه اطلاعات، مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۳۸؛ مذکور در انگرت، گزارش شماره ۱۲۲۴ (۸۹۱،۵۱/۵۰۸)، مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۳۸.

۲. همان.

۳. دریفوس، گزارش شماره ۱۵۰ (۲۲۲/پی ۱۵-۸۹۱،۰۰۱)، مورخ ۷ نوامبر ۱۹۴۱.

فهرست از طرف اداره بیوتات سلطنتی در دوران حکومت رضا شاه تهیه شده بود. البته با توجه به حرص و طمع بی حد و حصر رضا شاه، سرقت جواهرات چندان هم دور از انتظار نبود. در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱، رئیس الوزراء فروغی «به مجلس خبر داد که مقامات گمرک بندر عباس در حال تهیه فهرستی از کلیه اقلامی هستند که شاه سابق با خود به خارج از کشور برده است، که این فهرست به طور مقتضی به اطلاع عموم خواهد رسید. این اقدام در پاسخ به شایعات گسترده‌ای است مبنی بر اینکه شاه سابق و همراهانش مقادیر زیادی از اشیاء قیمتی کشور را با خود بیرون برده‌اند.»<sup>۱</sup> البته چنین فهرستی هرگز علنی نشد؛ و حتی بعید است که اصلاً تهیه شده باشد.

### شمس پهلوی و دو حلقه الماس نشان

سرنوشت برخی از جواهرات مسروقه در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا توصیف شده است. در اواخر تابستان ۱۹۴۵، شمس پهلوی، دختر مورد علاقه رضاخان، و شوهرش به نیویورک سفر کردند. کمی پس از آن، شمس پهلوی سعی داشت قطعه جواهری را بفروشد که مدعی بود در آفریقای جنوبی خریده است. جورج وی. آلن\*، رییس بخش امور خاور نزدیک، در یادداشت گفتگوهایش با دکتر دفتری، کاردار ایران در واشنگتن می‌نویسد:

#### وزارت امور خارجه

یادداشت

۲۶ سپتامبر ۱۹۴۵

گفتگو

موضوع: شاهدخت شمس

طرف‌های حاضر در گفتگو: دکتر الف. دفتری، کاردار ایران، آقای

۱. دریفوس، گزارش شماره ۱۳۱ (۱۸۴۵/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱.

\* George V. Allen.

جورج وی. آلن

دکتر دفتری گفت که می‌خواهد نظر بنده را درباره یک مسئله کاملاً شخصی جویا شود، که به برخی مشکلات شاهدخت شمس، خواهر شاه ایران، ارتباط دارد. شاهدخت شمس و شوهرش چند هفته پیش وارد نیویورک شدند. پس از عزیمت آنها از ایران، دولت این کشور، طبق گفته دکتر دفتری، مقررات ارزی جدیدی را به مورد اجرا گذاشت که مانع از ارسال مبالغی می‌شد که شمس انتظارش را داشت. از آنجایی که شمس آدم «ولخرجی» است و چندین خانم نیز در این سفر همراهی‌اش می‌کنند، واقعاً بی‌پولی به او فشار می‌آورد. او با خودش دو حلقه الماس گرانقیمت به آمریکا آورده که می‌گوید از آفریقای جنوبی خریده است، و حالا می‌خواهد یکی از آنها را بفروشد. او گفته است که جواهرفروشان مجاز قیمتی بالغ بر ۹۰ هزار دلار بر آن گذاشته‌اند. دکتر دفتری مایل بود بداند آیا با توجه به اینکه شمس با پاسپورت دیپلماتیک به ایالات متحده سفر کرده و خواهر شاه است امکان معافیت از پرداخت عوارض گمرکی آن حلقه وجود دارد یا خیر. فوراً پاسخ دادم که در صورت فروش حلقه کوچکترین امکانی برای معافیت از عوارض گمرکی وجود ندارد.

به او گفتم که مطمئنم حتی اگر شخص شاه به آمریکا می‌آمد و در این کشور جواهرات شخصی‌اش را می‌فروخت، حتماً باید عوارض گمرکی اقلام فروخته شده را می‌پرداخت. علاوه بر این، اضافه کردم که امیدوارم شاهدخت شمس اجازه ندهد که هیچکس در نیویورک یا جای دیگری او را با وعده کذب مصونیت به دلیل موقعیتش به انجام کارهای احمقانه وادار کند. همچنین تاکید کردم که اگر دلایل موجهی برای داستان‌های جنجالی درباره شاهدخت پیدا شود تاثیر منفی شدیدی بر روابط آمریکا و ایران خواهد گذاشت.



به دکتر دفتری گفتم که به نظر من ایشان باید بلافاصله از سرکنسولگری ایران در نیویورک بخواهد تا از این مسئله اطمینان یابند که شاهدخت شمس و همسرشان در زمان ورود به ایالات متحده به طور مقتضی و مناسب اقام مزبور را در گمرک اظهار کرده باشند، چه قصد فروش آنها را داشته باشند و چه نداشته باشند. دکتر دفتری اطمینان داد که فوراً به پیشنهاد من عمل خواهد کرد.

L-104

DEPARTMENT OF STATE  
PROTOCOL

Memorandum of Conversation

OCT 2 1945  
DEPARTMENT OF STATE  
OCT 26 1945

SUBJECT: Princess Shams

PARTICIPANTS: Dr. A. A. Daftary, Iranian Chargé d'Affaires  
NEA - Mr. George V. Allen

COPIES TO: Cairo, Tehran

DIVISION OF MIDDLE EASTERN AFFAIRS  
OCT 2 - 1945

Transmitted to Field (Form DS-4)  
TO: *Tehran*

For: *Information*  
Div. NEA by RTM:llh

91.0011/9-2645 CS/LE

Dr. Daftary said that he would like to ask my advice, on an entirely personal basis, regarding certain difficulties being experienced by Princess Shams, sister of the Shah of Iran. Princess Shams and her husband arrived in New York some weeks ago. Subsequent to their departure from Iran, the Iranian Government, according to Dr. Daftary, placed into effect additional exchange regulations which have prevented the Princess from receiving the full remittances she expected from Iran. Since she is "quite a spender" and is accompanied by several ladies, she already finds herself seriously embarrassed for funds. She brought with her to America two valuable diamond rings, said to have been purchased in South Africa. She now desires to sell one of them. She said that competent jewelers had valued the ring at \$90,000, which is \$15,000 less than she paid for it. Dr. Daftary wondered whether there was any possibility, in view of the fact that she entered the United States on a diplomatic passport and is the sister of the Shah, that she might be exempted from the necessity of paying customs duty on the ring.

I replied

OCT 10 1945

K Out Dist

-2-

I replied immediately that there was no slightest possibility of customs exemption in case the Princess sold the ring. I said that I felt confident that if the Shah himself came to America and sold personal jewelry while here, American customs duties would have to be paid on the articles sold. I added, furthermore, that I hope very much that Princess Shams would not allow anyone in New York or elsewhere to induce her into taking any foolish action on any kind of false assurance that her status would protect her. I emphasized the great ill effect on American-Iranian relations if any justifiable grounds should exist for sensational stories regarding the Princess.

I told Dr. Daftary that in my view she should immediately direct the Iranian Consulate General in New York to see to it that Princess Shams and her husband had made all the necessary and proper customs declarations when they entered the United States, regardless of whether she intended to sell the ring or not. Dr. Daftary assured me that he would take immediate action on this suggestion.

HMA:GVAllen:fl

fa

\* \* \*

تصویر شماره ۱۰/۳. سند مربوط به فروش جواهرات توسط شمس پهلوی در آمریکا «آلن، یادداشت گفتگوها، شماره (۲۶۴۵-۱۱/۹-۸۹۱)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۵»

نهایتاً اینکه یک گزارش سرّی از سفارت آمریکا در لندن تأیید می‌کند که محمدرضا شاه نیز در دهه ۱۹۵۰ مشغول انتقال جواهرات و طلا از تهران به نیویورک بوده است (تصویر ۱۰/۴)¹.

۱. مک‌کلاناهان، گزارش شماره ۳۳۴ (۵۵۸-۱۱/۸-۷۸۸)، مورخ ۵ اوت ۱۹۵۸. جان گونتر

CLASSIFIED  
Authority: AFD 887244  
By: [Signature] ON 04/24/2004

Air Branch  
Foreign Service DESPATCH  
(Security Classification)

DO NOT TYPE IN THIS SPACE  
788.11/8-558

FROM : American Embassy, London 534

TO : THE DEPARTMENT OF STATE WASHINGTON, DC

REF : AUGUST 5, 1958  
1-3

FOR DESPATCH	DATE	BY	OTHER
8/11	8/11	IKC	NFA

SUBJECT: Report that Shah of Iran transferred Iranian crown jewels

Myron B. Smith, Library of Congress consultant, on August 5 told the Embassy he had heard from John Gunther on August 3 that the Shah of Iran had shipped the Iranian crown jewels and a quantity of gold to the United States three weeks previously. The shipment was made in a piano box or boxes and disguised as a piano. Gunther's source was Elevena Davis, a theatrical promoter, who said he had arranged the shipment. Smith had no information on the route of the shipment.

The Embassy in London has no way of knowing the validity, if any, of this report.

For the Ambassador:

Grant V. McGlennahan  
Grant V. McGlennahan  
First Secretary of Embassy

cc: Tebran

788.11/8-558  
HBS  
SECRET FILE  
AUG 20 1958

SECRET

ACTION COPY -- DEPARTMENT OF STATE

The action office must return this memorandum record copy to DC/2 file with an endorsement of action taken.

سفارت آمریکا در لندن

گزارش سرویس خارجی

تاریخ ۵ آگوست ۱۹۵۸

گزارش مربوط به انتقال جواهرات سلطنتی توسط شاه ایران

مایرن بی. اسمیت، مشاور کتابخانه کنگره، در تاریخ ۵ اوت به سفارت گفت

مؤلف کتاب درون آسیا است (نگاه کنید به فصل ۵).

که در روز ۳ اوت از جان گونتر شنیده است که شاه ایران سه هفته پیش جواهرات سلطنتی و مقداری طلا را به ایالات متحده انتقال داده است. این محموله در یک یا چند جعبه پیانو جاسازی شده و به صورت پیانو استار شده‌اند. منبع گونتر شخصی به نام بلوونز دیویس، برگزارکننده نمایش‌های تئاتر، بود که می‌گوید ترتیب حمل این محموله را داده است. اسمیت هیچ اطلاعی از مسیر محموله نداشت.

سفارت آمریکا در لندن هیچ راهی برای تأیید صحت این گزارش ندارد.

از طرف سفیر

گران‌ت وی. مک‌کلاناهان

دبیر اول سفارت

\* \* \*

تصویر شماره ۱۰/۴. گزارش ارسالی از سفارت آمریکا در لندن، مورخ ۵ اوت

۱۹۵۸: «گزارش انتقال جواهرات سلطنتی ایران توسط شاه ایران»

## فصل یازدهم

### بحران ارزی و وخامت وضع اقتصادی ۱۹۲۸ - ۱۹۴۱

غارت نفت ایران به دست انگلیسی‌ها و انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران به لندن، سوییس، و نیویورک و همچنین عملاً محروم شدن اقتصاد ایران از درآمدهای نفتی در سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ منجر به سقوط ارزش برابری قران و بحران ارزی طولانی مدتی شد که نهایتاً در سال ۱۹۴۱ که بالاخره بخشی از درآمدهای نفتی به اقتصاد تزریق شد، خاتمه یافت. فقط در طول سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۰، نرخ برابری از ۴۸ قران به ازای هر پوند استرلینگ به ۶۷ قران رسید، که بیانگر ۴۰ درصد کاهش ارزش پول ایران بود. فوری‌ترین اثر کاهش ارزش قران، بالا رفتن هزینه کالاهای وارداتی بود.

از همان ابتدا برای ناظران داخلی و خارجی محرز بود که سقوط ارزش قران به سبب انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران است. اسنادی که در این فصل ارائه شده است نشان می‌دهد که کمبود ارز و به اصطلاح راه حل‌های این معضل خسارات عظیمی به اقتصاد ایران وارد آورد. آگوستین دبلیو. فرین، کنسول آمریکا در تهران، می‌نویسد:

سقوط ارزش قران، و از آن بدتر بلاتکلیفی درباره این مسئله که این

روند بالاخره چه وقت متوقف خواهد شد، روحیه بازاری‌ها را تضعیف و بازارهای واردات را فلج کرده است. بانک شاهنشاهی هنوز شرایط [وخیم] ارزی کشور را به حق‌الامتیازهای شرکت نفت انگلیس و ایران، حجم عظیم واردات مایحتاج راه‌آهن و اتومبیل، و کاهش صادرات ایران نسبت می‌دهد. به نظر می‌رسد که پیش از این حق‌الامتیازی که شرکت نفت انگلیس و ایران به دولت ایران پرداخت می‌کرد و متوسط آن در سال‌های اخیر به ۶ میلیون تومان (۱/۲۰۰/۰۰۰ لیره) می‌رسید بلافاصله به قران تبدیل می‌شد. در طول دو سال گذشته، این حق‌الامتیازها را در حکم ذخیره خزانه به پول استرلینگ در لندن نگهداشته‌اند که از قرار معلوم حالا به ۳ میلیون لیره می‌رسد. آقای بوشهری (همان معین‌التجار سابق) نیز با مقامات بانک شاهنشاهی هم عقیده است که دولت ایران می‌تواند با فروش این ذخیره استرلینگ، حداقل به طور موقت هم که شده، از وخامت اوضاع بکاهد. البته کسی انتظار ندارد که دولت ایران همه ذخیره استرلینگش را به قران تبدیل کند، ولی به احتمال فراوان دولت بانک ملی ایران را مجاز خواهد ساخت که در عملیات ارزی روزمره‌اش قدری از این ذخیره برداشت کند.<sup>۱</sup>

مقامات دیپلماتیک و بانکی انگلیس در تهران هیچ شکی درباره دلایل بحران ارزی نداشتند. ری اترتن از سفارت آمریکا در لندن نسخه‌ای از یک جزوه را با عنوان *شرایط اقتصادی ایران* برای واشنگتن فرستاد که آر. ئی. لینگمن، کارمند بخش امور اقتصادی سفارت انگلیس در تهران تهیه کرده بود. لینگمن در صفحه ۱۶ جزوه‌اش، دلایل اصلی سقوط ارزش قران را ذکر می‌کند:

حق‌الامتیاز نفت از ۱/۴۸۸/۳۹۲ لیره در سال اول [۱۹۲۷] به ۵۹۶/۸۸۵ لیره در سال دوم [۱۹۲۸] کاهش یافت، ولی از آن زمان

۱. فرین، «گزارش بحران ارزی در ایران» شماره (۸۹۱، ۵۱۵۱/۱۳)، مورخ ۲ نوامبر ۱۹۲۹.

تا کنون یک بار دیگر به ۱/۲۵ میلیون لیره رسیده است. تا دو سال پیش نرخ برابری قران بین ۴۵ تا ۴۸ قران به ازای هر پوند حفظ شده بود؛ به این دلیل که تراز تجاری ایران، شامل محموله‌های نفت که در قالب حق‌الامتیاز سود سرشاری به جیب دولت ایران می‌ریخت، در حد مطلوبی بود. با وجود این، در طول سه سال گذشته، این حق‌الامتیازها که به استرلینگ در لندن پرداخت می‌شود و قبلاً به طور مقتضی به ایران انتقال می‌یافت در لندن نگهداری می‌شود و در نتیجه مبلغی حدود ۳ میلیون لیره از ستون بستانکاری تراز تجاری حذف شده است. در چنین شرایطی، تقاضا برای ارز به مراتب بیشتر از عرضه آن است.<sup>۱</sup>

سقوط ارزش قران در روزنامه‌های تهران نیز بحث داغی بود. هنری اس. ویلارد، کنسول آمریکا، می‌گوید: «آقای ئی. ویلکینسن، رئیس کل بانک شاهنشاهی ایران، با ارسال نامه‌ای به مدیر روزنامه ایران دلایل اصلی [سقوط ارزش قران] را ذخیره و جوه حق‌الامتیازهای نفت در اروپا، خرید حجم عظیمی از ملزومات راه‌آهن از خارج، و سقوط بازار سهام ایالات متحده و به تبع آن کاهش صادرات ایران ذکر کرده است.»<sup>۲</sup> روزنامه‌ها سر و صدای زیادی درباره ضعف شدن قران به راه انداختند. ولی روزنامه‌های تحت کنترل و دولت به دنبال دلایل دیگری برای سقوط ارزش دلار می‌گشتند. هارت درباره هیاهوی روزنامه‌ها می‌نویسد: رئیس بانک شاهنشاهی ایران می‌گوید که شاه، پس از بازگشت از سفر جنوب، به روش شرقی‌ها به مشاورانش اطلاع داده است که ارزش قران باید فوراً بالا برود، و دستور داده است تا ۸ فوریه طرحی برای این کار آماده و به او تقدیم کنند. از زمان صدور دستور [شاه]، آقای اشنیویند، رئیس کل مالیه و دیگران سخت

۱. در اترتن، گزارش شماره ۱۱۱۳ (۸۹۱،۵۰/۲۶)، مورخ ۷ اوت ۱۹۳۰.

۲. ویلارد، گزارش شماره ۱۹ (۸۹۱،۵۰/۲۳)، مورخ ۷ اوت ۱۹۳۰.

مشغول پیدا کردن پاسخی برای این معما هستند. وزیرمختار آلمان به من گفت که آقای اشنویند و آقای ویلکینسن، رییس بانک شاهنشاهی ایران، در گزارش‌هایشان درباره این مسئله، هر دو به این نتیجه رسیده‌اند که باید برای تثبیت ارزش قران یک صندوق ایجاد شود. آقای ویلکینسن ابراز عقیده کرده بود که نیم میلیون لیره استرلینگ برای این منظور کافی است. ولی آقای اشنویند معتقد بود که احتمالاً یک و نیم میلیون لیره لازم است، و گفته بود که در صورت ایجاد چنین صندوقی نباید از موجودی آن خرج کرد، تا اینکه تاثیر مطلوبش را بگذارد. از قرار معلوم هر دو گزارش نرخ برابری ۶۰ قران در برابر پوند استرلینگ را هدف‌گذاری کرده‌اند.<sup>۱</sup>

حساسیت بیش از حد دولت ایران به انتقادهای روزنامه‌های خارجی را می‌توان از واکنش آن دولت به مطلبی که در روزنامه باکینسکی بابوچی چاپ باکو انتشار یافت، فهمید. این روزنامه از دولت ایران انتقاد کرده بود که چرا درآمدهای نفتی‌اش را در لندن نگهداری می‌کند و سقوط ارزش قران را نتیجه همین سیاست دانسته بود. پاسخ تیمورتاش در روزنامه شفق سرخ مبنی بر اینکه اگر درآمدهای نفتی در لندن نگهداری نمی‌شد، سقوط قران از این هم شدیدتر بود خوانندگان روزنامه را متحیر ساخت.<sup>۲</sup> البته شایعاتی بر سر زبان‌ها بود که دولت سعی داشت با استفاده از ذخیره استرلینگش قران را تقویت کند. هارت گزارش می‌دهد:

آقای سیدنی راجرز از دفتر بانک شاهنشاهی ایران در لندن به تهران آمده است. طبیعی است که هیچ تمایلی به افشای موضوع مذاکراتش با دولت ایران نداشته باشد. اخیراً در گفتگویی با سفارت گفت که وزیر دربار به او اطلاع داده است که ۳۰۰ هزار پوند

۱. هارت، گزارش شماره ۸ (۸۹۱،۰۰/۱۵۰۱)، مورخ ۸ فوریه ۱۹۳۰.  
 ۲. شفق سرخ، مورخ ۱۳ مارس ۱۹۳۰؛ در هارت، گزارش شماره ۵۴ (۸۹۱،۰۰/۱۵۰۲)، مورخ ۵ آوریل ۱۹۳۰.



استرلینگ از محل ذخیره مملکتی در لندن صرف خرید ارز ایرانی شده است. البته آقای راجرز معتقد است که تلاش بانک شاهنشاهی برای حفظ خودسرانه برابری ۶۰ قران به ازای هر پوند استرلینگ، که از نظر او «۳۵ قران بیشتر از نرخ برابری است»، با توجه به نامطلوب بودن تراز تجاری بی نتیجه خواهد بود.<sup>۱</sup>



\* \* \*

تصویر شماره ۱۱/۱. بانک شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۹۳۰. در توضیح اصلی تصویر آمده است که «ریشه مشکلات ایران را باید در بهره‌برداری انگلیسی‌ها از چاه‌های نفت جستجو کرد.» نیویورک تایمز، دفتر پاریس؛ با سپاس از مرکز اسناد ملی (۱۸-۱۱۲۲-ان.تی-۳۰۶).

کمی پس از ارسال این گزارش، هارت خبر داد که استفاده از ذخیره

۱. هارت، گزارش شماره ۵۳ (۸۹۱،۰۰۲/۲۱۳)، مورخ ۵ آوریل ۱۹۳۰.

استرلینگ و خرج ۳۰۰ هزار پوند از محل این وجوه، نتیجه سفته‌بازی ارزی غیرعاقلانه دکتر کورت لیندن‌بلات، رئیس آلمانی بانک ملی ایران، بوده است. این پول برای پوشش زیان‌های ارزی بانک مورد استفاده قرار گرفته بود: «معلوم شده است که لیندن‌بلات مشغول فروش پوند به نرخ هر پوند بیش از ۶۰ قران [۶۴-۶۱] بوده و امید داشته که بعداً پوند را به نرخ ۶۰ قران بخرد و از این راه سودی هم به جیب بزند. از قرار معلوم نزدیک به ۲۵۰ هزار پوند فروخته بود، ولی ارزش قران بالا نرفت، بلکه بیشتر هم سقوط کرد و به ۶۷ قران در هر پوند رسید. به همین دلیل، ناچار نزد تیمورتاش رفت و تقاضای این ۳۰۰ هزار پوندی را که قبلاً ذکر شد، کرد.»<sup>۱</sup> تقریباً یک ماه بعد، ویلارد در تشریح وخامت بحران اقتصادی، می‌نویسد که «خیلی‌ها معتقدند که بخش عمده‌ای از آن [ذخیره لندن] به بهانه خریدهایی نظیر خرید ملزومات نظامی از صندوق خالی شده است.»<sup>۲</sup> حتی در سال ۱۹۳۰ نیز سفارت آمریکا مشکوک بود که رضا شاه دارد ذخیره لندن را غارت می‌کند.

### قانون کنترل اسعار خارجی و متمم آن

«راه حل» دولت برای بحرانی که خودش ایجاد کرده بود گذراندن قانون کنترل اسعار خارجی از تصویب مجلس بود.<sup>۳</sup> به موجب این قانون که در تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۳۰ به تصویب رسید، کلیه معاملات ارزی به برخی بانک‌های مجاز محدود شد؛ واردات و صادرات شمش نقره و صادرات طلا به هر شکل و صورتی ممنوع شد؛ کمیسیونی برای تعیین نرخ خرید و فروش ارز تشکیل گردید؛ و کمیسیون دیگری نیز تشکیل شد که واردکنندگان پیش از خرید هر نوع برات ارزی باید از آن کمیسیون کسب مجوز می‌کردند. بانک‌های مجاز به موجب این قانون

۱. هارت، گزارش شماره ۵۹ (۸۹۱،۰۰۲/۲۱۴)، مورخ ۴ آوریل ۱۹۳۰.

۲. ویلارد، گزارش شماره (۸۹۱،۵۱۶/۳۹)، مورخ ۲۴ مه ۱۹۳۰.

۳. وزارت امور خارجه، یادداشت شماره (۸۹۱،۵۱۵/۴۳)، مورخ ۴ نوامبر ۱۹۳۰.

عبارت بودند از بانک شاهنشاهی ایران، بانک ملی ایران، بانک عثمانی، و بانک روس و ایران.<sup>۱</sup>

برخی از کالاهایی که واردات آنها کاملاً ممنوع شد عبارت بودند از همه نوع خودرو، مبلمان، البسه و محصولات آرایشی و بهداشتی؛ و کالاهایی که مشمول محدودیت‌های ارزی قرار گرفتند عبارت بودند از جواهرات، سنگ‌های قیمتی، اشیاء هنری و عتیقه‌جات، فرش، و کلیه غلات و حبوبات، میوه، شیر، لبنیات، دام زنده، و پارچه حریر و نخی.<sup>۲</sup> میلیسپو قانون تجارت خارجی جدید را بخوبی توصیف کرده است:

ایران برای رویارویی با مشکلات ارزی که گریسانگیر کشورهای دیگر نیز شده است، چنانکه در اداره کشور و همچنین بخش صنعت مرسوم بود، در بخش تجارت نیز عملاً رویکردی مستبدانه اتخاذ کرده است. مجلس قوانینی به تصویب رسانده است که امور ارزی و صادرات و واردات را در انحصار دولت قرار می‌دهد. دولت ایران وارد معاملات تهاتری با آلمان و روسیه شوروی شده است. شاه و نورچشمی‌هایش که در مورد چند کالای مشخص قادر به اداره مستقیم واردات و صادرات نیستند، امتیازهای انحصاری گسترده‌ای به شرکت‌های خصوصی ایرانی اعطا کرده‌اند.<sup>۳</sup>

ویلارد برخی از عواقبی را که اجرای این قانون بر تجارت خارجی و دست‌اندرکاران آن داشت، شرح داده است: «در حال حاضر، واردات به کلی فلج شده و تجاری که به وارد کردن کالاهای استوک خارجی عادت داشتند کاملاً روحیه خود را از دست داده‌اند. در بیرون دفتر کمیسیون صف‌های طولیلی از تجار که درخواست صدور مجوز واردات دارند تشکیل شده است که یادآور «صف نان» در طول جنگ [جهانی اول] است، ولی کمیسیون آنقدر سخت می‌گیرد که بدون شک واردکنندگان

۱. ویلارد، گزارش شماره (۸۹۱،۵۱۶/۳۵)، مورخ ۱۲ مارس ۱۹۳۰.

۲. همان.

۳. میلیسپو، *آمریکایی‌ها در ایران*، صص ۳۱-۳۰.

دلسرد می‌شوند و از تلاش برای وارد کردن کالا از خارج دست می‌کشند»<sup>۱</sup>

دولت پس از آنکه واردات کالاهای خارجی را فلج کرد، دست به کار فلج کردن صادرات شد. به موجب قانون متمم کنترل اسعار خارجی، مصوب ۲۲ ژوئیه ۱۹۳۰ که ظاهراً برای جلوگیری از فرار سرمایه از ایران از تصویب مجلس گذشت، صادرکنندگان موظف بودند ۹۰ درصد، و در صورت وارد کردن کالاهایی که صدور مجوز برای آنها لازم نبود ۴۰ درصد ارز خارجی حاصل از صادرات‌شان را به دولت بفرشند. ویلارد می‌نویسد که در نتیجه این تمهید «صادرات ایران نابود شده است»<sup>۲</sup>

کاهش شدید ارزش قران فرصت سودآوری در اختیار صادرکنندگان کالاهای ایرانی قرار داده بود، ولی وقتی قرار بود به موجب قانون جدید ۹۰ درصد ارز حاصل از صادرات به دولت، که عملاً به معنای رضا شاه بود، تسلیم شود، دلیلی نداشت کسی زحمت صادرات کالا را بر خود هموار کند. دولت با اتخاذ چنین سیاستی در واقع قشر تاجر ایران را به خاک سیاه نشانده.

### آغاز بحران اقتصادی

هارت نکته‌هایی درباره دلایل بحران اقتصادی ۱۹۳۰ ذکر می‌کند:

احتراماً به عرض می‌رساند که اوضاع مالی ایران هر روز وخیم‌تر می‌شود. در همین ارتباط، توجه شما را به پاراگراف آخر گزارش کنسولگری در تهران، به تاریخ ۲۶/۲۴ ژوئیه ۱۹۳۰ جلب می‌کنم: «گویی سکان‌داران اقتصاد ایران دچار دستپاچگی شده و به جای انداختن بار، عقل سلیم را برای نجات این کشتی غریق به دریا انداخته‌اند.» شکی نیست که حتی اگر دولت ایران سیاست آشکارا

۱. ویلارد، گزارش شماره (۸۹۱،۵۱۶/۳۵)، مورخ ۱۲ مارس ۱۹۳۰.

۲. ویلارد، گزارش شماره ۶۴ (۸۹۱،۵۱۵۱/۴۹)، مورخ ۲۳ اوت ۱۹۳۰.

غیرعملی تعیین نرخ ارز بدون تثبیت آن با استفاده از ذخایر ارزی اش را پیش نمی‌گرفت، باز هم کشور از بحران اقتصاد جهانی لطمه می‌دید. این سیاست به تصویب قانون کنترل اسعار خارجی انجامید که دارد تجارت ایران را نابود می‌کند و درآمدهای گمرکی ایران را که در آمد عمده دولت است بقدری کاهش داده که یک کسری بزرگ در بودجه تقریباً ناگزیر می‌نماید. در همین ارتباط، سفیر ترکیه زمستان گذشته گفت ایران اصلاً دچار بحران اقتصادی نبود تا اینکه دولت با سیاست احمقانه‌اش چنین بحرانی را ایجاد کرد. عموم مردم در تهران معتقدند که بحران سختی در راه است؛ یعنی طی یک تا دو ماه آینده، مگر اینکه کاری برای بهبود اوضاع انجام شود. در تاریخ ۲۸ ژوئیه، روزنامه *ایران* با چاپ مطلب صریح و بی‌سابقه‌ای اشاره کرد که حقوق کارمندان وزارت اقتصاد، که از ۲۱ مارس ۱۹۳۰ تا آن موقع پرداخت نشده بود، «هفته آینده پرداخت خواهد شد.» طبق اخباری که سفارت شنیده است کارمندان دولت، به غیر از ارتشیان و مقامات دربار، چندین ماه است که حقوقی نگرفته‌اند.<sup>۱</sup>

چنانکه ویلارد در گزارشش ماه اوت خود می‌نویسد، تصویب قانون متمم کنترل اسعار خارجی بحران را از آنچه بود هم بدتر کرد. ... همانطور که انتظار می‌رفت، صادرکنندگان بجای اینکه ارز خود را به دولت تحویل بدهند و یا خود را گرفتار پیچ و خم چنین معاملاتی نکنند، عطای تجارت را به لقایش بخشیده‌اند. بدین ترتیب، تصویب قانون جدید، که فقط یک ماه است اجرا می‌شود، بجای بهبود اوضاع در واقع نقض غرضی بیش نبوده است. در حکم نمونه‌ای از تأثیرات منفی قانون فوق‌الذکر بر صادرات، گزارش شده است که از زمان تصویب این قانون هیچ محموله‌ای از

۱. هارت، گزارش شماره ۱۳۴ (۳۶/۵۱۵۱/۸۹۱)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۳۰.

بندر بوشهر به خارج از کشور صادر نشده و از بندر پهلوی هم خبر رسیده است که تجار ایرانی هیچ کالایی برای صادرات به بندر نبرده‌اند. تجار ایرانی ظاهراً تمایلی به گرفتار شدن در روند تشریفات اداری لازم برای صدور کالاهایشان ندارند، که همراه با دل‌چرکینی آنها نسبت به آنچه تصمیم خودسرانه دولت تلقی می‌کنند، می‌تواند صادرات محصولات ایرانی را کاملاً فلج کند.<sup>۱</sup>

یک ماه بعد، ویلارد می‌نویسد:

برغم تمامی تمهیداتی که به تصویب رسیده است، اوضاع اقتصادی کلاً تغییری نکرده و از برخی جهات بدتر هم شده است. علی‌الخصوص در ارتباط با موجودی ارز در بانک‌ها، تا جایی که آنهایی که قصد خرید برات‌های ارزی دارند، حتی با داشتن مجوز کمیسیون کنترل اسعار خارجی هم باید جان بکنند تا بتوانند گوشه‌ای از ارز مورد نیاز خود را تهیه کنند. در حکم نمونه‌ای از کمبود ارز در مملکت قابل ذکر است که یک دانشجوی ایرانی که می‌خواست برای ادامه تحصیلات تخصصی‌اش در دانشگاه آمریکایی بیروت به آن کشور سفر کند - که البته دولت ایران چنین چیزی را بسیار تشویق می‌کند - فقط توانست از ۹۰۰ دلار که کمیسیون بابت هزینه سفرش تصویب کرده بود، ۱۰۰ دلارش را تهیه کند.<sup>۲</sup>

برغم آنکه صادرکنندگان ایرانی به موجب قانون متمم کنترل اسعار خارجی موظف بودند ارز حاصل از صادرات کالاهایشان را به دولت بفروشند، کمبود غیرعادی ارز در مملکت همه ناظران را متحیر ساخته بود. هر ماه فقط پولی که شرکت نفت انگلیس و ایران در داخل مملکت هزینه می‌کرد، به ۸۰ تا ۱۰۰ هزار لیره (۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار دلار) بالغ

۱. ویلارد، گزارش ۶۴ (۸۹۱،۵۱۵۱/۴۹)، ۲۳ اوت ۱۹۳۰.

۲. ویلارد، گزارش شماره ۷۱ (۸۹۱،۵۱۵۱/۳۹)، مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۰.

می‌شد.<sup>۱</sup> پس چه بلایی بر سر این پول می‌آمد؟ در عین حال، قیمت کالاهای وارداتی شدیداً افزایش یافته و ظرف شش ماه دو برابر شده بود. کسب و کار در ایران فلج شده بود. «در ارتباط با کامیون‌ها، بسیاری از این کامیون‌ها که به صورت اقساطی فروخته شده بودند به دلیل ناتوانی خریداران در پرداخت اقساط مصادره شده‌اند؛ و فقط در حدود ۱۰ درصد از آنها با قیمت خرید به فروش رفته‌اند. این خودروها هم اینک در گوشه‌ای افتاده‌اند و هیچ امیدی نیست که به جاده‌ها برگردند؛ مگر اینکه اوضاع تسهیلات اعتباری بهبود یابد و وضعیت ارزی تغییر کند.»<sup>۲</sup>

ویلارد در گزارش خود به مصیبتی که دانشجویان ایرانی در خارج از کشور به آن گرفتار بودند نیز اشاره می‌کند. در سال ۱۹۳۰، هزار و صد و شانزده دانشجوی ایرانی در خارج از کشور تحصیل می‌کردند که از میان آنها ۷۴۶ نفر به هزینه خانواده‌هایشان درس می‌خواندند و ۳۲۰ نفر بورسیه دولت بودند. «دانشجویان مشغول به تحصیل در انگلستان و آمریکا ماهیانه ۲۵ لیره، در فرانسه ۲۰ لیره، در آلمان ۱۷ لیره، در سوییس ۱۶ لیره، و در بیروت و سوریه ۱۰ لیره نیاز دارند. می‌گویند به دلیل اینکه خانواده‌ها نمی‌توانند ارز کافی برای آنها بفرستند، این دانشجویان تیره‌بخت در شرایط بسیار بدی به سر می‌برند.» ویلارد گزارش می‌دهد که شرکت نفت انگلیس و ایران ماهیانه مبلغ ۱۵ هزار لیره را از محل فروش محصولاتش در ایران به رفع نیاز این دانشجویان اختصاص داده است.<sup>۳</sup>

### اوضاع آذربایجان در سال ۱۹۳۰

در ماه اوت ۱۹۳۰، کنسول آمریکا هنری اس. ویلارد به تبریز رفت تا کنسولگری آمریکا در این شهر را تعطیل کند. ده سال بعد، جیمز اس.

۱. ویلارد، گزارش شماره ۷۹ (۸۹۱،۵۱۵۱/۴۵)، مورخ ۸ نوامبر ۱۹۳۰.

۲. ویلارد، گزارش شماره ۸۲ (۸۹۱،۵۱۵۱/۴۶)، مورخ ۶ دسامبر ۱۹۳۰.

۳. همان.

موسِ پسر، یکی دیگر از کنسول‌های آمریکا سفری به این شهر کرد. مقایسه گزارش‌هایی که این دو از سفر خود ارسال کرده‌اند حکایت از وخیم‌تر شدن اوضاع سیاسی و اقتصادی در طول آن ده سال دارد. اوضاع مصیبت‌باری که در این دو گزارش توصیف شده است بیانگر آن جنبه از حکومت رضا شاه است که متأسفانه در نوشته‌ها و آثار از آن غفلت شده است. ویلارد می‌نویسد که رضا شاه با روش‌های ددمنشانه خود مردم را سرکوب کرده، و کینه‌توزی و یأس را نصیب آنها کرده بود.

احتراماً به عرض می‌رساند که در سفر اخیرم به تبریز برای بستن کنسولگری آمریکا در این شهر، فرصت یافتم تا اجمالاً اوضاع سیاسی و اقتصادی استان آذربایجان را نیز که ممکن است برای آن وزارتخانه جالب توجه باشد بررسی کنم. نتیجه مشاهداتم به طور خلاصه مؤید آن است که مردم این استان اگر واقعاً در شُرف شورش نباشند، حداقل آشکارا از دست دولت ناراضی‌اند و بسیاری از ساکنین استان معتقدند که اگر تهدیدی متوجه ثبات دولت کنونی شود، تبریز و توابع آن مسلماً بلافاصله از آن حرکت حمایت خواهند کرد. فعلاً دلیل اصلی ناراضی‌تی‌ها، جدای از رکود تجارت که تأثیر بدی بر کل کشور گذاشته است، ظاهراً همان چیزی است که آدم‌های عادی مالیات کم‌رشکن می‌خوانند. صحبت از مالیات‌های سنگین نقل همه مجالس است، و یأس و نفرت از اینکه چرا دولت باید، آنطور که مردم ادعا می‌کنند، عملاً همه عایداتشان را از دست‌شان بیرون بکشد احساس غالب مردم است. مردم احساس می‌کنند که تلاش برای پیشرفت در چنین شرایطی بی‌فایده است؛ که از نظر من، دلیل اصلی خصومت قابل مشاهده‌ای است که در تولیدکنندگان کالاهای ایرانی می‌توان دید، و باعث شده است که صادرات ایران به ویژه در منطقه آذربایجان متوقف شود. مقایسه وضع زندگی افسران ارتش با وضعیت اسفبار عموم مردم به این تنفر دامن می‌زند.



علاوه بر خصومتی که به دلیل برنامه‌های مالیاتی دولت در بین مردم ایجاد شده است، اتهام بی‌کفایتی و فساد اداره مالیه آذربایجان نیز مزید بر علت است. در واقع رئیس فعلی مالیه آذربایجان آماج اصلی این اتهامات است، که فقط مانده مردم از بالای پشت‌بام خانه‌هایشان آن را جار بزنند چون صحبت از آن نقل همه مجالس است. تقریباً همه معتقدند که مسبب اخراج هیأت میلسپو خائن به مملکت بودند، و حتی آنهایی هم که قبلاً خواهان اخراج هیأت آمریکایی بودند حالا به اشتباه خود اذعان دارند. مکرراً از مردم ساده‌دل شنیده‌ام که دولت از دکتر میلسپو تقاضا کرده به ایران بازگردد و او بزودی به ایران بازخواهد گشت؛ که این امر حکایت از حمایت و طرفداری روزافزون مردم از اداره منابع مالی مملکت بدست هیأت آمریکایی دارد.

اگرچه مردم با احتیاط بیشتری درباره برخی مسایل ابراز نظر می‌کنند، ولی به نظر می‌رسد که چندان دل خوشی از اعلیحضرت همایونی رضا شاه پهلوی ندارند. اعلیحضرت که هیچوقت واقعاً محبوبیتی در آذربایجان نداشته، چندان احترامی در بین مردم تبریز ندارد؛ و یکی از دلایل عدم محبوبیتش هم این است که اصل و نسب خانوادگی درست و حسابی ندارد؛ که از همین حالا می‌توان حدس زد آینده دموکراسی در ایران چگونه خواهد بود. با وجود این، هنوز خیلی‌ها می‌ترسند که اگر تخت شاهی به دلیل مرگ و یا دلایل دیگر خالی بماند، وضع از آنچه در دوران قاجار بود هم بدتر شود.<sup>۱</sup>

### وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی

در اوایل سال ۱۹۳۱ دیگر امیدی به بهبود اوضاع اقتصادی ایران نبود.

۱. ویلارد، گزارش شماره ۶۷ (۸۹۱،۰۰/۱۵۰۷)، مورخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۰.

هارت در گزارشی شرح گفتگوهای خود را با غفارخان جلال، وزیر مختار ایران در واشنگتن، اینگونه بازگو می‌کند: «احتراماً به عرض می‌رساند که اوضاع اقتصادی ایران مدام وخیم‌تر می‌شود. غفارخان جلال به من گفت که خارجی‌ها اصلاً نمی‌توانند وضعیت فلاکت‌بار تجار ایرانی را درک کنند. تعداد آنهایی که ورشکست شده‌اند واقعاً وحشتناک است و تعداد خیلی زیادی از آنها هم در مرز ورشکستگی هستند.»<sup>۱</sup> در ماه ژوئن ۱۹۳۳، هارت گوشه دیگری از وضعیت اسفبار مردم در دوران حکومت رضا شاه را در گزارش خود به تصویر کشید:

[این که] امسال چه نوبدی برای مردم ایران دارد مسئله دیگری است که در گزارشی جداگانه به آن خواهم پرداخت. هزینه زندگی در ایران همچنان بالا می‌رود. خصوصاً کشاورز جماعت لطمه فراوانی دیده‌اند، و غروگند شهرنشین‌ها، به ویژه کارمندان دولت که حقوق کمی دارند، بلند شده است. بسیاری از زمین‌داران دیگر توان پرداخت مالیات ندارند. نرخ‌های بهره سر به آسمان گذاشته‌اند و قیمت زمین افتاده است. علاوه بر این، کاهش قابل ملاحظه تجارت خارجی، که مسایلی چون سهمیه‌های واردات و «انحصار تجارت» از سوی دولت به نفع تجار بزرگ و به ضرر تجار کوچک، در آن سهم بوده، نقش زیادی در وخامت وضع معیشت جامعه تجار ایرانی داشته است.<sup>۲</sup>

در سال ۱۹۳۵، اوضاع اقتصادی وخیم‌تر شده بود. ویلیام اچ. هورنی بروک، جانشین هارت در تهران، می‌نویسد: «اگرچه توده‌های مردم

۱. هارت، گزارش شماره ۴۰۰ (۸۹۱،۵۱۵/۲۴)، مورخ ۲۴ فوریه ۱۹۳۱. در نتیجه محدود شدن معاملات ارزی به بانک‌های مجاز و لزوم صدور مجوز برای خرید ارز، واردکنندگان نمی‌توانستند برای پرداخت قیمت کالاهایی که قبلاً وارد کرده بودند ارز بخرند. به ویژه، شرکت برادران کتانه که کامیون‌های دوج وارد می‌کرد نتوانست مبلغ ۸۵ هزار دلاری را که برای خرید قطعات یدکی لازم بود تهیه کند. طبیعتاً شرکت دوج هم بر نماینده خود در ایران فشار می‌آورد.

۲. هارت، گزارش شماره ۱۴۵۲ (۸۹۱،۵۱/۴۶۸)، مورخ ۱ ژوئن ۱۹۳۳.

با این مالیات‌هایی که [برای تأمین مخارج ارتش] می‌پردازند هنوز به در یوزگی نیفتاده‌اند، ولی به جرئت می‌توان گفت که سطح معیشت‌شان به بخور و نمیر تنزل یافته و تا زمانی که دولت بار سنگین مخارج ساخت راه‌آهن را که اهمیت آن بیشتر سیاسی است تا اقتصادی از دوش آنها بردارد، هیچ امیدی به بهبود سریع اوضاع نخواهد بود.<sup>۱</sup> در سال ۱۹۳۸، اوضاع از آنچه بود هم وخیم‌تر شد. سی. ون اچ. انگرت، کاردار آمریکا در گزارش خود درباره بودجه سال ۱۹۴۰-۱۹۳۹ می‌نویسد که طبق آمار و ارقامی که بانک ملی ایران منتشر کرده است، هزینه زندگی در سال ۱۹۳۶ به میزان ۲۷ درصد افزایش یافت در حالی که متوسط دستمزد کارگران روزمزد همان ۷ ریال در روز باقی ماند.<sup>۲</sup> او در اظهارنظرش درباره برنامه بودجه سال ۴۰-۱۹۳۹ می‌نویسد: «طبق برآوردهای بانک ملی ایران هزینه زندگی توده مردم از اول ژانویه ۱۹۳۷ تا کنون ۳۱ درصد افزایش یافته است؛ و همچنان در حال افزایش است، ولی دستمزد کارگران که روزی ۷ ریال [در حدود ۲۴ سنت] است هیچ تغییری نکرده. وضعیت فلاکت‌بار اقشار فقیر جامعه که در گزارش سفارت در ارتباط با برنامه بودجه سال ۱۳۱۷ تشریح شده، وخامت بیشتری پیدا کرده است. اگر خبری از ناآرامی‌های اجتماعی نیست به این دلیل است که هنوز

۱. هورنی بروک، گزارش شماره ۴۰۰ (۸۹۱،۵۱/۴۸۶)، مورخ ۱ آوریل ۱۹۳۵. میلیسپو می‌نویسد: «سیاست‌های مالیاتی شاه بسیار ارتجاعی بود، و هزینه‌های زندگی را بالا می‌برد و بار سنگینی بر دوش فقرا می‌گذاشت. او مالکان را از پرداخت مالیات‌های مستقیم معاف کرد و شیوه قرون وسطایی اخذ مالیات در دروازه شهرها را دوباره باب کرد.» مالکان به این دلیل از پرداخت مالیات معاف شده بودند که رضا شاه خودش بزرگترین ملاک کشور بود: «او بابت دریافت خدمات مختلف هزینه اندکی می‌پرداخت و یا اصلاً هزینه‌ای نمی‌پرداخت زیرا خدمات‌دهندگان از ارایه صورتحساب به او واهمه داشتند. او از نیروی کار اجباری در جاده‌سازی‌ها و ساختمان‌سازی‌ها استفاده می‌کرد؛ کامیون‌ها را به تصاحب خود در می‌آورد؛ و بدون شک راه‌های دیگری نیز برای پرداخت کمترین هزینه بابت کارهایی که انجام می‌شد به کار می‌بست.» میلیسپو، *آمریکایی‌ها در ایران*، ص ۳۴.

۲. انگرت، گزارش شماره ۱۵۶۵ (۸۹۱،۵۱/۵۱۸)، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۳۹.

[فرصت] بروز نیافته است.<sup>۱</sup> در سال ۱۹۴۱، کمی بعد از خروج انگرت از ایران، ناآرامی‌های اجتماعی و شورش مردم بر سر نان شروع شد (نگاه کنید به فصل ۱۲). تورم که در سال ۱۹۳۷ به وضعیت خطرناکی رسیده بود از کنترل خارج شد. بر اساس آمار و ارقام موجود، هزینه زندگی در سال ۱۹۴۱ به ۳۳۹ درصد افزایش یافت (مقایسه کنید با ۱۰۰ درصد در سال ۱۹۳۷)، و نرخ متوسط تورم به ۳۶ درصد در سال رسید.<sup>۲</sup>

### رضا شاه و تیمورتاش عرصه را بر بازار ارز تنگ می‌کنند

هارت در واکنش به شکایت‌های متعدد واردکنندگان کالاهای آمریکایی، به ویژه قطعات اتومبیل، با فروغی ملاقات کرد تا ارز لازم را برای تسویه طلب صادرکنندگان آمریکایی که قبلاً کالاهایشان را تحویل ایران داده بودند، تأمین کند:

متذکر شدم که ایالات متحده تقریباً بهترین مشتری ایران است، زیرا حداقل دو برابر آن چیزی که به ایران می‌فروشیم از این کشور جنس می‌خریم؛ و غیر مستقیم به آنها فهماندم که اگر اقدامات تلافی‌جویانه‌ای اتخاذ کنیم، تجارت ایران خیلی بیشتر از ما لطمه خواهد دید. گفتم که ایران اتومبیل و کامیون را که مسلماً برای حمل و نقل در کشور ضرورت دارند جزو کالاهای تجملی به حساب آورده و آن را در فهرست کالاهای واردتی ممنوعه قرار داده است. ولی آیا فرش ایرانی، که عملاً کل واردات آمریکا از ایران را تشکیل می‌دهد، جزو تجملی‌ترین کالاهای دنیا نیست؟ توجه فروغی را به این نکته جلب کردم که طبق برآوردهایی که بر اساس سیاهه‌های بازرگانی موجود در کنسولگری‌ها انجام شده است، ما در شش ماهه اول سال ۱۹۳۰ به میزان ۲/۷۰۰/۰۰۰ دلار

۱. همان.

۲. میلیسپو، آمریکایی‌ها در ایران، ص ۵۸.

کالا از ایران خریدیم، و پرسیدم با این وصف چرا بخشی از این درآمد ارزی برای تسویه طلب صادرکنندگان آمریکایی اختصاص نمی‌یابد، و اینکه کمتر از نصف این پول هم برای تسویه طلب آنها بابت محموله‌هایی که قبل از اجرای محدودیت‌های ارزی به ایران تحویل شده بود، کافی است. ظاهراً که خیلی متأثر شد، یادداشت‌هایی برداشت، و خیلی مؤدبانه و دلسوزانه برخورد کرد، ولی چه فایده که هیچ نتیجه‌ای نداشت.<sup>۱</sup>

گزارشی که هارت قبل از این ملاقات ارسال کرده بود نشان می‌دهد که دلیل اختصاص نیافتن دلارهای صادراتی برای پرداخت طلب صادرکنندگان آمریکایی را می‌داند: رضا شاه و تیمورتاش عرصه را بر بازار ارز تنگ کرده بودند، و عملاً همه ارز را خودشان می‌خریدند.

برغم افت شدید فعالیت‌های تجاری طبق برآوردها چیزی بیش از ۵۰۰ هزار دلار [در ماه ارز] وارد کشور می‌شود. ولی مسئله این است که چه بلایی بر سر این پول می‌آید؟ حتی تجار خرده‌پا هم نمی‌توانند آن مقدار ارز ناچیزی را که برای ادامه کارشان لازم دارند به دست بیاورند. بانک‌ها هم مدام شکایت دارند که هیچ کاری برای کمک به مشتریان‌شان که به دنبال ارز و یا پرداخت پول کالاهایی هستند که به صورت اعتبار اسنادی وارد کرده‌اند، از دست‌شان برنمی‌آید. حرفی که چند روز پیش همکار انگلیسی‌ام گفت ظاهراً موجه‌ترین توضیحی است که می‌توان برای وضعیت کنونی پیدا کرد. او گفت که همه ارز را شاه، وزیر دربار و دیبا، حسابدار دربار، می‌خرند و امیدوارند که پس از حذف کنترل‌های ارزی قیمت ارز سر به آسمان بگذارد. سر رابرت با چنان اطمینان و بدون اما و اگر این حرف را زد که مظنون شدم لابد این اطلاعات را از مقامات بانک شاهنشاهی به دست آورده است.

۱. هارت، گزارش شماره ۲۰۵ (۸۹۱،۵۱۵۱/۴۴)، ۱۷ نوامبر ۱۹۳۰.

یک تاجر آلمانی فرش دو ماه است که بازارها را برای پیدا کردن جنس به دردبخور زیر و رو می‌کند. او تا الآن ۲۰۰ هزار دلار فرش خریده و اخیراً هم اعلام کرده است که اگر جنس به دردبخوری پیدا شود حاضر است تا ۵۰۰ هزار دلار دیگر هم خریداری کند. بین مردم شایع شده است که این تاجر را بانک ملی فرستاده تا از این طریق بتواند ارز تهیه کند. ولی دیروز شنیدم که دولت او را آورده است تا هر چه می‌تواند فرش بخرد و دولت نیز ارز لازم برای خرید تجهیزات نظامی‌اش را به دست بیاورد.<sup>۱</sup>

### قانون انحصار تجارت مارس ۱۹۳۱

به موجب قانون انحصار تجارت مصوب مارس ۱۹۳۱، هر واردکننده‌ای که درخواست صدور مجوز واردات تحت سهمیه‌های وارداتی داشت، باید تصدیق‌نامه صدور کالایی به همان ارزش را ضمیمه تقاضایش می‌کرد. وقتی صادرکننده‌ای کالایی صادر می‌کرد، یک تصدیق‌نامه صدور کالا به او تسلیم می‌شد، که می‌توانست آن را به قیمت بسیار بالا در بازار بفروشد. یک واردکننده ناچار تصدیق‌نامه مزبور را می‌خرید و ضمیمه درخواستش برای مجوز واردات می‌کرد. هدف از این اقدام اطمینان از برابری کل واردات و صادرات بود. در نتیجه اجرای این قانون، واردات بقدری محدود شد که قانون کنترل اسعار خارجی ۱۹۳۰

۱. هارت، گزارش شماره ۲۰۵ (۸۹۱،۵۱۵۱/۴۴)، مورخ ۶ اکتبر ۱۹۳۰. در حالی که اعلیحضرت همایونی و حضرت اشرف وزیر دربار و حسابدار دربار مشغول معاملات ارزی بودند، هارت دریافته بود که حضرت اشرف وزیر اقتصاد، ذکاءالملک فروغی، نیز سخت مشغول معامله شمش‌های نقره است. هارت ادامه می‌دهد، «در گفتگو با فروغی، که هم وزیر اقتصاد و هم وزیر خارجه است، ایشان گفتند که دولت قصد ندارد به این زودی‌ها کنترل‌های ارزی را حذف کند. او گفت که دولت به این نتیجه رسیده است که وضعیت ناگوار ایران معلول بحران جهانی است؛ و با بهبود یافتن وضعیت اقتصاد جهان اوضاع اقتصادی ایران نیز بهبود خواهد یافت. ظاهراً تنها مسئله‌ای که او نگرانش بود این بود که آیا قیمت نقره باز هم بالا خواهد رفت.»

عملاً دیگر به کار نمی‌آمد و لغو شد. هارت توضیح می‌دهد، «با وجود این، تعهدات ارزی صادرکنندگان کما فی السابق وفق ماده ۱۳ قانون متمم انحصار تجارت به قوت خود باقی است؛ ولی عواید حاصل از این منابع توسط دولت در حساب ویژه‌ای نگهداری می‌شود تا واردکنندگانی که بر اساس گواهی صادرات مجوز ورود کالا دریافت کرده‌اند از آن استفاده کنند»<sup>۱</sup>

بدین معنا که برغم «لغو» قانون کنترل اسعار خارجی، این قانون نفرت‌انگیز که به موجب آن باید ۹۰ درصد عواید ارزی صادرات در اختیار دولت قرار می‌گرفت به قوت خود باقی ماند. هارت بعداً نوشت که از زمان لغو قانون کنترل اسعار خارجی در ۱۵ فوریه ۱۹۳۲، «اوضاع ارز در طول دو هفته گذشته کاملاً به هم ریخته است. ... علت هم کاملاً واضح است - تقاضا برای ارز خیلی بیشتر از عرضه آن است. بنابراین، دولت باید بخشی از ذخیره استرلینگش در لندن را در اختیار بانک‌ها قرار بدهد.» ولی خودش توضیح می‌دهد: «هنوز هیچ اعلام رسمی‌ای مبنی بر قصد دولت برای انجام این کار صورت نگرفته است.» نه فقط درآمدهای نفتی صرف تأمین نیازهای تجاری مشروع کشور نشد، بلکه «نزدیک به ۲۰۰ هزار لیره‌ای هم که صادرکنندگان به موجب قانون انحصار تجارت به بانک ملی ایران فروخته بودند، برای تأمین نیاز واردکنندگان مجاز در اختیار آنها قرار نگرفت، و ظاهراً به طور موقت صرف وارد کردن مصالح و ملزومات راه‌آهن شد.»

ویلکینسن، رییس کل بانک شاهنشاهی ایران «بخصوص بر این نکته تأکید داشت» که ۲۰۰ هزار لیره‌ای که باید به موجب قانون انحصار تجارت مارس ۱۹۳۱ برای تأمین نیازهای ارزی واردکنندگان کنار گذاشته می‌شد، صرف خرید مصالح و ملزومات راه‌آهن شده بود.<sup>۲</sup>

۱. هارت، تلگرام شماره (۸۹۱،۵۱۵۱/۷۸)، مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۳۲.

۲. هارت، گزارش شماره ۱۰۸۰ (۸۹۱،۵۱۵۱/۸۴)، مورخ ۹ مارس ۱۹۳۲.

یکی از تجار بزرگ تهران اینگونه از نتایج قانون فوق ابراز تأسف کرده بود:

می‌گویند قانون انحصار تجارت خارجی ایران، که از ماه مارس گذشته نوع و میزان کالاهای وارداتی مجاز را محدود و آن را منوط به صادرات کالاهای ایرانی و یا خرید تصدیق‌نامه‌های صادرات به قیمت گزاف کرده است، بقدری تجارت خارجی را محدود کرده و بهم ریخته است که تجار خارجی تقریباً عطای تجارت در ایران را به لقای آن بخشیده‌اند. ولی اوضاع، پیش از تصویب قانون انحصار هم همین قدر مشکل بود. زیرا، اگرچه انحصار تجارت آخرین تیرترکش به نظر می‌رسید، اعمال همزمان آن با قانون غیراقتصادی کنترل ارز بود که این هرج و مرج را ایجاد کرد.<sup>۱</sup>

انگلیسی‌ها برای توجیه سیاست‌های غیراخلاقی‌شان در ایران، ریاکاری را با چاشنی دروغگویی مخلوط کردند. وزیر مختار بریتانیا در این ارتباط اظهار داشت:

به هر حال، اگر در شرایط کنونی دولت این تمهیدات را اتخاذ نمی‌کرد معلوم نبود چه بلایی بر سر ایرانی‌ها می‌آید. بسیاری از ایرانی‌های طبقات بالا داشتند ثروت خود را با خرید کالاهای تجملاتی خارجی دور می‌ریختند، و پول‌شان را که با خون دل رعیت‌ها به دست آمده بود به باد می‌دادند. شاید این تمهیدات خیلی سخت‌گیرانه باشند، ولی حداقل در این مملکت، به کار می‌آیند؛ چون همان اندک پولی هم که این کشور دارد، در داخل مملکت باقی می‌ماند؛ و چون به هر حال مبادلات خارجی ایران نقش بسیار کم اهمیتی در تجارت خارجی دارد، باید پذیرفت که کاهش موقتش حتی کم‌اهمیت‌تر از آن است که بخواهیم آن را عاملی برای تداوم بحران مالی و اقتصادی‌ای بدانیم که اروپای بعد

۱. هارت، گزارش شماره ۱۰۵۳ (۸۲/۵۱۵۱/۸۹۱)، مورخ ۱۶ فوریه ۱۹۳۲.



از جنگ گرفتار آن شده است.<sup>۱</sup>

برغم کمبود شدید ارز، دولت بدون هیچ تأملی مبلغ ۲۰۰ هزار لیره بابت غرامت لغو امتیاز انحصار اسکناس به بانک شاهنشاهی ایران پرداخت کرد.

علاوه بر این، هزینه وارد کردن ماشین‌آلات چاپ اسکناس‌های جدید توسط بانک ملی در حدود ۱۰۰ هزار لیره بود. مبالغ مورد نیاز از محل ذخیره مملکتی تخصص یافت.<sup>۲</sup> وقتی مخارج قرانی نیز به آن اضافه شد، کل هزینه‌ها به ۵۰۰ هزار لیره (۲/۵ میلیون دلار) رسید. هارت در این ارتباط می‌نویسد: «در خاتمه، جسارتاً عقیده‌ای را که بسیاری از ناظران ذیصلاح داخلی نیز به آن باور دارند، بازگو می‌کنم؛ که این هزینه ۲/۵۰۰/۰۰۰ دلاری هیچ فایده‌ای برای ایران ندارد مگر دو چیز: اول جایگزین کردن اسکناس‌های یک بانک بریتانیایی بسیار معتبر با اسکناس‌های بانک ملی ایران که هنوز هیچ اعتباری در دنیا ندارد؛ و دوم جایگزین کردن تصویر سلاطین منحل قاجار بر روی سکه‌های نقره با تصویر دیکتاتور حاکم کنونی.»<sup>۳</sup>

بعد از اعطای امتیاز جدید نفت، که از تاریخ ۳۰ مه ۱۹۳۳ به اجرا درآمد، صادرکنندگان دیگر موظف به فروش ارز به دولت نبودند. در گزارشی که از سوی بانک ملی ایران درباره وضعیت تجاری کشور منتشر شد، آمده بود که کسری تراز تجاری «احتمالاً با حق‌الامتیازهایی که دولت ایران سالیانه از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت می‌کند جبران خواهد شد؛ ولی دولت ترجیح می‌دهد که این مبالغ را در حساب ذخیره‌ای در لندن نگاه دارد.»

در انتهای گزارش آمده بود که حق‌الامتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران «مستقیماً بر وضعیت ارز در بازار ایران تأثیر نخواهد گذاشت.»

۱. همان.

۲. هارت، گزارش شماره ۱۲۱۳ (۸۹۱،۵۱۵/۴۰)، مورخ ۲۴ اوت ۱۹۳۲.

۳. همان.

بدین ترتیب، «به دلیل سفته‌بازی ارزی علیه قران و انباشت ارز» کاهش ارزش قران برغم تلاش‌های دولت برای متوقف ساختن آن همچنان ادامه یافت؛ تا اینکه نهایتاً، چنانکه ترجمه جی. ریوز چایلدز از گزارش بانک ملی ایران نشان می‌دهد، به بدترین نحو ممکن متوقف شد، یعنی «از طریق اجرای قانون انحصار تجارت خارجی، که بحران رو به رشد اقتصاد جهانی آن را برجسته‌تر ساخته بود، و همچنین با اعمال محدودیت برای واردکنندگان برخی کالاها نظیر اتومبیل، لاستیک چرخ، قطعات یدکی و نظایر آن و موظف ساختن آنها به خرید ارز از دولت به قیمت‌های غیرواقعی که خود موجب کاهش تقاضا برای ارز در بازار آزاد شد.»<sup>۱</sup>

ولی عمر گزارش‌های صادقانه بانک ملی ایران درباره اقتصاد کشور بسیار کوتاه بود. در اوایل سال ۱۹۳۶، هورنی‌بروک محتوای گزارش سالیانه بانک ملی ایران (گزارش فارسی) را اینگونه توصیف کرد: «[گزارش بانک] بی‌ارزش به نظر می‌رسد، و نظر دادن درباره گزارشی تا این اندازه کلی و مبهم هیچ فایده‌ای ندارد؛ به ویژه وقتی بدانیم که یک منبع مستقل حساب‌ها را بازرسی نکرده است؛ و اینکه به هر حال، حتی اگر کسی هم اطلاع دقیقی از عملیات بانک داشته باشد جرئت نمی‌کند زبان به انتقاد باز کند.»<sup>۲</sup>

۱. در جی. ریوز چایلدز، گزارش شماره ۱۶۶۸ (۸۹۱،۵۱۵۱/۱۲۶)، مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۳۴.

۲. هورنی‌بروک، گزارش شماره ۷۱۴ (۸۹۱،۵۱۶/۱۱۵)، مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۳۶. ترجمه فرانسوی گزارش‌های بانک قدری صادقانه‌تر بود. گوردن پی. مریام، کاردار موقت آمریکا در تهران، می‌نویسد که ترجمه فرانسوی ترازنامه بانک ملی برای سال ۱۹۳۵-۱۹۳۶ شامل این جمله جالب توجه است: «از قرار معلوم دیگر هیچ گزارشی درباره درآمدها و مخارج واقعی دولت منتشر نمی‌شود.» مریام توضیح می‌دهد: «این امر شاهدهی است بر مدعای سفارت به هنگام ارسال گزارش آخرین برنامه بودجه بدین مضمون که هر چند برنامه بودجه ایران ظاهراً معقول به نظر می‌رسد، ولی هیچکس نمی‌داند که دولت واقعاً تا چه اندازه به اجرای مفاد این برنامه پایبند است. ولی تأیید این مطلب از سوی منبعی چون بانک ملی ایران واقعاً عجیب بود.» مریام، گزارش شماره ۹۲۰ (۸۹۱،۵۱۶/۱۲۲)، مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۳۶.

### تجارت خارجی و قانون اسعار خارجی ۱ مارس ۱۹۳۶

در تاریخ اول مارس ۱۹۳۶، مجلس قانون اعمال مجدد کنترل‌های سخت‌گیرانه بر بازار ارز را با قید دو فوریت، که حالا دیگر مرسوم شده بود، به تصویب رساند. قانون جدید در واکنش به کاهش مدام نرخ برابری ریال (نام جدید واحد پول بجای قران)\* در طول چند ماه گذشته به مجلس تسلیم شده بود. هورنی‌بروک در این ارتباط می‌نویسد:

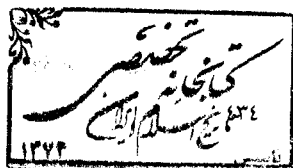
اصول عقلانی تجارت سقوط ارزش ریال را نتیجه قانون عرضه و تقاضا می‌داند. برغم قانون انحصار تجارت خارجی، و با توجه به نگهداری مبالغ هنگفت حق‌الامتيازهای شرکت نفت انگلیس و ایران در خارج از کشور، تقاضا برای ارز موجب سقوط ارزش ریال شد. پیش‌بینی شد که نرخ برابری به ۱۲۰ ریال به ازای هر پوند استرلینگ برسد. در نتیجه، واردکنندگان با دریافتن اینکه واردات‌شان به ریال پرهزینه‌تر خواهد شد، سفارش‌ها و پرداخت‌های لازم برای خرید کالای چندین ماه خود را زودتر انجام دادند که خودش به کاهش بیشتر ارزش ریال کمک کرد.<sup>۱</sup>

طبق این قانون نرخ برابری ارز ۸۰ ریال به ازای هر پوند و ۱۶۰/۲ ریال به ازای هر دلار تعیین شد. هدف از تصویب قانون قبلی انحصار تجارت، تضمین تراز کلی تجارت خارجی بود؛ ولی تحت قانون جدید دولت تراز تجاری با هر کشور دلخواه را به صلاحدید خود تضمین می‌کرد. در پاسخ به سؤال مجلس درباره درآمد ارزی صادرکنندگان،

وزیر مالیه اظهار داشت که صادرکنندگان باید ارز خود را وارد کشور کنند و به بانک‌های مجاز بفروشند؛ زیرا طبق قانون موظف به انجام چنین کاری هستند. در مورد ارزی که پیش از تصویب این

\* در ۲۷ بهمن ۱۳۰۸ نام واحد پول ایران از قران به ریال تبدیل شد؛ و هر ریال معادل یک قران و ربع بود. نام ریال اسپانیولی است و از پرتغالی‌ها در جنوب ایران مانده بود؛ نک: هدایت، *خاطرات و خطرات*، ص ۳۸۷. (ویراستار)

۱. هورنی‌بروک، گزارش شماره ۷۳۸ (۸۹۱/۵۱۵۱/۱۴۹)، مورخ ۶ مارس ۱۹۳۶.



قانون در خارج از کشور نگهداری می کردند نیز به نفع هیچ تاجر ایرانی نیست که بخواهد پول هایش را آنجا نگه دارد، زیرا بانک ملی ایران ۱۲ درصد بهره به پول آنها می دهد که از بهره بانک های خارجی بیشتر است. البته ظاهراً درستش آن است که بانک ملی هیچ بهره ای بابت حساب های سپرده نمی پردازد، بلکه ۱۲ درصد بهره وامی است که به مردم می دهد.<sup>۱</sup>

بر اساس ماده ۱ قانون جدید، یک کمیسیون اسعار خارجی تشکیل شد که ۵ عضو داشت. مهمترین وظیفه این کمیسیون، چنانکه در ماده ۲ آمده بود، عبارت بود از «بررسی درخواست های مجوز خرید ارز، و صدور مجوز در صورت لزوم، چه این درخواست ها از طرف مؤسسات دولتی یا عمومی باشد و چه شرکت ها و اشخاص». طبق ماده ۳ همه اشخاص و مؤسسات باید سپرده های ارزی خود را به دولت اظهار می کردند. طبق ماده ۴ «از تاریخ تصویب این مقررات، هیچکس حق ندارد بدون اجازه قبلی کمیسیون اسعار خارجی وارد معاملات ارزی شود.»<sup>۲</sup>

ماده ۱۸ درباره تعهد صادرکنندگان برای فروش ارز به دولت بود: «هر صادرکننده ملزم است ظرف مدتی که در موقع صدور تعیین خواهد شد و حداکثر آن سه ماه خواهد بود ارز خارجی خود را به میزان تقویمی که در گمرک به ریال به عمل خواهد آمد بعلاوه ۱۰ درصد به یکی از بانک های مجاز بفروشد.» در ماده ۶ نیز آمده بود: «هر یک از بانک های مجاز مختار است روزانه تا سقف ۴۰۰۰ ریال [۸۰ پوند] ارز را بدون مجوز کمیسیون، برای تأمین نیاز دانشجویان ایرانی و بیماران ساکن خارج از کشور؛ و نیز خرید کتاب و مجلات و اشتراک روزنامه ها و مجلات به فروش برساند، مشروط بر اینکه به هر شخص بیشتر از ۱۰

۱. همان.

۲. نایب کنسول ارل تی. کرین، گزارش شماره (۸۹۱،۵۱۵۱/۱۵۱)، مورخ ۱۶ مارس ۱۹۳۶.

پوند در ماه نفروشد و اطمینان حاصل کند که ارز فروخته شده به همان مصارفی که در بالا ذکر شد خواهد رسید.<sup>۱</sup>

به بیان دیگر، قانون جدید، کنترل‌های بسیار سخت‌گیرانه‌ای بر معاملات ارزی تحمیل کرد و عملاً معاملات ارزی کشور را در دستان دولت قرار داد. چنانکه انتظار می‌رفت، در قانون جدید تمهیدی برای پرداخت طلب صادرکنندگان خارجی که کالاهایشان را پیش از اول مارس ۱۹۳۶ تحویل داده بودند، پیش‌بینی نشده بود. چنانکه در ادامه توضیح خواهم داد، به صادرکنندگان آمریکایی که پیش از تاریخ مزبور به ایران کالا صادر کرده بودند، تا سال ۱۹۴۱ هنوز پولی پرداخت نشده بود که همین امر موجبات خشم شدید سفارت آمریکا در تهران و شرکت‌های مربوطه را فراهم آورد. علاوه بر این، به موجب این قانون، کلیه حساب‌های ارزی متعلق به صادرکنندگان خارجی و داخلی در ایران مسدود شده بود و آنها دیگر قادر نبودند کالاهایی را که قبلاً پولش پرداخته شده بدون تعهد فروش عواید ارزی آن به یک بانک مجاز صادر کنند.

اسناد وزارت امور خارجه آمریکا پر از شکایت شرکت‌های آمریکایی است که به دنبال تصویب این قانون وجوه‌شان در ایران مسدود شده بود. در ماه آوریل ۱۹۳۶، نایب‌کنسول آمریکا، کرین\*، خاطر نشان ساخت که، «از اول مارس، هر نوع صادراتی به طور مشهود کاهش یافته و انتظار این است که کمیسیون برای بهبود اوضاع اقداماتی اتخاذ کند.» البته وضعیت هیچوقت بهبود نیافت، بلکه بدتر هم شد. کرین گزارش می‌دهد که برغم وضع مجازات‌های سنگین، که در قانون آمده بود، یک بازار سیاه پررونق شکل گرفته بود که در آن هر پوند به ۱۰۳ تا ۱۰۶ ریال فروخته می‌شد، در حالی که نرخ برابری در قانون جدید ۸۰/۵ ریال تعیین شده بود.<sup>۲</sup>

۱. همان.

\* Crain.

۲. کرین، گزارش شماره (۸۹۱،۵۱۵۱/۱۵۳)، مورخ ۴ آوریل ۱۹۳۶.

### نکول عملی بانک ملی ایران، ۱۹۳۷

گوردن پی. مریام پس از اجرای کنترل‌های ارزی و تجاری جدید از کمبود شدید ارز، افزایش قیمت مواد غذایی در داخل کشور، و «قیمت‌های شوکه‌کننده» مواد غذایی وارداتی گزارش می‌دهد. ۱ چند ماه بعد، کرین گزارش می‌دهد که بانک ملی ایران عملاً پرداخت برات‌های ارزی را متوقف کرده است؛ در حالیکه کمیسیون کنترل اسعار خارجی تعداد زیادی مجوز ارزی برای واردکنندگانی که تعهدات ریالی لازم را انجام داده بودند، صادر کرده بود. ولی برات‌ها قابل وصول نبودند زیرا بانک‌ها موجودی ارزی نداشتند.

بنابراین، اگرچه ظاهراً بانک ملی پرداخت برات‌ها را متوقف نکرده است، وضعیت کنونی عملاً معنایی بجز توقف ندارد. البته بانک ملی از پرداخت برات‌ها خودداری نمی‌کند، ولی به بهانه‌های مختلف و گاه واهی مثل اینکه مدارک کافی نیست و یا هر چیز دیگری که به ذهنش برسد واردکنندگان را سر می‌دواند. این کنسولگری در طول هشت ماه گذشته پیشنهاد تعلیق اعطای تسهیلات اعتباری از هر نوع به واردکنندگان ایرانی صرف نظر از اعتبار آنها را داشته است؛ زیرا این خطر جدی وجود دارد که پرداخت‌ها به دلیل وضعیت نامناسب ارز به تعویق بیفتند. اوضاع مدام وخیم‌تر می‌شود و امید است که شرکت‌های آمریکایی سیاستی را که به آنها توصیه شده است، اتخاذ کنند. به عقیده ناظران ذینفع در تهران، دولت باید یا واردات رسمی را بقدری کاهش بدهد که ارز بیشتری برای پرداخت‌های تجاری معوقه باقی بماند، یا بدهی‌هایش را استمهال و یا وام‌های جدیدی از خارج استقراض کند. از قرار معلوم دولت با کاهش واردات برای ارتش و مؤسسات دولتی تا حدودی در حال اجرای راهکار اول

۱. مریام، گزارش شماره ۹۵۶ (۸۹۱،۵۰/۳۵)، مورخ ۲۳ دسامبر ۱۹۳۶.

### بوده است.<sup>۱</sup>

چنانکه در ادامه خواهیم دید، معلوم شد که در سال ۱۹۳۷ دولت واردات مایحتاج ارتش را متوقف ساخت. پس از آن بار دیگر تخصیص بودجه از محل صندوق ذخیره برای ارتش مجدداً یا قوت از سرگرفته شد. کرین می‌نویسد: «تقریباً نمی‌توان تصور کرد که کشوری مثل ایران با این همه منابع و استعداد ممکن باشد که برای پرداخت‌های خارجی‌اش استمهال کند، هر چند این امکان هست و شاید دقیقاً همین اتفاق هم بیفتد.»<sup>۲</sup>

### نظرات متفاوت آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها درباره اوضاع اقتصادی

مقایسه گزارش‌های اقتصادی سفارت آمریکا و انگلیس در سال ۱۹۳۷، ماهیت سیاست‌هایی را که انگلیسی‌ها در ایران دنبال می‌کردند به خوبی فاش می‌سازد. یکی از گزارش‌های سی. ون انگرت، کاردار موقت آمریکا، در این ارتباط روشن‌گر و مناسب است. او توضیح می‌دهد که قانون اول مارس ۱۹۳۶، بار دیگر یک نظام پیچیده کنترل و سهمیه‌بندی سخت‌گیرانه ارزی را برای واردات مستقر ساخت که از ماه ژوئیه ۱۹۳۳ تا آن زمان وجود نداشت؛ نظامی که «شامل مجموعه تدابیری برای محدود ساختن آزادی تجارت خارجی بود، و در برخی موارد عملاً آن را ممنوع می‌ساخت.» طبق نظام کنترل تجارت و ارز، نهادی به نام کمیسیون اسعار خارجی عهده‌دار مسئولیت نظارت بر کلیه معاملات ارزی بود و بدون مجوز کتبی آن هیچکس حق خرید و فروش ارز یا برات خارجی را نداشت.<sup>۳</sup>

این کمیسیون باید وضعیت ارزی بین ایران و کشوری که ارز باید به آنجا حواله می‌شد بررسی می‌کرد. اگر معلوم می‌شد که حساب ارزی با

۱. کرین، گزارش شماره (۸۹۱،۵۱۶/۱۳۰)، مورخ ۲۷ آوریل ۱۹۳۷.

۲. همان.

۳. انگرت، گزارش شماره ۱۱۳۷ (۸۹۱،۵۱۵۱/۱۶۷)، مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۷.

آن کشور دارای کسری است، جوازی صادر نمی‌شد. همه تجار و اشخاص حقیقی ملزم بودند دارایی ارزی خود را به دولت اظهار و آن را به نرخ رسمی به بانک‌های مجاز بفروشند. کلیه معاملات ارزی باید از طریق یکی از بانک‌های مجاز و به قیمت رسمی صورت می‌گرفت و بانک‌ها نیز موظف بودند روزانه گزارش معاملات خود را به کمیسیون تسلیم کنند. با توجه به ارزش‌گذاری غیرواقعی ریال، تقاضا بسیار بیشتر از عرضه بود. واردکنندگان خوش اقبالی که ارز به دست آورده بودند، با فروش کالاهای وارداتی کمیاب سود هنگفتی به جیب زدند.

فساد و رشوه‌خواری در این نظام موج می‌زد. از سوی دیگر، اجبار صادرکنندگان ایرانی به فروش عایدات ارزی‌شان به قیمت غیرواقعی و پایین موجب دلسردی آنها و کاهش صادرات شده بود. نهایتاً اینکه طبق گزارش انگرت، در حالی که وضعیت ارز به مرز بحران رسیده بود، مبالغ هنگفتی از محل حق‌الامتیازهای نفت برای خرید سلاح، و مصالح ساخت راه‌آهن و بندر، که سود آن قطعی نبود و مدت بهره‌برداری از آن نیز طولانی بود، صرف می‌شد.<sup>۱</sup>

در همان زمانی که انگرت گزارشش را ارسال می‌کرد، دولت انگلیس جزوای متشر ساخت که توسط دستیار دبیر تجاری سفارت پادشاهی بریتانیا در تهران تهیه شده بود و تصویر کاملاً متفاوتی از اوضاع ارایه می‌داد. در این جزوه وجود بحران اقتصادی در ایران کتمان شده و پرداخت مالیات و حق‌الامتیازها از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران مورد تأکید قرار گرفته بود:

حق‌الامتیازها و مالیات‌هایی که شرکت نفت انگلیس و ایران در طول سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ پرداخت بالغ بر ۴/۷۷۲/۱۲۷ لیره بود. در قانون متمم بودجه ۱۹۳۶-۱۹۳۷ و ۱۹۳۷-۱۹۳۸ مبلغ ۲ میلیون لیره برای خرید تجهیزات نظامی، ۲ میلیون لیره برای ساخت



راه آهن، و ۸۰ هزار لیره برای ساخت کارخانه قند اختصاص یافت، که مجموعاً مبلغ  $4/080/000$  لیره را تشکیل می داد و باید از محل ذخیره ارزی تأمین می شد، و بدین ترتیب از مبالغ پرداختی شرکت نفت انگلیس و ایران فقط ۶۹۰ هزار لیره باقی می ماند. اطلاع دیگری از سایر پرداخت ها به و یا برداشت ها از صندوق ذخیره ارزی در دست نیست، و موجودی این صندوق نیز فاش نشده است.<sup>۱</sup>

نکته قابل توجه در این گزارش آن است که نویسنده خیلی گذرا به مسئله کمبود ارز اشاره کرده و دلیل آن را نیز روند سریع توسعه کشور دانسته است. در گزارش، به مسئله حذف درآمدهای نفتی از تراز تجاری و صرف آن بابت خرید سلاح و ساخت راه آهن و بنادر حتی اشاره هم نشده است، و نهایتاً اینکه نویسنده در تلاش برای تأکید بر جنبه های مثبت اقتصاد ایران به بررسی وضعیت ذخایر طلای کشور پرداخته است. نویسنده که گویی می خواهد به مردم اطمینان خاطر بدهد، می نویسد که ذخایر سه میلیون لیره ای طلای کشور در سال ۱۹۳۵ به بانک ملی انتقال یافت. این طلا به همراه مقداری نقره، که جمعاً ۵ میلیون لیره ارزش داشت، پشتوانه فلزی اسکناس های بانک ملی را تشکیل می داد و «پوششی صد در صدی» برای پول مملکت فراهم می آورد. با خواندن این گزارش، می توان فهمید که انگلیسی ها با چه تبلیغات ماهرانه ای از رضا شاه و رژیمش در هشتاد سال گذشته طرفداری و حمایت کرده اند.

### عدم پرداخت طلب صادرکنندگان آمریکایی به ایران

نکته ای که خشم آمریکایی ها را پس از سال ۱۹۳۶ برانگیخته بود، قصور دولت ایران در تأمین ارز لازم برای پرداخت طلب شرکت های آمریکایی بود که پیش از تاریخ اول مارس ۱۹۳۶ به ایران کالا صادر کرده

۱. ئی. ای. جی. گری، «گزارش وضعیت اقتصادی ایران در سال ۱۹۳۷»؛ در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا به شماره (۸۹۱،۵۰/۴۰).

بودند. ظاهراً در قانون ارزی ۱۹۳۶ تمهیدی برای پرداخت طلب صادرکنندگانی که قبل از اجرای این قانون به ایران کالا صادر کرده بودند، پیش‌بینی نشده بود. البته با توجه به این امر که قانون فوق بدون بحث و بررسی در مجلس به تصویب رسیده بود، این مسئله چندان هم عجیب نبود. اگرچه واردکنندگان ایرانی کالاهای آمریکایی معادل ریالی لازم برای خرید کالاهایشان را به بانک ملی داده بودند، کمیسیون اسعار خارجی مجوز پرداخت معادل دلاری آن به صادرکنندگان آمریکایی را تأمین نکرده بود. شرکت‌های آمریکایی دست به دامن وزارت امور خارجه آمریکا و سفارت آمریکا در تهران شدند. سفارت آمریکا با تلاش‌های فراوانش برای فراهم آوردن زمینه فروش ارز به واردکنندگان ایرانی به منظور پرداخت بدهی‌شان به صادرکنندگان آمریکایی صرفاً با این وعده مبهم دولت ایران مواجه می‌شد که «به واردکنندگان اجازه می‌دهیم تا تصدیق‌نامه صدور کالاهای درجه سوم بخرند و آن را به کمیسیون اسعار خارجی ارائه بدهند، که این کمیسیون هم به نوبه خود مجوزهای لازم را جهت خرید معادل ارزی آن برای واردکنندگان صادر خواهد کرد.»<sup>۱</sup>

نامه‌ای که دبلیو. اف. فیشر، مدیر صادرات شرکت توت‌هیل اسپرینگ در شیکاگو برای والاس اس. موری، رئیس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا نوشته است، اطلاعات زمینه‌ای خوبی در این ارتباط به دست می‌دهد:

هم اکنون که این نامه را می‌نویسم، هنوز طلبی که بابت معاملات مان در سال ۱۹۳۵ داریم، پرداخت نشده است. به عقیده ما، مقامات ایرانی اصلاً علاقه‌ای به حل این مسئله ندارند. نزدیک به یک سال است که تلاش می‌کنیم طلب‌مان را از طریق شرکت فرش ایران، که بی‌شک می‌دانید انحصار فرش ایران در آمریکا را دارد،

۱. انگرت، گزارش شماره ۱۶۷۷ (۱۹۵/۱۵۱۵/۸۱۹)، مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۹.

تسویه کنیم. ما حاضر بودیم بجای پول مان فرس ایرانی در نیویورک تحویل بگیریم، و اگرچه نماینده تجاری ایران در نیویورک، سلطان محمود عامری، با ما بسیار همکاری کرد، هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد. حقیقت امر این است که نامه‌های متعددمان به بانک‌ها و شرکت فرس ایران در تهران بی‌جواب مانده است. به عقیده ما حتماً طلبکاران آمریکایی دیگری نیز در وضعیت مشابهی قرار دارند و فکر می‌کنیم که این مسئله شایسته توجه وزارت امور خارجه باشد.<sup>۱</sup> حق با شرکت توتیل اسپرینگ بود؛ زیرا شرکت‌های آمریکایی متعدد دیگری نیز همان وضعیت را داشتند. آنچه شرکت نمی‌دانست این بود که سفارت آمریکا و وزارت امور خارجه این کشور مدتهاست که درگیر این مسئله هستند. کنسولگری آمریکا در تهران حتی پیشنهاد اقدامات تلافی‌جویانه بر ضد دولت ایران را مطرح کرده بود. انگرت در تلگرامی محرمانه به هنری اف. گریدی\* در وزارت امور خارجه، می‌گوید: «عطف به گزارش شماره ۱۶۷۷، مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۹ [نگاه کنید به انگرت، گزارش شماره ۱۶۷۷ (۸۱۹،۱۵۱۵/۱۹۵)، مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۹]، از قرار معلوم حتی تسهیلات اعتباری برای پرداخت طلب یک شرکت آمریکایی هم اعطا نشده است. بنابراین پیشنهاد می‌شود که امکان مصادره سپرده‌های دولت ایران، مثلاً در بانک اروینگ تراست و بانک چیس نشنال نیویورک برای پرداخت طلب شرکت‌های آمریکایی مد نظر قرار بگیرد.»<sup>۲</sup> گریدی در پاسخ به این تلگرام به انگرت خاطر نشان می‌سازد: «در ارتباط با پیشنهادی که در انتهای تلگرام سفارت مطرح شده بود، مصادره وجوه متعلق به دولت‌های خارجی در آمریکا توسط وزارت امور خارجه به منظور حفظ منافع شرکت‌های آمریکایی رویهٔ این وزارتخانه نیست. البته چنین

۱. دلبلیو. اف. فیشر، مدیر صادرات شرکت توتیل اسپرینگ به والاس اس. موری، رییس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا (۸۹۱،۵۱۵۱/۲۰۷)، مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۱.

\* Henry F. Grady.

۲. انگرت، تلگرام شماره (۸۹۱،۵۱۵۱/۲۰۱)، مورخ ۲۸ اوت ۱۹۴۰.

شرکت‌هایی مختارند هر راهکار ممکن را که صلاح می‌بینند اتخاذ کنند.<sup>۱</sup> وزیرمختار آمریکا، لویس دریفوس پسر، فهرست ناقصی از بدهکاران و طلبکاران و مبالغی که پرداخت آنها از سال ۱۹۳۶ معوق مانده بود، ارائه می‌دهد. کمترین بدهی به مبلغ ۱۹/۴۴ دلار متعلق به م. ح. حمنی‌پور به کانون روزنامه‌نگاران آمریکایی در نیویورک بود. نیکولا سرکیسیان از شاهی مازندران، مبلغ ۴۸/۰۴ دلار به شرکت بارنز اند نوبل در نیویورک بدهکار بود. برادران اوانسف در تهران مبلغ ۵۴۹/۳۷ دلار به شرکت صنعتی بارکولا در بوفالوی نیویورک؛ ۱۲۲۱/۴۷ دلار به شرکت گیسن در ایندیاناپولیس؛ ۹۴۰۰ دلار به شرکت قطعات اتومبیل مرمونت در شیکاگو؛ ۱۵۶۴/۱۰ دلار به سی. ای. رودرگوئز به آدرس ۵۵ غربی، خیابان چهل و دوم در نیویورک؛ و ۴۳۰/۱۸ دلار نیز به شرکت ریلایبل جک در دیتون اوهایو بدهکار بودند. شرکت استرلینگ پروداکتس اینترنشنال در نیوارک نیوجرسی مدعی طلب ۲۱/۰۰۰ دلاری از شرکت تجاری وکیلی در تهران بود. شرکت تامس ای. ادیسن در نیویورک ادعای طلب ۱۳۰۶/۴۵ دلاری از «یک مشتری ایرانی ناشناس» را داشت. دانشگاه پرینستون نتوانسته بود ۳۱۳/۷۶ دلار طلبش را از م. مقدم در تهران وصول کند، و سایر طلب‌های ۲۰۰ تا ۳۰۰ دلاری هم وصول نشده بود.<sup>۲</sup>

کل مبلغ بدهی کمتر از ۵۰ هزار دلار بود؛ ولی دولت ایران تسهیلات ارزی لازم برای پرداخت آنها را فراهم نمی‌کرد. دریفوس که به وضوح از این مسئله خشمگین بود، می‌نویسد:

روال کنونی بازپرداخت بدهی‌ها نزدیک به ۱۶ ماه است که اجرا می‌شود- و این مدت زمان کمی برای امتحان کارایی آن نیست. اگرچه نمی‌توان گفت که امکان پرداخت با این روال وجود ندارد،

۱. گریدی، تلگرام شماره (۸۹۱،۵۱۵۱/۲۰۰)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۰.

۲. دریفوس، گزارش شماره ۲۱ (۸۹۱،۵۱۵۱/۲۰۴)، مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۴۱.

ولی اگر هم پرداخت شده باشد سفارت از آن خبر ندارد؛ ولی می‌داند که پیش از اجرای قانون کنترل اسعار خارجی مورخ ۱ مارس ۱۹۳۶، شرکت‌های آمریکایی متعددی از ایران طلبکار بودند که هنوز طلب آنها پرداخت نشده است. ... بنابراین منصفانه نیست که سفارت و کنسولگری همچنان هر ماه به فروش برات‌های رسمی‌شان به دولت ایران ادامه بدهند در صورتی که دولت این کشور از فراهم آوردن امکان پرداخت طلب آمریکایی‌ها که برخی از آنها چهار ساله شده است خودداری می‌کند، و حتی اجازه خرید اندک ارز (استرلینگی) را هم که سفارت و کنسولگری برای پرداخت مخارج رسمی در خارج از ایران دارد به آنها نمی‌دهد.<sup>۱</sup>

عدم پرداخت طلب صادرکنندگان آمریکایی در واقع بخشی از یک سیاست عامدانه برای توقف واردات از ایالات متحده بود. چنانکه در تلگرام انگرت آمده است، این سیاست به همراه تشویق صادرات از ایران منجر به مازاد تراز تجاری قابل توجهی برای ایران شد:

کنسول موس و من احساس می‌کنیم که عوامل زیر باید در ارتباط با مناسبات تجاری ایران و آمریکا مد نظر قرار بگیرد. بنگاه‌داران ایرانی مدعی‌اند که [دولت] با موافقت‌نامه‌های پایاپای یا تهاتری با آلمان و روسیه بر ضد قطع‌ات اتومبیل آمریکایی تبعیض قائل می‌شود. می‌گویند که کنترل‌های ارزی را به نحوی اجرا می‌کنند که به نفع خرید اتومبیل‌های آلمانی تمام شود، و اینکه همین اخیراً ۴۱۳ کامیون به شرکت فروشتال آلمان سفارش داده‌اند؛ در حالی که این نوع کامیون‌ها را معمولاً به آمریکا سفارش می‌دادند. یک واردکننده موثق غیرایرانی محصولات آمریکایی می‌گوید که بخشنامه کاملاً محرمانه‌ای از وزارت مالیه دیده است که طبق آن همه پیشنهاد قیمت‌هایی که برای فروش ملزومات به دولت ایران می‌شود، حتی

پایین ترین قیمت‌ها، اگر فقط قابل پرداخت به دلار باشد باید رد شود مگر اینکه امکان خرید اقلام مورد نظر از هیچ جای دیگری وجود نداشته باشد. در طول یک سال گذشته سیاهه‌های بازرگانی گواهی شده در کنسولگری برای حمل کالاهای ایرانی به ایالات متحده دو برابر شده و تجار ایرانی هم خبر از افزایش قابل توجه این نوع صادرات می‌دهند. ایالات متحده تنها بازار مهمی است که ارز آزاد در اختیار صادرکنندگان ایرانی قرار می‌دهد هر چند بخشی از هزینه خریدهای ایران از روسیه و آلمان به دلار پرداخت می‌شود.<sup>۱</sup>

انگرت در تلگرام خود به مسایلی اشاره می‌کند که درخور توضیح بیشتری است. اولین مسئله تراز تجاری ایران با سایر کشورهای جهان است. طبق آمار و ارقامی که از اسناد محرمانه وزارت خزانه‌داری آمریکا به دست آمده است، از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۰، ایران سالیانه به طور متوسط ۱۱۶/۳ میلیون ریال مازاد صادرات داشته است. این مازاد تجاری قابل توجه نه فقط از بابت صادرات نفت حاصل شده بود، بلکه نتیجه عملاً گرسنگی مردم ایران و محدودیت سفت و سخت واردات با اعمال سهمیه‌ها و محدودیت‌های تجاری بود. در طول همین سه سال، در نتیجه اعمال محدودیت بر واردات کالاهای آمریکایی پس از شروع جنگ [جهانی دوم] در سال ۱۹۳۹، مازاد تجاری سالیانه ایران با ایالات متحده نزدیک به ۵ تا ۱۰ میلیون دلار بود. در اواخر سال ۱۹۳۹، کمیسیون خریدهای نظامی ایران به آمریکا رفته بود تا هواپیماهای نظامی خریداری کند. والاس موری پس از بررسی دقیق درخواست ایران و با توجه به نیاز خود آمریکا به تسلیحات، از معاون وزیر امور خارجه، ولز\*، خواسته بود که با فروش هواپیما به ایران مخالفت شود و توصیه کرده بود که این مسئله به رئیس جمهور روزولت ارجاع داده شود.<sup>۲</sup> پاسخ ولز به توصیه

۱. انگرت، تلگرام شماره (۸۹۱،۵۱۵۱/۲۰۱)، مورخ ۲۸ اوت ۱۹۴۰.

\* Welles.

۲. موری به ولز (۸۹۱،۲۴۸/۹۴)، مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۰.

او کوتاه بود: «از نظر من هیچ راهی برای کمک به دولت ایران در مورد این مسئله وجود ندارد. امیدوار کردن مقامات ایرانی به اینکه دولت آمریکا می‌تواند در شرایط کنونی کمکی در مورد این مسئله به آنها بکند هیچ فایده‌ای ندارد.»<sup>۱</sup>

درخواست ایران برای خرید هواپیماهای غیرنظامی نیز با پاسخ مشابهی مواجه شد. واکنش دلبیو. ال. پارکر\* از بخش امور خاور نزدیک کاملاً بیانگر نگرش آمریکا در این ارتباط بود:

دیروز در خلال صحبت‌هایمان، آقای گرین اشاره کرد که با توجه به کمبود روزافزون اقلامی که دولت ایران معمولاً تمایل به خرید آنها دارد (نظیر فولاد، سیم مسی، ورق حلبی، و صد البته الومینیوم)، احتمالاً اکثر درخواست‌های صدور مجوز صادرات برای ایران، از جمله درخواست‌هایی که از طرف سفارت ایران صورت گرفته، رد خواهد شد مگر در ارتباط با چند کالای متفرقه که به هر حال ایران چندان علاقه‌ای به خرید آنها ندارد. آقای گرین افزود که با رسیدن به اواخر ژوئیه فقط قادر خواهیم بود اقلام مورد نیاز بریتانیا و کانادا، و همچنین پرتغال را برای دفاع از جزایرشان تأمین کنیم، و قدری هم ملزومات برای چین بفرستیم، و احتمالاً چیزی هم برای ارسال به آمریکای لاتین بچلانیم. آقای گرین همچنین اظهار کرد که فقط می‌تواند توصیه بسیار کوچکی درباره اجابت درخواست ورق حلبی برای کارخانه کنسروسازی شاه بکند، که به احتمال قوی آن هم رد خواهد شد. دیروز از منابع مختلف در دفتر بازرگانی شنیدیم که اداره نظارت بر صادرات تعدادی از درخواست‌های ایران را رد کرده است، و اینکه حداقل برخی از این درخواست‌ها را سفارت ایران با یادداشت دیپلماتیک فرستاده بود. با توجه به توضیحات

۱. ولز به ماری، مورخ ۱۴ اوت ۱۹۴۰.

\* W. L. Parker.

آقای گرین، احتمالاً با صدور ارقام بسیار کمی به ایران موافقت خواهد شد و عملاً ایران دستش به کالاهایی که بیشتر از همه می‌خواهد نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

اگر ایران نمی‌توانست چیزی از ایالات متحده وارد کند، پس چه بلایی بر سر مازاد تراز تجاری ایران با آمریکا می‌آمد؟ چه بلایی بر سر درآمدهای نفتی ایران می‌آمد که در کانادا به طلا تبدیل می‌شد و نهایتاً به بانک اروینگ تراست در نیویورک انتقال می‌یافت؟ چرا طلب صادرکنندگان و شرکت‌های آمریکایی که به سال ۱۹۳۵ برمی‌گشت، پرداخت نمی‌شد؟ چنانکه در ادامه خواهیم دید، در سال ۱۹۴۰، کارمندان خارجی دولت ایران، که باید بخشی از حقوق آنها به دلار پرداخت می‌شد، «در طول هشت یا نه ماه گذشته حتی یک دلار هم به چشم خود ندیده‌اند».<sup>۲</sup>

### فروش تمبر پستی به جای ارز

در اواخر حکومت رضا شاه، به منظور بزرگداشت شصتمین سال تولد او (۱۵ مارس ۱۹۳۸)، دولت یک مجموعه تمبر یادبود منتشر ساخت. در اعلان چاپ این تمبرها آمده بود که در طول ۹۰ روز فروش تمبرها از مهرهای مخصوص برای باطل کردن آنها استفاده خواهد شد.

صبح روز ۱۵ مارس ۱۹۳۸، اداره پست برای راحتی بیشتر خریداران تمبر جدید باز بود. تعدادی از دلالتان و بسیاری از کلکسیونرها تقاضای خرید تمبرها را داشتند، و کلیه تمبرهای مجموعه، سوراخ‌دار و بدون سوراخ، را بجز تمبرهای یک و دو ریالی خریداری کردند. کارمندان اداره پست داستان‌های ضد و نقیضی درباره این دو تمبر می‌گفتند. حداقل به یک خریدار گفته بودند که

۱. پارکر، یادداشت شماره ۱۲۴۱-۶/۸۹۱،۲۴/۸۹۱، مورخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۱.

۲. امبرشتس، «گزارش اوضاع اقتصادی و بازرگانی ایران»، شماره (۸۹۱،۰۰/۱۷۵۵)، مورخ ۱۲

ژوئیه ۱۹۴۱.



تمبرهای یک و دو ریالی اصلاً چاپ نشده است، و یک خریدار دیگر هم شنیده بود که تمبرها تمام شده‌اند. بعد از یکی دو روز، کاشف به عمل آمد که کل تمبرهای یک و دو ریالی در اختیار فردی به نام اسدالله کردستانی، وکیل سابق مجلس، قرار گرفته است. او تحت نام شرکت تمبر ایران [ایران فیلاتلیک] انتشار قریب‌الوقوع تمبرها را آگهی کرد. آقای کردستانی ادعا کرد [و برای اثبات ادعایش سندی را که می‌گفت قرارداد با مقامات پست ایران است ارایه داد] که از طرف وزارت پست و تلگراف برای فروش این تمبرها انتخاب شده و همه تمبرهای یک و دو ریالی، و همینطور کلیه تمبرهایی را که با مهرهای مخصوص باطل شده بود، خریده است.

علاوه بر این، کردستانی اظهار داشت که فقط می‌تواند تمبرها را به قیمت اسمی آن و به ارز خارجی بفروشد، و عواید ارزی فروش تمبرها را نیز در اختیار دولت ایران قرار خواهد داد. اینطور که ادعا می‌شود مقامات ایرانی در تعقیب سیاست مرسوم اعطای امتیازات انحصاری، انحصار فروش مجموعه کامل تمبرهای جدید را عملاً به آقای کردستانی داده‌اند، و در عین حال او را موظف ساخته‌اند که عواید ارزی فروش آنها را به کمیسیون اسعار خارجی تسلیم کند. آقای کردستانی برآورد کرده است که قیمت این تمبرها به ۳۰ هزار پوند استرلینگ بالغ شود. احتمالاً این اولین باری است که یک دولت تمبرهای پستی‌اش را به صورت ارزی می‌فروشد. اگر حاجتی به شواهد و قرائن باشد، این اقدام دولت نشان می‌دهد که چه کارهایی که حاضر نیست برای به دست آوردن حتی مقدار کمی ارز انجام بدهد.<sup>۱</sup>

چرا دولت ایران حاضر بود برای حتی مقدار کمی دلار دست به هر

۱. جمیز اس. موس پسر، گزارش شماره (۸۹۱،۷۱۳/۷)، مورخ ۱۸ مارس ۱۹۳۸.

کاری بزنند؟ چرا دلار آنقدر کمیاب بود؟ پاسخ را باید در انتقال وجوه ایران به نیویورک و بانک‌های سوییس یافت.

### انتقال پول‌های ایران به نیویورک

در حالی که مدت‌ها کسی رنگ دلار را هم در ایران ندیده بود، و حتی برخی از تمبرهای پستی را به ارز خارجی می‌فروختند، مبالغ هنگفتی پول به حساب‌های بانکی ایرانی‌ها در نیویورک سرازیر شده بود، که بخش عمده آن بعد از مدتی از نیویورک به بانک‌های سوییس انتقال می‌یافت. وزارت خزانهداری آمریکا بدون اطلاع رضا شاه و مدیران و مشاوران مالی‌اش جریان این پول‌ها را به بانک‌های نیویورک و سایر شهرها زیر نظر گرفته بود. البته هدف اصلی وزارتخانه نظارت بر پول‌هایی بود که به دولت‌ها و اتباع آلمان، ایتالیا و ژاپن تعلق داشت، و دولت‌های فوق از بانک‌های سوییس برای ورود پول به آمریکا و خروج پول از آن استفاده می‌کردند. یکی از نتایج فرعی این تحقیقات اطلاعاتی بود که درباره انتقال پول‌های ایران به ایالات متحده و سوییس به دست آمد، که درخور تحقیقات عمیق جداگانه‌ای است.

وقتی بر روی مسئله دیگری تحقیق می‌کردم، چشمم به گزارش‌های روزانه‌ای افتاد که وزارت خزانهداری آمریکا از ۲ ژانویه تا ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱، یعنی ماه‌های آخر حکومت رضا شاه، در ارتباط با انتقال پول به برخی حساب‌های خارجی در نیویورک و برداشت از آنها تهیه کرده بود. جدول شماره ۱۱/۱ میزان و منبع پول‌هایی را که به حساب ظاهراً اتباع ایرانی در این بانک‌ها انتقال می‌یافت به طور خلاصه نشان می‌دهد. واضح است که انتقال نزدیک به ۴/۴ میلیون دلار پول ایران به نیویورک در بحبوحه جنگ جهانی دوم، علاوه بر انتقال درآمدهای نفتی کشور، علت اصلی کمبود شدید دلار در مملکت بود. وقتی فقر و فلاکت سایه خود را بر سر ایران انداخته بود، مبالغ هنگفتی پول به نیویورک انتقال می‌یافت. منابع این پول‌ها بسیار جالب توجهند.

با توجه به اینکه صادرات ایران به سویس در شرایط عادی ناچیز و علی‌الخصوص در طول جنگ در اروپا صفر بود، و با توجه به انتقال پول‌های ایران از سویس به بانک ایندیانا نشنال، انتقال پول از سویس به نیویورک لابد مربوط به کمیسیون خریدهای ارتش شاهنشاهی ایران در برن بوده است. معلوم است که انتقال‌دهندگان امیدوار بودند که انتقال مبالغ کوچک (عمدتاً ۲۰ تا ۲۰۰ هزار دلار در ماه) از نظرها پنهان بماند. ولی از آنجایی که این نقل و انتقالات تحت نظر بود حتی کوچکترین مبلغ هم ضبط و ثبت شد.

مبلغ ۵۷۰/۰۰۵ دلاری که ذیل هنگ کنگ و چین آمده است شامل پرداخت ۴۲۰ هزار دلار از طرف هنگ کنگ و ۱۵۰/۰۰۵ دلار از طرف چین است که لابد بابت صادرات تریاک از ایران به این کشورها صورت گرفته است. از آنجایی که هنگ کنگ مستعمره انگلیس بود، جالب است بدانیم که انگلیس علاوه بر اینکه مجبور بود بخش عمده‌ای از حق‌الامتیاز نفت را به دلار بپردازد، پول تریاک ایران را هم به دلار پرداخته بود. مبالغ ذیل ایتالیا نیز مربوط به صادرات ایران به این کشور بود که عمده‌تاً از فرش و محصولات کشاورزی تشکیل می‌شد.

مبالغی که اتحاد شوروی پرداخت کرده بود (چهار مورد ۲۵۰ هزار دلاری، و یک مورد ۱۰۰ هزار و یک مورد دیگر ۱۱۹/۹۹۷ دلاری) شاید از همه موارد دیگر روشنگرتر باشد. از قرار معلوم چهار محموله غله و دام از شمال ایران به شوروی صادر شده بود. چنانکه در ادامه خواهیم دید، در شرایطی که ایران در سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۴۱ در شرف قحطی‌زدگی بود مقادیر قابل‌توجهی محصولات کشاورزی از ایران به اتحاد شوروی صادر می‌شد که از آن جمله می‌توان به ۲۰۰ هزار رأس دام از مناطق حاشیه دریای خزر اشاره کرد. چنانکه کنسول آمریکا، موس، در طول سفرش در سال ۱۹۴۱ به بجنورد در شمال خراسان شاهد بود، برغم شرایط فلاکت‌بار مردم، مأموران «انحصار غله» سخت مشغول کار بودند، و غله کشاورزان را به منظور صادرات خریداری می‌کردند. از

آنجایی که رضا شاه کل منطقه خزر و بجنورد را صاحب شده بود، عواید حاصل از صادرات مستقیماً به جیب او می‌رفت. صدور گندم، برنج، پنبه، و دام از شمال ایران به اتحاد شوروی دلارهایی به جیب او می‌ریخت که آنها را به حساب‌هایش در نیویورک و نهایتاً بانک‌های سوییس انتقال می‌داد.

بنابراین تعجبی ندارد که رضا شاه تا روزهای آخر حکومتش مجدانه تلاش می‌کرد زمین‌های مناطق مجاور خاک اتحاد شوروی را به تصرف خود درآورد. اما بزرگترین مورد انتقال پول از ایران ۶۰۰ هزار دلار بود. اگر این پول بجای انتقال به نیویورک در اختیار آدم‌هایی مثل آقای حمنی‌پور و خانم سرکیسیان و سایرین قرار می‌گرفت که معادل ریالی‌اش را در سال ۱۹۳۵ پرداخته بودند ولی نمی‌توانستند همان اندک دلاری را که برای تسویه بدهی‌هایشان لازم داشتند به دست آورند، مسلماً شرایط زندگی‌شان به مراتب بهتر می‌شد.

جدول شماره ۱۱/۱. انتقال پول به حساب‌های ایران در بانک‌های نیویورک، ۲ ژانویه تا ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱

منبع انتقال	مبلغ (به دلار)
اتحاد شوروی	۱۲۱۹۹۹۷
سوییس	۱۱۹۳۹۳۴
هنگ کنگ و چین	۵۷۰۰۰۵
ایتالیا	۱۵۰۰۰۰
ایران	۱۲۶۵۸۸۱
جمع کل	۴۳۹۹۸۱۷

منبع: وزارت خزانهداری ایالات متحده، بخش تحقیقات پول

با توجه به اینکه واردات از ایالات متحده عملاً ناممکن بود، انتقال پول‌های ایران و عواید حاصل از صادرات به نیویورک این شایعه را بر

سر زبان‌ها انداخته بود که رضا شاه دارد ثروت خود را به بانک‌های آمریکایی منتقل می‌کند.

چنانکه در سال ۱۹۴۰ آلبرت سی. سی. امبرشتس\* (نگاه کنید به فصل ۱۲)، کارمند بلژیکی شرکت آمریکایی اینترنت‌شال تلفن اند تلگراف در تهران، توصیف کرده است، کمبود شدید دلار در ایران نتیجه اقدام رضا شاه برای انتقال ثروتش به آمریکا بود، و شایعاتی که در همین ارتباط بر سر زبان‌ها افتاده بود کاملاً صحت داشت.

آنچه امبرشتس و معاصرانش نمی‌دانستند این بود که همزمان با انتقال مبالغ هنگفت به نیویورک، چنانکه اسناد وزارت خزانه‌داری آمریکا نشان می‌دهد، مبالغ کلانی پول نیز از نیویورک به بانک‌های سوییس انتقال می‌یافت.

جدول شماره ۱۱/۲. انتقال پول از حساب‌های ایران در بانک‌های نیویورک به سوییس، ژانویه تا ژوئن ۱۹۴۱

ماه انتقال	مبلغ (به دلار)
ژانویه	۶۰۰/۳۷۷
فوریه	۱۳۸/۶۷۵
مارس	۲۳۵/۶۰۱
آوریل	۵۶۵/۶۳۴
مه	۱۴۴/۰۱۷
ژوئن ۱-۲۶	۳۰۵/۸۰۸
جمع کل	۱/۹۹۰/۱۱۲

منبع: وزارت خزانه‌داری ایالات متحده، بخش تحقیقات پول

جدول شماره ۱۱/۲ نشان می‌دهد که از تاریخ ۲ ژانویه تا ۱۶ ژوئن

\* Albert C. C. Embrechts.

۱۹۴۱، تقریباً ۲ میلیون دلار از بانک‌های نیویورک به بانک‌های سوییس انتقال یافته است - یعنی تقریباً همان مبلغی که اتحاد شوروی، هنگ کنگ، چین و ایتالیا (۲ ۱۹۴۰۰۰۰ دلار) به ایران پرداخت کرده بودند. علاوه بر این، مبلغ ۱/۱۳ میلیون دلار از پول ارتش ایران از بانک ایندیانا نشنال به بانک ملی سوییس انتقال یافت. این اطلاعات نشان می‌دهد که انتقال پول به نیویورک در واقع به منظور پنهان کردن مقصد اصلی و واسطه‌ای برای انتقال پول‌ها به مقصد نهایی‌شان، یعنی بانک‌های سوییس بوده است.

مثلاً، در تاریخ ۱۱ و ۱۳ ژوئن ۱۹۴۱، اتحاد شوروی دو پرداخت ۲۵۰ هزار دلاری به ایران داشت. در تاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۴۱، مبلغ ۳۰۵/۸۰۸ دلار از یک حساب متعلق به ایران در نیویورک به سوییس حواله شد.

میلسپو اشاره می‌کند که در طول بیست سالی که رضا شاه بر ایران حکومت کرد، «ثروتی کلان برای خود انباشت. ... و کاملاً کشور را دوشید.»<sup>۱</sup> انتقال وجوه به بانک‌های نیویورک و سوییس (علاوه بر حساب‌های بانکی‌اش در لندن) نشان می‌دهد که غارت ثروت‌های ایران توسط رضا شاه خیلی گسترده‌تر از چیزی است که میلسپو حتی تصورش را هم می‌کرد.

دلیل اصلی کمبود شدید ارز در ایران در طول سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ به این دلیل بود که رضا شاه بخش عمده‌ای از درآمدهای ارزی اقتصاد ایران را تصاحب و به حساب‌های بانکی خودش در اروپا و آمریکا سرازیر می‌کرد.

۱. میلسپو، آمریکایی‌ها در ایران، ص ۳۴.

## فصل دوازدهم

### اوضاع ایران در سال ۱۹۴۱ سقوط رضاشاه

اسناد وزارت امور خارجه آمریکا درباره اوضاع و احوال ایران در اواخر حکومت رضا شاه نشان می‌دهد که بعد از بیست سال غارت و وحشیگری انگلیسی‌ها و شریک‌شان رضا شاه، از ایران فقط برهوتی از فقر و قحطی باقی مانده بود. تهران در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ شاهد ناآرامی‌های اجتماعی و شورش مردم برای نان بود. در سال ۱۹۳۹ برای همه ناظران خارجی مسلم بود که رضا شاه روزهای آخر حکومتش را می‌گذراند. خود شاه هم این مسئله را حس کرده بود، ولی تلاش‌های مذبوحانه‌ای که برای نجات رژیم متزلزلش انجام داد- و شرح برخی از آنها در گزارش‌های دیپلماتیک آمریکا آمده است- فقط موجب تضعیف بیشتر موقعیتش شد.

رضا شاه که می‌دید قدرت دارد از دستش خارج می‌شود و اوضاع به سرعت رو به وخامت گذاشته است، سانسور و سرکوب را شدت بخشید. سی. ون انگرت، کاردار آمریکا، اعلامیه وزارت داخله را که در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۳۹ منتشر شد و در همه روزنامه‌های تهران به چاپ رسیده ترجمه کرده است: «اشخاصی که به منظور تشویش اذهان مبادرت به نشر اکاذیب می‌کنند بدانند که نشر اکاذیب ممنوع بوده و پلیس این

اشخاص را تحت تعقیب قانونی قرار داده و شدیداً مجازات خواهد کرد.» انگرت در این باره می‌نویسد:

مردم غالباً تصور می‌کنند که انتشار این اخطار عمدتاً به سبب شایعات کم و بیش نگران‌کننده‌ای است که درباره اهداف و مقاصد اتحاد شوروی بر سر زبان‌هاست. البته در حکومت‌های استبدادی نظیر حکومت شاه، که هیچوقت به مردم اجازه نمی‌دهد تصویر درستی از وضعیت داشته باشند، ناچار بیشتر از آن که حقایق انتشار یابد، شایعات هر روز دهان به دهان می‌گردد. با توجه به سانسور شدید مطبوعات - که از زمان شروع جنگ به مراتب شدیدتر هم شده است - مردم رنج‌کشیده ایران دیگر به فضای ابهام و رمز و راز عادت کرده‌اند. این مردم که سالهاست ذهنشان را با حرف‌های نیمه‌راست و نیمه‌دروغی که فقط به درد پنهان ساختن حقایق می‌خورد مشوش ساخته‌اند، چاره‌ای ندارند جز اینکه در مواقع بحرانی و خطر داستان‌هایی را باور کنند که در مواقع عادی آن را شایعاتی بیش نمی‌دانند و قبول نمی‌کنند. بنابراین شک دارم که تلاش کنونی برای حتی خفه کردن زمزمه‌های مردم با مجازات قانونی، اثری داشته باشد.<sup>۱</sup>

رضا شاه که فهمیده بود دیگر سرکوب به تنهایی نمی‌تواند او را در قدرت نگاه دارد، به فکر تقویت موقعیتش با تزریق آزادی‌های ناچیز به جامعه افتاد. انگرت نمونه زیر را که در همه روزنامه‌ها به چاپ رسید، گزارش کرده بود: «بر طبق ماده ۵۵ قانون جزا، و به توصیه کفیل وزارت عدلیه، اعلیحضرت همایونی با عفو ۹۲ زندانی که در محاکم صالحه محکوم شده‌اند و در زندان تهران به سر می‌برند موافقت کرده است؛ در نتیجه بیست تن از این زندانیان آزاد شده، و بقیه نیز پس از محاسبه میزان تقلیل احکام‌شان بزودی آزاد خواهند شد.» انگرت می‌افزاید: «همه

۱. انگرت، گزارش شماره ۱۷۰۹ (۱۷۲۲/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۲۳ اکتبر ۱۹۳۹.



این زندانیان به جرم «کمونیست» بودن محکوم شده بودند.<sup>۱</sup> تقریباً چهل سال بعد، در سال ۱۹۷۸، پسر رضا شاه و جانشین او نیز در تلاش برای ایجاد یک فضای باز سیاسی و نجات رژیم متزلزلش زندانیان سیاسی را آزاد کرد. ناظران به هر دوی این تلاش‌ها که نتیجه ضعف بود با دیده تحقیر نگرستند.

روز شنبه، ۲۹ ژوئن ۱۹۴۰، در جلسه شرفیابی هیأتی از نمایندگان مجلس در کاخ سعدآباد، و در حضور خبرنگاران، رضا شاه با متهم ساختن دولت به اینکه مردم را محرم راز خود ندانسته و آنها را برای روزهای سختی که مملکت در پیش دارد آماده نکرده است، نمایندگان مجلس را مبهوت ساخت و محافل سیاسی و دیپلماتیک تهران را حیرت‌زده کرد. او خواستار بیداری افکار عمومی و اطلاع مردم از وضعیت مملکت شد. رضا شاه همچنین گفت که دیگر از دست مقامات متملقی که در حضورش تعظیم و او را اعلیحضرت خطاب می‌کنند و می‌گویند که خاطر مبارک آسوده باشد، خسته شده است. طبق گزارش انگرت، در این نطق «بجز ملامت‌های وقیحانه حضار، اصلاً از آن شاهی که می‌شناختیم نشانی نبود.» انگرت رژیم رضا شاه را «یک دیکتاتوری نظامی با دفتر تبلیغات غیرنظامی» توصیف می‌کند و می‌افزاید:

هیچکس انتظار این اظهارات انقلابی را از شاه نداشت و به همین دلیل جار و جنجال زیادی به پا شد. وزارت امور خارجه آنقدر با نظرات من درباره شاه، هیأت دولت، و مجلس آشناست که بداند فقط یک شوک بزرگ می‌تواند شاه را مجبور به گفتن چیزهایی کند که روز شنبه گفت. وقتی این دیکتاتور خودکامه که قدرت را با سرکوب همه دشمنان و حذف کلیه آزادی‌های فردی در دست گرفته، ناگهان اعلام کند که اوضاع کنونی تقصیر دولت است، و یا این آدم مستبد که مردم بی‌صدا و مطبوعات کنترل‌شده مملکتش تا

۱. انگرت، گزارش شماره ۱۸۱۳ (۸۹۱،۰۰/۱۷۳۴)، مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۴۰.

بحال ناچار به چاپلوسی و تملق تمام‌عیار بوده‌اند، ناگهان اعلام کند که از تملق‌ها خسته شده است و از مجلس و مطبوعات بخواهد تا مردم را برای شنیدن حقیقت آماده کنند، لابد تحولات سیاسی عمیقی رخ داده است. البته هنوز خیلی زود است که بدانیم دقیقاً چه چیزی توجه شاه را به ترک‌های شوم روینای دولتش جلب کرده است... شاید شاه امیدوار است با اعتماد کردن به مجلس و مطبوعات، فضای سالم‌تری را بر زندگی مردم حاکم و شکاف کنونی بین رژیم و توده‌های مردم را پر کند.<sup>۱</sup>

### کمبود نان در تهران

در واپسین سال‌های حکومت رضا شاه، یعنی سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۳۹، ایران شاهد اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فلاکت‌باری بود. کمبود شدید نان در تهران رنج مضاعفی برای این مردم محرومیت‌کشیده بود. لوییس جی. دریفوس پسر، وزیر مختار آمریکا، اوضاع اینگونه توصیف می‌کند:

احتراماً به اطلاع می‌رساند که کمبود شدید گندم که از پاییز ۱۹۴۰ در سرتاسر ایران شایع بود، با واردات گندم از هند تا حدودی تخفیف یافته و از بروز یک بحران جدی جلوگیری شده است. تازه معلوم شده است که وخامت اوضاع در نتیجه کمبود گندم تا چه حد بوده، و اگر دولت ایران به موقع دست به واردات گندم از هند نمی‌زد شاید بحرانی با ابعاد وسیع‌تر بر کشور حکمفرما می‌شد. همین که دولت از خارج گندم وارد کرده نشان می‌دهد که کمبود تا چه حد جدی بوده است، زیرا ایران از نظر تولید گندم خودکفاست و فقط در مواقع فحطی گندم وارد می‌کند. نگرانی شدید دولت از اوضاع کنونی را می‌توان از اقدامات

۱. انگرت، تلگرام کاملاً محرمانه شماره ۱۴۵ (۸۹۱،۰۰/۱۷۴۰)، مورخ ۲ ژوئیه ۱۹۴۰.

سخت گیرانه‌اش مبنی بر ملزم ساختن کشاورزان به تحویل هرگونه مازاد گندم به دولت و تعیین مجازات مصادره گندم و تعقیب قانونی بابت سرپیچی از این فرمان دریافت.<sup>۱</sup>

طبق اعلامیه‌ای که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید آنهایی که گندم داشتند باید آن را تا تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۴۱ به سیلوهای وزارت مالیه تحویل می‌دادند و یا به ازای هر خروار ۱۰۰ ریال جریمه می‌شدند (قیمت هر خروار گندم در آن موقع ۱۴۰ ریال بود).<sup>۲</sup> اگر بعد از مارس ۱۹۴۱ از کسی بار گندم می‌گرفتند، مجازات او زندان و مصادره گندم‌ها بود. دریفوس می‌نویسد که برغم همه این مجازات‌ها:

تجار و اشخاص دیگری که درباره این مسئله با آنها صحبت کرده‌ام بعید می‌دانند که دولت بتواند حتی یک ذره گندم هم در دست گندمکاران و واسطه‌ها پیدا کند. می‌گویند که گندمکاران قبلاً مقدار زیادی از گندم‌شان را تا سه برابر قیمتی که دولت تعیین کرده به محتکران فروخته‌اند. این کار را با رشوه دادن به مسئولان؛ و با دادن آمار دروغ درباره مقدار گندمی که دارند؛ و دوز و کلک درباره مقدار مازاد گندم‌شان کرده‌اند.

دریفوس گزارش خود را به توصیف کمبود گندم ادامه می‌دهد:

کمبود گندم، هر چند قدری خفیف‌تر، همچنان ادامه دارد؛ به ویژه در استان‌هایی که نان را کلاً و یا بعضاً از آردهای دیگری مثل آرد جو می‌پزند. در تهران هم گندم نایاب است؛ نان‌ها در این ماههای اخیر کیفیت خوبی نداشته‌اند، ولی تأثیر واردات گندم در تهران بیشتر مشهود است تا استان‌های دیگر. با رفتن به آسیایی که چندین مایل آنطرف تهران است شخصاً شاهد کمبود گندم بودم. آسیابان گفت که بیش از ۴۰ روز است که آسیابش را تعطیل کرده و فقط

۱. دریفوس، گزارش شماره ۲۷ (۸۹۱، ۶/۳۱۱)، مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۴۱.

۲. اطلاعات، مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۴۰.

گاهی کشاورزان مقدار کمی گندم برای آسیاب می‌آورند آن را به راه می‌اندازد. می‌توان کمبود این ماده غذایی مهم و اصلی در رژیم غذایی ایرانی‌ها را به دو عامل نسبت داد، که هیچیک از آنها به تنهایی نمی‌تواند کمبود شدید گندم را سبب شود. اول اینکه درست قبل از شروع جنگ مقداری گندم به آلمان صادر شد و بدین ترتیب موجودی انبارهای گندم را کاهش داد؛ و دوم اینکه محصول گندم ۱۹۴۰ اصلاً خوب نبود. ارتش هم نتوانسته است با برنامه ایجاد انبارهای استراتژیک خود کمکی به بهبود اوضاع بکند. البته کسی گمان نمی‌کند که از وقتی که محصول سال ۱۹۴۰ به بازار آمد گندمی به خارج صادر شده باشد، هر چند شایعاتی در اینباره بر سر زبان‌هاست.<sup>۱</sup>

دریغوس خیلی زود دریافت که شایعه ادامه صادرات گندم کاملاً صحت دارد. جیمز موس، کنسول آمریکا به هنگام سفر، در حوالی بجنورد در ماه مه ۱۹۴۱ مأموران انحصار غله را دید که برای صدور گندم از کشاورزان گندم می‌خریدند، در حالی که کشور در مرز قحطی بود و از هند گندم وارد می‌کرد. البته موس خاطرنشان نکرده است که بجنورد بخشی از املاک خصوصی رضا شاه بود. صدور گندم و دام از شمال ایران به اتحاد شوروی، که قبلاً شرح آن رفت، به معنای دلارهای بیشتری بود که به حساب‌های رضا شاه در نیویورک سرازیر می‌شد. مردم ایران هم مال‌شان را از دست داده بودند، و هم باید گرسنگی می‌کشیدند. دریغوس می‌نویسد:

البته این مسئله پیامدهای سیاسی هم داشت. همه می‌دانند که غلامحسین ابتهاج به دلیل اتفاقاتی که در همین ارتباط افتاد از مقام کفالت شهرداری تهران برکنار شد. می‌گویند که شاه از دست ابتهاج عصبانی بود که گذاشته است کار به شورش بر سر نان بکشد و به

۱. دریغوس، گزارش شماره ۲۷ (۸۹۱، ۶/۳۱۱)، مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۴۱.

همین دلیل دستور برکناری‌اش را صادر کرده است. ... احتمالاً با واردات گندم اوضاع بقدری که عواقب جدی نداشته باشد آرام خواهد شد. با وجود این، اگر محصول گندم سال ۱۹۴۱ که در ماه ژوئیه برداشت می‌شود کمتر از حد متوسط باشد، دولت باید مقادیر زیادی گندم وارد کند و یا یک سال دیگر با کمبود حتی شدیدتر گندم بگذرانند.<sup>۱</sup>

چنانکه گزارش‌های بعدی سفارت نشان می‌دهد، کمبود گندم در تابستان ۱۹۴۱ شدیدتر هم شد.

### گزارش وخامت بیشتر اوضاع

در اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی هم برای رضا شاه و هم جامعه دیپلماتیک در تهران محرز شده بود که روزهای حکومت دیکتاتور به شماره افتاده است. ماهها پیش از تهاجم نیروهای متفقین به ایران، روشن بود که برغم عقب‌گرد کامل رضا شاه، او قادر به حفظ رژیمش نخواهد بود. سفارت آمریکا در ایران پایان حکومت سلسله پهلوی را پیش‌بینی می‌کرد. کارمندان خارجی شرکت‌های آمریکایی و اروپایی به کارفرمایانشان هشدار می‌دادند که اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران به نقطه انفجار رسیده و ناچار مشکلاتی جدی در راه است و توصیه می‌کردند که کارمندان را در اسرع وقت از ایران خارج کنند. دیگر سؤال این نبود که آیا حکومت رضا شاه با یک انقلاب سرنگون می‌شود یا خیر، بلکه سؤال این بود که چه وقت این اتفاق خواهد افتاد. در ماه ژانویه ۱۹۴۱، یک تبعه بلژیکی به نام آلبرت کسیمیر کورنیل امبرشتس، که نماینده شرکت ایترنشنال تلفن اند تلگراف نیویورک (شرکت آی.تی. اند تی.) بود، گزارشی برای فرنک سی. پیچ، معاون شرکت، فرستاد. پیچ که چند وقت پیش شخصاً به ایران سفر کرده بود، دریافت که باید محتویات

گزارش را به اطلاع وزیر امور خارجه آمریکا، کوردل هال\*، برساند. این گزارش که از طرف معاون شرکت آی.تی. اند تی. برای وزارت امور خارجه ارسال می‌شد، بلافاصله توجه هال را جلب کرد.

امبرشتس در گزارشش نوشته بود که به دلیل افزایش فشار سانسورها و هشیاری پلیس ایران و همچنین حساسیت رژیم به هر نوع انتقادی، گزارش‌هایی را که قبلاً درباره اوضاع ایران نوشته بود، نابود کرده است. این گزارش را هم به توسط یک شخص قابل اعتماد فرستاده است. گزارش امبرشتس تصویر تیره و تاری از سرکوب و سانسور، رنج و فلاکت مردم، و مالیات‌های سنگین ترسیم می‌کند. همچنین از کمبود شدید مواد غذایی و نان خبر می‌دهد که علت اصلی‌اش سیاست دولت برای صدور گندم و دام به آلمان و اتحاد جماهیر شوروی است:

از بهار گذشته، در بسیاری از نقاط کشور مردم به خوردن نان جو و یا هر نان دیگری که به دستشان برسد روی آورده‌اند. کمبود گوشت هم کاملاً پیدا است، ولی علت عمده‌اش قراردادی است که اخیراً با روسیه بسته شده و به موجب آن ایران ۴۰۰ هزار رأس گوسفند، ۲۰۰ هزار رأس خوک و ۲۰۰ هزار رأس گاو به این کشور صادر خواهد کرد. البته شخصاً بعید می‌دانم که این تعداد دام صادر شود و تأثیری بر بازار داخلی گوشت نگذارد، هر چند یکی از مقامات ایرانی که حتماً بهتر خبر دارد می‌گوید که چند صد هزار رأس گاو در دشت‌ها و تپه‌های ساحل جنوبی دریای خزر (املاک اعلیحضرت) دارند بی‌صاحب برای خودشان می‌چرند.<sup>۱</sup>

چنانکه از گزارش فوق بر می‌آید، رضا شاه حتی توانسته بود راهی مبتکرانه برای تبدیل دام‌هایی که در منطقه خزر بی‌صاحب برای خودشان می‌چریدند به دلار و ارسال آنها به نیویورک بیابد.

\* Cordel Hull.

۱. امبرشتس، گزارش شماره (۸۹۱،۰۰/۱۷۵۵)، مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۴۱.

امبرشتس اخباری هم درباره پروژه‌های عمرانی ایران ارسال کرده بود: «جدای از پروژه ساخت راه آهن، تب ساختمان‌سازی هم (با اجبار دولت) به جان این مملکت افتاده است و ساختمان‌های عظیم جدیدی برای وزارتخانه‌ها که اکثراً ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ اتاق دارند در حال ساخت است، که مستلزم چنان هزینه‌های غیرمولدی است که حتی در زمان صلح هم در کمتر نقطه‌ای از دنیا دیده شده، چه برسد به زمان جنگ.» او می‌گوید که به دلیل انحصار تجارت در دست دولت، بخش خصوصی تقریباً فلج شده است. تورم بسیار بالا و دستمزدها حتی برای تأمین معاش بخور و نمیر نیز کافی نیست.

از همه مهمتر اینکه امبرشتس معتقد بود که «اصلاً سؤال این نیست که آیا شورش و انقلابی در راه است یا خیر، بلکه سؤال این است که چه وقت.» او گویاترین نشانه این وضعیت را سراسیمگی رضا شاه در انتقال پول از ایران به بانک‌های آمریکایی می‌داند. امبرشتس با اشاره به درآمدهای نفتی قابل توجه ایران (در حدود ۲۰ میلیون دلار در سال)، که حالا به دلار پرداخت می‌شد، و مازاد تراز تجاری ایران، از جمله فرونی صادرات ایران به آمریکا نسبت به واردات از این کشور، استدلال می‌کند که کمبود شدید دلار در ایران باید نتیجه سرازیر شدن دلارهای ناشی از مازاد تجاری به حساب‌های بانکی رضا شاه در نیویورک باشد (البته او از انتقال پول به بانک‌های سوییس خبر نداشت).

امبرشتس اشاره می‌کند که یک سال است کسی رنگ این دلارها را در تهران ندیده است. آنطور که او می‌گوید دلیلش خیلی ساده است. همه دلارها، از جمله مبالغی که شرکت نفت انگلیس و ایران می‌پرداخت، به نیویورک می‌رفت:

با توجه به حق‌الامتیازی که از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت می‌شود، و صادراتی که به امپراتوری بریتانیا و ایالات متحده و برخی کشورهای دیگری که قادر به پرداخت پوند یا ارزهای دیگر هستند صورت می‌گیرد، منهای واردات قند و چای، مقادیر هنگفتی

دلار آزاد باقی می ماند که براحتی می شود از آنها برای تأمین هزینه واردات از ایالات متحده استفاده کرد و عملاً کمبود [دلار] ناچیز است؛ یا هیچ کمبودی در نقدینگی دلار نیست. ولی کاملاً عکس این قضیه در ایران اتفاق افتاده است. وقتی مجموع کل همه درآمدهای ارزی را از یک طرف (که البته به دلیل نبود اطلاعات دقیق تقریبی خواهد بود) و همه هزینه ها را از طرف دیگر جمع می بندیم، یک شکاف غیرقابل توضیح [مازاد] درآمد می یابیم که اصلاً با این کمبود واقعی دلار و دشواری خرید دلار حتی برای پرداخت حقوق کارمندان خارجی دولت که ظرف هشت یا نه ماه گذشته حتی رنگ دلار را هم ندیده اند جور در نمی آید. به همین دلیل شایعاتی بر سر زبان هاست که اکثر آبی پایه و اساس است. ولی یکی از آنها می تواند درست باشد. ظاهراً اعلیحضرت دارد ثروت شخصی اش را به ایالات متحده منتقل می کند. ... صحت این شایعه یا توضیح را در آمریکا راحت تر می توان بررسی کرد تا ایران.

امبرشتس همچنین از نبود دلار برای خرید کالا از ایالات متحده خبر می دهد:

در حال حاضر عملاً تنها صادرکننده و واردکننده دولت است و امور تجاری باید از طریق اداره اقتصاد وزارت مالیه انجام شود. تجارت خارجی نیز تا جایی که دولت ذینفع است بخوبی در بخشنامه ای که وزارت مالیه برای سایر وزارتخانه ها صادر کرده، خلاصه شده است؛ بدین مضمون که هر گونه سفارش کالای ادارات دولتی به هر مبلغ باید از آلمان صورت بگیرد. هیچ دلاری برای خرید از ایالات متحده موجود نیست. سفارش خرید کالا از ایالات متحده فقط پس از تأیید اداره اقتصاد ممکن است؛ بدین معنا که فقط کالایی از ایالات متحده قابل سفارش است که خرید آن از کشورهای دیگر امکان پذیر نباشد. من به چشم خودم این بخشنامه را رؤیت کرده ام.



## آذربایجان و شمال غربی ایران در سال ۱۹۴۰

دقیقاً ده سال بعد از سفر هنری اس. ویلارد، کنسول آمریکا، به آذربایجان و گزارش وضعیت این استان، جانشین او، جیمز موس، نیز دو بار (که دومی را به خرج خود انجام داد) در مازندران، گیلان، آذربایجان، کرمانشاه، همدان، و زنجان «به منظور آشنایی با حوزه کنسولی تهران و جمع‌آوری اطلاعات تجاری و غیره» به سیاحت پرداخت. اوضاع آذربایجان از آنچه ویلارد در سال ۱۹۳۰ گزارش کرده بود، حتی وخیم‌تر هم شده بود. جدای از اوضاع اقتصادی فلاکت‌باری که موس در «نگاهی گذرا به ایران دوره پهلوی» توصیف کرده است، چیزی از به اصطلاح دستاوردهای رضا شاه در ایجاد یکپارچگی ملی و امنیت داخلی نیز در سال ۱۹۴۰ باقی نمانده بود:

از نظر من، آنچه در سیر و سیاحت‌هایم بیشتر خودنمایی می‌کرد وضع کشاورزان و دهقانان بود. در چند ماه گذشته در تهران نان، آرد و قند نایاب شده است که هر چه از پایتخت دورتر می‌شوم، این کمبود شدیدتر می‌شود. البته بزودی با دروی محصول جدید این وضع برطرف خواهد شد، ولی احتمال تکرار آن دور از عقل نیست.

توضیح موجهی که برای کمبود گندم وجود دارد و عموماً هم آن را پذیرفته‌اند این است که مسئولان انحصار غله قراردادهایی برای صدور گندم از محل مازاد نیاز داخلی در سال ۱۹۳۸ بسته‌اند. با توجه به اینکه مقدار ثابتی گندم برای صادرات در نظر گرفته شده، کمبود احتمالی گندم صادراتی باید با کاهش مصرف داخلی جبران شود. از قرار معلوم محصول گندم ۱۹۳۸ بیش از متوسط بوده، بنابراین در سال‌های عادی نبود گندم صادراتی، و در سال‌های بعد کمبود شدید گندم خواهیم داشت.

کشاورزان از مالیات‌ها و قیمتی که دولت برای گندم‌شان می‌پردازد شکایت داشتند (که البته فکر می‌کنم همیشه شکایت دارند). در

بعضی از روستاها می گفتند که نیمی از محصولشان بابت مالیات می رود، و در بعضی دیگر می گفتند دو هفتم. احتمالاً رقم دوم به حقیقت نزدیک تر باشد. بعد از کنار گذاشتن مقدار گندمی که تصور می شود برای رفع نیازهای کشاورز کافی باشد، دولت بقیه را با یک قیمت ثابت می خرد. مثلاً، یک کشاورز در منطقه سلطان آباد بابت هر خروار [۳۰۰ کیلو] گندم ۱۴۰ ریال از دولت می گیرد. بیست سال پیش هم گندم را به همین قیمت می فروخت، با این فرق که در روزهای بد حکومت قاجار، گندمش را به هر کسی که دلش می خواست می فروخت، و «همانطور که بود» می فروخت یعنی با خاک و سنگریزه و هر چیز دیگری که به هنگام خرمن کوبی قاطی آن شده بود؛ ضمن اینکه پولش را به قران نقره می گرفت. ولی حالا باید گندمش را به سازمان انحصار غله دولت بفروشد. این سازمان خودسرانه ۲۰ درصد از وزن ناخالص گندم را به بهانه خاک و سنگریزه و آشغال کم می کند و در واقع یک پنجم از قیمت آن می اندازد؛ ضمن اینکه پول کشاورز را به اسکناس می دهد که اسماً همان ارزش قران نقره را دارد، ولی رسماً یک هفتم قدرت خرید قران بیست سال پیش را هم ندارد. در مناطق دیگر هم وضع به همین متوال است. فقط ظاهراً به خشخاش کاران خوش می گذرد.

در مازندران که عملاً ملک خصوصی شاه است، مأموران او خانه های گلی تازه و یک شکلی را در طول جاده های اصلی بنا کرده و سعی می کنند کشاورزان را در آنها اسکان بدهند، البته با تعیین کرایه که هر وقت بتوانند آن را از کشاورزان می گیرند. برغم اقدامات سخت گیرانه ای که جهت تشویق کشاورزان به سکونت در این خانه ها اتخاذ می شود، مثلاً سوزاندن کلبه های چوبی کشاورزان، بسیاری از این خانه ها هنوز خالی از سکنه است. به هنگام عبور شاه از آن جاده ها، سراسیمه چند نفر را در خانه ها می چنانند، و پس از عبور رضا شاه از آنجا می گذارند تا به خانه هایشان بروند. شکی نیست که

اعلیحضرت همایونی از کارخانه ابریشم‌بافی چالوس خیلی راضی است، ولی سرکارگران اروپایی این کارخانه وضعیت زنان و کودکانی را که در آن کار می‌کنند هولناک، و دستمزدهایشان را غیرکافی توصیف می‌کنند.

از سوی دیگر، ظاهر شهرها و روستاهای بزرگ را مدام بزرگ می‌کنند. خیابان‌های عریض، که حتماً دو تایش را «پهلوی» و «شاهپور» می‌نامند، در شهرها گشایش یافته است؛ و ساختمان‌های جدید در طول آنها بنا شده است. گاهی هم فقط ظاهر ساختمان‌های کهنه و قدیمی بزرگ و به همین اکتفا شده است.

دولت ایران کار ساخت راه‌آهن تبریز را همچنان ادامه می‌دهد و از تهران تا میانه فعالیت قابل‌ملاحظه‌ای مشهود است. از آنجا راه‌آهن پیچ می‌خورد و به طرف مراغه در غرب، و سپس در طول ساحل شرقی دریاچه رضاییه به طرف تبریز می‌رود. کار ریل‌کشی از میانه تا تبریز هنوز شروع نشده است. دارند وضعیت بزرگراه‌ها را با ساخت کانال‌ها و خروجی‌ها بهتر می‌کنند. صحبت از ساخت یک جاده ماشین‌رو از پهلوی به آستارا است، ولی جاده فعلی در واقع از میان جنگل‌ها و شالیزارها می‌گذرد. یک جاده نسبتاً خوب را هم اخیراً از شاهرود به شاه‌پسند کشیده‌اند که می‌تواند حمله نیروهای شوروی به ایران را از استان گرگان در جنوب شرقی دریای خزر آسان‌تر کند. جاده آستارا به پهلوی نیز می‌تواند حمله به ایران را از گوشه جنوب غربی دریای خزر آسان‌تر کند.

کامیون‌های زیادی را در جاده‌های آذربایجان به طرابزون دیدم که بار پنبه و کالاهای دیگر به مقصد آلمان می‌بردند. این محموله‌ها را با کشتی از طرابزون به کنستانزا می‌برند، و از آنجا با قطار به مقصد حمل می‌کنند. ...چند وقت پیش دولت شوروی ادعای پنبه‌ای را می‌کرد که قراردادش را با ایران بسته ولی ایران به آن تحویل نداده بود؛ و شاید همین مسئله در انتخاب مسیر صادرات پنبه تأثیر

گذاشته باشد. با نزدیک شدن به مرز شوروی قیمت شکر هم پایین تر می آید، که نشان می دهد مقداری شکر به صورت غیرقانونی وارد مملکت می شود.

حضور ارتش در سرتاسر استان آذربایجان کاملاً مشهود بود. در آستارا یک لشکر مستقر بود؛ در اردبیل دو لشکر؛ در مشکین شهر احتمالاً یک لشکر، در اهر یک تیپ؛ در تبریز دو لشکر؛ و در ماکو فقط می شد سربازان را دید. سربازخانه‌ها و نیروهای نظامی در جاهای دیگر هم بودند. تا جایی که می شد فهمید، مردم آذربایجان هم احساس عمومی ایرانی‌ها را در تحسین و سمپاتی با آلمان و ترس از اتحاد شوروی داشتند. ارزش زمین و ملک در تبریز به یک چهارم قیمت پنج سال پیش آن تنزل یافته، که نشان دهنده ترس از حمله نیروهای شوروی است. ارمنی‌ها و آسوری‌ها هم اقلیتی را تشکیل می دهند که احساس می کنند، یا به نظر می رسد که احساس می کنند، که هر تغییری وضع را بهتر خواهد کرد. در کردستان، راهزنان کُرد که ادعا می شود عراقی‌اند، چندین بار مال و اموال مردم را غارت کرده بودند. از جاده‌ای گذشتم که دو روز پیش از آن جلوی کاروانی را گرفته و مردم را اُلخت کرده بودند. شکی نیست که سرکوب این نوع راهزنی‌ها برای ارتش خرج دارد، و در منطقه افشار راهزنی‌ها و غارت‌ها به حدی رسیده است که می گویند مقامات ایرانی قصد دارند روستاییان را برای دفاع از خودشان دوباره مسلح کنند.<sup>۱</sup>

اگرچه رضا شاه خودش نیز اصالتاً یک روستایی بود، «بی‌رحمانه روستاییانی را که توده مردم کشور را تشکیل می دادند استثمار می کرد.»<sup>۲</sup>

۱. موس به والاس اس. موری، رئیس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا،

شماره (۸۹۱،۰۰/۱۷۵۸)، مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۰.

۲. میلسپو، آمریکایی‌ها در ایران، ص ۳۵.

## شرق و جنوب ایران، آوریل ۱۹۴۱

در آوریل ۱۹۴۱، کنسول موس به گرگان، خراسان، کرمان، زاهدان، فارس و اصفهان سفر کرد. در گزارش محرمانه‌ای که درباره این سفر ۲۵ روزه برای والاس اس. موری فرستاد، اظهار داشت که کمبود مواد غذایی به مراتب وخیم‌تر از چیزی است که چند ماه پیش گزارش کرده بود:

فکر می‌کنم آنچه در طول این سفر بیشتر از همه توجه را جلب می‌کرد، کمبود مواد غذایی در سرتاسر کشور بود. بجز یک استثناء کوچک، همه نقاطی که به آن سفر کردم با کمبود مواد غذایی مواجه بود، و در بسیاری از این نقاط، اصلاً نانی پیدا نمی‌شد. باران فراوانی که در بهار بارید و چشم‌انداز محصول پربراری که از حالا قابل رویت است، شاید عجالتاً وضع را بهتر کند. ...

در سال ۱۹۴۰ که ایران دچار کمبود شدید مواد غذایی شد، مقامات ایرانی صادرات مواد غذایی را محدود نکردند؛ و دلیلی ندارد فکر کنیم که کمبود مواد غذایی امسال درسی برای آینده به آنها آموخته باشد. وقتی داشتم از حوالی بجنورد می‌گذشتم مأموران سازمان انحصار غله را دیدم که مشغول خرید گندم برای صدور به آلمان از طریق شوروی هستند. چنانکه می‌توان انتظار داشت، وقتی جیره‌ها کم باشد همه از دست دولت شکایت دارند. البته بیشتر این شکایت‌ها از دست انگلیسی‌ها بود؛ زیرا مردم انگلیسی‌ها را مسبب هر چیزی که در ایران اتفاق می‌افتد می‌دانند. فقط در بندرعباس بود که مردم واقعاً طرفدار نازی‌ها بودند. این هم به خاطر آن بود که آلمانی‌ها اخیراً یک کارخانه کنسرو ماهی آنجا ساخته بودند و فیلم مجانی به مردم نشان می‌دادند و کارهایی از این قبیل برای مردم می‌کردند.

بنابراین، طبیعتاً نمی‌توان در چنین شرایطی احساسات ضدانگلیسی را از روی طرفداری نازی‌ها تشخیص داد؛ ولی به عقیده من خواست اصلی مردمی که با آنها صحبت کردم تغییر بود - هر

تغییری. کنترل و نظارت پلیس در منطقه گرگان (استرآباد) تا حد قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته بود. سال گذشته مأموران پلیس آنقدر مسافران را مورد بازجویی قرار می‌دادند که حتی یکبار وزارت امور خارجه [ایران] بخشنامه‌ای صادر کرد و از اعضای هیأت‌های دیپلماتیک خواست که بدون مشورت با وزارت امور خارجه [ایران] (علاوه بر مناطق دیگر) به استان گرگان سفر نکنند. یک بار هم غیرایرانی‌های آن منطقه را، بی‌هیچ دلیلی، دستگیر و برای مدتی زندانی کردند. گداهای آنجا هم مثل همه جای ایران پر تعداد و سمج بودند. گاه به نظر می‌رسید که در برخی نقاط توافق نانوشته‌ای بین پلیس و گداهای وجود دارد. پلیس‌ها اتومبیل را معطل می‌کردند و گداهای چنان بر سرمان می‌ریختند که برای خلاص شدن از شرشان اغلب مجبور می‌شدم پولی به کاسه‌شان بیندازم. هیچ کشور دیگری را نمی‌شناسم که نیکوکاری و بشردوستی اینقدر کم خرج باشد، و آدم بتواند با دادن مبلغ ناچیزی به اندازه ۱۰ شاهی (۱ سنت) کار خیریه بکند.<sup>۱</sup>

### گزارش ماینور، اوت ۱۹۴۱: رضا شاه باید برود

گزارش امبرشتس را که در بالا به آن اشاره کردیم در واشنگتن به دقت مطالعه و بررسی کردند. البته بسیاری از نظرات او مشابه همان چیزی بود که قبلاً سفارت آمریکا در تهران در گزارش‌هایش برای وزارت امور خارجه فرستاده بود. هرولد جی. ماینور\*، دبیر سفارت، درست دو هفته قبل از ورود نیروهای متفقین به ایران و سقوط رضا شاه، توضیحات مفصلی را درباره گزارش امبرشتس تهیه کرده بود. وزیر مختار آمریکا، دریفوس، به هنگام ارسال این گزارش نوشته بود «آقای

۱. موس، گزارش محرمانه شماره (۱۷۶۳/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۲۳ مه ۱۹۴۱.

\* Harold G. Minor.

ماینور زحمت فراوانی برای تهیه این گزارش کشیده است و به عقیده من گزارش او تصویر دقیقی از وضعیت ایران ارائه می‌دهد.» ماینور گزارش امبرشتس را دقیق و درست خوانده و افزوده بود که شاید خیلی‌ها بر این باورند که «نظرات امبرشتس که مدیری واقع‌بین و دست به‌گریبان با مشکلاتی واقعی روزمره است، خیلی معقول‌تر از نظرات یک دیپلمات نظریه‌پرداز باشد.» گزارش ماینور شامل مطالب زیر بود:

شکی نیست که این توده‌های تیره‌بخت واقعاً ناراضی‌اند. ... بهره‌کشی و استثمار توده‌ها واقعاً از این بیشتر نمی‌شود، و این دقیقاً همان چیزی است که توجهم را جلب می‌کند و آن را با افرادی از اقشار مختلف مردم مورد بحث قرار داده‌ام. مثلاً، دکتر شفتر، مبلغ معروف انگلیسی در اصفهان؛ یک روز که همراه او بودم با دیدن گروهی سرباز وظیفه که از خیابان‌ها عبور می‌کردند گفت که افسران ارتش از وقتی که این بچه‌ها وارد نظام می‌شوند تا وقتی خدمت‌شان تمام می‌شود خون‌شان را در شیشه می‌کنند و تا آنجا که بتوانند آنها را می‌دوشند؛ مثلاً برای اینکه به فلان اردوگاه بفرستند یا بفرستند؛ مرخصی بدهند؛ امتیاز خاصی بدهند؛ غذای بهتری بدهند؛ یا اینکه سرگروهبان تنبیه‌شان نکند [از آنها پول می‌گیرند]. یکی از مسئولان بانک [شاهنشاهی] ایران همین دیروز به من گفت که چند وقت پیش یکی از کارمندانش با سر تراشیده، که جزو مقررات ارتش است، از خدمت نظام برگشت. خیلی ناراحت و عصبانی بود و گفت که ۲۷۰ ریال به یک افسر داده بود تا سرش را تراشند ولی در آخر خدمت یک افسر دیگر گفته بود که باید ۳۰۰ ریال دیگر هم بدهد و او هم نداده بود. حقوق این سربازان آنقدر کم است که آدم باورش نمی‌شود، فقط ۷/۵۰ ریال در ماه؛ که آن را هم معمولاً افسران از دستشان در می‌آورند و در آخر ماه هیچ پولی برایشان نمی‌ماند، یا اگر خودشان هم پولی داشته باشند و یا فامیلی پولی به آنها بدهد، در واقع بدهکار هم می‌شوند. وقتی آنها به خدمت

می‌روند، هیچ کمکی به خانواده‌هایشان نمی‌شود.

دستمزدها فقط کفاف بخور و نمیر مردم را می‌دهد، و یک کارگر معمولی روزانه ۴ تا ۱۰ ریال یا به طور متوسط ۸ ریال بیشتر دستمزد ندارد. صرف نظر از نرخ برابری ریال با ارزهای خارجی، با یک ریال فقط می‌توان یک قرص نان سفید خرید؛ به عبارت دیگر یک کارگر باید ۳ تا ۷ ریال بابت غذای روزانه‌اش بپردازد. بنابراین، می‌بینید که این دستمزدها حتی کفاف تأمین غذای یک خانواده را هم نمی‌دهد؛ برای همین اکثر کارگران رژیم گرسنگی دارند که شامل چای، نان سیاه، پنیر و پیاز، گاهی اوقات مقداری سبزی و انگور و به ندرت برنج و گوشت ارزان‌قیمت است. حتی پولی برای خرید لباس کافی یا داشتن رؤیای تجملاتی چون تحصیل فرزندان نمی‌ماند. گاه همسر یا همسران یک کارگر به همراه بچه‌ها کار می‌کنند تا خانواده درآمد بیشتری داشته باشد و سطح زندگی قدری بالاتر برود.

هزینه زندگی در ایران بقدری بالا رفته است که حالا یک تومان (۱۰ ریال) همان قدرت خریدی را دارد که یک ریال در بیست سال پیش داشت. دستمزدها فقط ۵ تا ۷ برابر شده است، بنابراین درآمد واقعی خانوارها شدیداً کاهش یافته. ... نتیجه افزایش هزینه‌های زندگی و کاهش دستمزدها چیزی نبوده جز گسترش فساد مالی. فساد مالی در ایران کاملاً عادی است. اختلاس و رشوه‌خواری آنقدر گسترده و جا افتاده است که بسیاری از مقامات کشور هم برای تکمیل حقوق‌های غیرمکفی و داشتن سطح زندگی مناسب به آن متکی هستند، و بدترین نوع اختلاس دزدیدن بخشی از حقوق سربازان و یا کسانی است که حقوق‌شان حتی کفاف نیازهای خودشان را هم نمی‌دهد.

املاک را معمولاً به نفع شاه و با پرداخت کسری از ارزش ملک از دست مالکش بیرون می‌آورند. مردم از ترفندهای تجاوزکارانه شاه در تصاحب بخش عظیمی از سرزمین و ثروت کشور شدیداً



منزجرند. می‌گویند که شاه باغ شهرداری را به [۱ درصد] قیمتش خریده است. دولت طرفندهای بسیار ماهرانه‌ای برای تملک زمین‌های [شهری] به بهانه حق استفاده دولت از املاک خصوصی برای مصارف عمومی دارد. مثلاً، ممکن است ده فوت از زمین کسی را به منظور ساخت یا تعمیر خیابان بخرد، که معمولاً هر قیمتی که دلش بخواهد برای آن می‌پردازد. بعد از آن می‌گوید که به دلیل ساخت خیابان قیمت کل ملک بالا رفته است و مالک را ملزم می‌سازد ظرف مدت معینی مابه‌التفاوت قیمت ملک را نقداً به دولت بپردازد. این روند، که قبلاً به طور غیرقانونی صورت می‌گرفت، با تصویب قانونی که توضیح آن در گزارش شماره ۹۹ مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۱ سفارت آمده است، وجهه‌ای قانونی پیدا کرد. بیگاری، که تقریباً به برده‌داری می‌ماند، در برخی از املاک شاه رواج دارد و دستمزدها گاه تا  $\frac{3}{5}$  ریال در روز بیشتر نیست، که البته پلیس محل هم از سهم خودش نمی‌گذرد. بهره‌کشی و استثمار مردم واقعاً ننگ‌آور و مشمئزکننده شده است.

شایعه سرمایه‌گذاری‌های خصوصی شاه در ایالات متحده و بریتانیا چیز تازه‌ای نیست. البته این شایعات هیچگاه تأیید نشده است، ولی با توجه به حرص و طمع زیاد شاه، آدم شکی در صحت‌شان نمی‌کند. ... سال گذشته ایران از اوضاع خراب بریتانیا استفاده کرد و شرکت نفت انگلیس و ایران را مجبور ساخت تا قراردادش را با دولت ایران تغییر بدهد. به موجب قرارداد جدید، دولت ایران بجای پرداخت‌هایی که بر اساس حق‌الامتیاز صورت می‌گرفت و سالیانه کمتر از ۱ میلیون لیره می‌شد، هم اینک سالیانه ۴ میلیون لیره دریافت می‌کند. یکی از مقامات سفارت بریتانیا به طور محرمانه به من گفت که «بریتانیا هیچوقت این باج‌خواهی را فراموش نمی‌کند.» اکثر ناظران در اینجا خیلی بدبینانه به اوضاع نگاه می‌کنند. شکی نیست که نارضایتی گسترده‌ای بین مردم وجود دارد که رو به رشد

است. دلیل این نارضایتی می‌تواند بالا رفتن هزینه‌های زندگی، مالیات‌های سنگین، حرص و طمع شاه برای تصاحب بخش عظیمی از ثروت مملکت، ساختمان‌هایی که هر روز مثل قارچ سر درمی‌آورند و مشکلات ناشی از آنها، محدودیت‌هایی که به دلیل امتیازهای انحصاری ایجاد شده است، و یا سیاست‌های کوتاه‌بینانه تجاری و مالی دانست. برای اولین بار صدای ارتشی‌ها هم بلند شده است. ولی برغم همه اینها، وسیله و همت لازم را برای تبدیل این نارضایتی به اقدامات اصلاحی و یا شورش در بین مردم نمی‌بینم. اینها نیز به اندازه خود آسیب دیده‌اند.

هرچند از پیش‌بینی کردن خوشم نمی‌آید، ولی تعجب نخواهم کرد اگر روزهای سلطنت پهلوی به شماره افتاده باشد. به نظر می‌رسد که به دلیل جنگ، ایران حداقل موقتاً تحت سلطه یک قدرت خارجی قرار بگیرد. اگر این قدرت خارجی آلمان باشد، مسلماً رژیم کنونی را به میل و رضایت خود نخواهد یافت، و اگر مملکت به دست بریتانیایی‌ها بیفتد، که در شرایط فعلی چندان هم بعید نیست، شواهد و قرائن از آن حکایت می‌کند که شاه مقبولیتی نزد آنها ندارد. یک دیپلمات بریتانیایی همین اواخر به من گفت که از نظر او باید از شر شاه خلاص شد، نه فقط به دلیل سیاست‌های بی‌مایه و باج‌خواهی‌اش از بریتانیا، بلکه به این دلیل که او در ذهن ایرانی‌ها با انگلیس تداعی می‌شود، و آنها شاه را مخلوق و مهره انگلیسی‌ها می‌دانند. ایرانی‌ها معمولاً وقتی به تیره‌بختی‌شان لعنت می‌فرستند، مسبب اصلی‌اش را شاه می‌دانند، ولی انگلیس را هم به همان اندازه مقصر می‌شناسد. شاه در همه چیز و از همه جهت زیاده‌روی کرده است.

در آخر مایلیم این نکته را اضافه کنم که ایران به معضلی مبتلاست که من اسمش را گذاشته‌ام «بیماری نظاهر». این عشق به ظواهر منجر به سطحی‌نگری در سیاست‌ها و مخدوش شدن ارزش‌ها شده

و لطمه فراوانی به مملکت زده است. اقدامات دولت، که همیشه با بزک کردن ظاهر و فراموش کردن باطن همراه است، غالباً بر تأثیری که بر بینندگان می‌گذارد متکی است؛ و رفاه مردم و عملی بودن کار تنها چیزی است که به حساب نمی‌آید. به نظر من اگر این مملکت به عقل سلیم، و بالاتر از همه، ارزش‌های انسانی برنگردد، هیچ امیدی به نجات آن نیست.<sup>۱</sup>

### تهاجم نیروهای متفقین به ایران، ۲۵ اوت ۱۹۴۱

کتاب را با اشاره به تهاجم انگلیس به ایران در بهار سال ۱۹۱۸ شروع کردیم. حال می‌خواهیم آن را با شرح وقایع یک تهاجم دیگر، اینبار در اوت ۱۹۴۱، تمام کنیم. رابطه نزدیک رضا شاه با انگلیس و تنفر مردم از او و همچنین احتمال قوی شورش و انقلاب، انگلیس را ناچار به دور انداختن این دست‌پرورده و یار قدیم کرد. رضا شاه با محاسبات غلط خود، مثلاً وادار ساختن انگلیسی‌ها به پرداخت حق‌الامتیاز بیشتر نفت در سال ۱۹۴۰ (که انگلیسی‌ها آن را باج‌خواهی می‌دانستند) و تبدیل پول نفت و تریاک به دلار برای انتقال آنها به نیویورک، کار را برای انگلیسی‌ها آسان‌تر کرد؛ آنها حالا می‌توانستند با وجدان آسوده کارشان را بکنند. مخالفت متفقین با حضور (حد اکثر) ۲۵۰۰ تکنسین و «جهانگرد» آلمانی در ایران بهانه خوبی به دست انگلیس و روس داد.

در ساعات اولیه روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱، انگلیس و روس از غرب و شمال به ایران هجوم آوردند. با توجه به گزارش‌هایی که درباره وضعیت ارتش ایران در این کتاب خواندیم، مهاجمین از فروپاشی ارتش ایران و سقوط رژیم پوشالی رضا شاه اصلاً متعجب نشدند. ارتش به اصطلاح ملی ایران - که در طول بیست سال گذشته هر ساله مبالغ هنگفتی پول - به اندازه حداقل نیمی از کل مخارج دولت (اگر غارت اموال مردم و

۱. ماینور، در گزارش شماره ۱۰۹ (۱۸۱۶/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۱.

باجگیری از آنها توسط همین ارتش را به حساب نیاوریم) خرج آن می‌شد- ارتشی که از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ ظاهراً با پول نفت سلاح و مهمات برای آن وارد ایران می‌شد- و دریغ از شلیک یک گلوله برای دفاع از کشور.

فقط در گیلان لشکر یازدهم مدت کوتاهی در مقابل روس‌ها مقاومت کرد. بعدها معلوم شد که در همان روز اول تهاجم روس‌ها به ایران، لشکر آذربایجان- یعنی همان لشکری که آنقدر «شجاعانه» عشایر تیره‌بخت را در سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۲۴ سرکوب کرده و اشیاء قیمتی و اموال‌شان را به غارت برده بود (و همین امر منجر به مشاجره لفظی میلیسپو و رضاخان درباره سرنوشت طلاها و نقره‌های غارت شده توسط ارتش شد)، همان لشکری که کُردهای فراری «جا بجا شده» را در سال ۱۹۳۱ قتل‌عام کرد- یکباره آب شد و به زمین فرو رفت و گذاشت روس‌ها تبریز و شهرهای دیگر را ظرف مدت کمتر از یک روز اشغال کنند. فرمانده لشکر آذربایجان (امیر لشگر) ایرج مطبوعی، و استاندار آن هر دو در همان روز اول تهاجم فرار را برقرار ترجیح داده و با کامیون‌های ارتش اسباب و اثاثیه‌شان، از جمله بوقلمون‌های تیمسار فرمانده لشکر، را به جای امنی رساندند. در خراسان نیز همان ارتشی که زائران و تظاهرکنندگان بی‌سلاح و بی‌دفاع را در ژوئیه ۱۹۳۵ با مسلسل، آن‌هم در حرم امام رضا (ع)، در مشهد، قتل‌عام کرده بود، بدون شلیک حتی یک گلوله تسلیم روس‌ها شد. فرمانده لشکر خراسان، ژنرال محمد محتشمی، لباس شخصی پوشیده و فرار را برقرار ترجیح داده بود.<sup>۱</sup>

۱. میلیسپو اوضاع را اینگونه حکایت می‌کند: «ابتدا رضا قصد مقاومت داشت و چند گلوله‌ای هم شلیک شد، ولی ارتشش به طرز مفتضحانه‌ای از هم فروپاشید. به نظر می‌رسد که افسران ارتش بلافاصله دشمن را روی کولشان گذاشتند و فرار را برقرار ترجیح دادند؛ ولی در این میان حداقل یک استثناء وجود داشت. یک افسر بود که فرار نکرده بود. وقتی از او پرسیدند که آیا از جبهه فرار کرده است یا خیر، پاسخ داد: «البته که فرار نکردم، من فقط اونیفورم را درآوردم.» در واقع این افسران چیزی بیشتر از اونیفورم و شرف‌شان را از دست دادند؛ این افسران همه سلاح‌های گرانقیمتی را هم که شاه به آنها دلخوش بود و با آنها مردم را

عملاً همه مقامات دولتی، از بخشداران ساده گرفته تا استانداران، در زمانی که بیشترین احتیاج به آنها بود پُست‌های خود را ترک کردند. معلوم نبود از چه کسی بیشتر می‌ترسند؛ از مردمی که به آنها ستم کرده و با توحش با آنها رفتار و اموالشان را غارت کرده بودند؛ یا از نیروهای مهاجم. بعدها معلوم شد که در طول تهاجم روس‌ها فقط دو استاندار پُست خود را ترک نکرده بودند. با تعطیلی ادارات دولتی و سازمان‌های انتظامی، قدرت دولت در استان‌ها یک شبه از بین رفت. با توجه به اوضاع ایران، نارضایتی عمیق مردم، و فساد گسترده مقامات، سقوط سریع رژیم رضا شاه چندان هم حیرت‌آور نبود.

گزارش‌های دیپلماتیک آمریکا نشان می‌دهد که رضا شاه شخصاً در پی پناهندگی به سفارت بریتانیا در تهران برآمده بود ولی سفارت درخواست او را نپذیرفت. در نهایت او ابراز تمایل کرد که به همانجایی برود که از آن آمده بود. دریفوس گزارش می‌دهد که: «شاه ابراهیم قوام را که پدر دامادش هم بود نزد وزیر مختار بریتانیا فرستاد تا مراتب نگرانی او را از تأخیر [آتش‌بش] و ادامه خصومت‌ها ابراز کند. قوام همچنین سعی کرد مزه دهان وزیرمختار را درباره پناه بردن شاه به سفارت بریتانیا از ترس روس‌ها بفهمد، ولی گویا وزیر مختار چندان دلگرمش نکرده بود.»<sup>۱</sup> ترس رضا شاه از روس‌ها نبود؛ بلکه از مردم ایران بود، که اگر کوچکترین فرصتی دست می‌داد، تکه تکه‌اش می‌کردند.

### استعفای رضا شاه و جانشینی محمدرضا شاه

دولت علی منصور در تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۴۱ استعفا کرد. شخصی که انگلیسی‌ها برای اجرای نقشه‌هایشان انتخاب کرده بودند، محمدعلی فروغی، ذکاءالملک، بود که در روز ۲۸ اوت ۱۹۴۱ رئیس‌الوزرا شد.

می‌ترساند از دست دادند.» میلپو، آمریکایی‌ها در ایران، ص ۳۹.

۱. دریفوس، تلگرام شماره (۷۴۰،۰۰۱۱ جنگ اروپا ۱۹۳۹/۱۴۵۱۹)، مورخ ۲۹ اوت ۱۹۴۱.

وزرای کابینه فروغی همگی قبلاً در پُست‌های عالی مملکتی تحت حکومت رضاشاه خدمت کرده و در آن ذینفع بودند. علی‌الظاهر، برای رضاشاه و فروغی این حلقه کامل بود. فروغی تقریباً در تمام کابینه‌های دولت که تا سال ۱۹۳۵ تحت حکومت رضاشاه تشکیل شده بود حضور داشت.

فروغی اولین رئیس‌الوزرای رضاشاه، و از قضا آخرین رئیس‌الوزرای او بود. او در پُست‌هایی نظیر وزارت جنگ، وزارت عدلیه، وزارت مالیه، وزارت خارجه، و سفارت ایران در ترکیه خدمت کرده بود. چنانکه موری اشاره می‌کند، روابط فروغی با رضاخان بسیار صمیمی بود. این روابط، و بدون شک روابط نزدیک فروغی با انگلیسی‌ها، او را از دچار شدن به سرنوشت هم‌قطارانش نجات داد.

انگلیسی‌ها می‌خواستند موقعیت خود را در ایران حفظ کنند و مطمئن باشند که سابقه نکبت‌بار بیست سال گذشته، غارت‌ها و وحشی‌گری‌ها، پاک می‌شود و یا تا آنجا که ممکن است پنهان می‌ماند. این کار فقط با برکنار شدن رضا شاه و نشستن پسرش بجای او ممکن بود. فروغی را انتخاب کردند که ابزار همین سیاست باشد؛ همانگونه که رضا شاه در سال ۱۹۲۱ بود.

انگلیسی‌ها مصمم بودند که با نجات رژیم پهلوی شریک قدیم‌شان را از انتقامجویی و مجازات به دست مردم ایران نجات بدهند. انگلیسی‌ها هنوز قصد نداشتند کسی را که این همه سال با وفاداری به آنها خدمت کرده بود کاملاً دور بیندازند. رضاخان را پس از اطمینان از اینکه حساب‌های بانکی‌اش در لندن صحیح و سالم و قابل استفاده است، مخفیانه به بندرعباس بردند و در آنجا با امنیت و خیال راحت از بابت ثروت هنگفتی که از مردم ایران دزدیده بود، بر یک کشتی انگلیسی سوار کردند.

انگلیسی‌ها که در سال ۱۹۲۱ خود را از کودتای رضاخان بی‌خبر نشان داده بودند، در سال ۱۹۴۱ هم سعی داشتند خود را یک ناظر بی‌گناه

جلوه دهند. سر ریدر بولارد\*، وزیرمختار انگلیس، در صحبت‌هایش با دریفوس، وزیر مختار آمریکا، برکناری رضا شاه و نشستن پسرش بجای او را به میل و اراده خود رضا شاه دانسته بود. تلگرام‌هایی که دریفوس درباره استعفای رضا شاه و جانشینی پسرش بجای او ارسال کرده است نشان می‌دهد که نه مردم ایران و نه فروغی دستی در این کار نداشتند. اصلاً چطور می‌توانستند دستی داشته باشند؟ ایران در اشغال کامل نظامی بود و دولت دیگر اقتداری نداشت. با فرار اکثر مسئولان دولتی و انحلال نیروهای مسلح، ژاندارمری، و حتی پلیس، دولت فروغی فقط بر روی کاغذ اعتبار داشت.

انگلیسی‌ها بودند که درباره تغییرات در سطوح بالا تصمیم می‌گرفتند. در شب ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۱، دریفوس با بولارد گفتگو کرد. تلگرامی که فردای آن روز فرستاد، مضمون گفته‌های وزیر مختار بریتانیا را در خود داشت:

رئیس‌الوزرا شب گذشته به وزیر مختار بریتانیا اطلاع داد که مجلس قصد دارد طی نشست ویژه‌ای در روز شنبه مسئله اصلاح قانون اساسی را بررسی کند. او افزود که هر چند شاه چاره‌ای جز تصویب این اصلاحات ندارد ولی به موقع حساب آنهایی را که از اصلاحات حمایت می‌کنند خواهد رسید. او سپس با قاطعیت کامل این مطلب مهم را بر زبان آورد (و وزیر مختار بریتانیا احساس کرد که رئیس‌الوزرا به نمایندگی از هیأت دولت سخن می‌گوید) که به نظر او ایرانی‌ها دیگر باید از شر شاه خلاص شوند. او همچنین گفت که اگر ولیعهد مشاوران خوبی دور خودش جمع کند، مردم قبولش خواهند کرد. به عقیده وزیرمختار بریتانیا اگر مردم ایران به میل و اراده خودشان ولیعهد را بخواهند، احتمالاً دولت بریتانیا هم او را خواهد پذیرفت. به نظر می‌رسد که با توجه اینکه عموماً

---

\* Sir Reader Bullard.

ولیعهد را فردی ضعیف، بی کفایت، و طرفدار آلمان می دانند، بریتانیا هم اگر او را قبول کند فقط برای پر کردن خلأ و پرهیز از عواقب تحولات بنیادین در حکومت؛ و یا داشتن دست‌نشانده‌ای با مشاوران با کفایت است.<sup>۱</sup>

پس از ادعای [وزیرمختار انگلیس مبنی بر] اینکه فروغی پیشنهاد کرده است که ایرانی‌ها باید از شر شاه خلاص شوند، رادیو انگلیس گزارش‌هایی به زبان فارسی پخش کرد و در آن اظهار داشت که رضا شاه مبالغ هنگفتی پول در بانک‌های خارجی دارد و املاک ارزشمند فراوانی را دزدیده است. دریفوس در این باره می‌نویسد:

مبارزه با شاه در برنامه فارسی رادیو لندن دیشب به اوج خود رسید. در این برنامه گفته شد که شاه بخش عظیمی از املاک ارزشمند کشور را بدون پرداخت هیچ پولی و یا با پرداخت کسر کوچکی از ارزش آنها دزدیده است؛ اینکه صاحبان این املاک را با تهدید به مرگ، حبس و یا بی‌آبرویی ناچار به فروش املاک‌شان کرده‌اند و کشاورزان فلاکت‌زده باید با عرق جبین خود جیب‌های شاه را پر از طلا بکنند. در آخر برنامه هم شعری پخش شد که گفتند مردی که هشت سال پیش به دستور شاه به زندان افتاده بود، سروده است. شاعر شاه را به ستمگر افسانه‌ای ضحاک تشبیه کرده و پرسیده بود کجایند مردانی مثل فریدون و کاوه که این ستمگر را به زیر بکشند.

برخلاف سال ۱۹۳۵ که انگلیسی‌ها سعی داشتند تعداد کشته‌های حرم امام رضا را کمتر از واقع نشان بدهند، در سال ۱۹۴۱ حرف‌های زندانیان سابق را پخش می‌کردند. بر اساس تلگرام دریفوس، «مجلس در نشست محرمانه‌اش در روز شنبه کمیته‌ای را انتخاب کرد که شخصاً از شاه بخواهد تا از حدود اختیاراتی که در قانون اساسی برای او تعیین شده

۱. دریفوس، تلگرام شماره (۸۹۱،۰۰/۱۷۷۱) پرونده محرمانه)، مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۱.



تجاوز نکند، و کمیته مزبور هم شنبه شب پیام فوق را به عرض شاه رساند.<sup>۱</sup>

با وجود این، در ساعت ۹ صبح فردای همان روزی که دریفوس گزارش اقدامات کمیته مجلس را ارسال کرده بود، یعنی ۱۶ سپتامبر، رضا شاه استعفا کرد؛ که موجب تعجب مجلس شد. دریفوس با ارسال تلگرامی فوری، خبر داد: «شاه همین الآن به نفع ولیعهد استعفا و به اصفهان فرار کرده است و گمان می‌رود که از آنجا به هند برود. نیروهای روسی از قزوین به طرف تهران حرکت می‌کنند و نیروهای بریتانیایی نیز به قم رسیده‌اند. هنوز هیچ جزئیاتی در دست نیست.»<sup>۲</sup> در اصفهان، رضاخان تحت حمایت ارتش بریتانیا در امن و امان بود. دریفوس روز بعد خبر پذیرش استعفای رضا شاه و جانشینی پسرش را داد: «مجلس دیروز استعفای شاه را پذیرفت. شاه جدید اعلیحضرت همایونی محمدرضا شاه پهلوی نام دارد، و امروز بعد از ظهر طبق قانون اساسی در مجلس سوگند خواهد خورد.»<sup>۳</sup>

مثل ۱۹۲۵، جای خالی مردم ایران در فرایند تصمیم‌گیری بسیار پیدا بود. دریفوس متن استعفانامه رضا شاه را اینگونه خلاصه کرده است: «شاه سابق در استعفانامه‌اش گفته است «نظر به اینکه ناتوان شده‌ام و حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه جوان‌تری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد پردازد و اسباب سعادت ملت را فراهم آورد بنابراین امر سلطنت را به پسرم تفویض می‌کنم.» ... رئیس‌الوزرا دیروز پیام غیررسمی شاه جدید را برای مجلس قرائت کرد که مضمون آن به شرح زیر است: «ملت ایران بداند که من حاکمی تابع قانون هستم و اراده‌ام بر رعایت و حفاظت از قانون اساسی حاکم بر کشور و ملت ایران و تضمین روند عادی قوانینی است که مجلس به

۱. دریفوس، تلگرام شماره (۸۹۱،۰۰/۱۷۳۳)، مورخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۱.

۲. دریفوس، تلگرام شماره (۸۹۱،۰۰/۱۷۷۵)، مورخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱.

۳. دریفوس، تلگرام شماره (۸۹۱،۰۰/۱۷۷۹) پرونده محرمانه، مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱.

تصویب رسانده و یا به تصویب خواهد رساند. اگر در گذشته به حق ملت، چه جمعاً و چه فرداً و از هر منبعی تعدی و تجاوزی شده است، از صدر تا ذیل شان اطمینان می‌دهم که در این ارتباط اقدام خواهیم کرد و تا حد ممکن آن تجاوزات را بر طرف کرده و جبران خواهیم نمود.»<sup>۱</sup>

دریغوس همچنین خبر مراسم رسمی سلطنت محمدرضا شاه در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱ را اینطور گزارش می‌کند:

شاه دیروز بعد از ظهر در مجلس سوگند یاد کرد. دولت ایران یک ساعت پیش از شروع مراسم، دعوت هیأت‌های دیپلماتیک به این مراسم را لغو کرد؛ زیرا انگلیسی‌ها و روس‌ها اطلاع داده بودند که با توجه به عدم دریافت دستورالعمل از طرف دولت‌هایشان تمایلی به شرکت در مراسم ندارند. وزیر مختار بریتانیا عدم دریافت دستورالعمل را تأخیر در سرویس تلگراف ذکر می‌کند و می‌گوید که از نظر او حضور نیافتن در مراسم به معنای عدم شناسایی شاه جدید نیست. شاه در نطقی که بعد از مراسم سوگند در مجلس ایراد کرد قول داد که دولت مشروطه‌اش از حقوق فردی حفاظت کند، و برنامه گسترده‌ای برای اصلاحات و همکاری با دولت‌هایی که منافع مشترکی با ایران دارند داشته باشد. از قرار معلوم، علاوه بر اجرای اصلاحات، شاه عفو عمومی اعلام خواهد کرد و تمامی اموال پدرش را به دولت خواهد بخشید. مجلس نیز روز گذشته اعلام کرد که بلافاصله اقداماتی در ارتباط با موارد زیر انجام خواهد داد: تحقیق در خصوص جواهرات سلطنتی؛ حفاظت از حقوق و رفاه مردم؛ اعاده اموالی که شاه سابق مصادره کرده است؛ لغو چند قانون؛ کاهش بودجه و مالیات‌ها؛ آزادی زندانیان بی‌گناه؛ و لغو قانون فروش اموال مراکز مذهبی [اوقاف]. نیروهای انگلیس و روس در بیرون تهران توقف کرده و فعلاً قصد ندارند که وارد تهران

شوند و یا از آن عبور کنند و یا مقامی، چه کشوری و چه لشگری، را از کار برکنار نمایند. تهران آرام است، و خیال مردم به خاطر اقدامات دولت، حضور نیروهای انگلیسی و اینکه روس‌ها وارد شهر نشده‌اند راحت است. تقریباً همه مردم با استعفای شاه نفس راحتی کشیده‌اند و خوشحالند که شاه ظالم رفته است و آنها بالاخره می‌توانند کارهایی بکنند که مدت‌ها ممنوع بود و عقایدی را ابراز کنند که مدت‌ها در سینه پنهان کرده بودند. سرخوردگی شدید آنها از اینکه هنوز یکی از اعضای خانواده منقر پهلوی بر تخت سلطنت نشسته با رضایت از اقدامات فعالانه شاه جدید در جهت رفع مفاسد و جبران اشتباهات قدری تخفیف یافته است. اگرچه آینده شاه به رفتار خودش و سیاست بریتانیا و روسیه بستگی دارد، شکی نیست که شروع عاقلانه و فعالانه‌ای داشته است.<sup>۱</sup>

همین قدر برای اثبات واهی بودن ادعای انگلیس مبنی بر اینکه شاه جدید «به میل و اراده آزادانه مردم ایران انتخاب شد» کافی است. با وجود این، «برکناری رضا شاه پهلوی به خودی خود ارزشی بی‌حساب داشت، که به خاطر همین خدمت رعایای سابقش باید شکرگزار باشند.»<sup>۲</sup> دریفوس خبر بازداشت رضاخان در اصفهان و شناسایی شاه جدید از طرف بریتانیا و اتحاد شوروی را اینگونه گزارش کرده است: «شاه سابق را در اصفهان بازداشت کرده‌اند تا تکلیف واگذاری اموالش را روشن کنند. وزیرمختار بریتانیا به من اطلاع داد که او و سفیر شوروی دستورالعمل‌هایی مبنی بر موافقت با جانشینی شاه جدید، از دولت‌های متبوعشان دریافت کرده‌اند، که البته این موافقت‌ها مشروط به رفتار حسنه شاه در آینده است. موافقت دولتین انگلیس و روس و شرط آنها به دولت ایران ابلاغ شده است.»<sup>۳</sup>

۱. دریفوس، تلگرام شماره (۸۹۱،۰۰/۱۷۷۷) پرونده محرمانه، مورخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۴۱.

۲. میلیسو، آمریکایی‌ها در ایران، ص ۱۵۹.

۳. دریفوس، تلگرام شماره (۸۹۱،۰۰/۱۷۷۸) پرونده محرمانه، مورخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱.

چند روز طول کشید تا دولت آمریکا شاه جدید را به رسمیت بشناسد. کوردل هال، وزیر امور خارجه آمریکا با ارسال تلگرامی به دریفوس خبر داد: «از آنجایی که دولت‌های بریتانیا و شوروی شاه جدید را به رسمیت شناخته‌اند، وزارت امور خارجه هیچ دلیلی برای به رسمیت نشناختن شاه نمی‌بیند. اجازه دارید به صلاحدید خود اقدامات مقتضی را برای ابلاغ شناسایی شاه جدید از سوی این دولت [آمریکا] انجام دهید.»<sup>۱</sup> دریفوس گزارش می‌دهد که رضاخان در روز ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱ به همراه یکی از همسرانش، شش پسرش، دو دخترش، یکی از دامادهايش (جم)، و یک منشی و یازده خدمتکار سوار بر یک کشتی انگلیسی از بندرعباس عزیمت کرد. فقط محمدرضا، اشرف و مادرشان در ایران ماندند.

دریفوس می‌افزاید که: «دولت ایران تلاش می‌کند توسط وزیر مختار ایران در واشنگتن [محمد شایسته] برای شاه و همراهانش ویزای ورود به آرژانتین را بگیرد، زیرا شاه این کشور را برای اقامتش انتخاب کرده است. هنوز مسیر و مقصد شاه معلوم نیست؛ ولی از قرار معلوم کشتی باندرآغازم موریس شده است.»<sup>۲</sup>

معلوم بود که اعلام نام آرژانتین وقتی که رضا شاه هنوز در ایران بود، خدعه‌ای بیش نبود. شاه سابق به محض رسیدن به موریس، به بهانه آب و هوای کانادا شبیه به بعضی مناطق ایران است درخواست رفتن به کانادا را کرد. احتمالاً درخواست او دلایل دیگری هم داشت که می‌توان به سپرده‌های رضاخان نزد رویال بانک کانادا اشاره کرد؛ و نیز اینکه در سال‌های واپسین حکومتش درآمدهای نفتی ایران از طریق کانادا به لندن و نیویورک راه می‌یافت.

تلگرام‌های دیپلماتیکی که درباره سفر [رضاخان] به کانادا بین لندن،

۱. هال، تلگرام به دریفوس (۱۷۷۸/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۱.

۲. دریفوس، تلگرام شماره (۲۲۱/پی. ۱۵-۰۰۱/۸۹۱)، مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱.

واشنگتن، قاهره و تهران رد و بدل شده است، دربردارنده اطلاعات زیادی در این باره است. در تاریخ ۱۷ دسامبر، سفیر آمریکا در لندن تلگرام سری زیر را برای هال، وزیر امور خارجه آمریکا، فرستاد: «شاه ایران هنوز در موریس است ولی قصد ماندن در آنجا را ندارد. فکر می‌کنم دلش می‌خواهد به کانادا برود و اگر کانادا موافقت کند بعید می‌دانم کسی مخالفتی داشته باشد. انگلیسی‌ها دوست ندارند [شاه سابق] به دست آلمان‌ها بیفتد؛ زیرا در این صورت مسلماً [آلمان‌ها] برای اهداف سیاسی‌شان از او بهره خواهند برد.

لطفاً این پیام را کاملاً محرمانه تلقی کنید. وینانت<sup>۱</sup> در تاریخ ۵ فوریه ۱۹۴۲، دریفوس پاسخ داد: «وزیرمختار بریتانیا به من اطلاع داد که دولتش به شاه سابق اجازه داده است که از طریق آفریقای جنوبی به کانادا برود.»<sup>۲</sup>

در راه کانادا، رضاخان و همراهانش در آفریقای جنوبی توقف کردند. در آنجا بیماری سختی بر شاه عارض شد و او را زمین‌گیر کرد. سفیر آمریکا در قاهره با ارسال تلگرامی به واشنگتن نوشت: «در ارتباط با گزارش‌های اخیر درباره بیماری شاه سابق ایران خبر موثق داریم که برغم تلاش‌های مجدانه برای معالجه‌اش بعید است که بیشتر از شش دیگر ماه زنده بماند. کرک»<sup>۳</sup> رضاخان در تاریخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۴ در ژوهانسبورگ درگذشت.

### محاکمه رئیس نظمیه، مختاری، و اعدام «دکتر» زندان، احمدی

مردم ایران که می‌دیدند رضاشاه به کمک انگلیسی‌ها از چنگال عدالت گریخته و با حکایت‌های رعب‌آوری که زندانیان سیاسی آزاد شده از زندان‌های رضاشاه تعریف می‌کردند، به سراغ مقامات نظمیه و

۱. وینانت، تلگرام به هال شماره (۲۲۱/پی.۱۵-۱۸۹۱،۰۰۱)، مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۴۱.

۲. هال، تلگرام به وینانت شماره (۲۲۳/پی.۱۵-۱۸۹۱،۰۰۱)، مورخ ۵ فوریه ۱۹۴۲.

۳. کرک، تلگرام شماره (۲۲۴/پی.۱۵-۱۸۹۱،۰۰۱)، مورخ ۳۱ مارس ۱۹۴۲.

زندان‌هایی رفتند که مرتکب این قتل‌ها و جنایات شده بودند. آنهایی که رضاشاه را فراری داده بودند حالا تلاش می‌کردند برخی از مریدانش را نیز نجات بدهند. دریفوس در گزارشش می‌نویسد:

احتراماً به اطلاع وزارت می‌رساند که محاکمه رییس سابق نظمیه، ژنرال مختاری، و ۱۶ مقام زیردست او موجب تحریک احساسات عمومی مردم ایران شده و به گسترش فضای شورش در کشور دامن زده است. در گزارش شماره ۲۰۹ مورخ ۱۲ فوریه ۱۹۴۲ توجه وزارت را به این مسئله جلب کردم که ژنرال مختاری و چند تن دیگر از مقامات نظمیه دستگیر و حبس شده‌اند و اشاره کردم که مردم از همه اشخاصی که مسئول ارتکاب جنایات و بی‌عدالتی‌ها در طول رژیم رضا شاه بوده‌اند شدیداً منزجر هستند. مطبوعات نیز با کینه‌توزی‌ها و رفتار غیرمسئولانه خود بحدی به انزجار از مختاری و سایر متهمان دامن زده‌اند که مردم عملاً به خونخواهی برخاسته‌اند. مردم به ویژه از این مسئله برآشفته‌اند که محاکمات در محکمه خاصی صورت می‌گیرد که در سال ۱۹۲۸ برای رسیدگی به پرونده‌های اختلاس و ارتشاء مقامات دولت تشکیل شده و به موجب قانون صلاحیت صدور حکم مرگ را ندارد. مطبوعات می‌خواهند که محاکم جنایی که صلاحیت صدور حکم مرگ را دارند به این پرونده‌ها رسیدگی کنند، و چند تن از نمایندگان مجلس نیز درخواستی به همین مضمون به مجلس تسلیم کرده‌اند. در ارتباط با انعکاس این مسئله در مطبوعات نیز باید بگویم که نویسنده گزارش از ۲۰ ژوئیه، یعنی روز تسلیم کیفرخواست، تا کنون ۵۳ سرمقاله در ۱۴ روزنامه مختلف درباره این محاکمات دیده است.<sup>۱</sup>

۱. دریفوس، گزارش شماره ۳۲۲ (۱۹۱۴/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۴۲.



\* \* \*

تصویر شماره ۱۳/۲. رضاخان به همراه شمس پهلوی و علیرضا پهلوی،  
ژوهانسبورگ، ۱۹۴۴. با تشکر از مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

دریفوس سپس به چند نمونه از سرمقالات روزنامه‌ها اشاره می‌کند.  
کیهان به دلیل اینکه مجید آهی، وزیر عدلیه، اجازه داده بود که محاکمات

در این محکمه خاص و نه در محاکم جنایی صورت بگیرد، شدیداً به او تاخته بود: «این مجرمان باید به اشد مجازات برسند تا درس عبرتی در تاریخ شود. امید است که با رفتن آهی، قوانینی هم که در طول آن رژیم دیکتاتوری و وزارت آهی به تصویب رسیده است مورد تجدید نظر قرار بگیرد.» روزنامه مردم در یکی از سرمقالاتش با عنوان «مرگ بر مختاری» او را بیمار سادیستی نامیده بود که صدها نفر را به قتل رسانده و از شکنجه مردم و خفه کردن ملت لذت می‌برده است. این روزنامه از قضات دادگاه خواسته بود که پیش از صدور حکم به نام نیکشان در پیشگاه نسل‌های آینده بیندیشند. روزنامه ستاره نوشته بود، «پانزده میلیون ایرانی مشتاقانه امیدوارند که ژنرال مختاری کشته و تکه تکه بشود. دولت باید برای احترام به احساسات عمومی پرونده آنها را به یک محکمه جنایی ارجاع دهد تا بتوانند حکم مرگ او را صادر کنند.» در همان روزنامه آمده بود، «شنیده‌ام که در آمریکا رسم یا قانونی دارند که نامش «لینچ کردن» است، و جنایتکاری را که به سبب جنایت‌های رعب‌آور و مخوفش مورد نفرت شدید مردم است بدون محاکمه و تشریفات قانونی به دست مردم می‌سپارند تا به قتل برسانند. آیا خدا و وجدان حکم نمی‌کند که مختاری و همدستانش را به دست مادرانی بسپاریم که فرزندان‌شان را کشته‌اند و یا به دست فرزندان‌ی بسپاریم که والدین‌شان را کشته‌اند تا انتقام خود از آنها بگیرند و قلب سوخته مردم را التیام بخشند.»<sup>۱</sup>

در آخر، پس از محاکمات طولانی همه مجرمینی که به جنایات فجیع متهم شده بودند بجز یک نفر با احکام سبک از چنگال عدالت گریختند. ریچارد فورد، کاردار آمریکا، گزارش می‌دهد که ژنرال مختاری، رییس سابق نظمیة تهران، به جرم همدستی در قتل شخصیت‌های معروف جمعاً

۱. کیهان، مورخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۴۲؛ مردم، مورخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۴۲؛ ستاره، مورخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۴۲؛ ستاره، مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۲؛ در دریفوس، گزارش شماره ۳۲۲ (۱۹۱۴/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۴۲.



به ۱۰ سال حبس محکوم شد. سرهنگ مصطفی راسخ، رئیس سابق زندان نظمیة تهران، به جرم همدستی در قتل جعفرقلی بختیاری معروف به سردار اسعد، وزیر سابق جنگ به ۶ سال حبس محکوم شد. سرهنگ حسین نیرومند، یکی دیگر از مقامات سابق زندان، به جرم مشارکت در قتل خان بابا بختیاری، برادر سردار اسعد، و محمد فرخی، شاعر و مدیر روزنامه، به حبس ابد محکوم شد. دکتر احمد احمدی، «پزشک» سابق زندان، نیز به جرم قتل سردار اسعد و فرخی به مرگ محکوم شد. متهمان همچنین به اتهام قتل دکتر تقی ارانی، یکی از رهبران کمونیست‌ها که در زندان رضا شاه درگذشته بود، محاکمه ولی از این اتهام تبرئه شدند.<sup>۱</sup>

فورد در خاتمه گزارش می‌نویسد که محاکمات فوق «موجب انتقاد برخی روزنامه‌ها از دادگاه [جنایی] شده است. مطبوعات همچنین معتقدند که بسیاری از جنایتکاران رژیم گذشته نیز که برخی از آنها هنوز پست‌های عالی مملکتی را در دست دارند باید مجازات شوند. با وجود این، محاکمات فوق که اخیراً خاتمه یافته به طور کلی مورد رضایت مردم بوده، و حداقل شروع خوبی برای مجازات بی‌عدالتی‌هایی است که مأموران رضا شاه انجام داده‌اند.»<sup>۲</sup> ولی اعدام احمدی بجای اینکه نقطه شروع مجازات‌های باشد که در طول حکومت رضا شاه مرتکب جنایت شده بودند، نقطه پایان آن بود. کسانی هم که مجرم شناخته شدند بلافاصله مورد عفو پسر و جانشین رضا شاه قرار گرفتند.<sup>۳</sup> ریچارد فورد اعدام احمدی را اینطور توصیف می‌کند:

احتراماً به اطلاع می‌رساند که پزشک احمدی، پزشک زندان در رژیم رضا شاه و متهم به قتل چندین تن از شخصیت‌های سرشناس مملکت، در صبح روز ۱۴ اکتبر [۱۹۴۴] در میدان شاه و در ملأعام در حضور ۲۰ هزار نفر به دار آویخته شد. چنانکه وزارت به یاد

۱. فورد، گزارش شماره ۸۵۷ (۱۰۸/۳، ۸۹۱)، مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۴۴.

۲. همان.

۳. آبراهامیان، *اعترافات زیر شکنجه*، ص ۷۲.

دارد، احمدی همان فرد سادیست و آمپول‌زن شاه سابق و همان کسی است که باعث می‌شد دشمنان شاه سابق «از سکتة قلبی» در زندان فوت کنند. او دو سال پیش دستگیر و به مرگ محکوم شد، ولی فرجام‌خواهی‌اش در محاکم گوناگون ایران موجب شد که اجرای حکم مرگش تا امروز به تعویق بیفتد. احمدی می‌گفت که هر چند اشخاص مورد نظر را واقعاً او کشته است، ولی این کارها را با اکراه انجام داده و نمی‌توانسته از اوامر شاه که از طریق ژنرال مختاری، رئیس نظمی، به او ابلاغ می‌شده سرپیچی کند. در قانون ایران قاتل فقط به شخصی اطلاق می‌گردد که عملاً [= مباحثرتاً] مرتکب قتل شخص دیگری بشود، و شرکای او در این عمل قاتل به حساب نمی‌آیند. به همین دلیل، مختاری و نیرومند، رییس زندان، که مسلماً به اندازه احمدی گناهکار بودند، قاتل به حساب نیامده و اعدام نشدند. روزنامه‌ها عنایت قابل توجهی به این مسئله داشته و بدون استثنا همگی آنها با این مفر قانونی مخالفند و خواهان اعدام نامبردگان هستند.

جالب اینجاست که احمدی را در میدان اصلی تهران در کنار مجسمه سوار بر اسب و با ابهت رضا شاه اعدام کرده‌اند که دولت ایران هنوز در عزای مرگش به سر می‌برد؛ یعنی همان مردی که مجرم اصلی جنایاتی بود که احمدی به سببش حلق‌آویز شد. البته شکی نیست که سزای عمل احمدی چیزی جز این نبود. احمدی همان میرغضب مخوفی بود که وقتی با آمپولش وارد سلول زندانیان سیاسی می‌شد، حتی محکم‌ترین اراده‌ها هم به لرزه می‌افتاد. امیر جنگ، سردار بختیازی و وکیل مجلس، برای یک نفر حکایت کرده بود که احمدی برای ترساندنش نزدیک به ۱۷ آمپول به او تزریق کرده بود. امیر جنگ گفته بود که زندگی پرخشوتی داشته و در نبردهای زیادی جنگیده است، ولی اینها هرگز با رعب و وحشتی که به هنگام ورود احمدی به سلول تمام وجودش را فرا می‌گرفت

قابل مقایسه نبود.

اعدام احمدی باید (که شاید اینطور نباشد) تذکر ناگواری باشد به مردم ایران نسبت به خطر همیشگی استبداد و توحش در این کشور و اینکه باید بسیار مراقب باشند تا دوباره کشور به دست مستبدانی چون رضا شاه نیفتد.<sup>۱</sup>

چنانکه گزارش فورده نشان می‌دهد، غافل شدن از این مسئله که استبداد و توحش غالب بر ایران بین سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ از نوع انگلیسی‌اش بود بسیار آسان است. ولی نباید فراموش کرد که انگلیسی‌ها بودند که کشور را در چنگال چنین مستبدی انداختند، مستبدی به نام رضاخان که مخلوق و مهره آنها بود.

---

۱. فورده، گزارش شماره ۷۷ (۱۷۴۴-۱۳/۱۰، ۸۹۱)، مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۴۴. شرح آبراهامیان از اعدام احمدی با شرح امیر جنگ بختیاری از آن تناقض دارد: «جسد به دار آویخته شده «دکتر» نمادی عالی از رژیم ساقط شده بود- دروغین، وحشی، و حتی قاتل، ولی رژیمی که شکنجه نمی‌کرد» (همان.).



## فهرست اعلام

<p>آلمان / ۹۸, ۱۱۷, ۱۵۱, ۱۶۸, ۲۰۹,            ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۱۴, ۳۲۰, ۳۳۹, ۳۵۷,            ۴۲۱, ۴۴۳, ۴۴۴, ۴۵۸, ۴۶۰, ۴۶۲,            ۴۶۵, ۴۶۶, ۴۶۷            آلن، جورج وی / ۴۰۵, ۴۰۸            آلیانس (مدرسه کلیمی) / ۱۰۵            آمریکا / ۱۳, ۱۸, ۲۰, ۲۱, ۲۳, ۲۶,            ۲۹, ۳۰, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۹, ۴۲, ۴۳,            ۵۴, ۸۸, ۸۹, ۱۱۳, ۱۴۲, ۱۴۸,            ۲۰۸, ۲۵۸, ۲۶۸, ۲۶۹, ۲۷۰, ۲۷۷,            ۲۷۸, ۳۰۶, ۳۲۴, ۳۲۷, ۳۳۰, ۳۴۰,            ۳۴۵, ۳۵۱, ۳۵۳, ۳۵۶, ۳۵۷, ۳۵۸,            ۳۶۰, ۳۶۱, ۳۶۲, ۳۶۴, ۳۶۷, ۳۷۰,            ۳۷۱, ۳۷۳, ۳۸۴, ۴۱۰, ۴۲۱, ۴۲۶,            ۴۳۲, ۴۴۰, ۴۴۳, ۴۴۵, ۴۴۶, ۴۴۸,            ۴۵۰, ۴۵۲, ۴۶۱, ۴۶۲, ۴۷۱, ۴۸۶            آمریکای شمالی / ۲۷۱            آمریکای لاتین / ۴۴۵</p>	<p>آبادان / ۴۰۲            آبراهامیان / ۲۵, ۲۶, ۴۸۷, ۴۸۹            آتابای، همدم / ۴۵            آتاتورک (مصطفی کمال) / ۴۲            آذربایجان / ۱۳, ۱۲۵, ۲۰۳, ۳۱۶,            ۴۲۲, ۴۲۳, ۴۶۳, ۴۶۶            آرژانتین / ۴۸۲            آرمیتاژ - اسمیت (قرارداد) / ۲۳۰, ۲۳۱,            ۲۳۲, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۵            آستارا / ۶۷, ۴۶۵, ۴۶۶            آستان قدس امام (رضا) / ۱۸۸            آصف، حسنعلی خان / ۱۷۶            آفریقای جنوبی / ۴۰۵, ۴۸۳            آقابکف / ۶۸            آلاشت (قریه) / ۴۴            آلبانی / ۶۱, ۶۲, ۲۴۲            آل قویروق (روستا) / ۸۶</p>
---	---

ارفع الدوله، حسن (سرگرد) / ۳۳۱	آموری، کویلی / ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸
اروپا / ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۶۱، ۶۲، ۶۳،	اندارمانی زاده / ۳۷۲
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۵۸، ۱۶۹، ۲۲۵،	آنکارا / ۴۲، ۴۳، ۲۴۰
۲۳۹، ۲۴۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۳۴،	آهی، مجید / ۴۸۵، ۴۸۶
۳۴۰، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۷۹،	آیدلسن، وی (دکتر) / ۲۶۳، ۲۶۶
۳۹۶، ۴۱۳، ۴۴۹، ۴۵۲	آیرون ساید، ادموند (سر) / ۴۵
اروینگ تراست (بانک) / ۲۷۱، ۳۵۱،	ابتهاج، غلامحسین / ۹۶، ۴۵۸
۳۵۲، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۴۴۱، ۴۴۶	اتاوا / ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۴۸، ۳۵۹
اسپانیا / ۱۱۳	اتحاد جماهیر شوروی / ۲۱، ۸۳،
استالین، ژوزف / ۸۳	۳۱۶، ۳۲۹، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۴،
استینوس / ۳۸۴	۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۸۱
استوکس (لرد) / ۱۲۴	احمدی بختیاری، آقا اسکندربابا / ۱۵۳
استیمسن / ۳۲۷، ۳۲۸	احمدی، احمد (پزشک احمدی) /
اسدی، سلمان / ۱۹۰	۲۶، ۲۱۷، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹
اسدی، علی اکبر / ۱۹۰	اخوی، نصراله / ۳۹۲
اسدی، محمودلی / ۱۹۰، ۱۹۱	اداره آگاهی فدرال آمریکا (اف بی
اسعد بختیاری، جعفرقلی خان / ۱۴۹	آی) / ۳۰، ۳۶
اسعد بختیاری، محمدتقی خان / ۱۵۳،	ادونووان، ادموند / ۹۷
۱۴۵، ۱۵۵	ارانی، تقی (دکتر) / ۴۸۷
اسعد، خان بابا خان / ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۵	ارتش ایران / ۳۶، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۰،
اسعد، محمدخان (سالار اعظم) / ۱۵۴	۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶،
اسعد، محمدقلی خان (سردار بهادر) /	۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۸،
۱۵۴	۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۷، ۴۷۳
اسعد، منوچهرخان / ۱۵۳	ارتش شاهنشاهی ایران / ۳۴۳، ۳۴۵،
اسفندیاری بختیاری، عبدالکریم خان /	۴۴۹
۱۵۴	اردبیل / ۴۶۶
اسفندیاری، اسماعیل خان / ۱۵۴	اردستان اصفهان / ۲۰۶

- اسفندیاری، پرویز خان/ ۱۵۴  
 اسفندیاری، حبیب‌الله خان/ ۱۵۴  
 اسفندیاری، حسن (محتشم‌السلطنه)/ ۴۰۴، ۴۰۲  
 اسفندیاری، محمدجواد خان (سردار اقبال)/ ۱۵۳  
 اسماعیل خان (سرهنگ)/ ۳۲۰، ۳۲۱  
 ۳۲۱  
 اسمتس، لئون/ ۲۹۹  
 اسمیت، مایرن. بی/ ۴۰۹، ۴۱۰  
 اشفورد، هاوارد جی/ ۳۶۷، ۳۶۹  
 اشمیت (دکتر)/ ۱۸۰  
 اشنویند/ ۴۱۳، ۴۱۴  
 اصفهان/ ۵۲، ۶۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۶۱  
 ۲۰۶، ۳۲۷، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۹، ۴۸۱  
 اطلاعات (روزنامه)/ ۸۳، ۸۳، ۱۳۴،  
 ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۵۷  
 اف.بی.آی (آمریکا)/ ۲۹۸، ۳۵۱، ۳۵۴  
 افشار، رضا/ ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰،  
 ۳۷۱  
 اکونومیست (نشریه)/ ۲۲۴، ۲۲۸  
 ۳۶۶، ۳۶۷  
 اکسلسیور (روزنامه)/ ۱۹۹  
 امام حسین (ع)/ ۱۷۶  
 امام رضا (ع)/ ۱۷، ۲۲، ۱۴۸، ۱۷۳  
 ۱۸۳، ۴۷۴، ۴۷۸  
 امامزاده عبدالله/ ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵  
 امبرشتس، آلبرت کسیمیر کورنیل/  
 ۴۴۶، ۴۵۱، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲  
 ۴۶۸، ۴۶۹  
 امتیاز دارسی/ ۳۴، ۳۵، ۱۱۰، ۱۱۲  
 ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶  
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵  
 ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶  
 ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴  
 ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰  
 امتیاز شیلات دریای خزر/ ۲۹۱  
 امتیاز نفت شمال/ ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۳  
 اموری، کاپلی/ ۲۰۷  
 امیر بختیاری، رحیم خان/ ۱۵۴  
 امیر مجاهد، یوسف خان/ ۱۵۳  
 امیر منظم/ ۶۶  
 امیرانیاں/ ۴۱  
 امیرحسین (خان ایلیخان بختیاری)/  
 ۱۴۶  
 امیرخسروی، رضاقلی/ ۵۷، ۵۸، ۳۶۳  
 ۳۶۴، ۳۶۵  
 امیرسلیمانی، توران/ ۳۷۲، ۳۷۳  
 امیرنظام (امیرکبیر)/ ۱۲۳، ۱۳۶  
 انتشارات دانشگاه فلوریدا/ ۶۵  
 اندرسن، هارولد اف/ ۳۸۳، ۳۸۵  
 انقلاب اسلامی (ایران)/ ۳۱  
 انقلاب مشروطه/ ۲۴۶  
 انگرت، سی ون اچ/ ۲۷، ۴۲، ۵۱

ایل بختیاری / ۲۵، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۴۹،	۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۹۴، ۹۵، ۹۸،
۱۵۶، ۱۵۹	۲۰۱، ۲۰۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۶۸، ۲۶۹،
ایل قشقائی / ۷۹، ۱۳۸، ۱۳۹	۲۷۰، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۱۱،
ایلات خمسه / ۱۴۵	۳۱۲، ۳۱۴، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۹،
ایل بیگ بختیاری، علی محمد خان /	۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۴،
۱۵۳، ۱۵۴	۴۲۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳،
ایل بیگ بختیاری، میرزا آقا / ۱۵۴	۴۴۴، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶
ایلخان (بختیاری)، امیرحسین خان /	انگلیس (انگلستان) / ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶،
۱۴۵، ۱۵۴	۲۸، ۳۹، ۸۱، ۱۰۵، ۱۲۴، ۲۰۲، ۲۱۹،
ایلخان، احمدخان / ۱۵۳	۲۲۱، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۰،
ایلخان، الیاس خان / ۱۵۴	۲۶۱، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۹،
ایلخان، نصرت الله خان / ۱۵۳	۲۹۰، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۳۰، ۳۳۶،
ایمبری، رابرت. دلیو / ۶۳، ۱۰۱،	۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۷، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۰،
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۴۱	۳۷۲، ۳۸۳، ۴۲۱، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۶۱،
ایندیانا (ایالت) / ۳۵۵	۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۸، ۴۸۱
ایندیاناپولیس (آمریکا) / ۳۰۸، ۳۵۰،	اولسن / ۱۴
۳۵۵	اهر / ۸۶، ۴۶۶
	اهواز / ۳۳۶
ب	ایالات متحده ← آمریکا
بابل / ۱۷۵، ۱۷۶	ایتالیا / ۲۸۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۵۷،
بارفروش (بابل) / ۷۲، ۷۴	۳۷۴، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲
باستیل (زندان) / ۳۳	ایران (روزنامه) / ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۹،
باشگاه هوایی ایران / ۳۶۷	۲۳۰، ۲۴۶، ۴۰۰، ۴۱۳، ۴۱۹
باکو / ۴۱۴	ایران آزاد (روزنامه) / ۲۴۷
باکینسکی بابوچی (روزنامه) / ۴۱۴	ایران باستان (نشریه) / ۵۵
بانک اروینگ تراست نیویورک / ۳۶۴	ایران نوین (کتاب) / ۲۲۵
بانک پهلوی / ۵۷، ۳۶۴	ایران / در اکثر صفحات



بانک جهانی / ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۲۳	۳۹۶, ۳۹۷, ۳۹۸, ۳۹۹, ۴۰۰, ۴۰۱
۲۲۴, ۲۲۵, ۲۲۶, ۲۲۸, ۲۳۱, ۲۳۲	۴۰۳, ۴۱۲, ۴۱۶, ۴۱۷, ۴۲۵, ۴۲۸
۲۳۵, ۲۳۷, ۲۴۹, ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۵۲	۴۲۹, ۴۳۱, ۴۳۲, ۴۳۴, ۴۳۶, ۴۴۰
۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۵۷, ۲۵۸, ۲۵۹	بانک نیویورک / ۳۵۲, ۳۵۳
۲۶۰, ۲۶۱, ۲۶۲	بانک ایندیانا نشنال / ۳۴۳, ۳۴۴, ۳۴۵
بانک چیس نشنال (نیویورک) / ۴۴۱	۳۴۷, ۳۴۸, ۳۴۹, ۳۵۰, ۳۵۱, ۳۵۲
بانک روس و ایران / ۴۱۷	۳۵۵, ۴۴۹, ۴۵۲
بانک سلطنتی کانادا / ۳۴۸	بجنورد / ۴۴۹, ۴۵۰, ۴۵۸, ۴۶۷
بانک شاهنشاهی ایران / ۴۸, ۶۹, ۸۱	بخت‌النصر / ۲۴۸
۱۴۴, ۲۳۶, ۲۷۹, ۲۸۰, ۲۹۹, ۳۰۲	بختیاری (امیر جنگ) / ۴۸۹
۳۶۵, ۳۶۹, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۳	بختیاری (ایل) / ۲۳, ۱۴۴, ۲۲۶
۳۸۵, ۳۸۷, ۳۸۸, ۴۱۲, ۴۱۵, ۴۱۷	بختیاری، تیمورخان / ۱۵۴
۴۳۱, ۴۶۹	بختیاری، جعفرقلی (سردار اسعد) /
بانک عثمانی / ۴۱۷	۱۰۰, ۴۸۷
بانک فدرال رزرو (نیویورک) / ۳۸۶	بختیاری، محمدرضاخان (سردار فاتح) /
بانک کانادا (بانک مرکزی کانادا) /	۱۵۳
۳۴۷, ۳۵۲, ۳۵۸, ۳۵۹	بختیاری، موسی خان (بهادر السلطنه) /
بانک کشاورزی ایران / ۱۹۰	۱۵۳
بانک گاراتتی تراست (کمپانی نیویورک) / ۳۷, ۳۵۸, ۳۶۸, ۳۷۹	بُدار (موسیو) / ۵۶
۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۳, ۳۸۵, ۳۸۶, ۳۸۸	برادران اوانسف / ۴۴۲
بانک مرکزی بولیوی / ۳۵۹	برل، آدلف ای / ۳۵۵, ۳۵۴, ۳۵۱
بانک ملی ایران / ۵۷, ۹۰, ۱۱۲, ۱۲۰	برلین / ۲۱۲, ۳۲۰, ۳۶۴
۱۲۴, ۱۲۵, ۱۴۳, ۲۸۲, ۲۸۹, ۲۹۲	برن / ۳۰۹, ۳۳۱, ۳۴۳, ۳۴۵, ۳۴۶
۲۹۱, ۲۹۹, ۳۰۱, ۳۴۶, ۳۵۲, ۳۵۶	۳۵۰, ۳۵۲, ۴۴۹
۳۵۸, ۳۵۹, ۳۶۱, ۳۶۳, ۳۶۴, ۳۶۵	برو (ستوان) / ۳۲۶, ۳۲۷
۳۷۰, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۹۱, ۳۹۲, ۳۹۳	بریتانیا ← انگلیس
	بريستول / ۳۳۷

بی.بی.سی (خبرگزاری) / ۳۷۴	بغداد / ۱۴، ۲۷۹، ۳۰۶
بیت المقدس / ۲۴۸	بلژیک / ۹۸
بیروت / ۴۲۱	بمبئی / ۳۱۸، ۳۲۵
بین النهرین / ۱۳	بنائی / ۱۶
پ	بندر انزلی (پهلوی سابق) / ۵۶، ۷۴، ۱۹۱، ۳۰۱، ۳۰۷، ۴۲۰، ۴۶۵
پائولا نیتی، فرانچسکو / ۲۱۱	بندر حبیب آباد / ۷۴، ۷۵
پارکر، دبلیو ال / ۴۴۵، ۴۴۶	بندر شاه / ۱۹۸، ۲۹۶
پاریس / ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۹۹، ۳۴۶، ۳۷۳، ۳۹۶، ۳۹۹	بندر شاهپور / ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۲
پتروسکی، سالمان / ۱۱۶	بندر عباس / ۴۰۵، ۴۶۷، ۴۷۶، ۴۸۲
پرغال / ۴۴۵	بندر گز / ۶۷
پنسیلوانیا / ۲۷	بندر ناپل (ایتالیا) / ۳۲۰
پولادین، محمود (سرهنک) / ۳۴، ۱۰۴، ۶۴	بوچو، جان بی / ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۸۹
پهلوی، احمد رضا / ۴۵	بوشهر / ۱۶۳، ۲۲۳، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰
پهلوی، اشرف الملوک (اشرف) / ۴۵، ۳۷۲، ۳۹۲، ۴۸۲	بو شهر / ۳۲۸، ۴۲۰
پهلوی، حمید رضا / ۴۵، ۳۷۳	بوشهری (خاندان) / ۷۸، ۷۹
پهلوی، رضا (رضاشاه) / در اکثر صفحات	بوشهری، حاج محمد (معین التجار) / ۳۳، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۸، ۷۹، ۱۲۴، ۴۱۲
پهلوی، شمس الملوک (شمس) / ۴۵، ۳۷۲، ۴۰۵	بوشهری، جواد (امیرهمایون) / ۱۲۴
پهلوی، عبدالرضا / ۴۵	بول، جان / ۱۰۲
پهلوی، علیرضا / ۴۴	بولارد، ریدر (سر) / ۲۷۰، ۴۷۷
پهلوی، غلامرضا / ۴۴، ۳۷۲، ۳۷۳	بویراحمدی، سرتیپ خان / ۱۵۳
پهلوی، فاطمه / ۴۵	بویراحمدی، شکراله خان / ۱۵۳
	بهبهان / ۳۲۷
	بهرامی، فرج اله / ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
	بهلول، محمدتقی (شیخ) / ۱۸۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹

- پهلوی، محمدرضا/ ۱۸، ۳۷، ۴۴، ۵۶،  
 ۱۱۲، ۱۲۵، ۲۷۷، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۲،  
 ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۷۹،  
 ۴۰۸، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲
- پهلوی، محمودرضا/ ۴۵  
 پیوس (سرگرد)/ ۵۶، ۱۹۱  
 پیچ، فرنک سی / ۴۵۹  
 پیکار (روزنامه)/ ۲۱۲، ۲۱۳
- ت
- تاج الملوک (همسر رضاشاه)/ ۳۷۲  
 تاورز (رئیس بانک)/ ۳۵۹، ۳۶۱  
 تایم (هفته‌نامه آمریکایی)/ ۴۱، ۳۰۹  
 تایمز (روزنامه انگلیسی)/ ۱۲۱، ۱۲۷،  
 ۱۴۴، ۲۹۰  
 تبریز/ ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۰۹، ۴۲۱،  
 ۴۲۲، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۴  
 تجدد (روزنامه)/ ۱۶۰، ۱۶۲  
 تجدد، (شیخ‌العراقین زاده)/ ۱۵۹، ۱۶۳،  
 ۱۶۹  
 تخت جمشید/ ۱۴۱  
 تخت طاووس/ ۴۵، ۴۹، ۳۹۶، ۳۹۸  
 ترات، آلن. چارلز/ ۱۵۷  
 ترکیه/ ۴۲، ۴۳، ۶۱، ۱۹۴، ۲۲۰، ۲۲۶،  
 ۲۳۹  
 ترو، لند جی (کاپیتان)/ ۳۳۱، ۳۳۴  
 تربیت، ر. آ. والاس/ ۲۳۶
- تقی‌زاده، (سیدحسین)/ ۸۳، ۸۴، ۹۹،  
 ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۴۵،  
 ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳،  
 ۲۶۵، ۲۶۶  
 تورقوزآباد/ ۱۳۸  
 تورنتو (کانادا)/ ۳۴۷، ۳۶۱  
 توفان (روزنامه)/ ۵۳  
 تهران/ ۱۹، ۲۷، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۸،  
 ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۷۴، ۷۵،  
 ۷۹، ۸۱، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۸  
 ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱،  
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲،  
 ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴،  
 ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱،  
 ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۰۶،  
 ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۳۵،  
 ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵،  
 ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵،  
 ۲۸۶، ۲۹۰، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۶،  
 ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۹، ۳۶۱،  
 ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۲،  
 ۴۰۸، ۴۱۹، ۴۳۶، ۴۴۲، ۴۵۳، ۴۵۶،  
 ۴۵۷، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۸۰، ۴۸۱،  
 ۴۸۳  
 تیرانا/ ۲۴۲  
 تیمورتاش، ایراندخت/ ۱۲۱  
 تیمورتاش، عبدالحسین/ ۱۷، ۲۱، ۲۳

جنگ جهانی اول / ۱۰۸، ۲۳۲، ۴۱۷	۷۹، ۷۶، ۷۱، ۷۰، ۶۶، ۶۰، ۵۶، ۲۴
جنگ جهانی دوم / ۲۰، ۲۲، ۹۸، ۲۶۸	۸۰، ۸۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰
۳۳۹، ۳۵۷، ۳۶۷، ۴۴۴، ۴۴۸	۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷
جوانشیر / ۲۱۷	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
جهانبانی، امان‌الله (سرتیپ) / ۵۶، ۵۷	۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
جهانسوزی / ۲۱۸	۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸
<b>ج</b>	۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۹۳، ۱۹۴
چالوس / ۳۳، ۵۶، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۹۱	۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۳۷
چایلدن، جی. ریوز / ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰	۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۵	۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۲، ۲۷۹، ۲۸۴
۱۷۶، ۲۹۰، ۳۰۹، ۴۳۲	۳۹۶، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۶، ۴۲۷
چکسلواکی / ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۹، ۳۱۱	
۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۵۷	<b>ج</b>
چکا (سازمان اطلاعاتی روسیه	جامعه ملل (ژنو) / ۲۵۲
شوروی) / ۲۱۲	جدلیکا، فرانک سی (سروان) / ۵۰
چهار لنگ، علیمردان خان / ۱۵۳	۵۱
چهره‌نما (روزنامه) / ۲۱۲	جردن، ساموئل ام (دکتر) / ۸۱، ۸۲
چین / ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲	۸۸، ۸۹، ۹۱
	جزیره هرمز / ۶۸
<b>ح</b>	جکس، تی لوینگتن / ۲۳۳، ۲۳۷
حائری، حاج شیخ عبدالکریم / ۱۷۹	۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳
حاج میرزا عبدالحسن آقا / ۱۷۷	۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۳۲
حاجی سلطان علی خان	جلال، غفارخان / ۴۲۴
(شهاب‌السلطنه) / ۱۵۴	جم، فریدون / ۴۸۲
حدیدی / ۳۷۲	جم، محمود / ۳۷۸
حزب دموکرات آذربایجان / ۵۳	جنقی بختیاری، ملا خیراله / ۱۵۳

- حقیقت (روزنامه) / ۵۲  
 حکیمی، ابراهیم / ۳۹۲  
 حمنی پور / ۴۵۰  
 حیات (روزنامه) / ۵۳  
 حسیم، شموئیل (سموئیل) / ۳۴، ۲۴  
 ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۴  
 د. ذ  
 دادگر، حسین / ۲۶، ۹۹، ۱۶۳، ۱۶۴،  
 ۱۶۹، ۱۶۵  
 دادگستری خراسان / ۱۹۱  
 داری، ویلیام ناکس / ۲۲۲، ۲۲۳  
 دالس، آلن دبلیو / ۳۲۶  
 دامغان / ۱۳۸  
 دانشگاه آمریکایی بیروت / ۴۲۰  
 دانشگاه پرینستن / ۳۷۲، ۴۴۲  
 دانشگاه تهران / ۱۵  
 دانشگاه سیراکوس / ۱۹۷  
 داور، علی اکبر / ۲۳، ۲۶، ۸۵، ۱۲۵،  
 ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷،  
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۴،  
 ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۶، ۳۲۳  
 دبلیو. ال. پی / ۳۶۰  
 در درون آسیا (کتاب) / ۴۵  
 دریند (شمیران) / ۳۳۸  
 دره شیرینی قشقایی، حسین خان / ۱۵۳  
 دریاچه رضاییه (ارومیه) / ۴۶۵  
 دریای خزر / ۷۴، ۱۷۷، ۳۰۳، ۳۲۲،  
 ۴۴۹، ۴۶۰، ۴۶۵  
 دریفوس، لویس / ۳۰، ۲۱۶، ۲۱۷،  
 ۲۱۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸
- خ  
 خانلر (سرگرد) / ۳۴۶  
 خاورمیانه / ۱۴۸  
 خراسان / ۲۵، ۸۳، ۸۴، ۱۱۰، ۱۳۸،  
 ۱۵۹، ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۱۵،  
 ۳۱۶، ۴۶۷، ۴۷۴  
 خرم‌آباد / ۶۵  
 خسروانی، محمد میرزا / ۱۱۶  
 خسروی بختیاری، آقا گودرز احمد /  
 ۱۵۳  
 خسروی بختیاری، آقا لطف احمد / ۱۵۴  
 خسروی، امیر / ۳۶۳  
 خلیج فارس / ۶۸، ۶۹، ۱۷۷، ۲۵۲،  
 ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲،  
 ۳۲۵، ۳۲۴  
 خمینی، روح الله (امام) / ۱۶  
 خوار / ۸۴  
 خوفا (روستا) / ۲۱۵، ۲۱۲  
 خوزستان / ۶۴، ۶۸، ۸۳، ۱۴۶، ۲۲۶،  
 ۲۵۱

ر	۲۹۸, ۲۹۷, ۳۰۳, ۳۰۵, ۳۱۴, ۳۱۵
رابرت (سر) / ۴۲۷	۳۱۶, ۳۱۷, ۳۱۸, ۳۲۵, ۳۳۸, ۳۳۹
راجرز، سیدنی / ۴۱۴, ۴۱۵	۳۶۲, ۳۶۳, ۳۷۱, ۳۷۷, ۳۷۹, ۳۸۲
رادیو لندن / ۳۹۲, ۴۷۸	۳۹۱, ۳۹۲, ۳۹۳, ۳۹۴, ۴۰۴, ۴۰۵
راسخ، مصطفی (سرهنگ) / ۲۱۷, ۴۸۷	۴۴۲, ۴۵۶, ۴۵۷, ۴۵۸, ۴۶۸, ۴۷۵
راسل، فرانسیس اچ / ۳۸۶	۴۷۷, ۴۷۸, ۴۷۹, ۴۸۰, ۴۸۱, ۴۸۲
رایشتاگ (مجلس آلمان) / ۱۵۱	۴۸۴, ۴۸۵, ۴۸۶
راینستاین، جی جی / ۳۵۲	دزاشیب (شمیران) / ۳۳۸
ردفورد وارن، مود (مبلغ بهایی) / ۹۰	دشتی، علی / ۲۶, ۹۹, ۱۰۹, ۱۶۰
رستم، امام قلی / ۱۵۳	۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۶۹, ۲۲۲
رشت / ۷۴	۲۴۶, ۲۴۷
رضاقلی میرزا / ۱۲۳	دفتری، علی اکبر (دکتر) / ۴۳, ۴۰۵
رضوی، محمد / ۱۹۰	دل پراتو (کاپیتان) / ۳۲۱, ۳۲۲
رم / ۳۲۴	دویات (خبرنگار تایمز لندن) / ۱۴۴
روح الله خان / ۶۳, ۶۴, ۱۰۴	دویوا، ای دلیو / ۶۱
رود کارون / ۶۸, ۶۹, ۷۹	دوشان تپه / ۳۳۷
رودرگوئز، ئی ای / ۴۴۲	دومینیون (کانادا) / ۳۴۷
روزولت / ۲۰, ۱۴۸, ۳۷۱, ۴۴۴	دونالدسن / ۱۸۱, ۱۸۵
روزولت، فرانکلین دی / ۳۸۴, ۳۹	دهدشتی بوشهری، رضا / ۷۹
روسی (کاردار ایتالیا در واشنگتن) / ۳۲۴	دبیا، عبدالحسین / ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۲۴
روسیه / ۴۷, ۱۱۰, ۱۹۸, ۲۱۲, ۲۲۲	۲۳۸, ۲۴۱, ۳۹۶, ۴۲۷
۳۱۴, ۳۱۵, ۴۴۳, ۴۴۴, ۴۶۰	دیکسن، مکس ام / ۲۳۸, ۲۳۹, ۲۴۰
روند (روستا) / ۸۶	۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۴۴
رویال بانک (کانادا) / ۳۴۷, ۳۴۸	دیوان عدالت بین المللی (لاهی) / ۲۵۲
۴۸۲, ۳۵۲	دیویس، بلونز / ۴۱۰
	ذکاء الملک فروغی / ۴۲۸

- رهنما، زین العابدین / ۲۶، ۹۹، ۱۵۹،  
 ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹،  
 ۲۴۷ ژوهانسبورگ / ۴۸۳
- ری، اترتن / ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۲۲۹، ۲۵۲،  
 ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۲۹، ۴۱۲، ۴۱۳
- ریچاردز، آرتور ال / ۳۸۹
- رینولدز، جورج ئی / ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۰
- ز
- زاهدان / ۴۶۷
- زاهدی، فضل الله (ژنرال) / ۳۷۶
- زراسوند بختیاری، اسماعیل خان /  
 ۱۵۳
- زرنده / ۸۴
- زنجان / ۴۶۳
- زندانیان قصر قاجار (زندانیان قصر) /  
 ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۹،  
 ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸،  
 ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۹۵
- زندانیان نظمیه / ۱۲۵
- زوریخ (سوئیس) / ۳۵۱، ۳۵۵
- زوج (پادشاه آلبانی) / ۶۱
- زیرینسکی / ۱۰۳
- ژ
- ژاپن / ۳۶۶
- ژنو / ۲۷، ۲۲۹، ۲۶۴، ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۷۶
- ژورنال ڈریان (روزنامه فرانسوی  
 زبان) / ۴۲
- س
- ساتن، الول / ۲۱۹
- ساری / ۷۲، ۷۳، ۹۰
- سامرلین، جورج تی / ۳۴۷، ۳۴۸
- ساوه / ۸۴
- سایمن، سر جان / ۲۲۹، ۲۵۲
- ستاره (روزنامه) / ۴۸۶
- ستاره ایران (روزنامه) / ۵۲، ۲۳۰
- ستاره جهان (روزنامه) / ۸۷، ۱۵۳،  
 ۱۷۴، ۴۰۰، ۴۰۱
- ستاره شرق (روزنامه) / ۵۲
- سراج اغلو / ۴۲
- سردار اسعد بختیاری (جعفرقلی خان) /  
 ۱۷، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۳۴،  
 ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸،  
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶،  
 ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۴۸۷،  
 ۴۸۸
- سردار بهادر (بختیاری) / ۱۴۳
- سرکیسیان، نیکولا / ۴۴۲، ۴۵۰
- سرویس اطلاعات مخفی انگلیس  
 (ایتلیجنس سرویس) / ۱۰۸
- سفارت آلمان (تهران) / ۳۲۰

سیمیتقو، اسماعیل آقا / ۱۴۱	سفارت آمریکا (تهران) / ۱۴، ۱۸، ۲۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۴۹، ۸۸، ۲۷۶
ش	۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۳۹، ۳۵۲، ۳۵۶
شاه عباس (صفوی) / ۱۶، ۷۷	۳۷۹، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۵۹، ۴۶۸
شاه عبدالعظیم (ع) (حرم) / ۵۳، ۱۳۱	سفارت آمریکا (لندن) / ۴۷، ۴۰۸
۱۳۶، ۱۷۹	۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲
شاهپسند (آزادشهر) / ۶۵	سفارت انگلستان (تهران) / ۱۶، ۳۹
شاهرخ، کیخسرو / ۲۳، ۲۶	۴۱، ۴۸، ۹۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۶، ۲۲۵
شاهرود / ۶۵	۲۸۱، ۲۸۲، ۳۳۳، ۴۷۵
شایسته، محمد / ۸۸، ۳۴۷، ۳۴۸	سفارت ایران (واشنگتن) / ۴۳، ۳۴۸
۳۷۳، ۴۸۲	سفارت ایران (برزیل) / ۳۶۴
شرکت اروینگ تراست / ۲۷۱	سفارت شوروی (تهران) / ۵۳، ۲۲۳
شرکت استرلینگ پروداکس	سفیدرود / ۷۱
ایترنشنال (نیوجرسی) / ۴۴۲	سمنان / ۱۳۸
شرکت ای. دبلیو هریمن / ۲۴۳	سمیعی (دکتر) / ۱۹۶
شرکت بارکولا (نیویورک) / ۴۴۲	سوئد / ۳۱۴
شرکت بارنز اند نوبل (شرکت) / ۴۴۲	سوادکوه / ۴۴، ۴۷
شرکت برادران کتانه / ۴۲۴	سوریه / ۱۸۹، ۴۲۱
شرکت تامس ای. ادیسن (نیویورک) / ۴۴۲	سولمولی بختیاری، آقا نصراله خان / ۱۵۴
شرکت توتیل اسپرینگ (شیکاگو) / ۴۴۱، ۴۴۰	سوئیس / ۱۸، ۳۰، ۳۷، ۵۶، ۱۲۵، ۲۲۱، ۳۱۰، ۳۲۲، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲
شرکت جان هیز هموند / ۲۴۳	۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۷۴
شرکت دوج / ۴۲۴	۳۷۵، ۴۱۱، ۴۲۱، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰
شرکت ریلایل جک (اوهایو) / ۴۴۲	۴۵۲
شرکت فروشتال (آلمان) / ۴۴۳	سهیلی، علی / ۲۷۰، ۴۰۲
شرکت کانتی بری ناوالی ریونیتی	سیف آزاد، عبدالرحمن / ۵۵



شرکت (کمپانی) نفت انگلیس و ایران / ۱۲۰، ۲۵۶	۳۲۴ / پالمو
شرکت استاندارد اوپل / ۲۵۸	شرکت گیسسن (ایندیاناپولیس) / ۴۴۲
شرکت اولن و شرکا / ۶۱، ۶۹، ۷۹	شرکت مارمون - هرینگتن / ۳۰۸
شرکت ایترنشنال تلفن اند تلگراف / ۴۵۱، ۴۵۹	۳۰۹، ۳۱۶، ۳۳۰، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰
شرکت پرات و ویتنی / ۳۲۹، ۳۳۰	شرکت مرمونت (شیکاگو) / ۴۴۲
۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴	شرکت نفت انگلیس و ایران / ۲۹
شرکت دو هولند / ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۲	۳۶، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۹۸، ۲۲۱، ۲۲۳
۳۳۴، ۳۳۷	۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹
شرکت زیمنس شوکرت / ۹۰	۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵
شرکت سوکونی - وکیوم / ۳۳۲	۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳
شرکت نفت بختیاری / ۲۲۶	۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹
شرکت هاوکر / ۳۳۲	۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵
شفترا (مبلغ انگلیسی) / ۴۶۹	۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱
شفق سرخ (روزنامه) / ۱۰۷، ۱۰۸	۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۴
۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴	۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴
۱۶۹، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۶، ۲۴۷	۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷
۴۱۴	۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۳۲، ۳۳۳
شفیق، احمد / ۳۷۰	۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۵، ۴۱۲، ۴۲۰
شکرالله خان / ۱۵۵	۴۲۱، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۶۱
شوروی / ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۱۳	۴۷۱
۴۴۹، ۴۶۷	شرکت نفت باند و شتر / ۲۳۸، ۲۳۹
شیان، وینسنت / ۲۲۵	۲۴۲
شیانی، حبیب الله (ژنرال) / ۱۶۹، ۲۱۳	شرکت نفت ترکیه / ۲۴۰
شیانی، صادق (سرهنگ) / ۳۴۳	شرکت نفت سمنان (خوریان) / ۶۶
۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶	شرکت نفت سینکلا / ۲۴۲
	شرکت هریمن / ۲۴۰
	شرکت هواپیمایی ایران / ۳۶۷، ۳۷۰

- شیخ محمره (شیخ خزعل) / ۱۵۶، ۲۲۶، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۲۷
- ع.ع  
عاشورا / ۱۷۵، ۱۷۶
- عامری، سلطان محمود / ۴۴۱
- عباسعلی خان / ۴۴
- عجمی بهداروند بختیاری، مصطفی  
خان / ۱۵۳
- عراق / ۱۶۰، ۱۶۹، ۲۴۰، ۲۵۶
- عرب خمسه (ایل) / ۱۳۸
- عربستان [خوزستان] / ۳۲۷
- عربشاهی / ۲۱۷
- عشقی ← میرزاده عشقی
- عضدی، یدالله / ۳۶۳، ۳۶۴
- علایی (علاء)، حسین / ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۹۲
- علم، امیراسداله / ۱۷
- علم، مصطفی / ۲۲۳
- علی آباد / ۷۴
- علی خان (قشقایی) / ۱۴۱، ۱۴۲
- علیمردان خان / ۱۵۵
- عهدنامه ترکمنچای / ۴۷، ۱۶۷
- غفاری / ۱۱۵
- غنی، سیروس / ۱۴، ۱۶، ۱۷
- ف  
فارس / ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵
- شیر و خورشید سرخ / ۸۴
- شیراز / ۷۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۸۰
- شیکاگو هرالده (روزنامه) / ۹۰
- شیکاگو / ۲۷
- ص.ض  
صالح / ۱۶۸
- صالح، اللهیار / ۱۹۷
- صالح، جهانشاه (دکتر) / ۱۹۷
- صالح، علی پاشا / ۱۰۵، ۲۱۵
- صباحی / ۱۴، ۲۰
- صدری، میرزا شکرالله خان  
(قوامالدوله) / ۲۰۷
- صفوی / ۱۲۱
- صمصام السلطنه / ۱۴
- صولتالدوله (قشقایی) / ۲۴، ۷۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
- ضیاء، سیدابراهیم / ۲۴۶، ۲۴۷
- ط.ظ  
طباطبایی، سیدضیاءالدین / ۱۲۴، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۶۲
- طباطبایی، سیدمحمدصادق / ۲۱۱

- ۴۶۷  
 فاطمی [وزیر معارف] / ۲۰۷  
 فاکس [کارمند بانک] / ۳۵۲  
 فتحعلی شاه (قاجار) / ۲۰۵  
 فدرال زررو نیویورک (بانک) / ۳۵۹  
 فراستی / ۳۶۴  
 فرانسه / ۹۸، ۲۸۷، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۴  
 ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۵۷، ۴۲۱  
 فرّخی یزدی، محمد / ۵۳، ۴۸۷  
 فردوسی (شاعر) / ۱۶۱  
 فرزین، جمشید (سروان) / ۳۴۵، ۳۴۶  
 فرزین، محمدعلی / ۳۳۳، ۳۴۶  
 فرمان فرمایان / ۶۶  
 فرمانفرما (شاهزاده) / ۶۶  
 فرمانفرما، عبدالحسین میرزا / ۳۳  
 ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶  
 فروغی، محمدعلی (ذکاءالملک) /  
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۳۸، ۲۴۰،  
 ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۵،  
 ۲۶۶، ۳۳۳، ۳۶۷، ۴۰۵، ۴۲۶، ۴۲۸،  
 ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸  
 فروهر، ابوالقاسم / ۱۹۹  
 فریدلندر، آسیپ (دکتر) / ۲۵۱  
 فریزر، دبلیو ای کی (سرهنگ) / ۱۰۳  
 ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶  
 فرین، آگوستین دبلیو / ۱۷۶، ۱۷۷  
 ۲۰۹، ۲۳۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵
- ۳۲۱، ۳۲۲، ۴۱۱، ۴۱۲  
 فلسطین / ۱۰۸  
 فلسفی (مدیر روزنامه حیات) / ۵۳  
 فنلاند / ۳۱۳  
 فورته، مونته (کنت) / ۲۱۳  
 فورد، ریچارد / ۲۵، ۲۱۷، ۳۵۳، ۳۵۷  
 ۳۶۴، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۹  
 فوگل / ۱۱۲  
 فیروزمیرزا فیروز (نصرت‌الدوله) / ۱۷  
 ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۶، ۶۶، ۹۹، ۱۲۲، ۱۲۶،  
 ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵  
 ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۳  
 فیروزکوه / ۷۴  
 فیشر، دبلیو. اف / ۴۴۰، ۴۴۱  
 فیلیپ، هافمن / ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷  
 ۹۹، ۱۰۰، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۲۹، ۲۳۵  
 ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۸، ۳۲۱، ۳۹۶  
 فیلیپین / ۱۱۳
- ق  
 قائم مقام (فراهانی) / ۱۲۳  
 قائن / ۲۱۵  
 قاجار، احمدشاه / ۴۵، ۶۲  
 قانع، بصیری / ۳۹۲، ۴۰۴  
 قانون (روزنامه) / ۱۰۲  
 قاهره / ۲۱۲، ۴۸۳  
 قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس / ۱۴

کارخان/ ۱۳۳, ۱۳۴	۲۰۲, ۲۰۷, ۲۳۰
کارخانه ابریشم بافی یزد/ ۹۱	قرارداد ۱۹۳۳ (ایران و انگلیس)/ ۳۵
کارخانه شهباز/ ۳۳۷	۲۵۳, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۶۰, ۲۶۱, ۲۶۸
کارخانه قند کهریزک/ ۹۰	۳۰۰
کارخانه نخریسی شاهی (علی آباد)/ ۹۰	قرارداد آرمیتاژ- اسمیت/ ۲۳۰, ۲۴۵
کارخانه هاوکر/ ۳۲۹, ۳۳۷	۲۵۱
کارول (پادشاه رومانی)/ ۷۰	قراگزلو (ایراندخت تیمورتاش)/ ۱۲۱
کازرونی (خاندان)/ ۷۸	قراگزلو, محسن/ ۱۲۱
کاشان/ ۱۳۶, ۱۳۸, ۳۳۶	قرن بیستم (روزنامه)/ ۱۰۱
کاظمی, باقر/ ۴۱, ۴۲	قزوین/ ۸۲, ۲۱۰, ۴۷۹
کالج آمریکایی تهران/ ۸۸, ۱۴۶	قشقایی, اسماعیل خان (صولت الدوله)/
۱۵۰	۳۹, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۹
کالمر, جک/ ۴۵	قشقایی, علی خان/ ۱۴۰, ۱۴۱
کانادا/ ۳۴۸, ۳۵۱, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۶۰	قشقایی, ناصر خان/ ۱۳۸
۳۷۱, ۴۴۵, ۴۴۶, ۴۸۲, ۴۸۳	قققاز/ ۴۷
کدمن, جان (سر)/ ۲۳۵, ۲۴۴, ۲۵۳	قم/ ۶۵, ۱۷۶, ۱۹۲, ۴۷۹
۲۶۳, ۲۶۵, ۲۶۶	قمی, حاج آقا حسین/ ۱۷۹
کرباسی/ ۱۷۷	قوام, میرزاابراهیم (قوام الدوله)/ ۱۳۸
کردان جلالی (طایفه)/ ۸۶	۱۳۹, ۱۴۴, ۱۴۵, ۱۵۱, ۴۷۵
کردستان/ ۲۰۳, ۴۶۶	قوام السلطنه, احمد (قوام)/ ۵۴, ۱۰۷
کردستانی, اسداله/ ۴۴۷	۱۲۴, ۲۰۷
کرزن (لرد)/ ۲۰۲	ک
کرفتر, فریدریش/ ۱۴۱, ۱۴۲	کاخ سعدآباد/ ۱۸۹, ۴۵۵
کرک/ ۴۸۳	کاخ سفید (واشنگتن)/ ۱۴۸
کرمان/ ۱۷۶, ۴۶۷	کاخ گلستان (موزه)/ ۵۹, ۱۵۲, ۳۹۱
کرمانشاه/ ۳۳, ۱۷۵, ۲۰۳, ۲۰۴, ۴۶۳	۳۹۲, ۴۰۱, ۴۰۴

گرگان / ۴۶۷, ۴۶۸, ۴۶۹	کرونین / ۱۴, ۳۱۴
گری، ئی. ای. جی / ۴۳۹	کریم آقا (ژنرال) / ۱۶۸
گریدی، هنری اف / ۴۴۱, ۴۴۲	کمیکال نشنال بانک / ۳۵۹
گرین / ۴۴۵, ۴۴۶	کوچرن [عضو وزارت خزانهداری] / ۳۶۰
گرینوی، سر چارلز / ۲۲۹	کودتای فوریه ۱۹۲۱ (کودتای اسفند ۱۲۹۹) / ۱۵, ۵۲, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹
گلشائیان، عباسقلی / ۵۸, ۳۶۳, ۳۷۷, ۳۹۱	۱۶۴, ۲۰۷, ۲۱۰, ۲۱۴, ۳۰۷, ۳۰۸
گوتلیب، برنارد / ۵۴	۳۱۱
گولد، ویلیام سی / ۳۳۰	کورش (روزنامه) / ۱۲۰
گوتر، جان / ۴۵, ۴۶, ۴۰۸, ۴۱۰	کورنفلد، جوزف اس / ۵۳, ۵۴, ۵۵
گیلان / ۷۱, ۹۱, ۳۱۶, ۴۶۳, ۴۷۴	۱۰۱, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۳۰۷, ۳۰۸
گیلان‌شاه (ژنرال) / ۳۶۸	۳۲۶
گیلبرت، سموئیل (ساموئل) اس / ۳۸۶	کوشش (روزنامه) / ۱۲۱, ۲۱۷
گینزویل / ۶۵	کویرلوت / ۳۳۶
ل	کینگستن / ۳۳۷
لاریجانی، محیط / ۸۴	کیهان (روزنامه) / ۴۸۵, ۴۸۶
لاوسن، استنلی آر / ۳۷۶	کاشی، ماشاءالله خان / ۱۴۱
لاهوئی / ۵۳	کچو سرابه (قریه) / ۲۰۶
لاینز، یوجین / ۱۱۱	کدی، نیکی. آر / ۱۴
لبنان / ۱۶۳	کرین، ارل. تی / ۴۳۴, ۴۳۵, ۴۳۷
لدر، اسمیت / ۹۷	کلات نادری / ۲۱۱
لرستان / ۸۲, ۸۳, ۸۴	کلاناهان، مک / ۴۰۸
لطفی، عبدالعلی / ۱۹۱	گ
لنچسکی / ۱۶	گ.پ.ا. (چکا) / ۲۱۲
لندن / ۱۸, ۲۹, ۳۰, ۳۵, ۳۷, ۹۷	گرت، جان دبلیو / ۳۲۴
۱۲۱, ۲۲۱, ۲۲۴, ۲۳۱, ۲۳۷, ۲۵۳	

مجلس عوام (انگلستان) / ۲۵۲	۲۸۲, ۲۸۰, ۲۷۹, ۲۷۷, ۲۶۸, ۲۶۴
مجلس مؤسسان / ۱۶۴, ۴۴	۲۹۰, ۲۸۹, ۲۸۸, ۲۸۵, ۲۸۴, ۲۸۳
محتشمی، محمد (ژنرال) / ۴۷۴	۲۹۱, ۲۹۳, ۲۹۵, ۳۰۴, ۳۲۹, ۳۳۵
محلہ کلیمیان تهران / ۱۰۴, ۱۰۸	۳۶۶, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۶۱, ۳۶۴, ۳۶۵
محمد شاه (قاجار) / ۱۲۳	۳۶۶, ۳۶۷, ۳۶۸, ۳۷۱, ۳۹۹, ۴۰۱
محمد حسن میرزا (ولیعهد) / ۱۴۴	۴۰۲, ۴۱۱, ۴۱۲, ۴۱۳, ۴۱۴, ۴۱۵
محمد علی شاه (قاجار) / ۱۴۷	۴۲۹, ۴۳۱, ۴۵۲, ۴۷۶, ۴۸۲
محمدره (خرمشهر) / ۳۱۹	لیونیف / ۱۳۳
مخبر السلطنه (مهدی قلی هدایت) /	لیندنبلات، کورت / ۹۱, ۱۱۲, ۳۶۴
۵۳, ۱۰۰, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۲۸,	۳۶۵, ۴۱۶
۱۲۹, ۱۳۱, ۱۳۳, ۱۴۴, ۱۶۲, ۱۹۹,	لینگ، پاول اچ / ۳۸۲, ۳۸۳, ۳۸۵
۴۳۳	لینگم، ان سی / ۳۴۷, ۳۴۸
مختار (سریاس رکن الدین مختاری) /	لینگمن، آر نی / ۹۰, ۲۳۳, ۲۸۲, ۲۸۸
۲۱۷, ۴۸۴, ۴۸۶, ۴۸۸	۴۱۲
مدرس، سید حسن (آیت الله) / ۱۷,	لیوسی / ۳۶۰
۲۴, ۲۶, ۹۹, ۱۹۱, ۲۰۶, ۲۰۷, ۲۰۸,	
۲۰۹, ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۴,	
۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۱۸	م
مراغه / ۴۶۵	ماری / ۴۴۵
مردم (روزنامه) / ۴۸۶	مازندران / ۴۴, ۶۵, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۴
مرو / ۹۷	۷۵, ۷۸, ۷۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۲۰۸, ۲۶۶
مریام، گوردن بی / ۴۱, ۴۵, ۵۶, ۸۸,	۳۷۷, ۴۶۳, ۴۶۴
۸۹, ۱۹۵, ۲۰۱, ۲۹۵, ۲۹۶, ۴۳۲,	ماکو / ۸۶, ۴۶۶
۴۳۶	مایلز، شرممان (سرگرد) / ۱۰۴
مسجد ناصری (سپهسالار) / ۱۹۹	ماینور، هرولد جی / ۴۶۸, ۴۶۹, ۴۷۳
مسکو / ۱۱۱, ۱۳۲	مجارستان / ۳۱۱
مشکین شهر / ۴۶۶	مجلس سنا / ۱۲۴
	مجلس شورای ملی / ۹۳, ۱۴۵, ۴۰۳

- مشهد / ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۳۹، ۹۹، منصور، علی / ۴۷۵
- ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۱، موری، والاس اس / ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸
- ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۰، ۲۱۱، ۳۳۶، ۴۹، ۶۳، ۶۴، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۸،
- ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۳۴، ۲۵۲، ۳۰۹، ۳۲۰،
- ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۶۰،
- ۳۸۲، ۳۹۵، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۶۶،
- ۴۶۷، ۴۷۶
- مشهدسر (بابلسر) / ۷۴
- مشیرالدوله، حسن (بیرنیا) / ۵۲، ۱۰۷
- مصدق السلطنه، محمد (دکتر) / ۲۹،
- ۳۷، ۱۲۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۵۵،
- ۳۴۰، ۳۵۳، ۳۸۳
- مصر / ۳۹۳
- مصطفی بیگ (مصطفی اف)، حسن /
- ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴
- مطبوعی، ایرج / ۴۷۴
- مظفرالدین شاه (قاجار) / ۲۲۲، ۲۲۳،
- ۲۴۸
- معاهده ورسای / ۳۰۷، ۳۲۰
- مقدم، حسین خان (سروان) / ۸۶
- مقدم، م / ۴۴۲
- مک کلاتاهان، گرانت وی / ۴۱۰
- مک گیل، جورج / ۱۴۴
- مک موری، جی. و. ای / ۴۲
- ملاک، رابرت بی / ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۸،
- ۳۴۹
- ملایر / ۱۶۳
- مملوح شوکت بی (سفیر ترکیه) /
- ۱۶۸
- ممسنی / ۱۵۳
- میرزا محمد رضا / ۵۳،
- ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
- میرزا موسی خان / ۱۵۹، ۱۶۱
- میرزا صادق آقا (مجتهد تبریزی) / ۱۷۶
- میرزا کوچک خان جنگلی / ۳۹
- میرور (روزنامه) / ۳۰۹
- میلارد، هیو / ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۲۰۴،
- میلسپو، آرتور سی / ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۳،
- ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۶،
- ۴۷، ۶۶، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۸۰،
- ۲۸۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۹۴،
- ۳۹۵، ۴۱۷، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۵۲،
- ۴۶۶، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۱

- نیویورک تایمز (روزنامه) / ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۱۵
- نیویورک میروور (روزنامه) / ۴۱
- نیویورک / ۱۸، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۱۴۲، ۲۲۱، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۷۱، ۳۱۰، ۳۲۷، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۸، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۴۲، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۳، ۴۸۲
- و
- واحد مورو (کتاب) / ۹۷
- واشپورن، تی ال / ۳۳۲
- واشنگتن پست (روزنامه) / ۴۵
- واشنگتن / ۲۰، ۱۴۸، ۲۴۳، ۲۷۶، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۶۷، ۴۱۲، ۴۶۸، ۴۸۳
- والاس، آر. ای / ۲۸۱
- وان درلوب، مارینوس / ۱۵۱
- وایتهاوس، شلدن / ۳۰۷
- وثوق، حسن (وثوق الدوله) / ۱۴، ۵۱، ۲۰۷
- ودزورث، جورج / ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۰
- وزارت اقتصاد / ۲۴۰، ۲۴۲
- نادر شاه (افشار) / ۱۲۳، ۱۶۲
- ناصرالدین شاه (قاجار) / ۱۳۶
- ناصرالمک، ابوالقاسم (قره گوزلو) / ۱۲۱، ۲۰۶
- نجات ایران (روزنامه) / ۵۱، ۵۲
- نجف اشرف / ۲۰۶
- نخجوان (ژرنال) / ۳۳۶
- ندامانی، ناصر (ناصرالاسلام) / ۲۱۱
- نشنال بانک (سوئیس) / ۳۶، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵
- نشنال سیتی بانک (نیویورک) / ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵
- نشنال کمیکال بانک / ۳۵۹
- نصراسلام (احتمالاً ندامانی) / ۲۱۱
- نصرالله خان (سرتیپ) / ۴۴
- نفت، قدرت و اخلاق (کتاب) / ۲۲۳
- نوردکوئیست (سرهنگ) / ۳۳۲
- نوک، ال دلبلیو / ۳۵۹
- نیرومند، حسین (سرهنگ) / ۴۸۷، ۴۸۸
- نیروی دریایی ایران / ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۵
- نیروی هوایی شاهنشاهی ایران / ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۶۷
- نیشابور / ۱۱۰، ۱۳۸
- نیوجرسی / ۲۵۸



- وزارت امور خارجه آمریکا/ ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۷، ۶۲، ۱۲۸، ۲۳۴، ۳۰۱
- وزارت صناعت و فلاح/ ۳۰۰، ۲۷۷، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۳، ۴۰۵، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۶۶
- وزارت فواید عامه/ ۲۸۳، ۲۸۵
- وزارت ماليه/ ۲۹، ۵۵، ۵۸، ۶۶، ۸۴، ۱۰۷، ۱۳۸، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۳۰، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۶۳، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۴۳، ۴۶۲، ۴۷۶
- وزارت معارف/ ۱۵۹
- وست مينيستر (بانک)/ ۳۶۳، ۳۶۵
- وطن (روزنامه)/ ۳۲۰
- ولز/ ۳۷۹، ۴۴۴، ۴۴۵
- وود، لئونارد (ژنرال)/ ۱۱۳
- ویلارد، هنری اس/ ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۸۱، ۳۲۸، ۳۷۴، ۳۷۶، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۶۳
- ویلیبر/ ۱۶، ۳۴، ۳۷۴
- ویلیکینسن، ادوارد/ ۴۸، ۸۱، ۱۴۴، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۲۹
- ویلیامز، مورات دبلیو/ ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰
- ویلیامسن، دیوید/ ۸۲، ۸۳، ۲۰۳، ۲۰۴
- وزارت امور خارجه آمریکا/ ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۷، ۶۲، ۱۲۸، ۲۳۴، ۲۷۷، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۳، ۴۰۵، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۶۶
- وزارت امور خارجه آمریکا/ ۲۷، ۴۳، ۴۵، ۵۸، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۲۵، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۴۰
- وزارت پست و تلگراف و تلفن/ ۱۲۴، ۱۶۱، ۱۹۰، ۴۴۷
- وزارت جنگ (ایران)/ ۴۴، ۵۳، ۶۳، ۶۶، ۸۴، ۱۰۰، ۱۴۶، ۱۴۹، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۵۷، ۴۷۶
- وزارت جنگ آمریکا/ ۳۲۷
- وزارت خارجه ایران/ ۸۷، ۱۰۵
- وزارت خزانهداری آمریکا/ ۳۴، ۳۶، ۲۱۹، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۸۶، ۴۴۸، ۴۵۱
- وزارت داخله/ ۸۸، ۹۵، ۱۰۷، ۱۸۱
- وزارت دادگستری آمریکا/ ۳۵۴
- وزارت دربار/ ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۹
- وزارت دریاداری (انگلستان)/ ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۶۰، ۲۶۱

وینانت/ ۴۸۳

هدایت، عزت اللہ / ۳۲۰

هدایتی، علی / ۳۹۲

ہرات / ۴۴

ھ

ہارت، چارلز سی / ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۹، ۵۶، ۵۸، ۵۹

ہزیر، عبدالحسین / ۱۲۴، ۳۶۶، ۷۳، ۷۱، ۷۰، ۶۸، ۶۷، ۶۵، ۶۴، ۷۵

ہلند / ۱۵۱

ہمدان / ۴۶۳

، ۸۵، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۶، ۷۵

ہمیلتن، تانس اف / ۳۳۴

، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵

ہند / ۱۲۴، ۳۳۱، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۷۹

، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲

ہنگ کنگ / ۴۵۰، ۴۴۹، ۴۵۲

، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸

ہوارد / ۱۱۰

، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷

ہورنی بروک، ویلیام ایچ / ۲۵، ۴۱، ۵۵

، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳

، ۵۷، ۱۳۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲

، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸

، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰

، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۴

، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۱

، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲

، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰

، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸

، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۷

، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴

، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۱۹۵، ۱۹۴

، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۸۱

، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۱، ۲۹۵، ۲۹۴

، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰

، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۵، ۳۲۴

، ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۲۲، ۳۲۳

، ۴۲۵، ۴۲۴، ۳۳۹، ۳۳۷، ۳۳۵، ۳۳۴

، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۶۴، ۳۹۶، ۴۱۳

۴۳۳، ۴۳۲

، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۴

ہور، جی ادگار / ۳۵۵، ۳۵۱

، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱

ہیکس (خبرنگار ٹایمز لندن) / ۲۹۰

ہارتمن / ۳۲۱

ہال، کوردل / ۳۵۰، ۳۲۴، ۴۶۰، ۴۸۲

ی

۴۸۳

یاسائی (وکیل مجلس) / ۸۳، ۸۴

ہوارد، جی تی / ۲۰۴

یانگ، هریک بی (پروفیسور) / ۱۰۸،

۱۵۰، ۱۴۶

یزد / ۲۶، ۲۳، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۷۶،

یونایتد پریس (خبرگزاری) / ۱۱۱، ۳۵۰،

یونیون بانک (سوئیس) / ۳۶۵



● فهرست تصاویر



سردار اسعد بختیاری به همراه جمعی از رجال عهد قاجار



سر بریده  
کلنل محمد تقی خان پسیان  
در کنار قاتل او فرج اله خان



تهران قدیم



احمد شاه قاجار



علی اکبر داور



احمد قوام (قوام السلطنه)



تیمورتاش به همراه  
همسر دوم خود تیانا





رضاخان  
بر تخت سلطنت

رضاخان به همراه فرزندان خود در تبعید





اشرف پهلوی ، محمدرضا پهلوی، شمس پهلوی



سرلشگر یزدان پناه



خانم مودی مبلغ بهانی در سن کهنوت



محمد درگاهی



وئوق الدوله



رضاخان قراول سفارت هلند در کنار کنویل وزیر مختار هلند



رضاخان و کمال آتاتورک



رضاخان به هنگام ادای سوگند پادشاهی در مجلس

پالایشگاه آبادان





احمد شاه قاجار

جمعی از یهودیان تهران





رضاخان در کنار اتومبیل رولز رویس نصرت الدوله فیروز

رضاخان به همراه فرزندان خود





احمد شاه قاجار به همراه رضاخان سردار سپه

تیمورتاش ، محمد علی فروغی ، رضاخان پهلوی







احمد شاه قاجار و رضاخان سردار سپه

رضاخان سردار سپه





سید حسن مدرس در میان جمعی از نمایندگان مجلس شورای ملی  
(ملک الشعرائی بهار در عکس مشاهده میشود)

سید حسن مدرس





سید حسن مدرس

محمد علی فروغی (ذکاء الملک)





علی دشتی

سید محمد تدرین



سید ضیاء الدین طباطبائی





میدان سپه تهران

عبدالاحسین میرزا فرمانفرما





رضاخان در تبعید

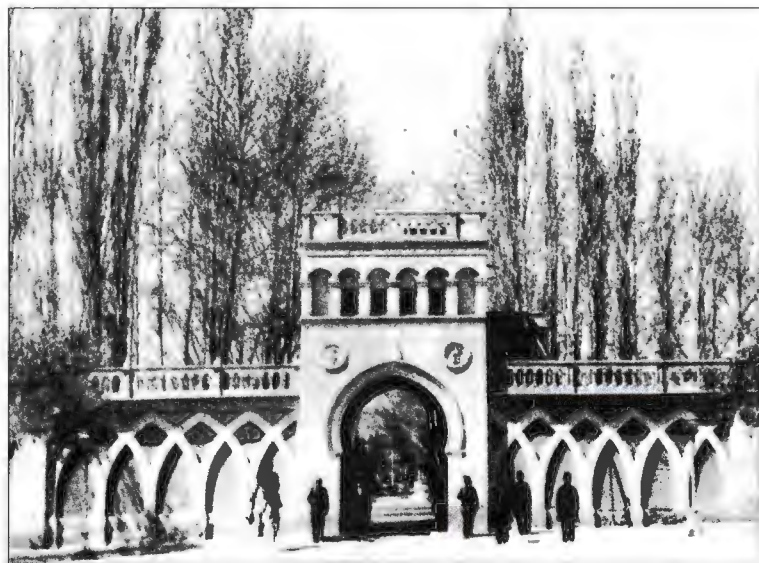
رضاخان و کمال آتاتورک





مورگان شوستر آمریکایی

سردر سفارت انگلستان





تيمورتاش







عبدالحسين تيمورناش





فرمانفرما، قوام الدوله، سر پرسی ساکن

مراسم تاجگذاری رضاخان پهلوی





روزگار خوشتر از آنست که در این

شماره اول  
چشم

سردار اسعد بختیاری ، سردار ظفر ، مستوفی الممالک



دولت شاهنشاهی ایران  
وزارت جنگ و کشتی

صولت الدوله قشقایی  
و نصرت الدوله فیروز



رضا شاه پهلوی به همراه محمدرضا



شیخ خزعل



فیروز میرزا فیروز (نصرت الدوله)

رضاخان سردار سپه به همراه کارکنان شرکت نفت انگلیس و ایران (۱۳۰۳ش)

